



انجمن علمی باستان‌شناسی ایران
Society of Iranian Archaeology



نخستین

همایش دوسالانه بین‌المللی
انجمن علمی باستان‌شناسی ایران:

”برهمکنش‌های فرهنگی، پیوست و گسست“

به کوشش

سیدمهدی موسوی، شاهین آریامنش
مجید منتظر ظهوری و مرتضی خانی‌پور



انتشارات آریامنش

مجموعه مقاله‌های
نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی
انجمن علمی باستان‌شناسی ایران

به کوشش
دکتر سیدمهدی موسوی، دکتر شاهین آریامتش
دکتر مجید منتظر ظهوری و دکتر مرتضی خانی‌پور



انتشارات آریامنا



انجمن علمی باستان‌شناسی ایران
Society of Iranian Archaeology



موسسه عالی مجلس
ایستادگی



پیشگامان انقلاب اسلامی



موسسه باستان‌شناسی



انتشارات آریارمنا



دانشگاه مستوفی‌نوی ماوردان



دانشگاه بوعلی سینا



دانشگاه منتق ایزدی



پژوهشکده باستان‌شناسی

مجموعه مقاله‌های
نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی
انجمن علمی باستان‌شناسی ایران

به کوشش
دکتر سیدمهدی موسوی، دکتر شاهین آریامنش،
دکتر مجید منتظر ظهوری و دکتر مرتضی خانی‌پور
و همکاری
دکتر جواد حسین‌زاده و دکتر مصطفی ده‌پهلوان

انتشارات آریارمنا

مجموعه مقاله‌های نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران

| به کوشش سیدمهدی موسوی، شاهین آریامنش، مجید منتظر ظهوری و مرتضی خانی‌پور |

| چاپ و صحافی: مهرگان | نوبت چاپ: نخست، ۱۳۹۹ | شمارگان: ۱۰۰ نسخه |

| بها: ۱۰۰۰۰۰ تومان |

| تصویر جلد: تخت جمشید |

| تارخا: www.aryaramna.ir |

| نامه‌نگار: aryaramna@hotmail.com، info@aryaramna.ir |

| نشانی: تهران، صندوق پستی: ۵۶۹-۱۴۵۱۵ |

| همراه: ۰۹۳۹۵۹۶۹۴۶۶ |

| انتشارات آریارمنا و گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن و انجمن علمی باستان‌شناسی ایران |
| همه حقوق این اثر برای انتشارات آریارمنا و گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن محفوظ است. |
| تکثیر، انتشار، چاپ و بازنویسی این اثر یا بخشی از آن به هر شیوه همچون رونوشت، انتشار الکترونیکی، ضبط
و ذخیره روی سی‌دی و چیزهایی از این دست بدون موافقت کتبی و قبلی انتشارات آریارمنا ممنوع است و
متخلفان بر پایه قانون «حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» تحت پیگرد قرار خواهند گرفت. |

سرشناس سرشناسه عنوان و نام پدیدآور	همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران (نخستین: ۱۳۹۸: تهران): مجموعه مقاله‌های نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران/ به کوشش سیدمهدی موسوی، شاهین آریامنش مجید منتظر ظهوری؛ [برگزارکنندگان] گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن، انجمن علمی باستان‌شناسی ایران؛ مشاوران علمی سیدمنصور سیدسجادی ... [و دیگران].
مشخصات نشر	تهران: آریارمنا، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	۶۵۲ ص.
فروست	همایش ۳
شابک	978-622-97183-2-2
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	کتابنامه.
موضوع	باستان‌شناسی -- ایران -- کنگره‌ها
موضوع	Archaeology -- Iran -- Congresses
شناسه افزوده	موسوی، سیدمهدی، ۱۳۴۶-، گردآورنده
شناسه افزوده	منتظر ظهوری، مجید، ۱۳۵۹-، گردآورنده
شناسه افزوده	آریامنش، شاهین، ۱۳۶۳-، گردآورنده
شناسه افزوده	خانی‌پور، مرتضی، ۱۳۶۴-، گردآورنده
شناسه افزوده	گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن
شناسه افزوده	انجمن علمی باستان‌شناسی ایران
رده بندی کنگره	DSR۴۴:
رده بندی دیویی	۹۵۵/۰۰۴۳:
شماره کتابشناسی ملی	۷۳۶۲۰۸۲:
وضعیت رکورد	فیا:

انتشارات آریارنا

انتشارات آریارنا بر آن است تا کتاب‌های ارزندهٔ تألیفی و ترجمه‌ای پژوهشگران ایرانی یا نیرانی را در زمینه‌های گوناگون ایران‌شناسی همچون باستان‌شناسی، تاریخ، فرهنگ و زبان‌های باستانی منتشر کند، کتاب‌هایی که برای شناخت تاریخ و فرهنگ گرانسنگ و ورجاوند ایران بسیار ارزشمند باشند. با توجه به پیوندها و ریشه‌های ژرف و عمیق فرهنگی میان ایران و جهان بشکوه ایرانی که از سده‌ها بلکه هزاره‌های دور و دراز برجا بوده است و در دهه‌های اخیر تلاش دشمنان بر آن بوده تا این پیوندهای ژرف را بگسلند و ریشه‌های عمیق را با تیشه برکنند، ایران فرهنگی که دل و دین به آن سپرده‌ایم از چشم دست‌اندرکاران انتشارات آریارنا دور نمانده و چاپ کتاب‌های پژوهشی و ترجمه‌ای ارزنده دربارهٔ جهان ایرانی یا ایران فرهنگی از اولویت‌های انتشارات آریارنا است؛ باشد که از این راه پیوندهایمان پیوسته‌تر و ریشه‌هایمان ژرف‌تر شود. کتاب‌های انتشارات آریارنا پیشکشی ناچیز است به ایرانیان، ایرانی‌تباران، ایران‌دوستان و همهٔ مردمان جهان ایرانی که ایران و جهان ایرانی را از جان دوست‌تر می‌دارند.



مدیر

دکتر شاهین آریامنش

| گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن |

مشاوران علمی

| دکتر سیدمنصور سیدسجادی (مؤسسهٔ ایزمتو ایتالیا) | استاد اسماعیل یغمایی (سازمان میراث فرهنگی کشور) | دکتر سیدمهدی موسوی (دانشگاه تربیت مدرس) | دکتر محمدابراهیم زارعی (دانشگاه بوعلی سینا همدان) | دکتر سجاد علی‌بیگی (دانشگاه رازی، کرمانشاه) | دکتر حمیدرضا ولی‌پور (دانشگاه شهید بهشتی) | دکتر سعید امیرحاجلو (دانشگاه جیرفت) | دکتر سیروس نصراله‌زاده (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) | دکتر رضا مهرآفرین (دانشگاه مازندران) | دکتر فرزانه گشتاسب (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) | هوشنگ رستمی (گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن) |

فهرست

سخن دبیر علمی همایش | سید مهدی موسوی

۹

مقاله‌های فارسی

- ارزیابی و تحلیل نظریه‌های نوسنگی شدن در ایران | سید کمال اسدی اجایی و رحمت عباس نژاد سرستی ۱۳
تپه ماچلک؛ محوطه‌ای نویافته از دوران نوسنگی باسفال در دشت گرگان | حبیب‌اله رضایی و سیدمقداد
میرموسوی ۳۷
- نقش استحاله سنگ مس در فلات مرکزی ایران در نیمه هزاره پنجم پم در برهم‌کنش‌های منطقه‌ای | رحمت
عباس نژاد سرستی ۴۹
- برهم‌کنش جوامع مس‌وسنگ چهارمحال و بختیاری با مناطق هم‌جوار | مهدی علیرضا زاده نودهی، محمود
حیدریان و علیرضا خسرو زاده ۶۹
- الگوهای استقرار محوطه‌های مس‌وسنگ میانی در زاگرس مرتفع: نمونه موردی بخش لاران، استان
چهارمحال و بختیاری | محسن حیدری دستنایی و علی اصغر نوروزی ۸۹
- تپه قلعه خرابه ازنا شاهی بر حضور جوامعی از مس‌سنگی جدید تا دوران اسلامی در شرق زاگرس مرکزی |
بهزاد حسینی سرپیشه ۱۰۱
- بررسی تحولات عصر مفرغ سیستان و برهکنش‌های فرهنگی آن با مناطق دیگر | جواد علایی مقدم، رضا
مهرآفرین و سیدرسول موسوی حاجی ۱۳۱
- معرفی و تحلیل مجموعه نقش‌های صخره‌ای نویافته در اطراف روستاهای چلمبر، لک و شورجه در شهرستان
بوین‌زهر، استان قزوین | ناصر امینی خواه، فرزاد مافی و فرهاد فتاحی ۱۴۷
- عصر آهن قدیم در شرق ایران | علی اکبر وحدتی ۱۶۵
- برهم‌کنش خدایان آب‌وهوای اورارتویی و خاور نزدیک باستان | مریم دارا ۲۲۱
- بازنمایی فرة شاهانه (فرّ کیانی) در هنر ایران باستان، میراثی از سنت‌های هنری میان‌رودان | مریم کشمیری ۲۳۱
- پایه‌ستون محوطه تل دروازه جلو در، سرنخی از یک بنای ستوندار هخامنشی در ارسنجان | ابراهیم روستایی
فارسی و بهزاد حسینی سرپیشه ۲۵۷

- معرفی، مطالعه و تحلیل گل مهرهای به‌دست‌آمده از بررسی تل گردوها، شهرستان اقلید، استان فارس | حامد مولایی کردشولی و علیرضا جعفری‌زند ۲۷۱
- شواهد باستان‌شناختی کشمکش ساسانیان و رومیان در قلعه بازیان سلیمانیه | بریار سان‌احمد و اسماعیل سلیمی ۲۸۷
- بررسی باستان‌شناختی بخشی از محور ارتباطی خوزستان به غرب ایران در دوره ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی: «تنگ سی‌پله» در استان لرستان | جواد نیستانی و یونس یوسف‌وند ۳۰۵
- مطالعه قلاع قرون میانی اسلامی خراسان جنوبی؛ مطالعه موردی قلعه‌کوه فردوس | محمد فرجامی و علی‌اصغر محمودی‌نسب ۳۲۳
- محله قُمادین در شهر اسلامی جیرفت و مسئله بازرگانی دوربُرد | سعید امیرحاجلو ۳۴۳
- ارزیابی تشابهات بین فرهنگی ایران و سوریه بر مبنای مطالعات سفال‌های قرون میانی اسلامی | حسین صدیقیان و مجید منتظر ظهوری ۳۶۵
- نویافته‌های کاشی زرین‌فام قلعه دختر شهر کرمان | رضا ریاحیان‌گهرتی ۳۸۷
- معرفی و تحلیل نقش‌های هندسی یافته‌های گچی دوران اسلامی مکشوفه از محوطه شاه‌نشین فریم مازندران | هانیه حسین‌نیا، حسن هاشمی زرج‌آباد، سیدرسول موسوی حاجی، مهدی عابدینی ۴۰۳
- مقایسه ساختاری قمه قفقازی (کیندجال) و ایرانی در عصر صفوی بر مبنای مجموعه موزه‌های بنیاد مستضعفان | مجید حاجی‌تبار و میترا حاجی ۴۱۳

مقاله‌های انگلیسی

- Common Features of Nakhchivan and Urmia Basin Neolithic Culture | Zeyneb Guliyeva 29**
- Nakhchivan Branch of Azerbaijani National Academy of Sciences | Veli Bakhshaliyev 43**
- Relations of The Gizgala Painted Pottery with Urmia Basin | Turan Hashimova 59**
- Relations of Middle Bronze Age Painted Pottery Culture of Nakhchivan with the Urmia Basin | Fizza Gulieva 69**
- Iron Age short bronze sword in Iran, Mesopotamia and around the Persian Gulf: an analysis of the dispersion and evolution | Narges Bayani 77**
- Monuments and Memory at Pasargadae | Jacob Marc Stavis 107**
- Glazed Parthian Pottery as luxury Goods from a Roman Fortress on the Middle Euphrates' area during the II-III cent. AD. | Giacomo M. Tabita 135**
- Life on the Great Wall of Gorgan: excavations of Sasanian barracks in Fort 2 | Eberhard W. Sauer, Jebrael Nokandeh and Hamid Omrani Rekavandi 155**
- Lost and Found: The Tiles of the Pir-i Bakran Mausoleum (1298-1313, Linjan, Isfahan) | Ana Marija Grbanovic 167**

سخن دبیر علمی همایش

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

نخستین همایش بین‌المللی دوسالانه انجمن علمی باستان‌شناسی ایران با موضوع برهم‌کنش‌های فرهنگی ایران و سرزمین‌های همجوار، با تولیت انجمن علمی باستان‌شناسی ایران و مشارکت و همکاری دانشگاه‌های مختلف؛ مراکز پژوهشی نظیر پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ پژوهشکده باستان‌شناسی و دیگر مراکز علمی-فرهنگی شکل گرفت. انجمن علمی باستان‌شناسی ایران براساس اهداف و وظایفی که در اساسنامه مشخص شده است، برنامه‌های مختلفی را در راستای اعتلای علم باستان‌شناسی در کشور دنبال می‌کند که برگزاری نشست‌ها و همایش‌های علمی در سطح ملی و بین‌المللی از جمله آنها به شمار می‌رود. هیئت مدیره انجمن، علاوه بر تلاش‌های جاری در زمینه توسعه و ترویج دانش باستان‌شناسی، یکی از اهداف بلندی که به دنبال تحقق آن است، تأثیرگذاری یافته‌های این علم بر رفتارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه است. بی‌شک آگاهی آحاد مردم، اعم از پیر، جوان و به‌ویژه نوجوانان از پیشینه و هویت تاریخی خویش، در تقویت اعتماد به نفس، تصحیح رفتارها و هنجارهای جاری جامعه، تقویت اتحاد و انسجام ملی تأثیر شگرفی خواهد گذاشت. بر همین اساس شناخت و آگاهی مردم ما از ریشه و پیشینه مشترک و روابط عمیق تاریخی ملت ایران با مردمانی که در حوزه ایران فرهنگی می‌زیند، در برقراری صلح و آرامش، کاستن از تنش‌ها و تداوم دوستی‌ها تأثیر بسزایی خواهد داشت. گذشته درخشان و غنای فرهنگ و تمدنی که امروز بدان می‌بالیم، حاصل

برهم‌کنش‌هایی است که در درازنای تاریخ میان ساکنان این سرزمین و مردمان سرزمین‌های همجوار شکل گرفته است. از این رو بایسته است به مدد دانش باستان‌شناسی بر پیوندهای عمیقی که میان نیاکان ما و مردمان هم‌عصرشان در سرزمین‌های پیرامونی برقرار بود، آگاهی یابیم و در زمانه‌ای که برخی بر طبل جدایی‌ها و فاصله میان ملتها می‌کوبند، پیوندهامان را عمیق‌تر و دوستی‌هامان را پایدارتر سازیم تا جهانی پر از آرامش برای همگان فراهم سازیم. بر همین اساس، هدف غایی‌کنگره حاضر شناخت عمیق‌تر نسبت به برهم‌کنش‌های فرهنگی ایرانیان با ساکنان سرزمین‌های پیرامونی در طول تاریخ و انجام تبادلات علمی میان باستان‌شناسان ایرانی و هم‌تایان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. به‌رغم مشترکات دیرینه فرهنگی و تمدنی، متأسفانه حضور باستان‌شناسان ایرانی در پژوهش‌های باستان‌شناسی کشورهای حوزه ایران فرهنگی صفر است. امید آن داریم پیامد این رویداد خجسته، افزونی شناخت متخصصان و پژوهشگران از ظرفیت‌های موجود منطقه‌ای و همکاری‌های نزدیک در فعالیت‌های میدانی در حوزه‌های مشترک و مورد علاقه طرفین در آینده نزدیک باشد.

سیدمهدی موسوی کوهپیر

رییس هیئت مدیره

انجمن علمی باستان‌شناسی ایران

هموندان همایش

رئیس و دبیر علمی:

دکتر سیدمهدی موسوی

(دانشگاه تربیت مدرس، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

شورای سیاست‌گذاری (به ترتیب حروف الفبا):

دکتر شاهین آریامنش

(گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

دکتر جواد حسین‌زاده ساداتی (دانشگاه کاشان)

دکتر مرتضی خانی‌پور (دانشگاه تهران)

دکتر مصطفی ده‌پهلوان (دانشگاه تهران)

دکتر مجید منتظر ظهوری (دانشگاه تهران)

دکتر مهرداد ملک‌زاده (پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری)

دکتر سیدمهدی موسوی (دانشگاه تربیت مدرس)

کارگروه علمی (به ترتیب حروف الفبا):

دکتر حمیده چوبک (پژوهشگاه میراث فرهنگی و

گردشگری)

دکتر کریم حاجی‌زاده (دانشگاه محقق اردبیلی)

دکتر محمود حیدریان (دانشگاه شهرکرد)

دکتر سرور خراشادی (کتابخانه ملی ایران)

دکتر علیرضا خسروزاده (دانشگاه شهرکرد)

دکتر حجت دارابی (دانشگاه رازی کرمانشاه)

دکتر کورش روستایی (پژوهشگاه میراث فرهنگی و

گردشگری)

استاد مهدی رهبر (پژوهشگاه میراث فرهنگی و

گردشگری)

دکتر علی زارعی (دانشگاه بیرجند)

دکتر محمدابراهیم زارعی (دانشگاه بوعلی سینا

همدان)

دکتر گیل استاین (مؤسسه شرقی دانشگاه شیکاگو)

دکتر محمداسماعیل اسماعیلی (دانشگاه تهران)

دکتر سیدمحمدامین امامی (دانشگاه هنر اصفهان)

دکتر سعید امیرحاجلو (دانشگاه جیرفت)

دکتر مسعود باقرزاده (دانشگاه هنر اسلامی تبریز)

دکتر حسن باصفا (دانشگاه نیشابور)

دکتر فرانک بحرالعلومی (پژوهشگاه میراث فرهنگی

و گردشگری)

دکتر هالی پیتمن (موزه دانشگاه پنسیلوانیا آمریکا)

دکتر جویدیت تومالسکی (مؤسسه باستان‌شناسی

آلمان)

دکتر محسن جاوری (دانشگاه کاشان)

دکتر اردشیر جوانمردزاده (دانشگاه محقق اردبیلی)

- دکتر وستا سرخوش کرتیس (موزه بریتانیا)
 دکتر علیرضا سرداری (پژوهشگاه میراث فرهنگی و
 گردشگری)
 دکتر سیدمنصور سیدسجادی
 دکتر ابرهارد ولفرام سوئر (دانشگاه ادینبرو)
 دکتر روح‌الله شیرازی (دانشگاه سیستان و
 بلوچستان)
 دکتر محمدرحیم صراف (پژوهشگاه میراث فرهنگی
 و گردشگری)
 دکتر رحمت عباس‌نژاد (دانشگاه مازندران)
 دکتر محمدحسین عزیزی خرائقی (موزه ملی ایران)
 دکتر سجاد علی‌بیگی (دانشگاه رازی، کرمانشاه)
 دکتر بهروز عمرانی (پژوهشگاه میراث فرهنگی و
 گردشگری)
 دکتر امید عودباشی (دانشگاه هنر اصفهان)
 دکتر حسن فاضلی نشلی (دانشگاه تهران)
 دکتر جان کرتیس (موزه بریتانیا)
 دکتر لرنز گرن (دانشگاه بامبرگ آلمان)
 دکتر حسن کریمیان (دانشگاه تهران)
 دکتر عباس مترجم (دانشگاه بوعلی سینای همدان)
 دکتر راجر متیو (دانشگاه ردینگ انگلستان)
 دکتر وندی متیو (دانشگاه ردینگ انگلستان)
 دکتر کورش محمدخانی (دانشگاه شهید بهشتی)
 دکتر یعقوب محمدی‌فر (دانشگاه بوعلی سینای
 همدان)
- دکتر محمد مرتضایی (پژوهشگاه میراث فرهنگی و
 گردشگری)
 دکتر عباس مقدم (پژوهشگاه میراث فرهنگی و
 گردشگری)
 دکتر کاظم ملازاده (دانشگاه بوعلی سینای همدان)
 دکتر حکمت‌الله ملاصالحی (دانشگاه تهران)
 دکتر سیدرسول موسوی حاجی (دانشگاه مازندران)
 دکتر رضا مهرآفرین (دانشگاه مازندران)
 دکتر نگین میری (دانشگاه شهید بهشتی)
 دکتر رضا ناصری (دانشگاه زابل)
 دکتر رضا نوری شادمهانی (دانشگاه کاشان)
 دکتر جبرئیل نوکنده (پژوهشگاه میراث فرهنگی و
 گردشگری)
 دکتر جواد نیستانی (دانشگاه تربیت مدرس)
 دکتر کمال‌الدین نیکنایی (دانشگاه تهران)
 دکتر حامد وحدتی‌نسب (دانشگاه تربیت مدرس)
 دکتر حمیدرضا ولی‌پور (دانشگاه شهید بهشتی)
 دکتر دونالد ویتکامب (دانشگاه شیکاگو آمریکا)
 دکتر مهسا ویسی (پژوهشگاه علوم انسانی و
 مطالعات فرهنگی)
 دکتر ماسیمو ویداله (دانشگاه پادوا ایتالیا)
 دکتر حسن هاشمی (دانشگاه مازندران)
 دکتر علیرضا هژبری نوبری (دانشگاه تربیت مدرس)
 دکتر باربارا هلوینگ (دانشگاه سیدنی استرالیا)
 دکتر مارکوس ریتر (دانشگاه وین)

کارگروه اجرایی

- | | | |
|------------------|------------------|--------------------------|
| زینب محبوب | سولماز احمدزاده | محسن سعادت |
| محمد مهدی غفوری | نادر کسراوی | نیلوفر احتشامی |
| دینا معمار مشرفی | بهزاد حسینی سریش | هوشنگ رستمی |
| صبا غلامی | زهرا بهاردوست | ساره نعمت‌اللهی‌نیا |
| | حمید قاسمی | هانیه حسین‌نیا امیرکلایی |

ارزیابی و تحلیل نظریه‌های نوسنگی شدن در ایران

سیدکمال اسدی اجایی* و رحمت عباس نژاد سرستی**

*دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه مازندران، **دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه مازندران

چکیده

درحالی‌که درباره عوامل طبیعی و اقلیمی نوسنگی شدن در فلات ایران از زمان مطرح شدن این مباحث در دنیا از دهه ۱۹۷۰ میلادی، پژوهش‌های بسیاری صورت پذیرفته از لحاظ نظریه‌پردازی و آزمایش فرضیه‌ها و نظریه‌های مهم نوسنگی شدن و آغاز تولید غذا و بررسی عوامل اجتماعی و انسانی وقوع این رخداد نیز نقص‌ها و کاستی‌ها ملاحظه می‌شود. درواقع چنانچه مواردی نظیر آزمایش نظریه منطقه‌ی هسته‌ای رابرت بریدوود در چارچوب پروژه شکل‌گیری اولین استقرارها و منشأ کشاورزی و دامداری در غرب و جنوب غرب ایران و همچنین آزمایش فرضیه مناطق حاشیه‌ای و انقلاب طیف وسیع اقتصادی در کوهپایه‌های زاگرس توسط کنت فلنری اجرا نمی‌شدند، شاید امروزه فلات ایران جایگاه خاصی در پیشینه پژوهش‌های مربوطه نداشت. این مقاله ضمن مروری بر مهم‌ترین فرضیه‌ها و نظریه‌های نوسنگی شدن، پاسخ این پرسش‌ها را با هدف بیان ضرورت‌های گسترش این‌گونه پژوهش‌ها، جست‌وجو می‌کند؛ اینکه، چرا نقش فلات ایران در مطالعات مذکور ناچیز است؟ چه ظرفیت‌هایی برای انجام تحقیقات یادشده در مناطق مختلف فلات ایران وجود دارد؟ برای برون‌رفت از بن‌بست پژوهش‌های آغاز استقرار، تولید غذا و اهلی‌سازی چه باید کرد؟ نگارندگان کم‌توجهی و عدم داشتن راهبرد مشخص در زمینه مطالعات پیش از تاریخ توسط دستگاه باستان‌شناسی کشور را یکی از مهم‌ترین عوامل ضعف این پژوهش‌ها می‌دانند. ظرفیت فلات ایران

در نظریه‌پردازی و آزمایش فرضیات و نظریات نوسنگی‌شدن در زمینه متغیرهای محیطی و جمعیتی، عوامل انسانی و اجتماعی، مؤلفه‌های دینی و جنبه‌های روان‌شناختی بسیار بالاست. اجرای برنامه‌های پژوهشی در این زمینه‌ها و حمایت از پروژه‌های مشترک، راهکارهای مهمی برای ورود به این مباحث به شمار می‌روند.

واژه‌های کلیدی: نوسنگی‌شدن، فلات ایران، آغاز استقرار، آغاز تولید غذا، اهلی‌سازی.

مقدمه

حدود ده هزار سال پیش تغییراتی در بخش‌هایی از آسیای جنوب غربی به وقوع پیوست که تأثیرات بسیاری بر تجربیات انسان‌ها داشت؛ تغییراتی اقتصادی و اجتماعی که در تدابیر معیشتی گروه‌های شکارگر-گردآورنده به وقوع پیوست. این روش معیشتی در اغلب مناطق مسکون دنیای آن روز متداول بود. این تغییرات که به تولید غذا و یکجانشینی منجر شدند نه ساده بودند و نه فراگیر اما سمت‌وسوی حیات اقتصادی و اجتماعی بشر را تغییر دادند. پرچمدار مطالعه سیر تاریخ بشر از منظر باستان‌شناسی و انسان‌شناسی، این تحولات را انقلاب نوسنگی نامید. در مفهوم نوسنگی، گستره‌ای پیچیده و غیر قابل نفوذ و درعین حال منعطف وجود دارد؛ هم نشانه‌ای گاهنگارانه، اقتصادی و آغازی خاص از حیات بشری و هم تغییر ذهنیت و جهان‌بینی انسان به جهان هستی نسبت به دوران پارینه‌سنگی. این مجموعه رخدادها در بخش‌های کوچکی از زمین به وقوع پیوستند و سپس به مناطق دیگر گسترش یافتند. تفسیر و تجزیه و تحلیل این رویداد مهم و چرایی و چگونگی آن، یکی از موضوعات اصلی پژوهش انسان‌شناسان و باستان‌شناسان در خلال یک‌صد سال گذشته بوده است. برخی آن را فقط یک دگرگونی فناورانه در اثر تغییرات آب‌وهوایی و اقلیمی دانستند و بعضی دیگر آن را به‌عنوان دوره‌ای توصیف کردند که انسان پیوند عمیقی با مسائل ایدئولوژیک، جهان‌بینی، احساسی، نمادگرایانه و خودشناسی برقرار کرد. در دهه‌های اخیر اکثر پژوهشگران این حوزه، مطالعه این فرایند را نوسنگی‌شدن نامیدند. منطقه آسیای جنوب غربی و به‌ویژه بخشی از آن، که به هلال حاصلخیزی معروف شده است میدان اصلی پژوهش‌های نوسنگی‌شدن بوده است. بخش‌هایی از ایران به‌ویژه مناطق غربی و زاگرس میانی نیز در پوشش این مطالعات بود ولی بنا به دلایلی، کم‌توجهی در تحقیقات هدفمند نوسنگی‌شدن در ایران در طول چهار دهه اخیر کاملاً آشکار است. این در حالی

است که ظرفیت و استعداد بخش‌های مذکور در مطالعه فرایند تحولی مورد بحث بسیار چشمگیر است.

مطالعات نوسنگی شدن در ایران

به‌طور سنتی عقیده بر این بود که اولین مدارک ریخت‌شناسی اهلی‌سازی گیاهان در شرق نزدیک از محوطه‌های دوره^۱ PPNA در لوانت جنوبی به‌دست‌آمده است که بازه زمانی 11500 B.P. - 11000 را دربرمی‌گیرد (Zeder, 2011). بنابراین تصور عمده بر این است که کشاورزی و اهلی‌سازی ابتدا در لوانت به‌خصوص در بخش جنوبی آن رخ داده و سپس در سراسر هلال حاصلخیزی پراکنده شد (Bar-Yousef & Meadow, 1995). اما برخلاف گیاهان، اهلی‌سازی حیوانات در دوره^۲ MPPNB و در حدود 10000 B.P. و در قسمت‌های مختلف هلال حاصل‌خیزی - از لوانت تا زاگرس - و به‌ترتیب با بز، گوسفند، گاو و خوک آغاز شد (Zeder, 2011).

مطالعات بعدی اما پیشگامی لوانت را در این زمینه مورد تردید قرار داد. برای مثال موردکای کیسلف (Kislev, 1992) معتقد است که دانه‌های جو مکشوفه از محوطه نتیو حقدود^۳ در دره رود اردن (لوانت جنوبی) و مربوط به دوره PPNA کاملاً وحشی هستند؛ حال آنکه در جرف الحمر (لوانت شمالی) که تقریباً هم‌زمان با نتیو حقدود است دانه‌های غلات اهلی‌شده یافت شده است (Willcox, 2004). از طرف دیگر مطالعات در محوطه ابوهریره در شمال هلال حاصلخیزی نشان از تغییرات ریخت‌شناسی گیاهان در راستای اهلی‌شدن بین ۱۳ هزار تا ۱۲ هزار سال قبل دارد (Hillman, 2000). نسبت به آناتولی توجه نشان داده و در محوطه‌هایی چون نوالی‌چوری^۴ کافر هویوک^۵ و چای‌اونو^۶ -مربوط به EPPNB^۷ (10400-10000 B.C.)- به مدارک اهلی‌سازی گیاهان (سبوس گندم) اشاره دارد. از طرف دیگر کاپرز و همکارانش (Cappers et al., 2002) معتقدند که اولین اهلی‌سازی‌ها از اوایل PPNB به بعد آغاز می‌شود. بنابراین براساس مدل بارداری

¹ Pre-Pottery Neolithic A

² Middle Per-Pottery Neolithic B

³ Netiv Hagdud:

⁴ Nevali Cori

⁵ Cafer Huyuk

⁶ Cayonu

⁷ Early Per-Pottery Neolithic B

طولانی^۱ بین کشت گیاهان وحشی در دوره ناتوفی و اولین مدارک اطمینانی کشت گیاهان اهلی در دوره PPNB مدت زمان قابل توجهی وجود دارد (Colledge et al., 2004: 38).

رابرت بریدوود در اواخر دهه ۱۹۵۰ و ابتدای دهه ۱۹۶۰ (Braidwood, 1960) نظریه تپه ماهورها^۲ (مراکز هسته‌ای) را براساس کاوش‌های خود در زاگرس عراق و ایران ارائه کرد:

«اکنون عقیده راسخ ما بر این است که دامنه‌های زاگرس قسمت مهمی از مناطقی بود که جزو سکونتگاه طبیعی [گونه‌های وحشی] بوده که درون آن تولید غذا برای اولین بار در جنوب غرب آسیا، تقریباً در ده هزار سال قبل، شروع شد (Braidwood, 1958: 1419).»

وی با انتقاد از چایلد و نقش پایه‌ای آب‌وهوایی که وی در نظریه واحه‌های خود بیان می‌کند، چنین می‌گوید که شرایطی که چایلد مطرح کرده حداقل در سه دوره آب‌وهوایی کهن‌تر رخ داده است؛ پس چرا رویداد اهلی‌سازی و تولید غذا در آن دوره‌ها رخ نداده است. بنابراین وی معتقد است برهم‌کنش بین انسان، گیاهان و حیوانات در مناطقی که سکونتگاه طبیعی آنها بود موجب شکل‌گیری کشاورزی شد (Wenke & Olszewski, 2007: 237). نظریه بریدوود از طریق تدوین فرضیه‌هایی نظیر فرضیه شکل‌گیری اولین استقرارها و منشأ کشاورزی و دامداری در عراق و ایران مورد آزمایش قرار گرفت. با حفاری در محوطه‌هایی نظیر تپه آسیاب (Braidwood, 1960)، گوران (Mortensen, 1964)، سراب (Braidwood et al., 1961)، گنج‌دره (Young & Smith, 1966) و عبدالحسین (Pullar, 1990) ثابت شد که این مناطق به عنوان زیستگاه طبیعی حیوانات و گیاهان اهلی شده در دوران نوسنگی بودند. قدرت نظریه بریدوود چنان بود که حتی در جدیدترین کاوش‌های محوطه‌های نوسنگی و آغاز نوسنگی چون چغاگلان (Zeidi et al., 2012)، چپاسبز شرقی (Darabi et al., 2011)، شیخی‌آباد و جانی (Matthews et al., 2013)، همچنان از این نظریه استفاده شده است (شکل ۱).

در جنوب غرب ایران، محوطه‌های علی‌کش (Hole et al., 1969) و چغابنوت (Alizadeh, 2003) محوطه‌های مهم معرف تولید غذا هستند. فرانک هل و کنت فلنری، علی‌کش را یکی از مهم‌ترین محوطه‌های آغاز استقرار و تولید غذا در منطقه معرفی نموده‌اند (Hole & Flannery, 1962). علیزاده معتقد است گونه‌های اهلی از همان ابتدا در چغابنوت وجود داشته و منشأ آنها از لوانت است. وضعیت مطالعات نوسنگی‌شدن در کرانه‌های جنوبی دریای مازندران

¹ Long-Gestation

² The Hilly Flanks

(شکل ۲) با توجه به کاوش‌های اندک که در غارهای هوتو و کمر بند (Coon, 1951, 1952; (McBurney, 1968)، لایه‌های فوقانی غار کمیشانی (Vahdati Nasab et al., 2011) و لایه‌های فوقانی محوطه کمیشانی (فاضلی و دیگران، ۱۳۹۶) صورت پذیرفته است همچنان مبهم است. در حالی که برخی اعتقاد دارند که گونه‌های اهلی شامل بسته‌های وارداتی از مناطقی چون زاگرس مرکزی ظاهر شده (وحدتی نسب و نیکزاد، ۱۳۹۵؛ Vahdati Nasab et al, 2019)، برخی دیگر نوسنگی‌شدن را در این منطقه یک فرایند درونی می‌دانند که متغیرهایی چون تغییرات آب‌وهوایی و پیش‌روی و پس‌روی آب دریا و نیز بهره‌برداری از منابع غذایی متنوع محلی تأثیرگذار بودند (رمضان‌پور و دیگران، ۱۳۹۰).

بحث و نتایج: مسائل، ظرفیت‌ها و راهکارها

باید در نظر داشت که فلات ایران به‌خصوص مناطق مذکور در بالا در دوران پیش از نوسنگی خالی از سکنه نبود (Fazeli & Matthews, 2013). اجتماعات فراپارینه‌سنگی در غرب را می‌توان در محوطه‌هایی چون پناهگاه صخره‌ای ورواسی، غار خر، مرروز و مارگوگلان سراب در نظر گرفت که هم‌زمان با دوره‌های متأخر زارزی هستند (Mortensen, 1993). در اواخر دوره فراپارینه‌سنگی در اثر تغییرات زیست‌محیطی که موجب نایاب‌شدن شکارهای بزرگ‌جثه شده بود، گونه‌های شکار کوچک، آبیان و گیاهانی چون غلات و دانه‌های وحشی به رژیم غذایی آنها وارد شد (وحدتی نسب، ۱۳۹۴؛ Hayden, 1981). این راهبرد معیشتی، در غار ورواسی گزارش شده است (Turnbull, 1975).

جنوب غرب در دشت ایذه در سال ۱۳۸۶ در مساحتی نزدیک به ۱۲۵ کیلومتر مربع بررسی پیمایشی شد و ۵۴ محوطه شامل غار، پناهگاه صخره‌ای، اشکفت، محوطه‌های روباز و تپه صخره‌ای شناسایی شد که برخی از آنها را هنری رایت (Wright, 1979) شناسایی و بررسی کرده بود. بیش از ۲۴۰۰ قطعه دست‌افزار سنگی در این بررسی کشف شد. ابزارها شامل سوراخ‌کننده‌های کوچک، ریزاسکنه‌ها، ریزتیغه‌های هندسی، پرداخت شده و کولدار، سنگ مادرهای ریزتیغه و خراشنده‌های انتهایی هستند. صنعت سنگی ایذه بر تیغه و ریزتیغه متمرکز بوده است. سه نوع کاربرد برای این محوطه‌ها در نظر گرفته شد: ۱) کارگاه‌های ساخت ابزارهای سنگی ۲) محوطه‌های معیشتی ۳) کارگاه‌های ساخت ریزتیغه (Jayez, 2015).

در کرانه‌های جنوبی دریای مازندران تاریخ‌گذاری قدیم‌ترین لایه میان‌سنگی غار کمر بند در حدود 11500 B.P. (13400 cal. B.P.) و نیز لایه‌های نوسنگی 8500 B.P. (9500 cal. B.P.) است. بین این دو دوره، ۲۴۰۰ سال وقفه وجود دارد و بعد از این وقفه، ناگهان جوامع نوسنگی ظاهر می‌شوند. معیشت ساکنان غار در دوران میان‌سنگی را طیف وسیعی از گونه‌های وحشی شامل فک و پرندگان دریایی (میان‌سنگی آغازین) و گاو وحشی، غزال و موش و دیگر جانوران صحرایی (میان‌سنگی پایانی) تشکیل می‌داد؛ غار هوتو و کمیشان نیز همین گونه‌ها را نشان می‌دهد، به‌علاوه اینکه کمیشان نشان‌دهنده شکار تخصصی غزال است (Knapp, 2012). بقایای گیاهی غار کمیشان نیز شامل دانه‌های وحشی جو و بنشن و نیز میوه‌های وحشی مانند انجیر و انگور را شامل می‌شود (Ilkhani, 2012).

همان‌طورکه در بالا بیان شد به جز نظریه بریدوود تقریباً هیچ مدل دیگری برای مطالعه نوسنگی‌شدن در فلات ایران مورد بحث قرار نگرفته است، درحالی‌که اگر به کمان شمالی و غربی هلال حاصلخیزی بنگریم بسیاری از نظریات و فرضیات با توجه به محوطه‌ها و داده‌های آنها شکل گرفته است. البته باید اشاره کرد در یک دهه اخیر مدل‌هایی چون نقش تحولات دریا س جوان در روند نوسنگی‌شدن منطقه توسط حجت دارابی مورد استفاده قرار گرفت (Darabi, 2012). وی در مقاله خود بیان می‌کند که این دوره تاریخ 10800-9500 B.C. را دربرمی‌گیرد و طی این دوره ما شاهد ایجاد گسست و متروک شدن محوطه‌هایی در سرزمین‌های مرتفع غرب ایران چون ورواسی، مارگوگلان سراب و پاسنگر در اواخر دوره فراپارینه‌سنگی هستیم و جمعیت انسانی نیز با کمبود منابع روبه‌رو بود و برای دسترسی به منابع بیشتر به سرزمین‌های پست غنی‌تر چون چغاگلان و چیا سبز شرقی رفتند. مدارک باستان‌شناختی یک گپ طولانی بین اواخر پارینه‌سنگی و اوایل نوسنگی را نشان می‌دهند که عامل اصلی آن دریا س جوان است. با پایان دریا س جوان، زاگرس مرکزی به دلیل بهبود وضعیت آب و هوایی و گسترش منابع دوباره اشغال و نیز افزایش سکونتگاه‌ها موجب رشد جمعیت و انتقال از جابه‌جایی به یکجانشینی به‌صورت تدریجی و سرانجام یکجانشینی دائمی در 8500 B.C. می‌شود. به نظر می‌رسد در طول هزاره نهم پم جوامع زاگرس مرکزی برای پاسخ به رشد جمعیتی خود اقدام به مدیریت منابع غذایی کردند و سرانجام در 8000 B.C. آنها موفق به اهلی‌سازی کامل بز و غلات شدند. این فرایند انتقالی، ۱۵۰۰ سال طول کشید و به نوسنگی انتقالی معروف شد (Darabi, 2012). بنابراین دارابی یک مرحله جدید بین دوره‌های فراپارینه‌سنگی و نوسنگی وارد کرد (جدول ۱) که شامل محوطه‌هایی چون چغاگلان، چیا سبز شرقی، آسیاب،

شیخی‌آباد و لایه‌های تحتانی جانی است و در آنها روند نوسنگی شدن و آغاز مدیریت آگاهانه در گونه‌های وحشی دیده می‌شود که در نهایت به اهلی‌سازی انجامید. این‌گونه مطالعات در دو منطقه مورد بحث دیگر (جنوب‌غرب و کرانه‌های جنوبی دریای مازندران) بسیار کم انجام شده است. این در حالی است که می‌دانیم جوامع فراپارینه‌سنگی و میان‌سنگی در این مناطق حضور داشتند. تداوم از فراپارینه‌سنگی به آغاز نوسنگی را در صنعت ابزارسازی لب‌پریده^۱ می‌توان مشاهده کرد (Fazeli & Matthews, 2013). با توجه به عدم گاهنگاری مطلق که در محوطه‌های فراپارینه‌سنگی غرب وجود دارد براساس صنایع سنگی لب‌پریده برای محوطه‌هایی چون پناهگاه صخره‌ای ورواسی، غار خر، مرروز و مارگوگلان سراب می‌توان یک تاریخ نسبی بین 20000-12000 B.P. را در نظر گرفت (Mortensen, 1993). این صنعت ابزارسازی در دوره نوسنگی نیز در تمامی محوطه‌های غرب و جنوب‌غرب نیز یافت می‌شود. برای مثال در چغاگلان مجموعه‌ای بزرگ از انواع ابزارهای سنگ چخماقی لب‌پریده از گمانه AH I, II جمع‌آوری شده که نشان‌دهنده تولید سامانمند تیغه‌ها و ابزارهای لب‌پریده به صورت برداشت از سطح غیرمستقیم و از سنگ مادرهای فشنگی است (Zeidi & Conrad, 2013). بنابراین ابزارهای چغاگلان را باید جزو صنایع تیغه‌سازی دانست. بعضی از انواع تیغه‌ها شامل قطعات روتوش شده یا پستی‌دار با برش مورب هستند که از دوره اواخر زارزین و پسازارزین شناخته شده است. باین‌حال در برخی از محوطه‌ها چون شیخی‌آباد ابزارهای سنگی لب‌پر را می‌توان در سنت معلفاتی مشخص کرد (شکل ۳) که بال شرقی هلال حاصلخیزی را اشغال کرده بود که با سنت ابزارسازی نمریکی (مربوط به پیش از اهلی‌سازی) در شمال عراق هم‌زمان است و از 8000-6500 B.C. را دربرمی‌گیرد (Vahdati Nasab et al., 2013). صنعت لب‌پریده کم‌وبیش در دوره نوسنگی ادامه یافت و رو به جلو برداشت‌های ضربه‌ای^۲ به یک فعالیت خانگی تبدیل شد که برخلاف دوره پارینه‌سنگی آماده‌سازی آن درون محوطه یا خارج از آن صورت می‌گرفت (Darabi, 2016). این نشان از یک نوع ابتدایی از استانداردسازی و تخصص‌گرایی در دورانی بود که زندگی بشر به سمت تغییرات بزرگ پیش می‌رود.

در دوران فراپارینه‌سنگی (از اواخر یخبندان بزرگ تا پایان دریا س جوان) فقط کوهپایه‌های شمال‌غربی زاگرس آثار مصنوعی اسیسیدین را نشان می‌دهند که این نشان‌دهنده سنتی است که از

¹ Chipped Stone

² Flint-Knapping

پارینه‌سنگی فوقانی (شانیدار C) تداوم داشته است. منبع این ابسیدین‌های نادر، که می‌توانست به عنوان هدایا یا در جwab هدایا، به طور پایاپای مبادله شود، نمروداغ در غرب دریاچه وان و یا از منطقه بینگول در شمال غرب نمروداغ بود. سپس در دوران نوسنگی آغازین (هزاره دهم و نهم پم) ابسیدین در محوطه‌هایی چون کریم‌شهر، پالگارا و قارا چیوار^۱ در شمال غرب زاگرس و در فاز دوم نوسنگی آغازین ابسیدین در بیشتر شمال غرب زاگرس و کمان شمالی حلال حاصلخیزی (چای اونو، بوی‌تپه، کافر هویوک و مغزلیه) توزیع می‌شد و کمی رو به جلوتر هم‌زمان با سنگ مرمر در بسیاری از محوطه‌های زاگرس مرکزی حضور داشت که نشان‌دهنده ارتباطات با منطقه سلیمانیه است؛ سپس در نیمه دوم هزاره هشتم پم ابسیدین به جنوب زاگرس مرکزی و محوطه‌های علی‌کش، چغابنوت و چغاسفید می‌رسد (شکل ۴). در این دوره، روستاهای دائمی تنها ترکیبی از یک سری از سازگاری‌های بالقوه توسط گله‌دارای و زراعت اولیه را نشان می‌هند و حرکت بین اردوگاه‌های پایه فصلی می‌توانست به نفع گردش آثار ابسیدین باشد (Barge et al., 2018). با این حال عدم وجود ابسیدین در برخی محوطه‌های مهم چون گنج‌دره و شیخی‌آباد که نزدیک محوطه‌های دارای ابسیدین هستند جای تأمل دارد. تا جایی که عدم حضور حتی یک قطعه ابسیدین در کاوش‌های گنج‌دره در حالی که در این دوره (تاریخ 6500 B.C.) در یک شبکه ارتباطی توزیع می‌شده است شگفتی‌اسمیت را در پی داشت و وی بیان می‌کند که به احتمال کانال‌های توزیع ابسیدین به‌طور کامل این محوطه را کنار گذاشته‌اند (Smith, 1978: 539).

به جرأت می‌توان گفت که اکثر مطالعات و انتشارات درباره روند نوسنگی‌شدن و اهلی‌سازی جوامع در فلات ایران از دید رویکرد روندگرایی بوده؛ به این معنی که باستان‌شناسان فقط مطالعات خود را به وضعیت آب‌وهوایی و یا افزایش جمعیت و واکنش‌های انسان به این تغییرات در چارچوب یک جبر زیست‌محیطی معطوف کرده‌اند درحالی‌که داده‌ها و اطلاعات باستان‌شناختی دست پژوهشگران را برای به‌کاربردن مدل‌های مختلف باز گذاشته است. برای مثال البته برایان هایدن (Hayden, 1990; 1992; 1995) عوامل خارجی (افزایش جمعیت) و نیز فشارهای محیطی (تغییرات آب‌وهوایی) رد می‌کند و با تکیه بر مطالعات قوم‌باستان‌شناسی بر رقابت‌های اجتماعی و اقتصادی، به‌خصوص جشن‌های رقابتی، برای توضیح ظهور کشاورزی تأکید دارد. هایدن با مطالعه قبایل جنوب شرق آسیا متوجه شد تمامی حیوانات و برخی گیاهان اهلی گونه‌ای ثروت و دارایی محسوب می‌شوند که در مراسم و جشن‌های عام و خاص مورد استفاده قرار می‌گرفتند. کنترل تولید

¹ Qara Chiwar

در گروه‌های همکار (به‌احتمال خویشاوندان) در جوامع شکارورز-گردآورنده پیچیده به تولید مازاد محصول منجر می‌شود که می‌تواند برای به‌دست آوردن نیروی کار از طریق ازدواج، تولید یا تصاحب اشیاء ش‌ان‌زا و یا برای میزبانی از جشن‌ها برای پیشرفت قدرت و مقام مورد استفاده قرار گیرد. در این میان سرمایه‌گذاری (نیروی کار) گروه‌های انسانی بین گروه‌هایی که در حال رقابت بر سر نیروی کار هستند، تأثیر بسزایی داشت؛ به‌طوریکه انسان‌ها به دنبال روش‌های نوین برای کسب مازاد محصول بیشتر و در نتیجه بر قرار داشتن این ساختار قدرت بودند تا جایی که ممکن است این تأثیر به کشاورزی منجر شود.

پرنیل بنگرگارد و همکارانش در مقاله‌ای به تجزیه و تحلیل مجموعه‌ای از استخوان مکشوفه از تپه آسیاب که شامل حداقل ۱۹ گراز وحشی می‌شد پرداخته‌اند و با استفاده از مدل ابر مرد^۱ هایدن به تحلیل چنین داده‌هایی پرداخته‌اند. حیوانات موجود در گودال از گونه‌هایی نیستند که در اوایل نوسنگی مکرراً در منطقه شکار می‌شوند و محل گودال نیز در مرکز یک سازه بزرگ قرار دارد که به‌احتمال سازه‌ای جمعی است؛ همچنین شواهدی در مورد برداشتن استخوان‌های غنیمتی به شکل دندان‌های نیش گونه‌های نر بزرگ وجود دارد. آنان بیان می‌کنند که چنین جشن‌هایی در دوران PPN در لوانت جنوبی (Twiss, 2008) با توجه به افزایش جمعیت و تغییر معیشت از شکار و گردآوری به کشاورزی و رومداری و تولید غذا قابل مشاهده است (Bangsgaard, et al., 2019). در نظر داشته باشید که تپه آسیاب یک محوطه مربوط به دوران PPNA, PPNB (Zeder, 2011) یعنی تاریخ 11000-9000 B.C است و در آستانه دوران تولید غذا قرار داشت که وجود تیغه‌های داس، سنگ‌های آسیاب و کاسه‌های سنگی در ارتباط با استفاده از منابع گیاهی وحشی این موضوع را تأیید می‌کنند؛ بنابراین با توجه مدل هایدن این احتمال وجود دارد که آسیاب در رقابت برای دست‌یابی به کنترل منابع و نیروی کار جمعیت با محوطه‌های هم‌زمان خود قرار داشت و اینگونه جشن‌ها و مراسم برای ایجاد جذابیت بوده است و با توجه به اینکه برخلاف دیگر محوطه‌های هم‌زمان خود قبل از تولید غذا متروک می‌شود پس به‌احتمال در این امر ناتوان بوده است. مطالعات مشابه در محوطه‌های شیخی‌آباد، چغاگلان و چیاسبز شرقی برای بسط و گسترش این بحث لازم به نظر می‌رسد.

با وجود اینکه اکثر باستان‌شناسان فکر می‌کنند که اصلی‌ترین و مهم‌ترین بخش مطالعات دوره نوسنگی را باید اهلی‌سازی و تولید غذا تشکیل دهد اما نوسنگی‌شدن چیزی فراتر از این است که فقط گونه حیوانی و گیاهی و یا نوع ابزارهای سنگی و یا معماری را مشخص کنیم. باستان‌شناسی علم

¹ Big Man

مطالعه انسان و رفتارش در گذشته با توجه به بقایای مادی است، به‌خصوص در دوران پیش از تاریخ که خط و کتابتی برای ثبت تصمیمات خود نداشته و زبانش بقایای برجای مانده از خود است. ژاک کوون در مطالعات خود درباره منشأ و گسترش کشاورزی بیان می‌کند که انقلاب نوسنگی به‌طور عمده انقلاب نمادها و ذهن‌هاست و به‌صراحت رهیافت‌های محیطی، جمعیت‌شناختی و حتی فرهنگی را رد می‌کند (Cauvin, 2000; 1972). وی تحت تأثیر مکتب آنال^۱ و باستان‌شناسی ساختارگرا^۲ قرار داشت و معتقد بود منشأ کشاورزی را باید منحصرراً در ادراک انسان‌ها جست‌وجو کرد. وی حضور پیکرک‌های زنان و تزئینات دیواری گاوها^۳ در محوطه‌هایی همچون چاتال‌هویوک را به انقلاب ادراکی پیوند می‌دهد و آنها را انگاره یک دین جدید می‌پندارد. همچنین وی معتقد است که الهه‌ها نه تنها نماد باروری بلکه یک شخصیت اسطوره‌ای حقیقی هستند و تندیس‌های دیواری گاوهای وحشی - همتای مردانه آنها- شریک آنها نیستند بلکه از الهه‌ها متولد شده و نشان‌دهنده دنیای غریزی و وحشیانه نیروی جانوری است (Cauvin, 2000: 32).

باوجوداین‌که چنین داده‌هایی در محوطه‌های نوسنگی ایران، فراوان به‌دست آمده است، شاهد مطالعات بسیار کمی هستیم. در شیخی‌آباد و تپه عبدالحسین، گنج‌دره، چغا‌گلان، آسیاب، علی‌کش و چغابنوت، توکن‌هایی (شکل ۵) به‌دست آمده که ممکن است در ارتباط با نقش اقتصادی بخش‌های آیینی باشند (Darabi, 2016). استفاده از شاخ و جمجمه حیوانات در دوره نوسنگی یکی از نمادین‌ترین شاخصه‌های این دوره هستند که در بسیاری از محوطه‌های نوسنگی هلال حاصلخیزی دیده می‌شوند؛ در زاگرس مرکزی جمجمه و شاخ گوسفند و بز وحشی در شیخی‌آباد (Matthews et al., 2013)، شاخ گاو و گوزن وحشی در آسیاب (Darabi et al., 2018)، دو جمجمه و شاخ گوسفند در گنج‌دره (هل، ۱۳۸۸) و جمجمه بدون شاخ گوسفند در علی‌کش فاز بزمرده C2 (Hole et al, 1969) یافت شده‌اند (شکل ۶) که در نوع خود جالب توجه هستند که حاکی از تجلی رفتارهای آیینی در دوره نوسنگی است (عباس‌نژاد سرستی و آریامنش، ۱۳۹۷). پیکرک‌ها دیگر یافته‌های مهم هستند که می‌توانند در درک رفتار انسان در این دوره بسیار سودمند باشد باوجوداین پژوهشگران، به‌خصوص دانشجویان رغبت بسیار کمی برای مطالعه آنها نشان می‌دهند. تقریباً در تمامی محوطه‌های آغاز نوسنگی در غرب و جنوب‌غرب، پیکرک‌های حیوانی و انسانی به‌دست آمده است. در اکثر مواقع پیکرک‌های حیوانی در ارتباط با وضعیت معیشت اقتصادی و آغاز کشاورزی و

¹ Annals Schools

² Structural Archaeology

³ Bucrania

تولید غذا تعریف می‌شود (Darabi, 2016) و از رفتارهای نمادینی است که اگر نگوییم از این دوره آغاز می‌شود اما به اوج خود می‌رسد. پیکرک‌های انسانی اما آنچنان مربوط به اقتصاد معیشتی نمی‌شود بلکه ریشه در جهان‌بینی جوامع آغاز نوسنگی دارند؛ پیکرک‌های انسانی در آسیاب، سراب، گوران، گنج‌دره، شیخی‌آباد، علی‌کش و چغابنوت به‌دست‌آمده است. اکثر پیکرک‌های انسانی رازنان تشکیل می‌دهند به‌خصوص در سراب که از ۶۵۰ پیکرک به‌دست‌آمده فقط ۱۸ عدد متعلق به مردان هستند و مابقی به زنان تعلق دارند؛ مشهورترین این پیکرک‌ها زنی بدون سر با بدن چاق و فربه معروف به ونوس تپه سراب^۱ است که همچنین علاوه بر سر به نظر می‌رسد دست و بازو نیز ندارد. اجزای برجسته این پیکرک در قسمت ران، شکم و پستان شکی باقی نمی‌گذارد این پیکرک بارداری را نمایش می‌دهد (Morales, 1990). ونوس تپه سراب به عنوان الهه مادر پذیرفته شده و به‌نوعی مهارت بالای مدل‌سازی و ساخت پیکرک را نشان می‌دهد (Singh, 1976: 167). مشابه این پیکرک در شیخی‌آباد (Cole & Matthews, 2009) نیز یافت شده است. حضور این پیکرک‌های باردار احتمال دارد در ارتباط با آغاز اهلی‌سازی باشد؛ کشاورزی یکی از سخت‌ترین فعالیت‌های بشر است و تولید غذا نیازمند نیروی کار و مصرف انرژی بیشتری است. در علی‌کش نیز در کنار پیکرک‌های انسانی، اشیایی به‌دست‌آمده که با اجزای جنسی مردانه در ارتباط است و این بیانگر آشنایی انسان دوره نوسنگی با مفاهیمی چون جنسیت، هویت و زادآوری است.

علاوه بر پیکرک‌ها، شاخ‌ها و مجموعه‌های آیینی و توکن‌ها که به‌عنوان اشیاء نمادین نام برده شده‌اند می‌توان به انواع زیورآلات، ابسیدینی که از نمروداغ یا بینگول، صدفی که از خلیج فارس و مرمری که از سلیمانیه می‌آید می‌توانند جزو اشیاء نمادین و حتی شأن‌زا معرفی شوند، به‌خصوص اگر در تدفین‌ها قرار داشته باشند. تروور واتکینز نیز مانند کوون توجهی ویژه به تغییرات نمادین (با تمرکز بر معماری و تدفین) داشت که پیش از موعد تغییرات معیشت نوسنگی بود و این نظریه که نوسنگی و کشاورزی هم‌زمان رخ داده‌اند را مورد تردید قرار داد و نیز رهیافت‌های محیطی و جمعیت‌شناختی را در توضیح منشأ کشاورزی رد می‌کند (Watkins, 1990; 1992). تحلیل‌های واتکینز داده‌های جدید باستان‌شناختی درباره روانشناسی ادراکی و تطوری و انسان‌شناسی فرهنگی را آشکار می‌کند. هدف اصلی او، ارائه یک دیدگاه تکاملی از توانایی‌های ادراکی انسان است که اجازه می‌دهد به درکی از انقلاب نمادها، همانطور که ذهن انسان مدرن توانایی آن را دارد، برسند. تدفین‌هایی که با گل اخرا تزئین شده‌اند، تدفین‌های خانوادگی با مهره‌های صدفی، سنگی، مرمری

¹ Sarab Venus

یا فیروزه‌ای (از شمال عراق) و یا حتی تدفین‌های فاقد هدایا در محوطه‌های آغاز نوسنگی به‌خصوص در غرب و جنوب غرب از مهم‌ترین داده‌های در تحلیل روند پیچیدگی اجتماعی جوامع نوسنگی در آغاز اهلی‌سازی هستند.

با توجه به افزایش جمعیت منطقه و آغاز ذخیره‌سازی و مدیریت منابع و قلمروگرایی (Darabi, 2016) نیروی کار بیشتر مورد نیاز بود که این نیروی کار خود نیازمند غذای بیشتر بود؛ بدین صورت اهلی‌سازی و کشاورزی شکل گرفت. دونالد هنری درباره آغاز کشاورزی در جوامع ناتوفی بیان می‌کند که در یاس جوان عامل اصلی نیست بلکه سیستم ذاتی ناپایدار جوامع ناتوفی دلیل اصلی بود؛ به این معنی که رهاکردن تحرک توسط جوامع ناتوفی منجر به این شد که جمعیت آسیب‌پذیر شوند و تحت فشار کمبود منابع باشند؛ وی حتی از یک انفجار جمعیتی نیز صحبت می‌کند (Henry, 2002). جوامع ناتوفی هنگامی که با یک افزایش چشمگیر در تعداد و کاهش قابل ملاحظه در منابع روبرو شدند، در پاسخ به کنترل رشد جمعیت به تشدید تولید و تلاش برای به‌دست آوردن سرزمین‌هایی با منابع جدید و نیز محافظت از قلمرو موجود پرداختند (Henry, 1989).

این یافته‌ها نشان می‌دهد که در آغاز دوران نوسنگی و اهلی‌سازی دغدغه جوامع فقط غذا نیست بلکه مسائل دیگری نیز ذهن آنها را مشغول می‌کند و آنها دیگر آن انسان شکارگر و گردآورنده صرف نیستند که تمام نیروی ذهن و مغزشان صرف شکار و گردآوری انواع گونه‌ها باشد. به‌نظر می‌رسد در این دوران که انسان و گونه‌های حیوانی و گیاهی هم‌زمان و به صورت متقابل در مسیر اهلی‌سازی پیش می‌روند؛ هادر در نظریه سرای رومی^۱ خود بیان می‌کند زندگی خانگی و فعالیت‌های درونی آن را می‌توان به استعاره‌ای برای اهلی‌شدن جامعه انسانی در نظر گرفت. ترس‌ها، احساسات، حواس و دیگر جنبه‌های روانی انسان موجب وابستگی طولانی مدت شد که در یک نمایشنامه برای دستکاری و کنترل دنیای وحشی (طبیعت) نقش بازی می‌کرد. بنابراین کنترل اجتماعی طبیعت یک سازوکار برای تسهیل ذخیره‌سازی، تغییر و آماده‌سازی غذا، جشن‌ها و به همین ترتیب کشاورزی و اهلی‌سازی شکل داد (Hodder, 1990).

برای پرداختن و آزمایش دیگر مدل‌های نوسنگی و اهلی‌سازی، نیازمند کاوش‌های بیشتر و نیز بازنگری در کاوش‌های گذشته هستیم. برای مثال بازنگری در محوطه‌هایی چون آسیاب و علی‌کش اطلاعات زیادی را تصحیح و داده‌های جدیدی را ارائه کرده است. در بازنگری آسیاب مشخص شد گردش ساختار نیم‌دایره‌ای بیشتر ادامه داشته و نیز معلوم شد که قسمت فوقانی معماری در کاوش

¹ Domus

سال ۱۹۶۰ نابود شد (Darabi et al., 2018). در بازنگاری علی‌کش نیز گاهنگاری این محوطه مورد اصلاح قرار گرفت؛ ملیندا زدر و بریان هسه در مقاله‌ای در سال ۲۰۰۰ با آزمایش بر نمونه‌های استخوانی بیان می‌کنند که استقرار در علی‌کش بسیار کوتاه‌تر و به احتمال فقط ۵۰۰ سال بوده است و تاریخ (6900 B.C.) (8900 B.P.) را ارائه می‌کنند که تقریباً ۶۰۰ سال جدیدتر از گاهنگاری هل است (Zeder & Hesse, 2000: 2256). هل با اشاره به این تاریخ‌گذاری زدر و هسه در همان سال طی آخرین آزمایشات کربن ۱۴ قدمت تپه علی‌کش را در حدود 6500-7500 B.C. پیشنهاد کرد (Hole, 2000) اما برای هیچ یک از فازها تاریخ جدیدی ارائه نکرده است. دارابی در بازنگاری علی‌کش موفق به تعیین ۱۸ فاز یا سطح استقراری^۱ برای سه فاز اصلی شده است؛ وی برای فاز محمد جعفر تاریخ‌های 6492-6640 B.C. (فاز اول)، 6902-7064 B.C. (فاز چهارم) و 6823-7061 B.C. (فاز پنجم-ظهور سفال)؛ برای علی‌کش 7028-7174 B.C. (فاز ششم)، 7354-7520 B.C. (فاز نهم-حدافاصل مرحله B₁-B₂)، 7487-7576 B.C. (فاز؟) و 7301-7495 B.C. (حدافاصل فاز دوازدهم و سیزدهم)؛ و در نهایت برای دوره بزمرد تنها یک تاریخ 7500-7581 B.C. (فاز هجدهم-مرحله C₂) را ارائه کرده است؛ در نهایت دارابی نیز برای علی‌کش تاریخ 6500-7500 B.C. و همچنین وی تاریخ پایان فاز علی‌کش را اواخر هزاره هشتم پم یا همان 7000 B.C. می‌داند. وی آغاز فاز محمدجعفر (باسفال) را نیز در 7000 B.C. دانسته و معتقد است برخلاف نظریات گذشته این فاز در اواسط هزاره هفتم پایان می‌یابد؛ وی معتقد است به‌خاطر مطلوبیت فنی و زیباشناختی سفال‌ها، این فاز به‌صورت ناگهانی در محوطه ظاهر می‌شود و هیچ شواهدی مربوط به گذر از فاز بی‌سفال به باسفال وجود ندارد بلکه آغاز فاز باسفال محمدجعفر مطابق با آغاز فازهای باسفال زاگرس جنوبی و دیگر محوطه‌های جنوب‌غرب آسیا است؛ همچنین طبق تاریخ‌گذاری‌های جدید هر دو فاز بزمرد و علی‌کش مربوط به نیمه دوم هزاره هشتم پم هستند (دارابی، ۱۳۹۶؛ Darabi et al., 2018).

همان‌طورکه مشاهده شد در مطالب بالا متأسفانه اثری از محوطه‌های کرانه جنوبی دریای مازندران دیده نمی‌شود. این موضوع به این خاطر است که در مطالعات این منطقه هیچ راهبرد و مدل یا فرضیه مشخصی وجود ندارد و آنهایی که تاکنون بیان شده مبهم و پرتقص هستند. همان‌طورکه بیان کردیم کاوش‌های کوون غیرقابل اطمینان و پر از نقیصه است. برای مثال جنیفر مک‌آلویی انسان‌شناس دانشگاه پنسیلوانیا در سال ۲۰۱۳ نسبت به آزمایش ژنتیک و نیز تاریخ‌گذاری بر

¹ Occupational Level

تدفین‌های غار کمربند و هوتو اقدام کرد؛ وی سه نمونه از هوتو و یک نمونه از غار کمربند (لایه ۱۹-۲۱) را آزمایش کرد و به نتایج مهمی دست یافت. وی در مورد اسکلت شماره یک مورد آزمایش از غار هوتو بیان می‌کند متعلق به یک گونه انسان هوشمند است و برخلاف تاریخی که کوون می‌دهد (9100±590 B.P. برای هر سه نمونه استخوانی) قدمت 11045±15 B.P. را نشان می‌دهد (McAuley, 2013). به‌دست آمدن تاریخی دو هزار سال قدیم‌تر از آنچه کوون پیشنهاد داده است به خودی خود تردیدهای زیادی درباره درستی دیگر اطلاعات موجود، به‌ویژه داده‌های مربوط به اهلی‌سازی و آغاز آن در ذهن تداعی می‌کند.

فرضیه دیگر که مربوط به درون‌زا و بومی بودن فرایند نوسنگی مطرح گردیده نیز مورد تردید است. در این فرضیه آمده است که از 12000 سال قبل شاهد افزایش پس‌روی آب دریای مازندران هستیم که به معنی از دست رفتن یکی از منابع مهم معیشتی برای ساکنان بود؛ به دنبال این پس‌روی، جوامع نوسنگی از درون غارها به دشت‌ها روی آوردند. استقرارهای اوایل نوسنگی در فاصله ۵ کیلومتری و اواخر نوسنگی در فاصله ۱۰ کیلومتری از غارها شواهدی بر این مدعاست؛ همچنین با توجه به حضور سفال‌های پوک حاوی شواهدی از نگهداری و پخت شیر و فرآورده‌های لبنی (Gregg & Slater, 2012) به‌نظر می‌رسد جوامع غارنشین خود را برای دام‌داری در دشت‌ها آماده کرده بودند (رمضان‌پور و دیگران، ۱۳۹۲). ایراد این فرضیه در این است که صرف بررسی میدانی سطحی نمی‌تواند چیزی را ثابت و تأیید کند بلکه کاوش و داده‌های قابل اطمینان آنهاست که چنین فرضیه‌هایی را محتمل و یا غیرمحتمل می‌سازد. از طرف دیگر این منطقه دارای منابع وسیع زیست‌محیطی و پوشش غنی گیاهی و جانوری است که در کوهپایه‌های آن به‌وفور یافت می‌شود و می‌تواند تأمین‌کننده معیشت جوامع آن باشد؛ بنابراین منطقی به نظر نمی‌رسد که فقط به‌خاطر یک منبع غذایی که بعضاً نامطمئن نیز هست از غارها بیرون آمده و در دشت‌های روباز مستقر شوند، حال آنکه کوهپایه‌ها منبع غنی برای چرای دام‌هایی است که رمضان‌پور و همکارانش به آن اشاره دارند. همچنین فاصله پس‌روی دریا از غارها چندان نیست که ساکنان آن نتوانند به منابع دریایی دسترسی داشته باشند و از چنین سرپناه مطلوبی جدا شده و به دشت‌های روباز با امنیت کمتر وارد شوند.

در فرضیه بعدی، وحدتی‌نسب و نیکزاد، بیان می‌کنند که نخست اینکه بین لایه‌های میان‌سنگی و نوسنگی این منطقه هیچ ارتباط گاهنگارانه‌ای وجود ندارد و هیچ محوطه نوسنگی بدون سفالی

مشاهده^۱ نمی‌شود؛ دوم اینکه هیچ مدرکی از روند مدیریت پیش‌اهلی‌سازی در جنوب شرق دریای مازندران شناسایی نشده است و تمام گونه‌های اهلی شده به‌صورت ناگهانی ظاهر شدند؛ سوم اینکه نزدیکی به مراکز اولیه اهلی‌سازی چون تاروس، زاگرس و لوانت عامل بازدارنده برای اهلی‌کردن گونه‌های از قبل اهلی‌شده بوده است؛ چهارم اینکه به تبعیت از هریس (Harris, 2010) و روستایی (۱۳۹۳)، معتقدند نوسنگی به‌صورت یک بسته فرهنگی و وارداتی در این منطقه وجود داشته و از مسیرهایی مانند جنوب شرق ترکیه و یا زاگرس مرکزی وارد منطقه شده است (وحدتی‌نسب و نیکزاد، ۱۳۹۵). بنابراین، آنها نوسنگی شدن و اهلی‌سازی را نتیجه انتشار مهاجرتی^۲ و یا انتشار ایده فرهنگی^۳ و نیز برهمکنش بین این جوامع یا ایده‌های انتشاریافته با جوامع میان‌سنگی بومی منطقه می‌دانند. مهم‌ترین مسئله این مقاله عدم وجود محوطه‌های نوسنگی بدون سفال در فلات مرکزی است که مسیر اصلی انتشار بسته‌های نوسنگی شدن و اهلی‌سازی از زاگرس مرکزی به شرق است (اسدی و دیگران، ۱۳۹۸).^۴ تپه سنگ چخماق به‌عنوان قدیم‌ترین محوطه، تاریخی برابر 7000-6700 B.C. برای نوسنگی بدون سفال و 6200-5300 B.C. برای نوسنگی با سفال (Roustaei et al., 2015: 591) ارائه می‌کند، درحالی‌که در غار کمر بند، نوسنگی بی‌سفال از 7500-6050 B.C. نوسنگی با سفال از 6610-5640 B.C. را در بر می‌گیرد (Thornton, 2013)؛ همچنین قدیم‌ترین تاریخ برای نوسنگی با سفال در فلات مرکزی مربوط به محوطه چهاربند با قدمت 6400 B.C. است. بنابراین واضح است که بر اساس تاریخ‌های منتشرشده، غار کمر بند قدیم‌تر از محوطه‌هایی است که بین زاگرس مرکزی و این منطقه قرار دارد و چه بسا با تاریخ‌گذاری جدید، نظیر آنچه مک‌آلویی انجام داده، تاریخ‌های قدیم‌تری نیز به‌دست آید. مسئله دیگر عدم حضور حتی یک گونه گیاهی اهلی‌شده

^۱ به‌جز لایه‌های تحتانی تپه سنگ‌چخماق غربی

^۲ Demic Diffusion

^۳ Cultural Idea Diffusion

^۴ در محدوده‌ای نزدیک به ۶۰ کیلومتر مربع در منطقه دماوند چندین محوطه را عنایت‌الله امیرلو در سال ۱۳۶۸ شناسایی و بررسی کرد. وی با کاوش در یکی از این محل‌ها (قلعه عسگر)، قدمت آن را به بازه زمانی ۱۸ تا ۱۴ هزار سال پیش، یعنی پایان پارینه‌سنگی جدید و فراپارینه‌سنگی مربوط دانست (امیرلو، ۱۳۶۹ الف، ۱۳۶۹ ب). فریدون بیگلری ب اساس مطالعه بازنگری روی یافته‌های محوطه‌ی قلعه عسگر دماوند به‌دلیل مشاهده ویژگی‌هایی چون استفاده‌ی فشاری در ساخت ریز تیغه‌ها، فراوانی تیغه‌ها و ریز تیغه‌های ساده و شمار اندک ابزارهای پرداخت شده، تاریخی جدیدتر از فراپارینه‌سنگی (نوسنگی بدون سفال) برای آن پیشنهاد کرده است (Biglari, 2013) محمداسماعیل اسماعیلی جلودار نیز به تازگی براساس ابزارهای سنگی مکشوف از محوطه‌ای در درون شهر تهران قدمت آنها را با قید احتمال قوی به دوره نوسنگی بدون سفال نسبت می‌دهد (Esmaeili Jelodar, 2018).

در مطالعات این منطقه از گذشته تا به امروز است، درحالی‌که اگر انتشار از غرب و جنوب شرق ترکیه را بپذیریم، اگر نه کشاورزی ولی حداقل باید تلاش برای کشت گونه‌های گیاهان اهلی را مشاهده کنیم.

در سال ۱۳۹۶ حسن فاضلی نشلی از دانشگاه تهران در محوطه‌ای موسوم به تپه کمیشانی اقدام به کاوش کرد؛ وی در این کاوش با مطرح کردن موضوعاتی چون بازه زمانی سکونت انسان خارج از غار در شمال کشور، بازه زمانی نوسنگی‌شدن و روستائیشینی در این منطقه، تأثیر فتاوری‌های نوین چون سفال بر معیشت انسان و مستقل‌بودن یا اکتسابی‌بودن نوآوری سفال در شمال ایران به دنبال پاسخی برای این پرسش‌ها بود؛ وی بیان کرد که این محوطه در مرحله گذر به نوسنگی‌شدن قرار دارد؛ در این کاوش ابزارهای سنگی بسیاری به‌دست آمد که غالب آنها سنگ‌مادرهای فشنگی، تیغه‌ها و ریزتیغه‌ها است؛ نیز تعدادی اجاق برجا و هاون و دسته هاون نیز به‌دست آمده است؛ یکی از مهم‌ترین یافته‌ها از لایه‌های نوسنگی، خشت‌های قالبی که در درجه حرارت بین ۶۰۰-۷۰۰ درجه پخته شدند، هستند؛ لایه‌های تحتانی محوطه کمیشانی مربوط به 14000 B.P. است و سپس با وقفه‌ای پنج‌هزار ساله بار دیگر در 9000 B.P. (نوسنگی) دوباره اشغال شد و در 8000 B.P. م트로ک گردید. بنابراین محوطه کمیشانی یکی از معدود محوطه‌های روستایی ایران است که لایه‌های نوسنگی بر لایه‌های فراپارینه‌سنگی قرار دارد؛ هیچ‌گونه بقایای گیاهان اهلی شده چون گندم و جو در این محوطه کشف نشده اما حضور هاون‌ها و دسته هاون‌ها احتمال کشت گیاهان در هزاره نهم پم را نشان می‌دهد. بقایای جانورباستان‌شناسی نیز غالب گونه‌ها را بز و گوسفند وحشی نشان می‌دهد و نیز بقایای پرندگان مهاجر (اردک و غاز) و ماهیان رودخانه‌ای و دریایی نیز به‌دست آمده است؛ همچنین لایه‌های کمیشانی عمدتاً هم‌زمان است با محوطه‌هایی چون شیخی‌آباد، چیا سبز شرقی، آسیاب و چغاگلان، یعنی در بازه زمانی 8000 B.P. که نوسنگی‌شدن در زاگرس مرکزی هنوز رخ نداده بود و در حال طی کردن این فرایند بود (فاضلی و دیگران، ۱۳۹۶: ۳۶۲-۳۶۷). تاریخ‌گذاری مطلق این محوطه در مقاله‌ای در سال ۲۰۱۹ منتشر شده که براساس ۷ نمونه برای میان‌سنگی و ۲ نمونه برای نوسنگی بدون سفال که از این نمونه‌ها از زغال و یک نمونه از استخوان است؛ لایه بدون مواد فرهنگی از ترانسه 14340-14177 cal B.C. تاریخ‌گذاری شده؛ برای آغاز لایه‌های میان‌سنگی تاریخ 9256-9242 cal B.C. ارائه شده است؛ برای آغاز لایه‌های نوسنگی براساس نمونه زغالی و استخوانی و نیز براساس تیغه‌های سنگ چخماقی و برداشت‌های فن فشاری تاریخی برابر با 8200-8600 cal B.C. پیشنهاد شده است (Leroy et al., 2019).

در مورد این کاوش و نتایج آن ابهاماتی وجود دارد؛ نخست درباره مکان محوطه که به‌وضوح مشخص نیست دارای چه ابعادی است و دقیقاً در چه نقطه‌ای قرار دارد. محوطه کمیشانی در تمامی ثبت‌های پیشین خود به محوطه‌ای در فاصله ۵۰۰ متری در شمال‌شرق غار کمیشان و با ابعاد ۶۰×۱۰۰ متر از ارتفاع ۲ متر از سطح زمین است و از سطح آن ابزارهای سنگی شامل تیغه‌ها، ریز تیغه‌ها، سنگ مادرهای فشنگی و دیگر ابزارها به‌دست آمده است (رمضان‌پور، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲؛ به نقل از ماهفروزی ۱۳۷۹؛ موسوی کوهپیر، ۱۳۸۶؛ رنجبر، ۱۳۹۰). اما در گزارش کوتاه کاوش فاضلی نشلی و همکاران و نیز مقاله لروی و همکاران، فاصله محوطه کمیشانی تا غار کمیشان ۱۵۰ متر ذکر شده است؛ از طرف دیگر موقعیت ترانشه ۱ و ترانشه ۲ (که در واقع همان ترانشه ۱ با ابعاد ۱×۱ است که در عمق ۳ متری به ۲×۱ گسترش یافته است) و ترانشه ۴ با مسافت یادشده متفاوت است، به‌طوری‌که فاصله ترانشه ۱ و ۲ از دهانه غار کمتر از ۳۰ متر است که در واقع در عرصه محوطه غار کمیشان قرار می‌گیرند (شکل ۷ و ۸). به‌نظر می‌رسد مصنوعات سنگی که در ترانشه ۴ یافت شده بر اثر حرکت سیلاب‌ها و یا رانش‌های تپه‌ها^۱ و یا فعالیت‌های بیرون از محوطه غار کمیشان به آنجا راه پیدا کرده باشند. ابهام دیگر در مورد تاریخ‌گذاری‌های ترانشه ۴ است که همخوانی ندارند؛ دو تاریخ از این ترانشه ارائه شده که هر دو از نمونه‌های زغال و از کانتکت‌های ۱۳ (Lab number: MAMS-35614) و ۱۴ (Lab number: MAMS-35614) هستند؛ برای کانتکت ۱۳ که نوسنگی بی‌سفال است تاریخ 8634-8529 cal B.C. و برای کانتکت ۱۴ که میان‌سنگی معرفی شده، تاریخ 8620-8438 cal B.C. ارائه شده است (Leroy et al., 2019: 349, Table 2)؛ همان‌طور که پیداست تاریخی که برای نوسنگی بی‌سفال ارائه شده قدیم‌تر از دوره میان‌سنگی در این ترانشه و نیز از چند تاریخ میان‌سنگی از ترانشه ۲ است؛ بنابراین به‌احتمال ترانشه ۴ لایه‌های برجا و قابل استنادی ندارد و نمی‌توان به تاریخ‌های این ترانشه اعتماد کرد و تاریخ 8600 B.C. برای آغاز نوسنگی بی‌سفال برای این محوطه قابل اعتماد نیست.

برآیند

همان‌طور که از نظر گذشت مطالعات نوسنگی‌شدن در ایران هنوز در مراحل ابتدایی است به این معنی که پژوهشگران همچنان در حال تولید داده‌های حقیقی و حقوقی هستند؛ به این معنی که اکثر

^۱ گواه این سیلاب‌ها و رانش‌ها را می‌توان در حجم عظیمی از گراول‌های (قطعات شکسته سنگ‌های غیر یکپارچه از سنگ‌های آهکی، شنی و بازالت) سنگی مشاهده کرد تقریباً کل ترانشه ۴ را دربر می‌گرفتند (فاضلی، ۱۳۹۶: منتشر نشده).

اطلاعات ما در این زمینه به گردآوری مواد خام از کاوش‌ها و توصیف آنها و گاه تحلیل‌های ناچیز محدود می‌شود. درحالی‌که باستان‌شناسی مطالعه رفتار انسان گذشته است و پژوهشگران نه فقط برای چگونگی‌ها بلکه باید سعی در یافتن چرایی‌های وقوع یک رخداد بزرگ چون اهلی‌سازی و نوسنگی داشته باشند. ظرفیت‌های فلات ایران در سه منطقه غرب، جنوب غرب و کرانه‌های جنوبی دریای مازندران بسیار بیشتر از آن است که فقط به گونه‌های اهلی‌شده، صنایع سنگی و واکنش به تغییرات آب‌وهوایی محدود شود. داده‌های فراوانی برای مطالعه مدل‌ها و نظریه‌های نمادین و اجتماعی در آغاز نوسنگی و اهلی‌سازی دارد که همچنان بدون راهبرد مشخص سرگردان هستند؛ اگر چه غرب ایران به‌خاطر اهمیت زیادی که در بین پژوهشگران بین‌المللی (به‌عنوان بال شرقی هلال حاصلخیزی) دارد حداقل در یک دهه اخیر مطالعات منسجم‌تر و متفاوت‌تری را تجربه کرده است. در نظر داشته باشید اکثر نظریه‌ها، فرضیه‌ها و مدل‌های ارائه شده درباره نوسنگی‌شدن در مناطق هلال حاصلخیزی به‌خصوص لوانت، جنوب و جنوب شرق ترکیه، سوریه، اردن و عراق ساخته شده درحالی‌که ایران سهم بسیار ناچیزی در این مطالعات دارد.

عدم راهبرد مناسب در مطالعات، عدم شناخت ظرفیت‌ها، تفسیرها و نتیجه‌گیری‌های اشتباه بدون داده‌هایی که پشتیبانی کنند، عدم ارتباط و به اشتراک گذاشتن داده‌ها با دیگر پژوهشگران به‌خصوص دانشجویان، فقدان حمایت مالی مناسب دستگاه‌های دولتی و دانشگاه‌ها، مشکلات سیاسی، عدم اطلاع جامعه ایران از اهمیت این مطالعات در مقایسه با دیگر کشورهای پیشرفته و دیگر مشکلات مشابه، مسائلی است که موجب شده مطالعات نوسنگی‌شدن ایران فاقد کمیت و کیفیت مناسب باشد. ما امیدواریم که با تکمیل این پژوهش و نگارش مقالات دیگر در این زمینه، ذهن پژوهشگران به‌خصوص دانشجویان را به سمتی سوق دهیم که به دنبال علت رفتارهای انسان در حال نوسنگی‌شدن باشند نه فقط خود علت.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- اسدی، سیدکمال، رحمت عباس‌نژاد سرستی، حسن فاضلی نشلی، حمیدرضا ولی‌پور. (۱۳۹۸). تحلیل پیچیدگی‌های اجتماعی-اقتصادی جوامع فلات مرکزی ایران در هزاره پنجم ق.م بر پایه فناوری سفال، مجله پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره بیستم، دوره نهم، ۲۱-۳۶.
- دارابی، حجت. (۱۳۹۷). بازنگری لایه‌نگاری تپه علی‌کش، دشت دهلران، م‌جله پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره شانزدهم، دوره هشتم، ۲۷-۴۲.

نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران ♦ ۳۱

رمضان‌پور، حسین، عمران گاراژیان و حمیدرضا ولی‌پور. (۱۳۹۳). نوسنگی و نوسنگی شدن در سرزمین‌های پست شرق مازندران براساس بررسی‌های باستان‌شناختی، مجله پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره چهارم، ۹۷-۱۱۶.

رمضان‌پور، حسین. (۱۳۹۱). مطالعه دوره نوسنگی و نوسنگی شدن در دشت‌های پست شهرستان‌های نکا و بهشهر بر اساس بررسی‌های باستان‌شناختی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز.

رنجبر، مرتضی. (۱۳۹۰). گاهنگاری نسبی استقرارهای پیش از تاریخ دشت نکا پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه هنر اصفهان، دانشکده مرمت.

روستایی، کوروش. (۱۳۹۳). فرآیند نوسنگی‌گرایی در شمال‌شرق فلات ایران، رساله دکتری باستان‌شناسی پیش از تاریخ، دانشگاه تربیت مدرس.

عباس‌نژاد سرستی، رحمت و شاهین آریامنش. (۱۳۹۷). جلوه‌هایی از آیین در محوطه شیخی‌آباد کرمانشاه، جستارهای باستان‌شناسی پیش از اسلام، شماره ۴: ۱۷-۳۰.

فاضلی‌نثلی، حسن، مایکل کانینگهام، مجتبی صفری. (۱۳۹۶). گزارش‌مقدماتی کاوش‌های باستان‌شناسی محوطه آغاز نوسنگی کمیشانی، شانزدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، ۳۶۱-۳۶۶.

ماهفروزی، علی. (۱۳۷۹). گزارش توصیفی بررسی‌های باستان‌شناختی شرق مازندران، آرشیو سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی مازندران.

موسوی کوهپر، سیدمهدی. (۱۳۸۶). گزارش توصیفی بررسی‌های باستان‌شناختی ب منظور تهیه نقشه اطلس باستان‌شناسی کشور، آرشیو سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی مازندران.

وحدتی‌نسب، حامد، میثم نیکزاد. (۱۳۹۵). تأملی بر فرآیند نوسنگی شدن در منطقه جنوب‌شرق دریای مازندران و فلات مرکزی ایران، مجله پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره یازدهم، دوره ششم، ۷-۲۴.

(ب) نافرسی

Alizadeh, A., (2003). Excavations at the Prehistoric Mound of Chogha Bonut, Khuzestan, Iran: Seasons 1976/77, 1977/78, and 1996. Oriental Institute Publications 120. The Oriental Institute of the University of Chicago, Chicago.

Bangsgaard Pernille, Lisa Yeomans, Hojjat Darabi, Kristian Murphy Gregersen, Jesper Olsen, Tobias Richter & Peder Mortensen (2018). Feasting on Wild Boar in the Early Neolithic. Evidence from an 11,400-year-old Placed Deposit at Tappeh Asiab, Central Zagros, Cambridge Archaeological Journal 29:3, 443-463.

Bar-Yosef, O., and Meadow, R. H. (1995). The origins of agriculture in the Near East. In Price, T. D., and Gebauer, A. B. (eds.), Last Hunters-First Farmers: New Perspectives on the Prehistoric Transition to Agriculture, School of American Research Press, Santa Fe, pp. 39-94.

Barge, Olivier, Hossein Azizi Kharanaghi, Feiredoun Biglari, Babak Moradi, Marjan Mashkour, Margareta Tengberg, Christine Chataigner. (2018). Diffusion of Anatolian and Caucasian obsidian in the Zagros Mountains and the highlands of

- Iran: Elements of explanation in 'least cost path' models, *Quaternary International*, 467 (2018), 297-322.
- Biglari, F., (2013). "A Reconsideration of the Purported Epipaleolithic Assemblage of Qaleh Asgar, Alborz Mountains". *Iranian Archaeology* 3: 46.
- Braidwood R. J., Howe B. and Reed C. (1961). The Iranian prehistoric project. *Science* 133: 2008–2010
- Braidwood R. J. (1960). Seeking the World's First Farmers in Persian Kurdistan, *Illustrated London news* 237: 695-97.
- Braidwood J. Robert. (1958). *Near Eastern Prehistory*, science Vol. 127, Issue 3312, pp. 1419-1430.
- Cappers, R. T. J., Bottema, S., Woldring, H., van der Plicht, H., and Streurman, H. J. (2002). Modelling the emergence of farming: Implications of the vegetation development in the Near East during the Pleistocene–Holocene transition. In Cappers, R. T. J., and Bottema, S. (eds.), *The Dawn of Farming in the Near East, Studies in Early Near Eastern Production, Subsistence, and Environment*, Vol. 6, ex oriente, Berlin, pp. 3–14.
- Cauvin, J. (2000). *The Birth of the Gods and the Origins of Agriculture*, Cambridge University Press, Cambridge (translated from the French by T. Watkins, originally published in 1994 as *Naissance des divinités, naissance de l'agriculture: La révolution des symboles au Néolithique*, CNRS, Paris).
- Cauvin, J. (1972). *Religions néolithiques de Syro-Palestine*, Libraire d'Amérique et d'Orient, Jean Maisonneuve, Paris.
- Cole & R, Matthews, (2009). Special Finds, in: *Excavations at Tappeh Sheikh-e Abad and Tappeh Jani, Kermanshah Province, CZAP 2008 Season Report*, pp130-138
- Colledge, S., Conolly, J., and Shennan, S. (2004). Archaeobotanical evidence for the spread of farming in the Eastern Mediterranean. *Current Anthropology* 45: 35–58.
- Coon, S. C., (1951). *Cave explorations in Iran 1949*, Philadelphia, the University Museum, university of Pennsylvania.
- Coon, S. C., (1952). "Excavations in Hotu cave, Iran, 1951", a preliminary report, *Proceedings of the American Philosophical Society* 96/3: 231-249.
- Darabi, H., T. Richter & P. Mortensen, (2018). New excavations at Tappeh Asiab, Kermanshah Province, Iran. *Antiquity* 92(361), E2. doi:10.15184/aqy.2018.3
- Darabi, Hojat. (2016). A social perspective on the Neolithic in western Iran, December (2016). *Documenta Praehistorica* 43:283-239.
- Darabi, H., Bahramiyan, S., Mostafapour, S., Khademi Bami, M., & Yari, A., (2017). "Re-excavation at Tappeh Ali Kosh, Deh Luran Plain, Iran". *Neo-lithics* 2/17.
- Darabi H. (2012). Towards Reassessing the Neolithisation Process in Western Iran. *Documenta Praehistorica* 38: 103–110
- Darabi, H., Naseri, R., Young, R., Fazeli, H., (2011). Absolute chronology of East Chia Sabz: a Pre-Pottery Neolithic Site in Western Iran. *Documenta Praehistorica* 38, 255-265.
- Esmaili Jelodar, M. E., (2018). "The first possible evidence of the Aceramic Neolithic in the Iranian Central Plateau". *Antiquity* 92 (4): 1-8.

- Fazeli Nashli, Hasan, R Matthews. (2013). the Neolithization of Iran: Patterns of change and Continuity. In R. Matthews, H. Fazeli Nashli (eds.), *The Neolithisation of Iran, The Formation of New Societies*. Oxbow Books. Oxford: 14–34.
- Gregg, M.W., Slater, G.F., (2012). Isotopic characterization of fatty acids surviving in fired clay and pottery fragments from Mesolithic and Neolithic occupations of hotu and belt caves in northern Iran. *University of Pennsylvania Museum Archives*
- Harris, D.R., (2010). *Origins of Agriculture in Western Central Asia: an Environmental-Archaeological Study*. University of Pennsylvania Press, Philadelphia.
- Hayden, B. (1995). A new overview of domestication. In Price, T. D., and Gebauer, A. B. (eds.), *Last Hunters, First Farmers: New Perspectives on the Prehistoric Transition to Agriculture*, School of American Research Press, Santa Fe, pp. 273–299.
- Hayden, B. (1992). Models of domestication. In Gebauer, A. B., and Price, D. T. (eds.), *Transitions to Agriculture in Prehistory*, Prehistory Press, Madison, pp. 11–19.
- Hayden, B. (1990). Nimrods, piscators, pluckers, and planters: The emergence of food production. *Journal of Anthropological Archaeology* 9: 31–69.
- Hayden, B. (1981). "Research and Development in the Stone Age: Technological Transitions among Hunter-Gatherers." *Current Anthropology* 22:519–548.
- Henry, D. O. (2002). Models of agricultural origins and proxy measures of prehistoric demographics. In Cappers, R. T. J., and Bottema, S. (eds.), *The Dawn of Farming in the Near East, Studies in Early Near Eastern Production, Subsistence, and Environment*, Vol. 6, ex oriente, Berlin, pp. 15–25.
- Henry, D. O. (1989). *From Foraging to Agriculture: The Levant at the End of the Ice Age*, University of Pennsylvania Press, Philadelphia.
- Hillman, G. C., and Davies, M. S. (1990). Measured domestication rates in wild wheats and barley under primitive cultivation. *Journal of World Prehistory* 4(2): 157–222.
- Hodder, I. (1990). *The Domestication of Europe: Structure and Contingency in Neolithic Societies*, Blackwell, Oxford.
- Hole, F., Flannery, K.V., Neely, J.A., (1969). *Prehistory and Human Ecology of the Deh Luran Plain*. Memoir 1. University of Michigan Museum of Anthropology, Ann Arbor.
- Hole F. and Flannery V. (1962). Excavations at Ali Kosh, 1961. *Iranica Antiqua* 2: 97-148.
- Hole, F., (2000). "New Radiocarbon Dates for Ali Kosh, Iran", *Neo-lithics* 1/00: 13.
- Ilkhani, H., (2012). Preliminary Report of Komishan Archaeobotanical Studies. Unpublished Report.
- Jayez, Mozghan (2015). THE SHIFT IN BLADELET PRODUCTION TRAJECTORY FROM LATE PALEOLITHIC TO NEOLITHIC: THE CASE STUDY OF IZEH, KHUZESTAN, IRAN, *Lithic Technology*, 40:1, 52-67
- Kislev, M. E. (1992). Agriculture in the Near East in the 7th Millennium B.C. In Anderson, P. C. (ed.), *Prehistoire de l'Agriculture: Nouvelles Approches Experimentale et Ethnographiques*, Éditions du CNRS, Paris, pp. 87–93.
- Knapp, Z. E., (2012). *A Zooarchaeological Study of the Epi-Palaeolithic Faunal Assemblage from Komishan Cave, Mazandaran, Iran*. Unpublished Dissertation

- presented for Msc in Bioarchaeology, Department of Archaeology, the University of Nottingham, UK.
- Leroy, S.A.G., A. Amini, M.W. Gregg, E. Marinova, R. Bendrey, Y. Zha, A. Naderi Beni, H. Fazeli Nashli. (2019). Human responses to environmental change on the southern coastal plain of the Caspian Sea during the Mesolithic and Neolithic periods, *Quaternary Science Reviews* 218 (2019) 343-364
- Matthews, R., Matthews, W., Mohammadifar, Y., (2013a). In: Matthews, R., Matthews, W., Mohammadifar, Y. (Eds.), *The Earliest Neolithic of Iran: 2008 Excavations at Tappeh Sheikh-e Abad and Tappeh Jani*. Central Zagros Archaeological Project, vol. 1. Oxbow Books, Oxford, pp. 225-233.
- Matthews R., Mohammadifar Y., Matthews W. and Motarjem A. (2013b). Investigating the Neolithisation of Society in the Central Zagros of Western Iran. In R. Matthews, H. Fazeli Nashli (eds.), *The Neolithisation of Iran, The Formation of New Societies*. Oxbow Books. Oxford: 14–34.
- McAuley, J., (2013). *Skeletal Study of the Hominins from Hotu and Belt Caves, Iran an Example of Conservation Gone Wrong*, unpublished senior undergraduate thesis submitted to the Department of Earth and Environmental Science, University of Pennsylvania; Dr Janet Monge advisor
- McBurney, C.B., (1968). "The Cave of Ali Tappeh and the Epi-Palaeolithic in N.E. Iran", *Proceedings of the Prehistoric Society* 12: 385-413.
- Morales, Vivian Broman, (1990). *Figurines and Other Clay Objects from Sarab and Cayiinii (OIC 25)*, the oriental Institute of university of Chicago.
- Mortensen, P (1993). *Paleolithic and Epipaleolithic Sites in the Hulailan Valley, Northern Luristan*. In *The Paleolithic Prehistory of the Zagros-Taurus*, D.I. Olszewski and H.L. Dibble (eds.), pp. 159-186. Philadelphia: University of Pennsylvania Museum.
- Mortensen, P (1964). "Additional Remarks on the Chronology of Early Village-Farming Communities in the Zagros Area," *Sumer* 20, 1964, pp. 28-36.
- Smith, Philip E. L., (1978). *Interim Report on Ganj-Dareh Tepe, Iran*. *American Journal of Archaeology* 85: 539.
- Pullar, J., (1990), *Tepe Abdul Hossain: A Neolithic Site in Western Iran, Excavations 1978*, BAR International Series 563. Oxford.
- Roustaei, K., Mashkour, M., Tengberg, M., (2015). "Tappeh Sang-e Chakhmaq and the Beginning of the Neolithic in North-east Iran", *Antiquity*, 89/345: 573-595.
- Singh, Purushottam. (1976). *Neolithic cultures of western Asia*, Seminar Press; 1st Edition thus edition (1974) London & New York.
- Thornton, C., (2013) "Tappeh Sang-e Chakhmaq: a new look", in R. Matthews and H. Fazeli Nashali (eds.), *the Neolithisation Of Iran: the formation of new societies*, pp.241256, Oxford: Oxbow Books.
- Turnbull, P.F (1975). *The Mammalian Fauna of Warwasi Rockshelter, West- Central Iran*. *Fieldiana Geology* 33(8): 141-155.
- Twiss, K.C. (2008). *Transformations in an early agricultural society: feasting in the southern Levantine Pre-Pottery Neolithic*. *Journal of Anthropological Archaeology* 27, 418–42.

- Vahdati Nasab, Hamed, Sanaz Shirvani Solange Rigaud, (2019). The Northern Iranian Central Plateau at the End of the Pleistocene and Early Holocene: The Emergence of Domestication, *Journal of World Prehistory*, volume 32, Issue 3, 287-310.
- Vahdati Nasab Hamed, Mozghan Jayez, Hamid Reza Qorbani, Hojjat Darabi and Helen Taylor. (2013). Preliminary Techno-Typological Analysis of Chipped Stone Materials from Sheikh-e Abad, In book: *The Earliest Neolithic of Iran*, Chapter: 9 Publisher: Oxbow Book Editors: Roger Matthews, Wendy Matthews, Yaghoob Mohammadifar, Oxbow Books, Oxford, UK.
- Vahdati Nasab, H., Jayez, M., Nobari, H.N., Nadooshan, K.K., Ilkhani, H., Mahfrozzi, A., (2011). "Komishan Cave, Mazandaran, Iran: an Epipalaeolithic and later site on the southern Caspian Sea", *Antiquity*, Project Gallery, 85/328, <http://www.antiquity.ac.uk/projgall>.
- Watkins, T. (1992). The beginning of the Neolithic: Searching for meaning in material culture change. *Pal'eorient* 18(1): 63-75.
- Watkins, T. (1990). The origins of house and home? *World Archaeology* 21(3): 336-347.
- Wenke Robert J. & Deborah I. Olszewski. (2007). *Patterns in Prehistory: Humankind's First Three Million Years*, 5th Edition (Casebooks in Criticism), Oxford University Press, 5th edition
- Willcox, G. (2004). Measuring grain size and identifying Near Eastern cereal domestication: Evidence from the Euphrates valley. *Journal of Archaeological Science* 31(2): 145-150.
- Wright, Henry T. (1979). *Archaeological Investigations in Northeastern Xuzestan, 1976*, University of Michigan Museum of Anthropology, Ann Arbor, Technical Report 10.
- Young, T.C., Jr. and P.E.L. Smith (1966). Research in the Prehistory of Central Western Iran. *Science* 153: 386-391.
- Zeder M. A. (2011). The Origins of Agriculture in the Near East. *Current Anthropology* 52, Supplement 4: 221-236.
- Zeder, M. A., and Hesse, B. (2000). The initial domestication of goats (*Capra hircus*) in the Zagros Mountains 10,000 years ago. *Science* 287: 2254-2257.
- Zeidi, M., Conard, N.J., (2013). Chipped stone artifacts from the aceramic neolithic site of Chogha Golan, Ilam Province, western Iran. In: Borrell, F., Ibanez, J.J., Molist, M. (Eds.), *Stone Tools in Transition: from Hunter-gatherers to Farming Societies in the Near East*. 7th Conference on PPN Chipped and Ground Stone Industries of the Fertile Crescent. Universitat Autònoma de Barcelona, Barcelona, pp. 315-326.
- Zeidi, M.; Riehl, S.; Napierala, H.; Conard, N.J. (2012). "Chogha Golan: A PPN Site in the Foothills of the Zagros Mountains, Ilam Province, Iran (Report on the First Season of Excavation in 2009)". In: Matthews, R.; Curtis, J. (eds.). *7ICAANE, Proceedings of the 7th International Congress on the Archaeology of the Ancient Near East*. Volume 3: Fieldwork & Recent Research Posters. Wiesbaden: Harrassowitz Verlag, 259-275.

تپه ماچلک؛ محوطه‌ای نویافته از دوران نوسنگی باسفال در دشت گرگان

حبیب‌اله رضایی* و سیدمقداد میرموسوی**

*دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، کارشناس ثبت آثار اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی استان گلستان
**کارشناس ارشد باستان‌شناسی، دبیر ثبت آثار اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی استان گلستان

چکیده

دشت گرگان دشتی رسوبی، هموار و پهناور در جنوب شرقی دریای کاسپی قرار گرفته است که از جنوب و شرق به رشته کوه‌های البرز و از شمال به رود مرزی اترک و سپس صحرای قره‌قوم در ترکمنستان محدود می‌شود. جریان رودهای دائمی اترک، گرگان رود و قره سو، همچنین باران و رطوبت کافی و خاک رسوبی حاصلخیز، شرایط مناسبی را برای زیست انسان در این منطقه به وجود آورده است. وجود شواهدی از بشر دوران پارینه‌سنگی میانی تا دوران معاصر در این منطقه گواهی بر این مدعاست. یکی از مهم‌ترین دوره‌های فرهنگی در این منطقه، دوران نوسنگی است که وجود مشابهت‌های فرهنگی با مناطق همجوار مانند ترکمنستان و مرکز فلات ایران در این دوران سبب اهمیت آن شده است. تا قبل از یک دهه اخیر، اطلاعات موجود از نوسنگی این منطقه محدود به سه محوطه ترنگ تپه، یاریم تپه و آق تپه بود، اما فعالیت‌های میدانی و مطالعات هدفمند صورت گرفته در سال‌های اخیر به دستاوردهای جدید و کشف بیش از ۵۰ محوطه باستان‌شناختی مربوط به این دوران منجر شد. ماچلک تپه، جدیدترین محوطه نوسنگی شناسایی شده در این منطقه است که در ۹ کیلومتری شمال شهر علی‌آباد کتول و ۳۵ کیلومتری شمال شرق گرگان واقع است. در بررسی این محوطه باستان‌شناختی مجموعه‌ای از قطعات سفال دست‌ساز با شاموت گیاهی و دارای نقوش

هندسی مربوط به دوره نوسنگی به دست آمد. بنابراین در این پژوهش توصیفی-تطبیقی که مبتنی بر بررسی‌های میدانی و مطالعات کتابخانه‌ای است، یافته‌های سطحی حاصل از این محوطه شاخص، مورد تحلیل، ارزیابی و مطالعات مقایسه‌ای با دیگر محوطه‌های نوسنگی مناطق همجوار قرار گرفت.

واژه‌های کلیدی: دوره نوسنگی، دشت گرگان، علی‌آباد کتول، تپه ماچلک

مقدمه

دشت گرگان، واقع در شمال شرق ایران، یکی از حوزه‌های فرهنگی کمتر شناخته شده در باستان‌شناسی کشور است که به دلیل قرارگیری در حد واسط مرکز فلات ایران و ترکمنستان در دوره‌های مختلف فرهنگی گذشته و به طور خاص دوره نوسنگی می‌تواند حائز اهمیت فراوانی باشد. قسمت جنوب و شرق این دشت حاصلخیز به ارتفاعات البرز، شمال به رود اترک و غرب آن به سواحل دریای کاسپی منتهی می‌شود. شیب این دشت از جنوب به شمال و از شرق به غرب در امتداد شبکه آب‌ها و رودهایی چون اترک، گرگان رود و قره سو که به دریای کاسپی می‌ریزند، کاهش یافته و به ارتفاع ۲۵- متر از سطح آب‌های آزاد می‌رسد (درویش‌زاده، ۱۳۹۲: ۳۷۸) آب سه رود دائمی فوق‌الذکر در کنار بسیاری از رودخانه‌های فصلی و همچنین بارش سالیانه مناسب (حدود ۶۰۰ میلی‌متر در سال)، مهم‌ترین منابع آبی این منطقه را تشکیل می‌دهد. وجود این منابع آبی در کنار خاک رسوبی حاصلخیز، شرایط مناسبی را برای زیست انسانی در دوران فرهنگی مختلف به وجود آورده است. دوره نوسنگی با سفال این منطقه به دلیل دارا بودن تشابهات فرهنگی با دوره نوسنگی ترکمنستان (فرهنگ جیتون) و فلات مرکزی ایران (دشت شاهرود و دامغان) یکی از مهم‌ترین دوره‌های فرهنگی دشت گرگان است.

بیشترین یافته فرهنگی در مجموع کاوش‌ها و بررسی‌های محوطه‌های نوسنگی این منطقه، قطعات سفال است. ویژگی اصلی این سفال‌ها عبارت است از شاموت گیاهی، دست‌ساز، پوشش گلی غلیظ در سطح بیرونی و درونی، پخت نامناسب (به دلیل عدم کنترل منبع حرارت). فرم اصلی این ظروف سفالی عمدتاً شامل کاسه‌هایی با بدنه ساده و کاسه‌هایی با بدنه زاویه‌دار است. از نظر تزئینات نیز به دو گروه اصلی ساده و منقوش تقسیم می‌شود. گونه ساده فاقد هرگونه نقش و تزئینات بوده و گونه منقوش دارای نقاشی‌هایی به رنگ قهوه‌ای تا سیاه روی پوشش نخودی تا قرمز رنگ است. این نقوش عمدتاً زائل شونده بر بدنه بیرونی، حاشیه‌های لبه و حتی سطوح درونی ظروف کشیده شده است.

عمده‌ترین نقشمایه به‌کاررفته در این سفال‌ها، هندسی و شامل؛ خطوط افقی و عمودی موازی، اریب، موج، زیگزاگی، عمود بر هم، شطرنجی، مثلثی، دواپر توپر و گاهی ترکیبی از چند نقشمایه است. مطالعه و ویژگی‌های ساختاری و فنی سفال‌های نوسنگی این منطقه شباهت‌های غیرقابل انکاری با سفال‌های نوسنگی دشت شاهرود (Roustaei, 2016; 36, Fig.7) در شمال فلات مرکزی ایران و سفال‌های دوره نوسنگی جنوب ترکمنستان (Coolidge, 2005; 63) موسوم به جیتون دارد.

تا قبل از یک دهه اخیر، اطلاعات موجود از نوسنگی این منطقه محدود به کاوش در سه محوطه ترنگ تپه (Deshayes, 1967)، یاریم تپه (Crawford, 1963 & Stronach, 1972) و آق تپه (ملک شه‌میرزادی و نوکنده، ۱۳۷۹) بود، اما فعالیت‌های میدانی و مطالعات هدفمند صورت گرفته در سال‌های اخیر به دستاوردهای جدید و کشف بیش از ۵۰ محوطه باستان‌شناختی مربوط به این دوران منتج شد (عباسی، ۱۳۹۰؛ رضایی، ۱۳۹۳؛ رضایی، ۱۳۹۴؛ Roustaei & Nokandeh, 2017). از دیگر فعالیت‌های جدید صورت گرفته در مطالعات نوسنگی این منطقه می‌توان به کاوش تپه پوکردوال گرگان در سال ۱۳۸۷ (ضیغمی، ۱۳۸۹؛ عباسی، ۱۳۹۴) گمانه‌زنی تپه چینوی علی‌آباد کتول در سال ۱۳۹۰ (نوکنده، ۱۳۹۱) و بررسی روشمند تپه دیک سید رامیان (رضایی، ۱۳۹۳) اشاره کرد. از دیگر مطالعات نوسنگی صورت گرفته در مناطق فرهنگی همجوار می‌توان به کاوش تپه سنگ چخماق در دشت شاهرود توسط مسودا (Masuda, 1973, 1974a) (Masuda et al, 2013; 1976), پژوهش‌های کورش روستایی در دشت شاهرود (روستایی، ۱۳۸۸ الف؛ ۱۳۸۹ ب؛ ۱۳۹۳)، کاوش قلعه خان بجنورد توسط گاراژیان (Garazhian et al, 2014)، بررسی‌های باستان‌شناسی جنوب شرق دریای کاسپی و کشف محوطه‌های نوسنگی توسط ماهفروزی (ماهفروزی، ۱۳۸۲) و پژوهش‌های فرهنگ جیتون ترکمنستان (Masson, 1961; Harris and Coolidge 2010; Kohl, 1984; Coolidge, 2005) اشاره کرد.

تپه ماچلک علی‌آباد کتول جدیدترین محوطه نوسنگی یافت شده در دشت گرگان است که بررسی، مستندنگاری و ارزیابی یافته‌های سطحی دوره نوسنگی این محوطه، هدف اصلی نگارندگان این پژوهش است.

تپه ماچلک

این محوطه باستانی در ۹ کیلومتری شمال شهر علی‌آباد کتول، ۳۵ کیلومتری شمال شرق گرگان و در مختصات جغرافیایی ۳۰۶۰۳۲ شرقی و ۴۰۹۶۹۸۳ شمالی قرار گرفته و ارتفاع آن از سطح

آب‌های آزاد ۴۸ متر است. همچنین محوطه‌های شاخص نوسنگی دشت گرگان از جمله؛ ترنگ تپه در ۲۱ کیلومتری جنوب غربی، پوکردوال در ۳۵ کیلومتری جنوب غربی، یاریم تپه در ۳۵ کیلومتری شمال شرقی و آق تپه در ۵۵ کیلومتری شمال شرق این محوطه واقع شده‌اند (تصویر ۱).

کوهپایه‌های شمالی البرز در حدود ۱۱ کیلومتری جنوب و رودخانه زرین گل در ۸۰ متری غرب این محوطه واقع است (تصویر ۲). خاک محوطه آبرفتی و دارای رطوبت و حاصلخیزی بالایی است. حاصلخیزی خاک و وجود آب کافی، سبب رشد گونه‌های گیاهی درختچه‌ای از جمله انار وحشی، گونه‌های بوته‌ای و گونه‌های علفی شامل کنگر، گزنه، پونه، جعفری و اسفناج وحشی می‌شود. قسمتی از محوطه نیز زیر کشت دیم گندم قرار دارد.

ماچلک تپه از نظر ریخت‌شناسی، دارای کشیدگی شمال غربی-جنوب شرقی بوده و مساحت کلی آن ۳۴۲۵۰ مترمربع است. این محوطه از دو برجستگی A و B تشکیل شده که حدود ۱۵ متر از هم فاصله دارند. برجستگی A در ضلع جنوب غربی، دایره‌ای شکل، دارای مساحت کمتر و ۴ متر ارتفاع است. قسمت B در ضلع شمال غربی، به شکل بیضی، دارای مساحت بیشتر و ارتفاعی کمتر از ۲ متر است (تصویر ۳) در تمام دو قسمت محوطه تراکم و پراکنش مواد فرهنگی وجود دارد.

یافته‌های فرهنگی

در بازدید و بررسی میدانی ماچلک تپه که توسط نگارندگان جهت تهیه پرونده ثبت ملی این اثر در اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۸ صورت گرفت، تعداد ۱۸ قطعه سفال از سطح محوطه جمع‌آوری و مطالعه شد (تصویر ۴). این سفال‌ها شامل قرمز ساده، قرمز منقوش، نخودی ساده، نخودی منقوش، قهوه‌ای و خاکستری بوده و مربوط به دوره‌های نوسنگی، مس و سنگ انتقالی (چشمه‌هلی) و اشکانی است (جدول ۱). حجم سفال‌های دوره نوسنگی و چشمه‌هلی در برجستگی A بیش از B مشاهده شد.

سفال

سفال یکی از عمده‌ترین مصنوعات بشر گذشته است که به دلیل تنوع، ارزانی و فراوانی، سهم بسزایی در مطالعات باستان‌شناختی دارد. در بررسی سطحی ماچلک تپه نیز، تنها یافته فرهنگی به دست آمده قطعات سفال هستند و همان‌طور که گفته شد، شامل سفال‌های قرمز ساده، قرمز منقوش، نخودی ساده، نخودی منقوش، قهوه‌ای و خاکستری است. این سفال‌ها از نظر فن ساخت به دو گروه

دست‌ساز و چرخ‌ساز، از نظر تزئینات به دو گروه اصلی ساده و منقوش و از نظر گاهنگاری شامل دوره‌های نوسنگی، چشمه‌هلی و اشکانی قابل تقسیم‌بندی است.^۱ با توجه به موضوعیت این پژوهش که به‌طور خاص مربوط به دوره نوسنگی این محوطه است، به توصیف و ارزیابی سفال‌های نوسنگی این محوطه پرداخته می‌شود که مشابهت‌های غیر قابل انکاری با سفال‌های یاریم تپه I (Stronach, 1972)، ترنگ I (Deshayes, 1967)، آق تپه III (ملک شه‌میرزادی و نوکنده، ۱۳۷۹)، پوکردوال I (عباسی، ۱۳۹۴)، تپه سنگ چخماق شرقی (لایه‌های ۳ تا ۶) (Masuda et al. 2013) و فرهنگ جیتون در ترکمنستان (Coolidge, 2005) دارد. از تعداد ۱۸ قطعه سفال سطحی جمع‌آوری شده از ماچلک تپه، تعداد ۱۲ قطعه دارای ویژگی‌های سفال نوسنگی، ۲ قطعه سفال نوع چشمه‌هلی و ۴ قطعه مربوط به دوره‌های متأخرتر (دوران تاریخی) است.

سفال نوسنگی ماچلک تپه

در بررسی سطحی ماچلک تپه، تعداد ۱۲ قطعه سفال مربوط به دوره نوسنگی جمع‌آوری شد. ویژگی مشترک این قطعات عبارت است از شاموت گیاهی، فن ساخت دست‌ساز، پوشش غلیظ در سطح بیرونی و درونی و عمدتاً پخت نامناسب.

از نظر تزئینات این سفال‌ها به دو گونه اصلی ساده و منقوش قابل تقسیم‌بندی هستند که تعداد ۲ قطعه ساده و بدون نقش بوده و ۱۰ قطعه منقوش است. از دو قطعه سفال ساده، یک قطعه دارای خمیره نارنجی و پوشش غلیظ کرم رنگ است (تصویر ۳/۰۹) که مشابه آن در پوکردوال I (ضیغمی، ۱۳۸۸: ۸۸، تصویر ۳-۷) نیز قابل مشاهده است. قطعه دیگر دارای خمیره و پوشش قرمز رنگ است (تصویر ۳/۰۶) که سفالی ترد و دارای دودزدگی در سطح بیرونی است. با توجه به مشابهت رنگ خمیره و پوشش، نوع و کیفیت شاموت این قطعه با قطعات سفال قرمز منقوش همین محوطه، به‌نظر می‌رسد، این قطعه نیز قسمتی از یک ظرف سفالی منقوش باشد. مشابه این گونه سفالی در تپه پوکردوال نیز مشاهده شده است (ضیغمی، ۱۳۸۸: ۱۲۳، تصویر ۳-۱۶).

^۱ سفال نوع چشمه‌هلی که ملک شه‌میرزادی در آق تپه II از آن به‌عنوان دوره فلات قدیم نام می‌برد، دارای تفاوت‌های فاحشی در نوع شاموت و خمیره، کیفیت پخت، ظرافت، نوع تزئینات، فرم، کیفیت و دیگر ویژگی‌های فنی با سفال دوره پیش از خود یعنی آق تپه III (دوره فلات عتیق) دارد و به‌عنوان دوره انتقالی نوسنگی به مس‌سنگی شناخته می‌شود، بنابراین در این پژوهش از پرداختن به آن صرف‌نظر شده است.

سفال‌های منقوش ماچلک تپه به دو گونه اصلی تقسیم می‌شوند. گونه اول دارای خمیره و پوشش به رنگ قرمز است که نقش به رنگ قرمز اخراپی تا قهوه‌ای تیره بر پوشش غلیظ قرمز رنگ کشیده شده است. نقشمایه‌های این گونه سفالی شامل دو نوع خطوط موازی افقی و نقوش مشبک (خطوط متقاطع) محصور در باندهای پهن به شکل عمودی است. در نوع خطوط موازی افقی (تصویر ۴/۰۷-۰۴/۰۴-۴/۴)، عدم تناسب در ضخامت و فواصل بین خطوط و همچنین فضاهای باریک خالی در خلال خطوط ایجاد شده نشان می‌دهد این نقوش با شی قلم‌مو ماندی بر سفال ایجاد شده است. مشابه این قطعات با نقوش موازی افقی، در اکثر محوطه‌های نوسنگی این حوزه از جمله آق تپه III (ملک شه میرزادی و نوکنده، ۱۳۷۹: ۱۱۵، لوح ۸/۶)، سنگ چخماق شرقی (روستایی، ۱۳۹۴: ۲۷۰، شکل ۱۹-۷، L.175) و فازهای سه‌گانه جیتون (Coolidge, 2005; 63, Fig 4.5) به دست آمده است. در نوع دوم این گونه، نقوش مشبک (خطوط متقاطع) معمولاً داخل باندهای پهن عمودی محصور هستند و به رنگ قهوه‌ای تیره بر پوشش گلی غلیظ قرمز کشیده شده است (تصویر ۴/۱۲-۴/۱۱-۴/۱۰). نمونه مشابه این سفال‌ها با اندکی تفاوت در جزئیات در تپه پوکردوال (عباسی، ۱۳۹۴: ۱۵۳، شکل ۱۱/۱۰۹)، تپه دیک سید رامیان (رضایی، نوکنده و حصاری، ۱۳۹۳: ۱۱۳، تصویر ۱۹/۱۲۷۲۰)، ده خیر (Rustaei, 2016; 36, Fig 7,3) و چوپان تپه ترکمنستان (Coolidge, 2005; 135, Fig A2.22,3) نیز به دست آمده است.

گونه دوم سفال منقوش این محوطه، دارای خمیره کرم-نارنجی و پوشش غلیظ کرم رنگ در سطح بیرونی بوده که نقوشی هندسی به رنگ قهوه‌ای تا سیاه بر سطح آن کشیده شده است. نقشمایه تزئینی این سفال‌ها، خطوط موازی افقی، خطوط نردبانی و نقش مثلث‌های ممتد است. مشابه نقش خطوط موازی افقی (تصویر ۴/۰۳) در آق تپه III (ملک شه میرزادی و نوکنده، ۱۳۷۹: ۱۱۵، لوح ۸/۵)، پوکردوال (ضیغمی، ۱۳۹۴: ۶۰، لوح ۳-۲، طرح ۱۵۰۴/۱۰۱)، سنگ چخماق شرقی (روستایی، ۱۳۹۴: ۱۵۷، شکل ۲۲-۵) و فازهای سه‌گانه جیتون (Coolidge, 2005; 63, Fig 4.5) قابل مشاهده است.

نقش نردبانی که عبارت است از خطوط موازی عمودی باریک که خطوط پهن افقی با عبور از خطوط افقی، نقش نردبان‌های افقی را در ذهن ایجاد می‌کند. این خطوط با رنگ سیاه بر پوشش غلیظ کرم رنگ ایجاد شده است (تصویر ۴/۰۸). مشابه این تزئین در محوطه‌های نوسنگی این حوزه کمتر مشاهده شده و فقط در تپه دیک سید (رضایی، نوکنده و حصاری، ۱۳۹۳: ۱۱۲، تصویر

۱۸/۱۲۸۰۳) و چوپان تپه (Coolidge, 2005; 134, Fig A2.18,6) نمونه‌های محدودی به‌دست‌آمده است.

نقش مثلث‌های ممتد، دیگر نقش به‌دست‌آمده در این محوطه است که به رنگ سیاه بر پوشش غلیظ کرم ایجاد شده است (تصویر ۴/۰۵). این نقش یکی از شاخص‌ترین نوع نقوش سفالی دوره نوسنگی این منطقه محسوب می‌شود که مشابه آن در تپه پوکردوال (ضیغمی، ۱۳۸۸: ۲۲۷، طرح ۸۲)، تپه دیک سید (رضایی، نوکنده و حصار، ۱۳۹۳: ۱۱۲، تصویر ۱۸/۱۳۷۰۹)، سنگ چخماق شرقی (روستایی، ۱۳۹۴: ۱۵۸، شکل ۲۴-۵)، جیتون تپه، بمی و چاگیلی (Coolidge, 2005; Fig 4.4, 62) قابل مشاهده است.

از نظر فرم‌شناسی سفال‌های ماچلک تپه، با توجه به اینکه تمامی قطعات سفالی به‌دست‌آمده به‌جز یک قطعه، متعلق به بدنه ظروف است، بنابراین تشخیص فرم ظروف سفالی این محوطه ناممکن خواهد بود. تنها قطعه لبه به‌دست‌آمده که از گونه نخودی با نقش هندسی سیاه رنگ است، قسمتی از لبه ساده کاسه بزرگی است که قطر دهانه آن ۳۲ سانتی‌متر بوده است (شکل ۴/۰۲).

برآیند

با وجود اینکه حدود یک قرن از شروع مطالعات باستان‌شناسی در دشت گرگان می‌گذرد، حجم اطلاعات موجود از دوره نوسنگی این منطقه به‌نسبت دیگر مناطق ایران بسیار اندک و با پرسش‌های بسیاری همراه است. تا یک دهه قبل نتیجه تمام فعالیت‌های باستان‌شناختی این دوره به کاوش در سه محوطه ترنگ تپه، یاریم تپه و آق تپه مربوط می‌شد. اما در یک دهه اخیر کاوش‌های تپه پوکردوال و تپه چینو در ارتفاعات جنوبی این منطقه و مهم‌تر از آن شناسایی بیش از ۵۰ محوطه مربوط به دوره نوسنگی با سفال، از مهم‌ترین دستاوردهای این دوره در شمال شرق ایران محسوب می‌شود. این در حالی است که تاکنون مجموع محوطه‌های شناسایی شده در مناطق اطراف دشت گرگان از جمله شرق مازندران (رمضان‌پور، گاراژیان و ولی‌پور، ۱۳۹۲)، دشت شاهرود، شمال خراسان و جنوب ترکمنستان به‌مراتب کمتر از این منطقه بوده است و با توجه به اینکه تاکنون بررسی‌های پیمایشی هدفمندی در این منطقه صورت نگرفته است، بنابراین کشف محوطه‌های جدیدی از این دوره همانند ماچلک تپه بسیار محتمل به‌نظر می‌رسد.

دیگر نکته قابل تأمل در دوره نوسنگی این منطقه، عدم شناسایی محوطه‌های پیش از نوسنگی با سفال است. زیرا به‌جز شواهد دوره پارینه‌سنگی میانی غار کیارام در ارتفاعات جنوبی این دشت

(Mc Burney, 1964)، تاکنون هیچ شواهدی از دوره‌های پارینه‌سنگی جدید، فراپارینه‌سنگی و به‌خصوص نوسنگی بدون سفال در این منطقه شناسایی نشده است. این مسئله می‌تواند ناشی از کمبود مطالعات دقیق و هدفمند و یا مدفون شدن محوطه‌های دوران مذکور در نهشته‌های رسوبی این دشت باشد. تا کنون دوره نوسنگی بدون سفال، در تپه غربی سنگ چخماق در جنوب دشت گرگان و همچنین غارکمر بند و هوتو؟ به‌شهر در غرب این منطقه شناسایی شده‌اند که همین امر می‌تواند احتمال وجود این دوره در دشت گرگان را نیز افزایش دهد.

نکته قابل توجه دیگر در این پژوهش؛ وجود گونه‌های مختلف سفالی با تزئینات متنوع نقوش در ماچلک تپه است. مشابهت‌های سفالی این محوطه با دیگر محوطه‌های دشت گرگان و مناطق همجوار از جمله دشت شاهرود در شمال فلات ایران و فازهای مختلف فرهنگ جیتون نشان از ارتباطات و پیوستگی فرهنگی درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای این محوطه با مناطق همجوار در خلال هزاره ششم پم دارد. ضمن اینکه کاوش باستان‌شناختی این محوطه به دلیل وجود سفال‌های چشمه‌هلی که دوره بلافصل نوسنگی جدید به دوران انتقالی مس‌سنگی است، شاید بتواند پاسخگوی پرسش‌های پیش‌رو در خصوص تحولات فرهنگی این دوران در دشت گرگان باشد.

سپاسگزاری

در این پژوهش از آقای علیرضا روایی به جهت همکاری در بررسی میدانی محوطه و سرکار خانم سپیده بلبلی به جهت انجام طراحی سفال‌ها قدردانی می‌شود.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

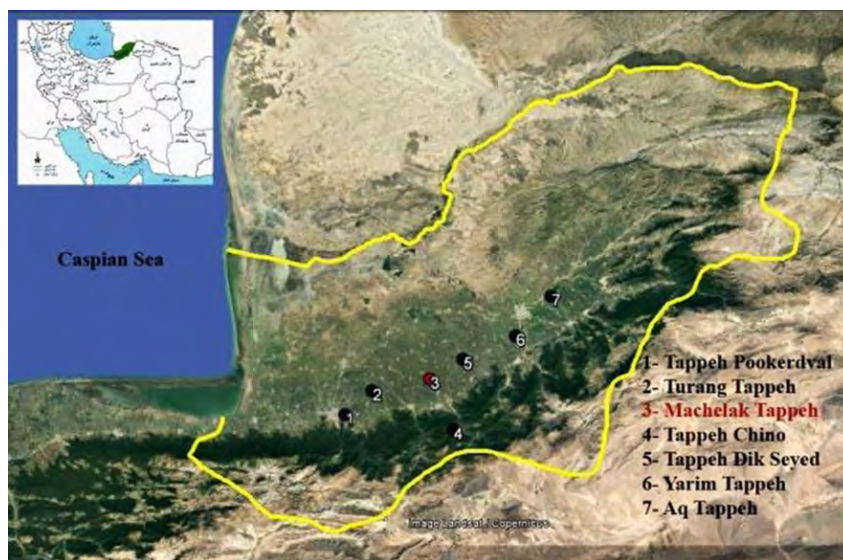
- درویش‌زاده، علی. (۱۳۹۲). زمین‌شناسی ایران: چینه‌شناسی، تکنیک، دگرگونی و ماگماتیسیم، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
- رضایی، حبیب‌اله. (۱۳۹۳). پراکنش استقرارگاه‌های نوسنگی با سفال دشت گرگان (مطالعه موردی: بررسی روشمند تپه دیک سید شهرستان گنبد کاووس)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز (منتشر نشده).
- رضایی، حبیب‌اله، جبرئیل نوکنده و مرتضی حصارى. (۱۳۹۲). بررسی روشمند تپه دیک سید، محوطه‌ای نوسنگی در دشت گرگان، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسان جوان، آبان ماه ۱۳۹۲، به‌کوشش محمد حسین عزیزی خراقی، مرتضی خانی‌پور و رضا ناصری، تهران: دانشگاه تهران، ۹۹-۱۱۶.
- رمضان‌پور، حسین، عمران گاراژیان و حمیدرضا ولی‌پور. (۱۳۹۲). نوسنگی و نوسنگی شدن در سرزمین‌های پست شرق مازندران براساس بررسی‌های باستان‌شناختی، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره ۴: ۹۷-۱۱۶.

- روستایی، کوروش. (۱۳۸۸ الف). توسعه و تحول استقرارها در منطقه شاهرود، باستان‌شناسی و تاریخ، شماره ۴۷: ۳-۳۵.
- روستایی، کوروش. (۱۳۸۹ ب). گزارش گمانه‌زنی به‌منظور لایه‌نگاری تپه‌های سنگ چخماق شاهرود، تهران، پژوهشکده باستان‌شناسی (منتشر نشده).
- روستایی، کوروش. (۱۳۹۳). فرایند نوسنگی‌گرایی در شمال شرق فلات ایران، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران (منتشر نشده).
- ضیغمی، مجید. (۱۳۸۸). طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سفال‌های عصر نوسنگی تپه پوکردوال گرگان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته باستان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکز (منتشر نشده).
- عباسی، قربانعلی. (۱۳۹۴). دستاوردهای باستان‌شناسی دشت گرگان بزرگ (ورکان)، تهران، انتشارات ایران نگار.
- ماهفروزی، علی. (۱۳۸۲). گزارش مقدماتی بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناختی در شرق مازندران، گزارش‌های باستان‌شناسی ۲، ۲۶۳-۳۰۴.
- ملک شه‌میرزادی، صادق و جبرئیل نوکنده. (۱۳۷۹). آق تپه، تهران، معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور. نوکنده، جبرئیل. (۱۳۹۱). گمانه‌زنی به‌منظور تعیین عرصه و پیشنهاد حریم محوطه مایان و تپه چینو علی‌آباد کتول-استان گلستان، چکیده مقاله‌های یازدهمین گردهم‌آیی سالانه ی باستان‌شناسی ایران، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، تهران: ۴۵۰.

(ب) نافرسی

- Coolidge, J. (2005). *Southern Turkmenistan in the Neolithic: A petrographic Case Study*, London: BAR International Series 1423.
- Crawford, V. (1963). "Beside the Kara Su", *Bulletin of the Metropolitan Museum of Art*, Vol.22: 263-273.
- Deshayes, J. (1967). "Ceramiques peintes de TurengTepe", *Iran*. Vol. 5: 123-131.
- Garazhian, O., L. Papoli Yazdi, and H. Fakhre Ghaemi. (2014). "Qaleh Khan: a Site in Northern Khorassan and the Neolithic of North Eastern Iranian Plateau", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran und Turan*. Vol. 46:21-50.
- Harris, D.R. and J. Coolidge. (2010). "The Mesolithic and Neolithic Periods: Sites, Sequences and Subsistence". In Harris, D. (ed.), *Origins of Agriculture in Western Central Asia: An Environmental-Archaeological Study*. Philadelphia: University of Pennsylvania, pp. 53-70.
- Kohl, P. (1984). Central Asia: "Palaeolithic Beginnings to the Iron Age". *Editions Recherche sur les Civilisations*, Paris: Synthèse 14.
- Rustaei, K. (2016). "An Emerging picture of the Neolithic of northeast Iran", *Iranica Antiqua*. Vol. 51: 21-55.
- Rustaei, K. and J. Nokandeh. (2017). "Neolithic developments in the Gorgan Plain, South-east of the Caspian Sea", *Antiquity*. Vol 91,358: 1-6.
- Masson, V.M. (1961). The First Farmers of Turkmenia. *Antiquity*. Vol. 35: 203-213
- Masuda, S. (1973). "Excavations at Tappe Sang-e Cagmaq", In: *Proceedings of the 1st Annual Symposium of Archaeological Research in Iran, 1972, Tehran*. pp. 1-6.

- Masuda, S. (1974a). "Excavations at Tappeh Sang-e Çagmaq", In: Bagherzadeh, F. (ed.), *Proceedings of the 2nd Annual Symposium of Archaeological Research in Iran*, 1973, Tehran, pp. 23-33.
- Masuda, S. (1976). "Report of the Archaeological Investigations at Shahrud, 1975", In: Bagherzadeh, F. (ed.), *Proceedings of the 4th Annual Symposium on Archaeological Research in Iran*, Tehran, pp. 63-70.
- Masuda, S. T. Goto, T. Iwasaki, H. Kamura, S. Furosato, J. Ikeda, A. Tagaya, M. Minami and A. Tsuneki. (2013). "Tappeh Sang-e Chakhmaq: Investigations of a Neolithic Site in Northeastern Iran", Translated by Denis Gainty and Jeremy Sather, In: Matthews, R. and H. Fazeli Nashli (eds.), *The Neolithisation of Iran: The Formation of New Societies*, Oxford: Oxbow Books, pp. 201-240.
- McBurney, C.B.M., 1964. Preliminary Report on Stone Age Reconnaissance in North-Eastern Iran. *Proceedings of the Prehistoric Society* 30: 382-399.
- Stronach, D. (1972). "Yarim Tappeh, in Excavations in Iran", *The British Contributions Organizing Committee of the Sixth International Congress of Iranian Art and Archaeology*, Oxford, 21-23.



تصویر ۱. موقعیت قرارگیری محوطه‌های شاخص نوسنگی دشت گرگان در تصویر هوایی (Google Earth)



تصویر ۲. موقعیت قرارگیری تپه ماچلک و رودخانه زرین گل در تصویر هوایی (Google Earth)



تصویر ۳. نمای عمومی تپه ماچلک علی‌آباد کتول، دید از جهت شرق



جدول ۱. توصیف یافته‌های سفالی تپه ماچلک علی‌آباد کتول

شماره	توصیف (رنگ خمیره، شاموت، تکنیک، میزان پخت، تزئین)	تاریخ‌گذاری	منبع مقایسه و گاهنگاری
۱	قرمز، گیاهی، دست‌ساز، کافی، نقش هندسی (خطوط افقی موازی)	نوسنگی	Coolidge, 2005; 63, Fig 4.5
۲	کرم-نارنجی، گیاهی، دست‌ساز، کافی، نقش هندسی	نوسنگی	-
۳	کرم، گیاهی، دست‌ساز، کافی، نقش هندسی (خطوط موازی افقی)	نوسنگی	ملک شه میرزادی و نوکنده، ۱۳۷۹: ۱۱۵، لوح ۸/۵
۴	قرمز، گیاهی، دست‌ساز، کافی، نقش هندسی (خطوط افقی موازی)	نوسنگی	ملک شه میرزادی و نوکنده، ۱۳۷۹: ۱۱۵، لوح ۸/۶
۵	کرم، گیاهی، دست‌ساز، کافی، نقش هندسی (مثلث‌های ممتد)	نوسنگی	Coolidge, 2005; 62, Fig 4.4
۶	قرمز، گیاهی، دست‌ساز، کافی، ساده	نوسنگی	ضیغمی، ۱۳۸۸: ۱۲۳، تصویر ۱۶-۳
۷	قرمز، گیاهی، دست‌ساز، کافی، نقوش هندسی (خطوط افقی موازی)	نوسنگی	روستایی، ۱۳۹۴: ۲۷۰، شکل L.175، ۱۹-۷
۸	کرم-نارنجی، گیاهی، دست‌ساز، کافی، نقش هندسی (نردبانی)	نوسنگی	رضایی، نوکنده و حصار، ۱۳۹۳: ۱۱۲، تصویر ۱۸/۱۲۸۰۳
۹	کرم-نارنجی، گیاهی، دست‌ساز، کافی، ساده	نوسنگی	ضیغمی، ۱۳۸۸: ۸۸، تصویر ۷-۳
۱۰	قرمز، گیاهی، دست‌ساز، کافی، نقش هندسی (خطوط مشبک)	نوسنگی	عباسی، ۱۳۹۴: ۱۵۳، شکل ۱۰۹/۱۱
۱۱	قرمز، گیاهی، دست‌ساز، کافی، نقش هندسی (خطوط مشبک)	نوسنگی	رضایی، نوکنده و حصار، ۱۳۹۳: ۱۱۳، تصویر ۱۹/۱۲۷۲۰
۱۲	قرمز، گیاهی، دست‌ساز، کافی، نقش هندسی (خطوط مشبک)	نوسنگی	Coolidge, 2005; 135, Fig A2.22,3
۱۳	قرمز، کانی، دست‌ساز، کافی، نقش هندسی ساده	مس‌وسنگ انتقالی	ملک شه میرزادی و نوکنده، ۱۳۷۹: ۱۳۵، لوح ۱۸/۷
۱۴	قرمز، کانی، دست‌ساز، کافی، نقش هندسی (خطوط مشبک)	مس‌وسنگ انتقالی	ملک شه میرزادی و نوکنده، ۱۳۷۹: ۱۲۷، لوح ۱۴/۱
۱۵	قهوه‌ای-قرمز، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، داغدار	-	-
۱۶	قرمز، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، داغدار	اشکانی	عباسی، ۱۳۹۴: ۱۹۲، شکل ۱۴۷/۴
۱۷	قرمز، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، ساده	اشکانی	عباسی، ۱۳۹۴: ۱۲۹، شکل ۹۴/۱۳
۱۸	خاکستری، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، داغدار	اشکانی	عباسی، ۱۳۹۴: ۱۳۰، شکل ۹۵/۷

نقش استحاله سنگ مس در فلات مرکزی ایران در نیمه هزاره پنجم پم در برهم کنش های منطقه ای

رحمت عباس نژاد سرستی
دانشیار گروه باستان شناسی دانشگاه مازندران

چکیده

روند تکوین و توسعه فلزکاری در منطقه فلات مرکزی ایران از مرحله چکش کاری سرد و گرم به مرحله مهم ذوب یا گداختن فلز طی شد. در اواخر هزاره پنجم پم، رویداد استحاله سنگ معدن و استحصال فلز رخ داد و سپس، آلیاژگری به وجود آمد. وقوع این فرایند چند مرحله ای، بیانگر ایجاد و گسترش فلزکاری به دلیل وجود استعدادهای معدنی، نیازهای محلی، و هم تطوری شناخت و اندیشه انسان با فرهنگ وی و نیازهای منطقه ای و فرامنطقه ای است. در این نوشتار با مرور و تحلیلی کوتاه بر شواهد فلزکاری مکشوفه از لایه های نوسنگی جدید و انتقالی مس و سنگ در فلات مرکزی، مرحله تحوّل استحاله سنگ مس را در دوره مس و سنگ تجزیه و تحلیل می کنیم. استحصال فلز از سنگ مس در نیمه دوم هزاره پنجم پم از پیامدهای عوامل مختلفی نظیر غنای معدنی، روند تطور صنعتی، پیشرفت کوره های سفالگری، و نیازهای محلی و فرامحلی بوده است. نیازمندی میان رودان به مواد خام فلزی و غیرفلزی فلات ایران و مناطق شرقی آن در اواخر عبید در تپه گاورا به اثبات رسیده است. تخصصی شدن فلزکاری در دوره مس و سنگ، روش مند و سازمان دهی شده بود. شواهد این مدیریت صنعتی را می توان در سیلک III⁴⁻⁵، قبرستان II⁹، چشمه علی، حصار Ib-c و گیان VC ملاحظه کرد.

واژه‌های کلیدی: تولید تخصصی فلز، باستان‌فلزشناسی، فلات مرکزی ایران، دوران مس‌وسنگ، برهم‌کنش فرهنگی.

مقدمه

شواهد باستان‌فلزشناسی مکشوفه از محوطه‌های فلات مرکزی ایران بیانگر رواج فلزکاری از مرحله چکش‌کاری سرد^۱ و چکش‌کاری گرم^۲ به مرحله‌ی مهم ذوب^۳ یا گداختن^۴ فلز از نوسنگی متأخر و انتقالی مس‌وسنگ است. در میانه دوره مس‌وسنگ و هم‌زمان با سیلک^۴ III^۴ ۵، سنگ مس استحاله و فلز مس از آن استحصال^۵ شد. آلیاژگری^۶ در سیلک IV به وقوع پیوست. این نوشتار در نظر دارد تا با مرور و تحلیلی کوتاه بر مدارک و شواهد فلزکاری مکشوفه از لایه‌های نوسنگی جدید و انتقالی مس‌وسنگ در فلات مرکزی، به تجزیه و تحلیل رویداد مهم استحاله‌ی سنگ مس در این منطقه بپردازد. عوامل مختلفی نظیر غنای معدنی، روند تطور صنعتی، پیشرفت کوره‌های سفال‌گری، و نیازهای محلی و فرامحلی در موفقیت فرایند استحصال فلز از سنگ مس نقش داشتند. تولید سفال نوع چشمه‌علی نتیجه یک تحول درونی و منطقه‌ای در صنعت سفالگری بوده که شواهد آن در تپه چشمه‌علی، سیلک II، تپه پردیس، تپه زاغه و اسماعیل‌آباد موشه‌لان به دست آمده است. شواهدی از تپه گاورا در شمال میان‌رودان به دست آمده که به وابستگی این سرزمین به مواد خام فلزی و غیرفلزی فلات ایران و مناطق شرقی آن در دوره عبید گواهی می‌دهند. استحاله سنگ مس در فلات مرکزی در اواسط دوره مس‌وسنگ بر پایه ظرفیت‌های معدنی منطقه، سازمان‌دهی شد و گسترش یافت. فلزگران تپه سیلک در دوره III^۴ ۵، دست به ذوب و قالب‌گیری فلزات دیگر نظیر نقره نیز زدند.

این توانایی‌های فنی، مقدمه‌ای برای تحول بعدی یعنی آلیاژگری بوده که در سیلک IV و دوره مفرغ قدیم ۱ روی داد. کشف مواد و مدارک فلزی و سنگ‌های قیمتی و نیمه‌قیمتی نظیر عقیق، فیروزه، مرمر و لاجورد از مراکز پیش از تاریخی مذکور، از نظر روش ساخت، مصالح، خاستگاه، و همچنین کشف شواهدی از سازوکارهای ثبت و ضبط نظیر ژتون‌های گوناگون، بیانگر رواج مبادله کالاها در

1 Cold Hammering Process

2 Hot Hammering Process

3 Melting

4 Annealing

5 Smelting

6 Alloying

سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای هستند. براساس شواهد فعلی، فلز که از هزاره پنجم پم به صورت تخصصی در فلات مرکزی ایران تولید شد، از هزاره چهارم پم به چرخه‌ی مبادله منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای وارد شد و بنابراین، منطقه، نقش خود را در برهم‌کنش‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هزاره چهارم پم در منطقه آسیای جنوب‌غربی ایفا کرد. فلات مرکزی ایفای این نقش را مدیون استحاله سنگ مس در نیمه دوم هزاره پنجم پم است.

بحث و نتایج

پیدایش ذخایر معدنی، قانونمند است. هر سرزمین و منطقه‌ای دارای ادوار فلززایی خاص خود است. بنابراین توزیع زمانی و مکانی هر یک از فلزات و کانی‌ها، مشخص و قابل تحلیل علمی است (قربانی، ۱۳۸۶: ۱۹۳-۱۸۳). زمین‌شناسان، پدیده فلززایی را به چند منطقه تقسیم‌بندی می‌کنند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از کمربند فلززایی جهانی، ایالت فلززایی یا کمربند معدنی، منطقه فلززایی، و منطقه معدنی. فلات مرکزی ایران یکی از زون‌های اصلی پهنه‌بندی تکتونیکی و زمین‌شناسی ایران است. این زون، بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین واحد زمین‌شناسی ایران است که رویدادهای مهمی چون دگرگونی، ماگماتیسم، کوهزایی و چین‌خوردگی را در ادوار مختلف زمین‌شناسی پشت سر گذاشته است و در مطالعات متالوژنی، از آن به عنوان ایالت و کمربند فلززایی ایران مرکزی یاد می‌شود. زمین‌شناسان معتقدند که بیش از ۲۰۰۰ کیلومتر از کمربند مس جهانی از ایران می‌گذرد. کمربند (ایالت) معدنی ارومیه-دختر به صورت یک نوار آتشفشانی در غرب-جنوب غرب زون ایران مرکزی قرار دارد و روند آن شمال غربی-جنوب شرقی است. این کمربند از دیدگاه متالوژنی به سه قسمت تقسیم می‌شود: بخش جنوبی (کمربند آتشفشانی کرمان)، بخش مرکزی (مناطق تفت-انارک و قم-نابین)، و بخش شمالی (قم-تفرش و تکاب-سهند). تنوع کانی‌سازی در بخش مرکزی نسبت به دو بخش دیگر بیش‌تر است. کانسارهای مس پورفیری، مس رگه‌ای، آهن، منگنز، آنتیموان، طلا، باریت و مانند آنها از دیرباز در این بخش مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند. کمربند معدنی ارومیه-دختر، هم‌پوشانی زیادی با ایالت فلززایی سنندج-سیرجان دارد (شکل ۱) (Bazin & Hubner, 1969).

کمربند معدنی البرز جزیی از این دو ایالت مذکور محسوب می‌شود. رشته‌کوه البرز در شمال ایران به طول تقریبی ۱۰۰۰ کیلومتر و عرض بین ۵۰ تا ۱۰۰ کیلومتر و در جنوب دریای خزر با روند تقریباً غربی-شرقی از آذربایجان تا خراسان کشیده شده است. مرز جنوبی زون زمین‌شناسی البرز

که موضوع مقاله حاضر است، با گسل‌های سمنان، گرمسار، کهریزک، دشت تهران، دشت کرج و دشت قزوین مشخص می‌شود. زمین‌شناسان، ایالت البرز را به شش زون ساختمانی اصلی و چندین زون فرعی تقسیم کرده‌اند. کانی‌سازی در این ایالت نسبت به سایر ایالت‌ها، به صورت منظم‌تری صورت پذیرفته و کانسارهای موجود در آن در افق‌هایی قرار گرفته‌اند که پی‌جویی آنها آسان است. کانسارهای فلزی زون البرز شامل سرب و روی، آهن، مس، مولیبدن و مس‌طلادار هستند (قربانی، ۱۳۸۶).



شکل ۱. کمربند معدنی ارومیه-دختر و ایالت فلزایی سنندج-سیرجان

منطقه فلزایی انارک نیز در بخش میانی ایران مرکزی قرار دارد. انارک، یکی از غنی‌ترین مناطق معدنی ایران از نظر تنوع کانی‌سازی محسوب می‌شود. قدیم‌ترین شواهد معدن‌کاری در این منطقه قابل مشاهده است. گسترش معدن‌کاری جدید نیز در این منطقه، اغلب بر پایه پی‌جویی معادن کهن صورت پذیرفته است. تاکنون، کانی‌سازی‌های متنوعی نظیر فلزایی آهن، مس، مولیبدن، آنتیموان، طلا، سرب، روی، نقره، آرسینیک، نیکل، کبالت، منگنز، کرومیت، بیسموت و جیوه در این منطقه مشاهده شده است. کانسارهای مس، هم به صورت خاص و هم به شکل چندفلزی شامل مس-مولیبدن و مس-نیکل-کبالت ظاهر شده‌اند. منطقه فلزایی تَرود نیز در بخش شمالی زون ایران مرکزی قرار دارد و روند آن شمال شرقی-جنوب غربی است. منطقه معدنی تَرود در بین دو گسل

تُرود در جنوب و گسل آنجیلو در شمال واقع شده است. فلزایی آهن، مس، طلا، سرب و روی، مهم‌ترین کانی‌سازی این منطقه به شمار می‌روند. کانی‌سازی مس به صورت‌های مختلف پورفیری، رگه‌ای و رگچه‌ای مشاهده می‌شود. معادن کهن و متروکه مس در محل‌های زیادی از این منطقه گزارش شده است. کانی‌های مس شامل مالاکیت، هماتیت، کالکوپیریت و پیریت هستند. در این منطقه، کانسارهای متعدد سرب، روی و نقره در کانه‌های گالن، سفالریت، پیریت، تترائیدریت، باریت و کلسیت شکل گرفته است (Bazin & Hubner, 1969). مسائل زمین‌شناسی دشت‌های شاهرود، دامغان، سمنان، تهران، کرج، ساوجبلاغ و قزوین از یک‌سو در ارتباط با فلات مرکزی ایران هستند و از سوی دیگر در ارتباط با زون زمین‌شناختی البرز مرکزی. زمین‌شناسان، بر مبنای یک تقسیم‌بندی، زون زمین‌شناختی البرز را به بخش البرز شرقی، مرکزی و غربی تقسیم نموده‌اند و از شاهرود تا قزوین را جزو البرز مرکزی می‌دانند (درویش‌زاده، ۱۳۸۲). ذخائر معدنی دامنه‌های جنوبی البرز مرکزی یکی از منابع مهم تأمین مواد فلزی و غیرفلزی محوطه‌های باستانی دشت‌های مذکور بوده‌اند. با این مقدمه، اینک مرور و تحلیلی کوتاهی بر مدارک و شواهد فلزکاری مکشوفه از لایه‌های نوسنگی جدید و انتقالی مس و سنگ در فلات مرکزی ایران خواهیم داشت. چارچوب گاهنگاری استفاده‌شده در این مقاله براساس یک گاهنگاری تلفیقی است که تحولات فلزکاری و سایر فناوری‌ها در فلات مرکزی بر آن اساس بررسی و تحلیل شده‌اند (جدول ۱).

در تپه سیلک کاشان در دو لایه استقرار اولیه، هیچ‌گونه اشیاء فلزی کشف نشد. شاید محدودبودن مقیاس حفاری دلیل این امر بوده باشد. از لایه سوم و چهارم دوره I، ابزارهای مسی با اشکال ساده‌ای چون درفش، سنجاق، گلوله‌های کوچک و سوزن به‌دست‌آمده که با روش چکش‌کاری سرد و گرم ساخته شده بودند (Ghirshman, 1938: 29). آزمایش‌های شیمیایی ثابت کرده که فلز اولیه تمامی آنها، مس خالص طبیعی بوده است؛ چرا که دارای ۹۹ درصد مس بودند. در سیلک II، تولید اشیاء مسی متداول‌تر شد. در لایه‌های سه‌گانه‌ی این دوره، زیورآلاتی چون دستبند و سنجاق سر و اشیایی مانند سرتاس و سرپیکان مسی کشف شد که روش ساخت آنها نیز چکش‌کاری سرد و گرم بود (Ghirshman, 1938: 30). مطالعات آزمایشگاهی نشان داده که منبع اولیه مواد فلزی این ادوات، به‌احتمال معادن اطراف سیلک (شاید معدن تالمسی انارک) بوده است (Wertime, 1964: 1260).

جدول ۱: گاهنگاری تلفیقی فلات مرکزی و تحولات فلزکاری و سایر فناوری‌ها (ملک شه میرزادی، ۱۳۷۳؛
 (McCown, 1942; Dyson, 1991; Majidzadeh, 1981; Fazeli Nashli, 2013

سایر تحولات	تحولات فلزکاری	دوره					
خشت قالبی، بزرگ‌شدن ابعاد اتاق‌ها و چنداتاقه‌شدن واحدهای ساختمانی نقشه‌های منظم و دقیق‌تر، نقشمایه انسان روی سفال، استفاده از چرخ سفالگری و کوره‌های پیش‌رفته‌تر، فن‌های مطلوب‌تر در ساخت، استفاده از نقوش هندسی، گیاهی، جانوری، انسانی و روایی؛ استفاده از مختصات نظیر تناسب، تقارن، ترکیب‌بندی و کادربندی	استحاله سنگ مس، ساخت دیگر اشیای فلزی (نقره)، ساخت اشیای کاربردی‌تر نظیر تیشه و تبر، کشف شواهد مستقیم استحاله سنگ مس در قبرستان	سیلک ۳-III ₄ ، قبرستان II (۹-۱۰)، حصار IB	۳۵۰۰-۴۰۰۰	۴۰۰۰	مس و سنگ میانی	C	فلات میانه
	تداوم روش‌های قبلی در فلزکاری، قالبگیری مذاب مس طبیعی (Melting)؛	چشمه‌علی IB، سیلک ۳-III ₂ ، قبرستان I (۱۱-۱۳)، ادامه حصار IA، چشمه‌علی IA (فوقانی) و IB، فاصله بین سیلک II و III، سیلک III ₁ ، قبرستان I (۱۷-۱۹ و ۱۶-۱۴)، حصار IA	۴۰۰۰-۴۶۰۰	۴۵۰۰	مس و سنگ قدیم	B A	
خشت دست‌ساز، نقوش مسبک روی سفال، افزایش استقرارها و رشد جمعیت، تنوع در حیوانات اهلی، گسترش سفال چشمه‌علی، سنگ‌های قیمتی و نیمه‌قیمتی (زاغه)، کشف شواهد تولید فراتر از خانگی سفال نظیر بقایای کوره (پردیس تهران)	پیشرفت در چکش‌کاری گرم و استفاده از تکنیک گداختن	چشمه‌علی IA (فوقانی)، سیلک II، سنگ چخماق شرقی (II-I)، زاغه (III-I)	۴۶۰۰-۵۲۰۰	۵۵۰۰	انتقالی مس و سنگ	B	فلات قدیم

گذار از فعالیت تولیدی خانگی به کارگاهی (زاغه).	ادوات ساده، چکش‌کاری سرد و گرم، منابع معدنی محلی	چشمه‌علی IA (تحتانی)، سیلک I، سنگ چخماق شرقی (VI-III)، زاغه (VIII-IV)	۵۲۰۰-۶۰۰۰	۵۸۰۰	نوسنگی جدید فوقانی	A
--	--	---	-----------	------	--------------------	---

در سیلک III₁ تغییر خاصی در مواد اولیه و روش تولید ابزارهای فلزی مشاهده نمی‌شود. در سیلک III₂ تیغه خنجر کشف شد که با روش قالبگیری باز تولید شده بود (Hillen, 1955)؛ البته مواد اولیه فلزی آن، مس طبیعی بوده است. شایان ذکر است که انتساب لایه‌نگاری این شیء و سایر مواد و یافته‌های لایه‌های زیرین دوره III مورد بازنگری و تصحیح قرار گرفته است (Majidzadeh, 1978) که در این صورت، خنجر یادشده باید مربوط به لایه‌های فوقانی این دوره بوده باشد. ولی با توجه به کسب تجربه به نسبت طولانی فلزکاران سیلک در دوره‌های I و II، ذوب و قالبگیری فلز در این مرحله نباید چندان دور از انتظار بوده باشد. مهم‌تر آنکه در سیلک III₄ شاهد استحصال فلز از سنگ معدن هستیم. این اتفاق شگرف، نیازمند مقدماتی چون ذوب مس طبیعی بوده است. در سیلک III₄، یک عدد تیشه مسی به دست آمد که در آن سوراخی جهت قراردادن دسته، تعبیه شده بود. مطالعات آزمایشگاهی بر این شیء نشان داده که مواد اولیه فلزی آن از استحاله سنگ مس حاصل شده بود. از سیلک III₅، چند عدد تبر پهن، تعدادی اسکنه و دیگر اشیاء مسی و تعدادی دکمه نقره‌ای و از سیلک III₇ نیز یک کاسه کوچک مسی به دست آمد. مطالعه فنی و باستان‌شناختی اشیاء فلزی دوره III نشانگر ظهور فن پیشرفته استحصال فلز از سنگ معدن و برخورداری از فن استحصال و قالبگیری پیشرفته در سیلک است. با وجود این، رُمن گیرشمن هیچ‌گونه گزارشی از وجود ابزار و ادواتی چون بوته‌های ذوب فلز، کوره، دم آهنگری، قطعات سنگ معدنی و سرباره‌های ذوب فلز ارائه نکرده است. به این دلیل، تا همین اواخر پنداشته می‌شد که ساکنان سیلک، واردکننده‌ی صرف اشیاء و ادوات فلزی از مراکز فرهنگی و استقراری واقع در فلات مرکزی ایران همچون تپه قبرستان بودند (مجیدزاده، ۱۳۶۹). اما در سال ۱۹۶۵ میلادی اتفاق مهمی روی داد که کم‌تر به آن توجه شد. در این سال میتسوکونی یوشی‌دا، یکی از اعضای هیأت پژوهشی اعزامی از دانشگاه کیوتو به فلات ایران و هندوکش، در بررسی‌های سطحی خود در تپه سیلک، دو قطعه سرباره ذوب فلز یافت (Muroga, 1970: 581-9). با آنکه این قطعات از یک نقطه به دست آمده بودند، دو رنگ متفاوت (سبز و سیاه) داشتند. مطالعات آزمایشگاهی بر این سرباره‌ها نشان داده است که اینها از نوع سنگ

مس مالاکیته هستند (شکل ۲). این نوع سنگ مس تقریباً حاوی ۷۰ درصد مس است. مطالعات بیشتر، ثابت کرد که فرایند ذوب آن در سیلک باید در نتیجه یک فن پیشرفته و در طی دو مرحله صورت پذیرفته باشد. در مرحله نخست، ۱۵/۵۲ درصد از تمامی مقدار مس موجود در سنگ معدنی، در سرباره سبزرنگ باقی ماند. استحاله مجدد این سرباره، به استحصال تقریباً کل مس منجر شد. سرباره سیاه‌رنگ که حاصل ذوب مجدد نمونه سبزرنگ بوده، حدود ۰/۱۳ درصد اکسید مس داشته است (Muroga, 1970: 588, Table 10).



شکل ۲. قطعات سرباره مکشوفه از سطح سیلک جنوبی (Muroga, 1970)

در سال ۱۳۸۰ طرح بازنگری سیلک توسط صادق ملک شهمیرزادی (۱۳۸۱) آغاز شد. در فصل‌های بعدی، اهداف کاوش توسعه یافت و تکیه بر انجام مطالعات میان‌رشته‌ای و بهره‌گیری از تخصص‌هایی چون گیاه‌باستان‌شناسی، جانورباستان‌شناسی، انسان‌شناسی، زمین‌باستان‌شناسی، فلزباستان‌شناسی و معدن‌کاری باستانی مورد توجه قرار گرفت. به‌رحال، پنج فصل کاوش در این محوطه باستانی در چارچوب طرحی به نام طرح بازنگری سیلک توسط باستان‌شناس پیشکسوت مذکور، به بازبینی کاوش‌های انجام‌گرفته رمن‌گیرشمن منجر شد که ممانعت از توسعه نابودی این تپه مهم در اثر عوامل مخرب طبیعی و انسانی، و شناخت ویژگی‌های تکنولوژیکی ساکنان سیلک با استفاده از علوم آزمایشگاهی شده است (Malek Shahmirzadi, 2004: 200-209). یکی از مهم‌ترین کشفیات این کاوش‌ها، شواهد و مدارک جالبی در زمینه فلزکاری بود. این یافته‌ها، رواج مراحل مختلف فرآیند تولید اشیاء فلزی را در این محل توجیه و تثبیت کردند. حال، با توجه به این مدارک، به یقین می‌توان گفت که در این محوطه کلیدی و راهبردی دوران پیش از تاریخ ایران، مس خالص طبیعی با روش‌های چکش‌کاری سرد و گرم فرم‌گرفته؛ اندکی بعد، ذوب شد و در قالب ریخته‌شده؛ و مهم‌تر آنکه مس، نقره و برخی از فلزات دیگر از سنگ‌های معدنی، استحصال شده و

در کارگاه‌های فلزگری مورد استفاده قرار گرفتند. کاوش‌های علمی در برش‌های مختلف تپه جنوبی به کشف مقادیر فراوانی از قطعات سرباره، کیک‌های لیتارژ، بقایای کوره، بوته‌های ذوب، قالب اشیاء و ابزار و آلات فلزی انجامید (نوکنده، ۱۳۸۱ و ۱۳۸۳؛ روستایی، ۱۳۸۱؛ عسگریان، ۱۳۸۱؛ نوکنده و فهیمی، ۱۳۸۲). مدارک حاصله، تپه سیلک را به عنوان یکی از مکان‌های مهم تولید اشیاء فلزی و استحصال فلز از سنگ معدن در دوره‌های III و VI معرفی کرده است.

شواهد نشان می‌دهد که ساکنان سیلک در افق‌های هم‌زمان با لایه‌های میانی این دوره با منابع کانی محیط زیست پیرامون محل زندگی خود آشنایی پیدا کرده و از مس خالص طبیعی برای ساختن زیورآلات کوچک استفاده کرده بودند. رشته کوه کرکس بخشی از زون فلززایی کمر بند ارومیه-دختر را تشکیل می‌دهد که بررسی‌های انجام‌شده در آن به شناسایی چندین کانسار و نشانه‌های معدنی باریت، مس و آهن و همچنین، شواهدی از معدنکاری کهن منجر شده است (نظافتی، ۱۳۸۳: ۱۴۸-۱۳۹). چنانکه گفته شد در سیلک III پیشرفت‌های چشمگیری در فناوری‌ها ایجاد شد. ظروف سفالی با استفاده از چرخ سفالگری ساخته شدند و پخت آنها در کوره‌هایی با کیفیت بهتر و مطلوب‌تر صورت پذیرفت. در فناوری فلزکاری نیز، تحولی جدی و اساسی ایجاد شد. نتایج مطالعات آزمایشگاهی انجام‌شده بر یک کارد مسی مکشوفه از جدول K12 (نوکنده، ۱۳۸۲: ۵۲) جالب توجه بوده و نشانگر رواج فناوری استحصال مس از سنگ‌های معدنی است. این کارد که متعلق به دوره III⁵ است، حاوی ۹۵ درصد مس، ۲/۵ درصد ناخالصی آرسینیک و ۱/۷ درصد سرب می‌باشد و با روش قالبگیری باز، ریخته‌گری شده است (عبدالله‌خان گرگی، ۱۳۸۲: ۲۰۹). در همین دوره، نقره نیز با روش غال‌گذاری تولید شد (نظافتی و پرنیشکا، ۱۳۸۴: ۱۵۰-۱۴۸). تولید نقره از کانسنگ سرب در اریسمان و تپه سیلک از هزاره چهارم پم صورت پذیرفته است (Momenzadeh & Nezafati, 2001; Malek Shahmirzadi, 2003). این روش تولید نقره، فرایند پیشرفته‌ای است که گالنا، کانسنگ نقره‌دار، تحت شرایط حیاتی و با حرارت بالا، ذوب و توسط سرب جذب می‌شود. در مرحله بعد، اکسیداسیون انتخابی صورت می‌گیرد؛ عناصر کمیاب کانسنگ نقره‌دار نظیر آنتیموان، روی، بیسموت، آرسینیک، طلا، نقره و مس، اکسیده می‌شوند که البته بعضی از آنها کاملاً جدا نمی‌شوند و در شیء ساخته‌شده باقی می‌مانند (Pernicka et al., 1998). در این فرایند، سرب به‌طور مداوم اکسیده می‌شود و در پایان نقره به‌دست می‌آید که حاوی درصد‌های اندکی از ناخالصی‌های پیش‌گفته و از جمله سرب است (Hezarkhani et al., 2004). اشیاء نقره‌ای که توسط گیرشمن در این محوطه گزارش شده است و همچنین قطعات لیتارژ

و سربراره به همراه قطعاتی از گالنا که در طول سه فصل اول کاوش طرح بازنگری سیلک به دست آمده‌اند، نشان‌دهنده ذوب کان‌سنگ نقره در سیلک هستند.

یافته‌های فلزی حفاریات اخیر تپه سیلک، فرصت دیگری را در فرایندهای مطالعات فلزکاری کهن به وجود آورده‌اند؛ کاربرد روش تجزیه ایزوتوپی سرب در مطالعات تعیین منشأ در پژوهش‌های باستان‌شناسی و باستان‌سنجی قابل استفاده است و برای تعیین خاستگاه کان‌سنگ‌های مورد استفاده در کارگاه‌های فلزگری مورد استفاده قرار می‌گیرند. آزمایش‌های ایزوتوپی سرب علاوه بر نقره، در منشأیابی مس نیز قابل استفاده‌اند. به دلیل نوع عملیات استحصال مس از کان‌سنگ در آن زمان، طبعاً بعضی از ناخالصی‌های سنگ معدن مانند سرب به طور غیرعمدی وارد مس مذاب می‌شدند. این ناخالصی‌ها می‌توانند شاخصه خوبی برای تعیین منابع مس شیء مورد نظر بوده باشند. از آنجاکه تجارت مس در عصر مس‌وسنگ و سپس‌تر در عصر مفرغ، بسیار مهم بود، شناخت منبع مس مفرغ‌های این دوره می‌تواند نقش مهمی در تبیین سازمان‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جوامع باستانی در این منطقه و منطقه آسیای جنوب غربی ایفا کند. آزمایش‌های ایزوتوپی سرب بر اشیاء مسی، لیتارژ (اکسید سرب) و سربراره‌های مکشوفه از دوره‌های مختلف سیلک شمالی و جنوبی در کاوش‌های طرح بازنگری سیلک و مقایسه آنها با نسبت‌های ایزوتوپ سرب موجود در کان‌سنگ‌های نمونه‌برداری شده از معادن قدیمی دژه، نیق، کوه‌های کرکس، کانسارهای منطقه انارک به نتایج مهمی در خصوص منشأ مس سیلک منجر شده است (نظافتی و پرنیشکا، ۱۳۸۴: ۱۵۴). داده‌های فلزکاری سیلک نشان می‌دهد که معدن‌کاری و استحاله سنگ مس، برای تأمین فلز مورد نیاز در سطح منطقه در نیمه هزاره پنجم پم متداول بود.

اریک اشمیت هیچ‌گاه به چاپ و انتشار گزارش کامل سه فصل حفاری خود در چشمه‌علی موفق نشد. او فقط توانست گزارش‌های مقدماتی و کوتاهی از فصل‌های اول و دوم کاوش‌های خود را در چشمه‌علی منتشر کند (Schmidt, 1934; 1935a, b, c; 1936a, b). جدیدترین کار در جهت مطالعه کشفیات اشمیت در چشمه‌علی، تدوین و اجرای طرحی توسط تیموتی ماتنی با عنوان کاوشی دوباره در چشمه‌علی است که با شکل‌گیری مؤسسه‌ای به نام بنیاد رابرت دایسون در دانشگاه پنسیلوانیا هدایت می‌شود. در چارچوب این طرح، همه آثار، اشیاء و مدارک حاصل از کاوش‌های چشمه‌علی و دست‌نوشته‌های اشمیت، مطالعه و جمع‌بندی و در مقاله‌ای چاپ شد (Matney, 1995: 26-38). اینک زمینه‌های مناسبی برای چاپ و انتشار گزارش نهایی سه فصل حفاری اشمیت در چشمه‌علی فراهم شد. در سال ۱۳۷۶ حسن فاضلی نشلی موفق به لایه‌نگاری تپه

چشمه‌علی شد. وی که با کشف و مطالعه ابزارهای سنگی و سفال به تبیین تخصص‌گرایی در دوره انتقالی مس‌وسنگ پرداخت (Fazeli Nashly, 2001: 181-83) به کشف مهره‌های مسی در میان سایر هدایای قبور موفق شد. وجود بوته‌های ذوب فلز و سرباره در لایه‌های مس‌وسنگ نیز گزارش شد که نشان‌دهنده رواج فن ذوب و استحاله سنگ مس در این محوطه هستند.

در فصل حفاری سال ۱۳۵۱ خورشیدی، حفار زاغه در مربع DX موفق به کشف کارگاهی مربوط به لایه IV شد که از سوی وی به عنوان کارگاه تولید آبجو یا چرم‌سازی یا حتی کارگاهی برای آسیاب نمودن انواع غلات معرفی شد (Malek Shahmirzadi, 1977: 210-215). پلان معماری این سازه از سه قسمت شامل محل زندگی، محل کار و انبار تشکیل شده بود. بیش‌ترین فضای معماری، به محل کار اختصاص یافته بود. دو کوزه بزرگ ذخیره آب، یک نیمکت خشتی، چند سازه دیگر مانند دیوارک‌های چینه‌ای، دیوارهای خشتی، سنگ آسیاب و کف سوخته، از کشفیات درون این کارگاه بودند. این شواهد بیانگر رواج یک فعالیت تولیدی و صنعتی خانگی (مراحل اولیه تخصصی‌شدن) در این محل است. در حفاری‌هایی که تا سال ۱۳۵۲ در زاغه انجام شده بود، تعداد ۱۸ گور خاکبرداری شدند. در برخی از گورهای بزرگسالان، هدایایی نظیر ظروف و کاسه‌های سفالی و موادی چون مهره‌ها قرار داده شده بودند (Malek Shahmirzadi, 1977: 246-271). در تدفین شماره ۱۳ به همراه یک مهره لاجورد، یک عدد سنجاق مسی به دست آمد. در تدفین ۱۴، دو تکه مس (به احتمال یکی سر یک سنجاق) کشف شد. این اشیاء، از مس خالص طبیعی از طریق چکش‌کاری سرد و گرم تولید شده بودند. آنها که عموماً شامل سنجاق و سوزن هستند جنبه عملکردی دارند و اندازه آنها بین ۸/۵ تا ۲ سانتی‌متر است. تعدادی ابزار ترکیبی نیز در میان اشیاء مکشوفه وجود دارند. ساکنان این محل از نوعی ابزارهایی که دارای دسته استخوانی و بدنه و نوک فلزی بودند، استفاده می‌کردند. یکی از این ابزارهای ترکیبی، مته‌ای است که بخش استخوانی آن از استخوان سگ و بخش فلزی آن از مس خالص، درست شده بود (Malek Shahmirzadi, 1977: 396).

شواهدی دال بر ریخته‌گری و قالب‌گیری مس بومی و یا استفاده از فلز استحصال‌شده از سنگ مس در تپه زاغه به دست نیامده است. به احتمال ساکنان زاغه با دو ویژگی از خصلت‌های چهارگانه مس، یعنی خاصیت چکش‌خواری و قابلیت گداختن آن آشنا بودند. در واقع، فلزگر زاغه توانسته بود، میزان حرارتی نزدیک به ۵۰۰ درجه سانتی‌گراد برای گداختن مس ایجاد کند. بدین ترتیب صنعت فلزکاری زاغه، در آستانه ورود به مرحله ذوب و قالب‌گیری فلز قرار داشت؛ مرحله‌ای که مقدمه مرحله

ذوب و استحاله سنگ مس محسوب می‌شود. بنابراین، زمینه‌های لازم برای ورود صنعت فلزکاری به مرحله‌ای که پیچیدگی‌های فنی را به دنبال داشته و لزوم مدیریت صنعتی و اجتماعی را ایجاب کرده، فراهم آمد.



شکل ۳. تپه بردیس ورامین، بقایای کوره و سایر ادوات سفالگری (فاضلی نشلی و دیگران، ۱۳۸۶)

از اواخر سال ۱۹۳۱ تا ابتدای سال ۱۹۳۲ جرج کُنتنو و رمن گیرشمن کاوش‌های باستان‌شناختی تپه گیان را به‌طور مشترک سرپرستی و گزارش حفاری‌ها را در سال ۱۹۳۵ منتشر کردند (Contenau & Ghirshman, 1935). لایه‌های فرهنگی گیان به پنج طبقه (V قدیم‌ترین و I جدیدترین) تقسیم شدند. طبقه V به چهار بخش کوچک‌تر و به ترتیب از قدیم تا جدید از A تا D تقسیم شد. در دوره VB که همزمان با سیلک III4-5 است، با اشیاء مسی شامل سنجاق و درفش برخورد شده است. از دوره VC که با سیلک III6-7b همزمان است سنجاق‌های مسی به همراه یک تبر راست‌گوشه مسطح، یک اسکنه و یک تیغه خنجر به‌دست آمد که براساس آزمایش‌های شیمیایی، ثابت شده که به‌احتمال تمامی این اشیاء فلزی از طریق ذوب و قالب‌گیری تولید شده‌اند. نتایج مطالعات آزمایشگاهی بر یکی از سنجاق‌های مسی این دوره، ترکیبی از ۹۹ درصد مس، یک درصد نیکل و نشانه‌هایی از سیلیکا را نشان داده است (Contenau & Ghirshman, 1935: 137). آزمایش فلزنگاری ثابت کرده که این شیء از طریق ذوب و قالب‌گیری شکل گرفته است. با توجه به وجود ناخالصی نیکل در ترکیب این فلز، به‌نظر می‌رسد که ماده خام فلزی آن از بعضی سنگ‌های

مس نظیر بورنیت و کالکوپریت که دارای مقادیری آهن هستند، حاصل شده باشد. این نوع سنگ‌های مس در منطقه وجود دارند.

تپه پردیس در سال‌های ۱۳۸۳ و ۸۵-۱۳۸۴ کاوش باستان‌شناسی شد. نتایج آزمایش ۱۷ نمونه کربن ۱۴ بر نمونه‌های ذغال، ثابت کرد که سکونت در این محل از مراحل پایانی نوسنگی آغاز شد و در دوره‌های مس و سنگ انتقالی و مس و سنگ قدیم و میانی تداوم یافت (Fazeli Nashli, et al., 2004). در این محوطه با تعدد و تنوع کوره‌ها و سازه‌های حرارتی روبه‌رو می‌شویم که هر کدام، عملکرد خاصی داشتند (فاضلی نشلی و دیگران، ۱۳۸۶: ۴۲۱-۴۲۰). در تپه پردیس، سازمان تولید، توزیع و مصرف سفال در سطح پیشرفته‌ای جریان داشت. کشف شواهدی از چرخ سفالگری مانند صفحه چرخ نشان می‌دهد که در این محل، تولید انبوه ظروف سفالی صورت می‌پذیرفته است (شکل ۳). این یافته به همراه تعدد کوره‌ها می‌تواند نقش مؤثری در تبیین مقیاس و روش تولید سفال در این محوطه ایفا کند. به نظر می‌رسد که این محل، به احتمال یک مرکز صنعتی بوده باشد. موضوع قابل توجه آن است که صنعت ذوب مس و استحاله سنگ معدن در تمامی محوطه‌های باستانی، با کوره‌های پیشرفته سفالگری و تولید سفال در یک اتمسفر کنترل‌شده و با حرارت مناسب در ارتباط است. بنابراین همان گونه که در محوطه‌هایی چون قبرستان شاهد هستیم، ارتباط مستقیمی بین تکامل کوره‌های سفالگری و ذوب مس وجود دارد؛ بدان معنی که تولید سفال مرغوب پس از کنترل حرارت کوره از طریق کنترل اکسیژن به داخل آن با تعبیه دهانه مناسب صورت پذیرفت و ذوب سنگ مس نیز در ارتباط مستقیم با دانش بالابردن درجه حرارت آتش از طریق همین کنترل است (Majidzadeh, 1977). بنابراین، احتمال وجود دیگر کارگاه‌های صنعتی نظیر فلزکاری در کنار این کوره‌های پیشرفته سفالگری در این محل، دور از انتظار نیست.

بقایای یک کارگاه صنعتی که شامل شواهد مستقیم سفالگری و فلزکاری بودند، از تپه قبرستان دوره II⁹ به دست آمدند (Majidzadeh, 1976: 133-137). این شواهد کمک زیادی در تبیین وضعیت فناوری و اقتصادی ساکنان این محل می‌کنند. توسعه عملکرد کوره‌های سفالگری و تولید محصولات سفالی مرغوب با کنترل حرارت و دانش بالابردن دمای کوره‌ها در ارتباط بوده است. این پیشرفت‌ها، طبعاً بر توسعه فناوری فلزکاری تأثیر گذاشت. از شواهد کارگاه و کوره سفالگری که بگذریم باید به کارگاه ذوب مس پردازیم. این کارگاه به ابعاد $۲/۷۵ \times ۴/۸۵$ متر بین کارگاه سفالگری و ساختمان اصلی مسکونی قبرستان (Majidzadeh, 1976: 133-137) ساخته شده بود. دو اتاق که به یکدیگر راه داشتند و همچنین دو اجاق (شبه کوره‌های اولیه سفالگری)، یک بوته ذوب فلز،

آثاری از یک سبد حصیری یا نیبی (به احتمال محل نگهداری سوخت کوره)، و صدها تکه سنگ مس برخی از مدارک مکشوفه هستند. یک سکوی خشتی کوچک یا نیمکت کار در مقابل کوره و چسبیده به دیوار شمالی تعبیه شده بود. بوته‌هایی که از این کارگاه به دست آمده‌اند، کاسه‌های باریکی هستند که پایه‌های کوتاهی دارند و ضخیم و کاملاً خشن ساخته شده‌اند. تعداد ۱۰ عدد قالب در داخل و خارج از کارگاه فلزگری یافت شده‌اند (شکل ۴). یکی از این قالب‌ها مربوط به یک کلنگ دوسر با یک سر تخت و یک سر تیز بوده است. بقیه قالب‌ها متعلق به یک کلنگ یک‌سر با نوک تیز، یک تیشه و دو عدد تیشه-تبر بودند. یک لوله گلی جالب توجه به قطر ۴ سانتی‌متر که سوراخی به قطر یک سانتی‌متر از وسط آن عبور می‌کند نیز به دست آمده که به احتمال برای قالب‌گیری درفش‌های فلزی یا به‌عنوان لوله دم آهنگری، کاربرد داشته است (Majidzadeh, 1976: 136). یک قالب شمش فلزی نیز کشف شده است. سرباره‌های ذوب فلز نیز از دیگر یافته‌های این محل هستند. در میان برخی از این سرباره‌ها، گلوله‌های مسی وجود داشته است. شمش فلزی مذکور و سرباره‌های یادشده نشان می‌دهند که به احتمال در تپه قبرستان دو روش در راستای استحصال مس از سنگ معدن روی داده است؛ یکی، استحصال فلز مذاب و دیگری، تولید گلوله‌های فلزی با روش برشته‌کردن سنگ‌های مس. مطالعات اولیه نشان داده است که تمامی سنگ‌های مس مکشوفه از کارگاه فلزگری تپه قبرستان از نوع اکسیدی هستند. مهم‌ترین کانی این سنگ‌ها، مالاکیت (کربنات مس آبدار) است. آزوریت (کربنات مس آبدار) و کوپریت (اکسید مس) از دیگر کانی‌های مکشوفه هستند (Majidzadeh, 1979: 85). یک شیء یکپارچه‌ی سفالی به طول ۵/۳ سانتی‌متر و قطر ۱/۸ سانتی‌متر کشف شده که به احتمال قبل از ریخته‌شدن مواد مذاب در داخل قالب‌ها، در جای تعیین‌شده‌ای از قالب قرار داده می‌شد تا سوراخی استوانه‌ای شکل برای جادادن دسته چوبی در ابزارهایی مانند تیشه و یا تبر ایجاد کند (مجیدزاده، ۱۳۶۹: ۷). شواهد مکشوفه از قبرستان نشان می‌دهد که تمامی مراحل استحاله، گدازگری و ریخته‌گری در همین کارگاه انجام می‌پذیرفته است. قدیم‌ترین بقایای باستانی در تپه حصار به سه مرحله IA-C نامگذاری شده است. براساس شواهد و مدارک، مشابهت‌های فرهنگی زیادی بین این محوطه و تپه سیلک وجود دارد. دایسن همزمانی لایه‌های باستانی این دو محوطه شاخص را بدین شرح دانسته است: حصار AI با سیلک III₁₋₃، حصار IB با سیلک III₄₋₅ و حصار IC با سیلک III_{6-7b} (Dyson, 1965: 238). یک قطعه بسیار کوچک مسی که به احتمال بخشی از یک سر مته است، تنها شیء گزارش شده از حصار AI است. ابزار و ادوات مسی زیادی همچون درفش، سوزن و سنجاق از دوره‌های IB و IC

به‌دست‌آمده است (Schmidt, 1937: 55- 61). این اشیاء، شباهت‌های ظاهری فراوانی را با نمونه‌های مکشوفه از لایه‌های هم‌دوره در تپه سیلک به نمایش می‌گذارند. به‌علاوه، در به‌کارگیری بعضی از فن‌ها نیز روش‌های مشابهی اتخاذ شد. از قبرهای دوره IC یک مهر مسی گرد، تعدادی مهره مسی استوانه‌ای شکل و همچنین اشیایی شبیه به پونز یا میخ کوچک گردآوری شده است. چهار تیغه خنجر و یک تبر مسی از دیگر مواد فلزی مکشوفه از این مرحله هستند (Schmidt, 1937: 55-56). این تیغه‌ها و تبر، از طریق ذوب و قالب‌گیری ساخته شدند. مطالعات آزمایشگاهی روی شش شیء فلزی حصار I نشان داده است که ماده فلزی بعضی از اشیاء دوره IB از استحاله سنگ مس حاصل شده است؛ چرا که میزان ناخالصی‌های گزارش‌شده به اندازه‌ای است که در نوع مس بومی وجود ندارند. درصد ناخالصی‌ها در اشیاء دوره IC کاهش چشم‌گیری دارند. این امر شاید به‌دلیل به‌کارگیری روش‌های پیشرفته‌تر در استحاله سنگ‌های معدنی بوده باشد، ولی این احتمال را نیز نباید از نظر دور داشت که اشیاء مذکور شاید از طریق ذوب مجدد ابزارهای فلزی لایه‌های قدیم‌تر که ماده اولیه آنها، مس بومی بوده است، ساخته شده باشند. اشمیت همه اشیاء فلزی یافت‌شده از حصار را معرفی کرد ولی هیچ گزارشی از انبوه سرباره‌های ذوب فلز که در سطح تپه پراکنده بوده و یا در کاوش‌ها کشف شده‌اند، ارائه نکرده است. در سال ۱۹۷۶، پروژه مطالعات بازرنگری تپه حصار را رابرت دایسن و مائوریتسیو توزی در قالب یک هیأت ایرانی-امریکایی-ایتالیایی انجام دادند (Dyson & Howard, 1982). در چارچوب این پژوهش که اطلاعات مفیدی در خصوص زمین‌ریخت‌شناسی و اکولوژی دشت دامغان، توزیع پراکندگی مواد صنعتی در سطح تپه، لایه‌نگاری و گاه‌نگاری مجدد از محوطه، شواهدی از تخصص‌گرایی فن بر اساس مطالعه صنعت سنگ، منسوجات و مهرها، انسان‌شناسی فیزیکی و بالاخره، مدارک مهمی از فلزکاری به‌دست آمد ولی اغلب داده‌های فلزکاری، مربوط به عصر مفرغ هستند و برای تحلیل در این مقاله قابل استفاده نیستند. بااین‌حال، پژوهش‌های آزمایشگاهی ثابت کرده است که استفاده از سنگ مس آرسنیک‌دار در کارگاه‌های فلزکاری حصار از قدیم‌ترین لایه‌ها تا جدیدترین آنها (از هزاره پنجم تا دوم پم) متداول بوده است (Pigott et al., 1982: 232). در کاوش‌های سال ۱۹۷۶، قطعاتی از قالب‌های ریخته‌گری فلز مذاب و شمش مس نیز به‌دست آمد. در چارچوب این پروژه، معادن کهن بسیاری که در اطراف دامغان شناسایی شده‌اند به‌عنوان منابع احتمالی کارگاه‌های فلزکاری حصار مورد توجه قرار گرفتند. تپه حصار را در سال ۱۳۸۵ روستایی با هدف تعیین حریم کاوش کرد (روستایی و کوهی گیلوان، ۱۳۸۶). مجموعه یافته‌های مختلف اعم از اشیاء سفالی و فلزی، مهرها، مهره‌ها، زیورآلات

و اشیاء ساخته شده از سنگ‌های قیمتی و نیمه‌قیمتی، ثابت می‌کند که تپه حصار از هزاره پنجم تا هزاره سوم پم یک مرکز بزرگ تولیدی و صنعتی در فلات مرکزی بوده است (Roustaei, 2004: 222-231). اخیراً نیز شواهد معدن‌کاری پیش از تاریخی متعددی در حدود ۹۰ کیلومتری جنوب تپه حصار به دست آمده است. ذخایر سرب و روی و نقره در رشته کوه‌های شمال دامغان و ذخایر طلا، مس، سرب و روی، و نقره در رشته کوه‌های جنوب آن در محل‌هایی به نام کوه زر، باغو، چاه شیرین، چاه مسی، چشمه حافظ، خانجار، قلّه انارو، گندی و غیره در جنوب دامغان دیده شده است.



شکل ۴. تپه قبرستان قزوین، بوته ذوب فلز و قالب (مجیدزاده، ۱۳۶۹)

قره تپه قمروود یکی از محوطه‌های مهم فلات مرکزی است که هم افق با لایه‌هایی از زاغه و سیلک III معرفی شده است (کابلی، ۱۳۷۸: ۷-۶۵). در این محوطه قطعاتی از اشیاء و ظروف مسی، یک قطعه سنگ مس و یک تکه از بوته ذوب فلز به دست آمده است. به علاوه، در اثر خاکبرداری‌های غیرمجاز، بقایایی از کوره‌های قدیمی مشاهده شده است.

برآیند

حدود ۴۵۰۰ پم تا سده‌های اولیه هزاره چهارم پم که از نظر باستان‌شناسی با دوره‌های مس و سنگ قدیم و میانی یا فلات میانه B و C (سیلک III-3 و سیلک III-4-5) هم‌زمان است، تحولات مهمی در

زمینه معماری و سفالگری در محوطه‌های باستانی فلات مرکزی رخ داد. این رخدادهای دیگر مناطق فلات ایران و آسیای جنوب غربی نیز به طور نسبی روی دادند. اینها عبارت بودند از: استفاده از خشت‌های قالبی، بزرگ‌تر ابعاد اتاق‌ها، چنداتاقه‌شدن ساختمان‌ها و نظایر آن در معماری؛ به علاوه مواردی در سفالگری نظیر استفاده از چرخ سفالگری و کوره‌های پیش‌رفته‌تر، فن‌های مطلوب‌تر در ساخت ظروف، تزیین سطوح درونی و بیرونی ظروف سفالی با نقوش هندسی، گیاهی، جانوری، انسانی و روایی؛ و استفاده از مختصاتی نظیر تناسب، تقارن، ترکیب‌بندی و کادربندی در تزئین. در زمینه فلزکاری در این دوره با پیشرفت در قالبگیری و ریخته‌گری فلز طبیعی روبه‌رو هستیم و سپس‌تر، فلزکاران در ابتدای مس و سنگ میانی (سیلک 4-5 III)، سنگ مس را استحاله کردند. برخی از دیگر فلزات نظیر نقره و سرب نیز در این دوره شناسایی و مورد استفاده قرار گرفتند. تنوع و تعدد اشیاء فلزی این دوره از فراوانی زیادی برخوردار شدند.

غناي منطقه فلات مرکزی و نقاط پیرامونی آن از لحاظ مواد معدنی و پیشرفت فلزکاری در اواخر هزاره پنجم و ابتدای هزاره چهارم پم از یک سو و برهم‌کنش‌های فرهنگی این منطقه با دیگر مناطق از سوی دیگر، ما را به این نتیجه و واقعیت نزدیک می‌سازد که استحاله مس باید یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار در این ارتباطات بوده باشد. استحاله سنگ مس یک فرایند به نسبت طولانی و پیچیده بود. اساساً معدن‌کاری و ذوب سنگ مس، کار دشواری بود، بنابراین نیاز به سازماندهی و برنامه‌ریزی داشت. پرسش مهمی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که آیا جوامع فلات مرکزی صرفاً برای رفع نیازهای محلی تلاش کردند به چنین فرایند و سازمانی دست یابند؟ داده‌های ارائه‌شده در بخش‌های بالا نشان می‌دهند که استحاله سنگ مس در اغلب محوطه‌ها تقریباً به‌طور هم‌زمان اتفاق افتاد؛ یعنی با یک رخداد صنعتی منطقه‌ای مواجه هستیم. نگاهی به مناطق پیرامون، توجه ما را به این نکته معطوف می‌دارد که برخی مناطق نظیر جنوب غربی ایران و سرزمین میانرودان، به احتمال به مواد خام فلات مرکزی وابسته بودند. تحلیل تحولات باستان‌شناسی هزاره چهارم پم در منطقه آسیای جنوب غربی نشان می‌دهد که فلات مرکزی ایران به دلیل برخورداری مواد معدنی، نقش مهمی در معادلات و مبادلات منطقه‌ای ایفا کرد؛ اگرچه نقش مناطق شرقی و جنوب شرقی ایران نیز باید مورد توجه قرار گیرد. رفع نقص داده‌های فلزکاری نیمه هزاره پنجم پم در منطقه فلات مرکزی و انجام مطالعات باستان‌شناسی و معدنکاری کهن در این منطقه، می‌تواند چرخه پژوهش فلزکاری کهن را در این منطقه فعال‌تر کند و نقش استحاله سنگ مس را در برهم‌کنش‌های منطقه‌ای، آشکارتر کند.

کتابنامه

الف) فارسی

- درویش‌زاده، علی. (۱۳۸۲). زمین‌شناسی ایران، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چ سوم.
- روستایی، کوروش. (۱۳۸۱). «گزارش کاوش گمانه ب»، در زیگورات سیلک، به‌کوشش صادق ملک شه میرزادی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی: ۱۱۳-۱۳۴.
- روستایی، کوروش و کوهی گیلوان، مجید. (۱۳۸۶). «تپه حصار در عصر آهن»، نامه پژوهشگاه، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، شماره‌های ۲۰ و ۲۱: ۶۹-۸۸.
- عبدالله‌خان گرجی، مهناز. (۱۳۸۲). «کارد مسی»، در نقره‌کاران سیلک، به‌کوشش صادق ملک شه میرزادی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی: ۲۰۹-۲۱۲.
- عسگریان، مهرداد. (۱۳۸۱). «تپه جنوبی سیلک در آستانه استقرار: گزارش کاوش گمانه الف»، در زیگورات سیلک، به‌کوشش صادق ملک شه میرزادی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی: ۸۵-۹۲.
- فاضلی‌نشی، حسن و دیگران. (۱۳۸۶). «گزارش مقدماتی فصل دوم کاوش محوطه باستانی تپه پردیس ۸۵-۱۳۸۴»، در گزارش‌های باستان‌شناسی (۷)، مجموعه مقالات نهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی: ۴۰۷-۴۳۷.
- قربانی، منصور. (۱۳۸۶). زمین‌شناسی اقتصادی ذخایر معدنی و طبیعی ایران، تهران: آراین زمین، جلد اول.
- کابلی، میرعابدین. (۱۳۷۸). بررسی‌های باستان‌شناسی قم‌رود، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه)، پژوهشکده باستان‌شناسی.
- مجیدزاده، یوسف. (۱۳۶۹). «تپه قبرستان: یک مرکز صنعتی در آغاز شهرنشینی در فلات مرکزی ایران»، باستان‌شناسی و تاریخ، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ش ۱، سال ۴.
- ملک شه میرزادی، صادق. (۱۳۸۱). «دبیاچه»، در زیگورات سیلک، به‌کوشش صادق ملک شه میرزادی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی: ۲۱-۲۶.
- نظافتی، نیما. (۱۳۸۳). «در جستجوی معدنکاران سیلک: پی‌جویی برای یافتن منابع مس مورد استفاده صنعتگران سیلک»، در سفالگران سیلک، به‌کوشش صادق ملک شه میرزادی، تهران، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی: ۴۱-۵۴.
- نظافتی، نیما و پرنیشکا، ارنست. (۱۳۸۴). «فلزکاران سیلک؛ نتایج اولین مرحله مطالعات فلزکاری کهن در تپه سیلک»، در صیادان سیلک، به‌کوشش صادق ملک شه میرزادی، تهران، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی: ۱۱۴۵-۱۵۶.
- نوکنده، جبرئیل. (۱۳۸۱). «گزارش لایه‌نگاری برش الف در تپه جنوبی سیلک»، در زیگورات سیلک، به‌کوشش صادق ملک شه میرزادی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی: ۵۵-۸۴.
- نوکنده، جبرئیل. (۱۳۸۳). «گزارش دومین فصل کاوش در بخش صنعتی (فلزکاری) سیلک جنوبی»، در سفالگران سیلک، به‌کوشش صادق ملک شه میرزادی، تهران، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی: ۴۱-۵۴.

نوکنده، جبرئیل و فهیمی، حمید. (۱۳۸۲). «گزارش کاوش در بخش صنعتی تپه جنوبی سیلک»، در نقره‌کاران سیلک، به‌کوشش صادق ملک شه‌میرزادی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی: ۳۱-۴۸.

ب) نافرسی

- Bazin, D. & Hubner, H. (1969). *Copper Deposits in Iran, Geological Survey of Iran, Ministry of Information Press, Tehran, No. 13, 231P.*
- Contenau, G. & Ghirshman, R. (1935). *Fouilles du Tepe- Giyan pre de Nehavend 1931-1932, Librairie Orientaliste Paul Geuthner, Paris.*
- Dyson, Jr. Robert H. (1965). "The Relative Stratigraphy and Chronology of Iran, 6000-2000 B.C.", Robert W. Ehrich (ed.), *Chronology in Old World Archaeology, 2nd ed., Chicago, The University of Chicago Press, pp. 215- 250.*
- Dyson, Jr. Robert H. & Howard, S. M. (eds.). (1982). *Tappeh Hesār: Reports of the Restudy Project, 1976, Casa Edition Le Letter – Firenze, Torino.*
- Fazeli Nashli, H. (2001). *An Investigation of Craft Specialisation and Cultural Complexity of the Late Neolithic and Chalcolithic Periods in the Tehran Plain, Ph.D. Dissertation, University of Bradford.*
- Fazeli Nashli, H., Coningham, R. A. E. & Batt, C. M. (2004). "Cheshmeh- Ali Revisited: Toward an Absolute Dating of the Late Neolithic and Chalcolithic of Tehran Plain", *Iran XLII: 13- 24.*
- Ghirshman, R. (1938). *Fouilles de Sialk Prés de Kashan 1933, 1934, 1937, Vol. I, Paris: Librairie Orientaliste Paul Geuthner.*
- Hezarkhani Z., Momenzadeh, M., Nezafati, N., Vatandoust, R., Heimann, R., Pernicka, E., Schriener, M. & Winterholler, B. (2004). "Archaeometallurgical Researches in Central Iran", *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan.*
- Hillen, C. (1955). *The Early Development of Metal- Working in the Ancient Near East, Ph.D. Dissertation, University of Chicago.*
- Majidzadeh, Y. (1976). *The Early Prehistoric Cultures of the Plateau of Iran: Archaeological History of Its Development During the Fifth and Fourth Millennia B.C., Ph.D. Dissertation, University of Chicago.*
- Majidzadeh, Y. (1977). "The Development of the Pottery Kiln in Iran from Prehistoric to Historical Periods", *Paleorient 3: 207- 221.*
- Majidzadeh, Y. (1978). "Correction of the Internal Chronology for the Sialk III Period on the basis of the Pottery Sequence at Tepe Ghabristan", *Iran 16: 93- 101.*
- Majidzadeh, Y. (1979). "An early Prehistoric coppersmith workshop at Tepe Ghabristan", in *Archaeologische Mitteilungen aus Iran (AMI) 6: 82- 92.*
- Malek Shahmirzadi, S. (1977). *Tepe Zagheh: A Six Millennium B.C. Village in the Qazvin Plain of the Central Iranian Plateau, Ph.D. Dessertation, University of Pennsylvania.*
- Malek Shahmirzadi, S. (2003). *The Silversmith of Sialk. Reconsideration Project, Report No. 2, Iranian Cultural Heritage Organization, Tehran.*
- Malek Shahmirzadi, S. (2004). "Sialk and its Culture at a Glance", in *Presiens Antike Pracht, Deutshes Bergbau-Museum Bochum, T. StÖllner, R. Slotta & A. R. Vatadoust (eds.), Band 2, Vol. 1, pp. 200- 209.*

- Matney, T. (1995). "Reviews and Reports. Re- Excavating Cheshmeh Ali", *Expedition*, Vol. 37, No. 2, pp. 26- 38.
- Momenzadeh, M. & Nezafati, N. (2001). "Sources of Ores and Minerals Used in Arisman: A Preliminary Study", Published in: Preliminary Report on Archaeometallurgical Investigations Around the Prehistoric Site of Arisman Near Kashan, Western Central Iran.
- Muroga, T. (1970). "Chemical Study on some Archaeological Samples from Iran and Afghanistan", *Bulletin of Chemical Society of Japan* 42: 581- 89.
- Pernicka, E., Rehren, T. & Schmitt- Strecker, S. (1998). "Late Uruk Silver Production by Cupellation at Habuba Kabira, Syria ", in Th. Rehren, A. Haptmann & J. D. Muhly (eds.), *Metallurgica Antiqua- in Honour of Hans Gert Bachmann Robert Maddin, Der Anschnitt*, Beiheft 8. Bochum, pp. 107- 120.
- Pigott, V. C., Howard, S. M. & Epstein, S. M. (1982). "Pyrotechnology and Culture Change at Bronze Age Tepe Hissār (Iran)", *Early Py-rotechnology: the evolution of the first fire-using industries. Paper Presented at a Seminar on Early Pyrotechnology Held at the Smithsonian Institution, Washington, D.C., and the National Bureau of Standards, Gaithersburg, Maryland, April 19-20, 1979*.
- Roustaei, K. (2004). "Tappeh Hesār: A Major Manufacturing Centre at the Central Plateau", in *Presiens Antike Pracht, Deutshes Bergbau-Museum Bochum*, T. Stöllner, R. Slotta & A. R. Vatadoust (eds.), Band 2 (1): 222- 231.
- Schmidt, E. F. (1934). "The Joint Expedition to Persia", *University Museum Bulletin* 5 (3): 86- 7.
- Schmidt, E. F. (1935a). "Excavation at Rayy", *University Museum Bulletin* 5 (4): 25- 7.
- Schmidt, E. F. (1935b). "The Persian Expedition", *University Museum Bulletin* 5 (5): 41- 9.
- Schmidt, E. F. (1935c). "The Persian Expedition, 1934", *Bulletin of the Museum of Fine Arts* XXXIII: 55- 9.
- Schmidt, E. F. (1936a). "Rayy Research 1935. Part I", *University Museum Bulletin* 6 (3): 79- 87.
- Schmidt, E. F. (1936b). "Rayy Research 1935. Part II", *University Museum Bulletin* 6 (3): 133- 36.
- Schmidt, E. F. (1937). *Excavation at Tepe Hissar Damghan*, Philadelphia, The University Museum, The University of Pennsylvania press.
- Wertime, T. A. (1964). "Man's First Encounters with Metallurgy", *Science* 146: 1257- 67.

برهم‌کنش جوامع مس‌وسنگ چهارمحال و بختیاری با مناطق همجوار

مهدی علیرضازاده نودهی^۱، محمود حیدریان^{**} و علیرضا خسروزاده^{**}

*دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس، **استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه شهرکرد

چکیده

استان چهارمحال و بختیاری در زاگرس جنوبی واقع شده و با توجه به بررسی‌های باستان‌شناختی صورت گرفته در استان، تعداد زیادی محوطه مس‌وسنگی شناسایی شده است. جوامع مس‌وسنگ استان در مجاورت جوامع بزرگ آن دوران از قبیل فارس در جنوب، خوزستان در غرب، فلات مرکزی در شمال و شرق، و تا حدودی زاگرس مرکزی قرار گرفته‌اند. بنابراین انتظار می‌رود جغرافیای سیاسی امروزی استان، محلی برای وقوع برهم‌کنش‌های جوامع مس‌وسنگ قسمت‌های مختلف فلات ایران باشد. از طرفی هرکدام از این جوامع نام برده در دوران مس‌وسنگ دارای شاخصه‌های سفالی مربوط به خود هستند که این شاخصه‌ها به صورت کم‌وبیش در قسمت‌های مختلف استان نمودار گشته است. پژوهش حاضر به دنبال بررسی این برهم‌کنش‌ها در فازهای سه‌گانه مس‌وسنگ است. بر این اساس با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در سطح استان و شواهد سفالی، به تبیین تأثیر هرکدام از جوامع نام برده شده در بالا، بر جوامع مس‌وسنگ استان می‌پردازد. در ادامه مشخص می‌شود که در هر کدام از فازهای سه‌گانه مس‌وسنگ، جوامع استان بیشتر تحت تأثیر کدام منطقه بوده و نقش عواملی از قبیل زمین‌سیما و متغیرهای وابسته به آن و جوامع کوچ‌رو در این تحولات به چه صورت تعریف می‌شود.

واژه‌های کلیدی: مس‌وسنگ، چهارمحال و بختیاری، برهم‌کنش، زاگرس جنوبی، کوچ‌روی

مقدمه

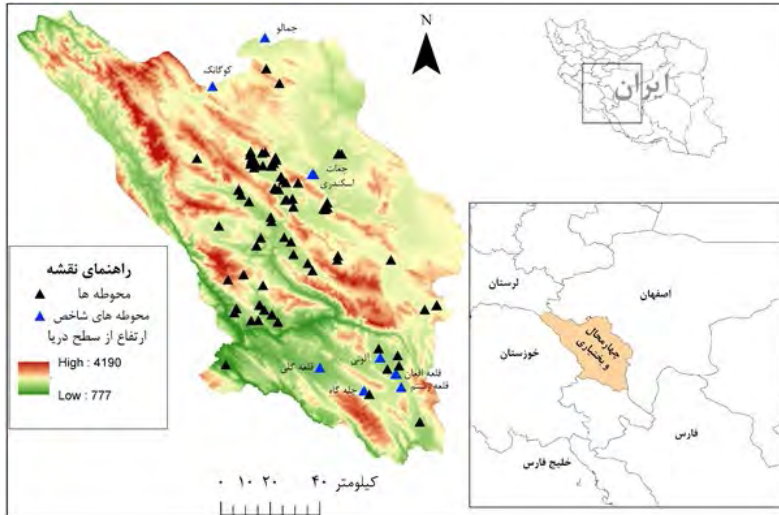
فلات ایران از لحاظ جغرافیایی وسیع بوده و از تنوع زیست‌محیطی بالایی برخوردار است. بنظر می‌رسد که دوران مس‌وسنگ در منطقه‌های مختلف آن لزوماً هم‌زمان شروع نشده و پایان آن نیز می‌تواند تاریخ‌های متفاوتی را اتخاذ کرده باشد. در این میان، برخی از نقاط فلات پتانسیل‌های لازم برای مطالعه این جوامع را بیشتر از دیگر نقاط دارا هستند که از جمله آن‌ها می‌توان به جنوب غرب (خوزستان)، فلات مرکزی، زاگرس مرکزی و جنوبی اشاره کرد. استان امروزی چهارمحال و بختیاری دقیقاً در موقعیت اتصال مناطق نام برده شده قرار دارد (شکل ۱). بنابراین انتظار می‌رود با توجه به موقعیت جغرافیایی اشاره شده و منابع زیست‌محیطی (از قبیل منابع آبی فراوان، دشت‌های میان‌کوهی و ...) مورد توجه فرهنگ‌های دوران مس‌وسنگ فلات ایران قرار گرفته باشد.

از طرفی منطقه کوهستانی بختیاری، که حد شمالی و شمال‌شرقی خوزستان را تشکیل می‌دهد، در درک تحولات فرهنگی دشت‌های آبرفتی ایران اهمیت حیاتی دارد. این منطقه همواره به‌طور سنتی در حیات اقتصادی و سیاسی سرزمین‌های پست فلات و تا حد کمتری فلات مرکزی ایران، نقش داشته است (زاگارل، ۱۳۸۷: ۲۴). لازم به ذکر است با توجه به دیدگاه اشاعه فرهنگی که در مکتب انسان‌شناسی آمریکایی رواج دارد، فلنری منطقه بختیاری را بخش مهمی از «بین‌النهرین بزرگ» می‌داند (Flannery, 1965). در ادامه، مختصری از ویژگی‌های مهم جغرافیایی و معیشتی این منطقه معرفی می‌شود.

این منطقه دارای ۱٪ از کل وسعت ایران می‌باشد که در بستر سلسله جبال زاگرس واقع شده است. که با وجود مساحت کم، ۱۰٪ از منابع آب کشور را در اختیار دارد. به‌علت ماهیت کوهستانی مرتفع، که در مسیر بادهای مرطوب سیستم‌های مدیترانه‌ای قرار داشته و موجب صعود و تخلیه بار این سامانه‌ها می‌شود، این استان دارای بارش به‌نسبت مناسب است. غالباً در مناطق مرتفع نوع بارش به‌صورت برف است و وجود ارتفاعات پوشیده از برف یکی از ویژگی‌های اقلیمی این استان است (شجاعی و همکاران، ۱۳۹۳ و ۹۴: ۱۳). ویلسون بارش سالانه به‌نسبت محدودی را (کمتر از ۳۷/۵ میلی‌متر) برای منطقه بختیاری گزارش کرده و می‌گوید که بیشتر آب این منطقه از ذوب برف تامین می‌شود (Wilson, 1910: 33). بارش در زردکوه تا ۱۰۰۰ میلی‌متر در سال نیز می‌رسد (Ehmann, 1975: 27). گفته می‌شود در دره‌های این منطقه برنج، گندم و جو زیادی کاشته

می‌شود (Bell, 1885: 102). با توجه به شرایط آب و هوایی و جغرافیایی منطقه، ترکیب کشاورزی و گله‌داری در آن متداول‌تر است که این به‌خاطر پتانسیل محدود کشاورزی در برخی از دره‌هاست، از سوی دیگر بسیاری از نواحی بختیاری فقط برای گله‌داری مناسب است و زمین این نواحی برای کشاورزی بیش از حد خشک و سنگلاخی است (زاگارل، ۱۳۸۷: ۲۴).

با توجه به پتانسیل‌های زیست محیطی مطرح شده و این که جوامع مس‌وسنگ چهارمحال و بختیاری در کنار جوامع پیشرفته آن دوران قرار داشتند؛ پژوهش حاضر به دنبال برهم‌کنش‌های بین جوامع داخل استان با خارج از آن است. بسیار مشخص است که مرزهای سیاسی امروزی قابل تعمیم به دوره‌های قبل نیستند و در دوران مس‌وسنگ بیشتر زیست‌گاه‌های طبیعی و عواملی از این دست در تقسیم‌بندی‌ها دخالت داشته‌اند؛ منتها به دلیل اینکه پژوهش‌های باستان‌شناختی در چهارچوب تقسیم‌بندی سیاسی استان‌ها انجام گرفته است، پژوهش حاضر از عنوان «جوامع مس‌وسنگ چهارمحال و بختیاری» استفاده کرده است و منظور جوامعی هستند که در مرزهای سیاسی امروزی استان، طی بررسی‌های باستان‌شناختی شناسایی شده‌اند. لازم به توضیح است که این جوامع در فازهای سه‌گانه مس‌وسنگ، درست مانند مناطق همجوار دارای شاخص‌های سفالی مخصوص به خود هستند.



شکل ۱. موقعیت استان چهارمحال و بختیاری در فلات ایران و شماری از محوطه‌های مس‌وسنگ

پژوهش حاضر سعی می‌کند با پیگیری این شاخصه‌های سفالی، برهم‌کنش‌های صورت گرفته و تأثیر و تأثر جوامع مس‌وسنگ استان و مناطق همجوار را مورد بررسی قرار دهد. در این میان نقش عواملی

از قبیل زمین‌سیما و کوچ‌روی نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت. بنابراین در ادامه بعد از خلاصه‌ای از فعالیت‌های باستان‌شناختی صورت گرفته در استان، مس‌وسنگ استان چهارمحال و بختیاری و فازهای سه‌گانه آن معرفی می‌شود. سپس مختصری در مورد نقش عواملی از قبیل زمین‌سیما و کوچ‌روی بر برهم‌کنش آورده شده و در نهایت با توجه به شواهد سفالی برهم‌کنش جوامع مس‌وسنگ استان با مناطق همجوار مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

پیشینه پژوهش

درباره کارهای باستان‌شناختی صورت گرفته در استان باید گفت که ظاهراً گمانه‌زنی و تعیین حریم تپه اسکندری هفشجان واقع در جنوب شهرکرد که در سال ۱۳۴۷ هجری شمسی توسط جهانگیر یاسی از مرکز باستان‌شناسی ایران انجام شد، قدیم‌ترین فعالیت باستان‌شناسی در این منطقه است که متأسفانه گزارشی از آن در دست نیست. جدی‌ترین مطالعات باستان‌شناسی در چهارمحال و بختیاری در سال ۱۳۵۳ شمسی توسط آلن زاگارل انجام و در مناطقی از شهرستان لردگان آغاز شد. در سال ۱۳۵۴ این مطالعات با انجام چند بررسی در مناطق لردگان، گندمان، بلداجی و شهرکرد و گمانه‌زنی در تپه باستانی و مهم قلعه رُستم و تپه گردی چله‌گاه در محدوده شهرستان لردگان به سرپرستی هانس نیسن و توسط آلن زاگارل از هیئت باستان‌شناسی آلمانی پیگیری شد. در بین سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ نیز بررسی کوتاه مدتی در دشت شهرکرد انجام و گمانه‌هایی نیز در تپه قلعه گلی لردگان کاوش شد (زاگارل ۱۳۸۷). پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ باستان‌شناسی چهارمحال و بختیاری به مدت ۱۰ سال متوقف شد. با گمانه‌زنی دوباره تپه باستانی گورگای تپه، در ۲ کیلومتری جنوب شهرکرد در سال ۱۳۶۷ شمسی به سرپرستی جعفر مهرکیان از سازمان میراث فرهنگی کشور، مطالعات باستان‌شناسان ایرانی در چهارمحال و بختیاری بار دیگر آغاز شد. وی پس از آن بررسی‌هایی در بخش بازفت در شهرستان کوهرنگ انجام داد. مهرکیان طی سه فصل در سال‌های ۱۳۷۴، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۴ نیز کاوش‌هایی در محوطه خان‌اوی انجام داد.

در سال ۱۳۷۱ تپه بهرام‌گور، در نزدیکی شهر گندمان به سرپرستی بهمن کارگر گمانه‌زنی شد. یک سال بعد در سال ۱۳۷۲ او تپه‌های بسیار مهم قلعه‌رُستم و برجویی را در شهرستان لردگان گمانه‌زنی کرد؛ ولی هیچ وقت نتایج این گزارش‌ها منتشر نشد. شمار زیادی از تپه‌ها و محوطه‌های باستانی این استان نیز در سال‌های اخیر کاوش و گمانه‌زنی شده‌اند که نتایج هیچ‌یک از این کاوش‌ها تاکنون منتشر نشده است. کاوش‌ها و گمانه‌زنی‌هایی نیز توسط باستان‌شناسان دیگر انجام شده است

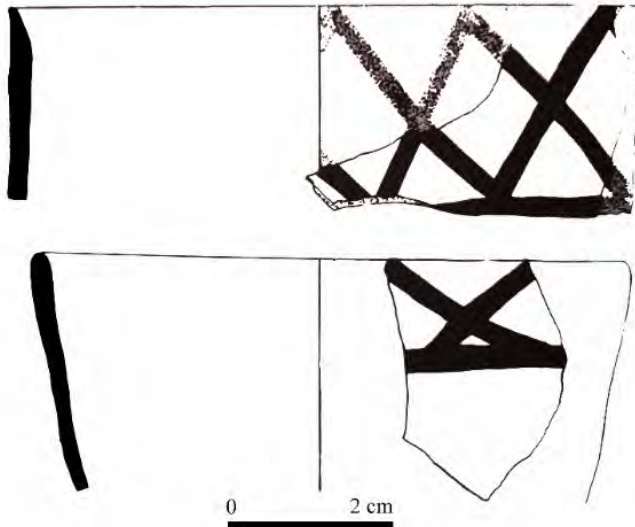
که از جمله می‌توان به کاوش تپه سِروه در منطقه بازفت توسط سیدین بروجنی (۱۳۸۹) اشاره کرد. بین سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۰ چند فصل بررسی در سرتاسر استان توسط باستان‌شناسان مختلف انجام شد. از جمله این بررسی‌ها می‌توان به یک فصل بررسی شهرستان فارسان توسط علیرضا خسروزاده (۱۳۸۸)، ۴ فصل بررسی در بخش مرکزی کوه‌رنگ توسط کوروش روستایی (۱۳۹۰)، ۱۳۸۹، ۱۳۸۸ و ۱۳۸۶)، دو فصل بررسی در بخش بازفت شهرستان کوه‌رنگ توسط رسول سیدین بروجنی (۱۳۸۷ و ۱۳۸۸)، سه فصل بررسی در شهرستان لردگان توسط حسن رضوانی (۱۳۹۰)، ۱۳۸۹ و ۱۳۸۸)، سه فصل بررسی در بخش میان‌کوه شهرستان اردل توسط علیرضا خسروزاده (۱۳۹۰، ۱۳۸۹ و ۱۳۸۸)، یک فصل بررسی در بخش مرکزی شهرستان اردل توسط اسماعیلی جلودار (۱۳۸۷)، یک فصل بررسی در بخش ناغان شهرستان کیار توسط مجید کوهی گیلوان (۱۳۸۷)، یک فصل بررسی در بخش شیدا شهرستان بن (عرب، ۱۳۹۵) و یک فصل بررسی در بخش مرکزی شهرستان بن (جولایی، ۱۳۹۶) اشاره کرد.

دوران مس‌وسنگ در منطقه بختیاری

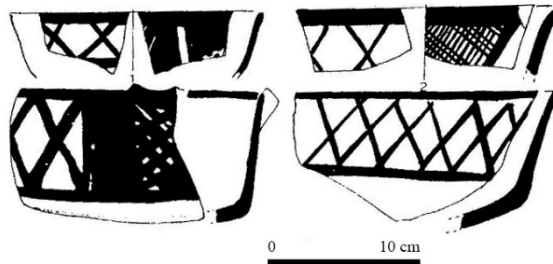
مس‌وسنگ قدیم: مس‌وسنگ قدیم در منطقه بختیاری متناظر با مرحله جعفرآباد در خوزستان است. از نظر مفهومی، مس‌وسنگ قدیم شامل نیمه نخست مرحله چغامیش خوزستان و مرحله خزینه دهلران است (زاگارل، ۱۳۸۷: ۴۰). فرهنگ مس‌وسنگ قدیم بهتر از هر جا در محوطه S12 که تپه مرکزی مجموعه چغات اسکندری - درست در غرب هفشجان - است، شناسایی شده و زاگارل مس‌وسنگ قدیم منطقه را با عنوان «مرحله فرهنگی اسکندری» نام‌گذاری کرده است. ظروفی که از این محوطه به‌دست آمده به‌طور قطع آن را با مرحله جعفرآباد خوزستان مرتبط می‌سازد. در این رابطه تغارهایی که در شکل ۲ نشان داده شده اهمیت زیادی دارند. هم مشابه ظروف بزرگ و هم نقش مایه‌ای به شکل نوارهای X بر لبه ظرف را می‌توان در محوطه‌هایی همچون جعفرآباد (شکل ۳)، جوی، چغامیش و چغاسفید یافت (همان، ۴۱). زاگارل به ظروف منقوش دیگری هم اشاره می‌کند که قابل مقایسه با ظروف به‌دست‌آمده از لایه‌های ۴-۶ جعفرآباد است.

مس‌وسنگ میانی: دوره مس‌وسنگ میانه، دوره رونق و شکوفایی در سراسر منطقه بختیاری بود. زاگارل محوطه‌های مس‌وسنگ میانی را دارای بیشترین فراوانی پس از دوره اسلامی در بررسی‌های خود عنوان کرده است. مواد منسوب به این مرحله بهتر از هر جا در محوطه گرد چله‌گاه (R1) در دشت ریگ شناسایی شده است و سفال‌های زیادی با نقش مایه‌های اواخر مرحله باکون ب گردآوری

شده است. زاگارل از این دوره با عنوان «مرحله فرهنگی چله‌گاه» یاد کرده که نمایانگر نیمه دوم مرحله چغامیش است. این مرحله به‌طور کلی همزمان با لایه‌های ۳m-n جعفرآباد، لایه‌های ۲۲ تا ۱۱ بندبال، مرحله‌های مهمه و بیات در تپه سبز و باکون ب در فارس است (زاگارل، ۱۳۷۸: ۴۳). «مرحله فرهنگی افغان» مرحله فرهنگی مس‌وسنگ میانه، مرتبط با دوره باکون A1-4 که شاخص استان فارس است، مرحله به‌نسبت متداول در منطقه بختیاری است. مرحله فرهنگی افغان در تمام محوطه‌ها همراه با مرحله چله‌گاه و نیز چند مرحله دیگر دیده شده است (زاگارل، ۱۳۷۸: ۴۵). زاگارل مرحله فرهنگی چله‌گاه را قدیم‌تر از مرحله فرهنگی افغان می‌داند و مس‌وسنگ میانی منطقه را با این دو مرحله توضیح داده است به این ترتیب که مرحله فرهنگی چله‌گاه بیشتر با خوزستان مشابهت داشته و مرحله فرهنگی افغان بیشتر به فارس متمایل است (همان، ۵۲).



شکل ۱. نگاره‌هایی با نقش ایکس به‌دست آمده از محوطه S12 (زاگارل، ۱۳۸۷: ۱۷۳).



شکل ۲. ظروف با نقش ایکس، به‌دست آمده از جعفرآباد (Dollfus, 1978: 159).

مس‌وسنگ جدید: محدوده زمانی مس‌وسنگ جدید اساساً متناظر با دوره‌های اوروک قدیم و جدید و جمدهت‌نصر در بین‌النهرین و خوزستان است. زاگارل پیشنهاد داده که مجموعه سفال‌های این دوره در ۳ یا به احتمال ۴ گروه سفالی تقسیم شوند و یادآور می‌شود که بدون کاوش، فقط می‌توان گاه‌شناسی نسبی ارائه داد (جدول ۱). این گروه‌های سفالی عبارت‌اند از: ۱. گروه سفالی شهرک، ۲. گروه سفالی S17 و ۳. گروه سفالی برجویی (زاگارل، ۱۳۷۸: ۵۲، ۵۷ و ۶۱). در مرحله مس‌وسنگ جدید هم در تعداد کل محوطه‌ها و هم در اندازه آن‌ها کاهش دیده می‌شود. همراه با این کاهش، نوع جدیدی از محوطه ظاهر می‌شود که به احتمال با فعالیت‌های دام‌پروری مرتبط است. شواهد استفاده از غارها نیز در این مرحله دیده می‌شود. هرچند سفال بخش‌های مختلف منطقه بختیاری با هم متفاوت‌اند (شکل ۴)، پیوستگی بسیار نزدیکی بین سفال این منطقه و دیگر مناطق مرتفع دیده می‌شود تا با خوزستان. بدون تردید منطقه بختیاری را نمی‌توان در این مقطع زمانی منطقه‌ای تک افتاده توصیف کرد و شاید به‌راستی یکی از راه‌های ارتباطی فلات مرکزی و خوزستان بوده است (زاگارل، ۱۳۷۸: ۷۷).

جدول ۱. جدول گاه‌شناسی نسبی (زاگارل، ۱۳۸۷: ۱۴۲).

بختیاری	فارس	کنگاور	بین‌النهرین
نوسنگی بی‌سفال			
قلعه رستم			
قلعه رستم III			
قلعه رستم II	موشکی		
قلعه رستم I			
مس‌وسنگ قدیم			عبید ۱
			عبید ۲
مس‌وسنگ میانه	باکون ب (متأخر)	گودین X	عبید ۳
چله‌گاه			
افغان	باکون 4-A1	گودین IX	عبید ۴
		گودین VII	اوروک قدیم
		گودین VI	
مس‌وسنگ جدید			
R1	باکون A5		
شهرک، برجویی		گودین V	اوروک جدید
S17	باناش		جمدهت‌نصر

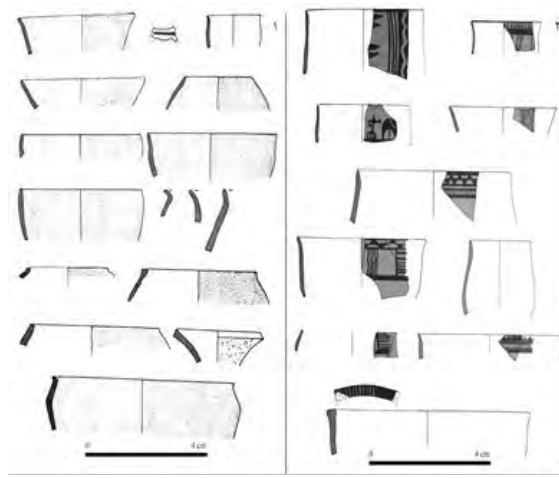
برهم کنش

برهم کنش با مبادله فرق دارد چنانکه دارک تذکر می‌دهد که حوزه مبادلاتی را نباید با حوزه برهم کنش یعنی منطقه‌ای که ارتباطات فرهنگی اجتماعی در آن به وقوع می‌پیوندد، اشتباه گرفت (دارک، ۱۳۹۴: ۱۶۱). بنابراین می‌توان تصور کرد که این «ارتباطات فرهنگی» هستند که ماهیت برهم کنش را شکل می‌دهند، در واقع به صرف پیدا شدن شی خاص مربوط به یک منطقه در یک جغرافیای دیگر، نمی‌توان اظهار داشت که آن دو جغرافیا یا آن دو منطقه برهم کنش داشته‌اند. به نظر می‌رسد در مشخص کردن برهم کنش موجود میان جوامع، بایستی عوامل مختلفی را در نظر گرفت. شاید یکی از مهم‌ترین آن‌ها جغرافیا باشد که دوری و نزدیکی و راه‌های ارتباطی بین جوامع و در نتیجه انتشار فرهنگی را موجب می‌شود. در این میان نقش گروه‌هایی که با هر دو جامع در ارتباط هستند نیز بهتر است که در نظر گرفته شود. بسیار مشخص است که برهم کنش و عوامل مؤثر در به وجود آمدن آن بین جوامع مختلف، خود بسیار گسترده بوده و پژوهش مستقل دیگری را طلب می‌کند. در این بخش سعی شد تا با ارائه تعریفی از برهم کنش، به نقش جغرافیا و کوچ‌روی در آن پرداخته شود.

جغرافیا و برهم کنش: امروزه جوامع انسانی با استفاده از شبکه جهانی اینترنت با فرهنگ‌های یکدیگر آشنا می‌شوند و خواسته یا ناخواسته بر یکدیگر تأثیر گذاشته و صد البته تأثیر هم می‌پذیرند. اما باید در نظر داشت که در جوامع مس‌وسنگ این جغرافیا و راه‌های ارتباطی بود که یکی از شروط لازم (نه کافی) را برای برهم کنش فراهم می‌آوردند. جوامع مس‌وسنگ مورد مطالعه در این پژوهش، از نظر جغرافیایی در مجاورت جوامع بزرگ آن دوران واقع شده‌اند. جوامع پیشرفته فارس و خوزستان در قسمت‌های جنوبی و غربی، جوامع فلات مرکزی و زاگرس مرکزی در قسمت‌های شرقی و شمالی با جوامع مس‌وسنگ استان امروزی چهارمحال و بختیاری همسایه بوده‌اند.

کوچ‌روی و برهم کنش: جغرافیای استان چهارمحال و بختیاری برای کوچ‌روی مطلوب است. طبق سرشماری سال ۱۳۸۷ تعداد ۱۴۶۵۷ خانوار عشایری در استان به زندگی کوچ‌روی مشغول بوده‌اند (امیدوار و همکاران، ۱۳۹۲: ۴۹). واژه کوچ در فرهنگ‌نامه‌های معتبر فارسی تعبیر گوناگونی دارد که عبارت‌اند از روانه شدن از منزلی به منزل دیگر، انتقال جلای وطن، مهاجرت و انتقال ایل یا لشکر از جایی به جای دیگر (مشیری، ۱۳۸۷: ۷). کوچ از نظر اصطلاحی به معنی حرکت جمعی و فصلی به منظور انطباق زندگی انسان و زیست دام با طبیعت است (تقدیسی، ۱۳۷۴: ۸). زندگی مبتنی بر کوچ‌روی دارای ویژگی‌هایی همچون وابستگی انسان به دام، استفاده از چراگاه‌های طبیعی و

جابه‌جایی انسان و دام به منظور دوری از سرما و گرمای شدید است که آن را از سایر انواع زندگی اجتماعی متمایز می‌سازد (نیک‌خلق و نوری، ۱۳۷۷: ۱۳).



شکل ۴. سفال‌های مس‌وسنگ جدید

کوچ‌روی خود به دو نوع افقی و عمودی تقسیم می‌شود که در نوع افقی، کوچ در زمین‌های هم ارتفاع رخ داده و جابه‌جایی‌ها افقی است، بیشتر در مناطق خشک دنیا که کوچ‌رو به دنبال منابع آب و علف هست، اتفاق می‌افتد حال آنکه در کوچ‌روی عمودی جابه‌جایی بین دشت و کوه اتفاق می‌افتد، یعنی بین نواحی پست و نواحی مرتفع (نیک‌خلق و نوری، ۱۳۷۷: ۲۴ و ۲۷). به بیان دیگر کوچ‌روی افقی به نوعی دام‌داری گفته می‌شود که حرکت و جابه‌جایی، منحصر به پیمودن دشت‌هاست، در حالی که کوچ‌روی عمودی به نوعی دام‌داری گفته می‌شود که حرکت از دشت به کوهستان و عکس آن است (علیزاده، ۱۳۸۷: ۲۱).

در مورد کوچ‌روی و نقش آن در برهم‌کنش بایستی ذکر کرد که، راوتون در مورد ماهیت کوچ‌روی در خاور نزدیک و میزان بالای یکپارچگی آن با مراکز تمدنی بحث کرده است و مدل کوچ‌نشینی محصور را پیشنهاد داده است که مراد از این مدل موجودیتی خودمختار متشکل از یکجانشینان و کوچ‌نشینان است که متقابلاً به هم وابسته و در شبکه‌ای از برهم‌کنش‌های اجتماعی از نظر قلمرو به هم پیوسته‌اند (Rowton, 1974). جوهره این یکپارچگی، وابستگی دوسویه و نیز تداخل قلمرویی کوچ‌نشین و یکجانشین است (Spooner, 1973: 6). عنصر مهم در طرف کوچ‌نشین این هم‌زیستی، ناتوانی کوچ‌نشین‌ها برای بقا صرفاً بر اساس شیر تولیدی است و غلات نقش مهمی در زندگی و اقتصاد آن‌ها دارند (زاگارل، ۱۳۸۷: ۱۰۸). استاکلر گزارش می‌کند که برنج و آرد بختیاری‌ها از طریق معامله پایاپای به‌دست می‌آید (Stocqueler, 1832: 118).

برهم‌کنش جوامع مس‌وسنگ استان با مناطق همجوار براساس مقایسه سفالی

در مطالعات باستان‌شناسی پیش از تاریخ خاور نزدیک، از جمله ایران، سفال در زمینه‌های مختلف از جمله ارتباطات فرهنگی، گاه‌نگاری، لایه‌نگاری تطبیقی و مقایسه‌ای و امثال آن‌ها، نقش اساسی و مهمی دارد. امروزه با وجود استفاده از روش‌های فیزیکی و شیمیایی مختلف برای تعیین قدمت آثار باستانی مانند استفاده از روش آزمایش‌های موسوم به کربن ۱۴، هنوز سفال نقش اساسی و کلیدی خود را در بیشتر موارد همچنان حفظ کرده است (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۹۱: ۱۵۸). می‌توان گفت که تقریباً تمامی کارهای میدانی صورت گرفته در استان -در بازه زمانی مس‌وسنگ- که یافته سفالی داشته‌اند، به مقایسه سفال‌ها با مناطق همجوار به خصوص خوزستان و فارس پرداخته‌اند. در ادامه به تفکیک شهرستان این مقایسه‌های سفالی را پی می‌گیریم (شکل ۵). ضمن اینکه نتایج بررسی‌های حوضه شمالی زاینده‌رود و کاوش تپه سنجر (شمال خوزستان) نیز به دلیل ارائه اطلاعات قابل توجه درباره سفال منطقه بختیاری، در این پژوهش لحاظ شده است.



شکل ۵. تقسیمات سیاسی استان چهارمحال و بختیاری

فارسان: بررسی دشت فارسان به سرپرستی خسروزاده انجام شده است. وی بیان می‌دارد که مطالعه اولیه سفال‌های دوره مس‌وسنگ (شکل ۶) نشان‌دهنده ارتباط و نزدیکی بسیار زیاد سفال منطقه با سفال‌های دوره مس‌وسنگ در فارس (باکون الف و ب)، خوزستان (شوشان میانه و جدید) و تا حدودی فلات مرکزی و غرب ایران است؛ ولی به نظر می‌رسد سفال مس‌وسنگ فارسان شباهت بیشتر با فرهنگ‌های پیش از تاریخ فارس و خوزستان دارد (خسروزاده، ۱۳۹۳: ۸۶؛ خسروزاده، ۱۳۹۱: ۱۷۵، Khosrowzadeh, 2014: 38). از طرفی صالحی مقدم پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود را بر پایه طبقه‌بندی سفال‌های دشت

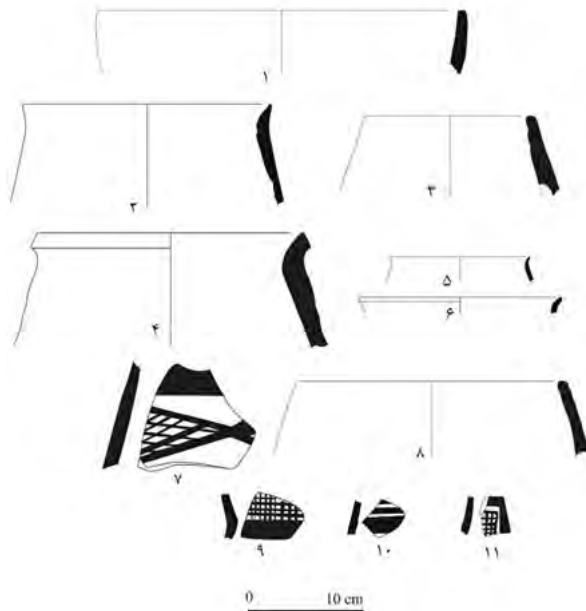
فارسان انجام داده که تشابه سفالی دشت فارسان با مناطق همجوار را به این صورت بیان کرده است: منطقه خوزستان با ۲۳/۴٪، شمال مرکزی با ۲۲/۵٪، زاگرس مرکزی با ۲۲/۲٪، منطقه بختیاری با ۱۷/۵٪ و در نهایت منطقه فارس با ۱۴/۴٪ (صالحی مقدم، ۱۳۹۰: ۸۸). البته باید به این نکته توجه کرد که وی منطقه بختیاری را به عنوان منطقه‌ای جداگانه از دشت فارسان در نظر گرفته است و معتقد است که ۱۷/۵٪ سفال‌های مس‌وسنگ دشت فارسان مشابه سفال‌های این منطقه است. وی در توضیح منطقه بختیاری آورده است که نمونه سفال‌های محوطه شهرک، شهرکرد، خان‌میرزا، چغات اسکندری و برجویی را برای این منطقه در نظر گرفته و سفال‌های دشت فارسان را با سفال‌های این مناطق تحت عنوان کلی منطقه بختیاری مقایسه کرده است.



شکل ۳. نمونه‌هایی از سفال‌های مس‌وسنگی شهرستان فارسان (Khosrowzadeh, 2014).

اردل: خسروزاده همچنین سه فصل بررسی در بخش میان‌کوه شهرستان اردل انجام داده که در شماری از محوطه‌ها سفال‌های مشابه فرهنگ باکون را گزارش کرده است (شکل ۷) ضمن اینکه در دو محوطه به شماره بررسی‌های MK 61 و MK 498 سفال‌های مشابه لپویی را رویت کرده است (خسروزاده، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰). وی همچنین در مورد کاربری محوطه‌ها بیان می‌دارد که در

مناطق مختلف شهرستان اردل، مواد فرهنگی مربوط به محوطه‌های پیش از تاریخی درست در جایی یافت می‌شوند که وارگه‌های امروزی عشایر در آنجا قرار دارد (خسروزاده و همکاران، ۱۳۹۷).



شکل ۴. نمونه‌هایی از سفال‌های مس‌وسنگی شهرستان اردل (خسروزاده، ۱۳۹۰).

کیار: شهرستان کیار در آبان و آذر ماه سال ۱۳۸۷ خورشیدی مورد بررسی باستان‌شناختی قرار گرفته و مجید کوهی طی گزارشی، محوطه‌های شناسایی شده را تحویل میراث استان داد. کوهی سفال‌های محوطه تل جنگی را با سفال‌های خوزستان (مرحله شوش میانه) مقایسه کرده و همچنین سفال‌های به‌دست آمده از محوطه تل چهارتخت را نیز قابل مقایسه با سفال‌های خوزستان، مرحله شوشان میانه جدید و شوشان میانه قدیم می‌داند (کوهی، ۱۳۸۷: ۶۶۱ و ۶۹۹).

کوه‌رنگ: اسماعیلی جلودار که سرپرست کاوش نجات‌بخشی محوطه مس‌وسنگی حاجی جلیل ۲ واقع در کوه‌رنگ، در نزدیکی رودخانه بیرگان بوده بیان می‌کند که بررسی نقوش سفال‌های ترانشه J13 مشابهت آن‌ها با سفال‌های زاگرس مرکزی را نشان می‌دهد و اغلب این نقوش نیز مرتبط به سنت سوزیانا هستند و از برهم کنش فرهنگی میان دره بیرگان و افق فرهنگی سوزیانا سخن به میان می‌آورد و بیان می‌کند که سفال‌های قابل مقایسه با فرهنگ‌های فارس نیز ممکن است پیشنهاد دهنده وجود ارتباط فرهنگی بین دو منطقه باشند (Esmaeili Jelodar and Zolghadr, 2014: 60). اسماعیلی و ذوالقدر سفال‌های قابل مقایسه با دشت شوشان را مربوط به دوره LS1 (بندبال

لایه‌های ۱۱-۱۶) و سفال‌های قابل مقایسه با فارس را مربوط به باکون ب ۲، باکون الف و در برخی موارد گپ می‌دانند (همان، ۶۲).

بروجن: شیرازی و همکاران با انتشار مقاله‌ای برخی از نتایج کاوش محوطه ساکی‌آباد را که در حوزه تالاب چغاخور قرار دارد، آشکار ساخته‌اند. آنان سفال‌های منقوش این محوطه را قابل مقایسه با دشت شوشان؛ دهلران فازهای فرخ و بیات؛ فارس، فارس میانه ۱ (باکون ب ۲) و حتی باکون الف می‌دانند (Shirazi et al., 2015). احمدی در مورد مقایسه سفالی محوطه ساکی‌آباد با مناطق همجوار، بیان می‌دارد که سفال‌های شاخص با تزئین نقطه‌ای محوطه، همزمان با اواخر سوزیانا ۱ و مرحله فرخ و بیات در دهلران هستند. علیزاده معتقد است این سبک سفال در دوره فارس میانه (باکون B2) گسترش یافته و تا دوره فارس جدید (باکون A) ادامه پیدا کرده است (علیزاده، ۱۳۸۲). وی همچنین ظهور و گسترش جغرافیایی این سفال را مربوط به جوامع کوچ‌رو می‌داند. مدارک باستان‌شناختی این دوره حاکی از افزایش ارتباطات برون منطقه‌ای با نواحی فارس و خوزستان است و اغلب محوطه‌های شناسایی شده از نظر وسعت بسیار کوچک بوده و پراکندگی آن‌ها در حاشیه اراضی مردابی و مرغزارهاست (احمدی، ۱۳۹۳؛ نوروزی، ۱۳۸۸).

شهرکرد: نوروزی و همکاران، بخشی از دست‌آوردهای بررسی باستان‌شناختی بخش لاران (حوضه جنوبی آبریز زاینده‌رود) را منتشر کردند. حدود ۳۵ محوطه دوران مس و سنگ در این بخش شناسایی شده است که ۳ محوطه مربوط به مس و سنگ قدیم بوده و شباهت بیشتری را با فارس و خوزستان نشان می‌دهند. ۱۶ محوطه مربوط به مس و سنگ میانی است و به دلیل اینکه این استقرارها از زمین‌های کشاورزی دور هستند، احتمال کوچ‌رو بودن آن‌ها مطرح شده است. محوطه‌های این دوره با فارس مقایسه شده‌اند. برای دوران مس و سنگ جدید «افت» استقرارها پیشنهاد شده است. ضمن اینکه بخش‌های شمالی ارتباط با فلات مرکزی را نشان می‌دهند، این در حالی است که بخش‌های جنوبی از الگوهای فارس پیروی می‌کنند (نوروزی و همکاران، ۱۳۹۷؛ نوروزی، ۱۳۸۸).

یافته‌های کاوش تپه سنجر

سفال‌های حاصل از کاوش تپه سنجر خوزستان، به‌منظور مطالعه تطبیقی برهم‌کنش‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای توسط باجوروند و همکاران مورد مطالعه قرار گرفته است. با توجه به یافته‌های سفالی کارگاه‌های A و F این نتایج به‌دست‌آمده است: در فاز شوشان میانه جدید، نمونه‌های قابل مقایسه با فاز چله‌گاه بختیاری به‌دست‌آمده؛ در فاز شوشان جدید ۱، مس و سنگ میانه منطقه بختیاری به‌دست‌آمده؛ در

فاز شوشان جدید ۲، سفال‌های مرتبط با فاز افغان در منطقه بختیاری دیده شده و سرانجام اینکه در فاز شوش الف پایانی، سفال‌های مشابه مس‌وسنگ جدید بختیاری به‌دست آمده است (باجوروند و همکاران، ۱۳۹۷).

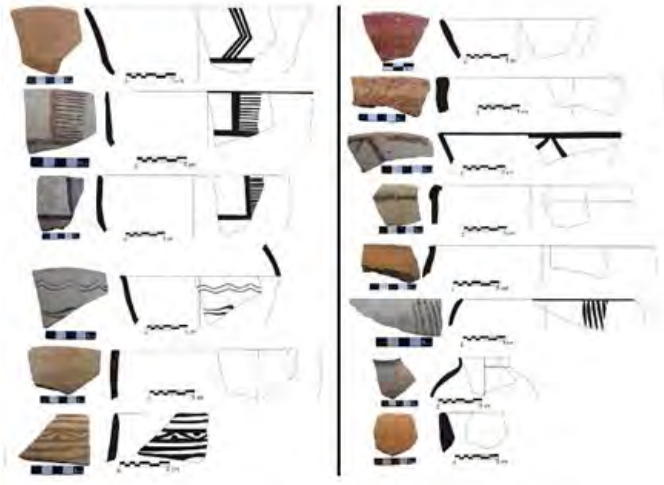
در منطقه بختیاری سفال مشابه با سفال شوشان میانه جدید در دوره مس‌وسنگ میانه (فاز چله‌گاه) دیده شده است (زاگارل، ۱۳۸۷). سابقه حضور سفال مناطق پست در نواحی بختیاری به دوره مس‌وسنگ قدیم و سفال جعفرآباد I برمی‌گردد. این سفال که در منطقه بختیاری پیدا شده، در نواحی شرقی، شمالی و شمال‌غربی این منطقه یافت نشده و کاملاً محتمل است که جهت ورود آن از سرزمین شوشان باشد (زاگارل، ۱۳۸۷). این در حالی است که تعاملات فرهنگی فارس با دشت شوشان از فاز شوشان میانه جدید آغاز شده است و نقوش سفال‌های هم‌زمان با شوشان میانه جدید تپه سنجر، در فاز باکون B2 در فارس هم دیده می‌شود (علیزاده، ۱۳۸۳: شکل ۲۳). فاز باکون B2 با فاز چله‌گاه در منطقه بختیاری ارتباطات نزدیکی دارد (Mc Call., 2009: 83) که این ارتباط در مورد فاز شوشان میانه جدید در دشت شوشان هم دیده می‌شود و ظاهراً به‌تدریج شاهد شکل‌گیری شبکه‌ای از مبادلات فرهنگی در سه منطقه شوشان، فارس و بختیاری در این زمان هستیم. به‌احتمال زیاد نقش کوچ‌روها در شکل‌گیری این شبکه فرهنگی با توجه به رشد گسترده اقتصاد معیشتی کوچ‌روی در فازهای بعدی، انکارناپذیر به‌شمار می‌آید (باجوروند و همکاران، ۱۳۹۷: ۵۵).

نتایج بررسی حوضه شمالی زاینده‌رود

یوسفیان پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود را به مطالعه برهم‌کنش فرهنگی جوامع مس‌وسنگ حوضه زاینده‌رود (قسمت‌هایی که امروزه در استان اصفهان واقع شده و در مجاورت مرزهای شمالی استان چهارمحال و بختیاری قرار دارد) با مناطق همجوار اختصاص داده و سفال‌های آن را با دیگر نقاط فلات مقایسه کرده است. در این میان شماری از محوطه‌ها، سفال‌های مشابه منطقه بختیاری را ارائه کرده‌اند که خلاصه آن در جدول ۲ آمده است (یوسفیان، ۱۳۹۶). لازم به توضیح است که محوطه‌های جدول ۲، به جز منطقه بختیاری، سفال‌های قابل مقایسه‌ای را با دیگر مناطق فلات، از جمله فلات مرکزی، زاگرس جنوبی، زاگرس مرکزی و خوزستان نیز ارائه کرده‌اند. همچنین بایستی عنوان کرد که محوطه جمالو، در مرزهای سیاسی استان چهارمحال و بختیاری واقع شده و در بررسی باستان‌شناختی شهرستان بن مورد مطالعه قرار گرفته است (عرب و محمدی، ۱۳۹۵). در ادامه نمونه سفال‌هایی از این محوطه ارائه می‌شود (شکل ۸).

جدول ۲. محوطه‌هایی که سفال‌های مشابه منطقه بختیاری را دارند

نام محوطه	چغات اسکندری	دشت خان‌میرزا	قلعه افغان	شهرک	ساک‌آباد
تپه آشنا	*				
تپه جمالو	*		*	*	
خرساک		*			
قلعه شاهرخ			*	*	
گاویاران	*				*
طرار	*			*	
ننادگان ۱		*			*
درختک ۱		*			
درختک ۲		*			*
تپه دهق		*			
بدرخانی	*				*
حاج باور آقا		*			*
میدانک ۱		*			*



شکل ۵. نمونه‌هایی از سفال‌های مس‌وسنگی شهرستان بن، محوطه جمالو، BN 044 (عرب و محمدی، ۱۳۹۵)

بحث و بررسی

ظاهراً برخلاف روند افزایش استقرارهای نوسنگی، در آغاز دوره مس‌وسنگ با کاهش چشمگیر استقرارها مواجه هستیم (نوروزی، ۱۳۸۸). زاگارل معتقد است که مواد فرهنگی مس‌وسنگ قدیم بهتر از هرکجا در تپه

مرکزی چغات اسکندری دیده شده و ظروف آن به طور قطع با مرحله جعفرآباد خوزستان مرتبط است (زاگارل، ۱۳۸۷: ۴۱). این در حالی است که عزیزاده هزاره پنجم را در کوه‌های بختیاری، دوره تغییرات مهم می‌داند که در آن شمار محوطه‌های فصلی غاری افزایش یافت و نبود سفال شوش الف و وجود سفال‌های مرتبط با باکون الف و سیلک III در این منطقه نشانگر ارتباط جدید بین فارس، فلات مرکزی و کوه‌های بختیاری است که شاید نتیجه تغییر در پیمان‌های منطقه‌ای باشد (عزیزاده، ۱۳۸۳: ۸۵).

زاگارل در مورد مس‌وسنگ میانی منطقه بختیاری بیان می‌دارد که سفال‌های این مرحله به‌طور قطع ارتباط بسیار نزدیکی با سفال‌های هم‌زمان در خوزستان دارد (زاگارل، ۱۳۸۷: ۴۲) همچنین سفال‌های مرحله افغان نزدیکی بیشتری با فارس دارند تا خوزستان (همان، ۵۲). افزون بر این داده‌های باستان‌شناختی از کوه‌های بختیاری بر توسعه موازی دلالت دارد که طی نیمه نخست هزاره چهارم پم در فارس رخ داد. این تحول با متروک شدن شماری از محوطه‌ها و جایگزین شدن سفال منقوش باکون الف با سفال قرمز ساده به اوج خود رسید (عزیزاده، ۱۳۸۳: ۸۵ و Zagarell, 1982: 44-50). در منطقه بختیاری سفال‌های فاز میانی دوره مس‌وسنگ میانی هم‌زمان با شوشان جدید ۱، مرحله فرخ و بیات در دهلران هستند (زاگارل، ۱۳۸۷: شکل ۱۹، شماره‌های ۲، ۶، ۷ و ۱۱) هرچند که شباهت‌های بین سفال‌های منطقه بختیاری با تپه سنجر کمتر از بقیه مناطق مورد مقایسه است (باجوروند، ۱۳۹۷: ۵۶)، اما به‌دست آمدن سفال با نقوش نقطه‌ای در مناطق کوه‌رنگ، شهرکرد (صالحی کاخکی، ۱۳۸۶: شکل ۴-۸، طرح ۱؛ شکل ۴-۱۰، طرح ۸ و ۱۰) و چغاخور (نوروزی و همکاران، ۱۳۹۲: شکل ۸، طرح ۲، ۴، ۷، ۸ و ۱۳) که جز مناطق غربی تا شرقی منطقه بختیاری هستند، نشان از گستردگی فرهنگ شوشان جدید ۱ در این منطقه است. اما در مورد مس‌وسنگ میانی باید گفت که استقرارها افزایش فوق‌العاده‌ای داشته‌اند و شواهد باستان‌شناختی، حاکی از افزایش ارتباطات برون منطقه‌ای به‌خصوص با فارس و خوزستان است. ضمن اینکه استقرارهای معدودی می‌توانسته تمام طول سال مسکون بوده باشد (نوروزی، ۱۳۸۸).

زاگارل برخی از سفال‌های مس‌وسنگ جدید منطقه را قابل مقایسه با فلات مرکزی می‌داند (همان، ۵۲). از طرفی در مورد دوره لپویی هم باید اذعان کرد که استان چهارمحال و بختیاری به دلیل مجاورت با خاستگاه فرهنگ لپویی و همچنین دارا بودن چراگاه‌های مناسب در دامنه کوه‌ها و دشت‌های میان‌کوهی مورد توجه بانیان فرهنگ لپویی قرار گرفته است. دشت‌های فارسان و شهرکرد شمالی‌ترین حوزه نفوذ این فرهنگ را در استان، تا به امروز مشخص می‌کنند. ضمن اینکه دشت‌های جنوب استان (ریگ و خان‌میرزا) نیز شمار زیادی سفال لپویی در اشکال و کیفیت‌های مختلف ارائه

کرده‌اند. از طرفی شهرستان‌های بن، سامان و کوهرنگ هیچ شواهدی از دوران لپویی ارائه نکرده‌اند. با توجه به شواهد سفالی انتظار می‌رود که نواحی جنوبی استان دارای شواهد بیشتر و متنوع‌تری از فرهنگ لپویی باشند (علیرضازاده، ۱۳۹۷؛ علیرضازاده و همکاران، ۱۳۹۸).

در منطقه بختیاری در دوره مس‌وسنگ جدید در تعداد کل محوطه‌ها و همچنین اندازه آن‌ها کاهش دیده می‌شود. همراه با این کاهش، نوع جدیدی از محوطه ظاهر می‌شود که به احتمال با فعالیت‌های دامپروری مرتبط است. پیوستگی بسیار نزدیکی بین سفال‌های این منطقه و دیگر مناطق مرتفع دیده می‌شود تا ارتباط با خوزستان (زاگارل، ۱۳۸۷: ۷۷). در مس‌وسنگ جدید تغییرات در الگوی استقرار را شاهدیم و نوروزی معتقد است که قسمت‌های شمالی استان ابتاطات با فلات مرکزی را روشن می‌سازد و قسمت‌های جنوبی از الگوهای فارس تبعیت می‌کنند (نوروزی، ۱۳۸۸). با اتمام بررسی دوره مس‌وسنگ جدید؛ نگارندگان یادآور می‌شوند که در استان محوطه‌های با پتانسیل لازم جهت لایه‌نگاری وجود دارد (شکل ۹)، اما هنوز عمده اطلاعات ما دربارهٔ دوران مس‌وسنگ استان به بررسی‌های زاگارل بازمی‌گردد.



شکل ۶. محوطه‌های شاخص که سفال‌های فازهای مختلف مس‌وسنگ را ارائه کرده‌اند. ۱) تپه مرکزی اسکندری، دید از شمال شرقی؛ ۲) تپه کوگانک، دید از شمال غربی؛ ۳) آلونی، دید از شمال و ۴) تپه جمالو، دید از جنوب

برآیند

با توجه به موارد مطرح شده، مشخص می‌شود که از زمان نخستین کارهای میدانی منسجم صورت گرفته در استان توسط زاگارل تا به امروز همواره سفال‌های دوران مس‌وسنگ استان با مناطق همجوار، به‌خصوص فارس و خوزستان مقایسه شده است. در شهرستان‌های مختلف استان، سفال‌های قابل مقایسه با خوزستان، فارس (باکون الف و ب)، فلات مرکزی و زاگرس مرکزی یافت شده است. در این میان مس‌وسنگ قدیم و فاز چله‌گاه مس‌وسنگ میانی شباهت بیشتری را با خوزستان نشان می‌دهد اما در فاز

افغان از مس‌وسنگ میانی، به نظر می‌رسد که جوامع فارس تأثیر بیشتری را بر جوامع استان داشته‌اند. در مس‌وسنگ جدید، هم تأثیرات فلات مرکزی بر محوطه‌های استان مشخص است هم پیروی از الگوهای فارس در قسمت‌های جنوبی کماکان به قوت خود باقی مانده است. در این میان سفال‌های شاخص لپویی (۳۹۰۰ تا ۳۴۰۰ پم) هم بخش بزرگی از روابط هزاره چهارم پم منطقه بختیاری با خاستگاه فرهنگ لپویی (حوضه رود کر-فارس) را آشکار می‌سازد. سفال‌های لپویی استان مورد بررسی و مطالعات آزمایشگاهی قرار گرفته و نشان‌دهنده نقش جوامع کوچ‌رو در برهم‌کنش صورت گرفته بین این دو منطقه در این هزاره است. همان‌طور که پیشتر ذکر شد، استان چهارمحال و بختیاری تقریباً در محل اتصال مناطق فرهنگی زاگرس جنوبی (فارس)، جنوب‌غرب (خوزستان)، فلات مرکزی و زاگرس مرکزی واقع شده است. پیشنهاد می‌شود برای روشن‌تر شدن ابعاد برهم‌کنش‌ها و تاریخ‌گذاری دقیق آن‌ها، کاوش‌هایی بدین منظور در استان صورت گیرد.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- احمدی، خسرو. (۱۳۹۳). مطالعه ماندگاه‌های فصلی مس‌وسنگی کاوش شده زاگرس با استفاده از تئوری حد وسط (نمونه موردی محوطه ساکی‌آباد در حوزه تالاب چغاخور-زاگرس مرتفع)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه سیستان و بلوچستان، منتشر نشده.
- امیدوار، شهرام؛ صدقی، لهراسب؛ فتاحی نافچی، قاسم؛ کیهانی، مسیح‌اله و ناظمی هرندی، علیرضا. (۱۳۹۲). استان‌شناسی چهارمحال و بختیاری، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.
- باجوروند، بیژن؛ مرتضوی، مهدی و سرداری‌زارچی، علیرضا. (۱۳۹۷). «مطالعه‌ی تطبیقی برهم‌کنش‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از دوره‌ی شوش میانی جدید تا شوش الف پایانی بر اساس سفال‌های مکشوف از تپه سنجر، خوزستان»، پژوهش‌های باستان‌شناسی، شماره ۱۷، دوره هشتم: ۴۵-۶۴.
- تقدیسی، احمد. (۱۳۷۴). جغرافیای کوچ‌نشینی، مبانی و ایران، اصفهان: انتشارات گل‌بهار.
- خسروزاده، علیرضا و بهرامی‌نیا، محسن. (۱۳۹۷). «تداوم زندگی کوچ‌نشینی از دوره پیش از تاریخ تا عصر حاضر در منطقه میان‌کوه شهرستان اردل؛ بر پایه مدارک باستان‌شناختی»، جامعه‌شناسی تاریخی، دوره ۱۰، شماره ۱: ۱۲۳-۱۴۷.
- خسروزاده، علیرضا. (۱۳۸۸). گزارش فصل اول بررسی باستان‌شناختی بخش میانکوه شهرستان اردل، شهرکرد: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.
- خسروزاده، علیرضا. (۱۳۸۹). گزارش فصل دوم بررسی باستان‌شناختی بخش میانکوه شهرستان اردل، شهرکرد: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.

- خسروزاده، علیرضا. (۱۳۹۰). گزارش فصل سوم بررسی باستان‌شناختی بخش میانکوه شهرستان اردل، شهرکرد: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.
- خسروزاده، علیرضا. (۱۳۹۱). «الگوی استقراری دشت فارس از پیش از تاریخ تا دوران اسلامی»، نامورنامه، مقاله‌هایی در پاسداشت یاد مسعود آذرنوش. تهران: انتشارات ایران‌نگار: ۱۶۹-۱۸۹.
- خسروزاده، علیرضا. (۱۳۹۳). بررسی تحولی زیستگاه‌های انسانی دشت فارس از دوران پیش از تاریخ تا دوران اسلامی، شهرکرد: دانشگاه شهرکرد.
- دارک، کن. (۱۳۹۴). مبانی نظری باستان‌شناسی، ترجمه کامیار عبدی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی
- زاگارل، الن. (۱۳۸۷). باستان‌شناسی پیش از تاریخ منطقه بختیاری: ظهور شیوه زندگی در ارتفاعات، ترجمه کوروش روستایی؛ شهرکرد: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان چهارمحال و بختیاری.
- شجاعی، علیرضا؛ عباسی، علیرضا؛ ادهمی، مهران؛ آبیاری، زهرا. (۹۴-۱۳۹۳). گزارش اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی استان چهارمحال و بختیاری در سال‌های ۹۴-۱۳۹۳، شهرکرد: سازمان برنامه و بودجه استان چهارمحال و بختیاری.
- صالحی‌کاخکی، احمد. (۱۳۸۶). بررسی باستان‌شناختی بخش‌های چنارود و بن‌رود در حوضه آبخیز زاینده‌رود، رساله‌ی دکتری باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، منتشر نشده.
- عرب، احمد و محمدی، عباسعلی. (۱۳۹۵). گزارش فصل اول (بخش شیدا) بررسی باستان‌شناختی شهرستان بن، شهرکرد: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.
- علیرضازاده، مهدی. (۱۳۹۷). «مطالعه الگوی استقراری و برهم‌کنش جوامع مس‌وسنگ چهارمحال و بختیاری با مناطق همجوار، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهرکرد (منتشر نشده).
- علیرضازاده، مهدی؛ حیدریان، محمود و خسروزاده، علیرضا. (۱۳۹۸). «فرهنگ لپویی و حوزه نفوذ آن در کوهستان‌های چهارمحال و بختیاری»، اولین کنفرانس ملی دوسالانه باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران، ۱۱ و ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۸، دانشگاه مازندران، نشر ژینو، چاپ اول، ۱۳۹۸: ۱۹۱۶-۱۹۲۸.
- علیزاده، عباس. (۱۳۸۲). الگوهای استقراری و فرهنگ‌های پیش از تاریخی دشت شوشان: بر اساس تحلیل مجموعه حاصل از بررسی ف.ج.ل. گرملیزا، ترجمه گاراژیان، عمران گاراژیان و لیلیا پاپلی؛ تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- علیزاده، عباس. (۱۳۸۳). منشا نهادهای حکومتی در پیش از تاریخ فارس: تل باکون، کوچ‌نشینی باستان و تشکیل حکومت‌های اولیه، ترجمه کوروش روستایی؛ تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری: بنیاد پژوهشی پارسه- پاسارگاد.
- علیزاده، عباس. (۱۳۸۷). شکل‌گیری حکومت عشایری و کوهستانی عیلام باستان، شهرکرد: انتشارات سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.
- کوهی، مجید. (۱۳۸۷). بررسی باستان‌شناختی شهرستان کیار، بخش ناغان و مشایخ، شهرکرد: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.
- مشیری، سیدرحیم. (۱۳۸۷). جغرافیای کوچ‌نشینی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- ملک شه‌میرزادی، صادق؛ (۱۳۹۱). ایران در پیش از تاریخ: باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده‌دم شهرنشینی، تهران: سبحان نور.

- نوروزی، علی‌اصغر و حیدری، محسن. (۱۳۹۷). «نتایج مقدماتی بررسی باستان‌شناختی در حوزه آبخیز زاینده‌رود جنوبی، بخش لاران، استان چهارمحال و بختیاری»، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۱۰، شماره ۱: ۲۰۷-۲۲۶.
- نوروزی، علی‌اصغر. (۱۳۸۸). «مطالعات باستان‌شناسی در حوضه آبخیز کارون شمالی (استان چهارمحال و بختیاری)»، مجله مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۱، شماره ۲: ۱۶۱-۱۷۵.
- نوروزی، علی‌اصغر؛ حیدری، محسن و احمدی، خسرو. (۱۳۹۲). «محوطه ساکی‌آباد در حوزه تالاب چغاخور: شواهدی از استقرار کوچ‌نشینی در دوره مس و سنگ در شمال زاگرس جنوبی»، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۵، شماره ۱: ۱۴۵-۱۶۳.
- نیک‌خلق، علی‌اکبر و نوری. (۱۳۷۷). جامعه‌شناسی عشایر ایران، تهران: انتشارات چاپ‌بخش.
- یوسفیان، راحله. (۱۳۹۶). برهم‌کنش فرهنگی در دوره مس سنگ حوزه آبریز زاینده‌رود در چادگان، فریدن و فریدون‌شهر با مناطق هم‌جوار بر اساس مطالعه و گونه‌شناسی سفال‌های بدیت آمده از بررسی‌های باستان‌شناسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهرکرد، منتشر نشده.

ب) نافرسی

- Bell, M. S. (1885). "Military Report on Southwest Persia", Simla.
- Dollfus, G. (1978). "Djaffarabad, Djowi, Bendebal : contribution à l'étude de la Susiane au Ve millénaire et au début du IVe millénaire", *Paléorient* 4: 141-167.
- Ehmann, D. (1975). "Bakhtiaren-Persische Bergnomaden im Wandel der Zeit", Wiesbaden.
- Esmaili Jelodar, M., and Zolghadr, S. (2014). "Central Zagros, Highland Fars and Lowland Susiana: a sphere of interaction in the 5th millennium BCE." *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan (AMIT)*, Vol: 46.
- Flannery, K. V. (1965). "The Ecology of Early Food Production in Mesopotamia", *Science* 147: 1247-1256.
- Khosrowzadeh, A. (2014). "The Chalcolithic Period in the Bakhtiari Highlands: Newly Found Sites of Farsan, Chaharmahal va Bakhtiari, Iran", *International Journal of the Society of Iranian Archaeologists*, Vol. 2, No.2, Spring-Summer 2015.
- Mc Call, K. B. (2009). "The Mamasani Archaeological Survey: Epipalaeolithic to Elamite Settlement Patterns in the Mamasani district of the Zagros Mountains, Fars Province, Iran". Ph.D. Dissertation, University of Sydney.
- Rowton, M. B., (1974). "Enclosed Nomadism", *Journal of the Economic and Social History of the Orient* 17: 1-30.
- Shirazi, R., Norouzi, A. A., Heidary, M., and Ahmadi, Kh. (2015). "New evidence of Chalcolithic nomadic campsite in the Highland Zagros, Iran: Saki Abad", *Antiquity Project Gallery*, Issue 344, April 2015.
- Stocqueler, J. (1832). "Fifteen Month' Pilgrimage through Untrodden Tracts of Khuzistan and Persia", Vol I and II, London.
- Wilson, A. (1910). "Military Report on South-west Persia, The Bakhtiari Country North of the Karun River", Simla.
- Zagarell, A. (1982). "The Prehistory of the Northeast Bakhtiari Mountains, Iran: The Rise of a Highland Way of Life", *Beihefte zum Tubinger Atlas des Vorderen Orients*, 42, Dr. Ludwig Reichert Verlag, Wiesbaden.

الگوهای استقراری محوطه‌های مس‌وسنگ میانی در زاگرس مرتفع: نمونه موردی بخش لاران، استان چهارمحال و بختیاری

محسن حیدری دستنایی* و علی اصغر نوروزی**

*پژوهشگر پس‌ادکتری دانشگاه تهران، **عضو هیئت علمی پژوهشکده باستان‌شناسی

چکیده

بخش لاران در حوزه جنوبی رودخانه زاینده‌رود واقع شده است و به سبب شرایط جغرافیایی و ظرفیت‌های زیست‌محیطی مناسب و مطلوب، زمینه‌ساز ایجاد استقرارهای انسانی در ادوار مختلف بوده است. این بخش از زاگرس، به عنوان یکی از نواحی مهمی که در بین دو منطقه فلات مرکزی و خوزستان واقع شده و از قدیم در فصول گرم سال میزبان عشایر بختیاری بوده است، بسیار حائز اهمیت و مناسب است. در بررسی سامانمند علی‌اصغر نوروزی در سال ۱۳۸۹، تعدادی محوطه مس‌وسنگ شناسایی شد. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و روش آماری استنباطی بر محوطه‌های مس‌وسنگ میانی انجام می‌گیرد و به منظور تسهیل و درک بیشتر الگوهای مکانی محوطه‌ها در ارتباط با عوامل محیطی، از نرم‌افزارهای Arc GIS استفاده شد. این نرم‌افزار، فواصل موجود و داده‌های حاصل از شرایط محیطی را با موقعیت مکانی اتراق‌گاه‌ها تلفیق کرده و آنها را به صورت اعداد در اختیار نگارنده‌گان قرار داده و سپس با استفاده از نرم‌افزار SPSS و روش تحلیل خوشه‌ای به تحلیل الگوهای استقراری در بستر محیطی می‌پردازد. این مقاله بر آن است که نتایج حاصل از تحلیل‌های خوشه‌ای را تبیین و توضیح دهد.

واژه‌های کلیدی: زاگرس مرتفع، بخش لاران، مس‌وسنگ میانی، مس‌وسنگ جدید، عوامل محیطی.

مقدمه

یکی از رهیافت‌های مطالعاتی باستان‌شناسی جدید، مطالعات تحلیل فضایی-محیطی است که به بررسی دلایل شکل‌گیری محوطه‌های باستانی در بسترهای خاص محیطی می‌پردازد. مطالعه تعداد، اندازه و ویژگی‌های مکان‌های باستانی یافت شده، رابطه فضایی آنها با یکدیگر و متغیرهایی مانند مسیرهای ارتباطی، منابع آب، کیفیت و نوع زمین و غیره از اهداف روش تحلیل زیستگاهی است (علیزاده، ۱۳۸۳: ۱۹۲). سکونتگاه‌ها و یا چشم‌اندازهای مکانی فضایی حاصل از برآیند مجموعه عوامل و نیروهای چشم‌انداز طبیعی و چشم‌اندازهای فرهنگی هستند. از این شیوه برای تجزیه و تحلیل پدیده‌ها در فضای جغرافیایی نظیر الگوهای پخش، شبکه‌ها، ساختارها و سیستم‌های فضایی، مکان‌یابی و نظایر آن استفاده می‌شود (حافظ‌نیا، ۱۳۹۲: ۲۹۱). استفاده از الگوهای توزیع محوطه‌های باستانی به‌منظور تعیین چشم‌اندازهای باستان‌شناسی، یک روش برجسته و مهم در باستان‌شناسی به‌شمار می‌آید (Niknami and chaychi 2008). الگوی استقرار، به‌عنوان روشی است که در آن انسان خود را بر چشم‌اندازی که در آن زندگی می‌کند، تصور می‌کند (Parsons, 1972). کیفیت مطالعات آثار باستان‌شناختی در چشم‌اندازها، به شناخت متغیرهای فراوانی بستگی دارد که الگوی پراکنش آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. از طرف دیگر چون پراکنش آثار در چشم‌اندازها ذاتاً مکانی‌اند، تحلیل ساختار و الگوهای پراکنش، ارتباط آنها با همدیگر و با محیط نیز در مجموعه تئوری‌ها و فن‌های تحلیل مکانی، امکان‌پذیر است (نیکنامی و دیگران، ۱۳۸۶).

در تئوری فضایی و محیطی الگوهای استقراری به دو ویژگی بنیادی توجه دارد. اولین ویژگی آن ساختار فضایی استقرارها و دومین ویژگی رابطه فضایی بین استقرارهاست (Conolly and Lake, 2006: 3). دانش جغرافیا به‌عنوان علم برنامه‌ریزی فضایی-مکانی همواره در جهت شناخت دقیق رابطه انسان و محیط جغرافیایی تلاش کرده است. سیستم اطلاعات جغرافیایی به‌عنوان یکی از دستاوردهای فنی نوین، توان دانش جغرافیا را در شناخت محیط جغرافیایی تا حد زیادی بالا برده است. با توجه به دخالت عوامل متعدد در تعیین قابلیت‌ها و تنگناهای یک محدوده سرزمینی، شناخت آن با روش‌های سنتی کاری دشوار است (جمعه‌پور، ۱۳۸۵) بنابراین استفاده از این سیستم می‌تواند راهگشا باشد. سیستم اطلاعات جغرافیایی در واقع یک نرم‌افزاری است که برای مدیریت تجزیه و تحلیل اطلاعات فضایی به‌کار می‌رود (یوسفی زشک و باقی‌زاده، ۱۳۹۱) و یا سیستمی برای ثبت، ذخیره‌سازی، کنترل، تلفیق، به‌کارگیری، تحلیل و نمایش داده‌هایی است که به‌لحاظ مکانی

زمین مرجع هستند (Conolly and Lake, 2006: 2). تحلیل الگوی استقرار در جی‌آی‌اس بر این فرض استوار است که ایجاد زیستگاه توسط انسان براساس یک مدل توزیع تصادفی نیست، چون رفتار انسان همیشه الگوپذیر بوده و بنابراین رفتار مکان‌گزینی آنها، استقرارها با توجه به الگوی زمین، خاک، پوشش گیاهی، منابع آب و مسیرهای ارتباطی و دیگر عوامل انتخاب می‌شوند (Warren and Asch, 2006: 6)؛ بنابراین، شناخت اجزای عناصر و عوامل سازنده و مؤثر در محیط، لازمه و پیش‌شرط هرگونه اقدام اندیشیده از سوی انسان است که برای اعمال مدیریت بر محیط و در محیط صورت می‌گیرد (رهنمایی، ۱۳۷۱: ۱۶).

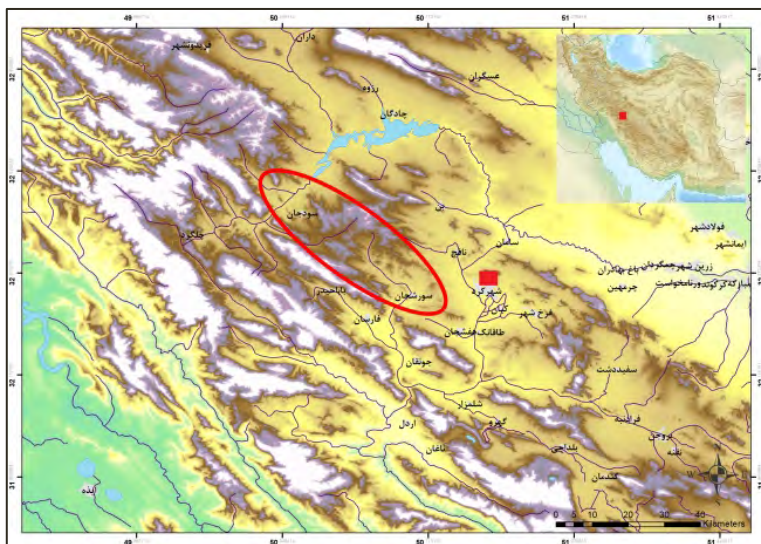
جغرافیا و زیست‌بوم بخش لاران

بخش لاران با مساحتی در حدود ۵۱۶/۲۸ کیلومتر مربع که از شمال با استان اصفهان، از شمال غرب و غرب با شهرستان کوهرنگ، شرق و جنوب با شهرستان شهرکرد و از طرف جنوب غرب با شهرستان فارس هم‌مرز است (تصویر ۱). این منطقه در اصل یک دره میانکوهی با جهت شمال غربی - جنوب شرقی به همراه دره‌های فرعی کوچک‌تر است که از نظر زیست‌محیطی دارای منابع دائمی آب از جمله سرشاخه‌های آب‌های حوزه زاینده‌رود در شمال و قسمت‌های جنوبی آن سرشاخه‌های آب‌های حوزه کارون و چشمه‌های دائمی و فصلی است و هم‌اکنون نیز جز بیلاقات و یکی از مسیرها و جاده‌های کوچ عشایر بختیاری است. سطوح ارتفاعی این منطقه بیشتر از ۲۰۳۶ متر و شیوه‌های معیشتی مردمان امروزی این منطقه به‌خاطر کمبود زمین‌های هموار و مسطح، دامداری، کوچ‌نشینی، کشاورزی دائمی و کشاورزی آبی در سطح بسیار کم و اندک است. براساس اطلاعات و آمار اعلام‌شده میانگین بیشترین بارش در ایستگاه‌های منطقه در ۱۹ سال گذشته در اسفندماه با میانگین ۷۲/۲ میلی‌متر و میانگین کمترین میزان بارش در ۱۹ سال اخیر نیز در مردادماه با میانگین ۷ میلی‌متر اتفاق افتاده است. همچنین سردترین ماه در آذر و دی‌ماه با میانگین ۲۴- درجه سانتی‌گراد و حداکثر دمای ثبت‌شده در تیرماه و مرداد با میانگین ۴۶ درجه سانتی‌گراد است.

بخش لاران و پژوهش‌های باستان‌شناختی آن

بخش لاران با وجود قابلیت‌های زیست‌محیطی تاکنون توسط هیچ محقق و باستان‌شناسی مورد مطالعه باستان‌شناختی هدفمند قرار نگرفته است. اولین بار در سال ۱۳۴۷ هجری از اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ‌عامه سابق، جهت بررسی و گمانه‌زنی در محوطه‌های محدوده شهرکرد به

منطقه گسیل داده شده بود. این هیئت در مرز شهرکرد-داران اشاره به تپه کوگانک دارند و در آن اقدام به گمانه‌زنی می‌کنند. به دلیل برخورد ایشان با تعدادی سفال پیش از تاریخ و اسلامی، از فقیر بودن تپه از نظر سفال و آن را بی‌ارزش تلقی می‌کنند و می‌نویسند که ارزش ثبت در آثار باستانی را ندارد (بنگرید به کوثری، ۱۳۴۷). این منطقه در سال ۱۳۸۹، برای اولین بار به سرپرستی علی اصغر نوروزی به مدت ۳۰ روز مورد بررسی و پیمایش قرار گرفت (بنگرید به نوروزی، ۱۳۸۹، حیدری دستنایی و دیگران، ۱۳۹۶، نوروزی و حیدری دستنایی، ۱۳۹۷) و در همین سال نیز محدوده سد دره باد گرگ نیز را لیلیا خسروی بررسی کرد (بنگرید به خسروی، ۱۳۹۱).



تصویر ۱. موقعیت بخش لاران

دوره مس‌وسنگ بخش لاران

با شروع دوره مس‌وسنگ تغییرات شدیدی در الگوهای مکان‌گزینی محوطه‌های این منطقه روی داده است. در این دوره ۳۵ محوطه شناسایی شده است. همه محوطه‌های دوره نوسنگی به جز احتمالاً کوگانک، خان یوردی و دره دراز ۱، متروک شدند و تعدادی از محوطه‌های برای اولین بار در دوره مس‌وسنگ مسکون شدند. از این تعداد ۳ محوطه متعلق به دوره مس‌وسنگ قدیم، ۱۶ محوطه مربوط به مس‌وسنگ میانی (جدول ۱) (بنگرید به نوروزی و حیدری دستنایی، ۱۳۹۷: ۲۱۰). همه محوطه‌های مس‌وسنگ در کنار منابع آب، کف دره اصلی، شیب‌های به نسبت تند کوه‌ها، دامنه یا بر تپه‌ماهورها و حتی زمین‌های سنگلاخی دیده می‌شوند. پژوهش‌های نخستین بر سفال‌های این دوره

نشان از ارتباط قوی ساکنان بختیاری با مناطق خوزستان (شوشان میانه و جدید) (علیزاده، ۱۳۹۲)، فارس (باکون ب و الف) (Alizadeh, 2003) و مرکز فلات (سیلک II و III) و تا حدودی غرب ایران است (نوروزی و دیگران ۱۳۹۲). در دوره مس‌وسنگ قدیم سه محوطه شناسایی شد و در دوره مس‌وسنگ میانی وضعیت بسیار متفاوت شده است. شمار محوطه‌ها از ۳ مکان به بیش از ۱۶ مکان رسیده است. در این دوره سرتاسر دره مسکون شده است. حاشیه سرشاخه‌های رودخانه زاینده‌رود و سرشاخه‌های کارون، حاشیه شمالی و جنوبی دره اصلی‌ترین مکان‌های شکل‌گیری استقرارهای دوره مس‌وسنگ میانی به‌شمار می‌روند. محوطه‌های واقع در تپه‌ماهورها و میان ناهمواری‌ها به‌هیچ‌وجه دسترسی مناسبی به اراضی مساعد کشاورزی نداشتند و بر این اساس می‌توان به‌احتمال از آن‌ها به محوطه‌های مربوط به دامداران و یا رمه‌گردانان فصلی یادکرد.

الگوهای استقراری مس‌وسنگ میانی بخش لاران

حاصل تحلیل خوشه‌ای محوطه‌های مس‌وسنگ میانی بخش لاران به‌صورت نمودار دندوگرام (تصویر ۲) آمده است. بر نمودار هرکدام از رنگ‌ها، معرف یک الگوی استقرار است که براساس شباهت و ویژگی‌های محیطی محوطه‌های مس‌وسنگ میانی بخش لاران در یک خوشه قرار گرفته‌اند. در این تحلیل از هفت متغیر ارتباط مساحت محوطه‌ها با ارتفاع از سطح دریا، فاصله محوطه‌ها از مسیرهای ارتباطی، فاصله محوطه‌ها از منابع دائمی آب، محل قرارگیری محوطه‌ها نسبت به جهت و درجه شیب، محل قرارگیری محوطه‌ها نسبت به پوشش گیاهی بهره‌برده شد و از روش نزدیک‌ترین همسایه^۱ با فاصله اقلیدسی^۲ استفاده شد. در این تحلیل وسعت محوطه‌ها به‌عنوان متغیر وابسته و عوامل محیطی مانند منابع آب، نوع پوشش گیاهی و دیگر موارد به‌عنوان متغیر مستقل در نظر گرفته شد. براساس این تحلیل‌ها چهار خوشه به‌دست آمده است (تصویر ۳).

الگوی استقراری A

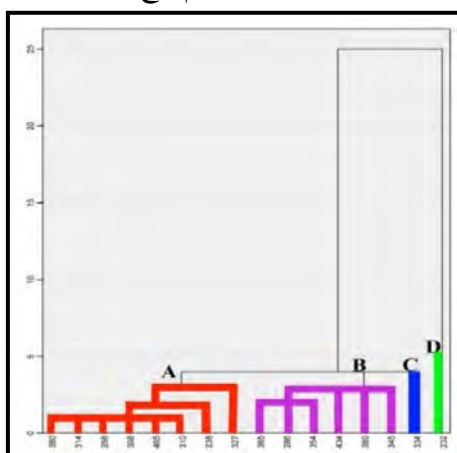
الگوی استقراری A بیشترین تعداد محوطه را داراست (بنگرید به تصویر ۲). ارتفاع از سطح دریای این الگوی استقراری بین ۲۲۳۶ تا ۲۵۴۷ متر و فاصله از مسیرهای ارتباطی بین ۱۵۵ تا ۱۰۲۶ متر است (تصویر ۳). این محوطه‌ها در فاصله بین ۱۲۶ تا ۱۲۶۱ متری از منابع دائمی آب و در شیبی بین ۴/۵ تا

¹ Nearest Neighbor

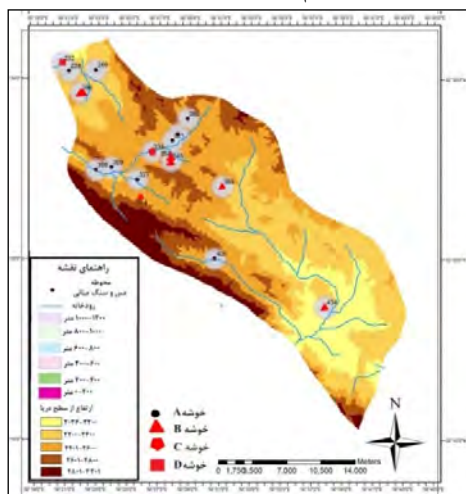
² Euclidean Distance

۹۴ ♦ الگوهای استقراری محوطه‌های مس‌وسنگ میانی در زاگرس مرتفع

۱۹/۵ درصد واقع شده‌اند. محوطه‌های مذکور دارای مساحتی بین ۱۰۵۰ تا ۱۵۰۰ متر هستند. بیشتر این محوطه‌ها دارای مساحت ۱۲۰۰ متر مربع هستند و فقط یک مورد ۱۵۰۰ متر مساحت دارد. از نظر جهت شیب، شامل شیب‌های شماره چهار یا شیب‌هایی با جهت جنوب شرق چهار محوطه، گروه هفت یا غرب یک محوطه، یک محوطه هم در گروه سه یا شرقی و یک محوطه در گروه پنج یا جنوبی قرار گرفته است. از نظر پوشش گیاهی نیز یک مورد در اراضی مرتعی و قابل آبیاری و مابقی در زمین‌هایی با قابلیت مرتعی مختلف از غنی تا فقیر قرار گرفته است. همه محوطه‌های این گروه به جز یک مورد، بقیه هم‌سطح زمین‌های اطراف هستند. از نظر موقعیت قرارگیری محوطه‌ها نسبت به هم ۶ محوطه در فاصله ۲۰۰۰ متر از هم و سه محوطه نیز در فاصله بیش از ۵۰۰۰ متر از هم واقع شده‌اند.



تصویر ۲. نمودار دندوگرام محوطه‌های مس‌وسنگ میانی بخش لاران



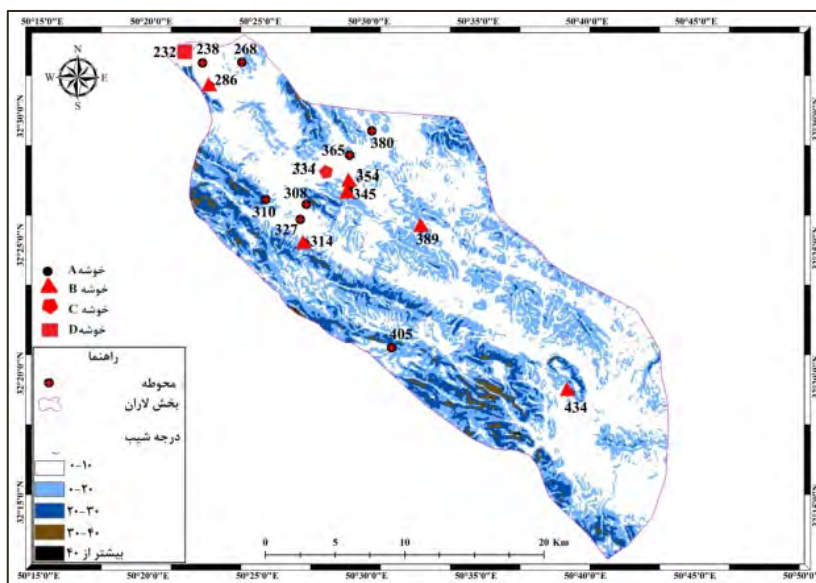
تصویر ۳. فاصله محوطه‌های مس‌وسنگ میانی لاران نسبت به ارتفاع از سطح دریا و منابع دائمی آب

معمولاً در ارتفاعات پایین، امکان ارتباط، پیوستگی‌های اجتماعی و فرهنگی محوطه‌ها، با سهولت دسترسی آنها به یکدیگر، ارتباط مستقیم دارد و شاید به همین دلیل در ارتفاعات پایین تعداد محوطه‌ها بیشتر از ارتفاعات است؛ به عبارت دیگر هر چه امکان ارتباط سهل‌تر باشد، امکان پیوستگی‌های اجتماعی و فرهنگی بیشتر است (سعیدی هرسینی و دیگران، ۱۳۹۱)، حال در بخش لاران این قضیه برعکس است و در ارتفاعات بالاتر شاهد افزایش تعداد محوطه‌ها هستیم. پس آن چیزی که باعث افزایش محوطه‌ها در ارتفاعات بالا شده است باید در ارتباط با بهره‌برداری از منابع محیطی باشد که همان مراتع هستند. با توجه به موقعیت قرارگیری در چشم‌انداز منطقه و شرایط ذکر شده، می‌توان محوطه‌های این گروه را غیرمتمرکز دانست، زیرا شرایط محیطی باعث شده‌اند که این محوطه‌ها در فواصل به نسبت دور از همدیگر و به نسبت منفرد واقع شوند. تنها نقطه اشتراک این‌گونه محوطه‌ها قرارگیری در منطقه مرتعی و استفاده از منابع فصلی آب است، به عبارت دیگر پوشش گیاهی مناسب باعث شده که این محوطه‌ها در ارتفاعات بالا شکل بگیرند. همین امر نیز در بین کوچ‌نشینان منطقه نیز دیده می‌شود، چنانکه در فصل دو بیان شد عشایر پس از رسیدن به بیلاق خود، هرکدام به سمت وارگه خود حرکت می‌کنند که این محل‌های اسکان با فواصل متفاوت از هم قرار دارند. با در نظر گرفتن محل قرارگیری محوطه‌ها نسبت به عوامل محیطی، به نظر می‌رسد محوطه‌ها، استقرارهای فصلی و موقتی هستند که فقط در فصلی از سال مورد سکونت قرار می‌گرفته‌اند.

الگوی استقراری B

محوطه‌های که در این الگوی استقراری و خوشه قرار می‌گیرند، پنج عدد هستند (بنگرید به تصویر ۲). ارتفاع از سطح دریای این الگوی استقراری، بین ۲۳۸۲ تا ۲۵۲۳ متر و فاصله از مسیرهای ارتباطی بین ۹ تا ۱۴۶۰ متر است. این محوطه‌ها در فاصله بین ۵۱ تا ۱۷۵۷ از منابع دائمی آب (تصویر ۳) و در شیبی بین ۶/۵ تا ۱۳/۵ درصد واقع شده‌اند (تصویر ۴). این محوطه‌ها دارای مساحتی بین ۱۲۰۰ تا ۲۴۰۰ متر هستند و از نظر جهت شیب، شیب‌هایی با درجه یک، یا شمالی یک محوطه، درجه سه یا شرقی یک محوطه، درجه چهار یا جنوب شرقی نیز یک محوطه، درجه پنج یا جنوبی یک محوطه و درجه شش یا جنوب غربی نیز یک محوطه را شامل می‌شوند. از نظر پوشش گیاهی نیز بیشتر آنها در اراضی مختلف مرتعی و دو عدد از آنها در اراضی با قابلیت آبیاری قرار دارند. سه محوطه از این گروه، هم‌سطح و ارتفاع لایه‌های سه محوطه دیگر به سه تا پنج متر می‌رسد و تنها تفاوت آنها با گروه قبل، درجه شیب کمتر و مساحت بیشتر محوطه‌ها است، از طرف دیگر فاصله با

مسیرهای ارتباطی نسبت به گروه قبلی کمتر و به نظر می‌رسد، این گروه نیز دارای تمرکز منطقه‌ای نیستند. پس به بیان دیگر این محوطه‌ها متمرکز نیستند، زیرا شرایط محیطی نیز باعث شکل‌گیری محوطه‌ها در فواصل نسبتاً دور از یکدیگر شده است، به نحوی که دو محوطه در فاصله ۲۰۰۰ متر از هم واقع شده‌اند و باقی آنها در فاصله بیش از ۵۰۰۰ متر از هم واقع‌اند. با توجه به موارد ذکر شده به نظر می‌رسد که این محوطه‌ها، مانند خوشه A، استقرارهای موقتی هستند. معمولاً این‌گونه محوطه‌ها را محوطه‌هایی می‌دانند که علاوه بر استفاده آنها در بخشی از فصل‌ها، انجام فعالیت‌های کشاورزی در آنها دور از انتظار نیست (بنگرید به سعیدی هرسینی و دیگران، ۱۳۹۱).



تصویر ۴. موقعیت قرارگیری محوطه‌های مس‌وسنگ میانی بخش لاران نسبت به درجه شیب

الگوی استقراری C

این الگوی استقراری شامل یک محوطه، به نام گزل دره ۱ با شناسه ۳۳۴ است که در ارتفاع ۲۴۵۱ متری از سطح دریا واقع شده است (تصویر ۲). این محوطه در فاصله ۹ متری مسیر ارتباطی و ۵۰ متری از منابع دائمی آب قرار دارد. وسعت این محوطه ۲۱۰۰ متر و شیب آن ۹ درجه با جهت شیب هشت یا شمال غربی است. این محوطه هم‌سطح زمین‌های اطراف است و از نظر پوشش گیاهی در مرز اراضی با قابلیت آبیاری و مرتعی قرار دارد. الگوی این محوطه مشابه با الگوی استقراری A است و تنها دلیل تفاوت با خوشه A وسعت بیشتر این محوطه نسبت به دیگر محوطه‌های این گروه است. بر این اساس این محوطه نمی‌تواند در یک الگو قرار گیرد.

الگوی استقراری D

این الگوی استقراری شامل یک محوطه به نام کوگانک با شناسه ۲۳۲ است که در ارتفاع ۲۱۴۰ متری از سطح دریا واقع شده است (تصویر ۲). این محوطه در فاصله ۱۸ متری مسیر ارتباطی و ۱۴۳ متری از منابع دائمی آب قرار دارد و وسعت آن ۹۱۰۰ متر و شیبی ۵ درجه با جهت شیب جنوب شرقی است. این محوطه از نظر پوشش گیاهی در اراضی کشاورزی آبی قرار دارد و دارای بیشترین وسعت در بین محوطه‌های بخش لاران است. همچنین بیشترین ارتفاع لایه‌ها را در بین محوطه‌های بخش لاران داراست. معمولاً این نوع محوطه‌ها در کنار منابع آب دائمی و از نظر موقعیت قرارگیری در ابتدای حوزه آبرگیر و بین کوه و دشت و یا تراس‌های رودخانه‌ها قرار دارند. با در نظر گرفتن درجه شیب پایین، مساحت زیاد محوطه نسبت به دیگر گروه‌ها، پوشش گیاهی با قابلیت آبیاری و قرار گرفتن بر تراس کنار رودخانه‌ها و فاصله اندک با مسیرهای ارتباطی، به نظر می‌رسد که این‌گونه محوطه‌ها، محوطه‌هایی هستند که مردمان آن از تمام ظرفیت‌های محیطی مانند ظرفیت‌های کشاورزی، دامداری بهره می‌بردند (بنگرید به ساعد موچشی، ۱۳۹۲).

برآیند

در دوره مس‌وسنگ میانی در بخش لاران شاهد افزایش تعداد محوطه‌ها و اوج شکوفایی در این دوره هستیم، این اتفاق در مناطق هم‌جوار این منطقه نیز رخ داده است. براساس تحلیل الگوهای استقراری در دوره مس‌وسنگ میانی، چهار الگوی استقراری به دست آمده است که در واقع با توجه به موقعیت قرارگیری آنها در بستر محیطی، سه الگوی استقراری دیده می‌شود و دو الگو از این الگوها مشابه هم هستند و فقط مساحت یکی از محوطه‌ها باعث شده است که در یک الگوی جداگانه قرار بگیرد. از نظر قرارگیری محوطه‌های مس و سنگ میانی در چشم‌انداز منطقه نیز ادامه دهنده الگوهای استقراری دوره‌های قبل است. براساس پژوهش‌های انجام گرفته مشخص شد که پوشش گیاهی مناسب (بنگرید به حیدری دستنایی و دیگران، ۱۳۹۶، حیدری دستنایی، ۱۳۹۶، نوروزی و حیدری دستنایی، ۱۳۹۷) باعث شده که تعدادی از محوطه‌های مس‌وسنگ میانی در ارتفاعات بالا شکل بگیرند. همین امر یعنی استقرار در ارتفاعات بالا نیز، امروزه در بین کوچ‌نشینان منطقه دیده می‌شود، محوطه‌های عشایر دامدار بنا به دلایل حفاظت، تعلیف دام و نوع معیشت خود به‌ناچار فاصله زیادی از محوطه‌های مشابه به خودشان و حتی یکجانشینان دارند. چنین عاملی مانع ارتباط بین آنها نمی‌شود. حداقل، زمانی که عشایر بیلاق و قشلاق می‌کنند، در مسیرهای حرکتی خود با چنین

محوطه‌هایی در ارتباط هستند؛ هرچند به‌طور تنش‌زا و یا مسالمت‌آمیز (علیزاده، ۱۳۹۲). هرچه محوطه‌ها دارای پراکندگی بیشتری با ابعاد فواصل بیشتر باشند؛ به همان میزان، روابط بین آنها نیز کمتر می‌شود، اما روابط بین آنها به هیچ‌وجه از بین نمی‌رود. این پدیده در بین الگوهای استقراری A و B محوطه‌های مس‌وسنگ میانی وجود دارد، زیرا این محوطه‌ها با فاصله به‌نسبت زیاد از هم واقع شده‌اند. همین پدیده را نیز نگارنده در بین عشایر منطقه مشاهده کرده است، چنانکه در فصل دو بیان شد، عشایر پس از رسیدن به بیلاق خود، هرکدام به سمت وارگه خود حرکت می‌کنند که این محل‌های اسکان با فواصل متفاوت از هم قرار دارند.

همچنین دره‌های میان کوهی زاگرس، تقریباً بیشتر استقرارهای بزرگ، در راستای مسیرهای ارتباطی با ابعاد مسافتی مختلف احداث می‌شوند. دلیل اصلی آن، نیاز به مواد مورد نیاز ساکنان آنها است. محوطه‌هایی که عموماً در راستای مسیرهای ارتباطی قرار دارند؛ بزرگ‌تر و با اهمیت‌تر از دیگر محوطه‌ها هستند و به تناسب افزایش سطوح ارتفاعی و فاصله از راه‌ها، محوطه‌ها از نظر نوع و ابعاد کوچک‌تر می‌شوند (Hole, 1980). در مورد کوچ‌گران، شرایط فرق می‌کند، زیرا آنها در دره‌های زاگرس، از مسیرهای میانبر و فرعی استفاده می‌کنند، اما این پدیده در مورد الگوی استقراری D در دوره مس‌وسنگ میانی صادق است، زیرا در کنار مسیر ارتباطی اصلی و در کنار منبع دائمی آب رودخانه زاینده‌رود واقع شده است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

جمعه پور، محمود. (۱۳۸۵). «کاربرد سیستم اطلاعات جغرافیایی در امکان‌سنجی توان‌های محیطی و تعیین الگوی فضایی بهینه در نواحی روستایی (مورد نمونه: شهرستان تربت‌حیدریه)»، پژوهش‌های جغرافیایی، شماره ۵۵: ۳۵-۵۸.

حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۹۲). مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، تهران، سمت.

حیدری دستنایی، محسن (۱۳۹۶). «تعیین تاثیر عوامل محیطی بر ایجاد محوطه‌های نوسنگی و مس‌وسنگی حوزه جنوبی زاینده‌رود با استفاده از روش همبستگی پیرسون»، مجله جستارهای باستان‌شناسی ایران پیش از اسلام، سال دوم، شماره ۳: ۱-۱۴.

حیدری دستنایی، محسن؛ مرتضوی، مهدی؛ شیرازی، روح‌الله؛ خسروی، محمود (۱۳۹۶). «برهم‌کنش انسان و محیط: تحلیل فضایی-محیطی محوطه‌های دوره نوسنگی تا عصر مفرغ بخش لاران، استان چهارمحال و بختیاری»، مطالعات باستان‌شناسی، دوره نهم، شماره ۱: ۷۵-۹۲.

خسروی، لایلا (۱۳۹۱). «بررسی و شناسایی باستان‌شناختی حوزه آبیگر سد دره باد گرگک، چهارمحال و بختیاری»، چکیده مقاله‌های یازدهمین گردهمایی سالانه باستان‌شناسی ایران، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری: ۱۷۵.

رهنمایی، محمدتقی. (۱۳۷۱). توان‌های محیطی ایران، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران. سعیدی هرسینی، محمدرضا؛ نیکنامی، کمال‌الدین؛ طهماسبی، اکرم (۱۳۹۱). «برهمکنش محیط و فرهنگ: چشم‌انداز جغرافیایی و تحلیل باستان‌شناختی از استقرارهای دوره مس‌سنگی زاگرس مرکزی»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره ۲: ۲۵-۳۶.

ساعدموچشی، امیر (۱۳۹۲). «حوزه رودخانه قزل‌اوزن در دوره مس‌وسنگ: بر اساس بررسی‌های باستان‌شناختی شهرستان بیجار»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره ۵: ۲۵-۵۰.

علیزاده، عباس (۱۳۸۳). تئوری و عمل در باستان‌شناسی، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی. علیزاده، عباس (۱۳۹۲). «آمیزش معیشت‌های متضاد و مکمل: کشاورزی و دامداری کوچ‌نشینی در جنوب غرب ایران»، مجله باستان‌شناسی ایران، شماره ۳: ۴۱-۷۳.

کوثری، یحیی (۱۳۴۷). سومین گزارش هیئت بررسی اصفهان و چهارمحال و بختیاری، اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ‌عامه، شناسه ۲۵۸ (منتشر نشده).

نوروزی، علی‌اصغر (۱۳۸۹). گزارش مقدماتی بررسی بخش لاران، شهرستان شهرکرد، استان چهارمحال و بختیاری، آرشیو سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان چهارمحال و بختیاری (منتشر نشده).

نوروزی، علی‌اصغر؛ حیدری، محسن؛ احمدی، خسرو (۱۳۹۲). «محوطه ساکی‌آباد در حوضه تالاب چغاخور: شواهدی از استقرار کوچ‌نشینی در دوره مس‌وسنگ در شمال زاگرس جنوبی»، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۵، شماره ۱: ۱۴۵-۱۶۳.

نوروزی، علی‌اصغر؛ حیدری دستنایی، محسن (۱۳۹۷). «نتایج مقدماتی بررسی باستان‌شناختی در حوزه آبخیز زاینده‌رود جنوبی، بخش لاران، استان چهارمحال و بختیاری»، مطالعات باستان‌شناسی، دوره دهم، شماره ۱: ۲۰۷-۲۲۰.

یوسفی زشک، روح‌الله؛ باقی‌زاده، سعید (۱۳۹۱). «کاربرد سیستم‌های اطلاعات جغرافیایی (GIS) در تحلیل الگوی استقرار: مطالعه موردی محوطه‌های دشت درگز از دوره نوسنگی IV تا پایان عصر آهن»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، شماره ۲: ۷-۲۴.

ب) نافرسی

Alizadeh, A. (2003.) *Excavation at Prehistoric Mound of Chogha Bonut, Khuzestan, Iran*, The Oriental Institute of the University of Chicago and the Iranian cultural Heritage and Tourism organization.

Conolly, J. Lake, M. (2006). *Geographical Information Systems in Archaeology*. Cambridge University Press.

Niknami, K. A, Chaychi. F. (2008). "A GIS Technical approach to the Spatial Pattern recognition of Archaeological Site Distributions on the Eastern Shores of Lake

- Urmia, Northwestern Iran". *International Archives of the Photogrammetry, Remote Sensing and Spatial Information Sciences*. Vol. XXXVII: 167-172.
- Parsons, J. R. (1972). "Archaeological Settlement Patterns". *Annual Review of Anthropology* 1: 127-150.
- Warren, R. E. and Asch, D. L. (2000). *A Predictive Model of Archaeological Site Location in the Eastern Prairie Peninsula*. In *Practical Applications of GIS for Archaeologists: A Predictive Modeling Kit*. (K. L. Westcott and R. J. Brandon) Eds. 5-25. London: Taylor & Fisher.

تپه قلعه‌خرابه ازنا

شاهدی بر حضور جوامع، از مس سنگی جدید تا دوران اسلامی در شرق زاگرس مرکزی

بهزاد حسینی سربیشه

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوران تاریخی دانشگاه تربیت مدرس تهران

چکیده

دشت ازنا از مناطق مهم بین فرهنگی در باستان‌شناسی ایران محسوب می‌شود، این دشت از یک سو با فلات مرکزی و از سوی دیگر با زاگرس مرکزی در ارتباط است. تپه قلعه‌خرابه با ارتفاع باقیمانده ۱۴ متر و وسعت ۱/۵ هکتار، یکی از مهم‌ترین تپه‌های دشت مذکور است. این تپه در مرکز شهر ازنا در کنار رودخانه دائمی اصغرآباد واقع شده است که با قدمتی از دوران پیش از تاریخ تا دوران اسلامی در سال ۱۳۸۰ در فهرست آثار ملی به ثبت رسیده است، اما در سال ۱۳۸۵ به دلایل نامشخص یک پارک تفریحی به نام فرهنگ بر آن ایجاد شده که ساخت‌وسازهای پارک بخش اعظمی از تپه را تخریب کرده است. بنابراین طرح تعیین عرصه و پیشنهاد حریم و امکان‌سنجی برای تأسیس سایت موزه باستان‌شناسی به سرپرستی نگارنده، با اهداف تهیه نقشه توپوگرافی، شناخت توالی دوره‌های استقرار و جلوگیری از تخریب بیشتر، در سال ۱۳۹۵ انجام شد. در راستای دستیابی به اهداف پژوهشی گمانه‌زنی جهت تعیین عرصه و حریم و بررسی سامانمند بر تپه قلعه‌خرابه انجام شد. از ۲۱ گمانه ایجادشده، ۹ گمانه به لایه فرهنگی مربوط به دوران تاریخی اشکانی یا ساسانی رسیدند. با انجام گمانه‌زنی مشخص شد که وسعت تپه قلعه‌خرابه در دوران تاریخی ۲/۵ هکتار بوده که بیش از ۱ هکتار از آن در زیر ساخت‌وسازهای شهری از بین رفته است. با انجام بررسی نیز یافته‌های سفالی،

استخوانی، ابزار و ادوات سنگی، جوش کوره و شواهد معماری شناسایی شد که پس انجام گونه‌شناسی بر یافته‌های به‌دست‌آمده، شواهدی از حضور جوامع از دوران مس‌سنگی جدید (گودین ۶)، مفرغ (گودین ۳)، آهن، دوران تاریخی (اشکانی و ساسانی) و اسلامی در این تپه شناسایی شد.

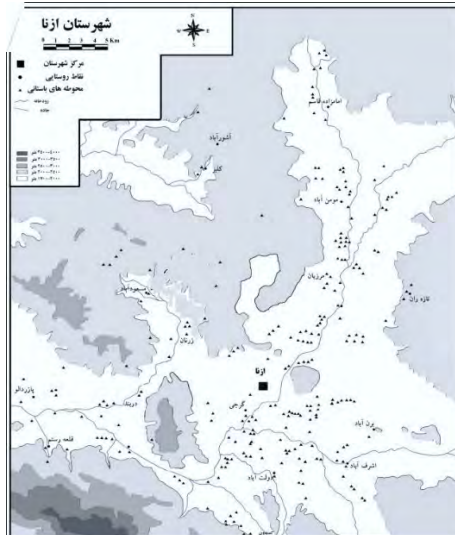
واژه‌های کلیدی: قلعه‌خرابه ازنا، گمانه‌زنی، بررسی، مس‌سنگی جدید، اشکانی-ساسانی

مقدمه

دشت ازنا از مناطق مهم بین فرهنگی در باستان‌شناسی ایران محسوب می‌شود، این دشت از یک سو با فلات مرکزی و از سوی دیگر با غرب زاگرس مرکزی همسایه است و محل برهم‌کنش فرهنگی این دو منطقه مهم است. دشت ازنا ادامه دشت سیلاخور است که به سمت شمال تا مرزهای استان فعلی همدان کشیده شده است. تپه قلعه‌خرابه که در گویش محلی قلاخرابه نامیده می‌شود، تقریباً در مرکز دشت ازنا قرار دارد و یکی از مهم‌ترین تپه‌های این شهرستان است.^۱ با توسعه شهری ازنا، قلعه‌خرابه در حال حاضر در مرکز شهر (جنوب پارک شهید بهشتی) و در فاصله ۱۰ متری رودخانه اصغرآباد واقع شده است. این تپه در مسیر اصلی قرار دارد که از گذشته دشت سیلاخور و دشت ازنا را به شرق و شمال‌شرق متصل می‌کند، راه مذکور مهم‌ترین راه مواصلاتی بین اصفهان، خرم‌آباد و خوزستان است. تپه مذکور در تاریخ ۱۳۸۰/۹/۵ با شماره ۴۳۸۵ و قدمت پیش‌ازتاریخ تا دوران معاصر به ثبت آثار ملی رسیده است (پازوکی، ۱۳۸۴). در سال ۱۳۸۵ یک پارک تفریحی با نام پارک فرهنگ بر این تپه باستانی ایجاد شد و دامنه ساخت‌وسازها، ایجاد فضای سبز، درختکاری‌ها و سایر تغییرات در راستای تبدیل یک تپه باستانی به یک پارک تفریحی خسارات جبران‌ناپذیری به قلعه‌خرابه وارد کرده است. بنابراین طرح تعیین عرصه و پیشنهاد حریم و امکان‌سنجی برای ساخت سایت موزه باستان‌شناسی به سرپرستی نگارنده، با اهداف تهیه نقشه توپوگرافی، شناخت توالی دوره‌های استقرار و جلوگیری از تخریب بیشتر توسط شهرداری ازنا در تاریخ ۹۵/۵/۱۸ به مدت ۴۵ روز انجام شد. تپه قلعه‌خرابه با توجه به موقعیت قرارگیری مناسب، وسعت و ارتفاع قابل توجه، می‌تواند به‌عنوان یک سکونتگاه مهم برای استقرار ادوار مختلف بوده باشد و اطلاعات فراوانی را درباره توالی فرهنگی دشت ازنا از پیش‌ازتاریخ تا دوران اسلامی به ما معرفی کند. یافته‌های حاصل از گمانه‌زنی قلعه‌خرابه، مربوط به دوران اشکانی و ساسانی هستند که اشاره به اهمیت این تپه، در این ادوار داشته

^۱ در پرونده ثبتی ۱۳۸۰ این تپه با نام قلعه‌خرابه به ثبت رسیده است، به این دلیل نام قلعه‌خرابه در این نوشتار استفاده شده است.

و همچنین یافته‌های حاصل از بررسی نیز یک توالی به‌نسبت منظم را از مس‌سنگی جدید تا دوران اسلامی بیان می‌دارند که در این نوشتار به آن‌ها پرداخته خواهد شد. علاوه بر اهمیت باستان‌شناسی قلاخراجه، طرح ایجاد یک سایت موزه باستان‌شناسی تنها راه نجات و استفاده بهینه از این تپه باستانی است طرح مذکور در سال ۱۳۹۵ نگارش و تحویل مراجع مربوطه شده است اما هنوز گامی برای ایجاد سایت موزه باستان‌شناسی یا جلوگیری از تخریب آن توسط مسئولان برداشته نشده است.



تصویر ۱. پراکندگی محوطه‌های باستانی دشت ازنا (برگرفته از عبدالهی و دیگران، ۱۳۹۳)

پیشینه

دشت ازنا از مناطق مهم بین فرهنگی در باستان‌شناسی ایران محسوب می‌شود که انجام مطالعات باستان‌شناسی هدفمند می‌تواند مؤید این موضوع باشند. شهر کنونی ازنا استقلال خود را به‌عنوان یک شهرستان مستقل نزدیک به ۴ دهه است که به‌دست آورده است. این ناحیه همواره بخشی از جاپلق یا شهر الیگودرز و در گذشته بخشی از اصفهان محسوب می‌شده است. دشت ازنا از یک‌سو با فلات مرکزی و از سوی دیگر با زاگرس مرکزی همسایه است. به‌نظر می‌رسد دشت‌های میان‌کوهی زاگرس از توالی فرهنگی منظمی برخوردار نبوده و هرکدام در عین به‌هم‌پیوستگی، دارای توالی گاهنگاری و فرهنگی خاصی هستند. بررسی‌های باستان‌شناسی ازنا بیانگر توسعه و تطور فرهنگی و گاهنگاری جامعه روستائینینی از پیش‌از تاریخ تا کنون است. منطقه ازنا محل برهم‌کنش فرهنگی فرهنگ‌های گودین، گیان، سراب، سه‌گابی در زاگرس مرکزی با فرهنگ‌های چشمه‌علی و سیلک در فلات مرکزی است (عبدالهی و سرداری، ۱۳۸۵). مطالعات باستان‌شناسی زاگرس مرکزی از زمان

ورود بریدوود و آغاز پروژه پیش از تاریخ در اواخر دهه پنجاه و دهه شصت میلادی به طور جدی آغاز و چندین محوطه مانند تپه آسیاب، تپه سراب و سیاه بید در ماهیدشت کرمانشاه کاوش می شود، پس از آن فیلیپ اسمیت بین سال های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۴ از سوی دانشگاه مونترال کانادا کاوش های باستان شناسی تپه گنج دره را در هرسین سرپرستی می کند. سپس جودیت پولار در سال ۱۹۷۸ موفق به کاوش تپه عبدالحسین در نهاوند شد (Hasting, 1990؛ Pullar, 1978)، از سوی دیگر کاوش های باستان شناسی گودین تپه در کنگاور به سرپرستی کایلر یانگ و لویی لوین طی سال های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۷ انجام شد (Levine & Young, 1986). این کاوش ها همراه کاوش های تپه گوران به سرپرستی مورتسن در سال ۱۹۶۲ گوشه هایی از جنبه های فرهنگی و گاهنگاری زاگرس مرکزی را مشخص می کند. دشت های شرقی زاگرس مرکزی کمتر مورد توجه قرار گرفته است، بررسی های هل در ملایر (Howell, 1979) و یانگ در بررسی غرب کشور در سال ۱۹۶۶ به برخی محوطه های ازنا مانند تپه چغاغونی، تپه گنجه و تپه خرابه اشاره داشته است. یانگ از تپه قلعه خرابه بازدید نموده و اشاره به سفال های نوع 2A (هم زمان با گیان ۳ و ۴) و 3C (هخامنشی) و نوع ۴ (اسلامی) دارد و تپه مورد به نظر را با شماره ۹۹ در نوشتار خود ثبت کرده است (Young, 1966). کاوش تپه برم و بررسی باستان شناسی الیگودرز توسط ناصر نوروززاده چگینی و خسرو پوربخشنده طی سال های ۱۳۶۸ و ۱۳۶۹ خورشیدی از جمله مطالعات باستان شناسی در شرق زاگرس مرکزی است و در ادامه، مهم ترین مطالعات این بخش از سیلاخور شرقی در دهه گذشته توسط مصطفی عبدللهی صورت گرفته است؛ که در نتیجه این مطالعات تعداد ۳۵۰ محوطه باستانی شناسایی (تصویری) و در تپه فلاگپ نیز در سال ۱۳۸۸ کاوش لایه نگاری صورت پذیرفت (Abdolahi & Sadri, 2008). آخرین فعالیت باستان شناسی این منطقه، یک فصل کاوش نجات بخشی در محوطه کوی کیوان به سرپرستی نگارنده در سال ۱۳۹۸ است. فهرستی از مطالعات باستان شناسی ازنا در ادامه آورده شده است (جدول ۱). از دیدگاه مطالعات جغرافیای تاریخی این منطقه شامل بخش های سیلاخور شرقی، جاپلق (گاپله) و بربرود می شود و در کتاب معجم البلدان حموی (حموی، ۱۳۸۰)، تاریخ گزیده مستوفی (مستوفی، ۱۳۶۶: ۸۸) و سفرنامه ابن حوقل (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۰۴) و المسالک و الممالک اصطخری (اصطخری، ۱۳۶۸) از این ناحیه نام برده شده است. گزارش ها در مورد تپه قلعه خرابه در منابع تاریخی و اقوال شفاهی نسل گذشته بسیار ناچیزند؛ در حال حاضر قدیم ترین منابع در مورد تپه قلعه خرابه از دوران قاجار در دسترس هستند که اشاره به ساخت قلعه ای توسط عبدالله خان فولادوند بر بالای این تپه دارند (احمدی نژاد، ۱۳۸۶). پس از

تخریب قلعه در دوران پهلوی اول، این تپه با نام قلاخرابه بین مردم نامیده شده است، در اطراف این تپه در دوران قاجار یک خندق حفر شده بود که تاکتیک دفاعی ساکنان قلعه برای دفاع از قلعه داشته‌اند. وجود این خندق در عکس هوایی سال ۱۳۴۳ ه‌ش نیز کاملاً مشخص است (تصویر ۲).



تصویر ۲. عکس هوایی ۱۳۴۲ ازنا و موقعیت قلعه‌خرابه

جدول ۱. فعالیت‌های باستان‌شناسی شهر ازنا (آرشیو پژوهشکده باستان‌شناسی)

۱	بررسی و شناسایی شهرستان ازنا (جلد ۱)	مصطفی عبدالهی	۱۳۸۵	فصل اول
۲	بررسی و شناسایی شهرستان ازنا (جلد ۲)	مصطفی عبدالهی	۱۳۸۵	فصل اول
۳	بررسی و شناسایی شهرستان ازنا (جلد ۳)	مصطفی عبدالهی	۱۳۸۵	فصل اول
۴	بررسی‌های باستان‌شناختی شهرستان ازنا (جلد ۱)	مصطفی عبداللهی	۱۳۸۷	فصل دوم و سوم
۵	بررسی‌های باستان‌شناختی شهرستان ازنا (جلد ۲)	مصطفی عبداللهی	۱۳۸۷	فصل دوم و سوم
۶	بررسی‌های باستان‌شناختی شهرستان ازنا (بخش جاپلق شرقی)	مصطفی عبدالهی	۱۳۹۱	فصل چهارم
۷	کاوش باستان‌شناسی تپه قلاگپ	عبدالهی-سرداری	۱۳۸۸	فصل اول
۸	کاوش نجات بخشی تپه رودخانه شرقی گرچی	محمدرضا محمدیان	۱۳۹۲	فصل اول
۹	کاوش نجات بخشی محوطه کوی کیوان ازنا	بهزاد حسینی	۱۳۹۸	فصل اول

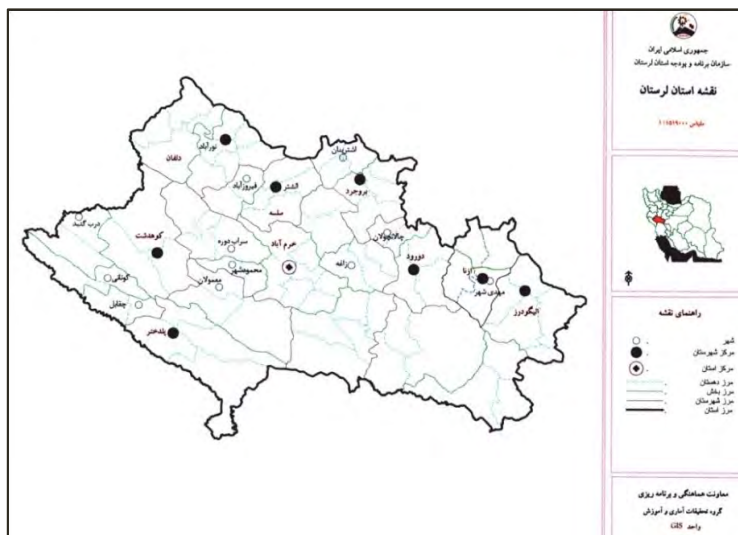
اهداف و روش پژوهش

مطالعات منظر باستان‌شناختی قلعه‌خرابه، نقشه‌برداری جهت ترسیم توپوگرافی، شناخت توالی دوره‌های استقرار، تعیین عرصه و حریم، جهت امکان‌سنجی برای ساخت سایت‌موزه باستان‌شناسی و جلوگیری از تخریب بیشتر توسط فعالیت‌های عمرانی شهرداری از جمله اهداف

طرح مذکور است. بنابراین در این راستا گمانه‌زنی و بررسی سامانمند تپه قلعه خرابه و مطالعات تکمیلی کتابخانه‌ای به همراه گونه شناسی یافته‌های به دست آمده به انجام رسید.

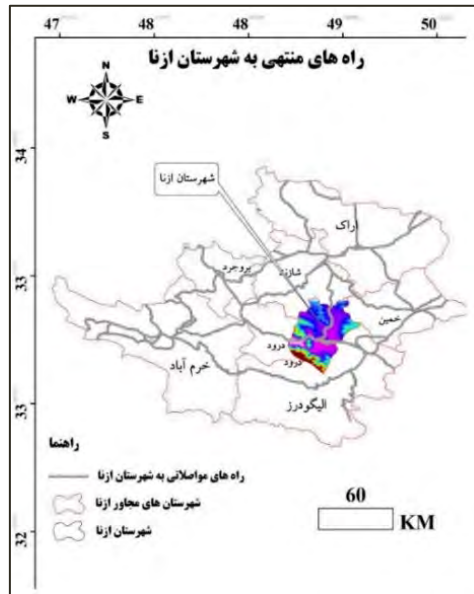
موقعیت جغرافیایی و زمین‌ریخت استان لرستان و منطقه ازنا

استان لرستان سرزمینی با آب‌وهوای معتدل و محصور در رشته‌کوه زاگرس میانی است. این استان از شمال به استان‌های مرکزی و همدان، از شرق به اصفهان، از جنوب شرقی به چهارمحال بختیاری، از جنوب به استان خوزستان و از غرب به استان کرمانشاه و ایلام محدود است. بر اساس آخرین تقسیمات کشوری استان لرستان، دارای ۹ شهرستان است (تصویر ۳). اشترانکوه با ۴۱۵۰ متر ارتفاع بلندترین نقطه استان است و پست‌ترین نقطه در جنوبی‌ترین نقطه استان واقع شده است و ارتفاع آن از سطح دریا ۵۰۰ متر است (یاری و همکاران، ۱۳۸۵؛ شفیعی، ۱۳۸۹). شهرستان ازنا در شمال شرق استان لرستان واقع شده است و از شرق با شهرستان‌های الیگودرز و خمین، از شمال با اراک، از غرب با درود و از قسمت جنوب و جنوب غرب به اشترانکوه از رشته‌کوه زاگرس منتهی می‌شود. این شهرستان از دو بخش به نام‌های مرکزی و جاپلق و چهار دهستان به نام‌های پاچه لک غربی، سیلاخور شرقی و جاپلق غربی و شرقی تشکیل می‌گردد (تصویر ۴). منطقه ازنا از نظر تقسیمات جغرافیایی و زمین‌شناسی در زاگرس مرتفع قرار دارد، دره‌های کوهستانی در این قسمت زاگرس که اغلب مسیر رودهای این رشته‌کوه است که در بعضی مواقع وسعت پیدا کرده و اراضی قابل کشت به وجود آورده و در میان خود شهرها و روستاهایی را جای داده است (بدیعی: ۱۳۷۲، ۴۹).



تصویر ۳. موقعیت استان لرستان و شهرهای آن

میانگین بارندگی سالانه ۵۱۸ میلی‌متر بوده و این منطقه در ارتفاع بیش از ۱۸۰۰ متری سطح دریا واقع شده است. کاهش میزان تبخیر در این ناحیه سبب تداوم ذخیره‌های برف و باران در ماه‌های گرم سال بوده و وجود چراگاه‌های متعدد در دامنه‌ها به‌عنوان استقرارگاه بیلاقی عشایر بختیاری محسوب می‌شود. آب‌وهوای سرد کوهستانی و ریزش برف باعث غنای سفره‌های آب زیرزمینی می‌شود، که زمینه کشت آبی را در بیشتر نقاط فراهم کرده است. در کوهپایه‌ها به‌علت شیب زمین، کشاورزی به‌صورت دیم بوده و مراتع مساعدی به‌منظور چرای دام ایجاد نموده است. رودهای جاری در منطقه شامل رود آب، چالسپار (رودخانه اصغرآباد)، گرجی، سبر، چغازال و کمندان است که تمام آن‌ها در جنوب ازنا نزدیک روستای دره تخت به هم می‌پیوندند و رودخانه ماربره را تشکیل می‌دهد و به سمت غرب جریان یافته با پیوستن به رود تیره در دورود، تشکیل رود سزار را می‌دهند و به سمت جنوب جریان پیدا کرده به نام دز وارد خوزستان می‌شود. دشت آبرفتی ازنا ادامه طبیعی دشت سیلاخور است که از بروز شروع شده در جهت چین‌خوردگی‌های زاگرس امتدادیافته و حرکات ساختمانی باعث گسست‌هایی در دشت شده است، ولی به‌علت شرایط جوی یکسان از زیست محیط تقریباً مشابهی برخوردار هستند. معروف‌ترین ارتفاعات زاگرس در این ناحیه عبارت‌اند از اشترانکوه، کوه شاهان، کینو کوه، و قالیکوه (نظری، ۱۳۵۱؛ عبدلهی و سرداری، ۱۳۸۵).



تصویر ۴. موقعیت شهرستان ازنا و مسیرهای ارتباطی منتهی به آن

زیستگاه مورد مطالعه؛ تپه قلعه خرابه

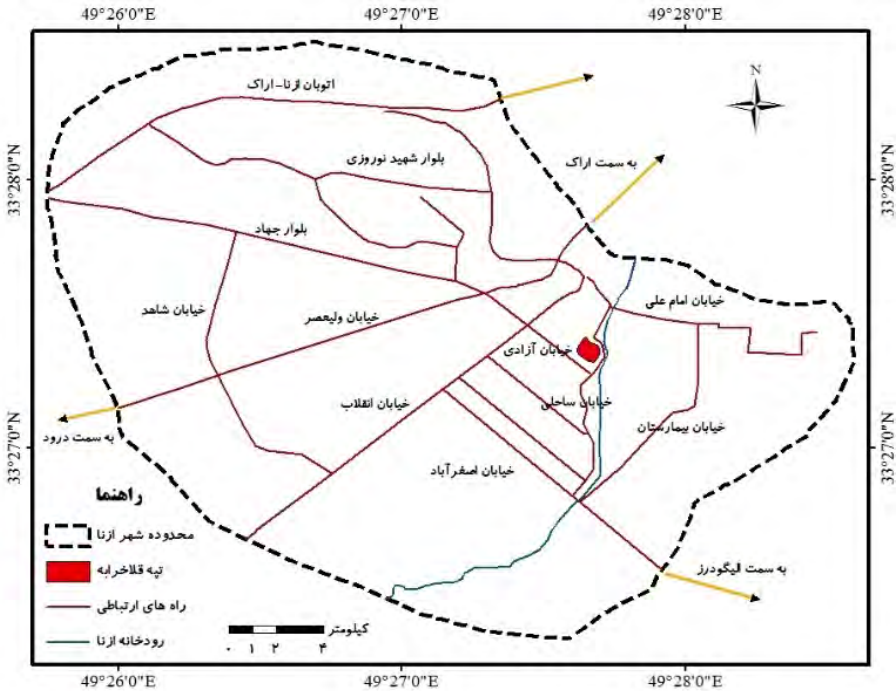
تپه قلعه خرابه (پارک فرهنگ فعلی) از تپه‌های باستانی مهم دشت ازنا محسوب می‌شود که با وسعتی باقیمانده، در حدود ۱/۵ هکتار و ارتفاع باقی مانده نزدیک به ۱۴ متر^۱ در مرکز دشت با ارتفاع ۱۸۷۰ متر از سطح دریا، در کنار پارک شهید بهشتی واقع شده است. این تپه در مختصات جغرافیایی ۴۹ درجه و ۲۷ دقیقه و ۲۵ ثانیه طول شرقی و ۳۳ درجه و ۲۷ دقیقه و ۳۰ ثانیه عرض شمالی در کنار رودخانه اصغرآباد که از رودخانه‌های دائمی است قرار دارد (تصویرهای ۵-۶). این تپه در مسیر اصلی قرار دارد که از گذشته دشت‌های سیلاخور و دشت ازنا را به شرق و شمال شرق متصل می‌کند. در حال حاضر این تپه از جنوب به منازل مسکونی واقع در خیابان آزادی، از شرق به جاده ساحلی ازنا و رودخانه اصغرآباد، از شمال به پارک شهید بهشتی و از غرب به منازل مسکونی واقع در کوچه شهید حاجیوند محدود می‌شود. همان‌گونه که بیان شد یک پارک تفریحی در سال ۱۳۸۵ بر این تپه باستانی ساخته شده است و دامنه ساخت‌وسازها از سال ۱۳۹۱ رو به توسعه نهاده و روزبه‌روز قسمت‌های بیشتری از محوطه تخریب می‌شود. به دلیل تخریب صورت پذیرفته در تپه، داده‌های دوره‌های مختلف نظیر ساختارهای مسکونی (چینه و سنگ‌چین)، یافته‌های سفالی و سنگی، استخوان‌های انسانی و حیوانی و ... در سطح تپه مشاهده می‌شوند. تپه قلعه خرابه از نظر وضعیت توپوگرافی دارای شیب به نسبت تند و منظم به جوانب است، قسمت‌های شمالی و جنوبی در اثر تسطیح و جاده‌سازی شیب کمتری دارند، قسمت شمالی به پارک شهید بهشتی و قسمت جنوبی به حمام شهرداری و منازل مسکونی محدود می‌شود. قسمت شرقی با شیب تندی به جاده ساحلی و قسمت غربی نیز با شیب تندی به ساختمان‌های مسکونی محدود می‌شود، همچنین قسمت شرقی و شمال شرقی به رودخانه دائمی ازنا منتهی می‌شود. سطح قاعده آن تقریباً به صورت مدور است و تپه بر پشته‌ای طبیعی ایجاد شده است. همچنین زیرساخت تپه رسوبی بوده و پوشش گیاهی سطح آن شامل درخت‌های مختلف و چمن‌کاری جهت پارک است. قسمت فوقانی تپه به ارتفاع ۲ متر جهت ایجاد یک میدا‌نچه و تعبیه نیمکت‌ها خاک‌برداری و تسطیح شده است. دورتادور تپه یک دیوار یک متری از سنگ ساخته شده است، در بخش شمالی و غربی تپه دو ردیف پلکان به ارتفاع تپه جهت ایجاد شده است. در بخش جنوبی و شمالی تپه دو مسیر ماشین‌رو ایجاد شده که مسیر جنوبی تا میدا‌نچه بالای تپه ادامه دارد. در بخش جنوب غربی تپه یک حمام توسط شهرداری ایجاد شده که در روی عرصه تپه قرار گرفته است. سازه‌های مصنوع دیگری نیز بر این تپه باستانی ایجاد شده است که

^۱ حدود ۲ متر از ارتفاع تپه جهت ساخت پارک تسطیح کامل شده است.

در نقشه توپوگرافی قابل رؤیت است. بر قسمت‌های مختلف تپه قلعه‌خرابه درخت‌کاری صورت گرفته که ریشه درختان و آبیاری پرفشار تهدید جدی برای از بین بردن آن محسوب می‌شوند (تصویرهای ۷-۱۰).

قلعه‌خرابه (قلعه‌خرابه) نامی است که مردم شهرستان ازنا بیش از نیم‌قرن برای نامیدن این تپه باستانی برگزیده‌اند. وضعیت حفاظتی تپه مطلوب نیست، قسمت‌هایی از بافت آن از آن تخریب و خاک آنجا جابه‌جا شده است به طوری که در دیواره‌ی ناشی از رانش، لایه‌های باستانی کاملاً مشهود است. در همین برش‌ها بقایای چینه و سنگ‌چین مشاهده می‌شود که به صورت چند رج در ارتفاع تپه تکرار شده‌اند و نشان از پی‌بنا و ساخت چندین فاز استقرار روی هم در دوره‌های مختلف فرهنگی دارند و یافته‌های سفالی و سنگی، استخوان‌های انسانی و حیوانی و... در سطح تپه به فراوانی مشاهده می‌شوند که این یافته‌ها نیز توسط کارکنان شهرداری پاک‌سازی و به مکان دیگری منتقل می‌شوند. وضعیت حفاظتی تپه مطلوب نیست، در سطح تپه چندین چاله غیرمجاز به عمق ۱ تا ۱/۵ متر توسط قاچاقچیان اموال فرهنگی حفاری شده و همچنین بخش عمده‌ای از آن در اثر خاک‌برداری‌های شهرداری از بین رفته است. تنها اقدام سودمندی که سازمان میراث فرهنگی برای جلوگیری از تخریب این اثر باستانی مهم انجام داده، این است که شهرداری شهر ازنا اجازه ساخت بنا و دیوار یا هر سازه دیگری را به صورت عمیق ندارد و باید سطحی فعالیت کند. رودخانه ازنا که در کنار تپه قرار دارد حالت دائمی داشته، به طوری که در سکشن می‌توان مارن تا کمی شن یا ریگ در رسوبات مشاهده نمود و رسوبات غالب، ماسه و ریگ است. این امر نشانگر این است که رودخانه در گذشته دارای ثبات بوده، هرچند کمی نیز ریگ و قلوه‌سنگ دیده می‌شود که حاکی از افزایش دبی رودخانه در برخی از فصول مانند زمستان و آغاز بهار بر اثر افزایش بارندگی در صفحه بالادست رودخانه دارد. علاوه بر این می‌توان گفت که رودخانه بر اثر انحرافی که به سمت تپه داشته است بخشی از تپه را متناسب با دبی خود مورد فرسایش قرار داده است. مردمان این محوطه به‌دلیلی نزدیکی به منبع آب این مکان را انتخاب نموده و برای جلوگیری از خطرات ناشی از سیلاب با افزایش دبی آب مکان سکونت را که بر پشته‌ای طبیعی بنا نهاده‌اند. علاوه بر این می‌توان گفت که رودخانه جنبه حفاظتی و امنیتی نیز برای ساکنان تپه داشته است، چون دبی بالای این رودخانه در گذشته به‌عنوان یک حفاظ امنیتی بسیار مفید بوده است و مردمان ساکن بر این تپه از آن به خوبی بهره‌مند شده‌اند. همان‌گونه که بیان شد، شواهد ایجاد خندق در اطراف تپه در عکس هوایی ۱۳۴۳ قابل رؤیت است. به نظر می‌رسد ساکنان تپه، از فنی به کمک طبیعت که به نام فرسایش قهقرایی است

برای ایجاد خندق بهره جسته‌اند^۱. زمین‌های پست حاشیه رودخانه، توان بالقوه زراعی دارند که این امر باعث سکونت مستمر و توسعه اقتصادی زیستگاه شده است. وضعیت جغرافیایی منطقه حاکی از سرد بودن شدید آن در اواخر فصل پاییز و اوایل فصل زمستان دارد، به طوری که می‌توان آثار یخچالی در کوهستان‌های اطراف مشاهده کرد.



تصویر ۵. موقعیت تپه قلعه خرابه در نقشه شهری ازنا و راه‌های منتهی به آن

مکان قرارگیری این محوطه در مرکز دشت ازنا قرار گرفته است با این پتانسیل ساکنان می‌توانستند دسترسی مناسب و احاطه کاملی بر دشت را در مدیریت خود اعمال کنند. علاوه بر این‌ها وجود کارگاه‌های سفالگری نیز نیاز مبرم به خاک مناسب (خاک رس) و دسترسی به آب قابل توجهی دارند، کاهش هزینه‌ها برای ساخت سفال و دسترسی به امکانات ساخت سفال در کنار رودخانه می‌توانسته دلیل دیگری برای انتخاب این تپه به عنوان زیستگاه بوده باشد. دائمی بودن رودخانه و یخ زدن آن در

^۱ به نحوی که در قسمت جنوبی تپه خندقی به عمق ۲ یا ۳ متر حفر کرده‌اند، قوانین طبیعت حاکی از آن است که وقتی، آبی در بستر رودخانه قرار می‌گیرد و قسمت پایین آن عمیق‌تر است، رودخانه می‌خواهد خود را با بالادست تنظیم کند، به همین علت شروع به فرسایش بستر خود می‌کند و در اصطلاح فرسایش قهقراپی نامیده می‌شود. این فرسایش باعث عمیق شدن قسمت بالایی شده و در این صورت نیاز به نیروی انسانی جهت حفر نیست.

فصل زمستان برای اسکان مستمر ضروری بوده است. کاهش میزان تبخیر در این ناحیه در رشته‌کوه‌های اطراف، اراضی بسیار غنی را جهت توسعه اموری مانند دام‌پروری فراهم کرده است که این امر نیز به نوبه خود در جاذب بودن این منطقه برای توسعه سکونتگاه‌های انسانی اهمیت داشته است و جوامع کوچ رو و یکجانشین را در کنار هم در این منطقه اسکان داده است. در راستای اهداف پژوهشی گمانه‌زنی به منظور تعیین عرصه و پیشنهاد حریم و انجام بررسی سطحی بر تپه قلعه‌خرابه صورت گرفت که در ادامه به آن‌ها پرداخته شده است.



تصویر ۶. تصویر هوایی تپه قلعه‌خرابه (پارک فرهنگ)



تصویر ۷. تپه قلعه خرابه از نمای جنوب شرقی سال ۱۳۹۵



تصویر ۸. تپه قلعه خرابه از نمای جنوب شرقی سال ۱۳۸۱



تصویر ۹. تپه قلعه خرابه از نمای غربی سال ۱۳۹۵



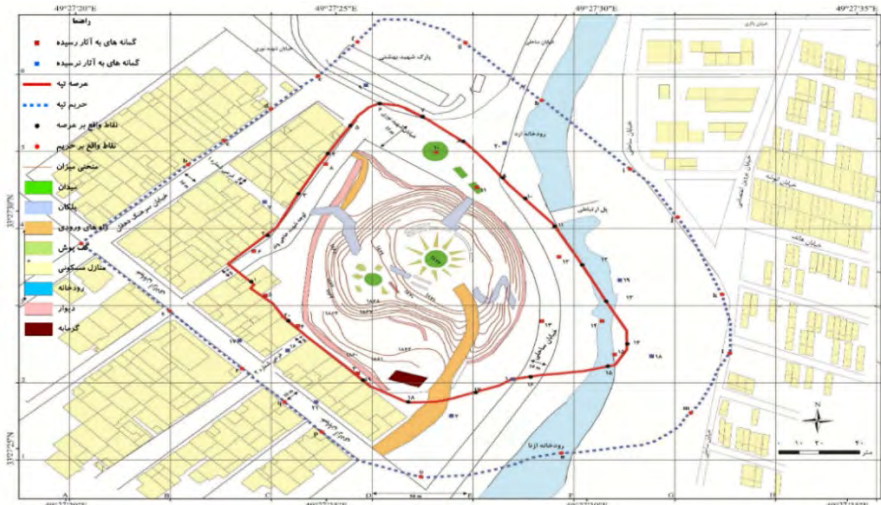
تصویر ۱۰. تپه قلعه‌خرابه از نمای غربی سال ۱۳۸۱

تعیین عرصه و حریم

پس از مطالعه و بررسی تصاویر هوایی تپه، با در نظر گرفتن وضعیت توپوگرافی تپه و اهداف پژوهشی، ۲۱ گمانه جهت تعیین عرصه و حریم تپه ایجاد شد. دور اول گمانه‌ها را بر عکس هوایی مشخص و کاوش را آغاز کردیم، گمانه شماره ۱ در ضلع جنوبی تپه در نظر گرفته شد T.T.A.Q.KH.1 نام‌گذاری شد و دیگر گمانه‌ها نیز شماره‌گذاری و ایجاد شدند. گمانه‌های دوره‌های بعدی نیز به همین ترتیب ایجاد و نام‌گذاری شدند. گمانه‌ها در ابعاد ۱×۱ ایجاد شدند و تا رسیدن به لایه فرهنگی برجا و یا رسیدن به خاک بکر ادامه یافتند. به دلیل محصور شدن تپه در دل شهر، هنگام گمانه‌زنی با مشکلات فراوانی مواجه شدیم. لایه‌های ابتدایی گمانه‌ها به دلیل تسطیح خیابان یا کوچه‌ها به صورت آشفته بوده و لایه برجا در گمانه‌ها مربوط به دوران تاریخی اشکانی و ساسانی بوده است. گمانه‌های شماره؛ ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷ به لایه برجا رسیده و باقی گمانه‌ها به خاک بکر رسیدند. شیوه کاوش اعمال‌شده در گمانه‌ها به صورت کانتکت است، در این روش به هر گونه تغییر قابل رؤیت یا به عبارتی مشاهده هرگونه پدیده جدید حین کاوش یک کانتکت داده می‌شود. معیارهای تغییر کانتکت شامل تغییر بافت، دانه‌بندی و رنگ خاک، یافته‌های فرهنگی به دست آمده از آن بستر، اعم از سفال، معماری و ... است. نقاط پنج‌مارک هر گمانه در بالای همان گمانه جداگانه در نظر گرفته شده و سطح آغازی گمانه نقطه صفر یا همان ارتفاع گمانه از سطح آب‌های آزاد در نظر گرفته شد. در گزارش هر گمانه مواردی مدنظر بوده که جداگانه در تمامی گمانه‌ها استفاده شد، این موارد شامل موقعیت قرارگیری (طول و عرض جغرافیایی

1. Test Trench Azna Qaleh Kharabeh

و ارتفاع از سطح آب‌های آزاد)، معرفی گمانه (موقعیت قرارگیری ظاهری نسبت به سایر گمانه‌ها و پدیده‌ها، ابعاد و جهت گمانه و پنج‌مارک)، شرح کاوش (عمق پایان، تعداد کانتکست‌ها)، شیوه کاوش، توصیف هر کانتکست به صورت جداگانه، دوره‌بندی و نتیجه‌گیری به همراه تصاویر گمانه، مقطع، آثار به‌دست‌آمده، طراحی سفال‌ها و سایر اشیاء شاخص است. عمق لایه‌های باستانی نیز بیش از ۱/۵ متر پایین‌تر از سطح زمین‌های اطراف است. کانتکست‌های فوقانی به دلیل ساخت‌وسازهای شهری منازل مسکونی، کوچه، خیابان و پارک اکثراً به صورت آشفته بودند. اکثر گمانه‌ها در عمق بین ۲-۱/۵ متر به اولین لایه فرهنگی رسیدند. پس از انجام تعیین حریم و تهیه نقشه توپوگرافی تپه مشخص شد که وسعت عرصه تپه قلعه خرابه ۲۵۲۴۴/۲۶ مترمربع و وسعت حریم تپه ۵۹۵۶۵/۳۸ مترمربع بوده که بیش از یک هکتار آن در زیر ساخت‌وسازهای شهری مدفون یا از بین رفته است (تصویر ۱۱).



تصویر ۱۱. توپوگرافی و محدوده عرصه و حریم تپه قلعه خرابه

آثار مختلفی از گمانه‌های ایجادشده تپه قلعه خرابه شناسایی شد. برخی از آثار به‌دست‌آمده شامل موزاییک (با لعاب فیروزه‌ای) و قطعات خشت در گمانه T.T.A.Q.KH.4، ادوات سنگی، خشت و جوش کوره‌های گمانه T.T.A.Q.KH.5، توکن‌های سفالی گمانه T.T.A.Q.KH.5، صیقل سفالی به‌دست‌آمده از گمانه T.T.A.Q.KH.14 است. یافته‌های استخوانی (انسانی و حیوانی)، آثار معماری چینه‌ای و خشتی به همراه یافته‌های سفالی از جمله آثار دیگر است (تصویرهای ۱۲-۱۵).



تصویر ۱۲. سفال از گمانه T.T.A.Q.KH.4 تصویر ۱۳. توکن‌های سفالی گمانه T.T.A.Q.KH.5

تصویر ۱۴. صیقل سفالی از گمانه T.T.A.Q.KH.14



تصویر ۱۵. ادوات سنگی و جوش کوره‌های گمانه T.T.A.Q.KH.5

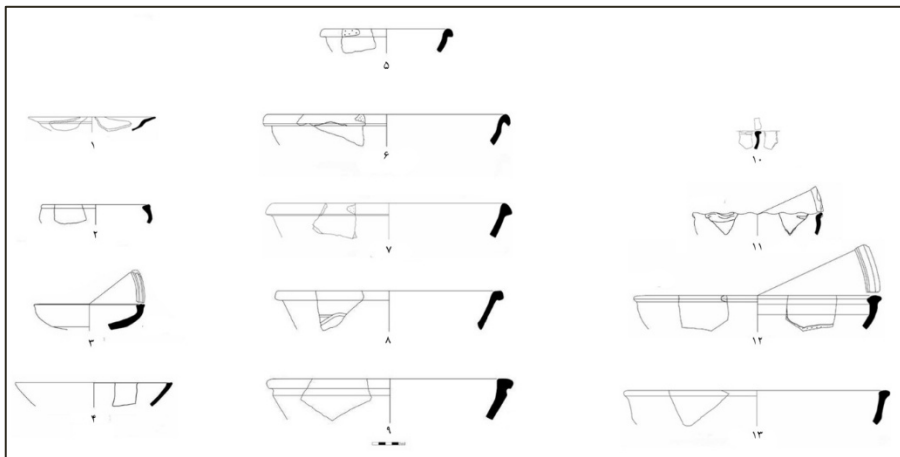
سفال‌ها مهم‌ترین داده به‌دست‌آمده از گمانه‌زنی تپه قلعه خرابه است که با توجه به گاهنگاری زاگرس مرکزی و براساس مطالعه تطبیقی با محوطه‌های پیرامونی و فرامنطقه‌ای گونه‌شناسی شدند. در بیان نتایج حاصل از گونه‌شناسی صورت گرفته می‌توان بیان کرد که، اغلب سفال‌های به‌دست‌آمده از گمانه‌های تعیین حریم، قابل قیاس با سفال‌های دوره‌های اشکانی-ساسانی است (شکل‌های ۱-۵ و جدول ۲). این سفال‌ها عمدتاً چرخ‌ساز با شاموت کانی، دارای بافتی منسجم و پخت کافی و مناسب هستند. خمیره اغلب آن‌ها نخودی رنگ است. رنگ سطوح داخلی و خارجی آن‌ها نیز در طیف‌های مختلفی همچون نخودی، نارنجی، قهوه‌ای و به‌ندرت خاکستری مشاهده می‌شود. اغلب قطعات بدون لعاب بوده اما چندین نمونه لعاب‌دار نیز در میان آن‌ها دیده می‌شود. سطح بعضی از قطعات سفالی به‌صورت فشاری و یا با خطوط‌کننده موازی، زیگزاگ، موج و نوارهای برجسته تزئین شده‌اند. سفال‌های قلعه خرابه، براساس نوع قطعه و فرم به دو گروه کاسه‌ها و کوزه‌ها تقسیم می‌شوند. کاسه‌ها براساس شکل لبه - که گاه به‌تنهایی معیار تاریخ‌نگاری محسوب می‌شود - به اشکال متنوعی تقسیم می‌شوند از جمله:

کاسه لعاب‌دار کم‌عمق با لبه ساده و شیاری در بخش زیرین آن (شکل ۱:۱). این فرم ظرف در میان نمونه‌های ساسانی-اشکانی از دشت شوشان و سلوکیه گزارش شده است (Wenke, 1975: 76; Fig. 8: 329; Valtz, 1991: Fig. 1: 14). کاسه‌ای با لبه گرد شده و شیاری روی لبه است (شکل ۱: ۴) که نمونه قابل قیاس با آن در میان سفال‌های ساسانی کوخه دیده می‌شود (Venco-Ricciardi, 1967: Fig. 170). گونه بعدی، کاسه‌هایی با لبه نواری هستند به‌طوری‌که در مقطع به‌صورت زائده‌ای آویزان در انتهای لبه به سمت بیرون مشاهده می‌شوند (شکل ۱: ۵-۶). نمونه قابل‌مقایسه با این فرم در میان سفال‌های اشکانی-ساسانی سلوکیه، تل ابوشریفه و بیستون به‌دست‌آمده است (علی‌بیگی، ۱۳۸۹: طرح ۳: Debevoise, 1934: Fig. 194; Adams, 1970: Fig. 6, bj; Kleiss, 1970: Abb. 26: 10). از دیگر لبه‌های شاخص، کاسه‌ای با لبه سه پر است (شکل ۱: ۷) که نمونه‌های مشابه با آن از مجموعه سفال‌های ساسانی تل ملیان و در میان سفال‌های منسوب به اواخر اشکانی در خوزستان شناسایی شده است (Alden, 1978: Fig. 6: 24; 5: 24; Wenke, 1975-76: Fig. 10: 431). نمونه بعدی کاسه با لبه ترکیبی تخت-گرد متمایل به بیرون و شیاری در زیر لبه است (شکل ۱: ۹). این نمونه نیز در میان سفال‌های ساسانی تل ابوشریفه شناسایی شده است (Adams, 1970: Fig. 6, aw). کاسه‌ای با لبه به‌نسبت تخت و بدنه‌ای زاویه‌دار، از دیگر قطعات

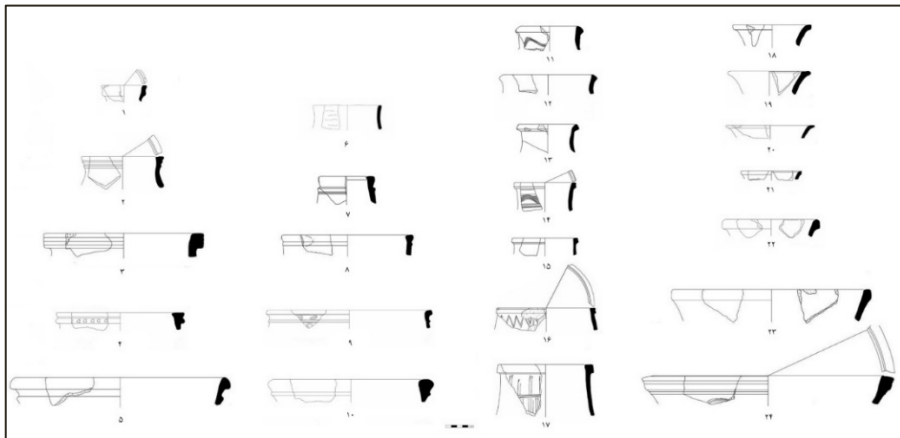
جمع‌آوری شده از سطح محوطه است (شکل ۱: ۱۰) که می‌توان آن را با سفال‌های اشکانی سلوکیه و میاناب شوشتر قیاس کرد (خسروزاده و عالی، ۱۳۸۴: شکل ۳۳: ۵. Debevoise, 1934: Fig. 15). آخرین لبه شاخص، کاسه‌ای با لبه گرد شده و شیارهایی اطراف آن است (شکل ۱: ۱۲). این نوع از کاسه در میان سفال‌های پارسی گزارش شده از بیستون مشاهده می‌شود (Kleiss, 1970: Abb. 25:1).

گروه سفالی بعدی کوزه‌ها هستند که به دو صورت گردن‌دار و بدون گردن تقسیم می‌شوند. کوزه‌های گردن‌دار نیز بر اساس شکل لبه به انواع مختلف تقسیم می‌شوند از جمله کوزه‌هایی با گردنی متمایل به داخل، لبه تخت و یک شیار دور لبه (شکل ۲: ۱) که نمونه‌های مشابه با آن از سایت‌های اشکانی-ساسانی سلوکیه، میاناب و تل ماهوز قابل شناسایی است (Debevoise, 1934: Fig. 288؛ خسروزاده و عالی، ۱۳۸۴: شکل ۶۳: ۹؛ Venco-Ricciardi, 1970/1: Fig. 93). نمونه بعدی کوزه گردن‌دار با لبه تخت و یک برجستگی زیر آن بوده (شکل ۲: ۴) که در میان مجموعه سفال‌های اشکانی از بیستون نیز گزارش شده است (علی‌بیگی، ۱۳۸۹: طرح ۳: ۳۵). از دیگر نمونه‌ها، کوزه‌ای با لبه ترکیبی گرد-تخت و برجستگی باریکی زیر لبه است (شکل ۲: ۱۰) که با تفاوت جزئی در مقطع، با نمونه پارسی به دست آمده از کاوش‌های قلعه یزدگرد قابل مقایسه است (نظری، ۱۳۹۲: لوح ۱۰: ۹). قطعه بعدی کوزه گردن‌دار با لبه شیب‌دار متمایل به خارج و گردنی عمود است که دارای تزئینات کنده موج بر گردن است (شکل ۲: ۱۱). قطعه مشابه با این فرم را می‌توان در میان سفال‌های اشکانی بیستون و شوش ملاحظه کرد (Kleiss, 1970: Abb. 28:7; Boucharlat et al., 1987: Fig. 63: 9). از دیگر گونه‌های شاخص که ساخت آن در بسیاری از محوطه‌های اشکانی رایج بوده، کوزه با لبه قائم یا برگشته به خارج است (شکل ۲: ۱۲) که در ماه‌نشان زنجان، بیستون و سلوکیه نمونه‌هایی از آن‌ها گزارش شده است (Debevoise, 1934: Fig. 89؛ علی‌بیگی، ۱۳۸۹: طرح ۴: ۶؛ خسروزاده و عالی، ۱۳۸۳: طرح ۸). نمونه بعدی قطعه‌ای است متعلق به کوزه‌ای با گردن عمود و لبه چهار پر (شکل ۲: ۱۵) که قابل قیاس با نمونه‌ای از شمال عراق در روستای خرابه است و به احتمال به اواخر دوران ساسانی تاریخ‌گذاری می‌شود (Simpson & Watkins, 1995: Fig. 62: 7). از دیگر نمونه‌ها کوزه گردن‌داری با لبه ساده متمایل به بیرون است (شکل ۲: ۱۸) که می‌توان آن را با سفال‌های ساسانی صنکر مقایسه کرد (Kamada & Ohtsu, 1988: Fig. 15: P. 29). آخرین گونه مطالعه شده از این گروه کوزه گردن‌دار با لبه باندی شکل است (شکل ۲: ۲۲). نمونه‌ی قابل‌مقایسه با این فرم در میان سفال‌های اشکانی قلعه یزدگرد به دست آمده است (نظری، ۱۳۹۲: لوح ۱۹).

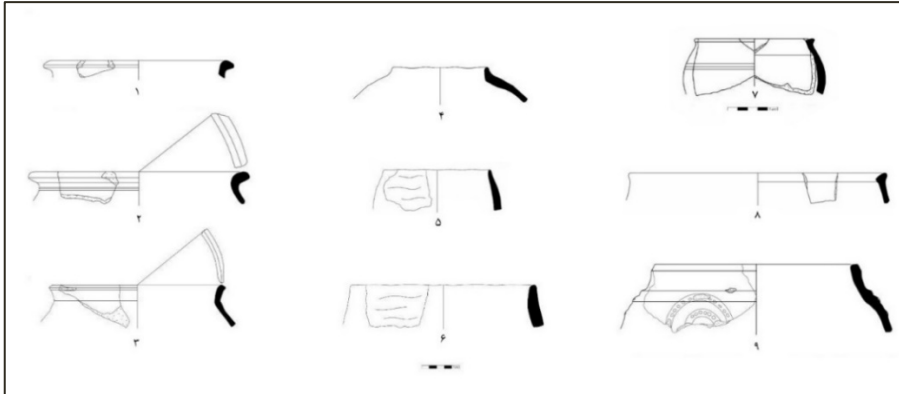
گروه بعدی کوزه‌های بدون گردن هستند به طوری که لبه ظرف بی‌واسطه به بدنه متصل می‌شود؛ از جمله: کوزه‌های بدون گردن با لبه متمایل به داخل (شکل ۳: ۸) که این فرم از کوزه در میان نمونه‌های منسوب به دوره ساسانی از ماه‌نشان نیز گزارش شده‌اند (خسروزاده و عالی، ۱۳۸۳: ۱۶: ۱). علاوه بر موارد فوق، چندین نمونه کف نیز از سطح هر دو محوطه جمع‌آوری شده است. شامل کف رینگی (شکل ۴: ۵) و کف تخت (شکل ۴: ۷) که قابل قیاس با نمونه‌های اشکانی به دست آمده از کاوش‌های قلعه یزدگرد (نظری، ۱۳۹۲: لوح ۳۵، ۳۴) و بیستون (علی‌بیگی، ۱۳۸۹: طرح ۷: ۸۰) است. در میان قطعات، سفالینه‌هایی متعلق به بدنه ظروف نیز شناسایی شد (شکل ۵: ۱-۳). بعضی از آن‌ها لعاب‌دار بوده و بعضی دارای عناصر تزئینی کنده و فشاری است.



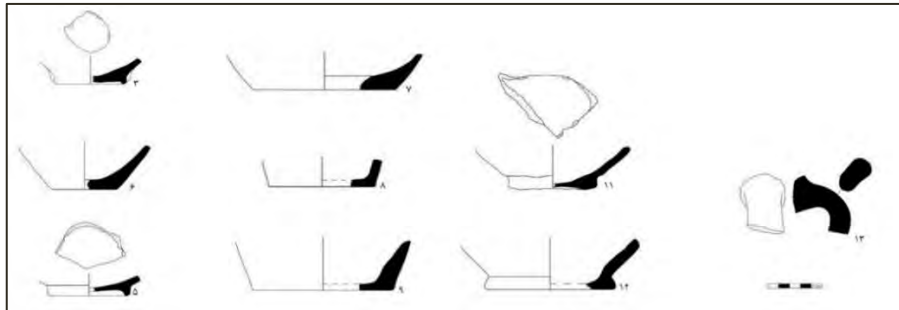
شکل ۱. نمونه‌ای از کاسه‌های به دست آمده از قلعه خرابه ازنا (دوران اشکانی و ساسانی)



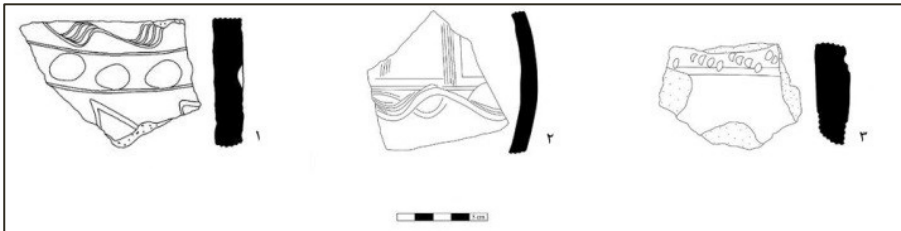
شکل ۲. کوزه‌های گردن‌دار به دست آمده از گمانه‌های تعیین حریم تپه قلعه خرابه ازنا (دوران اشکانی و ساسانی)



شکل ۳. کوزه‌های بدون گردن به‌دست آمده از گمانه‌های تعیین حریم تپه قلعه‌خرابه ازنا (دوران اشکانی و ساسانی)



شکل ۴. دسته لعاب‌دار و انواع کف‌های به‌دست آمده از گمانه‌های تعیین حریم تپه قلعه‌خرابه ازنا (دوران اشکانی و ساسانی)



شکل ۵. انواع بدنه به‌دست آمده از گمانه‌های تعیین حریم تپه قلعه‌خرابه (دوران اشکانی و ساسانی)

جدول ۲. گونه شناسی سفال‌های شاخص گمانه‌زنی تپه قلعه‌خرابه (دوران اشکانی و ساسانی)

ردیف	نام محوطه	تاریخ‌گذاری نسبی	منبع
۱	قلعه‌خرابه (شکل ۵: ۱)	اوایل اشکانی اوایل ساسانی	Valtz, 1991: Fig. 1: 14 Wenke, 1975-76: Fig. 8: 329
۲	قلعه‌خرابه (شکل ۴: ۱)	ساسانی	Venco-Ricciardi, 1967: Fig. 170
۳	قلعه‌خرابه (شکل ۴: ۷)	اشکانی	علی بیگی، ۱۳۸۹: طرح ۷: ۸۰ نظری، ۱۳۹۲: لوح ۳۴
۴	قلعه‌خرابه	اشکانی	Debevoise, 1934: Fig. 194

۲۸:۳ طرح: علی بیگی، ۱۳۸۹		(شکل ۱: ۶)	
Wenke, 1975-76: Fig. 10: 431 Alden, 1978: Fig. 6: 24; 5: 24.	اواخر اشکانی ساسانی	قلعه خرابه (شکل ۱: ۷)	۵
Adams, 1970: Fig. 6, aw	ساسانی	قلعه خرابه (شکل ۱: ۹)	۶
Debevoise, 1934: Fig. 15 خسروزاده و عالی، ۱۳۸۴: شکل ۳: ۵	اشکانی	قلعه خرابه (شکل ۱: ۱۰)	۷
Kleiss, 1970: Abb. 25:1	اشکانی	قلعه خرابه (شکل ۱: ۱۲)	۸
Venco-Ricciardi, 1970/1: Fig. 93 Debevoise, 1934: Fig. 288 خسروزاده و عالی، ۱۳۸۴: شکل ۶: ۹	اشکانی-ساسانی	قلعه خرابه (شکل ۲: ۱)	۹
علی بیگی، ۱۳۸۹: طرح ۳: ۳۵	اشکانی	قلعه خرابه (شکل ۲: ۴)	۱۰
نظری، ۱۳۹۲: لوح ۱۰: ۹	اشکانی	قلعه خرابه (شکل ۲: ۱۰)	۱۱
Kleiss, 1970: Abb. 28:7 Boucharlat et al., 1987: Fig. 63: 9	اشکانی	قلعه خرابه (شکل ۲: ۱۱)	۱۲
Debevoise, 1934: Fig. 89 خسروزاده و عالی، ۱۳۸۳: طرح ۸ علی بیگی، ۱۳۸۹: طرح ۴: ۶	اشکانی	قلعه خرابه (شکل ۲: ۱۲)	۱۳
Simpson & Watkins, 1995: Fig. 62: 7	احتمالاً اواخر ساسانی	قلعه خرابه (شکل ۲: ۱۵)	۱۴
Kamada & Ohtsu, 1988: Fig. 15: P. 29	ساسانی	قلعه خرابه (شکل ۲: ۱۸)	۱۵
نظری، ۱۳۹۲: لوح ۱۹	اشکانی	قلعه خرابه (شکل ۲: ۲۲)	۱۶
خسروزاده و عالی، ۱۳۸۳: طرح ۱: ۱۶	ساسانی	قلعه خرابه (شکل ۳: ۸)	۱۷

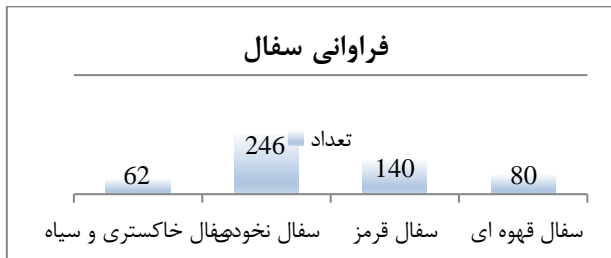
بررسی تپه قلعه خرابه ازنا

همان‌گونه که بیان شد به منظور امکان‌سنجی ساخت سایت‌موزه باستان‌شناسی و مشخص کردن توالی فرهنگی ادوار مختلف تپه در تاریخ ۱۳۹۵/۶/۲۷ بررسی قلعه خرابه به صورت سامانمند انجام پذیرفت؛ بدین صورت که تپه را به شبکه‌های منظم ۲۰×۲۰ متر تقسیم و در گروه‌های ۳ نفره در تمامی شبکه‌ها بررسی انجام شد (تصویر ۴۳). کارکنان شهرداری شهرستان ازنا ماهیانه سطح تپه را از زباله‌ها و تکه سفال‌ها و سایر یافته‌هایی که به هر دلیلی از تپه جدا می‌شوند پاک‌سازی می‌کنند و آن‌ها را به جای دیگری منتقل می‌کنند. به این دلیل حجم یافته‌های سطحی کمتر از حد انتظار بوده و یافته‌های باقی‌مانده نیز امکان جابه‌جایی داشتند، به همین دلیل از تحلیل یافته‌های سفالی جمع‌آوری شده در شبکه‌های جداگانه صرف‌نظر شد و شناخت توالی کلی تپه مدنظر قرار گرفته شد. یافته‌های به‌دست‌آمده از این بررسی شامل قطعات سفال، ادوات سنگی و سفالی، استخوان، کاشی، تکه‌های خشت، جوش‌کوره و آثار معماری برجاست. معماری شناسایی شده در سطح تپه بیشتر از نوع چینه است که در جهات مختلف قابل مشاهده است (تصویر ۱۶).

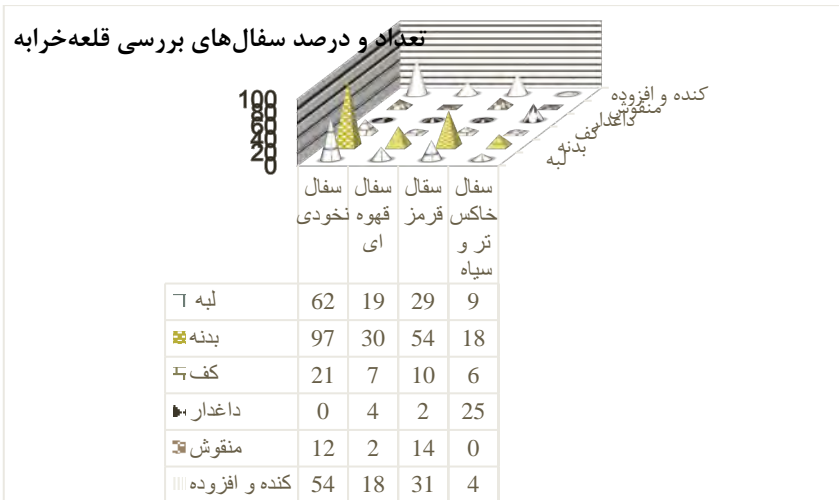


تصویر ۱۶. بررسی تپه قلعه‌خرابه

آثار سفالی مشاهده‌شده در سطح شبکه‌ها در دسته‌های سفال خاکستری، قرمز، قهوه‌ای و نخودی دسته‌بندی شده که پس از انجام گونه‌شناسی، توالی دوره‌های مختلف، از پیش از تاریخ (مس سنگی جدید) تا دوران معاصر مشخص شد. در بررسی صورت گرفته ۵۲۸ قطعه سفال نخودی، قهوه‌ای، قرمز، خاکستری و سیاه شناسایی شد که نوع و فراوانی آن‌ها در ادامه آورده شده است (نمودار ۱ و ۲).



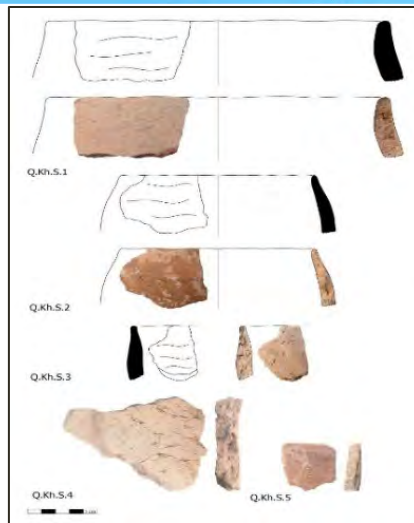
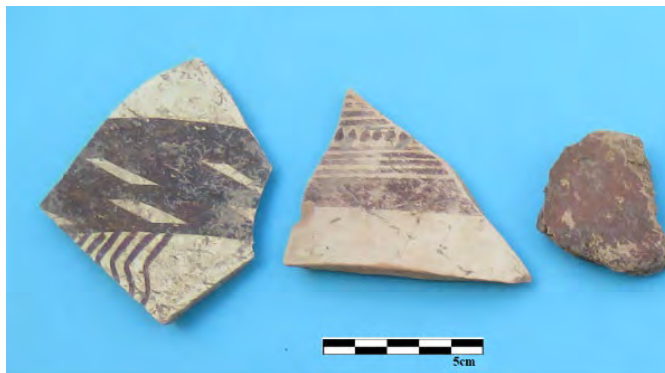
نمودار ۱. یافته‌های سفالی حاصل از بررسی



نمودار ۲. تعداد و درصد سفال‌ها حاصل از بررسی قلعه‌خرابه ازنا

سفال‌های به دست آمده از قلعه خرابه، براساس نوع قطعه و فرم به اشکال متنوعی تقسیم می‌شوند که با توجه به گاهنگاری زاگرس مرکزی و براساس مطالعه تطبیقی با محوطه‌های پیرامونی و فرامنطقه‌ای گونه‌شناسی شدند.

۱. مس‌سنگی جدید: این سفال‌ها در طیف قرمز، قهوه‌ای و نخودی می‌باشند که به صورت ساده یا منقوش است. سفال‌های شاخص بازه زمانی مذکور، سفال نخودی منقوش با رنگ سیاه^۱ و سفال‌های قرمز یا قهوه‌ای با پوشش گلی قرمز رنگ^۲ هستند (تصویر ۱۷) که نمونه‌های آن‌ها شبیه گودین VI، در سفال‌های نوع IC طبقه‌بندی یانگ و قلاگپ فاز ۱۵ است (عبداللهی، ۱۳۸۸؛ Henrickson 1985: 67; Young, 1969).

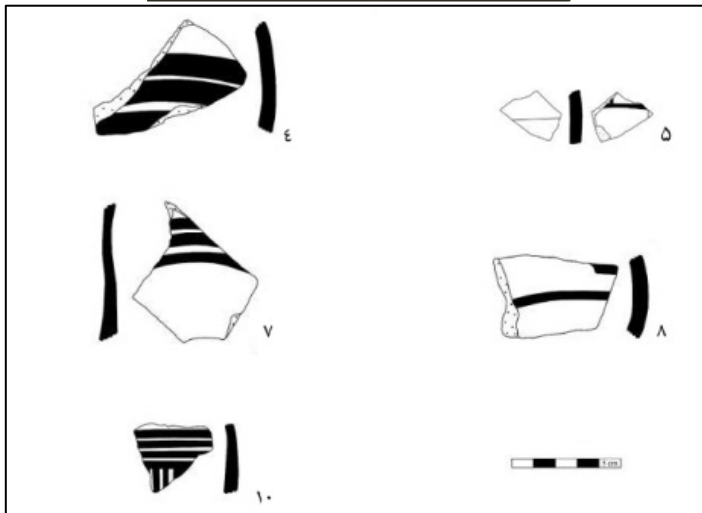
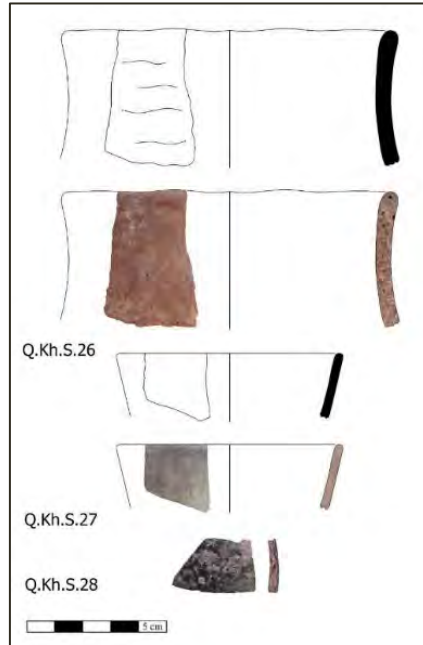


تصویر ۱۷. سفال‌های دوره مس‌سنگی جدید تپه قلعه خرابه (سفال‌های نخودی منقوش و لعاب گلی قرمز رنگ)

¹ Black on Buff

² Red Slip

۲. مفرغ: سفال‌های شاخص این دوره زمانی در طیف نخودی منقوش، قرمز، خاکستری، قهوه‌ای می‌باشند (تصویر ۱۸) که با توجه به گونه شناسی با فاز ۱۱ و ۱۲ تپه قلاگپ و گودین III فازهای پنج و چهار شباهت دارند، (عبدلهی، ۱۳۸۸: ۱۸۰-۱۷۶؛ هنریکسون، ۱۳۸۱، ۴۲۰-۴۱۶؛ ۱۶۳؛ Young, 1969: 83-87; Henrickson, 1986).



تصویر ۱۸. نمونه‌ای از سفال‌های عصر مفرغ تپه قلعه‌خرابه

۳. آهن: سفال‌های شاخص این دوران در طیف خاکستری و قرمز صیقلی هستند (تصویر ۱۹) که با توجه به گونه‌شناسی با فازهای ۸-۴ تپه قلاگپ شباهت دارند (عبداللهی، ۱۳۸۸: ۲۰۱-۱۸۶).

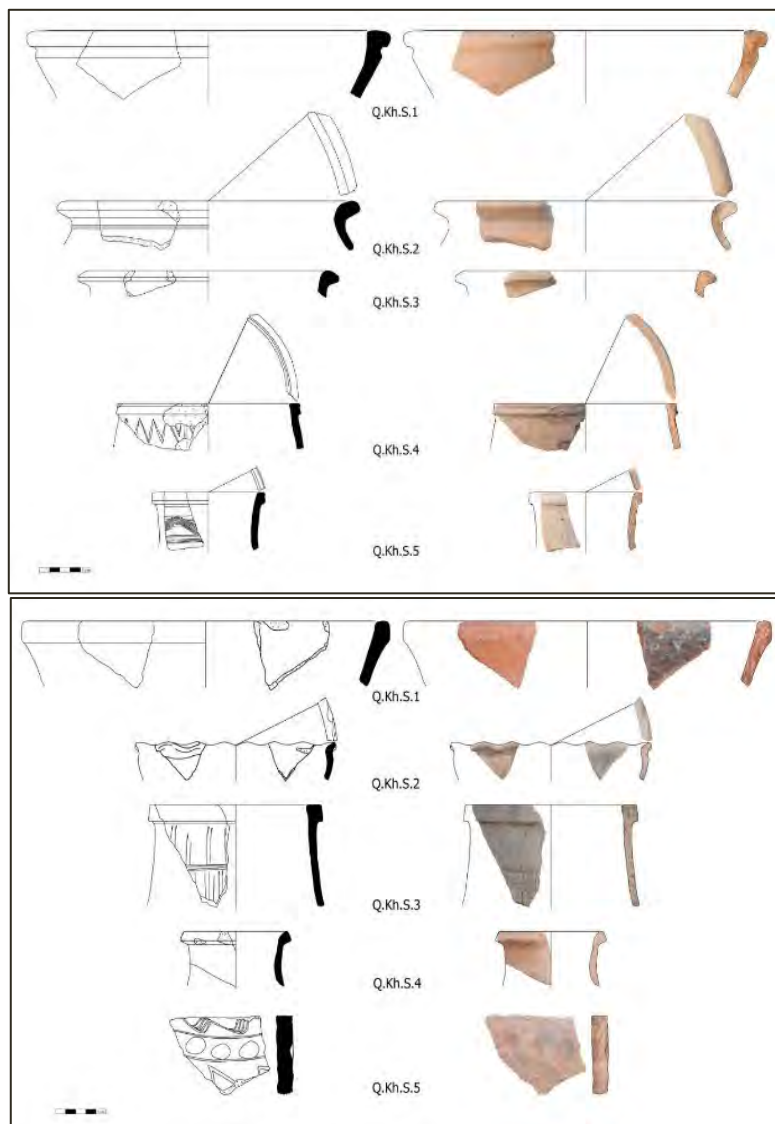


تصویر ۱۹. نمونه‌ای از سفال‌های عصر آهن تپه قلعه خرابه ازنا

۳. تاریخی (اشکانی/ ساسانی): سفال‌های اشکانی-ساسانی^۱ عمدتاً چرخ‌ساز با شاموت کانی، دارای بافتی منسجم و پخت کافی و مناسب هستند. خمیره اغلب آن‌ها نخودی رنگ است. رنگ سطوح داخلی و خارجی آن‌ها نیز در طیف‌های مختلفی همچون نخودی، نارنجی، قهوه‌ای و به ندرت خاکستری مشاهده می‌شود. اغلب قطعات بدون لعاب بوده اما چندین نمونه لعاب‌دار نیز

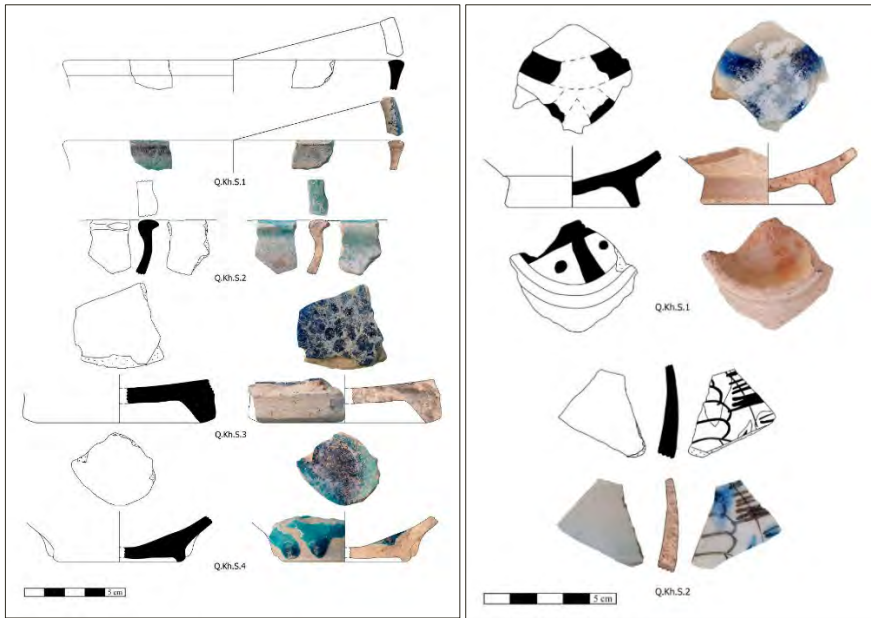
^۱ گونه‌شناسی سفال‌های دوران اشکانی و ساسانی در بخش تعیین عرصه و حریم مقاله آورده شده است.

در میان آن‌ها دیده می‌شود. سطح بعضی از قطعات سفالی به‌صورت فشاری و یا با خطوط کنده موازی، زیگزاگ، موج و نوارهای برجسته‌ترین شده‌اند (شکل ۵-۱؛ تصویر ۲۰)



تصویر ۲۰. نمونه‌ای از سفال‌های دوران تاریخی تپه قلعه‌خرابه

۵. اسلامی: سفال‌های مربوط به قرون اولیه اسلامی، قرون میانه اسلامی و قرون متأخر اسلامی از این تپه شناسایی (تصویر ۲۱)، که می‌توان نمونه‌هایی از آن‌ها را ملاحظه کرد (توحیدی، ۱۳۹۴).



تصویر ۲۱. نمونه‌ای از سفال‌های دوران اسلامی تپه قلعه خرابه

برآیند

با توجه به قرار داشتن تپه قلعه خرابه در مرکز دشت ازنا، نزدیکی به رودخانه، وسعت و ارتفاع قابل توجه نسبت به سایر تپه‌های دشت مذکور این تپه به‌عنوان یک تپه کلیدی در دشت ازنا است که با تبدیل آن به پارک تفریحی در عصر حاضر در حال از بین رفتن است. در راستای شناخت بهتر دوره‌های استقرار تپه، علاوه بر گمانه‌زنی، یک بررسی سامانمند نیز انجام گرفت، اگرچه برای شناخت و بازسازی توالی گاهنگارانه کاوش لایه‌نگاری ضروری است اما با توجه به یافته‌های حاصل از گمانه‌های تعیین عرصه و حریم و بررسی سطحی نیز می‌تواند کلیتی از وضعیت جوامع ساکن بر آن محوطه مشخص کرد. یافته‌های مربوط به مس‌سنگی، عصر مفرغ و آهن، با توجه به گاهنگاری زاگرس مرکزی و بر اساس مطالعه تطبیقی با محوطه‌های پیرامونی و فرامنطقه‌ای، قلعه خرابه در معیار منطقه‌ای با تپه قلاگپ ازنا (در فاصله حدوداً ۱۰ کیلومتری) و در نگاهی فرامنطقه‌ای با سفال‌های تپه گودین در زاگرس مرکزی شباهت دارند. شواهد سکونت از دوران مس‌سنگی جدید (گودین ۶)، عصر مفرغ (هم‌زمان با گودین ۳ فاز ۴ و ۵)، اشکانی و ساسانی تا دوران معاصر در این تپه شناسایی شد. در گمانه‌هایی که به لایه برجا رسیدند براساس فرم لبه و نوع نقش و سایر مواردی که در گونه‌شناسی سفال‌ها به آن‌ها پرداخته شد اولین دوره شناسایی شده مؤید دوران تاریخی اشکانی-

ساسانی است. این سفال‌ها نیز با نمونه‌های سفال ساسانی-اشکانی از دشت شوشان و سلوکیه، کوخه، تل ابوشریفه، بیستون، قلعه یزدگرد، تل ماهوز، ماه‌نشان و میاناب شوشتر قابل قیاس هستند. از طرفی، وسعت قلعه‌خرابه در دوران تاریخی مذکور بیش از ۲/۵ هکتاری بوده که حدود یک هکتار آن، در زیر ساخت‌وسازهای شهری مدفون یا از بین رفته است و این وسعت مؤید اهمیت این تپه در بازه زمانی مذکور بوده و تشابه سفال‌ها نیز می‌تواند مؤید ارتباط این محوطه با مناطق دیگر تحت حکومت اشکانی و ساسانی باشد. از طرفی برای ایجاد یک سایت موزه باستان‌شناسی عوامل مختلفی از قبیل موقعیت قرارگیری، وسعت، ارتفاع، توالی دوره‌ها، وجود آثار باستانی دیگر، وجود مکان‌های گردشگری طبیعی و انسانی، امکانات در دسترس و حمایت مردم و مسئولان ضرورت دارد. پس از بررسی عوامل ارائه شده، تپه قلعه‌خرابه با وسعت و ارتفاع قابل توجه و قرارگیری در مرکز شهرستان ازنا و چند دوره‌ای بودن سکونت، شرایط فوق‌العاده‌ای را برای ایجاد یک سایت موزه باستان‌شناسی در راستای شناخت گذشته منطقه مورد پژوهش و معرفی باستان‌شناسی به مردم، جذب گردشگر، اشتغال‌زایی و کمک به بهبود اقتصاد شهرستان فراهم خواهد کرد.

سپاسگزاری

از اعضا محترم هیئت باستان‌شناسی، دکتر اسماعیل همتی از ندریانی، دکتر سامر نظری، مهدی آذریان ارشد باستان‌شناسی، امیر حسینی سربیشه، جلال حسینی سربیشه، سرکار خانم پونه دهقان و اعضا محترم شورای شهر ازنا به خصوص جناب آقای محمد رسولی و جناب آقای محمدرضا محمدیان رییس بخش باستان‌شناسی اداره کل میراث فرهنگی استان لرستان و آقای محمد طرحانی رییس بخش ثبت و تعیین حریم اداره کل میراث فرهنگی استان لرستان بابت همکاری و حمایت از انجام این پروژه صمیمانه سپاسگزارم، همچنین از سرکار خانم مرضیه شهرباف دانشجوی دکتری دوران تاریخی دانشگاه تهران، بابت گونه‌شناسی سفال‌های دوران تاریخی مقاله پیش رو و جناب آقای غلامرضا زارع دکتری ژئومورفولوژی دانشگاه تربیت مدرس سپاسگزارم.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

ابن حوقل. (۱۳۴۵). صوره الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۳۶۸). مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چاپ سوم.

احمدی‌نژاد، هادی. (۱۳۸۶). نامه جاپلق و شهرهای هم‌جوار (خوانسار، خمین، ازنا، الیگودرز، اراک، گلپایگان، بروجرد) تهران، سازمان تحقیقات و آموزش کشاورزی، معاونت آموزش و تجهیز نیروی انسانی، دفتر خدمات تکنولوژی آموزشی، نشر آموزش کشاورزی.

بدیعی، ربیع. (۱۳۷۲). جغرافیای مفصل ایران، جلد اول، تهران: نشر اقبال، چاپ چهارم.

پازوکی، ناصر. (۱۳۸۴). آثار ثبت شده ایران در فهرست آثار ملی

حسینی سربیشه، بهزاد. (۱۳۹۵). گزارش گمانه‌زنی تپه قلعه خرابه ازنا، بایگانی پژوهشکده باستان‌شناسی.

حسینی سربیشه، بهزاد. (۱۳۹۸). گزارش کاوش نجات بخشی تپه کوی کیوان ازنا، بایگانی پژوهشکده باستان‌شناسی.

خسروزاده، علیرضا و ابوالفضل عالی. (۱۳۸۳). توصیف، طبقه‌بندی و تحلیل گونه‌شناختی سفال‌های دوران اشکانی

و ساسانی منطقه ماه نشان (زنجان). در مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران: حوزه شمال

غرب، به‌مکوشش مسعود آذرنوش، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ۷۰-۴۵.

خسروزاده، علیرضا و ابوالفضل عالی. (۱۳۸۴). توصیف، طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سفال‌های دوران سلوکی، اشکانی

و ساسانی. در بررسی‌های باستان‌شناختی میاناب شوشتر. به‌مکوشش عباس مقدم و دیگران. تهران: سازمان میراث

فرهنگی و گردشگری، پژوهشکده باستان‌شناسی.

عبدلهی، مصطفی و سرداری، علیرضا. (۱۳۸۵). گزارش توصیفی، مقدماتی فصل یکم بررسی و شناسایی شهرستان

ازنا، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان‌شناسی ایران، حوزه غرب کشور، به‌مکوشش حسن فاضلی‌نشلی.

عبدلهی، مصطفی. (۱۳۸۶). گزارش توصیفی، مقدماتی فصل دوم و سوم بررسی و شناسایی باستان‌شناسی شهرستان

ازنا، بایگانی پژوهشکده باستان‌شناسی

عبدلهی، مصطفی. (۱۳۸۸). گزارش کاوش فصل ۱ قلاگپ شهرستان ازنا، بایگانی پژوهشکده باستان‌شناسی.

عبدلهی، مصطفی، نیکنمای کامال‌الدین، حصارای مرتضی و سرداری زارچی علیرضا. (۱۳۹۳). روستانشینی و

تغییرات فرهنگی جوامع شرق زاگرس مرکزی: کاوش باستان‌شناختی تپه قلاگپ، مطالعات باستان‌شناسی، دوره

۷ شماره ۱، بهار و تابستان. ۸۶-۶۷.

شفیعی، صادق. (۱۳۸۹). تحولات سیاسی و اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی شهرستان ازنا (۱۳۵۷ تا ۱۳۸۸)، پایان‌نامه

کارشناسی ارشد تاریخ اسلام.

محمدیان، محمدرضا. (۱۳۹۲). کاوش نجات‌بخشی تپه رودخانه شرقی گر جی، بایگانی پژوهشکده باستان‌شناسی

مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۶). تاریخ گزیده، عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.

علی‌بیگی، سجاد. (۱۳۸۹). ازسرگیری پژوهش‌های باستان‌شناختی در محوطه پارتی بیستون. پژوهش‌های

باستان‌شناسی مدرس، ۳: ۳۹-۶۹.

هنریکسون، رابرت. (۱۳۸۱). گودین III و گاهنگاری غرب مرکز ایران در حدود ۲۶۰۰-۱۴۰۰ ق.م، در باستان‌شناسی

غرب ایران، به‌مکوشش فرانک هول، ترجمه زهرا باستی، تهران: سمت.

ب) نافرسی

Abdolahi, Mostafa and Alireza Sadri, 2008 Archaeological Surveys in the Azna plain,

- Central Zagros, Iran, 6th International Congress on The Archaeology of the Ancient Near East Sapienza Universita Di Roma.
- Adams, R, 1970. McC Abū Sarīfa: A Sassanian--Islamic Ceramic Sequence from South Central Iraq. *Ars orientalis*, Vol. 8: 87-119.
- Alden, John R. 1978. Excavations at Tal-i Malyan: part 1 a Sasanian Kiln. *Iran* 16: 79-86.
- Boucharlat, R., Perrot, J. and Ladiray, D. 1987. Les niveaux post-achéménides à Suse, secteur nord. *DAFI* 15: 145-311.. (1970). Tell
- Debevoise, N.C. 1934. Parthian Pottery from Seleucia on the Tigris. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Henrickson, F, Elizabet, 1985, an Update Chronology of the Early and Middle Chalcolithic of the Central Zagros Highlands, Western Iran. *Iran*, Vol. 23. Pp. 63-108.
- Henrickson, C, Robert, 1986, A Regional Perspective on Godin III Cultural Development in Central Western Iran, Vol, 24, pp. 1-55
- Howell, Rosalind, 1979, "Survey of the Malayer Plain". *Iran*, XVII.
- Hasting, Anne, 1990, the pottery from Tepe Abdull Hosein, in Judith pullar, Tepe
- Kamada, H., and Ohtsu. T. 1988. Report on the excavations at Songor A - Isin-Larsa, Sasanian and Islamic graves. *al-Rafidan* 9: 135-72.
- Kleiss, W. 1970 .Zur Topographie des Partherhanges in Bisutun. *AMI* 3: 133-168.
- Pullar Judith, 1978, Abdull Hosein, a Neolithic site in western Iran. Excavation, Oxford, British Archaeological Reports. International series 563.
- Simpson, St. J., and Watkins. T. 1995. The Late Sasanian and Islamic ceramics from Kharabeh Village', Excavations at Kharabeh Shattani 2 (Baird, D., Campbell, S. and Watkins, T., eds), 175-84, Edinburgh.
- Valtz, E. 1991. New Observation on the Hellenistic Pottery from Seleucia-on-the-Tigris. In: Schippmann, K., Herling, A. and Salles, J.-F. (Eds.). *Golf- Archeology: Mesopotamian, Iran, Kuwait, Bahrain, Vereinigte Arabische Emirate und Oman*. Buch am Erlbach: International Archeology 6: 45-56.
- Levine, Louis. D, and Cuyler., T. Young., 1986, A summary of the ceramic Assemblage of the central -western Zagros from the middle Neolithic to the late third millennium B.C, prehistory de la Mesopotamia, CNRS, Paris.T.
- Venco-Ricciardi, R. 1967. Pottery from Choche. *Mesopotamia* 2: 93-104.
- Venco-Ricciardi, R. 1970/1. Sasanian Pottery from Tell Mahuz. *Mesopotamia* 5-6: 427-470
- Wenke, Robert J. 1975-1976. Imperial Investments and Agricultural Developments in Parthian and Sasanian Khuzestan: 150 BC to AD 640. *Mesopotamia X-XI*: 32-221.
- Young, Cuyler, 1966, survey in western Iran, 1961. *Journal of Near Eastern studies*, 25:228-39.
- Young, Cuyler, 1969, Excavations at Godin Tepe: first Progress Report, Occasional paper 17 Art and Archaeology, Royal Ontario Museum (ROM) Toronto.

بررسی تحولات عصر مفرغ سیستان و برهکنش های فرهنگی آن با مناطق دیگر

جواد علایی مقدم*، رضا مهرآفرین** و سیدرسول موسوی حاجی**
*استادیار باستان‌شناسی دانشگاه زابل، **استاد باستان‌شناسی دانشگاه مازندران

چکیده

با توجه به مطالعات و بررسی های صورت گرفته، اولین اجتماعات شکل گرفته در سرزمین پهناور دشت سیستان مربوط به اواخر هزاره چهارم پم می شود که تا اوایل هزاره دوم پم ادامه یافت و طی آن نمونه ای از اجتماعات پیشرفته شهرنشین اولیه شکل گرفت. شاخص تمدن عصر مفرغ سیستان، محوطه بزرگ شهر سوخته است که با ۱۵۱ هکتار به عنوان هسته اصلی می باشد و دارای حدود ۹۰۰ محوطه هم‌دوره و اقماری است. با وجود اهمیت غیر قابل توصیف سیستان در عصر مفرغ، بیشتر فعالیت های باستان شناسی منطقه حول کاوش های شهر سوخته و یا چند محوطه اقماری بوده و کمتر به صورت جامع و با دیدگاه کل نگر به ساختار و سیستم استقرار و برهمکنش های منطقه ای و فرامنطقه ای این حوزه تمدنی در عصر مفرغ پرداخته شده است. از این رو پژوهش فوق با تکیه بر مطالعات میدانی به صورت بررسی جامع منطقه و منابع اطلاعاتی حاصل از کاوش های باستان شناسی در شهر سوخته و محوطه های اقماری و همچنین اطلاعات موجود از وضعیت ارتباطی حوزه های تمدنی دیگر این دوران، به توضیح و تبیین این مهم پرداخته است. نتایج بیانگر آن است که در طی حدود ۱۴۰۰ سال تمدن عصر مفرغ سیستان در سه سطح دارای تغییرات قابل تشخیص است: سطح اول تغییرات درون محوطه ای در مرکز اصلی این تمدن یعنی شهر سوخته که به چهار دوره استقرار تقسیم می شود. سطح دوم تغییرات منطقه ای که مربوط به پراکندگی و الگوی فضایی

استقرارهای دشت سیستان است و سطح سوم مربوط به سطح روابط و برهکنش‌های فرهنگی با مناطق دیگر (همجوار و غیر همجوار) می‌شود. سطوح روابط و میزان و جهت کنش‌های فرهنگی در هر یک از ادوار مختلف چهارگانه عصر مفرغ سیستان تحت تأثیر عوامل مختلف درونی و بیرونی متفاوت است.

واژه‌های کلیدی: عصر مفرغ، بررسی باستان‌شناختی، برهکنش‌های فرهنگی، سیستان، شهر سوخته.

مقدمه

سیستان سرزمین پهناوری است که از دیرباز جایگاه ویژه‌ای در تاریخ و تمدن ایران داشته و با توجه به آثار و بقایای منحصر به فرد آن که گستره‌ای بیش از پنج هزار سال را دربر می‌گیرد، در مطالعات باستان‌شناسی اهمیت فراوانی دارد. این سرزمین در شرقی‌ترین نقطه ایران قرار دارد و امروزه از حیث آب‌وهوایی جزو سرزمین‌های گرم و خشک محسوب می‌شود لیکن در گذشته نه چندان دور سرزمین پر آب و سرسبزی بوده است که جمعیت بسیاری را در خود جای می‌داد.

سیستان را می‌توان سرزمینی توصیف کرد پهناور، که قلب تپنده آن رودخانه هیرمند است، به طوری که فراز و فرود تمدن در این سرزمین رابطه مستقیم و انکارناپذیری با این رودخانه دارد. هر چند در سال‌های اخیر مطالبی درباره مشاهده شواهدی از دوره پارینه‌سنگی در یگانه کوه دشت سیستان یعنی کوه خواجه شده است که البته در مورد آن اختلاف نظر وجود دارد، می‌توان بیان کرد که شروع استقرار گسترده در این دشت مربوط به اواخر هزاره چهارم پم یعنی عصر مفرغ است. تمدن شکل گرفته در سیستان در عصر مفرغ یکی از بزرگ‌ترین تمدن‌های آن دوران جهان محسوب می‌شود و برای اولین بار در این دوران استقرارهای منطقه طی چند قرن به شدت افزایش یافته و از سوی دیگر دارای بره‌کنش‌های فرامنطقه‌ای گسترده با مناطق همجوار و دوردست شده‌اند. باید بیان داشت که هر چند در سال‌های اخیر چندین محوطه اقماری دیگر نیز مورد مطالعه قرار گرفت، بیشتر مطالعات حول شهر سوخته به عنوان بزرگ‌ترین استقرار عصر مفرغ سیستان و شرق ایران صورت گرفته و به بسیاری از مسایل عصر مفرغ منطقه سیستان با دارا بودن ۹۰۰ استقرار کوچک و بزرگ کمتر توجه شده است. یکی از مهم‌ترین این مسایل تحولات استقراری عصر مفرغ سیستان در طول حدود ۱۴ قرن (۳۲۰۰ تا ۱۸۰۰ پم) و همچنین تأثیر آنها بر بره‌کنش‌های فرهنگی با مناطق دیگر است. شاید بتوان گفت این مسئله یکی از بنیادی‌ترین مسئله‌های مطالعات عصر مفرغ سیستان است

که بسیاری از زوایای پنهان این دوران را مشخص می‌کند. از این‌رو نگارندگان با تکیه بر داده‌های میدانی حاصل از بررسی‌های باستان‌شناسی و مقاله‌ها، کتاب‌ها و گزارش‌های باستان‌شناسی منتشر شده به بررسی تحولات عصر مفرغ سیستان و برهکنش‌های فرهنگی آن با مناطق دیگر می‌پردازند.

جغرافیای طبیعی دشت سیستان

سیستان یک دشت تپه ماهوری و به عبارت بهتر فلات به‌نسبت پست و با ارتفاع کمتر از ۵۱۰ متر از سطح دریاست (شکل ۱) که از خاک رس سفید خاکستری و قابل رؤیت کامل در زمستان تشکیل شده است. اقلیم این منطقه جزء مناطق گرم و خشک با تابستان‌های گرم و طولانی است (نوری و دیگران، ۱۳۸۶: ۴۱-۴۲). این سرزمین پست دارای اختلاف دمای زیاد در ساعت‌های شبانه‌روز است. میانگین دمای هوای آن (با استناد به هوای شهر زابل) $۲۱/۸$ درجه سانتی‌گراد است و مقدار آن در گرم‌ترین ماه سال در تیرماه $۳۴/۴$ و در سردترین ماه سال در دی‌ماه $۸/۴$ درجه سانتی‌گراد است (ریاحی‌فرد، ۱۳۸۰: ۷۲). سیستان دلتای رود هیرمند است که در داخل خشکی و دور از دریا است و رود هیرمند جریان خود را به آن تخلیه می‌کند (احمدی، ۱۳۸۵: ۲۱). رودخانه هیرمند از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در ایجاد بستر زیست‌محیطی مناسب برای ساکنان منطقه، از گذشته‌های دور تاکنون بوده است (شکل ۲). از قدیم بستر جغرافیایی سیستان را حوزه آبخیز و آبریز هیرمند دربرگرفته و سیستان و هیرمند همیشه عجین و مترادف و مکمل یکدیگر بوده‌اند، به‌طوری‌که حیات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی سیستان از وجود هیرمند و برکات ناشی از آب جاری آن است (ابراهیم‌زاده، ۱۳۷۴: ۶-۷). همان‌گونه که مصر بخشش نیل است سیستان نیز بخشش رود هیرمند است (باسورث، ۱۳۷۰: ۷). از ویژگی‌های مهم رودخانه هیرمند تغییر مسیر رودخانه در بخش دلتای آن است. اگرچه تغییر مسیر رودخانه در بخش دلتای آن مسئله غیرعادی نیست ولی در مورد هیرمند به‌دلیل موقعیت توپوگرافی هموار، شیب کم و جهت و شدت وزش باد این تغییر بسیار شدید است (توانا و بریمانی، ۱۳۷۹: ۲۰۵-۲۰۶). دلتا در دشت سیستان از چنان اهمیتی برخوردار است، به‌طوری‌که در تعریف جغرافیای طبیعی سیستان می‌توان گفت دشت سیستان عبارت است از مجموعه دلتاهایی که در طی هزاران سال در طی تغییر مسیر رودخانه هیرمند به‌وجود آمده و به تبع، به دنبال این تغییر مسیر رودخانه باعث جابه‌جایی جوامع و فرهنگ‌ها شده است (سیدسجادی، ۱۳۷۴: ۱۹۹). یکی از این مسیرها مسیر رود بیابان (رامرود- ترقون) است. تعیین قدمت تاریخی دقیق این مسیر دشوار است اما شواهد موجود نشان می‌دهد از هزاره چهارم پم، رودخانه در این

مسیر جاری و به دنبال آن سکونتگاه‌های انسانی شکل گرفته‌اند که از هزاره سوم پم به بیشترین وسعت و جمعیت خود می‌رسد (ابراهیم زاده، ۱۳۸۳: ۱۳). در این دوره شهر سوخته مهم‌ترین محوطه باستانی سیستان، در کنار رود هیرمند بنا شد. مسیر یادشده تشکیل دلتای رامرود-تراکون (رود بیابان) را داده و هامون متشکل از آن گودزره است (توانا و بریمانی، ۱۳۷۹: ۱۹۵). در دلتای همین مسیر است که تمام استقرارهای عصر مفرغ سیستان قرار دارند و آبادترین نقطه سیستان در دوران مفرغ بوده است.

پدیده مهم دیگر در دشت سیستان که تأثیر بسیار زیادی بر وضعیت استقراری منطقه دارد، دریاچه هامون است. گستره پوشش آب دریاچه در ازای سال و از سالی به سال دیگر متفاوت است. در پایان دوران پر آبی هر سال ماه (مه) گستره پوششی آب به ۳۲۰۰ کیلومتر مربع می‌رسد، درحالی‌که در دوران کم‌آبی، گستره پوشش آب به حد اندک ۱۲۰۰ کیلومتر مربع کاهش می‌یابد (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۴). این دریاچه در سال‌های کم‌آبی به سه پهنه جدا از هم شامل هامون هیرمند در جنوب، هامون صابری در مرکز و هامون پوزک در شمال تقسیم می‌شود (نوری و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۵-۳۶). یکی دیگر از عناصر طبیعی مهم در سیستان باد است. بادهای مهمی که در طول سال در سیستان می‌وزند که مهمترین آنها معروف به باد ۱۲۰ روزه است. جهت وزش باد ۱۲۰ روزه در سیستان شمال غرب و شمال است و عامل اصلی به‌وجود آورنده این بادهای، یک مرکز کم فشار به نسبت قوی در جنوب شرق ایران و همچنین دو مرکز فشار زیاد یکی بر دریای کاسپی و دیگری در ارتفاعات شمال شرقی خارج از کشور است که نقش فرابار دریای کاسپی از اهمیت بیشتری برخوردار است (حسین‌زاده، ۱۳۷۶: ۱۱۹). زمان وزش این باد از اوایل خرداد تا اواخر شهریور است و سرعت آن در مواردی به ۱۲۰ کیلومتر بر ساعت می‌رسد (ریاحی‌فرد، ۱۳۸۰: ۲۴).

سیستان از نظر پوشش گیاهی دارای ویژگی‌ها و شاخص‌های مخصوص و وابسته به دریاچه هامون و رودخانه هیرمند است. پوشش گیاهی دشت سیستان در شش گروه درخت (شورگز)، درخچه (تاغ، گز، گون و ...)، بوته‌ای (سیاه شور، خارشتر، سدابی و ...)، علفی (بونی، آویار، نی، خار، سملکی و ...)، علفی-آبزی و علفی خزننده تقسیم می‌شود.

زندگی جانوری سیستان دارای تنوع زیستی خاصی است که شامل آبزیان (در سه راسته کپور ماهی سانان، آزاد ماهی سانان و شیشه ماهی سانان)، پستانداران (۴۳ گونه)، خزندگان (۵۱ گونه) و پرندگان (۲۲۵ گونه از ۴۹ خانواده) می‌شود (نوری و دیگران؛ ۱۳۸۶: ۱۰۷-۱۳۰).

پیشینه مطالعات عصر مفرغ سیستان

مجموعه فعالیت‌های باستان‌شناسی سیستان در سال ۱۳۹۱ در قالب مقاله‌ای جامع منتشر شد که در آن به تمامی فعالیت‌های باستان‌شناسی در دوره‌های مختلف پرداخته شد (علایی‌مقدم، ۱۳۹۱: ۲۰۷-۱۹۵). بر این اساس فعالیت‌های باستان‌شناسی سیستان را می‌توان به دو دسته بررسی‌های باستان‌شناختی و کاوش‌های باستان‌شناسی تقسیم کرد. دسته اول هرچند با هدف شناسایی محوطه‌های باستانی بدون توجه به دوره استقراری آن صورت گرفت لیکن درصد زیادی از گزارش‌های به‌دست‌آمده در بردارنده اطلاعات مربوط به دوران پیش از تاریخ است.

الف. بررسی‌های باستان‌شناختی

بررسی‌های باستان‌شناختی سیستان با فعالیت با بررسی سر اُرل اشتاین در سیستان آغاز شد (Stein, 1928). در سال ۱۹۶۰ میلادی، هیئت باستان‌شناسی ایتالیا به سرپرستی اومبرتو شراتو بررسی باستان‌شناختی در سیستان را آغاز کرد و طی آن موفق به شناسایی محوطه‌های ناشناخته‌ای همچون دهانه غلامان، قلعه تپه، قلعه سام و چندین محوطه عصر مفرغ شدند (شراتو، ۱۳۴۲: ۶). در سال ۱۳۸۶ و در پی اجرای طرح بزرگ تهیه نقشه باستان‌شناسی کل کشور، طرح بررسی باستان‌شناختی فاز اول پهن‌دشت سیستان شامل ۱۱ حوزه جغرافیایی، مورد تصویب قرار گرفت و در همین سالی هیئتی بزرگ به سرپرستی سیدرسول موسوی‌حاجی و رضا مهرآفرین به انجام این مهم پرداختند که موفق به شناسایی بیش از ۸۱۱ محوطه باستانی شدند (موسوی‌حاجی و مهرآفرین ۸-۱۳۸۷، ج اول: ۱-۵). در سال بعد یعنی ۱۳۸۷ خورشیدی طرح فاز دوم بررسی باستان‌شناختی پهن‌دشت سیستان تصویب و به سرپرستی مجریان فاز اول و در ادامه آن طرح، انجام گرفت. در این فاز ۱۱ حوزه باقی‌مانده سیستان مورد بررسی قرار گرفت و تعداد ۸۵۴ اثر باستانی اعم از تپه، قلعه، عمارت، برج، کاروانسرا و ... شناسایی و ثبت شد (موسوی‌حاجی و مهرآفرین، ۸-۱۳۸۷، ج ۱۶: ۵-۲). طرح فوق یکی از جامع‌ترین و پربازده‌ترین طرح‌های کشور به حساب می‌آید که طی آن موفق به گردآوری داده‌های بسیار زیاد باستان‌شناسی و نتایج بی‌شمار شد.

ب. کاوش‌های باستان‌شناسی

در سال ۱۹۶۷ میلادی عملیات کاوش در تپه‌های پیش از تاریخی شهر سوخته (شکل ۳) با همکاری متقابل مرکز باستان‌شناسی ایران و مؤسسه ایزمنو ایتالیا و به سرپرستی موریتزیو توزی آغاز شد. نتایج

مطالعات و پژوهش‌های باستان‌شناسانه این گروه که تا سال ۱۹۷۸ میلادی در شهر سوخته ادامه داشت، در بیش از ده‌ها مقاله و کتاب و به زبان‌های گوناگون و رایج دنیا چاپ و منتشر شده است (سیدسجادی ۱۳۷۴: ۲۷۱). که مهم‌ترین آنها در کتابی با عنوان پیش‌ازتاریخ سیستان به چاپ رسید (Tosi, 1982). علاوه بر شهر سوخته، تیم ایتالیایی در سال‌های ۱۹۶۹-۱۹۷۰ به حفاری در تپه رود بیابان مبادرت ورزیدند (Tosi, 1972).

پس از انقلاب در سال ۱۳۷۵، هیئتی از کارشناسان ایرانی به سرپرستی سیدمنصور سیدسجادی مأموریت یافتند تا با انجام بررسی‌های مقدماتی و گمانه‌زنی در دو محوطه شهر سوخته زمینه را برای انجام یک پژوهش گسترده باستان‌شناسی در سیستان فراهم کنند. حفاری در این محوطه ارزشمند به عنوان بزرگ‌ترین محوطه دوران مفرغ سیستان تا سال ۱۳۹۳ ادامه یافت و نتایج بسیار ارزشمندی از این دوران به دست آمد.

در سال ۱۳۸۲ هیئتی متشکل از دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه زابل به سرپرستی سیدمنصور سیدسجادی برای گذراندن واحد عملی دروس خود به گمانه‌زنی جهت تعیین حریم و لایه‌نگاری تپه طالب‌خان در حاشیه جاده زابل-زاهدان اقدام کردند. این حفاری به‌عنوان اولین حفاری در محوطه‌های اقماری شهر سوخته از اهمیت زیادی برخوردار بود. حفاری در این محوطه در ۵ فصل دیگر ادامه یافت که علاوه بر سجادی، حجت میری و حسینعلی کاوش سرپرستی برخی از فصول کاوش را بر عهده داشتند (میری، ۱۳۸۵؛ کاوش، ۱۳۸۸ و کاوش، ۱۳۹۴).

در زمستان سال ۱۳۸۸ هیئتی مرکب از دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان به سرپرستی مهدی مرتضوی جهت گذراندن واحد عملی باستان‌شناسی، اقدام به تعیین حریم و لایه‌نگاری در یکی دیگر از محوطه‌های اقماری شهر سوخته، معروف به تپه‌دشت کردند (مرتضوی و صارمی، ۱۳۸۸). در سال‌های بعد نیز حفاری در این محوطه به سرپرستی مرتضوی ادامه یافت (مرتضوی، ۱۳۹۷).

یکی دیگر از محوطه‌های اقماری شهر سوخته که دانشگاه سیستان و بلوچستان کاوش کرد تپه صادق است که از سال ۱۳۸۹ تا سال ۱۳۹۵ در چندین فصل به سرپرستی روح‌الله شیرازی، مهدی مرتضوی و محمد مهدی توسلی و به‌منظور آموزش دانشجویان باستان‌شناسی این دانشگاه کاوش شد (شیرازی، ۱۳۹۵؛ توسلی، ۱۳۹۰؛ مرتضوی، ۱۳۹۱ و شیرازی، ۱۳۹۳).

تپه طالب‌خان ۲ (تپه یلدا) نیز جهت آموزش دانشجویان باستان‌شناسی دانشگاه زابل، در شش فصل متمادی بین سال‌های ۱۳۸۸ الی ۱۳۹۶ به سرپرستی حسینعلی کاوش حفاری شد (کاوش،

۱۳۹۶). علاوه بر آن حسینعلی کاوش در سال ۱۳۸۸ اقدام به حفاری و لایه‌نگاری یکی از مهمترین محوطه‌های اقماری شهر سوخته یعنی تپه گراتزیانی سیستان کرد (کاوش، ۱۳۹۰). این محوطه پس از ده سال در سال ۱۳۹۷ و با حمایت مالی دانشگاه زابل بار دیگر مورد مطالعه قرار گرفت (کاوش و دیگران، ۱۳۹۸).

استقرارهای عصر مفرغ سیستان

در دوفاز بررسی باستان‌شناختی سیستان که بین سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۸ خورشیدی و در دوفاز به انجام رسید، ۱۶۷۲ محوطه باستانی در ۲۲ حوزه جغرافیایی و دو بخش شمالی (روستایی) و جنوبی (صحرائی) سیستان شناسایی شد. از مجموع محوطه‌های شناسایی شده در ۹۰۰ محوطه شواهد عصر مفرغ سیستان شناسایی شد (علایی مقدم و دیگران، ۱۳۹۴: ۴۵). یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های محوطه‌های عصر مفرغ سیستان، مکان‌گزینی آنهاست که همگی ویژگی دیگر محوطه‌های عصر مفرغ سیستان تراکم بسیار زیاد مواد فرهنگی سطحی است، به‌نحوی که جز تعداد کمی از محوطه‌ها که اغلب وسعت کم دارند، در اکثر محوطه‌های عصر مفرغ سیستان مواد فرهنگی سطح محوطه‌ها فراگرفته است. این تراکم در برخی از محوطه‌های باستانی به اندازه‌ای است که در حدود ۳۰ سانتی‌متر سطح محوطه‌ها را قشری از سفال و مواد فرهنگی دیگر پوشانده است (شکل ۴). این تراکم و تنوع مواد فرهنگی سطحی که در اکثر موارد بیشتر از مجموع داده‌هایی است که طی حفاری از محوطه‌های نقاط دیگر کشور به‌دست می‌آید، نقش بسیار مهمی در مطالعات باستان‌شناسی دارد.

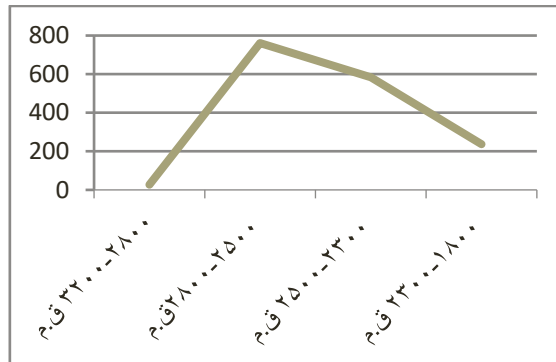
مطالعات آماری محوطه‌های مفرغ سیستان

یکی از مهم‌ترین اقدامات در مطالعات جامع منطقه‌ای که حول دوره خاصی صورت می‌گیرد، مطالعات آماری است. بر این اساس در ابتدا به بررسی آماری استقرارهای عصر مفرغ سیستان پرداخته می‌شود. همان‌طور که بیان شد براساس بررسی باستان‌شناختی که در سیستان صورت گرفت تعداد ۹۰۰ محوطه باستانی با شواهد عصر مفرغ شناسایی شد. این محوطه‌ها هرچند همگی متعلق به عصر مفرغ سیستان است، از نظر متغیرهای گوناگون با هم متفاوت هستند و بر این اساس قابل دسته‌بندی و مطالعه‌اند. شاید اولین بخش مطالعات آماری مربوط به دوره‌بندی و گستره کمی هر دوره است. براساس دوره‌بندی شهر سوخته و به نظر کاوشگر محوطه، عصر مفرغ سیستان شامل چهار دوره و ۱۱ مرحله می‌شود:

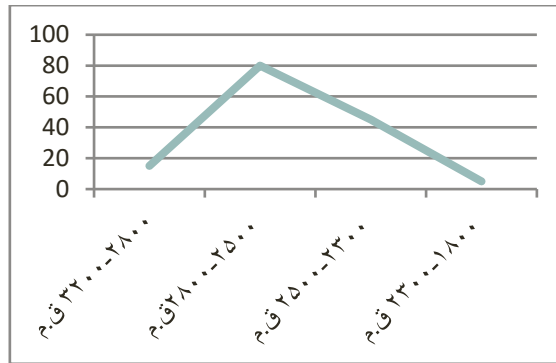
دوره اول از ۳۲۰۰ تا ۲۸۰۰ پم که دوره پایه‌گذاری است و وسعت استقرار در حدود ۱۵ هکتار تخمین زده می‌شود، دوره دوم از ۲۸۰۰ تا ۲۵۰۰ پم که دوره اوج شکوفایی است و وسعت استقرار حدود ۸۰ هکتار تخمین زده می‌شود، دوره سوم از ۲۵۰۰ تا ۲۳۰۰ پم که دوره آغاز اضمحلال است و وسعت استقرار در حدود ۴۵ هکتار تخمین زده می‌شود، و دوره چهارم از ۲۳۰۰ تا حدود ۱۸۰۰ پم که در پایان آن شهر سوخته متروک می‌شود و وسعت استقرار در حدود ۵ هکتار تخمین زده می‌شود (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۶۸).

با توجه به دوره‌بندی فوق که براساس مطالعات مستمر در شهر سوخته توسط هیئت‌های ایتالیایی و ایرانی صورت گرفته است، سفال هر دوره به‌عنوان بیشترین داده‌های موجود در آن دوره با گاهنگاری نسبی شناسایی شده است و همین امر امکانات لازم را جهت مشخص کردن دوره یا دوره‌های استقرار هر محوطه براساس مقایسه گونه‌شناختی نمونه‌های سفالی فراهم می‌آورد. بر این اساس فراوانی محوطه‌های باستانی هر دوره در پهن دشت سیستان به شرح زیر است:

- از دوره اول یعنی حد فاصل تقریبی ۳۲۰۰ تا ۲۸۰۰ پم در ۲۷ محوطه شواهدی شناسایی شد.
- از دوره دوم یعنی حد فاصل تقریبی ۲۸۰۰ تا ۲۵۰۰ پم در ۷۶۱ محوطه شواهدی شناسایی شد.
- از دوره سوم یعنی حد فاصل تقریبی ۲۵۰۰ تا ۲۳۰۰ پم در ۵۸۴ محوطه شواهدی شناسایی شد.
- از دوره چهارم یعنی حد فاصل تقریبی ۲۳۰۰ تا ۱۸۰۰ پم در ۲۳۷ محوطه شواهدی شناسایی شد (نقشه‌های ۱ تا ۴).



نمودار ۱. منحنی نواسانات کمی مکان‌های استقرار



نمودار ۲. منحنی نوسانات وسعت استقراری شهر سوخته

در اینجا باید بیان کرد که در مورد کمیت تعداد استقرارهای هر دوره در بین برخی کارهای اخیر که در قالب پایان‌نامه و معمولاً در محدوده کمتر (در یک حوزه بررسی براساس نقشه‌های سازمان جغرافیایی ارتش معادل وسعتی در حدود ۶۲۴ کیلومتر مربع) اختلاف نظرهایی وجود دارد لیکن تعداد ذکر شده در این مقاله براساس آخرین مطالعات بیان شده که نوسانات منحنی استقراری آن کاملاً همسو و منطبق با منحنی نوسانات استقراری شهر سوخته است (نمودار ۱ و ۲). در آغاز استقرار در شهر سوخته که وسعت آن در حدود ۱۵ هکتار تخمین زده می‌شود، در محدوده دشت سیستان فقط ۲۶ نقطه استقراری دیگر قابل مشاهده است. لیکن با گذشت چند قرن در دوره دوم، شهر سوخته به اوج گسترش و رونق خود رسید و وسعت آن به بیش از ۸۰ هکتار افزایش یافت که نشان از افزایش جمعیت است. این پیشرفت و افزایش جمعیت در دشت سیستان نیز قابل مشاهده است به نحوی که در این دوره علاوه بر شهر سوخته ۷۶۰ محوطه اقماری دیگر در دشت سیستان شکل می‌گیرد. در دوره سوم که به نحوی می‌توان آن را آغاز اضمحلال تمدن شهر سوخته نامید، وسعت این شهر به ۴۵ هکتار کاهش می‌یابد که گواه کم شدن جمعیت آن است. این کاهش جمعیت به صورت کاهش تعداد استقرارهای در دشت سیستان قابل مشاهده است به نحوی که مکان‌های استقراری در دشت سیستان در حدود ۲۴ درصد کاهش می‌یابد. روند کاهشی محدوده استقراری در محوطه شهر سوخته در دوره چهارم نیز تداوم می‌یابد به نحوی که در اواخر این دوره وسعت محدوده استقراری در این محوطه به ۵ هکتار می‌رسد. در دشت سیستان نیز این روند کاهشی قابل مشاهده است به نحوی که نسبت به دوره در استقرارها در حدود ۶۰ درصد کاهش می‌یابد تا در نهایت در اواخر این دوره به طور کامل متروک می‌شوند.

چنانکه مشخص است در طول تمدن عصر مفرغ سیستان که حدود ۱۴۰۰ سال به طول انجامیده، آهنگ فراز و فرود استقرار شهر سوخته به‌عنوان استقرار اصلی و مرکزی، با کل منطقه همخوانی دارد.

بررسی ارتباطات شهر سوخته با مناطق دیگر

ارتباطات گسترده یکی از ویژگی‌های عصر مفرغ است که در دنیای آن زمان از اهمیت بسیار بالایی به‌ویژه در بحث تجارت برخوردار است. ارتباطات در دوران باستان را می‌توان با بررسی مواد فرهنگی هر منطقه با منطقه دیگر و از طریق شناسایی مواد و ساخته‌های صادراتی و یا تأثیر و تأثرات در تولیدات و آثار هنری از جمله سفال، پیکرک، اشیاء فلزی و سنگی و ... مناطق مختلف بررسی کرد. مطالعه نمونه سفال‌های دوره اول استقرار عصر مفرغ سیستان بیانگر شباهت و ارتباط معنا دارای با سفالینه‌های عصر مفرغ جنوب ترکمنستان است (شکل ۵). در رابطه با روابط با جنوب ترکمنستان، جدای از تأثیر و تأثراتی مانند تجارت و اشاعه فرهنگی، بر طبق مطالعات انسان‌شناختی، مهاجرت از آسیای میانه به شهر سوخته ذکر شده است، زیرا در مطالعات انسان‌شناسی شهر سوخته وجود برخی اسکلت‌های انسانی که منشأ آن در فرهنگ‌های جنوب ترکمنستان است، دیده می‌شود (جهانبخش و دیگران، ۱۳۹۷: ۳۸). علاوه بر سفال، نمونه پیکرک‌هایی از دوره اول شهر سوخته یافت شده است که قابل مقایسه با پیکرک‌های نمازگاه III است (شکل ۶) که بازه زمانی آن کمی قدیم‌تر از شهر سوخته است (Tosi, 1968: 361). علاوه بر این، آثار به‌دست‌آمده از کاوش‌های شهر سوخته از دوره اول نشان می‌دهد که این شهر ارتباطات مهمی از نظر تجاری و بازرگانی با مناطق غربی ایران داشته است. پیدایش لوحه آغازایلامی که مختص سرزمین‌های ایلامی یا تحت نفوذ آن بوده و نیز پیدا شدن سایر علائم و نشانه‌های آغاز ایلامی روی برخی سفال‌ها و پیکره‌های جانوران و همچنین پیدا شدن آثار مهرهایی با نقوش و تزیینات شوشی و ... همگی تأییدکننده این مدعاست (سیدسجادی، ۱۳۸۷: ۴۶۲).

در مورد دوره دوم عصر مفرغ سیستان بررسی ارتباطات به‌واسطه حجم بسیار بالای مواد فرهنگی، اطلاعات زیادتری به‌دست می‌آید. سفالینه‌های به‌دست‌آمده از شهر سوخته و دیگر محوطه‌های اقماری آن در دشت سیستان دارای شباهت زیادی با مناطق شرقی (سند و افغانستان) و شمالی (آسیای میانه به‌ویژه ترکمنستان) و تا حدودی بلوچستان است (شکل ۷). پیکرک‌های این دوره نیز دارای شباهت بسیاری با پیکرک‌های دره سند به‌ویژه موندیگاگ III و IV قابل مقایسه است (جهانبخش و دیگران، ۱۳۹۷: ۳۹). ارتباطات شهر سوخته (وبه بیان دیگر سیستان عصر مفرغ) با

محوطه‌های دوران آغازیلامی غرب ایران در دوره‌های دوم و سوم کمتر شده است، هرچند دلیلی در دست نیست که براساس آن ارتباطات بازرگانی دو منطقه نیز کاهش زیادی یافته باشد (سیدسجادی، ۱۳۸۷: ۴۶۳).

دوره سوم نیز دوره تداوم در ارتباط با مناطق شرقی به‌ویژه دره سند و بلوچستان و کاهش شواهد ارتباطی با مناطق غربی است که البته این شواهد به مرور زمان کمتر می‌شود. در این دوره محوطه شهر سوخته دوران اوج خود را سپری کرده و از یک شهر بزرگ تبدیل به یک روستای بزرگ با وسعت تقریباً یک دوم دوره قبل می‌شود (سیدسجادی، ۱۳۸۷: ۴۶۴) و دوران زوال تمدن عصر مفرغ سیستان آغاز شده است. دوره چهار شهر سوخته دوران متفاوتی در تمدن عصر مفرغ سیستان است. در این دوران هرچند روند فروپاشی این تمدن ادامه می‌یابد اما تفاوت‌های آشکاری نسبت به دوره قبل آغاز می‌شود که مهم‌ترین نمود آن به‌وجود آمدن سفال‌های با اسلیپ غلیظ و فرم‌های خاص که در آنها تزیینات نقاشی اندک و تزیینات صیقلی افزایش یافته است و شباهت بیشتری با محوطه‌های بلوچستان دارد (شکل ۸). شباهت فن ساخت و فرم ظروف نیز قابل توجه است. کاسه و بشقاب‌ها و دیگرچه‌های یافت‌شده در میریکلات IIIc و IV که با دوره چهارم شهر سوخته مشابهت دارند (جهانبخش و دیگران، ۱۳۹۷: ۳۹). از سوی دیگر معدود سفال‌های منقوش این دوره با سفال‌های دوره متأخر IV2-3 موندیگاگ شباهت دارد (سیدسجادی، ۱۳۸۹: ۲۴۶).

بحث و برآیند

تمدن عصر مفرغ سیستان یکی از تمدن‌های بزرگ و پویای دوران خود است که چه از نظر رشد جامعه شهری و چه از نظر گسترش دامنه استقراری قابل توجه است. شکل‌گیری این تمدن خود یکی از مسایل بسیار مهم و البته دارای زوایای پنهان بسیاری است چراکه طبق بررسی باستان‌شناسی صورت گرفته، هیچ‌گونه شواهد استقراری از دوران مس‌سنگی و نوسنگی در این منطقه وجود ندارد (موسوی‌حاجی و مهرآفرین، ۱۳۸۷) و همین امر خود بیانگر مهاجرت به این منطقه در اواخر هزاره چهارم پم (آغاز عصر مفرغ) است. هرچند بیشترین شباهت مواد فرهنگی به‌ویژه سفال‌های دوره اول تمدن عصر مفرغ سیستان با تمدن‌های جنوب ترکمنستان و آسیای میانه است، وجود شواهد دیگری چون لوحه آغازیلامی نیز گواهی بر وجود ارتباط با مناطق غربی است. از سوی دیگر شاخصه‌های نژادی، فرهنگی و تمدنی به‌دست‌آمده از گورهای شهر سوخته مؤید مهاجرت از مناطق مختلف به شهر سوخته است و به عبارتی می‌توان شهر سوخته را جامعه‌ای چند ملیتی دانست (سیدسجادی، ۱۳۸۷: ۴۲۷).

به‌احتمال فراوان و با توجه با افزایش محدوده استقرار دشت سیستان در دوران مفرغ، مصادف با دوره دوم شهر سوخته که شواهد استقراری در ۷۶۱ محوطه قابل مشاهده است، بیانگر تداوم مهاجرت در کنار افزایش جمعیت از طریق زاد و ولد است. شاید یکی از مهم‌ترین عوامل رشد تمدن شهر سوخته در این دوران نقش پر رنگ آن در جریان تجارت شرق (تمدن‌های سند، بلوچستان و افغانستان) با تمدن‌های شرقی (بین‌النهرین و خوزستان) بوده است. به‌احتمال این نقش تا اواخر دوره دوم و اوایل دوره سوم تداوم داشته و از دوره سوم و به مرور زمان کمرنگ شده است و درنهایت در اواخر دوره سوم کمرنگ شده و درنهایت در اوایل دوره چهارم از بین رفته است که خود به نابودی تدریجی تمدن حوزه سیستان منجر شده است. شاید بتوان علت کمرنگ شده این منطقه در تجارت آن دوران را، رونق مسیر تجارت دریایی در نظر گرفت.

توضیح اینکه مطالعات مشخص کرده است که دو راه ارتباطی بین سند و میان‌رودان وجود داشته است. راه زمینی از فلات ایران می‌گذشته و راه دریایی از اقیانوس هند، دریای مکران و خلیج فارس می‌گذشته است که هم مواد باستان‌شناختی و هم متن‌های میان‌رودانی وجود راه دوم را اثبات می‌کنند (سیدسجادی، ۱۳۸۹: ۳۰۴). به‌احتمال آشنایی با مسیر دریایی و سهولت آن و همچنین تلاش برای حذف واسطه‌های موجود در فلات ایران به‌ویژه واسطه‌های نزدیک‌تر یعنی تمدن شوش که گاهی در کشمکش سیاسی نیز بوده‌اند، میان‌رودانیان و سندی‌ها را به توجه هرچه بیشتر تجارت دریایی سوق داده است. شکل‌گیری و رونق محوطه باستانی لوتال که می‌توان آن را یک شهر بندری-تجاری مربوط به اواخر هزاره سوم پم نامید (سیدسجادی، ۱۳۸۹: ۳۰۲) را می‌توان از جمله اقدامات سندی‌ها (به‌عنوان یکی از طرفین تجارت) در این جهت بوده است.

در کل چه تغییر در روابط با مناطق دیگر را یکی از مهم‌ترین علل تغییرات استقراری در دشت سیستان عصر مفرغ بدانیم و چه عوامل دیگر شناخته شده (تغییرات محیطی) و یا ناشناخته، علت این تغییرات باشند، تمدن عصر مفرغ سیستان در مدت ۱۴۰۰ سال در سه سطح دارای تغییرات قابل تشخیص است: سطح اول تغییرات درون محوطه‌ای در مرکز اصلی این تمدن یعنی شهر سوخته است که به چهار دوره استقراری تقسیم می‌شود. این تغییرات شامل ۱. شکل‌گیری استقرار در سیستان که با توجه به مسایل مطرح شده در نتیجه مهاجرت از مناطق دیگر ایجاد شده است؛ ۲. گسترش و شکل‌گیری بزرگ‌ترین استقرار و اولین شهر منطقه در اثر افزایش جمعیت که حاصل رشد و رونق روابط تجاری گسترده و درعین حال عوامل دیگر چون شرایط محیطی مناسب بود؛ ۳. آغاز فروپاشی و اضمحلال که به‌احتمال بر اثر کمرنگ شدن نقش ارتباطی و کم رنگ شدن نقش تجاری این منطقه

به‌ویژه با مناطق غربی است و ۴. مرحله چهارم تداوم روند اضمحلال در نتیجه از بین رفتن روابط گسترده و محدود شدن آن به مناطق شرقی و جنوبی و درنهایت متروک شده شهر سوخته است.

سطح دوم و سوم تغییرات منطقه‌ای که مربوط به پراکندگی و الگوی فضایی استقرارهای دشت سیستان و ارتباطات و برهمکنش‌های فرهنگی است. در ابتدا هم‌زمان به شهر سوخته و یا اندکی پس از آن ۲۶ استقرار دیگر در دشت سیستان شکل می‌گیرد که همگی مربوط به دوره اولیه است. در دوره دوم افزایش بسیار زیاد جمعیت است که به‌احتمال در اثر رونق تجارت و توجه بیشتر به منطقه است. در این دوره دامنه استقرارها در سطح دشت جنوبی سیستان افزایش می‌یابد و با وجود تراکم بیشتر محوطه‌ها در بخش شمال شرقی، تقریباً در تمام سطح دشت می‌توان مکان‌های استقراری یافت. در دوره سوم تغییرات استقراری روند منفی دارد که به‌احتمال بر اثر از بین رفتن نقش تجاری منطقه در مبادلات شرق (سند) و غرب (میان‌رودان) است. به‌عبارت دیگر در این دوران به‌احتمال در اثر کم‌رنگ شدن نقش شهر سوخته و سیستان در مبادلات تجاری در اثر روی آوردن سندی‌ها و میان‌رودانیان به تجارت دریایی، جمعیت دشت سیستان، منطقه را ترک کرده‌اند و بسیاری از مکان‌های استقراری متروک شده است و جمعیت باقی‌مانده را می‌توان اشخاصی در نظر گرفت که در منطقه باقی‌مانده و بیشتر به معیشت مستقیم از منابع محیطی و ارتباطات درون منطقه‌ای متکی بوده‌اند و روابط برون‌منطقه‌ای آنها محدودتر شده است. به‌مرور زمان و در دوره چهارم منطقه به‌صورت یک محیط اجتماعی با افزایش هرچه بیشتر روابط درون منطقه‌ای و کاهش روزافزون روابط برون منطقه‌ای بدل شده است و درنهایت به‌احتمال با تغییر مسیر رودخانه هیرمند و برهم خوردن نظم طبیعی و شرایط مساعد زیستی در سیستان که شرط لازم استقرار در هر منطقه است، جمعیت باقی‌مانده نیز مهاجرت کرده و منطقه متروک شده است.

شاید بتوان روند استقراری عصر مفرغ سیستان را چنین بیان کرد که در اواخر هزاره چهارم پ، مهاجرانی وارد دشت سیستان شده و با توجه به شرایط محیطی منحصر به فرد در آن ساکن شده‌اند و به مرور و در اثر رونق مسیرهای تجاری شرق و غرب و اهمیت یافتن منطقه در تجارت آن دوران، جمعیت بیشتر شده و استقرارهای این دشت افزایش یافته‌اند. ولی پس از چند قرن و با رونق گرفتن مسیر دریای، نقش تجاری دشت سیستان کم شده و هم شهر مرکزی و هم استقرارهای جانبی در اثر مهاجرت کاهش یافته تا درنهایت تغییرات در محیط زیست آخرین بازماندگان عصر مفرغ سیستان را به مهاجرت مجبور کرده است. مهاجرت به منطقه‌ای که تاکنون در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- احمدی، حسن. (۱۳۷۸)، جغرافیای تاریخی سیستان (سفر با سفرنامه‌ها)، تهران، مولف.
- ابراهیم‌زاده، عیسی. (۱۳۷۴)، سیستان در گذر زمان، بررسی برخی از نام‌های سیستان در ادوار تاریخی، مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، شماره یک، سال اول، بهار و تابستان.
- ابراهیم‌زاده، عیسی. (۱۳۸۳)، تأثیر عوامل زمین‌شناسی در تغییر مسیر رودخانه هیرمند و نقش آن در جابه‌جایی سکونتگاه‌ها در سیستان، مجله جغرافیا و توسعه، دانشگاه سیستان و بلوچستان، پاییز و زمستان، شماره پیاپی ۴: ۲۰-۵.
- باسورث، ارموند کیلفورد. (۱۳۷۰)، تاریخ سیستان، ترجمه حسن انوشه، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- توانا، ضیاء حسن و فرامرز بریمانی، (۱۳۷۹)، تغییر مسیر رودخانه هیرمند و آثار فضایی آن، مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ویژه‌نامه جغرافیا و علوم اجتماعی، سال ششم، شماره ۱۰.
- جهانبخش، مهین، روح‌الله شیرازی، مجتبی خوارزمی و زینب افضلی. (۱۳۹۷)، مقایسه سبکی گاهنگاری پیکرک‌های انسانی شهر سوخته با فرهنگ‌های همجوار در دوره مفرغ، مجله مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۱۰، شماره ۲، پاییز و زمستان، ۲۹-۴۶.
- حسین‌زاده، سید رضا. (۱۳۷۶). بادهای صدوبیست روزه سیستان، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، سال دوازدهم، شماره پیاپی ۴۶.
- سیدسجادی، سیدمنصور. (۱۳۷۴). باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان (هشت گفتار)، تهران، انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور.
- سیدسجادی، سیدمنصور. (۱۳۸۵). شهر سوخته: آزمایشگاهی بزرگ در بیابانی کوچک، پایگاه میراث فرهنگی شهر سوخته.
- سیدسجادی، سیدمنصور. (۱۳۸۸). شهر سوخته و جایگاه آن در تاریخ باستانی فلات ایران، مجموعه مقالات شهر سوخته (جلد اول)، سازمان میراث فرهنگی کشور، ۳۹-۷۸.
- سیدسجادی، سیدمنصور. (۱۳۸۷). نخستین شهرهای فلات ایران، جلد دوم، تهران، انتشارات سمت.
- سیدسجادی، سیدمنصور. (۱۳۸۹). باستان‌شناسی شبه قاره هند، تهران، انتشارات سمت.
- شراتو، اومبرتو. (۱۳۴۲). هیئت باستان‌شناسان ایتالیایی در سیستان، ترجمه هومن خواجه نوری، مجله سخن، دوره ۱۴، شماره ۶.
- شیرازی، روح‌الله. (۱۳۸۹). گزارش تعیین عرصه و حریم و لایه‌نگاری در تپه صادق سیستان، سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی، زاهدان، (منتشر نشده).
- شیرازی، روح‌الله. (۱۳۹۱). گزارش فصل چهارم کاوش در تپه صادق سیستان، سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی، زاهدان، (منتشر نشده).
- شیرازی، روح‌الله. (۱۳۹۲). گزارش فصل پنجم کاوش در تپه صادق سیستان، سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی، زاهدان، (منتشر نشده).

- علائی مقدم، جواد. (۱۳۹۱). تاریخچه مطالعات باستان‌شناسی ایران، مجموعه مقالات هشتاد سال باستان‌شناسی ایران، به‌کوشش یوسف حسن‌زاده و سیما میری، تهران: پازینه، ۱۹۵-۲۰۷.
- علائی مقدم، جواد، سیدرسول موسوی حاجی و رضا مهرآفرین. (۱۳۹۴). نتایج مقدماتی حاصل از بررسی محوطه‌های صنعتی تولید سفال متعلق به عصر مفرغ سیستان، ارائه شده در همایش باستان‌شناسان جوان، دانشگاه تهران.
- علائی مقدم، جواد، سیدرسول موسوی حاجی و رضا مهرآفرین. (۱۳۹۵). بررسی کارگاه‌های صنعتی (کوره‌های سفال و ذوب فلز) عصر مفرغ سیستان بر پایه مطالعات باستان‌شناسی، مقالات برگزیده دومین همایش ملی باستان‌شناسی ایران، به‌کوشش حسن هاشمی زرج آباد، بیرجند، نشر چهار درخت، ۲۳۳-۲۴۶.
- کاوش، حسینعلی. (۱۳۸۸). گزارش کاوش فصل پنجم تپه طالب خان سیستان، سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی، زاهدان، (منتشر نشده).
- کاوش، حسینعلی. (۱۳۹۰). گزارش کاوش و لایه نگاری تپه گرازبانی سیستان، سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی، زاهدان، (منتشر نشده).
- کاوش، حسینعلی. (۱۳۹۸). گزارش فصل دوم کاوش تپه گرازبانی سیستان، سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی، زاهدان، (منتشر نشده).
- کاوش، حسینعلی. (۱۳۹۰). گزارش کاوش و لایه‌نگاری تپه یلدا (طالب‌خان ۲) سیستان، سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی، زاهدان، (منتشر نشده).
- کاوش، حسینعلی. (۱۳۹۷). گزارش فصل ششم کاوش و لایه‌نگاری تپه یلدا (طالب‌خان ۲) سیستان، سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی، زاهدان، (منتشر نشده).
- مجتهدزاده، پیروز. (۱۳۷۸). امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، ترجمه: حمید رضا ملک‌محمدی نوری، تهران، انتشارات شیرازه.
- موسوی حاجی، سیدرسول و رضا مهرآفرین. (۱۳۸۷). بررسی باستان‌شناختی پهن دشت سیستان (فاز ۱)، جلد ۱۵ تا ۱۵، زاهدان، سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی.
- مهرآفرین، رضا و سیدرسول موسوی حاجی. (۱۳۸۸). بررسی باستان‌شناختی پهن دشت سیستان (فاز ۲)، جلد ۱۶ تا ۲۹، زاهدان، سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی.
- میری، مهدی. (۱۳۸۵). گزارش کاوش و گمانه زنی تپه طالب خان (فصل چهارم)، پژوهشکده باستان‌شناسی کشور، (منتشر نشده).
- مرتضوی، مهدی. داود صارمی نائینی. (۱۳۸۸). گزارش تعیین عرصه و حریم و لایه نگاری تپه دشت سیستان، سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی، زاهدان، (منتشر نشده).
- مرتضوی، مهدی. (۱۳۹۱). گزارش فصل دوم کاوش در تپه صادق سیستان، سازمان میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی، زاهدان، (منتشر نشده).
- نوری، غلامرضا و دیگران. (۱۳۸۶). تالاب هامون حیات سیستان، انتشارات سپهر، تهران.

(ب) نافرسی

Tosi, M.,(1968), *Excavation at Shahr-e Sokhta*, preliminary report on the second campaign, *East and West*,19(3/4):283-386.

Tosi, Maurizio,(1982), *Prehistoric Sistan*, Rome, ISMEO.

Stein, S.A. (1928). *Innermost Asia: Detailed Report Of Explorations In Central Asia, Kan-Su, and Eastern Iran*, Oxford.

معرفی و تحلیل مجموعه نقش‌های صخره‌ای نویافته در اطراف روستاهای چلمبر، لک و شورجه در شهرستان بومین زهرای استان قزوین

ناصر امینی‌خواه*، فرزاد مافی** و فرهاد فتاحی***

*دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه رازی کرمانشاه، **استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر،
***دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

در دی ماه ۱۳۹۷ دهستان زهرای پایین از توابع شهرستان بومین زهرای استان قزوین در چارچوب طرح بررسی باستان‌شناختی دهستان بومین زهرا به سرپرستی فرزاد مافی بررسی شد. طی این پروژه مساحتی معادل ۱۲۵ کیلومتر مربع بررسی شد. مهم‌ترین اهداف این پژوهش، کمک به تکمیل نقشه باستان‌شناسی استان قزوین، بازشناسی مکان‌ها و محوطه‌های باستانی منطقه جهت تشکیل پرونده ثبتی بود. به همین منظور، منطقه مذکور، طی برنامه‌ای ۲۰ روزه، به‌طور پیمایشی بررسی شد که به شناخت آثار و محوطه‌های تاریخی و پیش‌ازتاریخی بسیاری منجر شد. در بررسی اطراف روستاهای چلمبر، لک و شورجه، چند مجموعه نقش‌های صخره‌ای به‌دست آمد. شیوه و فناوری خلق نقش‌ها از نوع پتروگلیف (کنده‌کاری) بوده و برای خلق آنها از سطوح هموارتر صخره، که از سنگ‌های سخت تیره‌رنگ تشکیل شده است، بهره گرفته‌اند. تنوع نقش‌ها در این مجموعه گسترده بوده، به‌صورتی‌که شاهد وجود نقوش انسانی، جانوری، هندسی، نمادین، اسطوره‌ای و گاه نوشتاری هستیم. برخی از نقش‌ها، تک‌نگاره است. برخی دیگر به‌صورت مجموعه‌ای بوده، و این احتمال وجود دارد که هنرمند یا هنرمندان، قصد بازگویی روایتی را داشته‌اند. نقش‌های انسانی، محدود بود و شامل تک‌نگاره‌هایی

هستند که به صورت منفرد ترسیم شده‌اند. نقش‌های جانوری شامل چهارپایانی مانند بز، سگ، گوزن، روباه و ... است. نقش‌های نمادین شامل صلیب شکسته و شیئی چنگک‌مانند است. در مورد نقش‌های اسطوره‌ای وجود یک حیوان بالدار جالب توجه است. در میان نقش‌ها کلماتی به خط عربی و پهلوی؟ نیز نوشته شده است. با بررسی و مطالعه این نگاره‌ها پرسش‌های همچون اینکه توسط چه کسانی و در چه دوره‌ای این نقش‌ها ایجاد شده است؟ و هدف از به تصویر کشیدن نقش‌ها چیست به ذهن متبادر می‌شود. روش کار ثبت و ضبط اطلاعات مربوط به موقعیت جغرافیایی، با استفاده از GPS و با بهره‌گیری از نرم‌افزار Photoshop و Corel Draw در طراحی نگاره‌ها، بوده است. در این پژوهش، با بررسی شیوه و سبک ساختار نقش‌مایه‌ها، تحلیل صحنه‌های نمادین و معنادار و دوره آثار، به معرفی نویافته‌های مذکور می‌پردازیم.

واژه‌های کلیدی: نقش‌های صخره‌ای، چلمبر، لک، شورجه، بوبین‌زهره

مقدمه

تعداد بی‌شماری نقش صخره‌ای در اقصی نقاط دنیا برجای مانده و بخش جدایی‌ناپذیر از تاریخ هنر انسان محسوب می‌شوند، که نسل اندر نسل ادامه پیدا کرده و در روند رشد و تعالی فکری و هنری جوامع مختلف انسانی مؤثر بوده‌اند، چرا که فعالیت هنر بر این اساس استوار است، که انسان از راه اندیشیدن یا دیدن می‌تواند احساسات و تجربه انسان‌های دیگر را گرفته و خود نیز آن را تجربه کند (تولستوی، ۱۳۵۶: ۵۵). پژوهش درباره هنر صخره‌ای در ایران سابقه چندانی ندارد و با توجه به گستردگی این آثار در پهنه ایران، شناخت ما از این آثار، نسبت به کشورهای همسایه بسیار اندک است (قسیمی و محمدی، ۱۳۹۰). در باستان‌شناسی، به همگی علائمی که به روش‌های مختلف بر کوه‌ها، یا روی تخته‌سنگ‌ها نقش می‌شود، هنر صخره‌ای گفته می‌شود؛ که شامل سنگ‌نگاره‌ها (کنده) و رنگین‌نگاره‌ها (نقاشی) است. سنگ‌نگاره‌ها به کمک ابزاری تیز و محکم مانند شیء فلزی و قلوه‌سنگ، به شیوه‌هایی مانند حک کردن، خراش دادن، ضربه زدن، کوبیدن و انواع شیوه‌های دیگر، بر صخره، و اغلب در فضای آزاد، نقش می‌شوند. رنگین‌نگاره‌ها با استفاده از رنگدانه‌های طبیعی مانند منگنز، هماتیت، مالاکیت، ژیپس، لیمونیت، گل اخری و انواع دیگر اکسیدها، نقش شده است (فاضل، ۱۳۹۰). این تعاریف، که در بررسی هنر صخره‌ای، در سطح جهانی تقسیم‌بندی نخستین برای آن در نظر گرفته شده، قابل تعمیم به آثار ایران نیز هست:

۱. پیکتوگراف (Pictograph) یا رنگین‌نگاره؛
 ۲. پتروگلیف (Petroglyph) یا کنده‌نگاره؛
 ۳. ژئوگلیف: برجستگی‌ها و پدیده‌های طبیعی زمین، که به‌نحوی به دست انسان تغییر یافته و مورد استفاده برداشت‌های ذهنی او قرار گرفته است؛ اعم از هنر یا آیین و یا قوانین و آداب اجتماعی و گروهی.
- به جرأت می‌توان گفت، نه‌تنها در ایران، بلکه در سطح جهانی، بیشترین نمونه‌های هنر صخره‌ای یا نشانه‌گذاری صخره‌ای، به شیوه پتروگلیف یا کنده‌نگاره استفاده شده است (کریمی، ۱۳۸۶). به عقیده پژوهشگران، این هنر، نمونه بارز هنر جهانی است و عمر آن به درازای تاریخ بشر است. اگر چه اغلب محققان، این نقوش را به دوران پیش‌ازتاریخ نسبت می‌دهند، اما مطالعات اخیر نشان می‌دهد، که ممکن است بسیاری از آنها به ادوار تاریخی، و حتی دوره‌های متأخر، تعلق داشته باشند (وحدتی، ۱۳۸۹: ۱۰).
- هنر صخره‌ای یا هنر پیش از تاریخی، که تقریباً در تمامی نقاط جهان یافت می‌شود، گنجینه‌ای از اطلاعات ارزشمند، درباره روند رشد فکری بشریت است (ملاصالحی و دیگران ۱۳۸۶). کهن‌ترین هنر صخره‌ای شناخته شده، در هند، و حدود ۲۰ یا ۳۰ هزار سال پیش به‌وجود آمده است. این اثر شامل نشانه‌های شبیه فنجان و خطوط منحنی است، که در صخره‌های یک غار سنگ ریگی کنده شده‌اند و هم‌زمان علامت‌های خطی ساده، بر تعداد زیادی اشیاء منقول (استخوان، دندان، عاج و سنگ)، در زیستگاه‌های انسان نخستین، کشف شده‌اند. نخست در اروپای مرکزی و شرقی، شکل‌ها و الگوهای مشخصی همچون زیگزاگ، صلیب، کمان، خطوط موازی و مواردی از این دست، پدیدار شده‌اند (بدناریک، ۱۳۷۷: ۴).
- ناهمواری‌های جنوب دشت قزوین، چنانکه پیداست، به لحاظ وجود صخره‌نگاره از پتانسیل خوبی برخوردار است؛ زیرا با توجه به اینکه قسمت کوچکی از این ناهمواری‌ها، در حوزه بررسی ما قرار دارد؛ اما سه مجموعه نویافته از این آثار، به‌دست آمد. این در حالی است که در بررسی‌هایی که قبل از این در منطقه صورت گرفته، شواهدی از صخره‌نگاره‌ها به‌دست آمده بودند.
- شیوه و فناوری خلق مجموعه نقش‌های صخره‌ای نویافته، که در این نوشتار به آنها پرداخته‌ایم، از نوع پتروگلیف (کنده‌کاری) بوده، و برای خلق آنها از سطوح هموارتر صخره، که از سنگ‌های سخت تیره‌رنگ تشکیل شده، بهره گرفته‌اند. به این صورت که، با بهره گرفتن از سنگ‌های مناسب، و وارد کردن ضربات کنترل شده و یا خراش دادن سطح صخره، توانسته‌اند نقش‌های مدنظر خود را

ایجاد کنند. در این مقاله پس از معرفی نقوش صخره‌ای روستاهای چلمبر، لک و شورجه، به تحلیل نقش‌های ایجاد شده خواهیم پرداخت.

پیشینه پژوهش

در سال ۱۹۵۸ گروهی از زمین‌شناسان ایتالیایی، که مشغول کشف و استخراج مواد معدنی در منطقه بلوچستان بودند، تعدادی نقش صخره‌ای در منطقه گزو کشف کردند. منطقه گزو، در ۱۵ کیلومتری جنوب شرقی روستایی به همین نام قرار دارد. (روستای گزو در حدود ۴۰ کیلومتری شمال شرقی شهرستان خاش واقع است). این نقوش در بستر رودخانه‌ای خشک، در سمت غربی کوه گزو بر دو تخته سنگ تقریباً صاف قرار ندارد (Dessau, 1960).

در سال ۱۳۴۸ برای اولین بار حمید ایزدپناه، از آثار نقاشی به رنگ‌های قرمز و سیاه در غارها و پناهگاه‌های صخره‌ای منطقه کوه‌دشت، بازدید کرد. بخشی از این نقوش، در پناهگاه صخره‌ای میرملاس، در کوه سرخن، و بخش دیگر در کوه همیان، قرار داشت (ایزدپناه، ۱۳۷۶: ۳۰۷-۳۰۸). مک‌برنی، پس از بررسی نقوش صخره‌ای دوشه و میرملاس، در سال ۱۹۶۹م، در گزارشی مقدماتی، کار خود را اولین گزارش مقدماتی درباره نقوش صخره‌ای ایران، دانسته و نوشته است: «کشف نقوشی روی صخره‌ها در ایران از دیرباز مورد توجه بوده است و به نظر اینجانب، تاکنون نمونه و مثال جامعی در تمام طول امتداد منطقه مدیترانه تا شبه جزیره هندوستان، به جز چند نمونه در ترکیه و منطقه کیلو در اردن دیده نشده است» (مک‌برنی، ۱۳۴۸: ۱۴-۱۶). موارد گفته شده در بالا اولین شواهد ثبت شده از هنر صخره‌ای در ایران است. پس از این شاهد وقفه‌ای در انجام مطالعات هنر صخره‌ای در ایران هستیم. تا اینکه در اوایل دهه هفتاد هجری شمسی، توجه به هنر صخره‌ای افزایش یافته و پس از آن است که شاهد انجام پژوهش‌های فراوانی، در این خصوص هستیم، که به دلیل فراوان بودن مطالعات هنر صخره‌ای از بازگو کردن آنها پرهیز می‌کنیم؛ اما می‌توان جهت کسب اطلاعات بیشتر در این باره، به مقاله‌ای که در خصوص هنر صخره‌ای در ایران با عنوان «هنر صخره‌ای ایران» نوشته طاهر قسیم‌ی و سیروان محمدی قصریان، که در مجموعه مقالات هشتاد سال باستان‌شناسی ایران، چاپ شده و همچنین مقاله «اشاره‌ای به پیشینه پژوهش در نقوش صخره‌ای ایران» نوشته طاهر قسیم‌ی مراجعه کرد.

انجام پژوهش در خصوص هنر صخره‌ای، در استان قزوین و به‌ویژه در شهرستان بوئین‌زهرا، بسیار اندک بوده، که می‌توان به مهم‌ترین آنها، این چنین اشاره کرد؛ در سال ۱۳۸۶ صخره‌نگاره‌های

جنوب کوهستانی شهرستان بویین‌زهره در استان قزوین، در چارچوب طرحی پژوهشی، شناسایی و مستندسازی شد (ملاصالحی و دیگران، ۱۳۸۶).

روش کار

در بررسی این منطقه، پس از مشخص کردن محل آثار مکشوفه بر روی نقشه، با استفاده از دستگاه GPS طول و عرض جغرافیایی، و ارتفاع این مناطق نسبت به سطح دریا، مشخص شد. سپس نگاره‌ها پس از عکسبرداری، با بهره‌گیری از نرم‌افزارهای طراحی مانند Corel Draw و Photoshop طراحی و ثبت و ضبط شدند.

پیشینه و موقعیت جغرافیایی شهرستان بویین‌زهره

بویین‌زهره منطقه‌ای قدیمی است. بنابر منابع، در دوره ساسانیان بستم با سپاهی مرکب از صد هزار مرد، برای جنگ با خسرو از دشت آبی عبور کرد (نولدکه، ۱۳۷۸: ۷۲۴). این ناحیه در مغرب تهران کنونی است؛ و ایزدآباد (به احتمال یزدآباد) به این ناحیه تعلق داشته است (همان، ۷۳۳). به نوشته حمدالله مستوفی هنگامی که موسی بن بوقا (موسی بن بغا کبیر)، پس از هارون الرشید، حاکم ولایت قزوین شد، ناحیه زهره، از ری جدا و جزو قزوین شد (مستوفی، ۱۳۹۴: ۷۷۷).

شهرستان بویین‌زهره در شمال غرب فلات ایران، میان ۳۵ درجه و ۲۵ دقیقه تا ۳۶ درجه و ۱۵ دقیقه عرض شمالی، و ۴۸ درجه و ۴۵ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۱۵ دقیقه طول شرقی، گسترده شده است. ارتفاع متوسط شهرستان بویین‌زهره از سطح دریا، ۱۵۰۰ متر است. این شهرستان، در جنوب استان قزوین قرار گرفته است. از طرف شمال به شهرستان‌های قزوین و تاکستان، و از غرب با استان زنجان و از شرق به استان تهران و از جنوب و جنوب غرب با استان‌های مرکزی و همدان، محدود می‌شود. این شهرستان، ۵۵۲۶ کیلومتر مربع وسعت دارد؛ که حدود یک‌سوم مساحت کل استان قزوین و ۱/۳ مساحت کل کشور را دربر می‌گیرد. فاصله مرکز شهرستان، تا مرکز استان ۵۵ کیلومتر و فاصله آن تا شهر تهران، ۱۳۰ کیلومتر است.

زمین ریخت بویین‌زهره

این منطقه از منظر ریخت‌شناسی به دو بخش به نسبت جدا از هم، تقسیم می‌شود:

بخش شمالی: این قسمت شامل دشت صاف و همواری بوده که پوشیده از رسوبات آبرفتی دوران چهارم است؛ هرچه از سمت جنوب به شمال منطقه، حرکت کنیم، رسوبات، ریزدانه شده و چشم-انداز مناسب‌تری را نشان می‌دهد، که مبین تحمل فرسایش فیزیکی و شیمیایی آن است. ضخامت رسوبات نیز به موازات، افزایش می‌یابد. با توجه به کاهش ارتفاعات از جنوب به شمال تا قسمت‌های میانی دشت، و افزایش ارتفاع از قسمت میانی به سمت شمال، دشت قزوین را بصورت یک ناودیس بزرگی درآورده است؛ که از شمال به ارتفاعات البرز و از جنوب به ارتفاعات پراکنده مرکزی ایران در جنوب شهرستان، محدود می‌شود. شیب این ناودیس، تقریباً از سمت غرب به شرق است، سامانه‌های آبراهه‌ها و زهکشی‌های منطقه نیز این موضوع را اثبات می‌کند. بخش جنوبی منطقه، از گسترش پادگانه‌هایی، با سطوح کم ارتفاع و ارتفاع متوسط و درنهایت پادگانه‌های آبرفتی با ارتفاع زیاد، افزوده شده است (ملاصالحی و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۶).

بخش جنوبی: پستی و بلندی‌های پرشماری دارد، که کوه‌های رامند با ارتفاع ۲۵۸۰ متر، کوه بشبلاغ با ارتفاع ۲۲۵۵ متر و کوه قره تیر با ۲۲۹۲ متر و قافلانکوه را دربر می‌گیرد. از نظر لیتولوژی (کانی و سنگ‌شناسی) سنگ‌های منطقه، بسیار متنوع بوده و سنگ‌های آذرین اسیدی، و حد وسط تا حدودی بازیک تشکیل شده‌اند، سنگ‌های عمدتاً در این منطقه آندزیت، بازالت، سنگ‌های آذر آواری، گدازه‌های ربولیتی، توف‌های اسیدی، گدازه‌های داسیتی و آگنمبریت است. سنگ‌های رسوبی منطقه شامل کنگلومرا، ماسه‌سنگ قرمز، مارن گچ‌دار، آهک‌های نومولیتی و آهک‌های مرجانی است. علت اصلی پیدایش این رشته ارتفاعات، در رابطه با فعالیت‌های آتشفشانی مربوط به الیگومیوسن است؛ که قسمتی از زون ارومیه-دختر را شامل می‌شود. با توجه به اینکه قسمت جنوبی شهرستان (بخش جنوبی دهستان زهرای پایین در این محدوده قرار می‌گیرد) تحت تأثیر زون فوق است؛ و این زون تا حدودی معروف به خط متالوژی ایران است؛ احتمال تشکیل ذخایر معدنی فلزی و غیرفلزی در این منطقه وجود دارد (همان).

به لحاظ ویژگی‌های توپوگرافیک دهستان زهرای پایین به دو منطقه ارتفاعی تقسیم می‌شود:

۱. ارتفاع میان ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ متر. این منطقه ادامه دشت پهناور قزوین به سمت جنوب بوده و تا جنوب شهر بوبین زهرا امتداد می‌یابد (تصویر ۱).
۲. ارتفاع بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ متر که عمدتاً مناطق جنوبی دهستان زهرای پایین را شامل می‌شود (تصویر ۱).

تاکنون تمامی نقوش صخره‌ای که در این منطقه کشف شده‌اند مربوط به بخش جنوبی (ناهمواری‌های جنوبی دشت قزوین) بوده است. نقوش مورد نظر این مقاله نیز در همین منطقه قرار دارد، که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت (تصویر ۲).



تصویر ۱. وضعیت زمین ریخت استان قزوین و دهستان زهرای پایین

موقعیت و توصیف صخره‌نگاره‌ها

صخره‌نگاره‌های قوملی، در نزدیکی روستای چلمبر

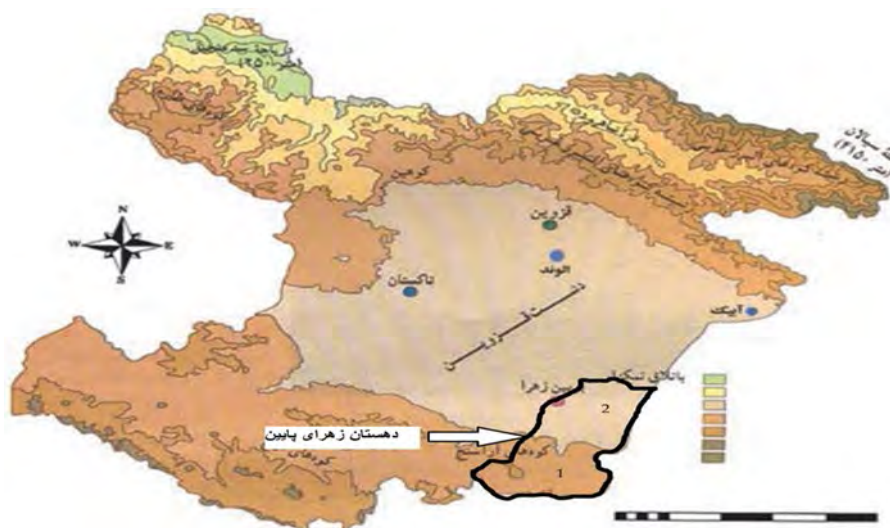
صخره‌نگاره‌های قوملی در میان تپه ماهورهای جنوب دشت قزوین قرار دارد. این آثار در کنار رودخانه فصلی موسوم به قوملی قرار دارد، که در حال حاضر فاقد آب است. این آثار در ۳۲/۵ کیلومتری جنوب غربی شهرستان بویین‌زهرا و به فاصله ۳ کیلومتری از شمال شرقی روستای چلمبر، واقع است. موقعیت جغرافیایی این صخره‌نگاره‌ها $17.10'' 33' 35'' N$ عرض شمالی و $50^\circ E$ طول شرقی بوده و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۸۳۹ متر است. در مجموع تعداد ۳۵ نقش، در این محل قابل تشخیص است (تصویر ۳).

نقوش صخره‌نگاره‌های قوملی (چلمبر)

آثار کنده‌شده در بخشی از صخره، که به سمت غرب قرار دارد، ترسیم شده‌اند. البته باید گفت، که دلیل انتخاب جهت نقوش، به سبب مناسب‌تر بودن این بخش از صخره برای اجرای نقش‌اندازی، نسبت به دیگر نقاط صخره بوده است. نقوش، بر سطح صخره‌ای، به ارتفاع حدود ۴ متر، و عرض ۲

متر، ایجاد شده است. نقوش به صورت منفرد و جمعی (مرتبط با هم) در این محل، ترسیم شده است.

تنوع نقوش، در این اثر، شامل نقوش حیوانی، هندسی، نمادین و نوشتاری است. نقوش دارای تراکم به نسبت زیادی بوده و در بخش تحتانی صخره ایجاد شده‌اند. این وضعیت، به دلیل عدم دسترسی ترسیم‌کنندگان این نقوش، به سطوح بالاتر صخره بوده است. نقوش حیوانی، شامل حیواناتی همچون بز، سگ و روباه یا گرگ؟ هندسی شامل دایره‌ای با چند خط زائد، دایره و خطوطی راست و منحنی است. نقش‌های نمادین شامل صلیب و حیوانی بالدار، و کتیبه، شامل کلمات عربی و به احتمال حروفی به خط پهلوی است (تصویرهای ۶ تا ۸).



تصویر ۲. موقعیت منطقه بررسی شده

از جمله نکات مورد توجه در مورد این نقش‌ها، ترسیم آنها در دوره‌های مختلف است. این امر از چند جهت قابل تشخیص است. اول اینکه، برخی از نقش‌ها، فرسوده‌تر از دیگر نقش‌ها بوده و نقش‌های جدیدتر، روی آنها ایجاد شده است. دیگر اینکه با دقت در نوع تصاویر، می‌توان فهمید، در دوره‌های مختلف، نقش‌ها متفاوت (به شیوه متفاوت) ایجاد شده‌اند. به عنوان مثال نقش‌های حیواناتی مانند بز، که به صورت حجمیک و تجریدی ترسیم شده‌اند، غالباً مربوط به دوره پیش از تاریخ هستند (ملا صالحی و دیگران، ۱۳۸۶)، یا نقش‌های حیواناتی مانند سگ و نیز بز متفاوت‌اند، که بسیار ساده و از متصل کردن چند خط راست، ایجاد شده‌اند. در دوره تاریخی و اسلامی، علاوه

بر نقوش تجسمی، شاهد کتیبه‌هایی شامل کلمات یا حروفی به خط پهلوی؟ و عربی هستیم. آنچه که مشخص است شاهد تداوم نقش‌اندازی، بر سطح این صخره، از گذشته‌های دور، تا کنون هستیم؛ زیرا جدیدترین آثاری که بر این سطوح ایجاد شده‌اند، شامل حرف انگلیسی بر آن است، که نشان‌دهنده اهمیت این محل، از دیرباز تا کنون است. نزدیکی به رودخانه فصلی قومی و اینکه به احتمال زیاد، این مکان محل عبور و یا جای مناسبی برای نوشیدن آب، توسط گله حیوانات وحشی مانند بز بوده است، دلیل اصلی، برای اهمیت آن و نقش‌اندازی در طی دوران طولانی، بر سطح صخره بوده است.

صخره‌نگاره‌های روستای لک

فاصله روستای متروکه لک تا شهرستان بوئین‌زهرا ۳۷ کیلومتر به خط مستقیم، بوده و در جنوب غربی این شهرستان، واقع است. صخره‌نگاره‌های روستای لک، بر دامنه یکی از تپه ماهورهای واقع است، که در فاصله ۳۵۰ متری از شرق روستا قرار دارد. صخره، بر دامنه غربی تپه ماهور، و مشرف بر چشمه‌ای قرار دارد، که در پای تپه می‌جوشد. فاصله این اثر تا چشمه حدود ۲۰۰ متر است. این صخره در موقعیت $N: 35^{\circ}33'9.79''$ عرض شمالی و $E: 49^{\circ}55'48.78''$ طول شرقی قرار دارد. ارتفاع آن، از سطح آب‌های آزاد ۱۸۸۹ متر است. تعداد ۶ نقش، در این مجموعه وجود دارد (تصویر ۹).

نقوش صخره‌نگاره‌های روستای لک

آثار ایجاد شده، در آن بخش از صخره، که به سمت غرب قرار دارد، ترسیم شده‌اند. البته درباره این مکان نیز باید گفت که دلیل انتخاب جهت نقوش، به سبب مناسب‌تر بودن این بخش، برای اجرای نقش‌اندازی، نسبت به دیگر نقاط صخره بوده است. پراکندگی آثار به صورت تک‌نگاره بوده و نقوش به صورت منفک، در بخش‌های مختلف صخره ایجاد شده‌اند (تصویرهای ۱۰ و ۱۱).

تنوع نقوش، در این اثر شامل نقوش حیوانی، هندسی و نمادین است. نقوش ایجاد شده در این محل، دارای تراکم اندکی است؛ به طوری که تنها شش نقش، قابل تشخیص است. آنچه معلوم است، نقش‌های بیشتری بر سطح این صخره ایجاد شده‌اند، اما به دلیل فرسایش و گذر زمان، تنها به صورت خطوط نامفهوم، که دارای فرم خاصی نیستند، دیده می‌شوند. نقوش ایجاد شده در این محل، در یک

دوران، ایجاد نشده‌اند؛ بلکه متعلق به دوره‌های مختلفی هستند. این وضعیت از فرسایش و کم‌رنگ شدن برخی از نقوش، و نیز نقش اندازی دوباره، بر نقش‌های کهنه‌تر، قابل ادراک است. یکی از نقش‌ها مربوط به گوزن بوده که به صورت جداگانه در قسمت غربی صخره، ایجاد شده است. نقش دیگر، که به احتمال مربوط به بز است، در سمت شرقی صخره قرار دارد. در مرکز صخره، چهار نقش که دو عدد از آنها به شکل ضربدر (صلیب شکسته) است و دو نقش هندسی دیگر وجود دارد.

یکی از نقش‌ها، که شامل یک دایره، با زائده‌هایی در قسمت پایین است، در میان نقوش موجود در قوملی نیز دیده می‌شود. این امر، نشان‌دهنده وجود جامعه‌ای مشترک، در زمانی مشترک، در منطقه است. از طرفی وجود نقش گوزن، در این مجموعه و اشراف، این مکان، نسبت به چشمه، حاکی از این امر است، که نقوش موجود، توسط شکارگرانی ترسیم شده است که مترصد شکار حیواناتی نظیر گوزن و بز بوده‌اند.

صخره‌نگاره‌های روستای شورجه

روستای شورجه در ۲۰ کیلومتری جنوب غربی شهرستان بوین‌زهرا واقع شده است. صخره‌نگاره‌های مورد بحث، در شمال غربی روستای شورجه و به فاصله ۳ کیلومتری از این روستا، بر صخره‌های بیرون زده یکی از تپه ماهورهای منطقه، ایجاد شده است. مختصات جغرافیایی این اثر شامل $N: 35^{\circ} 37' 20.69''$ عرض شمالی و $E: 49^{\circ} 57' 10.77''$ طول شرقی است. ارتفاع این مکان از سطح دریا ۱۸۱۷ متر است. در مجموع تعداد ۲۵ نقش از این مجموعه، قابل تشخیص بوده و به لحاظ گونه ۷ نوع تصویر متفاوت، در این مجموعه وجود دارد.

نقش‌های صخره‌نگاره‌های روستای شورجه

بیشترین ارتفاع نقوش صخره‌ای روستای شورجه، حدود ۲ متر، و کل صخره، مساحتی حدود ۳۰ متر مربع را دربر می‌گیرد. در بخش‌های مرکزی صخره، آثار شکستگی به چشم می‌خورد. از شواهد، چنان پیداست که این شکستگی، توسط انسان ایجاد شده است. تخریب این اثر، تا حدی است که قطعات شکسته، تا چند متری صخره، پراکنده شده است و بر برخی از قطعات جدا شده، نقوش صخره‌ای دیده می‌شود (تصویر ۱۲).

تنوع نقوش در این اثر شامل نقوش انسانی، حیوانی، هندسی و نمادین است. تنوع نقوش، اندک بوده و شامل ۶ گونه است؛ (تصویرهای ۱۳ و ۱۴ و ۱۵) از قبیل:

۱. نقش انسان که به صورت ایستاده، ترسیم شده است؛

۲. نقش حیوان، که به احتمال بزرگ است؛

۳. نقش نمادین، که به صورت چنگکی سه‌شاخه است؛

۴. صلیب شکسته؛

۵. نقش پیکان؛

۶. هندسی، شامل خطوط منحنی.

احتمال دارد تعداد و تنوع نقوش، بیشتر بوده است؛ اما به دلیل تخریب، مقدار اندکی از آن باقی مانده است. برخی از نقوش، نیز به صورت ناکامل ترسیم شده‌اند و به هر دلیل، هنرمند توانسته که نقش را کامل کند.

از نکات قابل توجه در این مجموعه، مانند دو صخره‌نگاره دیگر، متعلق بودن آن، به دوران مختلف است؛ که این امر مانند دو اثر دیگر، از تنوع نقوش و نیز فرسایش برخی از نقوش، قابل درک است. این مجموعه همراه با دو مجموعه دیگر، تفاوت‌هایی دارند؛ که از جمله آنها، وجود نقش انسان، در میان نقوش این مجموعه است. دیگر اینکه این آثار در جایی ایجاد شده‌اند که در حال حاضر نمی‌توان منبع آب شیرین، در نزدیکی آن یافت. این احتمال وجود دارد، که نقش‌های مذکور نه توسط شکارچیان، بلکه توسط چوپانان، ایجاد شده باشند. عدم وجود تصویر حیوانات وحشی، در این مجموعه، می‌تواند گویای این واقعیت باشد. در این مجموعه، تنها یک نقش بز جود دارد؛ که بر اساس شکل آن می‌توان فهمید، که مربوط به بز اهلی است. زیرا فاقد شاخ‌های بلند، مانند بزهای وحشی است.

گاهنگاری

یکی از اساسی‌ترین مشکلات مطالعه نقش‌های صخره‌ای، گاهنگاری و تاریخ‌گذاری آنهاست؛ که با نمونه‌برداری و انجام عملیات آزمایشگاهی و مطالعات میان‌رشته‌ای، می‌توان به این مهم دست یافت. متأسفانه در ایران، به دلیل عدم امکان مطالعات آزمایشگاهی، نمی‌توان به تاریخ‌گذاری دقیق این نقوش پی برد، اما با انجام مطالعات تطبیقی، می‌توان به تاریخ‌گذاری نسبی آنها دست یافت (محمدی‌فر و همتی، ۱۳۹۳). روشی که امروزه در میان محققان، در ارتباط با این دسته از آثار رایج

است، کمک گرفتن از رسوبات انباشتی است؛ که به مرور زمان روی آثار کنده را می‌پوشاند. Patina و Varnish از جمله عمومی‌ترین این پوشش‌هاست؛ که به‌راحتی بر نقوش کنده فضاهای باز (open air rock art)، خصوصاً در نواحی با اقلیم گرم و خشک، به‌صورت پوششی قهوه‌ای یا سیاه رنگ که حالت یکدست و براق ماندی را دارد، قابل تشخیص هستند. تاریخ‌گذاری مطلق این دسته از آثار با نمونه‌برداری از لایه‌های رسوبی ایجاد شده روی سطح سنگ، (البته در صورت وجود ذرات آلی در ساختار لایه‌ها)، امکان‌پذیر است. این لایه‌های انباشتی، اکثراً با دوروش ratio-cation و AMS-C14 تاریخ‌گذاری می‌شوند؛ که امروزه روش ratio-cation به‌دلیل وجود مشکلات عدیده و پیچیده در ارتباط با عوامل محیطی، زمین‌شناسی و عوامل شیمیایی مورد استفاده قرار نمی‌گیرد (Watchman 2005; Dorn 1986).

بیشتر محققانی که در زمینه هنر صخره‌ای ایران مطالعه داشته‌اند، کمتر به مباحث گاهنگاری پرداخته، و بیشتر گاهنگاری‌های ارائه‌شده نیز تاکنون اغلب براساس نشانه‌شناسی (Iconography)، تشخیص ذهنی عناصر و موارد نمایش داده شده، مطالعات سبکی و مقایسه‌ای نقوش و موارد مشابه است (محمدی قصریان، ۱۳۸۶). لازم به ذکر است، استفاده از چنین روش‌هایی، تنها دلیل به‌دست آمدن یک گاهنگاری نسبی شده و نمی‌تواند نشان‌دهنده زمان دقیق ایجاد آثار صخره‌ای باشد (محمدی، ۱۳۸۵). در تاریخ‌گذاری نسبی، موارد متعددی را می‌توان مورد توجه قرار داد، و بر مبنای آنها حدود تقریبی زمانی ایجاد نقوش را حدس زد. به‌عنوان مثال بزها و گوزن‌های تجربیدی و حجمیک، غالباً مربوط به دوره پیش از تاریخ‌اند (مالصالحی و دیگران، ۱۳۸۶). در نتیجه با مشاهده نقوش مرتبط با آنها، می‌توان یک تاریخ نسبی برایشان تعیین کرد. وجود خط نیز یکی از بهترین راه‌های تعیین گاهنگاری نقوش است. تاریخ‌گذاری در پژوهش حاضر نیز به‌صورت نسبی است.

برآیند

بررسی انجام شده در زمستان ۱۳۹۷ که محدوده‌ای حدود ۱۲۵ کیلومتر مربع را دربر گرفت، دو محیط جغرافیایی متفاوت را شامل شد. این مناطق شامل دشت و ناهمواری‌ها جنوبی استان قزوین می‌شود. تمامی نقوش صخره‌ای به‌دست‌آمده در شهرستان بوبین‌زهر، همگی در ناهمواری‌ها و تپه ماهورها قرار دارند. این حالت می‌تواند دلایل گوناگونی داشته باشد، که مهم‌ترین آنها عدم وجود بستر مناسب، جهت نقش‌اندازی هنرمند است. دیگر اینکه منابع زیست‌محیطی مورد استفاده برای

معیشت انسان‌ها در دشت و کوهستان با همدیگر متفاوت است؛ به این صورت که در دشت‌ها، بیشتر کشاورزی جریان دارد، در حالی که در کوهستان، عمده فعالیت شکار حیوانات و نیز چرای حیوانات اهلی است. با توجه به وجود نقوش حیوانات مختلف نظیر گوزن، بز، خرگوش و ... در صخره‌نگاره‌ها می‌توان گفت، نقوش ایجاد شده توسط شکارچیان که با اهداف گوناگونی ترسیم شده‌اند؛ بیشتر از نقوش چوپانی است. ایجاد نقوش نمادین، نظیر صلیب شکسته، پیکان، چنگک و ... می‌تواند جنبه آیینی و یا نوعی طلسم برای انجام شکار بوده باشد. برخی از نقوش ایجاد شده بر روی صخره‌ها نامفهوم هستند؛ و درک درستی از آنها به دست نمی‌آید، و بعضی نیز ناکامل هستند؛ و هنرمند نتوانسته نقش را به اتمام برساند. نگارگر در جایی دیگر، با ترسیم صحنه‌ای پیچیده، شامل چندین حیوان، قصد داشته که روایتی را بیان کند، و یا صحنه‌ای که می‌دیده، را به تصویر بکشد. وجود صخره‌نگاره‌های شورجه، در جایی به دور از منابع آبی، می‌تواند حاکی از ترسیم آن توسط چوپانان بوده باشد؛ زیرا علاوه بر اینکه در این صخره‌نگاره، هیچ‌گونه حیوان وحشی ترسیم نشده، و هنرمند یا هنرمندان بر نقوش انسانی و نمادین و آیینی تاکید دارند؛ عدم وجود منبع آبی که بتواند حیوانات را در نزدیک این مکان جذب کند، دلیل دیگری است، بر این نکته که شکارچیان دلیلی نداشته‌اند، در این محل توقیفی طولانی داشته و فرصت کافی برای نقش‌اندازی بر این صخره‌ها را داشته باشند.

در میان صخره‌نگاره‌های قومی، شاهد حضور کتیبه‌هایی به صورت حروف پهلوی؟ و یا کلمات عربی هستیم، که نشان‌دهنده تداوم فرهنگ صخره‌نگاره، در دوران مختلف است؛ حتی در دوران حاضر نیز این فرهنگ ادامه دارد؛ و وجود حروف انگلیسی در میان نقوش موجود، شاهدی است بر این ادعا. به دلیل وجود منابع زیست محیطی به نسبت مناسب، در ارتفاعات جنوبی دشت قزوین، این منطقه، از دیرباز مورد توجه جوامع انسانی قرار داشته است. کشف محوطه‌های تاریخی و پیش‌ازتاریخی و همچنین اسلامی، در این منطقه که در بررسی اخیر توسط نگارندگان به انجام رسید، خود گویای این مهم است. بنابراین می‌توان گفت که مجموعه نقوش مطالعه شده توسط نگارندگان، در دوران مختلف ایجاد شده‌اند. اما همان گونه که در بالا ذکر شد، برای تاریخ‌گذاری دقیق نقوش نیاز به انجام آزمایش‌های علمی است.

اطلاعات ما از فرهنگ جوامع کوچ‌رو، و نیمه‌ساکن گذشته، بسیار اندک و شواهد باستان‌شناختی به جای مانده از آنها پراکنده و محدود است، بنابراین نقوش صخره‌ای به عنوان زبان تصویر این جوامع می‌تواند، بازگوکننده برخی از ابعاد زندگی اقوام مذکور باشد (قسیمی، ۱۳۸۶). همچنین با مطالعه

نقوش حیواناتی که ترسیم شده‌اند، می‌توان اطلاعات بسیار مفیدی از زندگی جانوری، در گذشته از قبیل گونه‌های حیوانی وحشی و اهلی منطقه را کسب کرد.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- تولستوی، لئو، (۱۳۵۶). هنر چیست؟، ترجمه کاوه دهگان، تهران: امیرکبیر.
- بدناریک، رابرت جی، (۱۳۷۷). «نخستین جنبش‌های آفرینش»، ترجمه علی مستشاری، مجله پیام یونسکو، سال بیست و نهم، شماره ۴: ۳۳۵.
- نولدکه، تئودور. (۱۳۷۸). تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محمدی قصریان، سیروان. (۱۳۸۵). «نقوش صخره‌ای کوه قلعه بزى اصفهان»، مجله باستان‌پژوهی، دوره جدید، سال اول، شماره ۱: ۶۲-۶۴.
- محمدی قصریان، سیروان. (۱۳۸۶). «مطالعات نقوش صخره‌ای در ایران»، مجله باستان‌پژوهی، دوره جدید، سال دوم، شماره ۳: ۱۵-۱۷.
- کریمی، فریبا. (۱۳۸۶). «نگرشی نو به کنده‌نگاره‌های صخره‌ای ایران (بر مبنای مطالعات میدانی)»، مجله باستان‌پژوهی، دوره جدید، سال دوم، شماره ۳.
- قسیمی، طاهر. (۱۳۸۶). «اشاره‌ای به پیشینه پژوهش در نقوش صخره‌ای ایران»، مجله باستان‌پژوهی دوره جدید، سال دوم، شماره ۳: ۱۸-۱۹.
- قسیمی، طاهر. (۱۳۸۶). «گزارش بررسی نقوش صخره‌ای در منطقه اورامان»، مجله باستان‌پژوهی، دوره جدید، سال دوم، شماره ۳: ۷۱-۸۰.
- ملاصالحی، حکمت‌الله، سعیدپور، محمد، مومنی، آتوسا و بهرام‌زاده، محمد. (۱۳۸۶). «باستان‌شناسی صخره‌نگاره‌های جنوب کوهستانی استان قزوین (بررسی و مستندنگاری نقوش صخره‌ای محوطه‌های چلمبر، یازلی و قلیچ‌کندی)». مجله باستان‌پژوهی، دوره جدید، سال دوم، شماره ۳.
- وحدتی، علی‌اکبر. (۱۳۸۹). بوم‌های سنگی: گزارش بررسی دو مجموعه هنر صخره‌ای در استان خراسان شمالی (جربت و نرگسلوی علیا)، خراسان شمالی، انتشارات اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان خراسان شمالی.
- قسیمی طاهر، محمدی قصریان، سیروان. (۱۳۹۰). مجموعه مقالات ۸۰ سال باستان‌شناسی ایران (جلد دوم)، به‌کوشش: یوسف حسن زاده و سیما میری، تهران: سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، موزه ملی ایران.
- فاضل، لیلا. (۱۳۹۰). «تنگ ناودان و تنگ تیهویی: نویافته‌هایی از هنر صخره‌ای در استان فارس»، پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس سال دوم و سوم، شماره چهارم و پنجم: ۹۰.
- محمدی‌فر، یعقوب و همتی ازندریانی، اسماعیل. (۱۳۹۳). «معرفی و تحلیل نقوش صخره‌ای ازندریان ملایر»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۴.

مستوفی، حمدالله. (۱۳۹۴). تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی، نشر شرکت چاپ و نشر بین‌الملل (وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی)، تهران.

ب) نافرسی

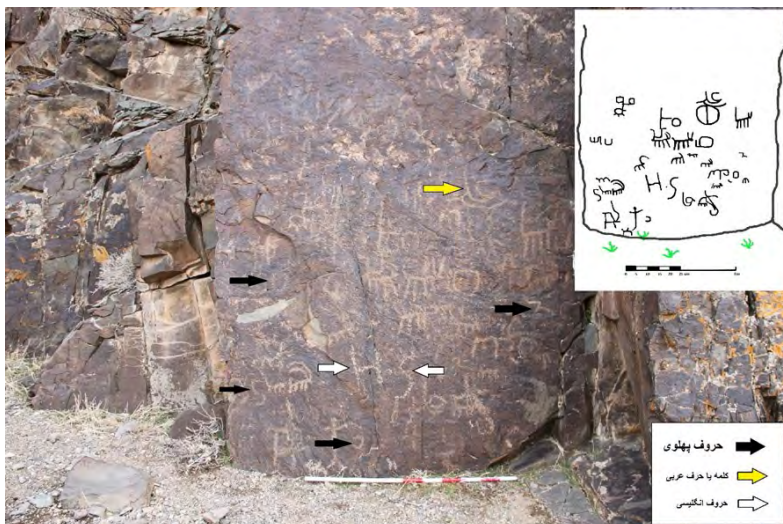
Dessau, G. (1960). "Rock Engravings (Graffiti) from Iranian Bäluchistan", *East and West*, Vol. 11, No. 1: 258-266.

Watchman, A. (2000). "A Review of the History of Dating Rock Varnish, *Earth-Science Review*" 49: 261-77.

Dorn, A. I. (1986). "Cat Ratio and Accelerator Radiocarbon Dating of Rock Varnish on Mojave Artifacts And Land Forms". *Science*. Vol. 231. 880-883.



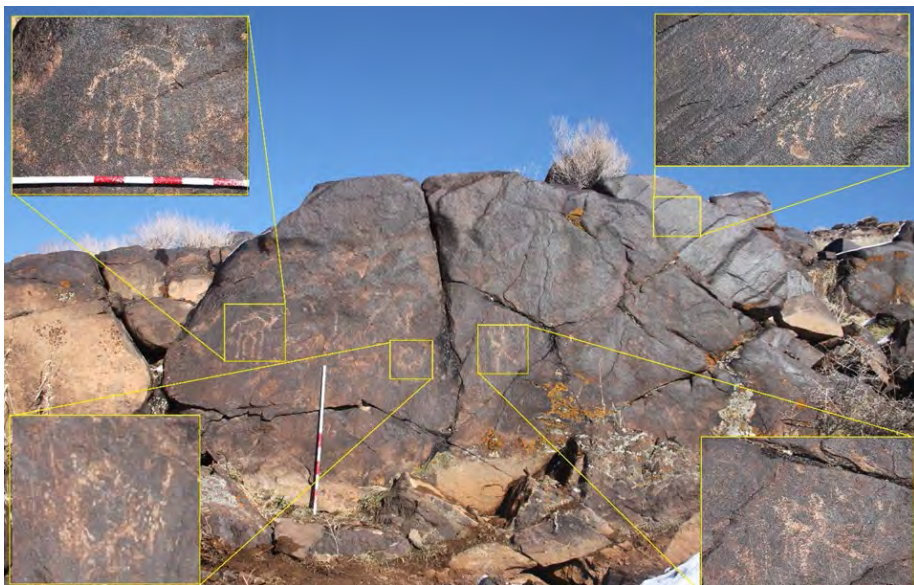
تصویر ۳. موقعیت نقوش صخره‌ای قوملی در روستای چلمبر



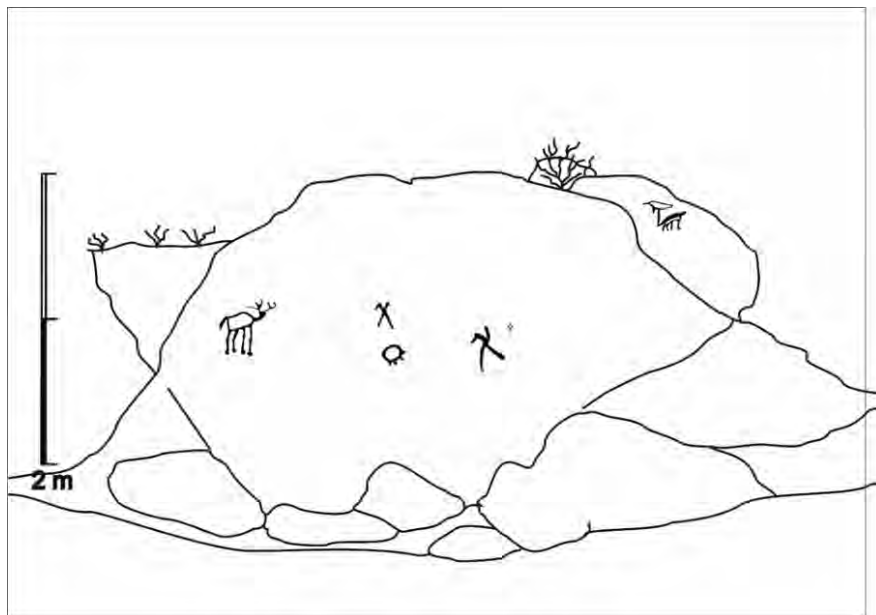
تصویر ۴. نقوش صخره‌نگاره‌های قوملی واقع در نزدیکی روستای لک



تصویر ۵. موقعیت صخره‌نگاره‌های روستای لک



تصویر ۶. صخره‌نگاره‌های روستای لک



تصویر ۷. طرح صخره‌نگاره‌های روستای لک



تصویر ۸. موقعیت صخره‌نگاره‌های روستای شورجه



تصویر ۹. صخره‌نگاره‌های روستای شورجه



تصویر ۱۰. نقش انسانی موجود در صخره‌نگاره‌های روستای شورجه

تصویر ۱۱. تنوع نقوش موجود در صخره‌نگاره‌های روستای شورجه

عصر آهن در شرق ایران (۱۵۰۰-۵۵۰ پم)

علی اکبر وحدتی

اداره کل میراث فرهنگی خراسان شمالی

چکیده

پژوهش‌های باستان‌شناسی مربوط به دوران پیش از تاریخ در شرق ایران بیشتر بر دوران مس و سنگ و به‌ویژه عصر مفرغ تمرکز داشته و معروف‌ترین تپه‌ها و محوطه‌های باستانی شرق کشور از شاه تپه و تَرنگ تپه در دشت گرگان و تپه حصار دامغان در شمال شرق گرفته تا شهرسوخته و استقرارهای باستانی حاشیه هلیل رود حیرت در جنوب شرق، جنبه‌هایی از فرهنگ پیشرفته شهرنشینی عصر مفرغ در شرق ایران و ارتباط آن با مناطق همجوار در آسیای میانه و دره رود سند تا میان‌رودان را به نمایش گذاشته است. شکل‌گیری و توسعه شبکه ارتباطی و راه‌های تجاری زمینی و دریایی که در تجارت دوربرد مواد خام بین مناطق وسیعی از جنوب غرب آسیا از سند تا ایران و میان‌رودان و حتی سوریه و مصر موضوع پژوهش‌های بسیاری بوده است. با وجود این، تحولات فرهنگی دوران پس از «بحران افول شهرنشینی» در شرق ایران، شکل‌گیری فرهنگ‌های عصر آهن و پس از آن حضور قدرت‌های شاهنشاهی در این مناطق گسترده از کشور تا حد زیادی ناشناخته باقی مانده است. در این بین، مرحله انتقال عصر مفرغ به آهن و دوران آهن قدیم بیشتر از مقاطع دیگر رمزآلود باقی مانده و اطلاعات خاصی از این دوران در دست نبوده است. نگارنده در این مقاله کوشیده با بهره‌گیری از داده‌هایی که در دو دهه گذشته از بررسی‌های میدانی و کاوش‌های باستان‌شناسی در مناطق مختلف باستانی شرق کشور انباشت شده، وضعیت فرهنگی عصر آهن در شرق ایران را بررسی کند.

واژه‌های کلیدی: عصر آهن، شرق ایران، سفال خاکستری براق، سفال دست‌ساز منقوش، فرهنگ دهستان باستان، فرهنگ یاز.

مقدمه

یکی از مشکلات قدیمی و چالش‌برانگیز باستان‌شناسی ایران، تغییرات ایجاد شده در مواد فرهنگی میانه هزاره دوم پم در آستانه عصر آهن است که تا کنون توضیحات مختلفی برای آن پیشنهاد شده ولی توافق همگانی در این زمینه شکل نگرفته است. این تغییرات شامل تغییر در سنت‌های سفالگری، دگرگونی در آداب تدفین و تغییر در الگوهای استقرار جوامع ساکن در فلات ایران و مناطق مجاور است که باعث شده باستان‌شناسان فرضیه‌های متفاوتی در این باب مطرح کنند. اغلب باستان‌شناسان ایجاد این تغییرات فرهنگی را به منزله شروع دورانی جدید در باستان‌شناسی ایران تلقی کرده و آن را شروع «عصر آهن» دانسته‌اند (دایسن ۱۹۶۵؛ یانگ ۱۹۶۵؛ ماسکارالا ۱۹۹۴)^۱. در همین زمینه تعدادی از پژوهشگران تغییرات ایجاد شده در آغاز عصر آهن را به ورود مردمان تازه‌وارد (قبایل هندوایرانی و مردم ایرانی زبان) به فلات ایران نسبت داده (برای نمونه نک. یانگ ۱۹۶۷، ۱۹۸۵؛ واندنبرگ ۱۹۶۴: ۴۶؛ برنی و لانگ ۱۹۷۱: ۱۱۵؛ گیرشمن ۱۹۷۷: ۴۷، ۵۰، ۵۴، ۶۲)، در حالی که گروه دیگر منکر ایجاد تغییرات گسترده در مواد فرهنگی بوده و قائل به تطوّر داخلی فرهنگ‌های بومی

^۱ گروهی از باستان‌شناسان در سال‌های اخیر با طرح این مسئله که در عصر آهن قدیم/عصر آهن ۱، فلز آهن کاربرد محدود برای تولید وسائل زینتی داشته و از اوایل هزاره اول پم به بعد است که آهن به‌طور گسترده برای تولید وسایل روزمره و رزم‌افزار مورد استفاده قرار گرفته تلاش دارند با تغییر در واژگان فنی گاهنگاری، بخش پایانی هزاره ۲ پم را تداوم عصر مفرغ تلقی کرده و از این رهگذر تغییر در مواد فرهنگی این دوره نسبت به دوره قبل را به چالش کشند (برای نمونه دانته ۲۰۱۳). به‌نازگی هم برخی باستان‌شناسان ایرانی با طرح مجدد موضوع از «زاویه دید باستان‌شناسی عیلام» و تأکید بر اینکه در قلمرو پادشاهی عیلام و سایر نقاط شرق نزدیک هم عصر آهن از هزاره اول پم شروع می‌شود، چنین مطرح می‌کنند که آنچه در فلات ایران عصر آهن ۱ نامیده می‌شود را باید عصر مفرغ پایانی شمرد (رفیعی علوی ۱۳۸۹، تأکید او بر نیمه غربی و بخشی از شمال فلات است). باوجوداین باید توجه داشت که وجود داشتن یا نداشتن اشیای آهنی در یک مجموعه فرهنگی در انتساب آن به عصر آهن چندان تعیین‌کننده نیست؛ چون در برخی مناطق جنوب غرب آسیا (برای نمونه عمان) استفاده از آهن عملاً تا دوره سلوکی-پارتی رواج نیافت و در واقع بعد از پایان عصر آهن است که این منطقه از فناوری فلزگری آهن بهره‌مند شد (لمبار ۱۹۸۹: ۲۵). در تمام منطقه آسیای میانه، فلز آهن در فرهنگ‌های عصر آهن قدیم (یاز ۱ و دهستان باستان) پیدا نشده یا محدود به وسایل زینتی بسیار کوچک است و فقط از سده ۹ پم به بعد اشیای آهنی رواج یافته (لیتوینسکی ۲۰۰۶)، ولی پژوهشگران در انتساب فرهنگ یاز ۱ و دهستان باستان به «عصر آهن» تردید روا نداشته و به‌دلیل تغییرات گسترده در فرهنگ مادی، این دوره را با فرهنگ شهرنشینی پیشرفته قبل از خود در عصر مفرغ متمایز کرده‌اند.

فلات و تدام بین فرهنگ‌های عصر مفرغ و آهن هستند (مدودسکایا ۱۹۸۲؛ کوزمینا ۲۰۰۷: ۳۷۰-۳۶۹). در این بین برخی پژوهشگران نیز با تأکید بر بروز تغییرات گسترده در مواد فرهنگی شمال غرب ایران در آغاز عصر آهن، این نتیجه را که عامل بروز این تغییرات ورود اقوام تازه‌وارد ایرانی بوده، فرضی منطقی ولی اثبات‌ناپذیر دانسته‌اند و به‌درستی تأکید کرده‌اند که در نبود مدارک کتبی تعیین نسبت قومی این تازه‌واردان ناممکن است (ماسکارالا ۱۹۹۴: ۲-۴۶۱؛ برای ترجمه فارسی همین مقاله: ماسکارالا ۱۳۸۳: ۴-۶۳).

یکی از نخستین باستان‌شناسانی که بر پدیده ایجاد تغییرات گسترده فرهنگی در آغاز عصر آهن در غرب و شمال غرب ایران تأکید داشت تئودور کایلر یانگ بود. او اعتقاد داشت یکی از مشخصه‌های بروز تغییرات گسترده فرهنگی در غرب ایران در نیمه هزاره دوم پم، ظهور سفالینه‌های خاکستری سیاه است که آن را «سفال خاکستری قدیم غرب» می‌نامید (یانگ ۱۹۶۵، ۱۹۶۷). در ابتدا او این انگاره را پیش‌کشید (۱۹۶۳) که سفال خاکستری اوایل عصر آهن در دره سلدوز آذربایجان (دوره پنجم حسنلو) در اصل از سفال خاکستری براق عصر مفرغ پایانی شمال‌شرق (منطقه حصار-گرگان) مشتق شده و ارتباط این دو نوع سفال را حاکی از حرکت جمعیت از شرق به غرب تلقی کرد. یانگ با تأکید بر ایجاد تغییرات گسترده و گسست بزرگ فرهنگی در عصر آهن ۱ در غرب و شمال‌غرب، به‌ویژه رواج گسترده سفال خاکستری قدیم غرب - که با سفال‌های محلی منقوش قبلی فرق داشت - ایجاد سنت‌های تدفینی جدید و شکل‌گیری گورستان‌های خارج از مناطق مسکونی و ظهور تالارهای ستوندار در معماری این منطقه را نشان از همگونی فرهنگی تلقی و آن را در ارتباط با موجی از مهاجرت اقوام تازه‌وارد به منطقه زاگرس تفسیر کرد (یانگ ۱۹۶۷). ظهور و تکرار نام‌های ایرانی در سالنامه‌های شاهان آشوری از سده ۹ پم به بعد باعث شد هویت این اقوام تازه‌وارد با مردمان آریایی و ایرانی‌زبان همسان تلقی شود که چندین سده قبل از رسیدن آشوریان به این منطقه در اینجا حضور داشته‌اند (برای ارزیابی جدیدی از این موضوع نک. عطایی ۱۳۹۸).

پس از چاپ و انتشار دیدگاه‌های انتقادی مدودسکایا (۱۹۸۲) به فرضیه ارتباط سفال خاکستری عصر آهن در غرب ایران به مهاجرت اقوام ایرانی زبان به فلات و تأکید او بر تداوم فرهنگی بین عصر مفرغ و آهن، یانگ در بازنگری دیدگاه‌های قبلی خود (۱۹۸۵) پذیرفت که افق سفال خاکستری قدیم غرب آنقدر هم که پیشتر فرض می‌کرد در غرب ایران همگون نبوده و سنت سفالی مناطق مختلف غرب ایران در عصر آهن با هم فرق دارد و اینکه سفال خاکستری مفرغ پایانی شمال‌شرق به اقوام هندوایرانی ربطی ندارد (۱۹۸۵)؛ ولی باز هم تأکید کرد سفال خاکستری قدیم غرب نشان‌دهنده یک

گسست عمده از سنت‌های بومی عصر مفرغ در غرب ایران است و می‌تواند شاخص مهاجرت قوم جدیدی به غرب ایران باشد که خاستگاه آنها در شمال شرقی فلات و دشت گرگان بوده است. این بار یانگ با پیش کشیدن فرضیه سفال نخودی جدید غرب و ظهور اقوام ایرانی در فلات بر پیدایش و تحول سفال نخودی غربی تمرکز کرد و چنین مطرح ساخت که این گونه سفال در غرب ایران را نمی‌توان به پیش از حدود میانه سده ۸ پم تاریخ‌گذاری کرد؛ درحالی‌که سفال نخودی دشت گرگان که دهه آن را به گسترش مادها به شرق مرتبط می‌دانست در دشت گرگان به وضوح از غرب ایران قدیم‌تر است و می‌توان آن را سلف سفال نخودی غرب قلمداد کرد که مشخصه ورود ایرانیان از شرق به غرب ایران است (یانگ ۱۹۸۵: ۳۷۵ به بعد).

شباهت مواد فرهنگی اوایل عصر آهن (عصر آهن ۱) در شمال غرب ایران با محوطه‌های هم‌زمان در مرکز فلات (برای نمونه سیلک، قیطریه، خوروین، چندار، پیشوا و سایر محوطه‌های عصر آهن در دشت‌های تهران، قزوین، قم و ساوه) و سواحل دریای کاسپی (مازندران و گیلان)، به‌ویژه شباهت در سنت‌های سفالگری و تغییر در الگوهای استقراری که به شکل کمبود مناطق مسکونی و فراوانی گورستان‌ها جلوه یافته، باعث شد بسیاری از پژوهشگران فارغ از تفاوت‌های اقلیمی، جغرافیایی و فرهنگی، فرایندهای فرهنگی غرب و شمال غرب کشور را به مناطق مرکزی و شمالی فلات هم تعمیم دهند و «مدل حسنلو» را برای تمام منطقه شمال و مرکز ایران هم به کار گیرند (برای نمونه نک.: کامبخش فرد ۱۳۷۰: ۱۵؛ نگهبان ۱۹۹۶: ۲۶-۳۲۱؛ طلایی ۱۳۹۳: ۷۵-۳۶)^۱. باوجود این تا کنون نیمه شرقی کشور به دلیل کمبود داده‌های باستان‌شناسی از مباحث مربوط به عصر آهن ایران به دور بوده و اغلب پژوهشگران گمان می‌برند این منطقه از دشت گرگان و دامغان در شمال گرفته تا مناطق سیستان و کرمان در جنوب خالی از شواهد عصر آهن است (بسنجید با طلایی ۱۳۹۳: ۱۶۶؛ ترینکاوس ۱۹۸۹: ۱۳۷)^۲. برخلاف این تصور سنتی، انباشت داده‌های باستانی‌شناختی حاصل از

^۱ موسوی (۲۰۰۵: ۹۳) تعمیم تغییرات فرهنگی مشهود در آغاز عصر آهن شمال غرب ایران به مناطق مرکزی و شمال غرب ایران را با دیده تردید نگریسته و می‌نویسد «باید در استفاده از مدل حسنلو برای سایر نقاط ایران احتیاط کرد».

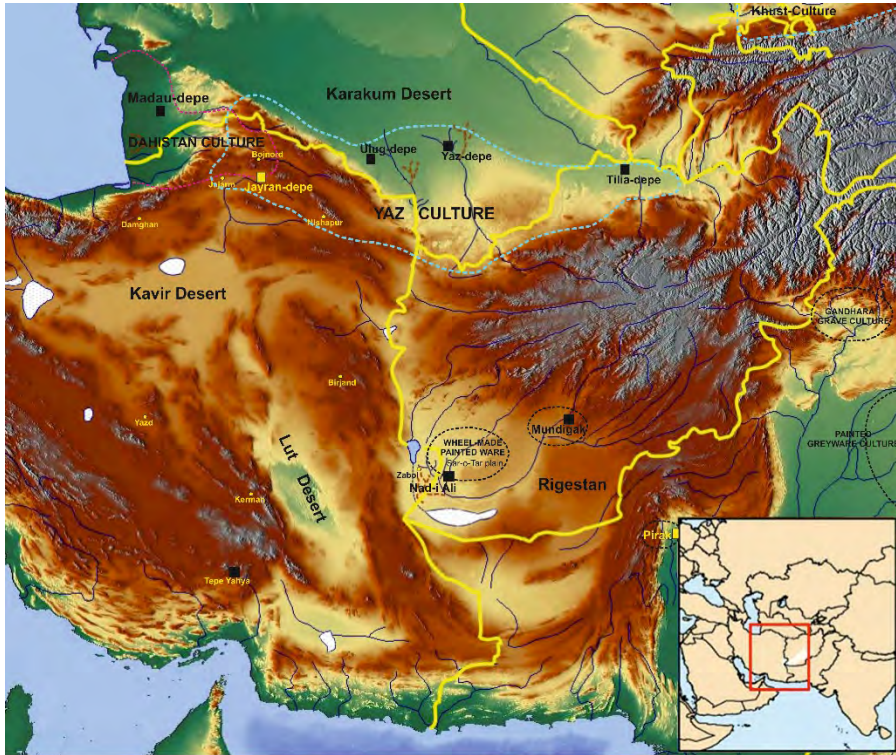
^۲ روشن است که «ندیدن دلیل بر نبودن نیست!» در واقع پیدا نشدن یا به عبارتی «دیده نشدن» شواهد عصر آهن در نیمه شرقی ایران دلیل بر «نبودن» عصر آهن در این منطقه نیست. برخی پژوهشگران به سادگی منکر وجود عصر آهن در مناطق شرق و شمال شرق ایران شده‌اند. برای نمونه طلایی (۱۳۹۳: ۱۶۶) در این زمینه معتقد است: «متروک شدن و فروپاشی فرهنگ‌های عصر آهن در حوزه شمال شرق ایران ناشی از حمله مردمانی از آسیای میانه بوده که در نهایت به عدم ورود به عصر آهن منجر شده است» [تأکید از من است]. بدیهی است تغییر الگوی معیشت، دگرگونی ساختارهای سیاسی و اجتماعی، شرایط اقلیمی و آب و هوایی و مواردی از این قبیل از جمله عواملی است که می‌تواند بر الگوی استقرارگاهی تأثیر مستقیم گذاشته و باعث «دیده نشدن» شواهد

چند دهه بررسی و کاوش باستان‌شناختی در مناطق شرقی ایران نشان داده سرزمین‌های ایران شرقی در شناخت فرایندهای فرهنگی دوران پیش از تاریخ مرکز و غرب فلات و درک برهمکنش‌های فرهنگی ایران با مناطق همجوار نقش مهمی داشته است. در این مقاله ضمن مرور آگاهی‌های باستان‌شناختی حاصل از فعالیت‌های باستان‌شناختی در شرق کشور، اوضاع فرهنگی این منطقه در عصر آهن (۱۵۰۰-۵۵۰ پم) مورد بحث قرار گرفته است.

جغرافیای شرق ایران

شرق ایران در بیشتر نقاط سرزمینی کوهستانی و بلند با استپ‌ها، دلتاهای کم ارتفاع و بیابان‌های پهناوری است که در آن واحه‌های پراکنده وجود دارد (تصویر ۱). جز بخش‌هایی از شمال شرق در کرانه‌های دریای کاسپی شامل استپ‌های ترکمن صحرا و نوار کوهپایه‌ای شمال البرز در دشت گرگان و بخشی از ارتفاعات شمال خراسان که قدری مرطوب‌تر است، هوای اغلب مناطق شرقی ایران خشک با زمستان‌های سرد و تابستان‌های گرم و سوزان است. کشاورزی بدون استفاده از شبکه‌های آبیاری بزرگ مقیاس، فقط در بخش جنوبی دشت گرگان امکان‌پذیر است و سایر سرزمین‌های شرقی ایران بطور کلی از گستره‌های خشک و بیابانی با واحه‌های پراکنده و تعداد کمی رودخانه دائمی و رشته‌کوه‌هایی تشکیل شده که آب مورد نیاز واحه‌ها را تأمین می‌کنند. از دشت‌های استپی ترکمن صحرا که چراگاه سنتی کوچروهای ترکمن و عشایر گُرد شمال خراسان است تا ارتفاعات و دامنه کوه‌های آلا داغ و کپه‌داغ در شمال و نیز ارتفاعات جنوبی‌تر، پوشیده از مراتع است و کوچروی و دامپروری چندین هزاره شیوه غالب گذران زندگی بوده است. نواحی مسکونی این منطقه اغلب بین ارتفاعات و بیابان‌ها و روی مخروط افکنه‌ها شکل گرفته و آب جاری از کوه‌ها را می‌توان پیش از اینکه در شنزارها و شورزارهای بیابانی محو شود، برای آبیاری در مقیاس کوچک استفاده کرد.

مربوط به استقرارگاه‌های یک دوره باشد. بنابراین بهتر است با احتیاط بیشتر «دیده نشدن» داده‌های عصر آهن در بخش‌هایی از شرق ایران را به‌صورت مطلق حمل بر نبود و انکار یک دوره در باستان‌شناسی در قلمرو شرق ایران نکنیم.



تصویر ۱. حوزه‌های فرهنگی عصر آهن در شرق ایران و مناطق همجوار

بخش‌های شمال شرقی، از ساحل جنوب شرقی دریای کاسپی در غرب تا کشف رود/تجن در شرق، پوشیده از رشته کوه‌هایی با امتداد شرقی-غربی است که از شمال به صحرای قراقوم ترکمنستان و از جنوب به کویر مرکزی ایران محدود می‌شوند. رشته کوه کپه داغ در شمال، فلات ایران را از ترکمنستان جدا کرده و به موازات آن کوه‌های البرز شرقی در جنوب، حد شمالی بیابان‌های داخلی فلات را مشخص کرده‌اند. دشت‌های دامنه این رشته کوه‌ها همچون دالانی طبیعی، دست‌کم از هزاره سوم پم به این سو امکان تردد بین سرزمین‌های شرق و غرب فلات ایران را فراهم کرده و بخشی از شاهراه خراسان - که بعدها به جاده ابریشم معروف شد - را تشکیل می‌دهد. در کوهپایه‌های البرز شرقی و جنوب شاهراه خراسان، بیابان‌های کویر مرکزی امکان هرگونه سکونت و آبادانی را از بین برده ولی به سمت شرق، در جنوب نیشابور و سبزوار، ناهمواری‌هایی با زمین‌های قابل کشت محدود وجود دارد که به ولایت کوهستان (قهستان) متصل می‌شود. این بخش‌های جنوبی خراسان، نسبت به دالان کوهستانی شمال در بین کپه‌داغ و البرز شرقی، کم‌آب‌تر و خشک‌تر است ولی در امتداد رودهای نه

چندان پرآب آن دره‌های حاصلخیزی هم وجود دارد که کشاورزی کوچک مقیاس را ممکن ساخته است؛ هرچند راه عمدهٔ امرار معاش مردم دامداری بوده و به شهادت سیاحان اروپایی تا یک سده قبل تجارت پشم در اینجا رواج داشته است (فگلسانگ ۱۹۹۲: ۳۳). مراکز مهم تجاری این منطقه قانن در مرکز و طبس در جنوب غرب و در مرز دشت کویر بوده که با قندهار و هرات در شرق و کرمان و یزد در غرب ارتباط داشته اند. بیشتر به سمت جنوب، در منتهی الیه جنوب شرقی فلات، منطقهٔ سیستان و دلتای هلمند و فلات بلوچستان با مناطق کوهستانی و بیابانی در شمال و خطوط ساحلی مکران در جنوب نیز یک منطقهٔ استراتژیک برای روابط بین تمدن‌های شرق و غرب بود. دلتای رود هیرمند در منطقهٔ سیستان (نیمروز) خاک حاصلخیز و منابع آبی کافی داشته و تاسده‌های میانی اسلام از مناطق آباد کشاورزی بوده که در اثر تخریب شبکه‌های آبیاری در یورش‌ها، خشکسالی‌های پی در پی و پرشدن بندها و نهرها با شن‌های روان به بیابان و ریگزار تبدیل شده است (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹). در گذشته این منطقه را به دلیل غنای کشاورزی «انبار غلهٔ آسیا» نامیده‌اند ولی در سده‌های اخیر بیشتر مساحت این منطقه را شنزارها پوشانده و آبادی و رونق آن بر باد رفته است. این منطقه علاوه بر غنای کشاورزی، همواره از نظر جغرافیایی موقعیت راهبردی داشته و پل ارتباطی تمدن‌های سند و میانرودان بوده است. تجارت دوربرد از راه زمین و دریا در سراسر هزارهٔ سوم پم نقش مهمی در شکوفایی مراکز شهری جنوب شرقی ایران داشته و نام برخی شهرهای این منطقه همچون مَرهشی، مَکَن (به احتمال مکران) و مِلوَحَه به‌عنوان منابع تأمین مواد خامی چون مس، سنگ دیوریت، کلریت و برخی سنگ‌های پرکاربرد در جواهرسازی در اسناد میانرودانی ضبط شده است.

شرق ایران پیش از عصر آهن

مناطق شرقی ایران، از حوزه فرهنگی «تمدن خراسان بزرگ»^۱ و حوزه فرهنگی گرگان-حصار در شمال شرق گرفته تا مناطق جنوبی تر در حوزه تمدن‌های هلمند در سیستان و بلوچستان و تمدن

^۱ نام «تمدن خراسان بزرگ» به‌تازگی برای آثار برجای مانده از فرهنگ شهرنشینی بخش میانی و پایانی عصر مفرغ در آسیای میانه و شمال شرق ایران به‌کاررفته است (بیشونه، وحدتی ۲۰۱۹، ۲۰۲۰؛ وحدتی، مایر ۲۰۱۹). آثار این تمدن پیشرفته شهرنشینی که پیش‌تر با نام‌های «فرهنگ نمازگاه ۶»، «مجموعه باستان‌شناختی بلخ و مروی» (ساربانیدی ۱۹۷۶)، و «تمدن جیحون» (فرانکفورت ۱۹۹۴) معرفی شده، در مناطق وسیعی از دنیای باستان از درهٔ سند گرفته تا منطقهٔ شوشان و میانرودان و سواحل خلیج فارس پیدا شده که حاکی از روابط گستردهٔ تجاری این مناطق در هزارهٔ سوم پم است. مهم‌ترین مراکز شناخته شدهٔ این تمدن در منطقهٔ مرو/مرغیانه در ترکمنستان کنونی (محوطه‌های باستانی گُور و تَعْلُق) و در بلخ/باختر در شمال افغانستان و جنوب ازبکستان

هلایل رود در کرمان، در هزاره سوم پم تأمین‌کننده مواد خام مهمی همچون فلزات و سنگ‌های نیمه قیمتی بود که از طریق یک شبکه تجاری گسترده زمینی و دریایی از بلخ (باختر) و مرو (مرغیانه) و دره سند به تمدن‌های غربی شوشان و میان‌رودان ارسال می‌شد. کوهستان‌های البرز شرقی در خراسان و رشته‌کوه‌های هندوکش افغانستان (قلمرو حوزه فرهنگی «تمدن خراسان بزرگ»)، رشته‌کوه‌های بلوچستان پاکستان و منطقه سند (در قلمرو «تمدن‌های هلمند») و رشته‌کوه‌های بارز کرمان (در حوزه «تمدن هلایل رود») منبع مهمی برای تأمین فلزات و سنگ‌های نیمه قیمتی چون لاجورد، فیروزه، عقیق و انواع سنگ‌های زینتی چون کلریت، کلسیت، دیوریت و سنگ‌های دیگر بوده است. برخی مراکز مهم شهری واقع در مسیرهای تجاری همچون تپه حصار در شمال و شهر سوخته و تپه‌یچی در جنوب این مواد خام را فرآوری و به شکل محصولات تجملی به شهرهای میان‌رودانی ارسال می‌کردند.

در ربع اول هزاره دوم پم، بیشتر استقرارگاه‌های مهم و مراکز شهری در شرق جهان ایرانی رو به افول نهاد. مراکز مهم شهری همچون آلتین تپه و نمازگاه در کوهپایه‌های شمالی کپه‌داغ یا به کلی متروک شده یا وسعت آنها به شدت کاهش یافت. در شمال شرق ایران، استقرارگاه‌های مهم شهری در دشت گرگان (ترنگ تپه و شاه تپه) و تپه حصار در دشت دامغان در حدود ۱۷۰۰ پم به کلی متروک شد و همین وضع در جنوب شرقی ایران در شهر سوخته و حتی شرق‌تر، در دره رود سند و مراکز شهری تمدن هاراپا هم ایجاد شد.

دلایل افول گسترده استقرارگاه‌های بزرگ شهری در شرق ایران در پایان عصر مفرغ به خوبی شناخته نشده و بیشتر پژوهشگران تغییرات اقلیمی و نوسانات آب و هوایی را عامل این تغییرات تلقی می‌کنند (دهه ۱۹۶۸؛ فواش و همکاران ۲۰۱۳؛ شومیلوفسکیخ و همکاران ۲۰۱۶؛ مگی ۲۰۰۴). باوجود این مسائلی از قبیل هجوم اقوام استپ‌های شمالی (بسنجید با تولستف ۱۹۵۳؛ دهه ۱۹۷۵؛ ۵۳۰؛ کلوزیو ۱۹۸۵: ۱۷۹)، فشار جمعیت و بهره‌برداری بیش از حد از منابع طبیعی (بیشونه ۱۹۷۷) یا به هم خوردن تعادل شبکه تجاری و اتکای بیشتر دولت‌های میان‌رودانی به مسیرهای دریایی به‌جای مسیرهای زمینی برای کاستن از انحصارگرایی تمدن عیلامی در کنترل شبکه تجاری (پاتس ۱۳۹۷: ۳-۹۲؛ موسوی ۲۰۰۸: ۱۱۷) که بی‌رونق شدن شاهراه خراسان و طبعاً افول شهرهای واقع در مسیرهای تجاری را در پی داشت نیز به‌عنوان دلایل این از هم گسیختگی ذکر شده است.

کنونی (محوطه‌های واحه داشلی و جارکوتان) کاوش شده است. برای موضوع شکل‌گیری، گسترش و نفوذ «تمدن خراسان بزرگ» در شرق ایران رجوع کنید به بیشونه، وحدتی ۲۰۱۹، ۲۰۲۰.

عقیده بر این است که این بحران در شهرنشینی، به هر دلیل که بوده، جوامع شهری شرق ایران را به سوی نظامی جایگزین سوق داد که در آن سازمان اجتماعی-اقتصادی از یک مدیریت متمرکز مبتنی بر تجارت دوربرد با مراکز زندگی شهری به سمت یک نظام معیشتی دامداری و کشاورزی با جوامع متعدد کوچک و پراکنده روستایی تغییر یافت. آثار این نظام معیشتی جدید در مطالعات باستان‌شناسی به‌خوبی شناسایی نشده و در نتیجه آگاهی‌های ما از جوامع عصر آهن در نیمه شرقی فلات، به‌ویژه در منطقه جنوب شرقی، تا حد زیادی ناقص باقی مانده است.

برخلاف مناطق غرب، شمال‌غرب و حتی نواحی مرکزی ایران که بررسی‌های و کاوش‌های باستان‌شناسی به شناسایی تعداد زیادی از محوطه‌های باستانی عصر آهن منجر شده و کاوش‌های گسترده باستان‌شناسی در محوطه‌های کلیدی این دوره (همچون حسنلو) و انطباق متن کتیبه‌های میخی میان‌رودانی با شواهد باستان‌شناسی تصویری نسبتاً روشن از نظام‌های اجتماعی-سیاسی، قدرت‌های سیاسی موجود، قومیت‌ها و روابط فرهنگی جوامع عصر آهن ایران با مناطق مجاور ترسیم کرده، عصر آهن در نیمه شرقی فلات ایران همچنان تا حد زیادی ناشناخته باقی مانده است.

باوجوداین، بررسی‌ها و کاوش‌های باستان‌شناسی در دو دهه اخیر در این مناطق علاوه بر شناخت بیشتر مراکز شهری عصر مفرغ، به شناسایی الگوهای استقرار در عصر آهن نیز منجر شده است. این مطالعات نشان می‌دهد برخلاف تصورات پیشین، این منطقه در عصر آهن خالی از جمعیت نبوده، بلکه به دلایل مختلف آثار این دوره تاکنون به درستی شناسایی و معرفی نشده است.^۱ این مطالعات همچنین نشان می‌دهد برخلاف همگونی نسبی فرهنگی جوامع عصر آهن در شمال-غرب، غرب و مرکز فلات ایران، فرهنگ‌های عصر آهن در شرق ایران نه تنها همگون نیست، بلکه بسیار متنوع و گوناگون است و این ناهمگونی به‌احتمال نمایانگر تنوع قومی و تأثیرپذیری از شرایط محیطی متفاوت است. چنانکه خواهیم دید، در منطقه استپی و مرطوب‌تر و زَکَان (هیرکان)، فرهنگ عصر آهن به شکل «فرهنگ دِهستان» با سفال ظریف خاکستری جلوه یافته، درحالی‌که در مناطق

^۱ ازجمله دلایل دیده نشدن استقرارگاه‌های این دوره می‌توان به تغییر در سازمان اجتماعی و اقتصادی جوامع اشاره کرد که شاید باعث شده نظام معیشتی و الگوهای استقرار تغییر کند و نوع متفاوتی از استقرارگاه شکل بگیرد که الزاماً بقایای آن به شکل تپه‌های برجسته نیست و در برنامه‌های میدانی قابل شناسایی نبوده است. در برخی مناطق جنوب شرق ایران همچون سیستان و بلوچستان و کرمان، علاوه بر تغییر الگوهای استقرار و ساختارهای اجتماعی، تأثیر عوامل اقلیمی (فرسایش بادی، سیلاب و رسوب‌گذاری آبی و بادی، تغییر مسیر رودها و...) در ناپیدا شدن مکان‌های باستانی انکارناپذیر است (مرتضوی ۲۰۰۷: ۱۰۹-۱۱۰؛ آلن و تروسیدیل ۲۰۱۹: ۳۳-۳۴؛ برای تأثیر فرسایش بادی و سیلاب در منطقه بم نک. زارع و عطایی ۱۳۹۸: ۱۱۳).

کوهپایه‌ای اتمک مرکزی و کوهپایه‌های شمالی و جنوبی کپه داغ، «فرهنگ یاز» ابتدا به شکل سفال دست‌ساز و منقوش معروف به فرهنگ یاز ۱ یا در محدوده‌ای وسیع‌تر به عنوان «فرهنگ سفال دست‌ساز و منقوش» و سپس از اوایل هزاره اول پ.م تا پایان دوره هخامنشی به شکل سفال نخودی و نارنجی چرخ‌ساز معروف به سفال نوع «یاز ۲ و ۳» رواج یافت. در فلات بلوچستان و دره رودهای سند و گنگ نیز مواد فرهنگی عصر آهن پس از فروپاشی تمدن عصر مفرغ هاراپا، به شکل محدودتر و با تأثیر از فرهنگ‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در قالب تنوعی از فرهنگ‌های محلی از جمله «فرهنگ گورهای گنداره/فرهنگ سوات» در شمال مرکزی و شمال غرب پاکستان (دانی ۱۹۹۲)، «فرهنگ سفال قرمز منقوش بنو» در آکره در غرب پاکستان (مگی و همکاران ۲۰۰۵: ۶-۷۲۵)، «فرهنگ سفال خاکستری منقوش» در منطقه پنجاب در شمال هند و شرق پاکستان (لعل ۱۹۹۲)، «فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش پیرک» (ژریژ و همکاران ۱۹۷۹) در دشت کچی در مرکز بلوچستان پاکستان و انواع محلی دیگر تا دوره شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی ادامه یافته است (تصویر ۱).

شمال شرق ایران در عصر آهن

الف) منطقه وُرکان (هیرکان)

دشت‌های ساحلی جنوب شرق دریای کاسپی از دامنه‌های شمالی البرز تا دشت‌های استپی ترکمن صحرا در شمال دشت گرگان، شامل استان گلستان ایران و بخش‌های جنوب غربی استان بلخان در غرب ترکمنستان، جایی که در گذشته شهر دهستان در آن قرار داشت، منطقه وُرکان (هیرکانی) را تشکیل می‌دهد که در دوره هخامنشی در قلمرو ساتراپی وُرکانه بود. برخلاف سواحل جنوبی دریای کاسپی و دشت گرگان که به دلیل آب فراوان، رطوبت و بارندگی زیاد و زمین‌های حاصلخیز، برای کشاورزی بسیار مناسب است و چندان به آبیاری متکی نیست، منطقه استپی دهستان در شمال (دشت‌های چات و مصریان)، دشتی رسوبی با آب و هوای خشک و نیمه خشک است که به دلیل شرایط اقلیمی سخت، مجالی برای کشاورزی بدون آبیاری ندارد (ایلرز ۲۰۰۲). میزان بارندگی و پوشش گیاهی از غرب به شرق و از جنوب به شمال در مسافتی کوتاه ضعیف می‌شود و جنگل‌های انبوه در دامنه‌های شمالی البرز به سمت شمال محو شده و جای خود را به چمنزارهای وسیع و عاری از درخت داده و بیشتر به سمت شمال، فقط درختچه‌های پراکنده گز و انواع بوته‌های خشک و شورپسند وجود دارد. چشم انداز غالب دشت گرگان در مناطق کوهپایه‌ای جنوبی جنگل‌های انبوه و به سمت شمال و غرب چمنزارهای استپی، تپه‌های ماسه‌ای و در نهایت زمین‌های دق و شوره‌زاری

است که به‌شدت در معرض فرسایش باد قرار دارند. بررسی‌های باستان‌شناسی نشان داده بیشتر استقرارگاه‌های پیش از تاریخ در جنوب گرگانرود که بارندگی بیشتر و خاک مرغوب‌تر دارد تمرکز یافته و زمین‌های خشک‌تر منطقه استپی شمال گرگانرود بیشتر از سده ۸ پ‌م به بعد مسکونی شده است. دیوار دفاعی گرگان به فاصله کمی در شمال گرگانرود مناطق خشک شمالی را از زمین‌های بارور جنوبی جدا کرده است. با وجود اینها، شواهد موجود نشان می‌دهد در هزاره اول پ‌م مناطق شمال‌تر در حاشیه بیابان‌های دهستان، با استفاده از آب رودخانه ازبوی تا حدی مسکونی شده بود و تأسیس محوطه‌هایی همچون قلعه اشکانی ایقندی برای کنترل شریان تجاری در ۲۵۰ کیلومتری شمال غرب عشق‌آباد، در دل بیابان و در ساحل چپ ازبوی حکایت از وجود آب در بستر رودهای خشک این بیابان دارد (قربانف ۲۰۱۰: ۵۰؛ فگل‌سانگ ۱۹۹۲: ۲۵؛ همچنین بسنجید با اِلِرز ۲۰۰۲). همچنین در گذشته آب رودخانه‌های اترک و سومبار زمین‌های منطقه خشک دهستان را سیراب می‌کرد و کشاورزی را رونق می‌داد ولی با کم‌آب شدن و خشکی رودها، این منطقه به تدریج بیابانی و در نهایت متروک شد.

شواهد باستان‌شناسی نشان می‌دهد برخلاف دشت رسوبی دهستان در شمال ورکان که تا پیش از عصر آهن هرگز مسکونی نبوده (لوکنت ۲۰۰۵؛ مرادوا ۱۹۹۱)، دشت‌های پست ساحلی گرگان در بخش جنوبی منطقه ورکان، به‌ویژه تمام مناطق جنوب گرگانرود، به‌دلیل شرایط اقلیمی مناسب از دوره نوسنگی به این سو به‌طور متمرکز استقرارگاه‌های مبتنی بر کشاورزی داشته و با رشد پیچیدگی‌های اجتماعی پس از نیمه دوم هزاره چهارم پ‌م به مرحله شهرنشینی وارد شده و مراکز مهم سکونت از قبیل شاه‌تپه، ترنگ‌تپه، یاریم‌تپه و نرگس‌تپه با مراکز همزمان در فلات ایران و آسیای میانه در ارتباط بوده‌اند (دهه ۱۹۶۷؛ کرافورد ۱۹۶۳: ۲۶۳؛ لوکنت ۲۰۰۵: ۴۶۱؛ عباسی ۱۳۹۴: ۱۳۹۰). کشف اشیای متنوع از جنس لاجورد، عقیق و انواع سنگ‌های زینتی که در منطقه گرگان وجود ندارد و آشکارا از مناطق دوردست به اینجا وارد شده و مجموعه‌های غنی باستان‌شناختی همچون «گنجینه استرآباد» و «گنجینه زیارت» و انبوهی از اشیای مفرغی در بازگیر نشان می‌دهد این منطقه در شبکه‌های تجاری عصر مفرغ نقش مهمی داشته است (عباسی ۱۳۹۴). با وجود این از قرار معلوم در اواخر عصر مفرغ استقرارگاه‌های پیشرفته شهری این منطقه به دلایل نامعلوم فروپاشیده است. نتایج حاصل از کاوش‌های تور الگوت جانسون آرنه (۱۹۴۵) در شاه‌تپه، کاوش سال ۱۹۳۱ فردریک و سوزان وولسین (۱۹۳۲) و سپس کاوش‌های دامنه‌دار ژان دِه (۱۹۶۸) در ترنگ‌تپه، کاوش دیوید استروناخ و کرافورد در یاریم‌تپه (کرافورد ۱۹۶۳) و بعدها کاوش‌های گروه‌های ایرانی در

نرگس تپه (عباسی ۱۳۹۰) و کاوش‌های دیگر در استقرارگاه‌های اصلی این منطقه، حاکی از متروک شدن استقرارگاه‌ها در پایان عصر مفرغ، در حدود ۱۷۰۰ پم است. پژوهشگران اغلب بر مبنای نتایج حاصل از کاوش‌های ترنگ تپه بر این باورند که این وقفه حدود ۱۰۰۰ سال طول کشیده و تا دو سده پیش از دوره هخامنشی دشت گرگان دوباره مسکونی نشده است (کلوزیو ۱۹۸۵: ۱۷۸).

منطقه دهستان (دشت‌های چات و مصریان) در شمال دشت گرگان اما، به احتمال به دلیل نوسانات سطح آب دریا تا پیش از عصر آهن (حدود ۱۵۰۰ پم) مسکون نبوده و قدیم‌ترین محوطه‌های آن مربوط به عصر آهن است که فرهنگ خاص آن تقریباً بدون نفوذ خارجی تا دوره پیشاهخامنشی یا دوره هخامنشی ادامه یافته است (لوکنت ۲۰۰۵). این منطقه را خاستگاه قوم اشکانی داهه دانسته اند و ساسانیان نیز در اینجا برای مقابله با اقوام بیابانگرد شمالی دیوار دفاعی و زنجیره‌ای از دژهای نظامی ساخته بودند که از اهمیت نظامی این منطقه خبر می‌دهد (قربانف ۲۰۱۰: ۴۳؛ سوئر و همکاران ۲۰۱۳). راهی که از گرگان و با گذر از حواشی بیابان‌های دهستان به اورگنج و سپس خوارزم متصل می‌شد، به این منطقه اهمیت راهبردی هم می‌داد. پس از فتح دهستان به دست اعراب مسلمان و انضمام تمام آسیای میانه به قلمرو خلافت اسلامی، اهمیت نظامی دهستان افول کرد و به منطقه‌ای مسکونی و شهری تبدیل شد و مرکز آن، شهر آخر، به همراه گرگان و آمل از شهرهای معتبر و مهم طبرستان شد که محل دفن شهدا و زیارتگاه مردم بود. به همین دلیل به این منطقه دشت مشهد مصریان هم گفته می‌شود. منطقه دهستان در ایلغار مغول سخت آسیب دید و با تخریب شبکه‌های آبرسانی و کم آب شدن رودها دیگر روی آبادانی ندید.

با توجه به شرایط اقلیمی دشت مشهد مصریان، قدیم‌ترین استقرارگاه‌های این منطقه برای کشاورزی کاملاً به آبیاری متکی بوده و به همین دلیل تمامی آنها در حاشیه رودخانه اترک شکل گرفته‌اند (لوکنت ۲۰۰۵). در اطراف این استقرارگاه‌ها شبکه پیچیده‌ای از نه‌های بزرگ و جوی‌های کوچک کشف شده که گاهی طول این نه‌ها به ۵۰ کیلومتر می‌رسد تا آب رودخانه را به عمق بیابان برده و مزارع اطراف آبادی‌ها را سیراب کند. آثار این نه‌های باستانی دستکند در اطراف استقرارگاه‌های بزرگ عصر آهن همچون تنگسیکیلژا، عزت‌قلی و مادائو تپه کشف شده است (عسکرف ۱۹۹۲؛ لوکنت ۲۰۰۵). نه‌های اصلی مثل شاهدز در اطراف آخر و عزت‌قلی بین ۵ تا ۸ متر پهنا و تا ۲/۷ متر عمق داشته که از آنها جوی‌هایی با ابعاد مختلف جدا می‌شده و آب را بین اراضی کشاورزی تقسیم می‌کرده است. جوی‌های بزرگتر بین ۱/۵ تا ۳ متر پهنا و تا ۱/۶۵ متر عمق داشت که به نوبه خود به جوی‌های کوچک‌تر به پهنای ۸۰ سانتی‌متر تا ۱۳۰ سانتی‌متر و به عمق ۱ متر و جوی‌های باریک‌تر و کم عمق‌تر تقسیم می‌شد تا نظامی

پیشرفته‌ای برای آبیاری زمین‌های حاشیه بیابان ایجاد کند (عسکرف ۱۹۹۲). به‌طور سنتی بیشتر پژوهشگران روس معتقدند، این نظام پیشرفته مدیریت آب در دهستان باستان (و حتی بخش‌های دیگری از آسیای میانه) بیانگر وجود یک سازمان سیاسی-اجتماعی قدرتمند، با ثبات، پیچیده و به‌احتمال متمرکز است که با کنترل شریان حیاتی اقتصادی و اداره زمین‌های کشاورزی، قدرت مرکزی و ابتکار عمل را در دست گرفته و به عبارت دیگر از تشکیل حکومت و شکل‌گیری قدرت‌های سیاسی تمام‌عیار در این منطقه خبر می‌دهد.^۱ باوجود این، پژوهشگران دیگر عقیده دارند شواهد موجود، از جمله قرار گرفتن سه محوطه اصلی و بسیار بزرگ این فرهنگ با بیش از ۱۵۰ هکتار وسعت در فاصله نزدیک به هم که در یک مقطع زمانی آباد بوده‌اند، برخلاف نظر باستان‌شناسان روس تصویر یک جامعه و قدرت غیرمتمرکز را ترسیم می‌کند (لوکنت ۲۰۰۵: ۴۶۲؛ همچنین نک. عطایی و زارع ۱۳۹۵: ۸۴ که معتقدند در منطقه بم نیز ساختار سیاسی غیرمتمرکز و مبتنی بر حکومت فرمانروایان محلی وجود داشته که در جوامع «کی‌سالار» تبلور یافته بود).

الگوی استقرار رایج این فرهنگ به شکل تپه‌های مرتفع و متشکل از توالی لایه‌های باستانی نیست، بلکه تمام مناطق استقرار نظام مسکونی «غیرشهری» دارند که در آنها از معبر و خیابان واقعی و دیوار دفاعی خبری نیست ولی هریک ارگ بزرگی دارند که در بعضی موارد روی یک سکویا تخته‌گاه خشتی بنا شده است. در اطراف این استقرارگاه‌ها که اصطلاحاً «شهر» گفته می‌شوند، تپه‌های خیلی کوچک‌تری به چشم می‌خورد که پژوهشگران روس به آنها «خانه‌آرایی» (به روسی усадьба) می‌گویند (همان؛ وحدتی ۱۳۹۴). از قرار معلوم این مجموعه‌های استقرارگاهی کوچک و بزرگ متعلق به کشاورزان و مردم عادی بوده و زیر نظر حاکمان مستقر در ارگ‌ها اداره می‌شد

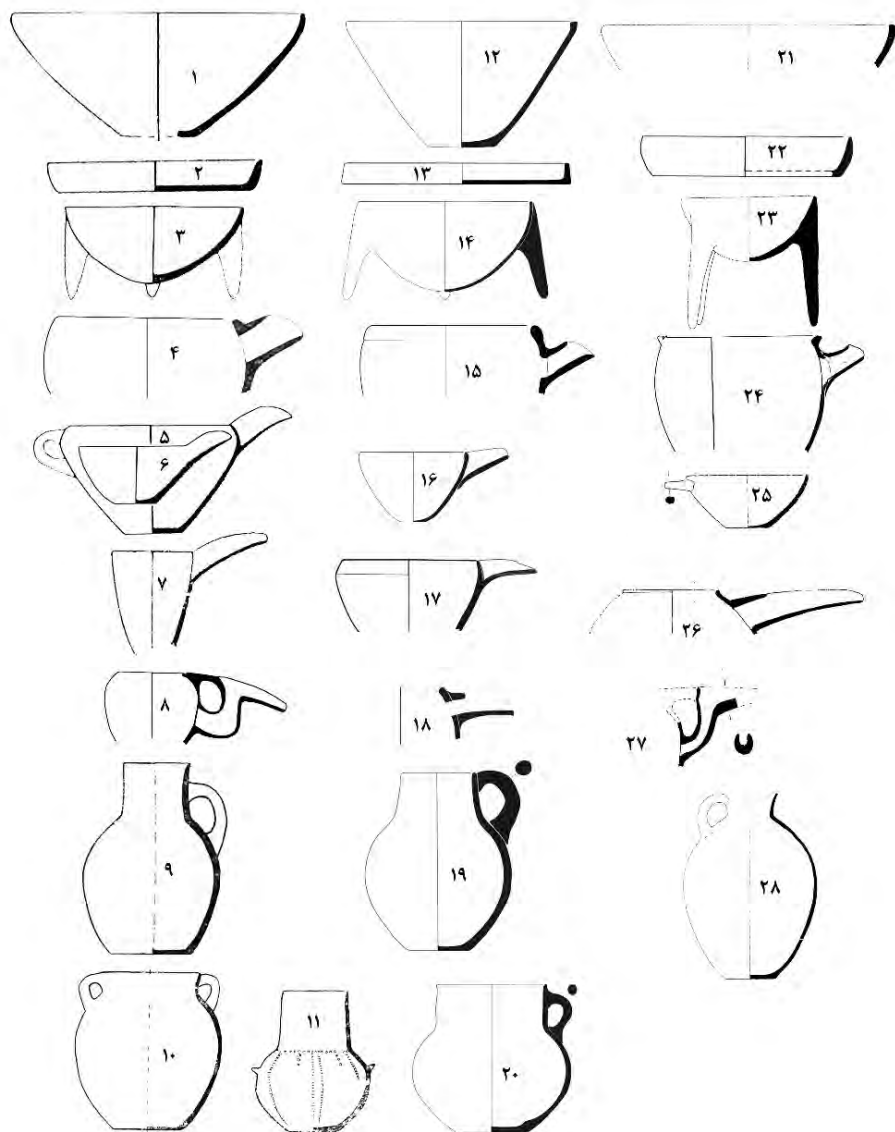
^۱ این نظریه سنتی پژوهشگران روس در خصوص شیوه‌های مدیریت آب و ارتباط آن به ساختار حکومت با نظریات مورخ آلمانی، کارل آگوست ویتفولگ در اثر مشهورش، «استبداد شرقی: بررسی تطبیقی قدرت مطلق» منطبق است. براساس نظر ویتفولگ (۱۹۵۷)، برخی تمدن‌های آسیایی مانند میان‌رودان، ایران و مناطق شرقی‌تر، با توجه به ویژگی‌های جغرافیایی سرزمین خود و خشکی اقلیم، فقط با کار جمعی و بهره‌کشی از خیل وسیعی از افراد جامعه در رسیدگی به رودخانه‌ها، کاریزها و شبکه‌های آبرسانی می‌توانند آب مورد نیاز زمین‌های کشاورزی را فراهم کنند. طبیعی است که استفاده از چنین نیروی انسانی بزرگی، نیازمند سازماندهی متمرکز و نیرومندی است تا بتواند از عهده مدیریت آب برآید و برنامه‌های عمرانی بزرگی همچون حفر نهرهای مصنوعی بزرگ و طولانی و شبکه‌های فرعی مرتبط به آنها، ساخت سدها و کاریزها را به انجام رساند. این مدیریت مقتدر به مرور زمان به حوزه‌های دیگر زندگی جوامعی که ویتفولگ آن‌ها را «جوامع آب‌سالار» می‌خواند، از جمله سازماندهی ارتش و ایجاد بناهای عمومی غیر مرتبط به آب و آبیاری (مانند کاخ‌ها و معابد) سرایت کرده و درنهایت با تمرکز هرچه بیشتر قدرت سیاسی و ثروت در دست افراد مشخص، به حاکم قدرت تام بخشیده و نظام استبدادی خاصی ایجاد می‌کند که ویتفولگ به آن استبداد شرقی یا امپراتوری‌های آب‌محور نام داده است.

که با مدیریت منابع آب و بهره‌گیری از شبکه‌های پیچیده آبیاری، حکومت‌های مبتنی بر زمین‌داری و بهره‌برداری از عواید اراضی کشاورزی داشتند.

فرهنگ دهستان با سفال خاکستری ظریف و چرخ‌ساز با سطح صیقلی و داغدار شناخته می‌شود. باوجود این در بیشتر استقرارگاه‌های فرهنگ دهستان در کنار سفال خاکستری براق، سفال با خمیره روشن در طیفی از رنگ‌های قرمز-نارنجی-قهوه‌ای (آجری) و حتی نخودی-کرم هم فراوان است که به ظرافت با چرخ ساخته شده و به‌خوبی پرداخت شده‌اند. مقدار کمی از سفال‌های فرهنگ دهستان را نیز سفال‌های زمخت دود زده به رنگ قهوه‌ای و سیاه تشکیل می‌دهد که در خمیره آن شن و سنگریزه به کار رفته و اغلب دست‌ساز است. کاوش‌های باستان‌شناسی نشان داده در مراحل اولیه فرهنگ دهستان سفال خاکستری غلبه داشته و به تدریج در مراحل بعد سفال با طیف رنگ‌های روشن بیشتر می‌شود^۱. به‌عنوان مثال در لایه‌های فوقانی محوطه بنگوان ۳ مربوط به فرهنگ دهستان، طیف رنگ‌های روشن ۵۲/۵۶ درصد و سفال خاکستری ۲۲/۴۵ درصد کل مجموعه سفال را تشکیل داده است (مرادوا ۱۹۹۱: ۱۱۷-۱۱۶). به همین ترتیب نسبت سفال روشن به خاکستری در دوره‌های جدیدتر مادائو تپه و عزت‌قلی هم گزارش شده است (ماسون ۱۹۵۶). شکل سفال‌ها در تمام توالی فرهنگ دهستان به‌ندرت تغییر یافته و فرم‌های غالب عبارت‌اند از کاسه‌های نیم‌کروی روی سه پایه قلمی شکل، کاسه‌های با لوله ناودانی، کاسه‌های نیم‌کروی یا مخروطی با کف مسطح و یک دسته افقی کنار لبه و کوزه‌های با بدنه مدور، گردن نسبتاً بلند با یک دسته عمودی (تصویرهای ۲ و ۳). سفال‌های زمخت در چند شکل محدود به‌ویژه به شکل دیگچه تولید شده‌اند. بیشتر شکل‌های سفالی در تمام توالی این فرهنگ از نیمه دوم هزاره ۲ پم تا دوره هخامنشی ادامه داشته‌اند.

مجموعه سفال‌های فرهنگ دهستان باستان جز در موارد بسیار استثنایی، تقریباً هیچ شباهتی به فرهنگ نمازگا در جنوب شرقی ترکمنستان نشان نمی‌دهد، در عوض تا حد زیادی به فرهنگ‌های عصر مفرغ سومبار در جنوب غرب ترکمنستان و شاه تپه، ترنگ تپه و تپه حصار در شمال شرق ایران شبیه است (مرادوا ۱۹۹۱: ۱۱۷-۹۷). از همین رو بیشتر پژوهشگران خاستگاه سفال خاکستری ظریف و داغدار عصر آهن قدیم دهستان را، دشت گرگان دانسته‌اند.

^۱ پیش‌تر، برخی پژوهشگران عقیده داشتند سفال‌های خاکستری ظریف فرهنگ دهستان در استقرارگاه‌های اصلی (معمولاً قلعه‌های بارودار) پیدا می‌شود و مورد استفاده طبقه حاکم مستقر در قلعه‌ها بوده، ولی سفال‌های روشن در استقرارگاه‌های اطراف قلعه‌ها پراکنده است و سفال مردم عادی را تشکیل می‌دهد (کُهل ۱۹۸۴: ۲۰۵). این فرضیه با توجه به شناخت مراحل تحول فرهنگ دهستان بی‌اعتبار شده است.



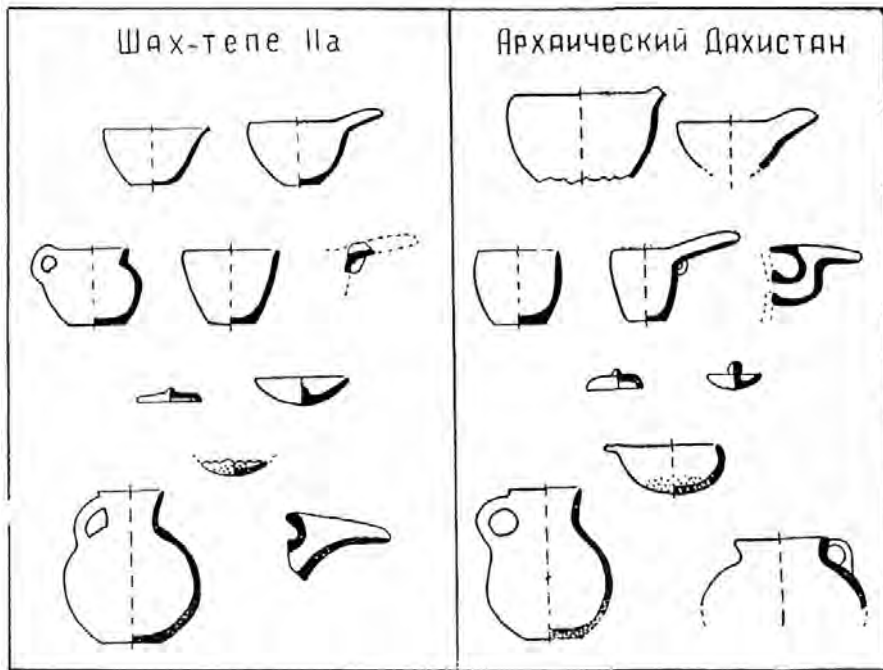
تصویر ۲. برخی شکل‌های رایج ظروف سفال خاکستری در فرهنگ دهستان باستان: شماره‌های ۱-۱۰. دشت مصریان (مُرادوا © ۱۹۹۱)، ۱۲-۲۰. شمال خراسان (وحدتی © ۲۰۱۸)، ۲۱-۲۸. دشت گرگان (عباسی © ۱۳۹۴).



تصویر ۳. نمونه ظروف سفالی فرهنگ دهستان باستان: شماره‌های ۱-۴. شمال غرب خراسان (وحدتی © ۲۰۱۸) و دشت مصریان (ماسون © ۱۹۵۴).

به‌عنوان مثال ماسون با بیان اینکه طرح کلی ترنگ‌تپه - که از یک برجستگی اصلی و مجموعه‌ای از استقرارگاه‌های کوچکتر در اطراف تشکیل شده - بسیار به استقرارگاه‌های فرهنگ دهستان شباهت دارد (۱۹۵۶: ۴۲۷-۳۰) سفال خاکستری فرهنگ دهستان را با ترنگ‌تپه ۳ و دوره ۲ الف در شاه‌تپه (همان، ۴۳۹، تصویر ۴۸) و تا حد کمتری با سفال دوره ۳ حصار (همان ۴۳۱) مقایسه کرده است (تصویر ۴). کلوزیو هم اعتقاد داشت سفال دهستان حاصل تکامل محلی سفال عصر مفرغ متأخر شمال-شرق (مرحله ۳ سی ترنگ‌تپه و حصار و شاه‌تپه ۲ الف) است (کلوزیو ۱۹۸۵: ۱۷۸). بررسی‌های آزمایشگاهی فلزات به‌دست آمده از استقرارگاه‌های دهستان باستان نیز نشان می‌دهد خاستگاه این فرهنگ در شمال شرقی ایران بوده است (کُهل ۱۹۸۴: ۲۰۷).^۱

^۱ شایان ذکر است بیشتر باستان‌شناسان منشأ فرهنگ سفال خاکستری سومبار در جنوب غربی ترکمنستان را هم فرهنگ‌های عصر مفرغ شمال‌شرق ایران (حصار ۳، شاه‌تپه ۲ الف) می‌دانند (برای نمونه خلوپین ۱۹۷۷). سفال خاکستری نوع سومبار علاوه بر گورستان‌های دره سومبار در جنوب غربی ترکمنستان، به‌تازگی در کاوش‌های تپه‌ریوی در دشت سملقان هم پیدا شده است و نشان می‌دهد بخش‌های میانی دره رود اترک در دوره پیش‌ازتاریخ در حوزه نفوذ فرهنگ‌های دشت گرگان بوده؛ درحالی‌که بخش شرقی اترک توالی فرهنگ‌های پیش از تاریخ شمال‌کپه‌داغ در ترکمنستان را نشان می‌دهد (ونکو ریکاردی ۱۹۸۰؛ وحدتی © ۲۰۱۸).



تصویر ۴. مقایسه شکل‌های سفال خاکستری عصر مفرغ در دوره ۲ الف شاه تپه با سفال خاکستری فرهنگ دهستان (برگرفته از ماسون ۱۹۵۴: ۴۳۹، تصویر ۴۸).

در مورد گاهنگاری فرهنگ دهستان در گذشته اختلاف نظرهایی وجود داشته و هنوز توافق جامعی حاصل نشده است. برای مثال ماروشچنکو ضمن مقایسه سفال‌های فرهنگ دهستان در مادائو و عزت‌قلی با فرهنگ‌های عصر مفرغ شمال شرق ایران، تاریخی بین اواخر هزاره ۲ تا اوایل هزاره اول پم را پیشنهاد می‌داد؛ درحالی‌که دیگران این مجموعه فرهنگی را به حدود ۱۰۰۰-۶۵۰ پم و همچنین با مطالعات گسترده گونه شناسی سفالی به ۱۲۵۰/۱۳۰۰ - ۷۵۰/۸۰۰ پم تاریخ‌گذاری کرده‌اند (مرادوا ۱۹۹۱: ۲۱). فیلیپ کُهل با تجمیع نظریات باستان‌شناسان روس و تحلیل‌های دیگر در نهایت تاریخ ۱۵۰۰-۷۰۰ پم را پیشنهاد می‌کند (کُهل ۱۹۸۱، ۱۹۸۴: ۲۰۰-۲۰۲) که مورد توافق متخصصان این دوره نیست. اخیراً الیویه لوکنت بر اساس کاوش‌های گنوکیچیک تپه فرهنگ دهستان را بین سده‌های ۱۳ تا ۶/۵ پم تاریخ‌گذاری کرده و معتقد است این فرهنگ تا دوره هخامنشی در این منطقه ادامه یافته است (لوکنت ۲۰۰۵: ۴۶۵). از این رو، به نظر می‌رسد بین پایان عصر مفرغ در دشت گرگان و دامغان در ۱۷۰۰-۱۶۰۰ پم تا شروع عصر آهن با ظهور فرهنگ

دهستان باستان در ورکان هنوز یک وقفه گاهنگاری به مدت دو یا سه سده وجود دارد^۱، هرچند فرهنگ سفال خاکستری سومبار در جنوب غربی ترکمنستان که به مفرغ پایانی تاریخ گذاری شده، ممکن است به دوران گذار از عصر مفرغ به آهن مربوط باشد و این وقفه گاهنگاری را پر کند (مقایسه کنید با موسوی ۲۰۰۵: ۹۴، پانوش ۱۴).

آثار فرهنگ دهستان در بسیاری از محوطه های کاوش شده دشت گرگان (از جمله ترنگ تپه، یاریم تپه، قلیچ قوینق، آق تپه، نرگس تپه، تپه درزی خلیل، بازگیر) و بسیاری از محوطه های بررسی شده در این منطقه پیدا شده است. سفال شاخص نوع دهستان در دشت گرگان و اراضی جنوب گرگانود از دو نوع خاکستری و نارنجی صیقلی است که با توجه به شباهت به سفال دوره ۴ در ترنگ تپه و به احتمال غلبه سفال به رنگ روشن همیشه به عصر آهن ۳ (مراحل پایانی فرهنگ دهستان) تاریخ گذاری شده اند (عباسی ۱۳۹۴).

در ترنگ تپه بعد از یک وقفه گاهنگاری حدود هزار ساله در پایان دوره ۳ سی، شروع مجدد استقرار در دوره ۴ الف با ظهور سفال نوع دهستان همراه است. با وجودیکه از لایه های عصر آهن ترنگ تپه تاریخ رادیوکربن در دست نیست، کلوزیو براساس شباهت های گونه شناسی سفال دوره ۴ الف ترنگ تپه با فرهنگ دهستان در مادائو تپه و عزت قلی در دشت مصریان، این دوره را به فرهنگ

^۱ این وقفه گاهنگاری بین پایان عصر مفرغ در شمال شرق و آغاز عصر آهن در مرکز و شمال غرب فلات ایران هم وجود دارد. ژان دهه در کاوش ترنگ تپه با تاریخ گذاری آخرین مراحل استقرار عصر مفرغ در دوره ۳ سی^۲ به ۱۶۰۰ پم دامنه این وقفه را محدود کرد (دهه ۱۹۷۲) ولی این وقفه همچنان پرنشده باقی ماند. بعدها علی موسوی (۲۰۰۵: ۹۴) پیشنهاد کرد مجموعه سفال های به دست آمده از کاوش های حسن رضوانی در گورستان پارک موزه شاهرود که بافت و تزیینات داغدار مشابه با سفال مفرغ پایانی در ترنگ تپه و حصار دارند و از سویی شکل آنها به سفال های عصر آهن قدیم قیطره و محوطه های همزمان در دشت تهران شباهت دارد می تواند این وقفه گاهنگاری را پر کند. او همینطور به ارتباط فرهنگ سفال خاکستری عصر مفرغ پایانی در دره سومبار در جنوب غربی ترکمنستان با سفال عصر آهن قدیم در مرکز فلات ایران اشاره کرد (همان، پانوش ۱۴). از نظر من همچنین سفال خاکستری گورستان پارک-موزه شاهرود با ظروف سفالی محوطه پشت لام در حوالی روستای زیارت گرگان و نیز سفال دوره ۳ الف در نرگس تپه (عباسی ۱۳۹۰: ۱۳۳-۱۳۲) شباهت زیادی دارد (تصویر ۵) و می توان آنها را به یک مجموعه فرهنگی واحد مرتبط دانست. این نوع سفال خاکستری که مانند سنت سفالی عصر آهن قدیم در مرکز فلات در ارتباط با بافت های تدفینی پیدا می شود، حلقه اتصال فرهنگ سفال خاکستری داغدار شمال شرق با سفال خاکستری عصر آهن قدیم در مرکز فلات است. اگر مجموعه سفال شاهرود-زیارت را به مرحله گذار از دوره مفرغ به آهن مربوط بدانیم، می توان این مجموعه فرهنگی را نشان دهنده حرکت تدریجی سازندگان یا روش های ساخت سفال خاکستری از دشت گرگان به مناطق مرکزی فلات از راه گذرگاه های کوهستانی البرز قلمداد کرد؛ جایی که دره زیارت در کوهپایه های شمالی البرز، از طریق ایل راه های سنتی، دشت گرگان را به دامنه های جنوبی البرز در دشت شاهرود و دامغان مرتبط می کند.

دهستان نسبت داده و با توجه به غلبه سفال طیف رنگ روشن (قرمز- نارنجی-قهوه‌ای) در این دوره، معتقد است زمان شروع استقرار مجدد در ترنگ تپه در دوره ۴ الف را باید به پایان عصر آهن ۲ و آغاز آهن ۳ تاریخ‌گذاری کرد. پیداشدن یک سرپیکان مفرغی از گونه سه پره‌ای با حفره جای ساقه تیر (نوع معروف به سکایی) که به سده ۸ پم و پس از آن تعلق دارد و نیز مقایسه گونه‌شناختی برخی ظروف و اشیای دیگر با نوشیجان و گورستان ب سیلک، تاریخ‌گذاری این دوره به پایان آهن ۲/آغاز آهن ۳ را تقویت کرده است (کلوزیو ۱۹۸۵: ۱۷۸).

باوجود اینها، باید توجه داشت که چنین وقفه بلندی در توالی فرهنگی مناطق شرقی مازندران گزارش نشده است. براساس نتایج کاوش‌های گروه مشترک ایرانی-آلمانی در گوهر تپه، هرچند استقرار در این محوطه در مراحل پایانی عصر مفرغ نسبت به قبل محدود شده، ولی پیدا شدن گورهایی از مراحل پایانی عصر آهن ۱ (سده‌های ۱۱-۱۰ پم) در اینجا نشان می‌دهد برخلاف ترنگ تپه، در این بخش از سواحل دریای کاسپی وقفه بلندی در توالی فرهنگی وجود ندارد یا دست کم مدت وقفه به بیش از چند سده نمی‌رسد (پیلر و ماهفروزی ۲۰۰۹: ۲۰۴-۲۰۵). باوجودی که گوهر تپه و مناطق شرقی مازندران در عصر آهن قدیم تحت تأثیر فرهنگ دهستان باستان نبوده (همان، نک. پانوش ۱۴۱) و بیشتر با مناطق غربی‌تر همچون دره‌های کوهستانی گیلان (فرهنگ مارلیک-املش) و دشت تهران در ارتباط بوده است، ولی به نظر می‌رسد اشغال دوباره شرق مازندران در سده‌های ۱۰ و ۱۱ پم با دوباره مسکونی شدن دشت گرگان در همین دوره با ظهور فرهنگ دهستان باستان هم‌زمان باشد. دو نمونه تاریخ رادیوکربن از یاریم تپه گرگان (استروناخ ۱۹۷۲: ۲۳؛ یانگ ۱۹۸۵: ۳۷۶)^۱ نشان می‌دهد این محوطه بعد از متروک شدن در پایان دوره مفرغ دوباره در اواخر عصر آهن ۱، حدود ۱۲۵۰ پم مسکونی شده و مشخصه استقرارگاه جدید ظهور گورستان خارج از منطقه مسکونی و سفال‌های خاکستری روشن و نارنجی مایل به قهوه‌ای با سطح صیقل شده است که کاوشگر آنها را مشابه سفال مارلیک می‌داند (استروناخ ۱۹۷۲: ۲۳). این شواهد به روشنی نشان می‌دهد دشت گرگان دست کم در بخش پایانی عصر آهن ۱ خالی از جمعیت نبوده و اینکه وقفه بلند گاهنگاری در توالی ترنگ تپه، اگر درست تشخیص داده شده باشد، قابل تعمیم به تمام دشت گرگان نیست. از آنجاکه معمولاً نتایج لایه‌نگاری ترنگ تپه به‌عنوان مرجع مطالعات گاهنگاری در دشت

^۱ یک نمونه رادیوکربن با تاریخ ۶۱±۱۰۸۶ پم از لایه‌های عصر آهن یاریم تپه را استروناخ منتشر کرد (۱۹۷۲: ۲۳) و نمونه دیگر با تاریخ ۶۹±۱۱۱۰ پم در مرکز تحقیقات علمی موزه دانشگاه پنسیلوانیا تصحیح شده و در مقاله یانگ (۱۹۸۵: ۳۷۶) منتشر شده است.

گرگان مورد استفاده باستان‌شناسان قرار گرفته، تفسیر مواد باستان‌شناسی عصر آهن در دشت گرگان نیز در چارچوب گاهنگاری ترنگ‌تپه بررسی شده و تمام مواد عصر آهن منطقه (سفال نوع دهستان) از بررسی‌ها و کاوش‌ها بدون تحلیل‌های بیشتر به عصر آهن ۳ نسبت داده شده است (عباسی ۱۳۹۴: ۱۴، ۲۲۵، ۳۲۹-۳۳۰). برای نمونه، سفال نوع دهستان در استقرارگاه‌های لایه‌نگاری شده آق‌تپه به صورت کلی به هزاره اول پم (ملک شهمیرزادی و نوکنده ۱۳۷۹: ۹۸-۹۷) و در نرگس‌تپه (عباسی ۱۳۹۰: ۱۳۹ به بعد)، تپه درزی خلیل و بازگیر (عباسی ۱۳۹۵: ۱۴، ۲۲۵، ۹-۳۲۸) به عصر آهن ۳ تاریخ‌گذاری شده است.

آشکارا، ویژگی‌های سفال عصر آهن در محوطه‌های باستانی گرگان به دقت بررسی نشده (عباسی ۱۳۹۴: ۲۲۸) و مبنای اصلی این تاریخ‌گذاری شباهت‌های گونه‌شناختی با مجموعه سفال دوره ۴ الف ترنگ‌تپه بوده است. به عنوان مثال عباسی سفال عصر آهن در تپه درزی خلیل را سفال خاکستری رنگی توصیف کرده که «تعداد محدودی از این سفالینه‌ها از نظر شکل لبه، مشابه سفال‌های نوع ترنگ‌تپه است» [ایرانیک از من] و بر همین اساس مجموعه سفال عصر آهن این محوطه را به عصر آهن ۳ نسبت داده است (عباسی ۱۳۹۴: ۳۲۹). به همین ترتیب سفال عصر آهن در بازگیر (لایه ۳) و نرگس‌تپه (لایه ۴) صرفاً بر مبنای شباهت گونه‌شناختی با سفال دوره ۴ الف و ۴ ب در ترنگ‌تپه به عصر آهن ۳ و ۴ تاریخ‌گذاری شده است (عباسی ۱۳۹۴: ۱۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۳۲۹). بنابراین، آشکارا انتساب بسیاری از استقرارگاه‌های دشت گرگان به عصر آهن ۳ پیش از اینکه بر تحلیل‌های لایه‌نگارانه و روش‌های قابل اطمینان دیگر از قبیل سن‌سنجی رادیوکربن و... متکی باشد، به مقایسه‌های ضعیف گونه‌شناختی سفال‌ها با سفال لایه‌های عصر آهن ترنگ‌تپه استوار است که با توجه به تداوم و تکرار شکل سفالینه‌های فرهنگ دهستان از مراحل اولیه این فرهنگ در نیمه هزاره ۲ پم تا دوره پیشاهخامنشی می‌توان در بسیاری از این تاریخ‌گذاری‌ها تردید کرد^۱.

سفال نوع دهستان در شمال شرق ایران علاوه بر دشت گرگان، در بخش‌های وسیعی از مناطق کوهستانی غرب خراسان هم پیدا شده و دست‌کم در پنج مکان کاوش شده است: تپه رضوان در

^۱ درحالی‌که بین متروک شدن ترنگ‌تپه در دوره ۳ سی (حدود ۱۶۰۰/۱۷۰۰ پم) تا پایان دوره آهن ۲ هیچ استقرارگاهی در منطقه گزارش نشده (کلوزیو ۱۹۸۵، عباسی ۱۳۹۴: ۱۴)، بیش از ۱۵۰ محوطه در دشت گرگان به دوره آهن ۳ نسبت داده شده است (عباسی ۱۳۹۴: ۳۳۱-۳۳۰) که از نوع فرهنگ دهستان هستند. با وجودی که افزایش انفجاری استقرارگاه‌ها در این دوره در دشت گرگان و نیز مناطق خشک‌تر و استپی شمال‌گرنرود را شاید بتوان به شروع دوران ترسالی بین ۲۷۰۰ تا ۷۰۰ سال قبل (=دوره هخامنشی تا مغول) نسبت داد (شومیلوفسکیخ و همکاران ۲۰۱۶: ۱۶۸۸) ولی همچنان امکان تاریخ‌گذاری برخی از این استقرارگاه‌ها به عصر آهن ۱ را نیز باید در نظر گرفت.

دشت کالپوش (شریفی و مترجم ۲۰۱۴)، تپه ریوی، تپه بروسکی و پش‌تپه در دشت سملقان (وحدتی ۲۰۱۸: ۵۸) و جیران تپه در دشت اسفراین (وحدتی ۲۰۱۸)^۱. به‌علاوه، در بررسی‌های دشت جاجرم و اسفراین در جنوب کوه‌های البرز شرقی و در دشت‌های بجنورد و سملقان در جنوب کپه‌داغ، تعداد زیادی از محوطه‌های عصر آهن با سفال نوع دهستان شناسایی شده که نشان‌دهنده حضور گسترده جوامع عصر آهن در این منطقه است. سفال خاکستری نوع دهستان در کاوش‌های جیران تپه به همراه سفال منقوش دست‌ساز مرتبط با فرهنگ یاز ۱، سفال مشخصه عصر آهن ۱ در آسیای میانه، در یکجا و در بافت‌های همسان پیدا شده که نشان‌دهنده همزمانی و همزیستی این دو سنت سفالی مربوط به دو حوزه فرهنگی متفاوت است. با توجه به اینکه حجم اصلی سفال‌های نوع دهستان در تمام منطقه شمال و غرب خراسان، به‌ویژه دشت سملقان را سفال خاکستری صیقل شده تشکیل می‌دهد، می‌توان این مجموعه‌ها را به مراحل اولیه فرهنگ دهستان (حدود ۱۳۰۰-۱۰۰۰ پ.م) نسبت داد.

تحلیل‌های باستان‌شناسی نشان داده بیش از ۹۰٪ استقرارهای نوع دهستان در دشت سملقان در همسایگی بلافصل شرقی دشت گرگان، درست مانند منطقه مصریان از روی خاک بکر شروع شده و سابقه قبلی ندارند (وحدتی ۲۰۱۸). نکته جالب توجه اینکه برخلاف دشت مصریان که به‌احتمال پیش از عصر آهن به‌دلیل نوسانات سطح آب دریا قابلیت اسکان نداشته، دشت سملقان در شرق دشت گرگان از دوره نوسنگی به بعد مسکونی بوده ولی با شروع عصر آهن تعداد استقرارها و به‌احتمال جمعیت آن به یکباره افزایش یافته است. از این‌رو به نظر می‌رسد با فروپاشی نظام زندگی شهری در دشت گرگان در پایان دوره مفرغ، بخشی از جمعیت این منطقه در قالب جمعیت‌های پراکنده روستایی در دشت گرگان باقی ماندند که بیشتر در نقاط حواشی دشت و در مناطق کوهپایه‌ای ساکن شدند (عباسی ۱۳۹۴: ۳۲۹) و بخش بیشتری از جمعیت در جهات مختلف از جمله به سمت شمال و شمال‌شرق (دشت‌های چات و مصریان) و شرق و جنوب‌شرق (دشت‌های سملقان، اسفراین و جاجرم) حرکت کرده و در دره‌ها و دشت‌های واقع در همسایگی دشت گرگان مستقر شده‌اند (وحدتی ۲۰۱۸: ۵۹). همچنین شواهد مربوط به استقرارهای عصر آهن که در سال‌های اخیر در دشت‌های دامغان (روستایی ۲۰۱۰: ۱۶-۶۱۵)، شاهرود (موسوی ۲۰۰۵: ۹۴؛ روستایی






















^۱ سفال نوع دهستان در جیران تپه اغلب از نوع خاکستری است و به همراه سفال منقوش دست‌ساز مرتبط با فرهنگ «یاز ۱» در بافتی یکسان پیدا شده است. با توجه به اینکه سفال منقوش دست‌ساز نوع یاز، سفال مشخصه عصر آهن ۱ در شمال کپه‌داغ و دلتای مرغاب است (نک. ادامه)، سفال خاکستری نوع دهستان در جیران که به همراه آنها پیدا می‌شود نیز به عصر آهن ۱ تاریخ‌گذاری می‌شود (وحدتی ۲۰۱۵: ۲۰۱۶).

۲۰۱۲: ۲۰۶) و گورستان‌های گنداب و خرنده سمنان (شریفی ۱۳۹۶: ۵۷) پیدا شده نشانه‌های روشنی از تأثیر فرهنگ دهستان و سفال خاکستری براق دوره مفرغ پایانی دشت گرگان را نشان می‌دهد. همین تأثیر را نیز می‌توان در بین سنت‌های سفالگری عصر آهن برخی محوطه‌های شاخص این دوره در دشت تهران مانند قیطره، خورون-چندار و سگزآباد مشاهده کرد. به نظر می‌رسد سنت تولید سفال خاکستری براق در دشت‌های تهران و قزوین قبل از دوره مفرغ پایانی رایج نبوده و فراگیر شدن این سنت سفالگری در این بخش از فلات ایران^۱ را می‌توان به ورود تازه‌واردانی نسبت داد که در عصر مفرغ پایانی از شمال شرق به دامنه‌های جنوبی البرز و مناطق تهران و قزوین وارد شده‌اند (طلایی ۱۳۸۷: ۱۶۶).

در مجموع شواهد باستان‌شناسی نشان می‌دهد در بخش‌های مختلف شمال شرق از جمله در ورکان (دهستان و دشت گرگان)، دشت سملقان و دشت‌های جاجرم و اسفراین (وحدتی ۲۰۱۸) در همسایگی شرق و جنوب شرق و حتی دشت‌های شاهرود و بسطام (روستایی ۲۰۱۰، ۲۰۱۲) در جنوب دشت گرگان تعداد استقرارهای عصر آهن نسبت به دوره قبل افزایش چشمگیری یافته است.^۲ جز موارد اندکی همچون جیران تپه که معماری یادمانی با ارگی بر فراز یک تخته‌گاه (سکوی مصنوعی) دارد، استقرارهای عصر آهن در این منطقه اغلب کوچک و در مقیاس روستایی با اقتصاد دامداری-کشاورزی، برج‌های مراقبت در بالای تپه‌های طبیعی و در مواردی (در دشت‌های بسطام و شاهرود) به شکل پراکندگی سفال بدون نهشته‌های استقراری دائمی هستند (روستایی ۱۳۸۹: ۲۲)

^۱ در دشت‌های تهران و قزوین، سفال خاکستری براق، بسیار مشابه سفال خاکستری مفرغ پایانی دشت گرگان و تپه حصار در بررسی‌ها و کاوش‌های چندین محوطه در دشت تهران گزارش شده که در این بین می‌توان به تپه ایقریلاغ ب، تپه محمدآباد، بارلکین و ازبکی و سگزآباد اشاره کرد (موسوی ۲۰۰۵: ۹۱-۹۰).

^۲ در بررسی دشت‌های بسطام و شاهرود روی هم رفته ۳ محوطه به دوره مفرغ پایانی (حصار ۳) و ۸ محوطه به عصر آهن (بین ۱۵۰۰-۵۵۰ پم) منتسب شده که افزایش بیش از ۲ برابری را نشان می‌دهد (روستایی ۲۰۱۲: ۲۰۶، ۱۳۸۹: ۲۳-۲۲). با وجودیکه روستایی کمبود محوطه‌های همزمان با حصار ۳ در این منطقه را عجیب دانسته و حدس می‌زند شاید این رقم واقعی نبوده و حاصل نوع بررسی گسترده در محل باشد (۲۰۱۲: ۲۰۶)، ولی باید در نظر گرفت این شرایط برای تمام محوطه‌ها یکسان بوده و به همین ترتیب ممکن است تعداد مکان‌های عصر آهن هم از تعداد شناسایی شده بیشتر باشد. به‌علاوه، باید در نظر داشت همان‌طورکه روستایی ذکر کرده (۱۳۸۹: ۲۲) استقرارگاه‌های عصر آهن نسبت به مکان‌های دوره مفرغ اغلب کوچکتر و شامل پراکندگی‌های سفال بدون انباشت لایه‌ها بوده و طبیعتاً شناسایی آنها دشوارتر است.

									
									
									
									
									
									
									
									
									
									
عصر مفرغ پایانی حصار-گرگان	پارک-هوزه شاهرود	گنجه‌زارات (پشت لام)-گرگان	گورستان سومبار	گورستان قیطره					

تصویر ۵. مقایسه برخی ظروف سفالی عصر مفرغ پایانی شاه تپه و حصار با سفال‌های خاکستری مناطق همجوار.

به نظر می‌رسد افزایش تعداد مکان‌های استقرار دوره آهن نسبت به دوره قبل و کوچک شدن و روستایی بودن استقرارها، با مدل پیشنهادی بیشونه (۱۹۷۷) مبنی بر بروز بحران شهری در پایان دوره مفرغ و در نتیجه شکل‌گیری جوامع ساده و کوچک روستایی در آغاز دوره آهن انطباق دارد.^۱

ب) خراسان بزرگ

خراسان بزرگ شامل مناطق بلخ و مرو (باختر و مرغیانه) در شمال-شمال شرق و استان‌های کنونی خراسان در جنوب-جنوب غرب تا مرزهای سیستان در عصر مفرغ در محدوده تمدن خراسان بزرگ/تمدن جیحون قرار داشته و روابطی گسترده با تمدن‌های غربی شوشانی و میان‌رودانی داشت. مراکز مهم شهرنشینی مرو/مرغیانه در عصر مفرغ همچون نمازگاه و آلتین تپه که از دوره مس‌وسنگ شروع به توسعه کرده بود، در اواخر هزاره سوم پم به تدریج اهمیت خود را از دست می‌داد و در حدود ۲۲۰۰ پم ابتدا به مناطق غربی‌تر، به سمت واحه‌های گنور و تُغلق و سپس به بلخ/باختر (سپالی، داشلی و جارکوتان) کشیده شد و در آنجا با ساختاری جدید ظهور یافت که به تدریج دامنه نفوذ خود را به مناطق جنوب کپه‌داغ و البرز در خراسان تا مرز سیستان و بلوچستان گسترش داد (برای ارزیابی گستره و حوزه نفوذ این پدیده فرهنگی نک. بیشونه، وحدتی ۲۰۱۹، ۲۰۲۰). این مرحله از تکامل فرهنگ‌های شهرنشینی آسیای میانه و ایران شرقی پدیده نوظهوری بود که از نظر الگوی استقرار و نظام اجتماعی-سیاسی و اقتصادی با دوران قبل از خود فرق داشت و مشخصه‌های خاصی دارد: شکل‌گیری مجموعه‌ای از استقرارهای واحه‌ای که در هر واحه یک استقرار مرکزی با ارگ و باروبندی مستحکم و خوش‌ساخت وجود داشت که تا پیش از این سابقه نداشت. مجموعه‌ای از اشیای تجملی و آیینی همچون ستونک‌های سنگی، سنگ وزنه‌ها، عصاهای سنگی، پیکرک‌های ترکیبی با بدنه کلریتی و سر و دست از سنگ آهک، ظروف زرین و سیمین و تولید انبوه سفال چرخ‌ساز ساده با شکل‌های متنوع و تازه از جمله مشخصه‌های دیگر فرهنگ مادی این پدیده نوظهور بود

^۱ علی موسوی (۲۰۰۵: ۹۵ و پانویست ۱۵) با بیان اینکه در غرب و شرق ایران تعداد استقرارگاه‌ها در حدود ۱۵۰۰ پم کاهش یافته، کم شدن تعداد محوطه‌ها در دوره آهن را در تناقض با فرضیه بحران شهری بیشونه تلقی کرده است و معتقد است اگر افزایش بی‌رویه مراکز عصر مفرغ پایانی در نهایت به ریز شدن استقرارگاه‌ها و شکل‌گیری جوامع روستایی کوچک منجر می‌شد، باید تعداد مکان‌های عصر آهن نسبت به دوره قبل بیشتر می‌بود نه کمتر. به عقیده من، حتی اگر مشکلات گاهنگاری محوطه‌های عصر آهن گرگان را در نظر نگیریم، داده‌های حاصل از بررسی‌های شمال و غرب خراسان، حتی شاید دشت‌های بسطام و شاهرود به وضوح نشان‌دهنده افزایش استقرارها در شروع عصر آهن است که بخش زیادی از آنها از روی خاک بکر شروع شده و نشان‌دهنده ورود جمعیت جدید به منطقه است (وحدتی ۲۰۱۸: ۵۸-۵۹، تصویر ۴).

(وحدتی ۱۳۹۴: ۴۲). این فرهنگ پیشرفته شهری - که پژوهشگران از آن به نام‌هایی چون «فرهنگ نمازگاه ۶»، «مجموعه باستان شناختی بلخ و مروی»، «تمدن جیحون» و «تمدن خراسان بزرگ» یاد کرده‌اند - چند سده بعد، در حدود ۱۷۰۰ پم افول کرد و فقط به شکلی محدود در چند واحه کوچک (مانند واحه طاهربای) ادامه یافت و در نهایت در حدود ۱۵۰۰ پم به کلی محو شد.

با نابودی این فرهنگ پیشرفته شهری در محدوده خراسان بزرگ، فرهنگ جدیدی پا به عرصه وجود گذاشت که مشخصه آغاز عصر آهن است. عصر آهن در منطقه خراسان بزرگ با ناپدید شدن تقریباً کامل سفال چرخساز (نوع نمازگا ۶) و ظهور سفال دست‌ساز و زمختی همراه بود که اغلب با نقوش هندسی ساده‌ترین شده است. اولین نمونه‌های این نوع سفال دست‌ساز و منقوش از «تپه یاز» (به ترکمنی: یاز-دپه) در ۳۴ کیلومتری شمال غرب شهر بایرام‌علی در شرق استان ماری ترکمنستان پیدا شده و به همین دلیل به فرهنگ یاز معروف شده است (ماسون ۱۹۵۹: ۲۱۷). «فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش» در منطقه‌ای وسیع از تاشکند ازبکستان در شمال تا شبرغان افغانستان در جنوب و از دره قرقیز فرغانه (شرق ازبکستان، جنوب قرقیزستان و شمال تاجیکستان) در شرق تا دشت‌های جاجرم و اسفراین خراسان شمالی در غرب گسترش داشته^۱ (لویلیه ۲۰۱۵؛ وحدتی ۲۰۱۸) و در این منطقه وسیع خصیصه‌های محلی مختلفی نشان می‌دهد. به‌عنوان مثال این فرهنگ در ازبکستان (دره فرغانه) به‌عنوان «فرهنگ خوست»^۲ با شکل خاصی نمود پیدا کرده، در حالی‌که در باختر شمالی (شمال افغانستان/ جنوب ازبکستان) به‌عنوان «فرهنگ تیلیا-کوچوک» و در مناطق غربی‌تر، در جنوب ترکمنستان (دلتای باستانی مرغاب) به‌عنوان «فرهنگ یاز» شناخته می‌شود. به همین ترتیب، سفال منقوش دست‌ساز در مناطق دیگر حوزه «تمدن خراسان بزرگ» خصیصه‌های بومی دیگری نشان می‌دهد و با نام‌های دیگری هم شناخته می‌شود. با تمام اینها، «فرهنگ‌های سفال منقوش» عصر

^۱ برخی پژوهشگران قلمرو فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش را تا شین‌جیانگ در مرزهای غربی چین هم گسترش داده و «فرهنگ اکتالا» را به همین جامعه فرهنگی نسبت می‌دهند. برای مثال کازال (۱۹۶۱) ضمن مرتبط دانستن سفال منقوش عصر آهن مُندیگ در قندهار (افغانستان) با فرهنگ خوست در دره فرغانه (ازبکستان)، معتقد است این فرهنگ را مهاجرانی از شین‌جیانگ چین به قندهار آورده‌اند. عسکرف (۱۹۹۲: ۴۵۱) هم به ارتباط فرهنگ خوست و فرهنگ سفال منقوش شین‌جیانگ اعتقاد دارد. فرضیه ارتباط و تأثیر فرهنگ سفال منقوش شین‌جیانگ بر فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش حوزه فرهنگی خراسان بزرگ با شواهد حاصل از مطالعات جدیدتر به‌کلی رد شده است (برای ارزیابی روابط فرهنگ‌های سفال منقوش جنوب آسیای میانه با منطقه شین‌جیانگ نک: فرانکفورت ۲۰۰۱: ۹-۲۲۶).

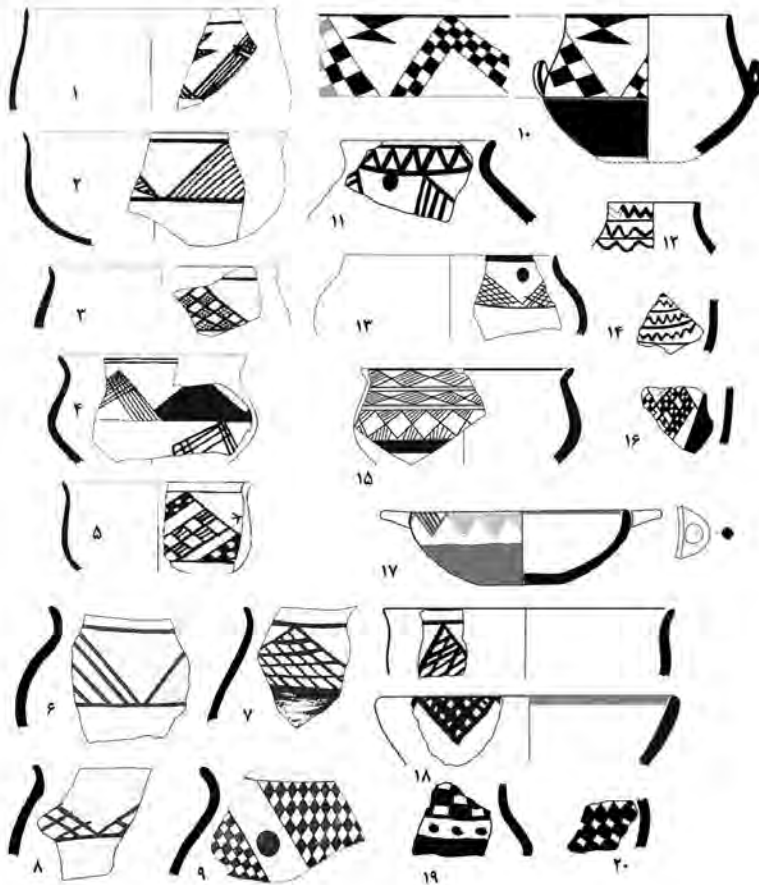
^۲ نام این فرهنگ از تپه خوست گرفته شده که از بزرگ‌ترین استقرارگاه‌های کاوش شده فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در دره فرغانه است. عسکرف به بیش از ۸۰ استقرارگاه باستانی مربوط به این فرهنگ در ازبکستان اشاره کرده که در بین آنها دلبرزین تپه، خوست، اوچ تپه، داخان و شیمبای برجسته‌ترین (عسکرف ۱۹۹۲: ۴۴۷).

آهن در ایران شرقی آشکارا به جامعه فرهنگی یکسانی تعلق دارد که به آن هویتی مستقل بخشیده (لویلیه ۲۰۱۵) است. بارزترین جنبه‌های این جامعه فرهنگی، ابعاد کوچک و روستایی استقرارگاه‌ها نسبت به استقرارگاه‌های شهری دوره قبل، ناپدید شدن سنت تدفین در گور و قرار دادن مرده در فضای باز (به رسم سنت‌های دینی مزدیسنی در سده‌های بعد) و در نهایت زمختی و دست‌ساز بودن ظروف سفالی، تزیین سفال‌ها با نقوش هندسی تقریباً مشابه و استفاده از فرم‌های محدود در ظروف سفالی است (لویلیه ۲۰۱۰). با تمام اینها، بررسی‌های اخیر نشان داده فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در تمام خراسان بزرگ، یک پیکره واحد نبوده و بیشتر نشان‌دهنده جوامع فرهنگی مستقل و در مواردی کاملاً ناهمساز است (لویلیه ۲۰۱۳). به‌عنوان مثال فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در منطقه مرو و بلخ (فرهنگ یاز-تیلیا-کوچوک) از نظر معماری و اقتصاد معیشتی با فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش دره فرغانه در شمال (فرهنگ خوست) تفاوت‌های آشکاری دارد. ریشه این تفاوت‌ها را باید در سنت‌های فرهنگی رایج در همان منطقه در دوران قبل جست. آثار معماری یادمانی به شکل ارگ‌های استوار بر فراز تختگاه یا سکوه‌های مصنوعی و نظام کشاورزی فرهنگ یاز-تیلیا برگرفته و بازمانده از فرهنگ پیشرفته شهرنشینی در اواخر نمازگاه ۶ (تمدن خراسان بزرگ) است درحالی‌که در فرهنگ خوست نشانی از این معماری یادمانی وجود ندارد. همچنین در فرهنگ یاز-تیلیا در کنار سفال دست‌ساز منقوش هنوز تعداد کمی سفال چرخ‌ساز که تداوم سنت سفالی دوره قبل است وجود دارد ولی در فرهنگ خوست و نمونه‌های مشابه آن (مانند فرهنگ امیرآباد) در ازبکستان هیچ نشانی از سفال چرخ‌ساز دیده نمی‌شود (عسکرف ۱۹۹۲: ۴۵۱).

فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در واحه سرخس در دلتای رود تجن (جنوب شرقی ترکمنستان) هم شناسایی شده و به احتمال نشانگر قدیم‌ترین مرحله سکونت در این منطقه است (بولووکا ۲۰۱۸). سفال عصر آهن در واحه سرخس شباهت زیادی به سفال نوع یاز (۳-۱) در دلتای مرغاب دارد و اغلب در محوطه‌هایی پیدا شده که در نزدیکی نهرهای مصنوعی قرار گرفته‌اند. باستان‌شناسان روس شکل‌گیری این محوطه‌ها را به توسعه روشهای آبیاری و ایجاد شبکه وسیعی از نهرهای مصنوعی نسبت داده‌اند که آب را به اراضی کشاورزی اطراف روستاها می‌رساند (فگلسانگ ۱۹۹۲: ۲۸۶). با وجود این در سال‌های اخیر با بررسی‌های جدید و تحلیل الگوهای استقرارگاهی به کمک سیستم اطلاعات جغرافیایی (GIS) فرضیه وابستگی روستاها به شبکه نهرهای مصنوعی برای آبیاری مزارع مورد تردید قرار گرفته است (بولووکا و کانیم ۲۰۱۶: ۴-۷۹۳).

فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در جنوب کپه داغ، در خاک ایران، تا دو دهه قبل فقط در دره اترک شرقی شناسایی شده بود ولی در بررسی‌های اخیر تعداد زیادی از استقرارگاه‌های مربوط به این فرهنگ از مشهد و نیشابور در شرق گرفته تا اسفراین و جاجرم در غرب خراسان شناسایی شده است (وحدتی ۱۳۹۴، ۲۰۱۸). این فرهنگ‌های سفال منقوش به تأثیر از سنت‌های رایج پیشین و مشابه جوامع فرهنگی هم‌زمان و همسایه خود در ترکمنستان بیشتر خصیصه‌های فرهنگ «یاز ۱» را نشان می‌دهند و از همین رو به نام «فرهنگ‌های مرتبط با یاز ۱» معرفی می‌شوند (وحدتی ۲۰۱۸). الگوهای استقرار فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش در خراسان ایران هم مانند آنچه در فرهنگ خوست و فرهنگ یاز-تیلیا (ازبکستان، افغانستان و ترکمنستان) دیدیم، در مناطق مختلف کاملاً یکسان نیست. به‌عنوان مثال در کوهپایه‌های جنوبی کپه‌داغ، در بخش شرقی اترک استقرارهای اصلی عصر آهن در تپه‌های بزرگ چند دوره‌ای تشکیل شده که در بخش مرکزی و پهناور دشت قرار دارند و مدل «مکان مرکزی» را نشان می‌دهد (ونکو ریکاردی ۱۹۸۰: ۶۰؛ وحدتی ۲۰۱۸: ۵۵). درحالی‌که در کوهپایه‌های جنوبی البرز شرقی، در حوضه کالشور جز چند محوطه بزرگ در بخش مرکزی دشت، بیشتر محوطه‌ها بسیار کوچک‌اند (کمتر از نیم هکتار)، سابقه قبلی استقرارگاهی ندارند و بصورت پراکنده در بخش‌های مختلف منطقه شکل گرفته‌اند. بخشی از این محوطه‌ها، استقرارگاه‌های کوچکی هستند که روی تپه‌های طبیعی، در حواشی دشت و روی تپه ماهورها و دامنه کوه‌ها شکل گرفته که به چشم‌انداز دشتی اطراف اشراف دارند. تعدادی از اینها ارگ‌هایی هستند که به‌دلیل موقعیت مرتفع خود بر برونزدهای صخره‌ای دسترسی به آنها دشوار است و درست بر سر راه‌های مهم تجاری قرار گرفته و به احتمال زیاد کارکرد آنها کنترل راه‌های تجاری بوده است (وحدتی ۲۰۱۸: ۶۱). استقرارگاه‌های تشکیل شده در بخش‌های کم ارتفاع دشت نیز اغلب الگوی خاص خوشه‌ای دارند؛ بدین معنی که در هر بخش تعدادی از محوطه‌های کوچک در نزدیکی هم و در نزدیکی جریان‌های آب سطحی شکل گرفته که از آن جمله می‌توان به خوشه‌های انجیرلی و امیرآباد در جنوب دشت و خوشه جیران در شمال بخش مرکزی دشت جاجرم-اسفراین اشاره کرد (همان). می‌توان حدس زد هر یک یا چند خوشه استقرارگاهی زیر نظر استقرارگاه بزرگ‌تری در همان منطقه اداره می‌شده است. در این منطقه از خراسان بزرگ، برخلاف روش‌های مدیریت آب در جوامع کشاورز حاشیه قراقوم در دلتای رودهای مرغاب و سرخس، نشانی از نهرهای مصنوعی و شبکه‌های

وسیع آبیاری پیدا نشده و به نظر می‌رسد استقرارگاه‌ها به جریان‌های آب سطحی و زهکش‌های طبیعی دشت وابسته بودند.^۱



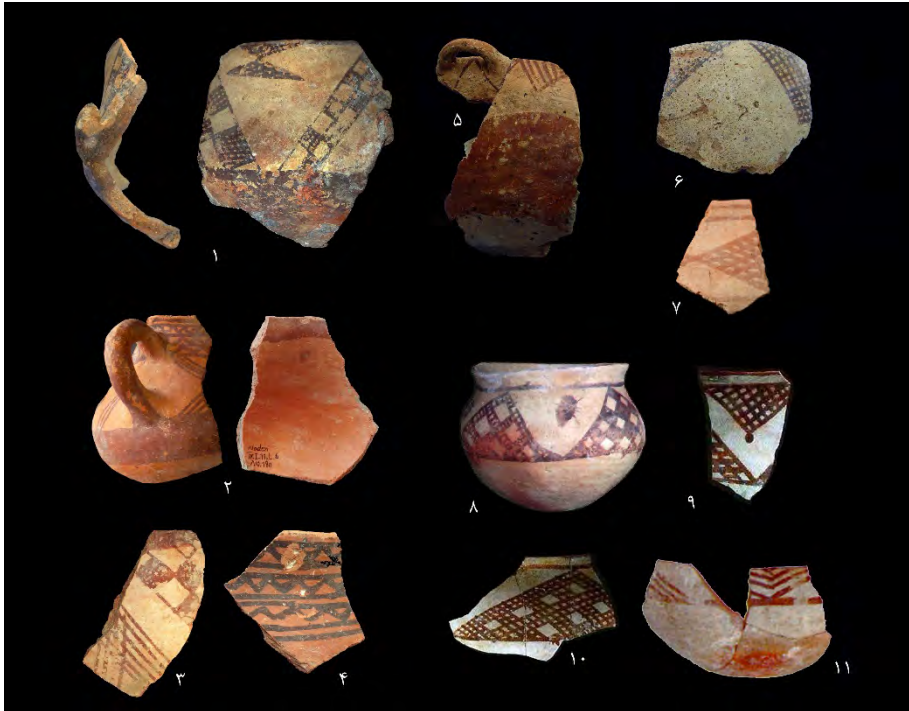
تصویر ۶. نمونه سفال‌های فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش از خراسان بزرگ. ۱-۵. اُلغ‌تپه (بندزو-سارمینتو و لویلیه در ارتباط با استقرارگاه‌های عصر آهن و ساختار سیاسی-اجتماعی این دوره در مرو/مرغیانه هم تردید کرده و شبکه‌های موجود را مربوط به دوران متأخرتر می‌دانند. از جمله سیاستین استراید (استراید و همکاران ۲۰۰۹: ۸-۷۷، ۴-۸۳) نشان داده استقرارگاه‌های عصر آهن در دره زرفشان سمرقند به جریان‌های آب سطحی و زهکش‌های طبیعی وابسته بوده و الزاماً به نه‌های مصنوعی - که حاصل یک برنامه جامع کوتاه‌مدت بوده یا یک قدرت سیاسی نیرومند و متمرکز برای اداره اوضاع سیاسی آنرا طراحی و اجرا کرده باشد- مجهز نبوده است.

^۱ در سال‌های اخیر پژوهشگران در مورد وجود شبکه‌های بزرگ آبیاری متشکل از شبکه وسیعی از نه‌های مصنوعی بزرگ و کوچک در ارتباط با استقرارگاه‌های عصر آهن و ساختار سیاسی-اجتماعی این دوره در مرو/مرغیانه هم تردید کرده و شبکه‌های موجود را مربوط به دوران متأخرتر می‌دانند. از جمله سیاستین استراید (استراید و همکاران ۲۰۰۹: ۸-۷۷، ۴-۸۳) نشان داده استقرارگاه‌های عصر آهن در دره زرفشان سمرقند به جریان‌های آب سطحی و زهکش‌های طبیعی وابسته بوده و الزاماً به نه‌های مصنوعی - که حاصل یک برنامه جامع کوتاه‌مدت بوده یا یک قدرت سیاسی نیرومند و متمرکز برای اداره اوضاع سیاسی آنرا طراحی و اجرا کرده باشد- مجهز نبوده است.

فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش در شمال خراسان با فرهنگ‌های همزمان در دشت‌های مرو/مرغیانه شباهت زیادی دارند. سفال منقوش «فرهنگ‌های مرتبط با یاز ۱» در شرق دره اترک اغلب دست‌ساز، به نسبت زمخت با خمیره دارای ناخالصی شن و تزیین شده با نقوش مختلف هندسی است (تصاویر ۶ و ۷). رافانله پیشونه مشخصه سفال‌های عصر آهن مربوط به فرهنگ یاز ۱ که از کاوش تیرماه ۱۹۷۷ از تپه‌پام پیدا کرده را «دست‌ساز، با شاموت درشت و پوشش گلی قرمز یا نخودی و تزیینات ارغوانی مایل به قرمز (شرابی) یا قهوه‌ای رنگ به شکل مثلث‌های هاشور خورده یا خطوط متقاطع» توصیف کرده است (پیشونه ۱۹۷۷، منتشر نشده). سفال‌های حاصل از بررسی‌ها و کاوش‌های جدیدتر در بخش‌های شرقی دره اترک نیز ویژگی‌های مشابهی دارند و اغلب با نقوش هندسی شامل خطوط موج یا نقوش فلس مانند، مثلث‌های هاشورخورده و گاه با نوارهای ساده پهن افقی در لبه ظروف تزیین شده‌اند. نقوش اغلب به رنگ اخراپی یا قهوه‌ای روی زمینه نخودی و نقوش قهوه‌ای تیره تا سیاه روی زمینه آجری ترسیم شده است (وحدتی ۲۰۱۸: ۹-۵۴). سفال این فرهنگ در کوهپایه‌های جنوبی البرز در دشت‌های اسفراین و جاجرم - که غربی‌ترین مناطق حضور سفال دست‌ساز منقوش مرتبط با یاز ۱ است - تا حد زیادی با سفال همزمان در شمال کپه داغ و دلتای باستانی مرغاب شباهت دارد. سفال مورد نظر در اینجا بیشتر از نوع دست‌ساز، زمخت با شاموت شن و ماسه سفید رنگ (کلسیت) با پوشش گلی نخودی روشن است که سطح آن با نقوش هندسی مختلف تزیین شده (تصاویر ۷ و ۸). در این منطقه، نقوش تنوع بیشتری دارند و شامل مثلث‌های آویزان با هاشور متقاطع یا ساده، خطوط موج، زیگزاگ، نقوش دالبری یا نقوش فلسی شکل در بین نوارهای ساده افقی، نقوش شطرنجی، نوارهای پهن دور لبه و نقوش دیگری است که اغلب به رنگ اخراپی و گاه به رنگ قهوه‌ای تیره تا سیاه روی زمینه نخودی ترسیم شده‌اند. در استقرارگاه کاوش شده جیران تپه در دشت اسفراین این نوع سفال دست‌ساز حدود ۸۵٪ از کل مجموعه سفال را تشکیل می‌دهد که اغلب به شکل کاسه‌های گود، گاه با دو دسته افقی یا دسته دماغی شکل با سوراخ آویز، کوزه‌های با بدنه مدور، ظروف لوله‌دار (قوری) با لوله متصل به لبه (لوله پل‌دار)^۱، کوزه‌های با لبه

^۱ ظروف لوله‌دار یا «قوری» که اغلب از مشخصه‌های عصر آهن در غرب ایران تلقی شده، اغلب به دو نوع تقسیم می‌شود: قوری با لوله جدا از لبه (bridgeless spouted vessel) و قوری با لوله متصل به لبه (Bridge-spouted vessel) یا لوله پل‌دار. پژوهشگران براساس داده‌های منتشر شده از دوره ۴ حسنلو و گورستان دینخا تپه معتقدند در شمال غرب ایران قوری‌هایی که لوله آنها به لبه متصل است، مشخصه عصر آهن ۲ و پس از آن هستند ولی در عصر آهن ۱ تمام قوری‌ها، لوله جدا از لبه داشتند (یانگ ۱۹۶۵؛ ماسکارلا ۱۹۷۴؛ مدودسکایا ۱۳۸۳؛ مگی ۲۰۰۵). شایان ذکر است ظروف لوله‌دار تا حدی مشابه قوری‌های عصر آهن در غرب ایران، در شمال شرق دست‌کم از دوره پایانی مفرغ تولید می‌شده است و نوع با لوله جدا از لبه در بین سفال‌های

بیرون برگشته، کاسه‌های بدنه زاویه‌دار و شکل‌های دیگر است (وحدتی ۲۰۱۶، ۲۰۱۸) که نمونه‌های مشابه آنها هم در منطقه اترک و هم در کوهپایه‌های شمالی کپه‌داغ در آسیای میانه وجود دارد. فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش نوع یاز را اغلب پژوهشگران به ۱۰۰۰-۱۴۵۰/۱۵۰۰ پم تاریخ‌گذاری می‌کنند (نک. لویلیه ۲۰۱۰: ۷۱؛ ۲۰۱۳ به همراه ارجاعات مرتبط).



تصویر ۷. نمونه سفال‌های فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش از خراسان بزرگ. ۱-۶. شمال خراسان (درة اترک شرقی و دشت‌های جاجرم و اسفراین)، ۱۰-۷. اَلْعَ تپه (بندزو-سارمینتو و لویلیه © ۲۰۱۱)، ۱۱. تپه بندپرخان در ازبکستان (بروفکا © ۲۰۱۳).

خاکستری مفرغ پایانی در محوطه‌های شمال شرق از جمله در حصار و شاه تپه گزارش شده است (اشمیت ۱۹۳۷: ۱۸۱، تصویر ۱۰۷، لوح‌های ۳۸، ۴۱؛ آرنه ۱۹۵۴: ۱۹۶، ۲۲۲، تصاویر ۳۸۶، ۸-۴۷۴، مدودسکایا ۱۳۸۳: ۵-۸۴). به تازگی نیز قوری از نوع لوله متصل به لبه (لوله پل‌دار) در کاوش‌های محوطه چلو در گورهای نوع «تمدن خراسان بزرگ» با تاریخ تقریبی ۲۰۰۰-۱۸۰۰ پم پیدا شده است. همچنین این نوع قوری با لوله متصل به بدنه از لایه‌های عصر آهن قدیم در جیران تپه پیدا شده (وحدتی ۲۰۱۸: ۶۲، تصویر ۱۰) و به وضوح نشان می‌دهد برخلاف غرب و شمال غرب ایران، در شرق ایران قوری‌های با لوله پل‌دار پیش از عصر آهن ۲ هم وجود داشته و نمی‌توان الزاماً آنها را به هزاره اول پم تاریخ‌گذاری کرد.

فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در مناطق جنوبی تر خراسان، در دشت نیشابور هم گزارش شده و نمونه‌های آن بیشتر دست‌کم در دو کاوش پیدا شده است: نخست در کاوش‌های موزه متروپلیتن در محوطه پیش از تاریخی معروف به محوطه «پی» (هیبرت و دایسن ۲۰۰۲: ۱۲۲، ۱۴۳، تصویر ۱۰) و به‌تازگی در استقرارگاهی کوچک به نام تیغ مهره (باصفا ۱۳۹۶). هیبرت و دایسن معتقدند سفال‌های این فرهنگ در محوطه «پی» نیشابور بیش از اینکه به سفال‌های نوع «یاز تپه» در مناطق مرو و بلخ شباهت داشته باشد، بیشتر به سفال دست‌ساز منقوش عصر آهن در تپه آنو و آلع تپه در منطقه کوهپایه‌ای کپه‌داغ شبیه‌اند و چنین مطرح می‌سازند که این موضوع حاکی از آن است که منطقه نیشابور و شمال خراسان بیشتر با منطقه کوهپایه‌ای شمال کپه‌داغ در ارتباط بوده تا با مناطق داخلی تر آسیای میانه (هیبرت و دایسن ۲۰۰۲: ۱۲۲). سفال‌های دست‌ساز منقوش این فرهنگ در تیغ مهره به‌خوبی مستند نشده، ولی کاوشگر بدون پرداختن به جزئیات لازم و با غفلت از ویژگی‌های محلی این فرهنگ در مناطق مختلف معتقد است سفال‌های منقوش تیغ مهره «به‌خوبی قابل مقایسه با فرهنگ یاز هستند» و آنها را با سفال‌های همدوره در واحه مرو، کوهپایه‌های ترکمنستان و شمال خراسان دارای «شباهت‌های زیاد» می‌داند (باصفا ۱۳۹۶: ۱۲-۱۱). براساس تصاویر منتشر شده، به‌احتمال تنوع نقوش و فرم‌های سفال دست‌ساز منقوش در نیشابور نسبت به مناطق شمال‌تر در دشت اسفراین-جاجرم و نیز دره اترک بسیار کمتر است. همچنین اطلاعاتی از الگوهای توزیع استقرار، تعداد و ابعاد و گونه‌شناسی استقرارگاه‌های عصر آهن در این منطقه موجود نیست.

در مجموع با وجود تفاوت‌های محلی در سنت‌های سفالگری «فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش» در بخش‌های مختلف خراسان بزرگ، استقرارگاه‌های مربوط به این «مجموعه فرهنگی» اغلب از استقرارگاه‌های قبلی عصر مفرغ بسیار کوچک‌ترند. داده‌های باستان‌شناختی نشان داده این جوامع یکجانشین اغلب کشاورز و دامدار بوده و در خانه‌های خشت و گلی، کپرها و یا در مسکن دستکند (در فرهنگ خوست) به سر می‌بردند و طبقه نخبه و سرکردگان آنها در ارگ‌هایی که بر فراز تخته‌گاه‌های خشتی بنا می‌شد سکنی داشتند. درواقع الگوی استقراری رایج در این فرهنگ برخلاف الگوی نسبتاً متمرکز دهستان در شمال منطقه ورکان، در چشم انداز واحه‌ها و دشت‌ها پراکنده است و در فاصله استقرارگاه‌های روستایی، ارگ‌های مستحکم روی تخته‌گاه‌های خشتی وجود دارد که به‌احتمال مربوط به اداره این نظام روستایی بود. معمولاً در اطراف ارگ‌ها، استقرارگاه و خانه‌های روستایی مجزا در حاشیه زمین‌های کشاورزی قرار داشت. نمونه چنین ارگ‌های بنا شده بر فراز تخته‌گاه در افغانستان در تیلیا تپه (طلا تپه)، در ترکمنستان در یاز تپه و در خراسان در جیران تپه (دشت

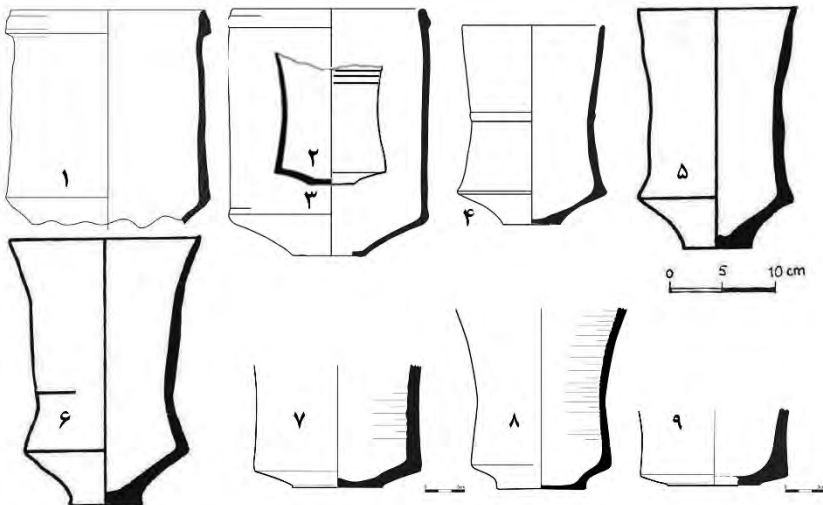
اسفراین) کاوش شده است. شاید تختگاه‌های خشتی عصر آهن متأخر در مناطق جنوب شرقی ایران، برای مثال تختگاه‌های شناسایی شده در دوره ۳ تپه یحیی (مگی ۲۰۰۴)، تختگاه ارگ بم (عطایی و زارع ۱۳۹۵) و تختگاه دوره ۱ در نادعلی سیستان (دیلز ۱۹۷۷) و تعداد دیگری از استقرارگاه‌های عصر آهن در سیستان افغانستان هم مربوط به همین نظام اجتماعی باشد.



تصویر ۸. سفال دست‌ساز منقوش مرتبط با فرهنگ یاز و سفال خاکستری نوع دهستان باستان تزیین شده با نقش‌کنده به احتمال با الهام از سفال استپ (آندرونو) در تپه برج آقا در دشت جاجرم.

فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش در مراحل بعدی توسعه خود در نیمه هزاره اول پم دستخوش تغییرات زیادی شد: در بیشتر نقاط خراسان بزرگ، بویژه در مناطق مرو/مرغیانه، بلخ/باختر و کوهپایه‌های شمال و جنوبی کپه‌داغ، ظروف چرخ‌ساز و منقوش نوع یاز ۱ و فرهنگ‌های مرتبط به آن (۱۵۰۰-۱۰۰۰ پم) به کلی از بین رفت و دوباره جای خود را به ظروف چرخ‌ساز ساده، مشابه سنت‌های عصر مفرغ پایانی داد. این ظروف چرخ‌ساز که به نحوی سنت‌های سفالگری «تمدن

خراسان بزرگ» در عصر مفرغ پایانی را احیا کرده بود، با شکل‌های سفالی جدید ظهور یافت که به‌عنوان سفال نوع یاز ۲ و ۳ شناخته می‌شوند. با وجودی‌که بیشتر پژوهشگران معتقدند تفکیک سفال‌های مرحله ۲ و ۳ فرهنگ یاز از هم به‌سادگی امکان‌پذیر نیست (فرانکفورت ۲۰۰۵: ۳۱۸، ۳۲۱؛ جیتو ۱۹۹۸: ۹۱)، پژوهش‌های جدیدتر حاکی از وجود برخی گونه‌های سفالی جدید در دوره یاز ۳ است که بر آن اساس می‌توان بین این مراحل تمایز قائل شد (بروفکا و سورچف ۲۰۱۳). از جمله سفال‌های شاخص مرحله سوم فرهنگ یاز می‌توان به لیوان‌های استوانه‌ای با کف مخروطی شکل اشاره کرد که در محل اتصال بدنه و کف آنها زاویه تندی وجود دارد (تصویر ۹). بیشتر پژوهشگران روس این گونه لیوان‌های استوانه‌ای-مخروطی را ظروف شاخص دوره هخامنشی در منطقه مرو/مرغیانه و بلخ/باختر تلقی کرده و مرحله یاز ۳ را منطبق بر دوره هخامنشی می‌دانند و برخی هم در این مورد احتیاط بیشتری به خرج داده اند (فرانکفورت ۲۰۰۵: ۳۱۸). با وجود این تردیدها، حالا مشخص شده مرحله یاز ۳ به قطع با دوره هخامنشی یکسان است و به نیمه سده ۶ تا پایان سده ۴ پم (یعنی از زمان فتح آسیا میانه به دست کوروش تا چیرگی اسکندر بر این منطقه) تاریخ‌گذاری می‌شود (بروفکا و سورچف ۲۰۱۳). در نتیجه، می‌توان مرحله یاز ۲ را که از نظر لایه‌نگاری بین آخرین لایه‌های دارای سفال دست‌ساز منقوش نوع یاز ۱ و روی لایه‌های دارای سفال شاخص هخامنشی از جمله لیوان‌های استوانه‌ای-مخروطی قرار گرفته، بین ۱۰۰۰-۵۵۰ پم تاریخ‌گذاری کرد.



تصویر ۹. نمونه لیوان‌های استوانه‌ای-مخروطی از آسیای میانه (ازبکستان و ترکمنستان، شماره‌های ۱-۶) و شمال خراسان (شماره‌های ۷-۹): ۱- قندیق تپه، ۲-۴. یازتپه، ۵-۶. قزل تپه، ۷. تپه حسن‌آباد، ۸. تپه رفته، ۹. جیران تپه.

سفال های نوع یاز ۲ و ۳ علاوه بر بلخ/باختر و مرو/مرغیانه در کوهپایه های شمالی و جنوبی کپه داغ فراوان گزارش شده و بهترین نمونه های آن در الغ تپه (بوشارلا و همکاران ۲۰۰۵) در ترکمنستان و محوطه های زیادی در دره اترک و دشت اسفراین گزارش شده است (وحدتی ۲۰۱۵، ۲۰۱۸).

نکته جالب اینکه در بخشی از شمال خراسان شامل بخش های غربی دشت اسفراین و شرق دشت جاجرم در حوضه آبریز کالشور و نیز بخش میانی دره رود اترک، از غرب شیروان تا غرب بجنورد، آثار دو فرهنگ همزمان ولی متفاوت یاز ۱ (با سفال دست ساز منقوش) و دهستان (با سفال خاکستری چرخ ساز) در بافتی واحد در کنار هم پیدا می شود (۲۰۱۸: ۵۷). تاکنون آثار این دو فرهنگ در سایر نقاط خراسان بزرگ در کنار هم پیدا نشده و فقط در آستانه شکل گیری حکومت هخامنشی یا اندکی قبل از آن است که سفال نوع یاز ۲ و ۳ در تعدادی از نقاط باستانی از جمله در قویسای ۲ در خوارزم و در قوه کاریز ۱ در ۵۷ کیلومتری شمال غرب عشق آباد به همراه مواد فرهنگی مشابه نوع دهستان (مراحل متأخر فرهنگ دهستان) گزارش شده است (فگل سانگ ۱۹۹۲: ۲۸۶، ۲۸۹-۹۰). پیدا شدن سفال یاز ۱ در کنار سفال خاکستری چرخ ساز شاخص فرهنگ دهستان نشان می دهد، بخش های شمالی خراسان در امتداد شاهراه خراسان بزرگ در عصر آهن یک منطقه تماس فرهنگی بوده و با ورکان در غرب و مرو/مرغیانه و بلخ/باختر در شرق روابط فرهنگی داشته است.

جالب تر اینکه در غربی ترین مناطق نفوذ فرهنگ یاز ۱ در غرب خراسان (جنوب دشت جاجرم)، ضمن ترکیب فرهنگ های یاز ۱ و دهستان باستان، در بعضی استقرارگاه ها (از جمله تپه های برج آقا ۱ و ۲)، عناصر تزیینی به شکل مثلث های آویخته و نقطه چین با روش نقش کنده بر سفالینه های خاکستری نوع دهستان باستان نقش شده که از یک سو الگوهای نقشی منقوش بر سفال یاز را تداعی می کند و از سوی دیگر یادآور روش تزیین سفال های نوع استپ، معروف به سفال نوع آندرونو است (تصویر ۸). این موضوع نیز به اهمیت منطقه مورد نظر به عنوان سرحدات غربی خراسان بزرگ که از شمال و شمال غرب با ورکان و از غرب با قومس هم مرز بود دلالت دارد و نشان می دهد در اینجا با منطقه میانجی فرهنگی روبه رو هستیم که از مناطق فرهنگی عمده اطراف خود تأثیر می گرفته است.

جنوب شرق ایران در عصر آهن

الف) منطقه کرمان

در منطقه وسیع جنوب شرق ایران شامل کرمان، مناطق سیستان و بلوچستان و حتی در ورای مرزهای ایران کنونی، در سیستان افغانستان و بلوچستان پاکستان شواهد مربوط به استقرارگاه های عصر آهن

بسیار اندک است. تقریباً همزمان با افول شهرنشینی در شمال‌شرق ایران و آسیای میانه، تمدن‌های پیچیده شهری در جنوب شرقی ایران و دره رود سند هم افول کردند. تمدن‌های پیشرفته هلیل‌رود (کرمان)، هلمند (سیستان و بلوچستان) و حتی تمدن هاراپا در دره رود سند در پایان دوره مفرغ، در حوالی ۲۰۰۰ پم به سرعت افول کردند و مراکز مهم شهری این تمدن‌ها همچون جیرفت، شهرسوخته و موهنجودارو در اوایل هزاره دوم پم نابود یا بسیار کوچک شدند. برای مثال وسعت شهر سوخته از ۸۰ هکتار در دوره ۳ (۲۵۰۰-۲۳۰۰ پم) به حدود ۵ هکتار در دوره ۴ (۲۳۰۰-۲۱۰۰ پم) رسید و در پایان این دوره شهر به کلی متروک شد. پس از فروپاشی جوامع پیچیده شهری در جنوب شرق ایران و مناطق مجاور، یک مقطع کم‌شناخته و دوران «پسا‌شهرنشینی» در تمام منطقه آغاز شد که در سراسر نیمه دوم هزاره ۲ پم تا شروع دوره هخامنشی در این منطقه ادامه یافت و عصر آهن در جنوب شرق ایران را به «دوران تاریک» بدل ساخت.

نبود یا کمبود شواهد استقرارگاه‌های دوره «پسا‌شهرنشینی» و عصر آهن علاوه بر کرمان و سیستان و بلوچستان در سواحل جنوبی خلیج فارس و دریای عمان (امارات متحده عربی و عمان) هم تا حد زیادی دیده می‌شود؛ هرچند در این منطقه برخلاف مناطق جنوب شرقی ایران پس از ۱۱۰۰ پم استقرارها دوباره شروع شده و توسعه یافته است. متروک شدن استقرارگاه‌ها در پایان دوره مفرغ در جنوب شرق ایران و سواحل جنوب خلیج فارس را اغلب به تغییرات اقلیمی و شروع مجدد زندگی در این منطقه را به بهره‌گیری از فناوری قنات و توسعه روش‌های مدیریت آب نسبت داده‌اند (مگی، ۲۰۰۴، ۲۰۱۳).

در سراسر هزاره سوم پم منطقه کرمان از مهمترین کانون‌های شهرنشینی در جنوب شرق کشور بوده و مراکز شهری با نشانه‌های پیچیدگی اجتماعی در استقرایهایی همچون تپه یحیی، تل ابلیس، کنار صندل-محطوط آباد و چند استقرارگاه باستانی دیگر شناسایی شده است. به هر روی، داده‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد در میانه هزاره دوم پم مراکز سکونتی این منطقه در مدتی کوتاه از بین رفته و از حدود ۱۴۰۰ پم تا یکی دو سده پیش از دوره هخامنشی آثاری از زندگی و پیچیدگی شهری در این منطقه وجود ندارد.

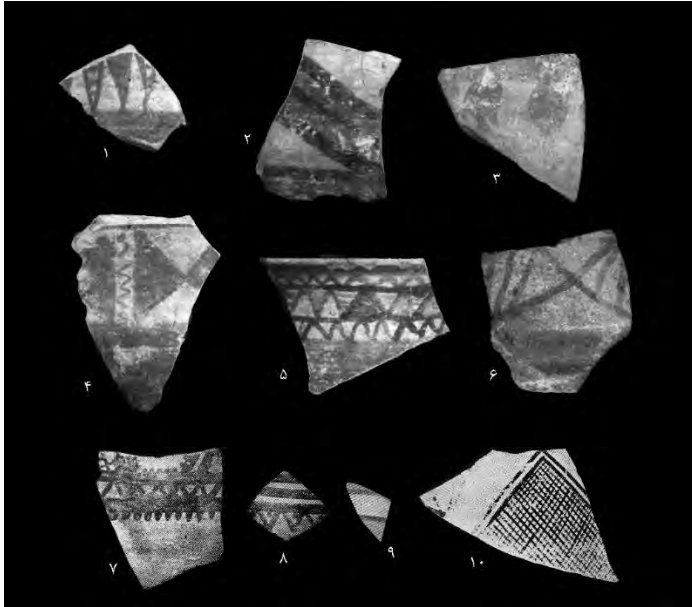
تنها مکان‌هایی که تا کنون شواهد روشنی از استقرارگاه‌های عصر آهن در منطقه کرمان ارائه کرده، تل ابلیس و تپه یحیی هستند که هر دو بقایای مربوط به اواخر عصر آهن را نشان می‌دهند^۱. از کاوش‌های

^۱ در سال‌های اخیر آثار یک سازه بزرگ خشتی پلکانی یا تختگاهی خشتی از کنارصندل شمالی پیدا شده که ابتدا توسط کاوشگر به عصر مفرغ نسبت داده شد (مجیدزاده ۲۰۰۸: ۸۸-۸۹) ولی آزمایش بقایای آلی این محوطه به روش رادیوکربن نشان دهنده دامنه تاریخ بین پایان هزاره دوم و هزاره اول پم (عصر آهن) است (مشکور و همکاران ۲۰۱۳: ۲۲۸، جدول ۱). بررسی مدارک سفالی و لایه‌نگاشتی در کنارصندل شمالی (اسکندری ۱۳۹۱: ۷۱ به بعد؛ عطایی و زارع ۱۳۹۵: ۸۰) نشان داده تختگاه خشتی

جوزف رالستون کالدول در تل ابلیس در دشت بردسیر آثار مربوط به سده‌های پایانی هزاره ۲ و نخستین سده‌های هزاره اول پم پیدا نشد و آثار عصر آهن محدوده به برخی یافته‌های مربوط به دوره پیشاهخامنشی یا هخامنشی است (کالدول ۱۹۶۷: ۲۷۲-۲۷۴؛ مگی ۲۰۱۳: ۴۹۴). همچنین در تپه یحیی پس از متروک شدن استقرار در اواخر دوره ۴ الف (حدود ۱۴۰۰ پم)، حدود ۶۰۰ سال وقفه در توالی ایجاد شده و تا حدود ۸۰۰ پم (عصر آهن ۲) آثار استقرار در این محوطه دیده نمی‌شود (مگی ۲۰۰۴: ۷۷). در اواخر این دوره، در حدود ۶۵۰ پم و در آستانه دوره هخامنشی تختگاه‌های بزرگ خشتی در تپه یحیی ایجاد شده که آثار ساخت‌وساز بناهای یادمانی روی آنها دیده نشده است. ساخت این تختگاه‌های خشتی که نمونه مشابه آنها در تپه نادعلی سیستان هم کاوش شده به تحولات سیاسی- اجتماعی و تغییر در ساختار ژئوپولیتیک منطقه در آستانه دوره هخامنشی نسبت داده شده است. مواد فرهنگی که در ارتباط با این تختگاه‌ها پیدا شده، از جمله سفال نخودی روشن و قهوه‌ای منقوش به مجموعه سفال‌های ایران و سواحل جنوبی خلیج فارس شباهت ندارند و با وجودیکه از جهاتی یادآور سفال منقوش دوره هخامنشی در برخی مناطق غرب ایران هستند، ولی تفاوت‌های آنها با سفال هخامنشی بیشتر از شباهت آنهاست و بیشتر به سفال منقوش نادعلی شباهت دارند (مگی ۲۰۰۴: ۲۹، ۳۶)، (تصویر ۱۰). به جز یکی از گونه‌های سفال عصر آهن در تپه یحیی که به نام «سفال با پوشش گلی صیقل یافته به رنگ عنابی» (Burnished Maroon Slipped Ware) معرفی شده و در مناطق وسیعی از بلوچستان پاکستان و سواحل جنوبی خلیج فارس (برای نمونه در رومیله، بنت‌سعود و شرم) پیدا می‌شود، سایر گونه‌های سفال عصر آهن در تپه یحیی ویژگی‌های کاملاً محلی دارند و در مناطق مجاور پیدا نمی‌شوند (مگی ۲۰۰۴: ۷۴؛ ۲۰۱۳: ۴۹۶).

گنارصندل شمالی را باید به نیمه نخست هزاره یکم پم تاریخ‌گذاری کرد. همچنین به‌تازگی آلن و تروسلیل (۲۰۱۹: ۶۲) به‌طور ضمنی و با احتیاط، سفال‌های مرتبط با تختگاه خشتی گنارصندل شمالی را مشابه سنت عصر آهن متأخر در لایه ۲ سرخ‌داغ در نادعلی، مُندیگک ۷، قلعه قندهار الف-ج، تپه یحیی ۳ دانسته و مربوط به چند سده پیش از دوره هخامنشی تلقی کرده‌اند.

^۱ شایان ذکر است در کاوش‌های تل ابلیس بقایای یک کوره در بخش «بی» کاوش شده که با آزمایش رادیوکربن به ۱۲۰±۱۱۳ پم تاریخ‌گذاری شده است (کالدول و صراف ۱۹۶۷: ۲۷۵). در بین بقایای این بخش، قطعات سوخته سفال چرخ‌ساز با نقش کنده موج پیدا شده که کالدول این گونه سفال را به اوایل هزاره اول پم مربوط دانسته و بر همین اساس معتقد بود به احتمال درستی تاریخ رادیوکربن را تأیید می‌کند (همان: ۲۷۲، ۲۷۵). با توجه به ناشناخته بودن ویژگی‌های سفال اواخر هزاره دوم و اوایل هزاره اول پم در جنوب شرقی ایران و اینکه سفال چرخ‌ساز با نقش کنده در بین مجموعه سفال‌های جدیدتر این منطقه (مثلاً دوره ۳ تپه یحیی/ ۸۰۰-۶۵۰ پم) هم وجود دارد و تاریخ مشخصی نمی‌توان برای آن در نظر گرفت (مگی ۲۰۰۴: ۲۹)، الزاماً حضور این سفال در کوره مورد نظر، تأییدکننده تاریخ رادیوکربن برای این سازه نیست و ممکن است تاریخ مذکور به‌سادگی حاصل استفاده از چوب و الوارهای قدیمی در سوخت کوره باشد.



تصویر ۱۰. نمونه سفال‌های چرخ‌ساز منقوش از عصر آهن (متأخر؟) از منطقه کرمان و سیستان افغانستان. ۱-۶. دوره‌های ۳ و ۲ در تپه‌ییحی (مگی © ۲۰۰۴) و ۷-۱۰. تپه نادعلی (دیلز © ۱۹۹۷).

در مقیاس منطقه‌ای، بررسی‌های میدانی در دشت‌های پهناور کرمان هم نتوانسته آثاری از تداوم استقرارها در عصر آهن در این منطقه ارائه کند. در بررسی‌های میدانی مارتا پریکت (۱۹۷۹) در کرمان و مناطق اطراف تپه‌ییحی و بررسی‌های سیدمنصور سیدسجادی (۱۹۸۷) در بردسیر، نبود استقرارگاه‌ها در فاصله بین ۱۵۰۰ تا ۸۰۰ پم به روشنی دیده می‌شود. در بررسی‌های جدیدتر هیأت مشترک ایرانی-آلمانی در جنوب جیرفت نیز آثاری از استقرارگاه‌های اوایل عصر آهن پیدا نشده و فقط چند محوطه به بخش‌های پایانی عصر آهن (آهن ۳) و هخامنشی نسبت داده شده است (پُفسلنر و سلیمانی ۲۰۱۷). پیتر مگی از وجود شواهد مربوط به استقرارگاه‌های اوایل هزاره اول پم (عصر آهن ۲) در بررسی‌های اندرو ویلیامسون در اطراف میناب خبر داده (مگی ۲۰۰۴: ۷۸) ولی نوع مواد این دوره معرفی نشده است.

ب) سیستان و بلوچستان

در شرق کرمان، در منطقه سیستان و بلوچستان نیز استقرارگاه‌های عصر آهن بسیار اندک و اوضاع هنوز پیچیده‌تر است. درحالی که در مناطق سیستان و بلوچستان ایران آثار عصر آهن (بین ۱۵۰۰-

۵۵۰ پم) شناسایی نشده، آثار اندک پیدا شده از استقرارگاه‌های عصر آهن در سیستان افغانستان و بلوچستان پاکستان نیز آشکارا نشان‌دهنده تغییر مواد فرهنگی و ساختارهای اجتماعی نسبت به دوره مفرغ است. در واقع پس از افول تمدن‌های هاراپا و هلمند، فرهنگ‌های متفاوتی در مناطق زیر نفوذ این تمدن‌ها ظهور کرد که برخی پژوهشگران این فرهنگ‌ها را به اقوام تازه وارد هندوآریایی نسبت می‌دهند. بعضی از مهم‌ترین این فرهنگ‌ها عبارت‌اند از «فرهنگ گورهای گندهاره»، «فرهنگ‌های جوکار»، «فرهنگ گورستان HI»، «فرهنگ سفال خاکستری منقوش»، «فرهنگ سفال خاکستری» و «فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش» که در بخش‌های جنوبی افغانستان و شمال پاکستان پیدا شده‌اند (برای پم ۲۰۰۱: ۲۲۵).^۱ در جنوب شرقی ایران اما، در استان‌های کرمان و سیستان و بلوچستان، تاکنون آثار هیچیک از این فرهنگ‌ها پیدا نشده و آثاری هم از فرهنگ(های) بومی عصر آهن قدیم در دست نیست. در نبود آگاهی‌های باستان‌شناسی، هنوز معلوم نیست در عصر آهن قدیم، مناطق جنوب شرقی ایران به‌دلایلی متروک شده یا اگر همچنان مسکونی بوده چرا تاکنون باستان‌شناسان نتوانسته‌اند آثار سکونت را در آن پیدا کنند.^۲

در ادامه ضمن مرور شواهد مربوط به استقرارگاه‌های عصر آهن در تمام گستره سیستان و بلوچستان در خاک سه کشور ایران، افغانستان و پاکستان به بررسی دلایل توزیع ناهمگون آثار خواهیم پرداخت.

در بخش سیستان ایرانی، در فاصله زمانی بین پایان شهر سوخته در اواخر هزاره ۳/اوایل هزاره ۲ پم تا شروع مجدد شهرنشینی در دوره هخامنشی (دهانه غلامان) عملاً هیچ داده باستان‌شناسی وجود ندارد^۳ و به مفهوم خاص کلمه با یک «وقفه» و خلاء اطلاعاتی روبه‌رو هستیم (مرتضوی

^۱ باوجودی که برخی پژوهشگران این فرهنگ‌ها را به مردمان تازه‌وارد هندوایرانی نسبت داده‌اند (برای نمونه نک. دانی ۱۹۷۸؛ استاکول ۱۹۶۹، ۱۹۷۰) به نظر می‌رسد خرده‌فرهنگ‌های عصر آهن در مرزهای غربی تمدن هاراپا منشأ محلی داشته و شباهت آنها به فرهنگ‌های قدیم‌تر یا هم‌زمان در مناطق مجاور، حاصل روابط فرهنگی و تجاری یا انتقال فناوری‌های سفالگری است تا مهاجرت و جابه‌جایی گروه‌های قومی (برای پم ۲۰۰۱: ۳۶-۲۳۰).

^۲ باوجودی که هیچ مکان استقرار از عصر آهن تا کنون در مناطق سیستان و بلوچستان گزارش نشده، شیرازی (۲۰۱۶: ۱۹۵) براساس شباهت برخی سنگ‌نگاره‌های منطقه مکران با نقوش هنر هزاره اول پم در استپ‌های آسیای میانه، احتمال می‌دهد تعدادی از سنگ‌نگاره‌های دره کاجو در بلوچستان به عصر آهن تعلق دارند.

^۳ باید به این نکته اشاره کنیم که هم‌زمان با آخرین مراحل زندگی در شهر سوخته یا اندکی پس از متروک شدن این شهر و استقرارگاه‌های هم‌زمان با آن، شواهد مربوط به استقرارگاه‌های اواخر مفرغ میانی و آغاز عصر مفرغ پایانی، مشابه و متأثر از تمدن خراسان بزرگ (مجموعه باستان‌شناسی بلخ و مرو) در مناطقی از سیستان (منطقه گدار شاه، گردان ریگ، نادعلی و بخش‌هایی از حوضه رودخانه رویدیبان در دلتای باستانی هلمند)، بلوچستان (کوئته، سبیری، مهرگزه) و کرمان (خوراب، خانامان، شهداد، تپه

۲۰۰۷، ۲۰۱۵). با وجود این، در سیستان افغانستان شواهد استقرارهای عصر آهن قدیم (۱۲۰۰-۹۰۰ پم) در حواشی رودخانه هیرمند و شاخاب‌های آن در منطقه سار و تار در غرب دشت مارگو (جنوب غرب افغانستان) پیدا شده است (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹). منطقه سیستان افغانستان در دهه ۱۹۷۰ میلادی توسط هیئت مشترک مؤسسه امریکایی اسمیتسونیان و اداره باستان‌شناسی و حفاظت بناهای تاریخی افغانستان در پروژه‌ای به نام «هلمند سیستان» بررسی و در بعضی مناطق آن کاوش شد که در نتیجه شواهد ارزشمندی از استقرارگاه‌های عصر آهن به دست آمد. تا همین اواخر اطلاعاتی از عصر آهن در این بخش از سیستان وجود نداشت ولی براساس نتایج «پروژه هلمند سیستان» که به تازگی منتشر شده، در عصر آهن قدیم (از حدود ۱۲۰۰ پم) با انشعاب نهرهایی از رودخانه هلمند در این منطقه استقرارگاه‌هایی با اقتصاد مبتنی بر کشاورزی ایجاد و نظام استقراری گسترده‌ای توسعه یافته بود. طول بعضی از این نهرها به ۱۰۰ کیلومتر می‌رسد که جوی‌های فرعی زیادی از آنها منشعب شده تا منطقه بیابانی سار و تار را مشروب کند. این واقعیت که تا پیش از احداث این نهرها در عصر آهن این منطقه مسکونی نبوده، آشکارا نشان می‌دهد بدون این شبکه پیچیده آبیاری، کشاورزی و اسکان در این منطقه امکانپذیر نبوده است (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹: ۳۴-۳۵). براساس شواهد باستان‌شناختی تا دوره تیموری به مدت حدود دو هزار و پانصد سال همچنان این شبکه آبیاری نگهداری می‌شده و توسعه می‌یافته (همان: ۳۵) و به همین دلیل است که ابعاد واقعی و میزان گستردگی این نهرهای مصنوعی در عصر آهن به دقت مشخص نشده است. با وجود این کاملاً مشخص است که نخستین استقرارگاه‌های این منطقه در عصر آهن قدیم در ارتباط با این شبکه‌های آبیاری شکل گرفته است.

دست‌کم در هفت مورد از استقرارگاه‌های عصر آهن که در امتداد رود شيله و بستر خشک رود بیابان شناسایی شده، تختگاه‌های خشتی و/یا گلی وجود دارد که با تختگاه خشتی کاوش شده در تپه سرخ‌داغ در نزدیکی روستای نادعلی در همین منطقه قابل مقایسه‌اند. از جمله سفال‌های عصر آهن که در ارتباط با نهرهای آبیاری و استقرارگاه‌های عصر آهن این منطقه پیدا شده، نوعی سفال ظریف چرخ‌ساز و منقوش است که ویژگی‌های محلی دارد (تصویر ۱۱) و به نحوی یادآور سفال عصر مفرغ در همین حوزه فرهنگی است (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹). سفال منقوش عصر آهن قدیم در این منطقه ظریف با خمیره خوب ورز

یحیی) پیدا شده (بیشونه، وحدتی ۲۰۱۹، ۲۰۲۰) که حاکی از ورود اقشاری از مردمان هندوایرانی از آسیای میانه به «سرحدات هند و ایرانی» است (هیرت و لمبرگ-کارلوفسکی ۱۹۹۲؛ ثورنتون ۲۰۱۳: ۱۹۵؛ بیشونه، وحدتی ۲۰۱۹، ۲۰۲۰). پس از این آثاری از تداوم استقرار در دشت سیستان (ایرانی) تا شروع دوره هخامنشی در دست نیست.

داده شده و آمیزهٔ شن سفید است که به سطح سفال ظاهر ماسه‌ای داده است. این نوع سفال اغلب بیش از حد لازم حرارت دیده که باعث شده رنگ سفال در طیفی از نارنجی روشن تا قرمز تیره، خاکستری و سبز درآید؛ هرچند بیشتر سفال‌ها به رنگ قرمز تا قرمز تیره هستند. تقریباً نیمی از سفال‌های ظریف، پوشش گلی نخودی دارند و حدود ۱۰ درصد آنها با انواع نقوش هندسی تزیین شده‌اند (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹: ۵۱-۵۳). این نوع سفال ظریف منقوش در چندین محوطهٔ عصر آهن در دشت سار و تار از جمله در قلعهٔ ۱۶۹، قلعه ۳۵۰ الف، کهنه قلعه ۲، تپه رودبار ۱، تپه مادر پادشاه ۳ و چندین محوطهٔ دیگر پیدا شده است. برای نمونه در کاوش محوطه‌ای به نام قلعهٔ ۱۶۹ در ۱/۵ کیلومتری جنوب شهر غلغله^۱، سفال منقوش چرخ‌ساز عصر آهن در ارتباط با تختگاه خستی و لایه‌های استقراری پیدا شده ولی در محوطهٔ کهنه قلعه ۲ (لات قلعه) در منطقهٔ رودبار، این نوع سفال در سطح تپه و در بین لایه‌های دوران جدیدتر پیدا شد ولی با توجه به اینکه کاوش در تراز لایه‌های هخامنشی به سفره آب زیرزمینی رسید و دسترسی به لایه‌های عصر آهن و مفرغ که با آب سفره اشباع شده فراهم نبود، این سفال در بافت اصلی خود پیدا نشد. این نوع سفال چرخ‌ساز منقوش از اطراف شاخاب‌های غربی هلمند مانند رودبیبان و شیلا رود پیدا نشده و تاکنون از بررسی‌های انجام شده در سیستان ایران نیز این گونه یا سایر سفال‌های قابل انتساب به عصر آهن قدیم گزارش نشده است (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹: ۴۶؛ مرتضوی ۲۰۰۷). با وجود این، برخی الگوهای نقشی سفال عصر آهن در این منطقه در بین سفال‌های منقوش عصر آهن در سرخ‌داغ نادعلی دیده می‌شود (تصویرهای ۱۱ و ۱۲ را با هم مقایسه کنید).



تصویر ۱۱. نمونه سفال‌های منقوش چرخ‌ساز دورهٔ آهن قدیم از دشت سار و تار در سیستان افغانستان (آلن و تروسدیل © ۲۰۱۹).

^۱ ویرانه‌های شهر غلغله در سار و تار را نباید با بقایای شهر غلغله در درهٔ بامیان اشتباه گرفت.

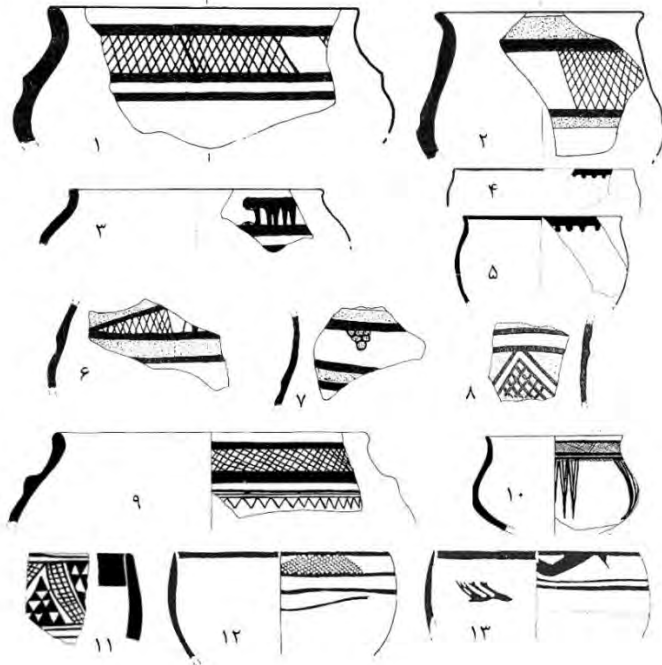
در همین منطقه و در نزدیکی مرز ایران، تپه سرخ‌داغ از مهم‌ترین استقرارهای عصر آهن و از محدود آثار باستانی است که پیش از ناامنی منطقه در اثر تنش‌های سیاسی کاوش شده است. تپه سرخ‌داغ یک برجستگی مرتفع در شرق روستای نادعلی است و نخستین بار توسط گیرشمن در سال ۱۹۳۶ کاوش شد. در کاوش‌های گیرشمن یک تخته‌گاه بلند خشتی شناسایی و دو مرحله استقرار شناسایی شد که کاوشگر ضمن مقایسه داده‌ها با فرهنگ مادی کشف شده در گورستان «ب» سیلک، استقرار اصلی را به سده‌های ۹ و ۷ پم و استقرار جدیدتر را به دوره‌های هلنی و اشکانی نسبت داد (گیرشمن ۱۹۴۲: ۲۰-۲۲). چند دهه بعد، در سال ۱۹۶۸ یک هیئت باستان‌شناسی امریکایی به سرپرستی جرج فرانکلین دیلز دوباره در سرخ‌داغ کاوش کرد و پس از تحلیل مواد و بررسی مناطق مجاور نتیجه گرفت تخته‌گاه خشتی سرخ‌داغ مستقیماً روی یک برجستگی طبیعی ایجاد شده و مربوط به اولین مرحله استقرار است و اینکه در دوره‌های بعد روی آن استقرارگاه‌هایی شکل گرفته است. تاریخ‌گذاری تخته‌گاه خشتی و استقرارهای بعدی در سطح آن به دلیل روش‌های نامناسب لایه‌نگاری به‌خوبی روشن نشده ولی کاوشگر براساس بررسی تطبیقی یافته‌ها، به‌ویژه سفال و معماری، استقرار اصلی را به دوره ماد و هخامنشی (آهن ۳) نسبت داده که بعدها در دوره‌های هلنی، اشکانی/کوشانی و به‌احتمال تا دوره ساسانی هم استقرار در این محل تداوم یافته است (دیلز ۱۹۷۷: ۱۰۱-۱۰۴). با توجه به مشکلات لایه‌نگاری سرخ‌داغ که بسیاری از اطلاعات آن از طریق حفر یک تونل افقی (Operation D) در تخته‌گاه خشتی حاصل شده و بنابراین از نظر لایه‌نگاری قابل اعتماد نیست، بعدها مواد حاصل از این کاوش مورد بازبینی قرار گرفت و رولان بز نوال و آتری-پل فرانکفورت براساس برخی یافته‌ها از جمله خمیره‌های با کف قالبی احتمال می‌دهند تخته‌گاه خشتی در این استقرارگاه مربوط به عصر مفرغ باشد (بز نوال و فرانکفورت ۱۹۹۴).

در کاوش‌های سرخ‌داغ دو نوع سفال منقوش پیدا شد که دیلز به نخستین مرحله استقرار (هم‌دوره با ساخت تخته‌گاه خشتی) نسبت داده و با همفکری کایلر یانگ به دوره ماد-هخامنشی تاریخ‌گذاری کرده است: سفال گونه الف ۲ (Type A-2) که تعداد آن بیشتر و گونه الف ۳ (Type A-3) که نادر بود. سفال منقوش گونه الف ۲ نه تنها با سفال منقوش به‌دست‌آمده از محوطه‌های عصر آهن دشت سار و تار در همین منطقه فرق دارد (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹: ۴۷)، بلکه همان‌طور که دیلز هم ذکر کرده (۱۹۷۷: ۹۵) با وجود شباهت کلی به «فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش» خراسان بزرگ (سفال یازتپه، تیلیا تپه، کوچوک تپه و حتی سفال دوره ۵ در مُندیگک)، از این فرهنگ هم متمایز است و سبک محلی خاص خود را نشان می‌دهد (تصویر ۱۰، شماره‌های ۷-۱۰ و تصویر ۱۲

شماره‌های ۱-۸). شاید بتوان به پیروی از مگی (۲۰۰۴) تاحدی سفال منقوش گونه الف ۲ را با سفال منقوش دوره ۲ در تپه یحیی (هخامنشی و پساهاخامنشی) مقایسه کرد. اما سفال گونه الف ۳ در سرخ‌داغ که سفالی نادر است، کاملاً به سفال عصر آهن در دشت سار و تار شباهت دارد. سفال منقوش عصر آهن مشابه سفال‌های به‌دست‌آمده از منطقه سار و تار، علاوه بر سرخ‌داغ در سفیدداغ در همان نزدیکی پیدا شده است. سفیدداغ یک تپه بزرگ در نزدیکی سرخ‌داغ در شرق روستای نادعلی است که والتر فیرویس در سال ۱۹۵۱ ضمن بررسی این منطقه بازدید کرده و چند قطعه سفال منقوش عصر آهن از هر دو تپه نادعلی منتشر کرده (فیرویس ۱۹۶۱: ۴۸، تصویر ۱۵، ۱۷ و ۱۹) که آلن و تروسدیل نمونه‌های منتشر شده را با سفال قلعه ۱۶۹ مشابه می‌دانند (۲۰۱۹: ۴۷). به‌نظر این پژوهشگران، نادر بودن این گونه سفال چرخ‌ساز منقوش در کاوش سرخ‌داغ و پیدا شدن این گونه از سطح سفیدداغ به‌احتمال حاکی از وجود استقرار عصر آهن قدیم در سفیدداغ است و ادعای بزینوال و فرانکفورت که سرخ‌داغ را تختگاهی از عصر مفرغ می‌دانند که در دوره بعد دوباره استفاده شده، این فرض را پذیرفتنی‌تر می‌کند (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹: ۴۷).

در بخش‌های غربی‌تر سیستان افغانستان، در ولایت قندهار، «فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش» عصر آهن از نوع مرتبط با فرهنگ یاز-تیلیا و کوچوک تپه (نیمه دوم هزاره ۲ پم) در تعدادی از محوطه‌ها از جمله در مُندیگک (دوره ۵) شناسایی شده است (کازال ۱۹۶۱). سفال عصر آهن در دوره پنجم مُندیگک سفالی دست‌ساز با پوشش گلی قرمز و نقوش هندسی به رنگ ارغوانی تیره یا اخرازی است (تصویر ۱۲، شماره‌های ۹-۱۰) که اصولاً با سفال منقوش چرخ‌ساز در سیستان افغانی (منطقه سار و تار) قابل مقایسه نیست (آلن و تروسدیل ۲۰۱۹: ۶۱). به عقیده برخی پژوهشگران سفال منقوش عصر آهن در مُندیگک از نظر شکل ظروف و الگوی نقوش با سفال «فرهنگ خوست» در ازبکستان شباهت کلی دارد (کازال ۱۹۶۱: ۱۰۴؛ زادنیروفسکی ۱۹۷۸: ۱۸۰-۱۸۱؛ لیونه ۲۰۰۷: ۶۷) ولی برخی نقوش از جمله نقوش دالبری، خطوط مواج عمودی، مثلث‌های متصل و کشیده و نیز شکل برخی ظروف مُندیگک با فرهنگ خوست یا سایر «فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش» مناطق بلخ و مرو (خراسان بزرگ) شباهت چندانی ندارد و بیشتر ملهم از فرهنگ‌های بومی پیشین است. در مقایسه با فرهنگ‌های عصر آهن خراسان بزرگ که سفال منقوش معمولاً بین ۱۰ تا ۱۵ درصد از کل سفال‌ها را تشکیل می‌دهد، در مُندیگک تعداد سفال منقوش بیشتر است و حدود ۳۲ درصد از سفال‌ها منقوش هستند. شاید تعداد بیشتر سفال منقوش در فرهنگ عصر آهن این منطقه

نشان‌دهنده گرایش محلی به سنت سفال منقوش تمدن هلمند در عصر مفرغ باشد، هرچند چنین گرایشی در سفال ظریف و منقوش عصر آهن در منطقه سیستان افغانستان قابل استنتاج نیست.



تصویر ۱۲. نمونه سفال منقوش عصر آهن از جنوب افغانستان و شمال غرب پاکستان. ۱-۸. نادعلی سیستان (دیلز © ۱۹۹۷)، ۹-۱۰. مُندیگک، ۱۱. پیرک، ۱۲-۱۳. آکرا (فریدخان و همکاران © ۲۰۰۰).

در مناطق جنوبی‌تر، در سرحدات جنوبی افغانستان و مرز با پاکستان آثار فرهنگ‌های عصر آهن قدیم (اواخر هزاره ۲ و اوایل هزاره اول پ.م) در دره‌های پیشاور و سوات پاکستان در فرهنگ گورهای گنداره و سنت سفال خاکستری منقوش و سفال خاکستری بدون نقش تبلور یافته است. فرهنگ سفال خاکستری منقوش که پس از فروپاشی تمدن هاراپا در بخش‌های بزرگی از شبه قاره هند و پاکستان، از جمله در دشت‌های گنگ و دره رود گهگر، رواج یافته به حدود ۸۰۰-۱۱۰۰ پ.م تاریخ‌گذاری شده و به جوامع کوچک روستایی با اقتصاد کشاورزی نسبت داده شده است (لعل ۱۹۹۲: ۴۴۲-۴۴۳).
 (۴۴۳). براج باسی لعل ابتدا به دلایلی از جمله پیدا شدن بقایای اسب در فرهنگ سفال خاکستری و ظهور فلز آهن در این دوره، این فرهنگ را به اقوام آریایی نسبت داده ولی بعد از انتقادات پژوهشگرانی همچون چاکرابرتی، تاپار و شِفر، در این فرضیه بازنگری کرد و حضور عناصر جدید فرهنگی را نه محصول تازه‌واردان آریایی، بلکه حاصل تداوم فرهنگی و تجارت با مناطق اطراف دانست (۱۹۹۷):

۲۸۱-۲۸۷). سفال ظریف خاکستری منقوش در پاکستان شکل های بومی دارد و سطح آن با نقوش هندسی به رنگ سیاه تزیین شده و هیچ گونه شباهتی به سفال های همدوره در آسیای میانه و فلات ایران ندارد (تصویر ۱۳). به احتمال زیاد باید ریشه این سنت سفالی را در فرهنگ های بومی منطقه هند جست (براینت ۲۰۰۱). علاوه بر این نوع سفال خاکستری منقوش، یک نوع سفال خاکستری بدون نقش، گاهی تزیین شده با خطوط داغدار یا با نقوش برجسته یا کنده در مناطقی از دره سوات پاکستان از جمله در علی گرامه، کاتیلی، لوی بنر و بُت کیره پیدا شده که با دوره ۳ تپه حصار و برخی سفالینه های عصر آهن قدیم در شمال و شمال غرب ایران (حسنلو، مارلیک) مقایسه و به ربع پایانی هزاره ۲ پم نسبت داده شده اند (استاکول ۱۹۷۰).



تصویر ۱۳. نمونه سفال خاکستری منقوش عصر آهن از دره رود سند در موزه متوره (بالا) و موزه ملی دهلی نو (پایین).

در مناطق جنوبی‌تر، در بخش‌هایی از فلات بلوچستان نیز آثاری از عصر آهن پیدا شده است. آثار عصر آهن در محدوده بلوچستان ایران محدود به سفالینه‌های کشف شده در سواحل مکران و گورهایی است که اورال اشتاین در فنوج و دمب‌کوه کاوش کرده و شامل ظروف سفالی از جمله قوری‌های لوله استوانه‌ای است که به عصر آهن ۲ قابل تاریخ‌گذاری‌اند (اشتاین ۱۹۳۷: لوح ۳؛ مگی ۲۰۰۴). باوجودی‌که تاکنون آثاری از استقرارگاه‌های عصر آهن قدیم در بلوچستان ایران پیدا نشده، آثار مراحل اولیه عصر آهن در دشت کچی، در بلوچستان پاکستان در دست‌کم در تپه پیرک کاوش شده است. تپه پیرک که بین سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۴ به سرپرستی ژان-ماری کازال و سپس ژان-فرانسوا ژریژ کاوش شده یک استقرارگاه دوره «پساشهرنشینی» و عصر آهن است که بین ۱۷۰۰ تا ۷۰۰ پم (دوره پیشا هخامنشی) به‌طور پیوسته مسکونی بوده است (ژریژ و همکاران ۱۹۷۹).

کاوشگران پیرک را بقایای یک استقرارگاه کشاورزی می‌دانند که در دوران «پساشهرنشینی» با بهره‌گیری از روش‌های آبیاری رشد یافته و به گواهی معماری خوش‌ساخت و ابعاد استقرارگاه به مقیاس شهری نزدیک شده بود. باوجودی‌که شواهد نشان داده پیرک در تمام دوران آبادی تداوم فرهنگی داشته، پیدا شدن مجسمه‌های اسب و سوار در بین یافته را حاکی از حضور مردم هندوآریایی در اینجا تلقی کرده‌اند (ژریژ ۱۹۷۹). در توالی پیرک، دوره دوم (سده ۱۳-۱۲ پم) مربوط به عصر آهن قدیم است که سفال مشخصه آن نوعی سفال دست‌ساز منقوش چندرنگ است. باوجودی‌که سفال دست‌ساز منقوش در دوره قبل هم وجود داشت، ولی در این دوره نقوش چندرنگ بر سفال دست‌ساز ظاهر شده و علاوه بر این سفال چرخ‌ساز هم تولید می‌شد. در دوره ۳ نیز تولید همین نوع سفال ادامه یافته و اشیای آهنی هم از اواخر سده ۱۲ یا اوایل سده ۱۱ پم ظهور کرده‌اند. همان‌طورکه کاوشگران پیرک اذعان کرده‌اند (ژریژ و همکاران ۱۹۷۹)، سفال منقوش عصر آهن پیرک در مناطق مجاور نمونه مشابه ندارد و فقط شباهت کلی با سفال بلوچستان در هزاره ۳ پم به ذهن می‌رسد، ولی ساریانیدی (۲۰۰۷: ۱۳۷) این گونه سفال منقوش پیرک را با سفال منقوش نوع یاز در تیلیا تپه از یک خانواده می‌داند و حضور تعدادی سفال خاکستری در کنار این نوع سفال منقوش در هر دو محل را حاکی از آن دانسته که سنت سفال دست‌ساز منقوش در این دو محوطه «دو شاخه از یک ریشه واحد» است. همچنین لوبلیه (۲۰۱۷: ۱۵۸) سفال منقوش پیرک را تا حدی با «فرهنگ سفال دست‌ساز منقوش» در آسیای میانه و به‌ویژه در محوطه‌هایی چون تیلیا تپه و اُلغ تپه قابل مقایسه می‌داند ولی تردیدی نیست که هیچ ارتباطی بین سفال دست‌ساز منقوش پیرک با سفال منقوش ظریف و چرخ‌ساز سیستان افغانستان وجود ندارد.

برآیند

در اواخر عصر مفرغ و پس از فروپاشی تمدن شهرنشینی در شمال شرق ایران و آسیای میانه دو فرهنگ متمایز عصر آهن در نیمه هزاره دوم (حدود ۱۴۵۰/۱۵۰۰-۱۳۰۰ پم) در این منطقه شکل گرفت و توسعه یافت: فرهنگ سفال خاکستری چرخساز دهستان باستان و فرهنگ سفال دستساز منقوش یاز ۱ و فرهنگ‌های مرتبط به آن.

مجموعه فرهنگی دهستان چند سده پس از پایان فرهنگ‌های پیشرفته شهرنشینی عصر مفرغ در ۱۶۰۰-۱۷۰۰ پم در منطقه ورکان آشکار شد و علاوه بر دشت مصریان، استپ‌های ترکمن صحرا و بخش‌هایی از دشت گرگان، در مناطق کوهستانی غرب خراسان نیز گسترش یافت. مشخصه فرهنگ دهستان سفال خاکستری ظریف چرخساز و صیقل‌دار و بهره‌گیری از نظام‌های پیچیده آبیاری و محوطه‌های بارودار احاطه شده با مناطق استقراری کوچک‌تر است. در تمام مناطق تحت نفوذ فرهنگ دهستان، یا سابقه سکونت پیش از رواج این فرهنگ وجود ندارد (مانند دشت مصریان) یا رواج آن توأم با یک مرحله رشد جمعیتی یا افزایش تعداد استقرارگاه‌هاست (مانند دشت سملقان) که به احتمال زیاد از ورود جمعیت جدید به این مناطق حکایت دارد. شباهت گونه‌شناسی و فنی سفال نوع دهستان به سفال‌های عصر مفرغ پایانی (سومبار، شاه‌تپه و حصار) از یک سو و سنت‌های سفالی عصر آهن قدیم در مرکز فلات نشان می‌دهد، همان‌طور که پژوهشگران دیگر دریافته‌اند، ریشه این فرهنگ در سنت سفال خاکستری داغدار شمال شرق ایران در مفرغ پایانی قرا دارد و اینکه فرهنگ دهستان با سفال خاکستری عصر آهن در دامنه‌های جنوبی البرز در مرکز فلات ایران ارتباط دارد.

همزمان با فرهنگ دهستان و در شرق این حوزه فرهنگی، مجموعه فرهنگ‌های سفال دستساز منقوش نوع یاز و فرهنگ‌های مرتبط به آن شکوفا بود که در تمام دامنه‌های شمالی و جنوبی کپه‌داغ، از دره اترک در جنوب گرفته تا دشت‌های مرو و حتی تا بلخ گسترش یافته و آثار نفوذ آن به دامنه‌های البرز جنوبی و منطقه حاشیه کویر مرکزی در دشت‌های جاجرم و اسفراین در غرب خراسان هم رسیده بود. این سنت سفال دستساز منقوش در مناطق مختلف خراسان بزرگ خصیصه‌های محلی و بومی متنوعی نشان می‌دهد که باید ریشه این تفاوت‌ها را در سنت‌های فرهنگی رایج در همان منطقه در دوران قبل جست. این فرهنگ در مناطق شمالی‌تر، در دلتای باستانی مرغاب و بلخ و نیز در دره‌های اترک شرقی و حوزه کالشور در جنوب البرز شرقی، بی‌گمان از فرهنگ‌های عصر مفرغ نمازگاه و سفال مردمان استپ (آندرونوئو) تأثیراتی گرفته و در مناطق جنوبی‌تر، در سیستان افغانستان (مندیگک ۵) و بلوچستان پاکستان (پیرک ۲) از تمدن هلمند.

با وجود این تفاوت‌های منطقه‌ای، به نظر می‌رسد فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش عصر آهن در ایران شرقی به یک جامعه فرهنگی واحد تعلق داشته که می‌توان برایش هویتی مستقل قائل شد. برخی از پژوهشگران مایلند این جامعه فرهنگی را به کوچروهای هندوایرانی نسبت دهند که در این دوره به یکجانشینی روی آورده‌اند.

در مناطق جنوب شرقی ایران، در استان‌های کرمان و سیستان و بلوچستان شواهد عصر آهن تا حد زیادی ناشناخته مانده است.

در توالی تپه یحیی در پایان دوره ۴ الف (حدود ۱۴۰۰ پم) تا شروع دوره ۳ (حدود ۸۰۰ پم) نزدیک به ۶۰۰ سال وقفه دیده می‌شود و در تمام عصر آهن قدیم این استقرارگاه متروک بوده است. در سایر مناطق کرمان نیز شواهد روشنی از استقرارهای عصر آهن قدیم پیدا نشده است. برخی از پژوهشگران کاهش شدید یا از بین رفتن استقرارگاه‌ها در نیمه دوم هزاره دوم پم در منطقه کرمان و جنوب شرقی ایران را حاصل تغییرات اقلیمی قلمداد می‌کنند. این پژوهشگران براساس نتایج آزمایش‌های رسوب‌شناختی «دریای عرب» که نشان می‌دهد حدفاصل ۱۹۰۰ تا ۱۱۰۰ پم یکی از دوره‌های تشدید باران‌های موسمی زمستانه بوده چنین مطرح می‌کنند که افزایش چشمگیر بارندگی در شبه قاره هند، سواحل جنوب شرقی ایران و شبه جزیره عربستان (عمان و امارات متحده عربی) به احتمال باعث شکل‌گیری الگوی استقراری جدیدی در این مناطق شده است (مگی ۲۰۰۴: ۷۷-۷۸). به عقیده پیتز مگی نظام استقرارها در این الگو بسیار پراکنده بوده و برخلاف دوره‌های قبل که یک مکان مرکزی و مهم با مبنای کشاورزی و آبیاری نقش اصلی را ایفا می‌کرد، جوامع تخصصی کوچک‌تر شکل گرفت که مبنای اقتصاد آنها را استخراج منابع محلی تشکیل می‌داد (مگی ۲۰۰۴: ۷۸). او حدس می‌زند این استقرارگاه‌های کوچک به دلیل ساختار متفاوتی که داشتند نسبت به استقرارگاه‌های بزرگ‌تر با مبنای کشاورزی که باعث انباشت لایه‌های استقراری و شکل‌گیری تپه‌های برجسته، گاه همراه با احداث تختگاه‌های مصنوعی می‌شد، آثار کمتری برجای گذاشته و بقایای برجای مانده از آنها نیز در بررسی‌های باستان‌شناسی قابل مشاهده نیست و فعلاً نمی‌توان آثاری از آنها در سطح زمین مشاهده کرد.

با وجود این پس از سده ۸ پم، استقرارگاه‌های عصر آهن را می‌توان در بررسی‌های میدانی شناسایی کرد و از این پس تعداد استقرارگاه‌های قابل مشاهده به سرعت افزایش یافته است. مگی این افزایش مکان‌های استقراری قابل شناسایی در برنامه‌های باستان‌شناسی را باز هم با تغییرات اقلیمی مرتبط دانسته و حاصل خشکی اقلیم پس از ۱۱۰۰ پم و در نتیجه، ابداع فناوری قنات برای رفع مشکل آب می‌داند (مگی ۲۰۱۳؛ ۲۰۰۴). به عقیده او استقرارگاه‌های جدیدتر از ۱۱۰۰ پم در جنوب شرقی شبه جزیره

عربستان بر مبنای آبیاری با قنات اداره می‌شد و رواج این فناوری از یک سو باعث تشکیل استقرارگاه‌های بزرگ‌تر و از سوی دیگر با توجه به هزینه‌های اجتماعی مورد نیاز از قبیل نیروی کار و... برای ایجاد و نگهداری باعث شکل‌گیری نخبگان اجتماعی، طبقه حاکم و در نتیجه یک جامعه پیچیده می‌شد (۲۰۰۴: ۷۸). با وجودی که این مدل براساس داده‌های باستان‌شناسی مناطق شرقی شبه جزیره عربستان (امارات متحده عربی و عمان) حاصل شده و شاید با منطقه جنوب شرقی ایران همخوانی نداشته باشد، ولی مگی حدس می‌زند با توجه به قدمت استفاده از قنات در منطقه کرمان و نیز روابط تجاری این منطقه با سواحل عربی خلیج فارس در هزاره اول پم، شاید استفاده از فناوری قنات در دوباره مسکونی شدن تپه یحیی در دوره ۳ (۸۰۰-۶۵۰ پم) و شکل‌گیری استقرارگاه‌های دیگر در منطقه در هزاره اول پم نقش داشته است (مگی ۲۰۱۳؛ مگی ۲۰۰۴: ۷۸).

در مناطق شرقی‌تر، در سیستان و بلوچستان ایران اوضاع از این هم دشوارتر است: در این منطقه وسیع در حدفاصل دوره ۴ شهرسوخته (حدود ۲۰۰۰ پم) تا تأسیس شهر هخامنشی دهانه غلامان هیچ مکان استقراری پیدا نشده است. این درحالی است که در مناطق بالادست رود هلمند، پس از وقفه‌ای کوتاه در پایان عصر مفرغ، استقرارگاه‌های عصر آهن قدیم از حدود ۱۲۰۰ پم در دشت سار و تار در سیستان افغانستان شناسایی شده است. از قرار معلوم، ایجاد وقفه استقراری در نیمه هزاره ۲ پم و شروع مجدد استقرارها در ربع آخر این هزاره و نوسان‌های ایجاد شده در تراکم جمعیتی منطقه سیستان افغانستان مربوط به عوامل جغرافیایی، به‌ویژه تغییرات اقلیمی و مسائل آب شناختی از قبیل تغییر بستر رودها بوده است (آلن و تروسدیل ۲۰۱۷، ۲۰۱۹). همچنین شاید بتوان پیدا نشدن استقرارگاه‌های عصر آهن قدیم در سیستان و بلوچستان ایران را ناشی از تغییر در ساختارهای اجتماعی و الگوهای استقرار در آغاز عصر آهن دانست که بقایای برجای مانده از آنها در حال حاضر قابل شناسایی نیست یا در اثر عوامل جغرافیایی مختلف از جمله تغییر بستر رودخانه یا وزش بادهای ۱۲۰ روزه از بین رفته یا از دید پنهان شده است. طبیعی است که در اقلیمی همچون سیستان، چرخه رسوب‌گذاری لای با سیلاب و فرسایش بادی و شن‌های روان، باعث شود بعضی محوطه‌ها از بین بروند یا در زیر رسوبات دفن شود و در نتیجه فقط مکان‌هایی که نهشته‌های زیاد و ارتفاع بلندتر دارند شناسایی شوند (آلن و تروسدیل ۲۰۱۷).

با وجودی که دوران «پساشهرنشینی» در سراسر منطقه جنوب شرقی ایران، دره رود سند و بلوچستان پاکستان و سیستان افغانستان آشکارا نشان‌دهنده یک مرحله افول و از بین رفتن پیچیدگی‌های اجتماعی است، ولی باید به یاد داشت که آثار عصر آهن قدیم در بخش‌های بزرگی از این حوزه فرهنگی به شکل تنوع حیرت‌آوری از فرهنگ‌های محلی از جمله «فرهنگ گورهای گنداره»، «فرهنگ جوکار»، «فرهنگ

گورستان H)، «فرهنگ سفال خاکستری منقوش» و «فرهنگ‌های سفال دست‌ساز منقوش» وجود داشته و حاکی از تغییر سازمان اجتماعی-اقتصادی جوامع این منطقه در پایان عصر مفرغ و شکل‌گیری مراکز روستایی در آغاز عصر آهن است که با تلفیقی از سنت‌های بومی و عناصر وارداتی تا الحاق این مناطق به قلمرو شاهنشاهی هخامنشی به حیات خود ادامه دادند.

بی‌تردید تمرکز بررسی‌ها و کاوش‌های هدفمند در شرق ایران در آینده، تصویری روشن‌تر از سازمان سیاسی-اجتماعی جوامع عصر آهن در شرق ایران پیش‌رو خواهد گذاشت.

سپاسگزاری

از دوستان و همکاران گرامی آقایان علی موسوی و محمدتقی عطایی برای خواندن این مقاله و ارائه پیشنهادهای سودمند و از کریستین کُنارد پیلر برای دسترسی به چند منبع کتابشناختی سپاسگزارم. ناگفته پیداست، هرگونه کاستی و خطایی در این نوشته راه یافته، نویسنده به‌تنهایی مسئول آن است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

اسکندری، نصیر، (۱۳۹۱). ارزیابی گاهنگاری محوطه کنارصندل شمالی و سازه‌خشتی پله‌ای آن، پیام باستان‌شناس، سال نهم، شماره هجدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۱: ۶۹-۷۶.

باصفا، حسن، (۱۳۹۶). تبیین فرهنگ‌های دوره آهن دشت نیشابور براساس مواد فرهنگی تپه تیغ مهره، جامعه‌شناسی تاریخی، سال نهم، شماره ۱: ۱-۱۸.

پاتس، تیموتی. (۱۳۹۷). ایران در اسناد میان‌رودانی، ترجمه‌خشایار بهاری، تهران: نشر فرزاد روز.

شریفی هولایی، عبدلمطلب ۱۳۹۶. پژوهش‌های باستان‌شناسی گورستان عصر آهن گنداب شه‌میرزاد، استان سمنان، مطالعات باستان‌شناسی پارسه: ۴۹-۶۰.

عباسی، قربانعلی. (۱۳۹۰). گزارش پایانی کاوش‌های باستان‌شناختی نرگس تپه دشت گرگان، تهران: نقش جهان.

عباسی، قربانعلی ۱۳۹۴. دستاوردهای باستان‌شناسی دشت گرگان بزرگ (ورکان)، تهران: نشر ایران‌نگار.

عطایی، محمدتقی. (۱۳۹۸). نظریه‌ای بر شکل‌گیری شاهنشاهی هخامنشی: از پرسوا به پارسه، در: مجموعه مقالات همایش بین‌المللی عصر آهن در غرب ایران و مناطق همجوار، جلد ۱، به‌کوشش یوسف حسن‌زاده، علی‌اکبر وحدتی و زاهد کریمی، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، اداره کل میراث فرهنگی کردستان و موزه ملی ایران: ۵۲۱-۵۹۳.

عطایی، محمدتقی و زارع، شهرام، (۱۳۹۵). بم در نیمه نخست هزاره یکم پم؛ نشانه‌هایی از تکوین قدرت در ایران شرقی، باستان‌پژوهی (دوره جدید)، سال نهم، شماره ۱۹-۱۸، پاییز ۱۳۹۵: ۷۶-۹۲.

عطایی، محمدتقی و زارع، شهرام، ۱۳۹۸. غیبت «حق مؤلف» و نکته‌هایی چند درباره «هیئت باستان‌شناسی ایرانی-فرانسوی در بم»، مجله باستان‌شناسی، پژوهشکده باستان‌شناسی، دوره ۳، شماره ۲، شماره پیاپی: ۱۱۱-۱۱۶.

رفیعی علوی، بابک. (۱۳۹۸). پیشنهادی برای آغاز عصر آهن در نیمه غربی فلات ایران از دیدگاه مطالعات باستان‌شناسی ایلام، در: مجموعه مقالات همایش بین‌المللی عصر آهن در غرب ایران و مناطق همجوار، جلد ۱، به کوشش یوسف حسن‌زاده، علی‌اکبر وحدتی و زاهد کریمی، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، اداره کل میراث فرهنگی کردستان و موزه ملی ایران، ۴۳۸-۴۵۵.

روستایی، کورش. (۱۳۸۹). توسعه و تحول استقرارها در منطقه شاهرود، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال بیست و چهارم، شماره اول، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، شماره پیاپی ۴۷: ۳-۳۵.

طلایی، حسن. (۱۳۸۷). عصر آهن ایران، تهران: انتشارات سمت.

طلایی، حسن. (۱۳۸۳). باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول قبل از میلاد، تهران: انتشارات سمت.

کامبخش فرد، سیف‌الله. (۱۳۷۰). تهران سه هزار و دویست ساله براساس کاوش‌های باستان‌شناسی، تهران: نشر فضا.

ماسکارلا، اسکار وایت. (۱۳۸۳). شمال غرب ایران در گذر از عصر مفرغ به آهن، ترجمه علی‌اکبر وحدتی، مجله باستان‌پژوهی، شماره ۱۳: ۶۲-۷۴.

مدودس‌کایا، یانا. (۱۳۸۳). ایران در عصر آهن ۱، ترجمه علی‌اکبر وحدتی، تهران: پژوهشکده باستان‌شناسی، سازمان میراث فرهنگی کشور.

ملک‌شهمیرزادی، صادق و نوکنده، جبرئیل. (۱۳۷۹). آق تپه، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

وحدتی، علی‌اکبر. (۱۳۹۴). عصر مفرغ و آهن در خراسان (۳۰۰۰-۵۰۰ پم)، در: گذری بر باستان‌شناسی خراسان، گزیده‌ای از یافته‌های باستان‌شناختی، نفایس تاریخی-فرهنگی خراسان، به کوشش میثم لباف خانیکی، تهران: سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری: تهران، ۳۷-۴۷.

ب) نافرسی

- Allen, M., and Trousdale, W. B., 2019. Early Iron Age culture of Sistan, Afghanistan. *Afghanistan 2* (1): 29-69.
- Arne, T. J. 1945. *Excavations at Shah Tepe, Iran*. Reports from the Scientific Expedition to the North Western Provinces of China 27, Stockholm.
- Askarov, A. 1992. The beginning of the Iron Age in Transoxania. In: Dani, A.H. & Masson, V.M. (eds.), *History of Civilizations of Central Asia*. 1: 441-58. Paris: UNESCO.
- Bendezu-Sarmiento, J. and Lhuillier, J. 2011. Iron Age in Turkmenistan: Ulug-Depe in the Kopetdagh Piedmont. In: M. Mamedow (ed.), *Historical and Cultural sites of Turkmenistan. Discoveries, Researches and restoration for 20 years of independence*, Turkmen state publishing service.
- Besenal, R. - Francfort, H.-P. 1994. The Nad-i Ali 'Surkh Dagh': A Bronze Age Monumental Platform in Central Asia?. In: J.M. Kenoyer (ed.), *From Sumer to Meluhha: Contributions to the Archaeology of South and West Asia in Memory of George F. Dales, Jr.* (Wisconsin Archaeological Reports 3), Madison 1994: 3-14.
- Biscione, R. 1977. The Crisis of Central Asian Urbanisation in the XI millennium B.C. and Villages as an Alternative System. In: J. Deshayes (ed.), *Le Plateau Iranien et l'Asie Centrale des origines a la conquête islamique*, Colloques internationaux du CNRS 567, Paris: 112-27.

- Biscione, R. 1977 (unpublished). The testing-pit at Tepe Yam, Upper Atrek Valley, Xorāsān. Unpublished report 1977.
- Biscione, R. and Vahdati, A. 2019. The diffusion of Bactria-Margiana Archaeological Complex in Eastern Iran: new evidence and considerations. In: N. Boroffka, E. Luneau, M. Teufer (eds.), proceedings of the international conference on *Farmers, Traders, and Herders: The Bronze Age in central Asia and Khorasan* (3rd-2nd millennium BCE), 30th November-1st December 2015, Eurasien-Abteilung, Deutsches Archäologisches Institut, Berlin.
- Biscione, R. and Vahdati, A. 2020. The BMAC Presence in Eastern Iran: State of Affairs in December 2018. Towards the Greater Khorasan Civilization?. In: B. Lyonnet and N. Dubova (eds.), *The World of the Oxus Civilization*, Part 3: The Surrounding Areas, Routledge. pp. 527-550.
- Boroffka, N., Sverchkov, G. O., and M. Leonid 2013. The Jaz II and III period pottery. Classification and chronology viewed from Bandykhan, Southern Uzbekistan. In: Marcin Wagner (ed.), *Pottery chronology of the Early Iron Age in Central Asia*, Kazimierz Michałowski Foundation, Institute of Archaeology, University of Warsaw: 49-74
- Boucharlat, R., H.-P. Francfort and O. Lecomte. 2005. The Citadel of Ulug-Depe and the Iron Age Archaeological Sequence in Southern Central Asia. *Iranica Antiqua* XL: 479-514.
- Bryant, E. 2001. *The Quest for the Origins of Vedic Culture*. Oxford University Press.
- Buławka, N. and Kaim, B. 2016. The Iron Age in Serakhs Oasis (Turkmenistan). The Preliminary Results of the Application of Geographic Information System in the Study of the Settlement Pattern of the Earliest Confirmed Occupation of the Oasis. In: S. Campana, R. Scopigno, G. Carpentiero, & M. Cirillo (eds.), *Proceedings of the 43rd Annual Conference on Computer Applications and Quantitative Methods in Archaeology*, Volume 2: 791-801, Oxford: Archaeopress.
- Buławka, N. 2018. Settlement patterns of the Yaz culture in the deltas of the Tedzhen River in Turkmenistan. In: J. Lhuillier and N. Boroffka (eds.), *A Millennium of History The Iron Age in southern Central Asia (2nd and 1st Millennia BC)*. *Proceedings of the conference held in Berlin (June 23-25, 2014)*, Dedicated to the memory of Viktor Ivanovich Sarianidi, Dietrich Reimer Verlag, Berlin: 143-158.
- Burney, C. A. and D. M. Lang. 1971. *The peoples of the hills*. New York, Praeger.
- Caldwell, J. R. (ed.) 1967. *Investigations at Tal-i Iblis*. Illinois State Museum Preliminary Reports 9. Springfield: Illinois State Museum Society.
- Caldwell, J. R., and Sarraf, M. R. 1967. Exploration of Excavation Area B. In: J. R. Caldwell (ed.), *Investigations at Tal-i Iblis*, pp. 272-308. Illinois State Museum Preliminary Reports 9. Springfield: Illinois State Museum Society.
- Casal, J-M. 1961. *Fouilles de Mundigak*. Mémoires de la Délégation archéologique française en Afghanistan XVII. Paris.
- Cleuziou, S. 1985, L'age du fer a Tureng Tepe et ses relations avec l'asie centrale. In: J.-C. Gardin (ed.), *L'archtologie de la Bactriane ancienne* (Actes du Colleeue Franco-Sovietique, Dushanbe, 27 Octobre - 3 Novembre (1982) Paris:175-185.
- Crawford, V. 1963. Beside the Kara Su. *The Metropolitan Museum of Art Bulletin* 22: 263-73.

- Dales, G. 1977. *New Excavations at Nad-i Ali (Sorkh Dagh) Afghanistan*. Berkeley: Department of Anthropology.
- Dani, A.H. 1992. Pastoral-agricultural tribes of Pakistan in the post-Indus period. In: Dani, A.H. & Masson, V.M. (eds.), *History of civilizations of Central Asia, Volume I: The dawn of civilization: earliest times to 700 BC*: 395–419. Paris: UNESCO.
- Danty, M. D. 2013. The Late Bronze and Early Iron Age in Northwestern Iran. In: D. T. Potts (ed), *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, Oxford, University Press.
- Deshayes, J. 1967. Aux confins des steppes d'Asie Centrale, un foyer de civilisation indo-européenne: Tureng Tepe. *Archaeologia* 18: 33-37.
- Deshayes, Jean. 1968. Tureng Tepe and the Plain of Gorgan in the Bronze Age. *Archaeologia* 1: 35–38.
- Deshayes, Jean. 1972. Tureng Tepe et la période Hissar IIIc. *Memorial Volume of the Vth International Congress of Iranian Art and Archaeology*, Vol.1, Ministry of Culture and Arts, Tehran: 34-38.
- Dyson, R. H., 1965. Problems of Protohistoric Iran as seen from Hasanlu. *Journal of Near Eastern Studies* 24: 193-217.
- Ehlers, Eckart. 2002. Gorgān ii. Dašt-e Gorgān. *Encyclopaedia Iranica*, XI/2, pp. 142-145, available online at <http://www.iranicaonline.org/articles/gorgan-ii> (accessed on 30 December 2012).
- Fairservis, W. A. JR. 1961. *Archaeological Studies in the Seistan basin of southwestern Afghanistan and eastern Iran*. Vol. 48, part 1: Anthropological papers of the American Museum of Natural History: New York.
- Francfort, H.-P. 1994. The Central Asian dimension of the symbolic system in Bactria and Margiana. *Antiquity*, 68:406-18.
- Francfort, H.-P. 2001. The cultures with painted ceramics of south Central Asia and their relations with the northeastern steppe zone (late 2nd-early 1st millennium BC). In: R. Eichmann and H. Parzinger (Hrsg.), *Migration und Kulturtransfer*, Bonn: 221-236.
- Francfort, H.-P. 2005. Asie Centrale. In: P. Briant, R. Bouchardat (eds.), *L'archéologie de l'empire achéménide: nouvelles recherches*, Paris: 313–352.
- Fouache, É. Francfort, H.-P., Cosandey, C., Adle, Ch. Bendezu-Sarmiento, J., et Vahdati, A., 2013. Les régions de Bam et de Sabzevar (Iran): une évolution dans l'implantation des sites archéologiques et dans la gestion des ressources en eau compatible avec l'hypothèse d'une aridification croissante du climat entre 2500-1900 BC, *L'Archéologie française en Asie centrale: Nouvelles recherches et enjeux socioculturels* (sous la direction de J. Bendezu-Sarmiento), De Boccard, Paris: 559-579.
- Genito B. 1998. The Iron age in Merv oasis. In: A. Gubaev, G.A. Koshelenko, M. Tosi (eds.), *The Archaeological Map of the Murghab Delta. Preliminary Reports 1990-1995*, (Reports and Memoirs, vol. Series Minor Vol. III), Rome, Istituto Italiano per l'Africa e l'Oriente. Centro Scavi e Ricerche Archeologiche: 89-96.
- Ghirshman, R. 1942. Fouilles de Nad-i Ali dans le Seistan Afghan. *Revue des Arts Asiatiques* 13 (1): 10-22.
- Ghirshman, R. 1977. *L'Iran et la migration des Indo-Aryens et des Iraniens*. Leiden.

- Hiebert, F., and Dyson, R. H. Jr. 2002. Prehistoric Nishapur and the Frontier Between Central Asia and Iran. *Iranica Antiqua* 37: 113-149.
- Hiebert, F. T., and Lamberg-Karlovsky, C. C., 1992. Central Asia and the Indo-Iranian Borderlands. *Iran* 30:1-15.
- Jarrige, Jean-François, Marielle Santoni and Jean-François Enault. 1979. *Fouilles de Pirak*. Fouilles du Pakistan n° 2. Paris.
- Farid Khan, J. R. Knox, P. Magee, and K. D. Thomas with a contribution by C. Petrie. 2000. *Akra: The Ancient Capital of Bannu, North West Frontier Province, Pakistan*. Islamabad: Taxila Institute of Asian Civilisations.
- Khlopin. I. N. 1977. Les tombes de Sumbar - une clef pour l'harmonisation des chronologies des sites de l'époque du Bronze du sud de l'Asie Centrale et de l'Iran. In: J. Deshayes (ed.), *Le Plateau Iranien et l'Asie Centrale des origines à la conquête islamique*, Colloques internationaux du CNRS 567, Paris: 143-154.
- Kohl, P. L. (ed.). 1981. *The Bronze Age Civilization of Central Asia: Recent Soviet Discoveries*. Armonk, NY: M.E. Sharpe.
- Kohl, P. L. 1984. *Central Asia: Palaeolithic beginnings to the Iron Age*. Synthèse no. 14. Paris: Éditions Recherche sur les Civilisations.
- Kurbanov, A. 2010. *The Hephthalites: archaeological and Historical Analysis*. PhD thesis submitted to the Department of History and Cultural Studies of the Free University, Berlin.
- Kuz'mina, E. E. 2007. *The Origin of the Indo-Iranians*. Leiden Indo-European Etymological Dictionary Series 3, Leiden: Brill.
- Lal, B. B., 1992. The Painted Grey Ware Culture of the Iron Age. In: A.H. Dani and V.M. Masson (eds.), *History of Civilizations of Central Asia*, Vol. 1: 421-440. Paris: UNESCO.
- Lecomte, O., 2005. The Iron Age of Northern Hyrcania. *Iranica Antiqua* 40: 461-478.
- Lhuillier, J. 2010. *Le phénomène des "cultures à céramique modelée peinte" en Asie centrale dans l'évolution et la transformation des sociétés de la fin de l'âge du Bronze et du début de l'âge du Fer (IIe-Ier millénaire avant n.è.)*. Une synthèse comparative et régionale de la culture matérielle, Thèse de Doctorat de l'Université Paris I Panthéon-Sorbonne.
- Lhuillier, J. 2013. *Les cultures à céramique modelée peinte en Asie centrale méridionale. Dynamiques socio-culturelles à l'âge du Fer ancien (1500-1000 av. n.è.)*. Mémoires de la Mission Archéologique Française en Asie Centrale XIII. Paris.
- Lhuillier, J. 2015. What about the Relationships between the Sites with Painted Pottery North and South of Hindu-Kush during the Transition from the Bronze Age to the Early Iron Age? Reassessment of Data and New Perspectives. In: A. Didier, B. Mutin (eds.), *Man and Environment in Prehistoric and Protohistoric South Asia: New Perspectives*, Brepols Publishers n.v., Turnhout, Belgium, pp. 155-168.
- Litvinsky, B. A., 2006. Iron in Eastern Iran. *Encyclopaedia Iranica*, Vol. XIII, Fasc. 6, pp. 601-605.
- Lombard, P. 1989. Âges du Fer sans fer: le cas de la péninsule d'Oman au 1er millénaire avant J.-C. In: T. Fadh. (ed.), *L'Arabie préislamique et son environnement historique et culturel*, Université des Sciences Humaines de Strasbourg, pp.25-37.

- Lyonnet, Bertille. 2007. Sogdiane, Chach et Fergana à la fin de l'âge du Bronze et à l'âge du Fer. Questions autour de la céramique. In: Dinara A. Alimova and Shakir. R. Pidaev (eds.), *The Role of Margilan City in the History of World Civilisation*, Margilan: 67-71.
- Madjidzadeh, Y. 2008. Excavations at Konar Sandal in the Region of Jiroft in the Halil Basin: First Preliminary Report (2002-2008). *Iran* XLVI: 69-103.
- Mashkour, M., Tengberg, M., Shirazi, Z., Madjidzadeh, Y. 2013. Bio-Archaeological Studies at Konar Sandal, Halil Rud Basin, Southeastern Iran. *Journal of Environmental Archaeology* 18: 222-246.
- Masson, V. M. 1956. Pamyatniki kul'tury archaicheskogo Dakhistana v yugozapadnoy Turkmenii [Cultural Monuments of Archaic Dahistan in Southwest Turkmenistan], *JuTAKE*, VII, Ashkhabad: 385-458.
- Masson, V. M. 1959. *Drevnezemledel'cheskaya kul'tura Margiany* [The ancient agricultural culture of Margiana]. Moscow and Leningrad.
- Magee, P., 2004. *Excavations at Tepe Yahya, Iran, 1967-1975. The Iron Age Settlement*. (American School of Prehistoric Research, Bulletin 46), Cambridge 2004.
- Magee, P. 2005. The Production, Distribution and Function of Iron Age Bridge-Spouted Vessels in Iran and Arabia: Results from Recent Excavations and Geochemical Analysis. *Iran* Vol. 43: 93-115.
- Magee, P., 2013. Iron Age Southeastern Iran. In: D.T. Potts (ed.), *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, Oxford 2013: 493-499.
- Medvedskaya, N. I. 1982. *Iran. Iron Age I*. British Archaeological Reports Supplementary Series 128, Oxford.
- Mousavi, A. 2008. Late Bronze Age in North-Eastern Iran: An Alternative Approach to Persisting Problems. *Iran* 46: 105-120.
- Mousavi, A. 2005. Comments on the Early Iron Age Iran. *Iranica Antiqua* 40: 87-99.
- Mortazavi, M. 2007. Mind the Gap: Continuity and Change in Iranian Sistan Archaeology. *Near Eastern Archaeology*, 70 (2): 109-110.
- Mortazavi, M. 2015. Step over the gap not in it: a Case Study of Iranian Sistan Archaeology. *Iranian Journal of Archaeological Studies* 5: 43-55.
- Muradova, E. A. 1991. *Poselenija arkhaiskogo Dakhistana* [Settlements of the Archaic Dahistan]. Ashkhabad, Ylym.
- Muscarella, O. W. 1974. The Iron Age at Dinkha Tepe, Iran. *The Metropolitan Museum Journal* 9: 35-90.
- Muscarella, O. W. 1994. North-western Iran: Bronze Age to Iron. In: A. Çilingiroğlu and D. H. French (eds.), *Anatolian Iron Ages 3*, Ankara: 139-55.
- Negahban, E. O., 1996. Marlik: *The Complete Excavation Report*. V. 1, the University Museum, University of Pennsylvania: Philadelphia.
- Stride, S., Rondelli, B. and Mantellini, S. 2009. Canals versus horses: political power in the oasis of Samarkand. *World Archaeology*, 41:1, 73-87. DOI: 10.1080/00438240802655302.
- Shumilovskikh, L. S., Hopper, K. Djamali, M., Ponel, P. Demory, F., Rostek, F. Tachikawa, K., Bittmann, F., Golyeva, A., Guibal, F., Talon, B., Wang, L., Nezamabadi, M., Bard, E., Lahijani, H., Nokandeh, J., Omrani Rekavandi, H., de Beaulieu, J.-L., Sauer, E., and Andrieu-Ponel, V., 2016. Landscape evolution and

- agro-sylvo-pastoral activities on the Gorgan Plain (NE Iran) in the last 6000 years. *The Holocene*: Vol. 26 (10): 1676–1691.
- Pfälzner, P. Soleimani, N., 2017. The ICAR - University of Tübingen South-of-Jiroft Archaeological Survey (SOJAS). Results of the first season 2015. *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 47: 105-141.
- Piller, C. K., and Mahfrozzi, A., 2009. First preliminary report on the joint Iranian-German excavations at Gohar Tappe, Māzandarān, Iran. *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan*, Band 41: 177-209.
- Prickett, M. 1979. Settlement and the Development of Agriculture in the Rud-i Gushk Drainage, Southeastern Iran. In: *Akten des VII Internationalen Kongresses für Iranische Kunst und Archäologie*, 47-56. *Archäologische Mitteilungen aus Iran Ergänzungsband* 6. Berlin: Dietrich Reimer Verlag.
- Roustaei, K. 2010. Tepe Hesar, once again. In: Matthiae, P. Pinnock, F., Nigro, L., and Marchetti, N. (eds.), *Proceedings of the 6th International Congress on the Archaeology of the Ancient Near East* May, 5th-10th 2008, "Sapienza" - Università di Roma V. 2 Excavations, Surveys and Restorations: Reports on Recent Field Archaeology in the Near East, Harrassowitz Verlag. Wiesbaden.
- Roustaei, K. 2012. Archaeological survey of the Shahrud area, Northeast Iran: A landscape approach. *AMIT*, band 44: 191-219.
- Sajjadi, S. M. 1987. Prehistoric Settlements in the Bardsir Plain, Southeastern Iran. *East and West* 37:11-129.
- Sarianidi, Viktor I. 1976. Issledovanija pamjatnikov Dashlyiskogo Oazisa. *Drevnii Baktريا* 1, Moscow: Akademia Nauk.
- Sarianidi, Viktor I. 1989. *Khram i nekropol' Tilliatepe* [Tiliatepe Temple and Necropolis]. Moscow, Nauka.
- Sarianidi, Viktor I. 2007. *Necropolis of Gonur*. Athens.
- Sauer, E., Omrani Rekavandi, H., Wilkinson, T. J., and Nokandeh, J. 2013. *Persian's Imperial Power in Late Antiquity: The Great Wall of Gorgan and Frontier Landscape of Sasanian Iran*. The British institute of Persian Studies, Archaeological Monograph Series II, Oxbow books, Oxford, UK.
- Schmidt, E. F., 1937. *Excavations at Tepe Hissar: Damghan*. The University Museum, Philadelphia.
- Sharifi, M., Motarjem, A., 2014. Excavation of Rezvan Tepe in northeastern Iran, an Iron Age I-II cemetery. *The Silk Road* 12: 76-81.
- Shirazi, R., 2016. The petroglyphs of the Kajou Valley, Makran, Iran: Tang Sar, Dehirak and Deskigan assemblages. *Paléorient* 42.1: 185-198.
- Stacule, G., 1969. 'Discovery of protohistoric cemeteries in the Chitral Valley (West Pakistan). *East and West* 19: 92-99.
- Stacule, G., 1970. The gray pottery in the Swat valley and the Indo-Iranian connections (ca. 1500 -300 B.C). *East and West* 20, 1-2: 92-102.
- Stein, A. 1937. *Archaeological reconnaissances in northwestern India and south-eastern Iran*. London.
- Stronach, D. 1972. Yarim Tepe. *Excavations in Iran: The British Contribution*, Organizing Committee of the Sixth International Congress of Iranian Art and Archaeology, Oxford: 21-23.

- Thornton, C. 2013. The Bronze Age in Northeastern Iran. In: D. T. Potts (ed.), *The Oxford Handbook of Ancient Iran*. Oxford University Press: New York: 179-202.
- Trinkaus, K. Maurer., 1981. Pre-Islamic Settlement and Land Use in Damghan, Northeast Iran. *Iranica Antiqua* 18: 119-44.
- Trinkhaus, K. Maurer., 1989. Archaeological Survey of the Damghan Plain, Northeast Iran, 1976-1977. In: Dyson, Howard (eds), *Tappeh Hesār: Reports of the Restudy Project, 1976*. Florence: Monografi di Mesopotamia 2: 135-142.
- Tolstov, S. P., 1953. *Auf den Spuren der altchoresmischen Kultur* (14. Beiheft zur 'Sowjetwissenschaft'). Berlin: Verlag Kultur und Fortschritt.
- Vanden Berghe, L. 1964. *Le Nécropole de Khurvin*, Istanbul.
- Vahdati, A. 2015. Preliminary report on the Archaeological Survey in Esfarāyen County, Northeastern Iran. *AMIT*, band 47: 261-287.
- Vahdati, A. 2016. A preliminary report on the first season of excavation at Jayran Tepe in the plain of Esfarayen, Northeastern Iran, 2012. *Iranica Antiqua* 52: 85-101.
- Vahdati, A. 2018. The Early Iron Age in northern Khorāsān. In: J. Lhuillier and N. Boroffka (eds.), *A Millennium of History The Iron Age in southern Central Asia (2nd and 1st Millennia BC). Proceedings of the conference held in Berlin (June 23–25, 2014)*, Dedicated to the memory of Viktor Ivanovich Sarianidi, Dietrich Reimer Verlag, Berlin: 51-66.
- Vahdati, A. A., Meier, D., 2019. Objects of the "Oxus-Civilization" and of the "Jiroft Culture" from the Mofakham Museum, (Bojnord, North Khorasan Province). In: M. Vidale, D. Usai, S. Tuzzato (eds.), *Tales of Tree World*, festschrift for Sandro Salvatori, Rome: 96-110.
- Venco Riccardi, R. 1980. Archaeological Survey in the Upper Atrek Valley (Khorassan, Iran): Preliminary Report. *Mesopotamia* 15: 51-72.
- Vogelsang, W. J. 1992. *The Rise and Organisation of the Achaemenid Empire: The Eastern Iranian Evidence*, Studies in the History of the Ancient Near East seris 3, New York: Brill.
- Wittfogel, K. 1957. *Oriental Despotism: A Comparative Study of Total Power*. New Haven, CT: Yale University Press.
- Wulsin, F. R. 1932. Excavations at Tureng Tepe Near Asterabad. In: *Supplement to the Bulletin of the American Institute for Persian Art and Archaeology* II/1 bis, Philadelphia: 1-12.
- Young, T. C. Jr. 1963. *Proto-historic Western Iran: An Archaeological and Historical Review: Problems and Possible Interpretations*, unpublished PhD thesis, university of Pennsylvania.
- Young, T. C., Jr. 1965. A Comparative Ceramic Chronology for Western Iran, 1500-500 B.C. *Iran* 3 (1): 53-85.
- Young, T. C., Jr. 1967. The Iranian Migration into the Zagros. *Iran* 5: 11-34.
- Young, T. C., Jr. 1985. Early Iron Age Iran Revisited: Preliminary Suggestions for the Re-Analysis of Old Constructs. In: J.-L. Huot- M. Yon- Y. Calvet (eds.), *De l'Indus aux Balkans: recueil à la mémoire de Jean Deshayes*, Paris: 361-378.
- Zadneprovskij, Juri A. 1978. *Chustkaja kul'tura Fergany i pamjatniki rannezhleznogo veka Srednej Azii* [Chust culture of Ferghana and Early Iron Age Monuments of Central Asia]. PhD. Diss. Leningrad.

برهمنش خدایان آب‌وهوای اورارتویی و خاور نزدیک باستان

مریم دارا

استادیار پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری

چکیده

تیشبا، خدای آب‌وهوای اورارتویی، در زمان پادشاهی اورارتوها، از حدود قرن نهم تا ششم پ.م بر سنگ و صخره‌نشته‌ها، فلزنشته‌ها و سفال‌نشته‌ها به شکل میخی (سومروگرام و سیلابی) و هیروگلیف یاد شده و همچنین تصویر او بر تعدادی از آثار فلزی از اورارتوها نقش شده است. پیش از پرستش این رب‌النوع در پادشاهی اورارتو، تشوب حوری-هیتی با شباهت بسیار به تیشبا یاد شده بود. تشوب با عدد و انلیل در بین‌النهرینی و سوریه نیز شباهت دارد. تارحونت لویایی نیز از دیگر خدایان با خویشکاری مشابه است. نماد رب‌النوع طوفان و آب‌وهوا در خاور نزدیک معمولاً گاونر و شاخه رعدوبرق بود که مشابه خدایان هندواروپایی مانند بهرام و ایندره نیز هست. اما، خدایان خاور نزدیک باستان و خدایان هندواروپایی با یکدیگر تفاوت فراوان دارند. تیشبا همچنین گاهی به عنوان خدای جنگ نیز بوده که با مهر ایرانی شبیه است. اما این شباهت میان همه خدایان جنگ می‌تواند باشد و نمایش تأثیرپذیری آن‌ها از یکدیگر نیست. پیش از این هر یک از این رب‌النوع‌ها معرفی و برخی با یکدیگر قیاس شده‌اند. حتی پژوهش‌های اندکی بر مشابهان تیشبا در فرهنگ‌های دیگر انجام شده و در این نوشته برای اولین بار تیشبا با خدایان هم‌خویشکار خود در خاور نزدیک باستان به شکل مفصل قیاس شده است و نتیجه‌گیری شده که تیشبا اورارتویی بومی اورارتوها نبوده بلکه از تشوب تأثیر بسیار گرفته و شباهت‌هایی نیز با خدایان هم‌خویشکار خود در بین‌النهرین و سوریه دارد.

واژه‌های کلیدی: تیشبا، اورارتو، تشوب، آب‌وهوا، طوفان.

مقدمه

رب‌النوع آب‌وهوا در بیشتر جوامع باستانی اهمیت و جایگاه والایی داشتند چون زندگی و معیشت مردم به باد و باران بستگی داشت. آن‌ها باور داشتند که کشاورزی، دامپروری و زندگی روزمره‌شان در گرو رضایت این رب‌النوع از آن‌هاست. خدایان آب‌وهوا لزوماً خدایان برکت‌بخشی نبودند و این دو خویشکاری در بسیاری از جوامع مجزا از یکدیگر بود. برخی خدایان آب‌وهوا و صاعقه و طوفان مانند عدد در جاهای بسیاری پرستیده می‌شدند و برخی مانند تیشبا ظاهراً فقط خدای قوم اورارتو بودند. نماد خدایان آب‌وهوا معمولاً صاعقه و چکش و حیوان مخصوص آن‌ها گاو و به ویژه گاو نر بود.

درباره تیشبا، خدای آب‌وهوای اورارتویی، بیشتر مطالعاتی صورت گرفته و آن را با تشوب، خدای آب‌وهوای هیتی-حوری به طور کلی قیاس کرده‌اند. اما، تا کنون جوانب گوناگون این خدا نزد اورارتوها با سایر اقوام با جزئیات مطالعه نشده است. نگارنده در این نوشته تلاش دارد تیشبای اورارتویی را معرفی و آن را با سایر خدایان آب‌وهوا و طوفان در خاور نزدیک مقایسه کند تا مشخص شود چه شباهت‌هایی دارند و این که آیا از آن خدایان تأثیر پذیرفته یا بر آن تأثیر گذاشته است یا خیر.

تیشبا یا خدای آب‌وهوا

تیشبا (Teišeba) یا خدای آب‌وهوای اورارتویی (IM^d) را با اندیشه‌نگار خدایان آب‌وهوا خاور نزدیک می‌نوشته‌اند. او خدای طوفان، جنگ، هوای بد، عناصر آبی و عوامل طبیعی اورارتویی بود (پیوتروفسکی ۱۳۸۳: ۳۰۳-۳۱۰؛ Grekyan 2006, p.158). کوناکچی و باشتورک تیشبا را نیز، علاوه بر خالدی، خدای جنگجو می‌نامند (Konakçı and Baştürk 2009, p.172) و او اغلب در دست خود روشنایی یا رعد دارد (پیوتروفسکی ۱۳۸۱: ۳۷؛ Piotrovskii 1969, p.67).

در کتیبه طاقچه مهر کاپیسی ۶ گاو ۱۲ گوسفند به او باید تقدیم شود (Salvini 2008, A 3-1). تیشبا با خالدی، خدای برتر و جنگ، و شیوینی، خدای خورشید، تثلیث قدرتی را تشکیل داده بود (دارا، ۱۳۹۵: ۱۲). تیشبا دارای ویژگی‌هایی بود که به خالدی می‌مانست (Çilingiroğlu 2011, p.196). به نظر سالوینی ایشپوئینی خالدی را برتر اورارتوها کرد در غیر این صورت خدای

طوفان، تیشبا، باید خدای برتر می‌شد (Salvini 1989, pp.79-89). در کتیبه‌ها معمولاً نام او پس از خدای خالدی و پیش از نام شیوینی اورارتوها ذکر شده است (Salvini, 2008) و کمتر دیده شده که کتیبه‌ای فقط به تیشبا تقدیم گردد. البته در بیشتر نفرین‌نامه‌های پایان کتیبه‌ها نام هر سه خدای برتر اورارتو به همان ترتیب اولویت آورده می‌شد (دارا، ۱۳۹۷: ۲۱۶-۲۲۳).

سر گاو هیروگلیف (تصویر ۱) به احتمال نمایانگر تیشباست (همو، ۱۳۹۷الف: ۴۵) که مخصوصاً روی سلاح‌ها به عنوان خدای طوفان کشیده شده است. همچنین تیشبا بر روی گاو نر بر چندین بلوکی سنگی در آدیلچواز تصویر شده بود (Piotrovskii 1969, p. 126). سپری برنزی در معبد خالدی در قلعه انزاف علیا نیز با تصویر ۱۲ خدای اورارتویی به دست آمده است که همراه با سلاح‌ها، نمادها و گاه حیوانات مخصوصشان به تصویر درآمده‌اند (Belli 1999, p. 7; Belli 2003-2004, p. 111). بر این سپر ابتدا خالدی، تیشبا، شیوینی و در ادامه نیز خدایان دیگر مانند هوتوئینی، تورانی (Turani)، او، نالاینی، ارسیملا (Arsimela)، انپش (Anapša)، دیدوانی (Dieduani)، شلاردی نقش شده‌اند (تصویر ۲). البته در اینجا تیشبا بر روی شیر است و خالدی نیز که معمولاً بر شیر تصویر می‌شود پیاده و پیش از او در حرکت است. همچنین شیوینی بر گاو که مرکب تیشباست سوار است. در کارمیربلور نیز مهری با تصویر تیشبا بر پشت گاو به دست آمد (پیوتروفسکی ۱۳۸۳، ص ۳۱۲) و در پلاک بودین نیز تیشبا بر پشت گاو سوار است (تصویر ۳). گاهی نیز شیوینی بر گاو نر دیده می‌شود (تصویر ۴) بنا بر این مرکب تا آن میزان که در بین‌النهرین تعیین کننده و وسیله‌ای برای شناخت رب‌النوع سوار بر آن است در اورارتو نیست.

الهة حوری هوبا (Houba)، هپت (Hepat) (Piotrovskii 1969, p. 67) یا هبت (Hepat) همسر تیشبای اورارتویی است (همو ۱۳۸۳: ۳۱۰) و مرکز پرستش تیشبا نیز در جنوب قلمرو اورارتویی‌ها بود (Greykan 2006, pp. 172-173). همچنین در دروان باستان که گاه شهرها را به نام خدایان می‌خواندند تیشبا نیز شهر داشت که همان کارمیربلور است (پیوتروفسکی ۱۳۸۳: ۸۳، ۱۴۱، ۱۷۷).

خدایان آب‌وهوا در خاور نزدیک و تأثیرپذیری تیشبا

در خاور نزدیک باستان طوفان-خدا و هوا-خدا در مناطق کوهستانی که برای محصولات به باران نیاز داشتند به شکل گسترده ستایش می‌شد. خدایان محلی مشابه بسیاری نیز وجود داشتند (لیک ۱۳۸۹: ۱۹۲). در چاتال‌هیوک شینی مذهبی به شکل مردی عریان و ریش‌دار ایستاده بر فراز شاخ‌های

گاو نر و سرهای گاوهای شاخدار به دست آمده است (تالوت ۱۳۸۹: ۲۷، ۲۹) که گویی خدای آب‌وهوا بوده است. سومری‌ها ایشکور (Iškur)، خدای طوفان، را محترم می‌داشتند که گفته می‌شود که ایشکور با جنوب سومر و طوفان و رعدوبرق و سیل ارتباط داشت (Black and Green 1992, p.111).

بعل (Baal) نیز لقب چندین خدای سامی غربی و به معنی فرمانروا بود و این خدایان بیشتر بر جنبه‌های آب‌وهوا دلالت می‌کردند. البته بعل خدایی مجزا نیز پنداشته می‌شد (لیک ۱۳۸۹: ۸۵). عدد یا هدد بین‌النهرینی و سوری را با بعل مقایسه کرده‌اند (وارنر ۱۳۸۶: ۲۱۴). این خدا تا مصر (Jordan 2004, p.110) و عیلام نیز پرستش می‌شد. عدد تجسم طوفان و از مهم و معروف‌ترین خدایان آب‌وهواست (Bienkowski and Millard 2000, p.1). صدای عدد هم می‌توانست در نتیجه شادی او و مانند باران باشد یا همچون طوفان نماد ناخشنودی این خدا باشد (Skoloff 1999, p.115). نشان عدد چنگال رعدوبرق است (Reade 1977, p.39) و در هنر بین‌النهرینی بیشتر تبر یا صاعقه در دست دارد که بعدها نینورتا جای عدد را گرفت و رعدوبرق نیز به او رسید. به او شیر-اژدها یا گاو نر را نسبت می‌دادند (Black and Green 1992, pp. 118, 121) (تصویر ۵). ابرهای باران‌زا را گاو نر عدد می‌نامیدند و در مجسمه هیتی نو با تبر یا صاعقه‌ای در دست نشان داده می‌شد (Ibid. p.2). او بر پشت گاو مقدس تصویر می‌شد (Winter 2010, p. 130). همچنین در نفرین‌نامه‌های کتیبه‌ها عدد اغلب مورد استمداد است و بر جنبه‌های منفی او تأکید می‌شد. او با آذرخش خود دشمن را نابود می‌کند یا سیلاب بفرستد و طوفان یا خشکسالی نازل کند و ویرانی پدید آورد. همچنین از او خواسته می‌شد سلاح دشمن را در هم شکنند (لیک، ۱۳۸۹: ۵). در جامی که دایسون از حسنلو در آذربایجان غربی در کنار اسکلت‌هایی به دست آورد (پرادا ۱۳۸۳: ۱۲۸) تصاویر اساطیری دیده می‌شود که در بالا سه خدا سوار بر ارابه‌هایی بودند که یکی از آن‌ها خدای آب‌وهوا با ارابه و گاو نر بود که نهی از دهان گاو جاری است. نبردی نیز در این تصاویر در حال وقوع است. پرادا این روایت را حماسه حوری کوماربی می‌داند که در آن هیولا کوماربی نیز در این تصویر دیده می‌شود (همان، ۱۳۵) اما، در نهایت خدای هوا پیروز است (همان، ۱۳۶). خدا-هوای لوویایی‌ها در دولت‌های نوهیتایی نیز تارحونت نام داشت که به معنی فاتح است (گرنی ۱۳۸۸، ص ۱۳۵). در غرب نیز خدای آب‌وهوا با ژوپیتر خدای صاعقه و آپولو قابل قیاس است (Bienkowski and Millard 2000, pp.1-2). در ریگ‌ودا، ماندالای اول، سرود ششم، نیز ایندره با آزادی گاوهای رعد و برق در ارتباط بود (گزیده ریگ‌ودار ۱۳۶۷: ۱۳۹-۱۴۰).

اما، خدای حوری-هیتی تشوپ (Tešup)، نمونه خوبی از خدایان آب‌وهواست (Röllig 1980-1983, 336). تیشبا اورارتویی و تشوپ هیتی و حوری با عدد یا هدد (Hadad) سوریه مشابه هستند (پیتروفسکی ۱۳۸۳: ۳۰۳). بینکوفسکی و میلارد (2000, p. 288) و گرکیان (2006, p.158) بر این نظرند که تیشبا اورارتویی نتیجه ارتباط فرهنگ حوری‌ها و اورارتویی‌هاست. این دو از لحاظ واژه‌شناسی و خویشکاری ارتباط دارند و همایاکیان (1990, p.42) بر این نظر است که با قدرت‌یافتن نهایی خالدی تیشبا ویژگی‌های تشوپ را از دست داد که البته این موضوع باید بیشتر بررسی شود. همچنین همان گونه که گفته شد تشوپ با همان نشانه اندیشه‌نگار عدد نوشته می‌شود که خدای طوفان بود (Konakçı and Baştürk 2009, p.170). در یازیلیکایا نقش صخره‌ای از ایزدستان هیتی‌ها هست که تشوپ در رأس آن‌ها قرار دارد. او را در حال حمل گرز، تبر یا سه شاخه نشان می‌دهند و گاه رعد و برق را به دست گرفته و مسلح به شمشیر است. حیوان مقدس او گاو نر است و او را معمولاً بر مهرهای استوانه‌ای از نوزی نشان داده‌اند که در آنجا آیین و معبد تشوپ برقرار بود (Bienkovski and Millard 2000, p. 288). بنا بر این دیده می‌شود که نمادهای تشوپ مانند گرز و صاعقه و حیوان او یعنی گاو نر ویژگی همه خدایان آب و هواست و چه بسا بر فرهنگ اورارتویی نیز تأثیر گذاشته است.

البته تشوپ را گاه همان تیشپاک (Tišpak) دانسته‌اند. اما، تیشپاک خدای جنگجو است و در اساطیر بابلی سین او را می‌سازد تا غول لآبو (Labbu) را بکشد و او را با کمان، تبر و گرز تصور می‌کردند. علامت حیوانی او مار-اژدها بود (Black and Green 1992, p. 178).

تحلیل و برآیند

در قیاس میان اساطیر دو ملت باید زمان، مکان، واژه، خویشکاری و نمادهای آن‌ها با یکدیگر مقایسه شود. صاعقه و گاو نر تقریباً همیشه نماد خدای آب‌هوا و طوفان و صاعقه هستند. در خاور نزدیک باستان خدایان آب‌وهوا همواره جایگاه والایی داشتند. اما، از میان همه آن‌ها تشوپ است که با تیشبا به لحاظ زمان پرستش، جغرافیا، خویشکاری و نمادها تشابه فراوان دارد. البته نقش عدد در الگویی از خدای آب‌وهوا که در بسیاری مناطق پرستش می‌شده قطعاً تأثیر داشته است. نمادهای صاعقه و گاو رب‌النوع آب و هوا می‌تواند گسترش یافته باشد اما چون واژه و بُعد زمانی و مکانی تشوپ و تیشبا بیشتر به یکدیگر می‌مانند قیاس آن دو ساده‌تر به نظر می‌رسد.

به نظر نگارنده قضاوت تیشبا از روی ظاهر آن بر روی گاو نر ممکن است گمراه‌کننده باشد و بیشتر باید خویشکاری او را در نظر داشت. از آن روی که تیشبا در اورارتو دومین مهمترین رب‌النوع

است می‌توان به اهمیت خویشکاری او در ایزدستان اورارتویی پی برد که گاهی اهمیتی بیش از جایگاه برخی رب‌النوع‌های آبوهوا در سایر فرهنگ‌ها دارد. این جایگاه دومی برای تیشبا همچنین نشانگر اهمیت نقش آبوهوا در اموری مانند کشاورزی، نبرد و سایر جنبه‌های زندگی اورارتوها است.

تقلید تیشبا از سایر رب‌النوع‌های آبوهوا را نیز نمی‌توان درست دانست اما ممکن است یکی بر دیگری تأثیرگذار بوده باشد. اما خویشکاری آبوهوا خدایان در فرهنگ‌های مختلف همواره اهمیت داشته و نمی‌توان تصور کرد این خویشکاری از دیگران تقلید یا تأثیر گرفته اما ظاهر رب‌النوع و جزئیاتی در همه آن‌ها ممکن است تفاوت داشته باشد که مردمان باستان با توجه به فرهنگشان در خلق آن جزئیات نقش داشته‌اند.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- پرادا، ایدت. (۱۳۸۳). هنر ایران باستان (تمدن‌های پیش از اسلام)، ترجمه یوسف مجیدزاده، تهران، دانشگاه تهران.
- پیوتروفسکی، بوریس؛ خطیب‌شهیدی، حمید. (۱۳۸۳). تمدن اورارتو (بخش اول: پادشاهی وان اورارتو)، ترجمه حمید خطیب‌شهیدی، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، پژوهشکده باستان‌شناسی.
- تالبوت، رایس تامارا. (۱۳۸۹). هنرهای باستانی آسیای مرکزی، تهران، گستره.
- دارا، مریم. (۱۳۹۵). «تثلیث قدرت خدایان اورارتویی: خالدی، تیشبا، شیوینی»، مجموعه مقالات پنجمین همایش ملی نقد ادبی با رویکرد مطالعات اسطوره‌شناختی و نقد اسطوره‌ای، 24 و 25 آبان‌ماه ۱۳۹۵، تهران، دانشگاه شهید بهشتی، صص ۱-۱۸.
- دارا، مریم. (۱۳۹۵). کتیبه‌های میخی اورارتویی از ایران، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
- دارا، مریم. (۱۳۹۷الف). کتیبه‌های هیروگلیف اورارتویی از ایران، تهران، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
- دارا، مریم. (۱۳۹۷ب). تنوع نگارش نفرین‌ها در طول زمان در سنگنبشته‌های شاهی اورارتویی، زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم استاد محمد جواد مشکور، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، صص ۲۰۹-۲۳۴.
- گرنی، الیور. (۱۳۸۸). هتی‌ها، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- گزیده ریگ‌ودا. (۱۳۶۷). تحقیق و ترجمه سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، نقره.
- لیک، گوندولین. (۱۳۸۹). فرهنگ اساطیر شرق باستان، ترجمه رقیه بهزادی، تهران، طهوری.
- وارنر، رکس. (۱۳۸۶). دانشنامه اساطیر جهان، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران، اسطوره.

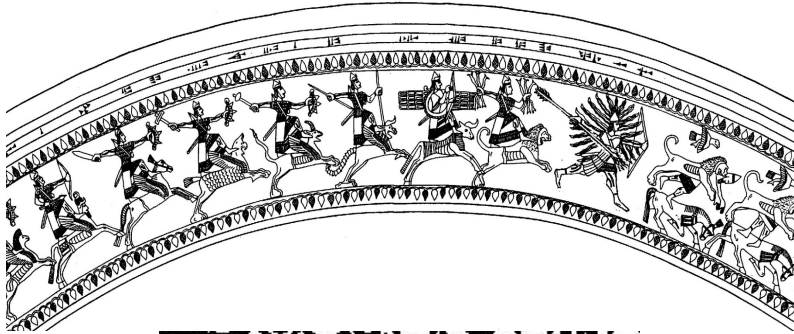
ب) نافارسی

Belli, O., 1999. *Anzaf Keleleri ve Urartu Tanrıları*, Istanbul, Arkaeoloji ve Sanat Yayinlari.

- Belli, O., 2003-2004. "Inscribed Rock Niche Doors and the Urartian Deities", *Urartu: War and Aesthetics*, Yapi Kredi Cultural Activities, Arts and Publishing in cooperation, pp. 103-117.
- Bienkowski, P.; Millard, A., 2000. *Dictionary of the ancient Near East*, Philadelphia, University of Pennsylvania Press.
- Black, J.; Green, A., 1992. *Gods, Demons and Symbols of Ancient Mesopotamia*, London, British Museum Press for the Trustees of the British Museum.
- Çilingiroğlu, A., 2011. "Urartian Religion", In Kemalettin Köroğlu and Erkan Konyar (eds.), *Urartu: Transformation in the East*, pp. 188-201.
- Grekyan, Y., 2006. "The Will of Menua and The Gods of Urartu", *Aramazd*, vol.I, Yerevan, pp.150-195.
- Hmayakyan, S., 1990. *Vani t'agavorutyany petakan kronə* (The State Religion of the Van Kingdom), Yerevan.
- Jordan, M., 2004. *Dictionary of gods and goddesses*, New York, Facts on file Inc.
- Konakçi, E.; Baştürk, M. B., 2009. "Military and Militia in the Urartian State", *AWE*, 8, pp. 169-201.
- Piotrovskii, B. B., 1969. *Urartu*, James Hogarth (trans.), Geneva-Paris-Munich, Nagel Publishers.
- Reade, J. E., 1977. "Shikaf-i Gulgul: it's dated and symbolism", *Iranica Antiqua*, vol. XII, pp. 33-48.
- Röllig, W., 1980-1983. "Kumme", *RIA* 6, pp. 336-337.
- Salvini, M., 1989. "Le pantheon de l'Urartu et le fondement de l'état", *Studi epigraphici e linguistic sul vicino Oriente Antico* 6, pp.79-89.
- Salvini, M., (2008). *Corpus dei testi Urartei*, vol. I, Roma, CNR (Istituto Di Studi Sulle Civiltà Dell'Egeo E Del Vicino Oriente).
- Skoloff, M., 1999. "The old Aramaic inscription from Bukan: a revised interpretation", *Israel Exploration Journal*, vol. 49, Jeuslem, pp.105-115.
- Winter, I. J., 2010. *On art in the ancient Near East*, vol. 1, Leiden-Boston, Brill.



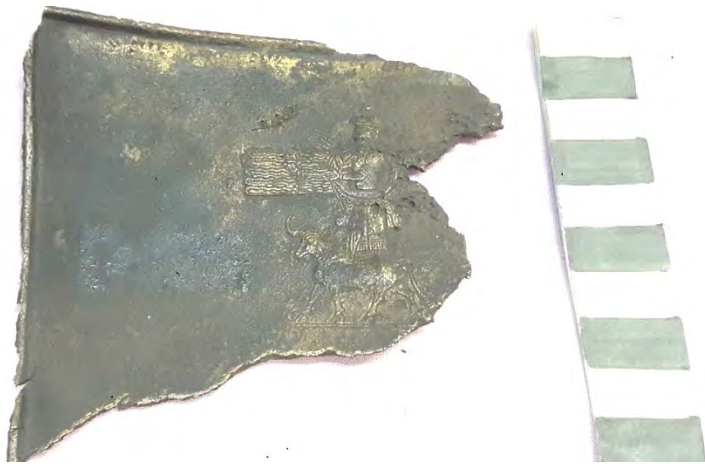
تصویر ۱



تصویر ۲ (Belli 1999)



تصویر ۳ (Barnett, 1974: PLATE XI)



تصویر ۴ (دارا، ۱۳۹۶: ۱۶۵)



تصویر ۵ (Black and Green 1992, p.118)

بازنمایی فَرّه شاهانه (فَرّ کیانی) در هنر ایران باستان، میراثی از سنت‌های هنری میان‌رودان

مریم کشمیری

دکتری پژوهش هنر؛ دانشگاه الزهراء(س)

چکیده

بررسی آثار باستانی به‌ویژه ساسانیان نشان می‌دهد بازنمایی بصری فَرّه شاهانه، شباهت چشم‌گیری به بازنمود دیداری مِلَمّو در آثار میان‌رودان دارد و می‌توان آن را ادامه همان سنت تصویرگری پیشاآریایی دانست. در باورهای کهن، مِلَمّو، آتشی زرین و سوزان برفراز سر شاهان و از آن خدایان بود و هنرمندان میان‌رودان، برای نمایش چنین مفهومی، شکل دایره را برگزیدند. این نماد بصری، بی‌هیچ دگرگونی در هنر آریایی‌ها نیز تکرار شد و حتی به میانه دوره اسلامی رسید. پژوهش پیش‌رو در دو سطح به تأثیر و تأثرها درباره شکل‌گیری و فراگیری این نماد می‌پردازد: نخست، به چرایی گزینش شکل دایره و نه اشکال دیگر مانند آتش شعله‌ور و ... در هنر میان‌رودان می‌نگرد (شکل‌گیری)؛ سپس زمینه‌های پذیرش این نماد بصری را از سوی هنرمندان ایرانی می‌کاود (فراگیری). یافته‌ها نشان می‌دهد در سطح نخست عواملی مانند وضع اقلیمی منطقه و رخداد‌های طبیعی پرتکرار، باورهای اسطوره‌ای، پیروی از شیوه نگارش آن دوران (متن‌های تصویرنگاشت) و تأثیرپذیری از هنر همسایگان از مهم‌ترین دلایل پرداخت مِلَمّو در قالب دایره است؛ در سطح دوم، با تکیه بر گزارش‌های مزدیسنايي آفرینش، روایت تولد زرتشت در زادسپرم و پاره‌ای فرازهای اوستا (خورشیدپشت و ماه‌پشت) پذیرش و فراگیری این نماد نزد آریایی‌ها آشکار می‌شود. روش بررسی،

تطبیقی و در زمانی است و در فرازهای گوناگون، بحث بازنمایی مفهوم مَلَمُو و خورنه به شیوه توصیفی - تحلیلی گسترش یافته است. آثار بررسی شده به شیوه هدفمند از میان نمونه‌های برجای مانده از هنر میان‌رودان و ایران آریایی (جامعه آماری) برگزیده شده، همگی، در بردارنده نماد بصری پیش گفته است.

واژه‌های کلیدی: مَلَمُو؛ فرّه (خورنه)؛ فرّ کیانی؛ هنر میان‌رودان؛ هنر ایران باستان.

مقدمه

پژوهشگران بسیاری درباره فرّه یا خورنه ایرانی از جنبه‌های گوناگون نگاشته‌اند: گونه‌های فر (فرّه کیانی، فرّه ایرانی، فرّه پهلوانان و ...)؛ بررسی ریشه‌شناسی این واژه و معانی برآمده از آن؛ همانندی‌های فرّه با مفاهیم و باورهای تمدن‌های همجوار ایران؛ کاربرد و معانی این واژه در اوستا، دیگر متن‌های کهن پهلوی و شاهنامه؛ سیر تسری این مفهوم در آرای اشرافی دوره اسلامی؛ و اندکی نیز درباره بروز و نمودهای بصری فرّه. برای نمونه، مری بویس پیکره‌ای را که بیشتر پژوهشگران، نماد فروهر (فروشی) می‌دانند، باز نمود فرّه معرفی می‌کند. این پیکره در هیأت مردی پارسی با ریش و کلاه - شبیه کلاه خدایان - و ستاره‌ای هشت‌پر بر بالای سر بر نقش برجسته بیستون دیده می‌شود (آمده در: قائمی، ۱۳۹۰: ۱۳۱). سودآور در تکمیل دیدگاه بویس، گوی بالدار ساده را نشان فرّه ایرانی و گوی بالدار با تصویر انسان را نماد فرّه کیانی می‌داند (آمده در: انواری، ۱۳۹۳).

دیگر باز نمود فرّه به رأی ژاک دوشن - گیمن حلقه‌هایی است که در صحنه‌های اعطای منصب شهریاری نقش کرده‌اند (آمده در: نیولی، ۱۳۹۱: ۱۱۰). گاردو نیولی دو باز نمود را بیش از دیگر اشکال فراگیر می‌بیند: نخست، تصویر شخصیت‌هایی پیوسته با نمود آتش و نور، برای نمونه، انسانی که پرتوهای نور از بدن یا پیرامون سرش می‌تابد یا دست کم تابش‌های انوار، چهره یا پیکر او را در بر گرفته است و دوم، بر پایه روایت جمشید در زامیادیشْت، تصویر پرنده‌ای که شاید عقاب یا باز باشد (همانجا). در آرای علیرضا شاپور شهبازی نیز بازنمایی قرص خورشید، نمودی از فرّه است (آمده در: همانجا) دیدگاه پژوهشگران درباره باز نمود خورشیدگون فرّه، نظر هانری کربن درباره جایگاه هاله تقدس ایرانیان و نفوذ این نماد در هنر بودایی و مسیحیت آغازین را یادآور می‌شود (آمده در: شایگان، ۱۳۷۱: ۲۲۱).

در کنار آنچه آمد، برخی پژوهشگران، فرّ را در ابیات شاهنامه فردوسی جسته‌اند. در بسیاری از این ابیات، فردوسی واژه فرّ/فرّه را به کار برده، اما در برخی دیگر، واژه‌هایی را جایگزین فرّ، البته با تداعی همان معنی نشانده است. آب، اختر، تاج، ماه، تخت شاهی و ... برخی از این واژه‌هاست (ثروتیان، ۱۳۵۰: ۱۳۳). بر بنیان همین ابیات برخی گفته‌اند بازنمود دیداری تاج، تخت شاهی، ماه و ... نیز می‌تواند یادآور فرّ در یک نقش برجسته یا نقاشی باشد (ماه‌وان، یاحقی و قائمی، ۱۳۹۴).

بر بنیان برخی پژوهش‌ها می‌دانیم با گذشت سده‌ها و به دلیل شرایط سیاسی و اجتماعی، به‌ویژه در روزگار ساسانی، هرچه بیشتر از اهمیت فرّ ایرانی کاسته و بر جایگاه فرّ کیانی تأکید شده است (بنگرید به: مطلوب‌کاری، ۱۳۹۳)؛ تا بدان‌جا که هنرمندان ساسانی، شهریاران زمانه‌شان را بیش از دیگر افراد، فرهمند بازنموده‌اند. در بیشتر این آثار، فرّه شاهانه، گوی درخشانی پیرامون سر افراد است. با وجود نمادهای گوناگون برای بازنمایی فرّ، این پژوهش بر آن است نشان دهد آنچه در هنر ساسانی فراگیر بود، کهن‌ترین و فراگیرترین شکل بازنمایی فرّه کیانی در هنر میان‌رودان و نجد ایران است که با وجود دگرگونی در نظام اعتقادی پیش‌آریایی (نظام اسطوره‌ای) و سربر آوردن دینی تازه (مزدیسنا) تا پایان روزگار پادشاهی زرتشتیان (ساسانی) نقش اندازی می‌شود. نکته درخور توجه اینکه دستگاه اصلاح دینی زرتشتی که چنان سختگیرانه بر باورهای مسیحی، مانوی و ... می‌تازد، مخالفتی با بازنمود این نماد پیش‌زرتشتی ندارد. بنابراین، پژوهش در دو فراز به شکل‌گیری و فراگیری (گسترده شدن) این نماد خواهد پرداخت. نویسنده در نخستین گام، بازنمود فروغ شاهانه را پیش از سربر آوردن پادشاهی آریایی‌ها در میان‌رودان نشان می‌دهد؛ دلایل گزینش نماد پیش‌آریایی را می‌جوید و مهم‌ترین ویژگی‌های مفهومی و دیداری آن را آشکار می‌سازد. پس در گام نخست، شکل‌گیری نماد بصری را تبیین می‌کند. در گام دوم، بازنمود فرّ کیانی را در آثار برجای‌مانده از پادشاهی آریایی‌ها می‌کاود و به این پرسش می‌پردازد: آموزه‌های مزدیسنا چگونه به ایرانیان زرتشتی اجازه می‌داد برای نمایش یکی از مهم‌ترین مفاهیم سلطنت آریایی (فرّه کیانی)، نماد بصری هنر پیشینیان خود را بی‌هیچ نگرانی از درهم‌آشفته‌گی‌های اعتقادی به‌کار گیرند؟ گام دوم، دلایل فراگیری نماد میان‌رودانی-عیلامی را در هنر آریایی آشکار می‌سازد.

پیشینه پژوهش

نخست، پیشینه بخش میان‌رودان: در بازخوانی اسطوره‌های میان‌رودان، کتاب‌های دانشنامه اساطیر جهان (وارنر، ۱۳۸۹: ۱۸۹-۱۹۶)؛ فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین‌النهرین باستان (بلک و گرین، ۱۳۸۹) و اساطیر خاور نزدیک/ بین‌النهرین (گری، ۱۳۹۰) از مهم‌ترین آثار است.

همچنین نمادهای دیداری را می‌توان برپایه کتاب‌های فرهنگ نمادها (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸) و فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب (هال، ۱۳۸۹) دریافت. برای آشنایی با تاریخ و هنر میان‌رودان می‌توان از دو کتاب هنر بین‌النهرین باستان (مورتگات، ۱۳۸۷) و تاریخ و تمدن بین‌النهرین (جلد سوم: هنر و معماری؛ مجیدزاده، ۱۳۹۷) نام برد.

دوم، پیشینه بخش ایران باستان: بی‌تردید اوستا (دوستخواه، ۱۳۸۵)، بنیادی‌ترین اثر برای بازخوانی آرای ایرانیان زرتشتی درباره فرّه کیانی است؛ همچنین فرازهایی از بندهشن و زادسپرم که در کتاب‌های پژوهشی در اساطیر ایران (بهار، ۱۳۹۱: ۲۴۴-۲۴۵) و اسطوره زندگی زرتشت (آموزگار و تقضلی، ۱۳۷۰: ۳۷ به بعد) آمده است، به فرّه زرتشت می‌پردازد و ویژگی‌های آن را آشکار می‌سازد.

از پژوهش‌های مهم درباره فرّه می‌توان به این نمونه‌ها نیز اشاره کرد: مدخل Farr(ah) در دانشنامه ایرانیکا (Gnoli, 1999)، برگردان این مقاله به فارسی را سعید انواری و سپیده رضی در نشریه هفت‌آسمان (۱۳۹۱، ش. ۵۳) منتشر کرده‌اند؛ دو گفتار نخست کتاب *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books* (Bailey, 1943) که از سوی انتشارات دانشگاه آکسفورد چاپ شد؛ مقاله «تحلیل انسان‌شناختی اسطوره فر و کارکردهای آن در شاهنامه فردوسی و اساطیر ایران» (قائمی، ۱۳۹۰)؛ همچنین دو کتاب فرّ در شاهنامه (اعتمادمقدم، ۱۳۵۰) و بررسی فرّ در شاهنامه فردوسی (ثروتیان، ۱۳۵۰) مفهوم و کاربردهای فرّ را برپایه ابیات شاهنامه نشان می‌دهد. برخی پژوهش‌ها نیز به نماد بصری فرّ و بازنمود هنری آن پرداخته‌اند. پژوهش «بررسی نمادهای تصویر فرّ» (ماهوان و دیگران، ۱۳۹۴) نمونه‌ای از این دست است.

سوم، بازنمود مَلَمّو و فرّه: با وجود فرازهایی در برخی پژوهش‌ها درباره همانندی فرّ با مفاهیم پیش‌آریایی مانند مَلَمّو میان‌رودانی یا کیتن عیلامی (بنگرید به: بهار، ۱۳۹۱: ۴۰۴)، تأکید بر واژگانی هم‌معنی در تمدن‌های همجوار (Bailey, 1943: 1-2) یا تأثیرپذیری نقش «قرص خورشید بالدار» در کاخ داریوش از هنر میان‌رودان (ولایتی، ۱۳۸۹: ۹۰)، نگارش مستقلی که به چرایی انتخاب شکل قرص خورشید برای بازنمایی بصری مَلَمّو (شکل‌گیری) و سپس گسترش و پذیرش آن در فرهنگ مزدیسنا (فراگیری) بپردازد، به دست نیامد. از این رو می‌توان پویه حاضر را از نخستین نمونه‌هایی دانست که ریشه‌های بازنمایی بصری فرّ را با تأکید بر کهن‌ترین نمود آن در میان‌رودان می‌جوید.

روش پژوهش

پژوهش رویکردی تاریخی دارد و شیوه آن، توصیفی - تحلیلی است. بازه زمانی بررسی از سده‌های ۱۳-۱۲ پم تا حدود ۶ م. (اواخر روزگار ساسانی) گسترده است. دامنه جغرافیایی پژوهش، سرزمین‌های میان‌رودان و نجد ایران است. بررسی‌ها بر بنیان باورهای اسطوره‌ای میان‌رودان، جهان‌بینی و آموزه‌های مزدیسنا و آثار برجای مانده از این سرزمین‌ها پیش می‌رود. دسترسی به آثار، کتابخانه‌ای و ماهیت داده‌ها، کیفی است. در فراز نخست (شکل‌گیری)، توصیف اسطوره‌های میان‌رودان و تحلیل نقش برجسته‌های برجای مانده به دریافت مفهوم مِلْمَو و چرایی گزینش دایره به جای اشکال دیگر برای بازنمود آن راه می‌برد؛ در فراز دوم (فراگیری)، توصیف‌ها بر بنیان متون کهن پهلوی و شاهنامه فردوسی در کنار بازبینی آثار بصری (تحلیل و تفسیر) به پرسش پیش آمده بنگرید به مقدمه - پاسخ خواهد داد. در آخرین فراز این نگارش نیز بر پایه مقایسه و ویژگی‌های مفهومی مِلْمَو و قره کیانی (تطبیق در زمانی) بار دیگر شباهت‌ها برجسته خواهد شد.

مِلْمَو در میان‌رودان باستان و نمود آن

پژوهشگران معنای واژه مِلْمَو را درخشش پرهیت می‌دانند و می‌پندارند مِلْمَو، مفهومی فراگیر در جنوب میان‌رودان، حتی پیش از روزگار سومریان بوده است (بهار، ۱۳۹۱: ۴۳۷). توجه به معنای مِلْمَو به گونه‌ای هم‌زمان دو مفهوم را به خاطر می‌آورد: مفهوم نخست - درخشش - یادآور روشنایی یا تالوویی چشم‌گیر و خیره‌کننده است که از دیگر نورها پرفروغ‌تر می‌نماید؛ مفهوم دوم - خود از دو بخش ساخته شده است: پُر که پیشوندی برای تأکید بر بسیاری چیزی است و هیبت که ترسی آمیخته با احترام نزد دیگران است (انوری، ۱۳۸۲: ۸۴۶۲). پس مِلْمَو، تابشی خیره‌کننده است که در دل بیننده، هراسی آمیخته با احترام می‌افکند. مِلْمَو با هیبت‌اش سبب هراس به‌ویژه برای دشمنان و بداندیشان می‌شد و آن‌ها را از انجام هر کاری برخلاف مصالح شاه و سلطنت وی پشیمان می‌ساخت (بهار، ۱۳۹۱: ۴۳۸)؛ دیگر اصطلاحات هم‌معنا با این مفهوم نیز «گویای خوف‌آور بودن آن هاله است» (همان: ۴۳۷). بر بنیان آرای برآمده از تمدن‌های میان‌رودان، هیبت شاهانه یا مِلْمَو، تنها از آن خدایان و شهریاران بود و دیگران از آن بهره‌ای نداشتند. در حقیقت، پادشاهان که نمایندگان برحق خدایان بر زمین بودند، مِلْمَو را از خدای پشتیبان خود دریافت می‌کردند. پس مِلْمَو، عنصری فرازمینی و رازآلود بود.

پژوهشگران، این مفهوم را - البته با اندک تفاوت‌ها - در دیگر تمدن‌های پیش‌آریایی نیز یافته‌اند. برای نمونه، عیلامی‌ها باور داشتند خدایانشان دارای نیرویی فراطبیعی و رازآلود به نام kiten یا kiden هستند که در نگاشته‌های بابلی به صورت kidinnu آمده است. کیتن یا کیدن، قدرتی جادویی نزد خدایان بود و می‌توانست سبب حفظ یا نابودی افراد گردد. خدایان، کیتن را به پادشاهان یا همان جانشینان شایسته خود هدیه می‌کردند. در این هنگام، کیتن صورتی مادی می‌یافت و یاریگر پادشاه در برقراری و گسترش فرمانروایی بود (همان: ۴۰۴). بیلی در تمدن‌های پیش‌آریایی یا هم‌دوره با آن - حتی تا میان‌رودان پیشین - واژه‌های گوناگونی را برای بیان مفهوم پیش‌گفته بازگو می‌کند (Bailey, 1943: 1-2).

بازنمایی دیداری مَلَمّو در آثار میان‌رودان

بر پایه متن‌ها دریافتیم مَلَمّو درخششی پرهیبت با توانایی حفظ یا نابودی افراد است؛ پس مَلَمّو با مهم‌ترین ویژگی ایزدان خورشیدی مانند اوتو و شمش همانندی بسیار دارد؛ ایزدانی که از یک سو با نورشان سبب حفظ زندگی می‌شوند (سویه مهرآگین) و از دیگر سوی با توانایی سوزاندگی‌شان، مرگ و نابودی (خشکسالی، قحطی، آتش‌سوزی کشتزارها و ...) را پدید می‌آورند (سویه خشم‌آگین). پادشاه در جایگاه دارنده مَلَمّو نیز همین ویژگی دوگانه را دارد: پشتیبان فرمانبرداران است و آن‌ها را می‌نوازد (سویه مهرآگین شخصیت پادشاه) و هم‌زمان، سرکشان را به سختی مجازات می‌کند (سویه خشم‌آگین). از همین رو نزد طالع‌بینان آشوری، خورشید ستاره پادشاهان بود (وارنر، ۱۳۸۹: ۱۹۵).

بررسی آثار میان‌رودان نشان می‌دهد بازنمود نقشی خورشیدگونه بر فراز سر یا پیرامون پادشاهان، بسیار فراگیر بوده است. این نقش، دایره‌ای کامل است که پرتوهایی کشیده و لرزان - بیشتر به گونه‌ای یک‌درمیان - از مرکز آن برمی‌آید. پرتوهای کشیده و لرزان به ترتیب یادآور نور و گرما است. در بخش گنبدی‌شکل سنگ یادبود اورنامو (حدود ۲۱۱۲-۲۰۹۵ پم، موزه دانشگاه فیلادلفیا؛ مورتگات، ۱۳۸۷: لوح ۱۹۴) نماد خورشیدگون را درست بالای سر پادشاه بازنموده‌اند. در لوحی دیگر (موزه لوور پاریس؛ تصویر در: همان: لوح ۲۱۰) نیز همین نماد را بر فراز صحنه‌ای نقش کرده‌اند که در آن، پادشاهی در هیأت دوره‌احیای سومر کهن، شراب را به ایزدی آراسته به تن‌پوش‌های فاخر پیشکش می‌کند (همان: ۱۶۲)؛ یا در سنگی یکپارچه با تصویر شمسی - داد پنجم پادشاه آشور، نمادهای ایزدی بر فراز سر شاه دیده می‌شود (Rassam, 1897: 11 and 14).

در سنگ یادبود نارامسین (تصویر ۱) دو قرص تابنده بر فراز صحنه پیروزی پادشاه اكد می‌درخشد. از آنجا که نارامسین این یادبود را در سپیبار، شهر شمش (وارنر، ۱۳۸۹: ۱۹۱) بنا کرد؛ گوی‌های تابان، نمادهای ایزدان آسمانی، به‌ویژه شمش به نظر می‌آید؛ البته برخی پژوهشگران با تردید و احتیاط در این باره سخن می‌گویند (مورتگات، ۱۳۸۷: ۹۸)؛ توجه به بازنمایی واقع‌گرایانه این نقش برجسته، راه را بر تفسیرهای دیگر می‌گشاید. حرکت پیش‌رونده فاتحان در کنار «چشم‌اندازی که برای نخستین بار به‌شکل واقعی تصویر شده» است (همان: ۹۹) ترکیب‌بندی پویای اثر را شکل می‌دهد. دقت در بازنمایی ریزپردازانه درخت، کوه و سلاح‌ها در کنار تلاش برای نمایش حالات افراد در خور توجه است. مورتگات می‌نویسد: خشونت و حرکت قدرتمند نارامسین چنان است که گویی از قالب تخته‌سنگ کوچک بیرون خواهد آمد (همان: ۹۹-۱۰۰). در چنین بازنمود طبیعت پردازانه‌ای این گمان که هنرمند، بازنمایی خورشید را در جایگاه یکی از تأثیرگذارترین عناصر در شکل‌دهی طبیعت میان‌رودان از قلم نینداخته باشد، پذیرفتنی است. بر پایه این نگاه می‌توان یکی از قرص‌های تابان را خورشید آسمان و دیگری را بازنمود هیبت شکوهمند نارامسین دانست. به‌ویژه آنکه چیرگی بر دشمنان و ظفرمندی پادشاه، بیش از هر موضوع دیگری، بازنمایی مَلَمّو شاهی را در بازنمود روایت بصری این صحنه بایسته می‌کند.



تصویر ۱. سنگ نارامسین، ۲۲۵۰ پم تصویر ۲. ابلیسک شلمنصر سوم، سده ۹ پم تصویر ۳. کودوری ملیشیهو دوم، سده ۱۲ پم، شوش

تمدن اكد، موزه لوور، URL1 موزه بریتانیا، ثبت به شماره ME 11885 موزه لوور (مورتگات، ۱۳۸۷: لوح ۲۳۰)

در برخی آثار به‌ویژه از دوره آشور نو، تزیینات بال‌مانندی را به نماد خورشیدگون افزوده‌اند. برای نمونه، در ابلیسک شلمنصر سوم (سده ۹ پم، موزه بریتانیا، ثبت به شماره ME 11885) در

صحنه دریافت خراج (تصویر ۲) گوی بالدار بر فراز سر پادشاه دیده می‌شود؛ یا در صحنه دیگری بر همین سنگ که پادشاه Jehu - یا سفیرش - پیش پای شاه آشور بر خاک افتاده و در برابر حمله ارمنیان از او تقاضای کمک کرده است (Belibtreu, 1991: 11). نمونه دیگر بر لوح دوره نونواید (بابل نو) در موزه بریتانیا است (تصویر در: URL2). گوی بالدار در آثار برجای مانده از روزگار آشورنصیرپال دوم صورتی متفاوت یافت که در فرازهای پسین به آن خواهیم پرداخت.

نمادهای خورشیدگون با پرتوهای یادآور نور (حیات بخشی) و گرما (سوزاندگی) همزمان ایزد خورشید و تعریف مَلَمّو را تجسم می‌بخشد و پیوستگی مَلَمّو را با ساحت ایزدی یادآور می‌شود. افزون بر این، نشاندن این نقش در کنار دیگر نمادهای آیینی، هرگونه تردید درباره سرمنشا آسمانی مَلَمّو را از میان می‌برد. برای نمونه در کودوروی ملیشیهو (ملیشپاک) دوم (تصویر ۳)، نماد خورشیدگون را کنار هلال ماه و ستاره هشت پر (پیوسته با ایزد سین و ایزدبانو ایشتار) بر فراز صحنه اصلی - حضور ملیشیهو و دخترش در برابر تجسم انسانی نانا - نقش کرده‌اند. هنرمند در اجرای این صحنه، نقوش آیینی را به گونه‌ای چیده است که نماد خورشیدی، درست بر فراز سر ملیشیهو جای دارد.



۴. لوح نونواید، ۸۶۰ پم؛ بریتانیا، شماره 1881,0428.34.a، URL14



تصویر ۵. مهر، ۲۳۰۰ پم، موزه بریتانیا، شماره 89115، URL4



تصویر ۶. گردنبند، سده ۱۸ پم، متروپولیتن، شماره 47.1، URL15

تصویر ۷. بشقاب سیمین، سده ۶ م، آرمیتاژ، شماره S-216، URL11

در صحنه‌ای دیگر (تصویر ۴) بر لوحی از دوره بابل نو، هنرمند گوی آتشین (چهار دسته پرتو لرزان و پرنور (چهار پرتو نوک‌تیز) را برابر ایزد خورشید بر سکو/مذبحی نشانده است. در سویه چپ، سه تن ایستاده‌اند. در بازخوانی این صحنه در دهه‌های اخیر، مکانی را که ایزد خورشید در آن بر تخت نشسته است، باز نمود معبد سیپار دانسته‌اند؛ همچنین افرادی را که از سویه چپ بر او وارد می‌شوند، پادشاه، Nabu-nadin-shum (روحانی معبد) و یکی از الهگان می‌شناسند (Amin, 2018). در میان این سه تن، جامه‌های آن که در پس دیگران گام برمی‌دارد، روگرستی از ردا و تاج ایزد خورشید است. بر پایه همین همانندی، این فرد را پادشاه و بر بنیان دیگر شواهد - مکان حفاری و گمانه‌های تاریخی - این شاه را نبوناید می‌دانند (Rassam, 1897: 402-403)؛ هنرمند با نمایش جامه‌های یکسان، باور اسطوره‌ای پیوستگی شاه با ایزدان را به تصویر کشیده است: شاه، جانشین خدایان بر زمین با همراهی یکی از الهگان (واسطه‌ها در سلسله‌مراتب اسطوره‌ای) و البته روحانی اعظم شهر - تأکید بر نقش روحانیان معابد - برای ادای احترام به ایزد خورشید راهی معبد می‌شود. فروغی از ایزد خورشید در نقش گویی آتشین و رخشان - مَلَمُو - در برابر او می‌درخشد. «شاه، دستهایش را به حالت درخواست و التماس بالا برده است» (Ibid). حالتی که در دستان دو فرد دیگر دیده نمی‌شود. گویی از ایزد می‌خواهد پرتوی از فروغ آتشین و رخشان خود را که چونان خورشید آسمان بر مذبج می‌درخشد، نصیب او گرداند. شاه برای ادای بندگی و درخواست مَلَمُو در پیشگاه ایزد حاضر شده است.

مقایسه صحنه دریافت مَلَمُو بر لوح نبوناید با آنچه درباره کودوری ملیشهو آمد، به درک نکته‌ای بسیار ظریف راه می‌برد: تجسم انسانی خدایان در صحنه‌ها کارکردی متفاوت با بازنمایی نمادهای آیینی آنان داشت. در تجسم‌های انسانی، حضور شخصیت یافته ایزد برای پیشبرد روایت

صحنه بایسته است، مانند لوح نبوناید که در آن ایزد خورشید، خود باید برای تفویض مَلَمّو یا قدرت الهی به شاه حضور یابد؛ اما در بازنمایی نمادها، تنها این باور یادآوری می‌شود که ایزدان، همواره شاهد رفتار باشندگان زمین و البته پشتیبان برگزیدگان‌اند. از این رو در تصویر ۳ هنرمند تنها به بازنمود نمادهای الهی بسنده کرده است؛ زیرا هدف نمایش داستانی است که در آن، ملیشیهو، دخترش و نانار پیش‌برندگان روایت اصلی‌اند و نه ایزدان دیگر.

دیگر کودوروی ملیشیهوی دوم (سده ۱۲ پم، شوش، موزه لوور پاریس، URL3) که به نام پسرش تنظیم شده است، بیش از کودوروی پیشین، مفهوم نمادپردازی‌ها را روشن می‌سازد. بر این سنگ، نمادهای ایزدان کاسی را از آسمان تا جهان زیر زمین در پنج ردیف افقی برپایه سلسله‌مراتبشان بازنموده‌اند. مورتگات کارکرد تصویر را مستحکم‌کننده سوگند متن می‌داند (مورتگات، ۱۳۸۷: ۱۹۰). نمادها به بیننده هشدار می‌دهد نیروهای فرازمینی این ایزدان، پشتیبان افراد یادشده در متن و نگهدارنده قرارداد میان آن‌هاست، پیمان‌شکنی یا هر آسیبی به این سند، خشم ایزدان را برخواهد انگیخت. در این کودورو نیز بیش از آنکه تجسم خدایان، پیش‌برنده بخشی از ماجرا باشد، تأکید بر پشتیبانی و نظارت آن‌ها اهمیت دارد. به دیگر سخن، ملیشیهو بخشنده‌ای است که هدیه‌ای به پسر خود می‌بخشد و نه ایزدان؛ آن‌ها تنها حامی و نگهدارنده این بخشش‌اند.

برپایه چنین خوانشی می‌توان گفت آنگاه که نماد درخشان و آتشین ایزدان خورشیدی بر فراز سر پادشاهی می‌درخشد، بدین معناست که ایزد خورشید، پشتیبان و نگهدارنده پادشاه است. ایزد حامی، برپایه نقش‌های اجتماعی-سیاسی افراد در آن روزگار، به واسطه روحانیان معابد، تفویض‌کننده قدرت و بخشی از ویژگی‌های خود به شاه بود. پس درخشش پرهیبت پادشاه - مَلَمّو او - همان گوی آتشین درخشانی است که بر فراز سرش می‌تابد و یادآور مفاهیمی چون قدرت ایزدی، نمایندگی خدا بر زمین، مجازات‌کننده و بخشنده، شکست‌ناپذیر و ... است. افزون‌بر آنچه آمد، دست کم سه گروه از آثار میان‌رودان می‌تواند گواهی بر دریافت پیش‌گفته - تفاوت در نمایش انسانی خدایان و نمادهای ایزدی - باشد:

گروه نخست آثاری است که در آن‌ها، برپایه روایت بازنموده، حضور تشخیص‌یافته ایزدان بایسته است. لوح نبوناید نمونه‌ای است که پیش‌تر درباره آن سخن گفتیم. همچنین در نقش مهری به‌دست آمده از سپیار صحنه استقبال ایشتار، آ، اوسومیا و نینورتا از ایزد خورشید را درحالی‌که از میان کوه‌ها بیرون می‌آید، نقش کرده‌اند (تصویر ۵). هنرمند با تراش چنین مهری، ساحت خدایان را براساس باورهای آیینی زمانه‌اش به تصویر کشیده است. بازنمایی مناسبات در طبقه ایزدان، حالات و

ویژگی‌های فردی، جامعه‌ها و اسبابی که هر یک از آن‌ها با خود دارند، برآمده از آموزه‌های آن روزگار، هرگز با نمایش نمادهای ایزدی ممکن نمی‌شود. گرچه نمونه‌های بسیاری در دست است که تفاوت کارکرد و مفهوم تجسم انسانی ایزدان و نمادهای آنان را گواهی می‌کند، در منش پژوهشگرانه پسندیده نیست به شتاب این دریافت را قاعده‌ای تردیدناپذیر بدانیم. به‌ویژه آنکه برخی باستان‌شناسان چرایی فراگیر شدن نمادهای ایزدی در دوره کاسی‌ها را ممنوعیت بازنمود انسانی ایزدان در آن دوران می‌دانند (مورتگات، ۱۳۸۷: ۱۹۰). البته آثاری مانند کودوروی گولا (۱۴-۱۳ پم، بابل، لوور، URL5) از دوره کاسی‌ها، نظر این افراد را با تردید روبه‌رو می‌سازد.

گروه دوم، نقش برجسته‌هایی کم‌شمارتر از گروه نخست است. در این آثار، قرص خورشید، هلال ماه یا هردو را همانند یک عنصر تزئینی بر بالاترین بخش تاج/کلاه پادشاه نقش کرده‌اند. چه بسا این سرپوش‌ها، روگرستی از نمونه‌های حقیقی باشد. چنین نمادهایی بر تاج/کلاه شاهانه، بیش از آنکه تأکیدی بر نمایش ایزدان باشد، پشتیبانی خدایان از پادشاه را به یاد می‌آورد. باستان‌شناسان، دو نمونه از این تاج/کلاه‌ها را در تکه‌های برجای مانده از دو سنگ یادبود به دست آوردند: قطعه سنگی از دوره اورنامو (همان: ۱۴۰) و قطعه‌ای دیگر که تا چندی پیش، آن را تکه‌ای از سنگ اورنامو می‌دانستند، اما بررسی‌ها نشان داد از آن لوحی کهن‌تر از دوره اوتوهگال، پادشاه سومر است (Reade, 2001: 175).

گروه سوم، زیور/تعویذهای شاهانه با نقش قرص خورشید است. تصویر ۶ یکی از این نمونه‌ها را در موزه متروپولیتن نشان می‌دهد. چنین ساخته‌هایی بی‌تردید برای دارندگان‌شان، نماد تعلق به جایگاهی ایزدی و مقدس بود و به بینندگان یادآوری می‌کرد صاحبان زیورها از سوی خدایان پشتیبانی می‌شوند. زیورهایی آراسته به نمادهای ایزدان، همانند مدال‌ها و نشان‌هایی بود که شاهان از بالاترین شخصیت‌ها در سلسله‌مراتب نظام آیینی آن دوران یعنی خدایان آسمانی دریافت کرده بودند. این نشان‌ها، جایگاه ویژه پادشاه را به زیردستان‌اش گوشزد و فرمانبرداری از او را بایسته می‌کرد.

بنیان‌های صورت‌بخشی به مِلَمُو (شکل‌گیری)

بحث‌های پیش‌گفته تردیدی برجای نمی‌گذارد که مِلَمُو با ایزد خورشید همبسته است. در این فراز به‌گونه‌ای همزمان، دلیل برتری یافتن ایزدان خورشیدی و نیز چرایی گزینش گوی درخشان سوزنده برای بازنمایی مِلَمُو بررسی می‌شود.

۱. اقلیم منطقه

میان‌رودان، ناحیه‌ای از خلیج فارس تا کوه‌های ارمنستان و از فلات ایران تا بیابان شام است. بخش بزرگی از میان‌رودان در عراق امروزی در امتداد و میان رودهای دجله و فرات جای دارد. شدت تابش خورشید در این نواحی بسیار زیاد و میزان بارش سالانه در آن، اندک است. خورشید در میان‌رودان، چهره‌ای بخشنده در فصل‌های نیمه‌گرم و چهره‌ای بسیار خشن در ماه‌های گرم سال دارد و بر میزان خشکسالی می‌افزاید. مردمان میان‌رودان پس از ایجاد روش‌های نوآورانه آبیاری مصنوعی توانستند کشاورزی را در برخی بخش‌ها گسترش دهند؛ چندانکه در بخش جنوبی آن، دولت‌شهرهای بزرگ باستانی از حدود هزاره سوم پم شکل گرفت (Edzard and others, nd). با جریان دورود و دلتای حاصلخیز آن و نیز تالاب‌ها و آبگیرها با وجود خشکی شدید، نزارهای گسترده‌ای در این منطقه پدید آمد که هنوز بخش‌هایی از آن برجاست. نزارها، گیاه نی را در جایگاه یکی از مهم‌ترین گیاهان بومی و آیینی میان‌رودان درآورد. پیرامون پرستشگاه‌های الهه اینانا را در سومر هزاره ۴ پم با این گیاه می‌آراستند. دسته‌های به‌هم‌بافته نی در برخی دوره‌ها، حتی نماد خدایانی مانند اینانا یا آنو بود (هال، ۱۳۸۹: ۳۰۹).

گرما و خشکی میان‌رودان سبب شدنی از جهتی دیگر نیز در این منطقه تاریخ‌ساز باشد؛ این گیاه به‌آسانی آتش می‌گیرد و آتش سوزی را به‌شتاب می‌پراکند. در تابستان با افزایش دمای هوا و کاهش سطح آب تالاب‌ها خطر آتش سوزی و گسترش آن بسیار جدی است. همانگونه که بخش بزرگی از نی‌های تالاب هورالعظیم در مرز ایران و عراق در تابستان سال ۱۳۹۷ ه.ش. در آتش سوخت، آتش سوزی‌های گسترده‌ای نیز در ادوار پیشین این منطقه رخ داده است. تابش شدید آفتاب که به گرما و خشکی بیشتر گیاهان می‌انجامد، در کنار هم‌سویی جهت وزش بادهای فصلی با مسیر آتش، مهار آتش سوزی‌های این مناطق را حتی امروزه و با وجود امکانات پیشرفته با دشواری روبه‌رو می‌سازد. در هزاره‌های پیشین، آتش سوزی نزارها، مسمومیت دود ناشی از آن، ویرانی سهمگین پوشش گیاهی و جانوری منطقه و ... رخدادی هولناک و مصیبتی دامن‌گیر بوده است.

بررسی ویژگی‌های اقلیمی میان‌رودان، نقش خورشید را در حیات مردمان این سرزمین آشکار می‌سازد. خورشید در این نواحی، چهره دوسویه شناخته‌ای دارد: عنصری زندگی‌بخش و نابودکننده. معجززاده می‌نویسد: در برخی آثار، شانه‌های ایزد خورشید را بدون آتش و او را در کنار رستنی‌های گوناگون بازنموده‌اند. چنین نمودی «دست کم فصلی از سال را نشان می‌دهد که در آن خورشید، سوزان و نابودکننده نیست. زمانی که خدا به‌صورت نابودکننده نباتات با شعله‌های آتش پدیدار

می‌شود، باید پذیرفت که این رویداد در فصل دیگری از سال رخ داده است» (مجیدزاده، ۱۳۹۷: ۷۷-۷۸). استاد بهار، اقلیم را مهم‌ترین دلیل پرستش خدایان خورشیدی نزد اقوام سامی باستان می‌داند (بهار، ۱۳۹۱: ۴۰۷).

۲. جایگاه اسطوره‌ای خورشید

در ادوار کهن، بر پایه ویژگی‌های آب‌وهوایی و شرایط جغرافیایی هر منطقه، پاره‌ای پدیده‌های طبیعی بر دیگر پدیده‌ها برتری می‌یافت؛ انسان‌ها برای بهره‌مندی از امکانات یا فرار از خسارت‌های طبیعی، هر پدیده یا رویداد را در حدود خویشکاری‌های موجودات فرازمینی خیر (ایزدان و ایزدبانوان) و شر (دیوها، غول‌ها و شیاطین) متصور می‌شدند و اسطوره‌ها، پیرامون این گمان‌ها شکل می‌گرفت. ویژگی‌ها و سلسله‌مراتب ایزدان نیز بسته به اقلیم و جغرافیای سرزمین‌ها متفاوت بود. برای نمونه، فردی که در صحرایی گرم و خشک زندگی می‌کرد، بخشندگی و نابودکنندگی خورشید را متفاوت با فرد دیگری درمی‌یافت که در منطقه‌ای سرد و پُربرف می‌زیست؛ همچنین اهمیت آب در جایی خشک بیش از زیستگاهی پر باران است؛ پس پذیرفتنی است که جایگاه ایزد آب نیز در این دو سرزمین یکسان نباشد.

ویژگی‌های آب‌وهوایی میان‌رودان، خورشید را در جایگاه مهم‌ترین پدیده طبیعی منطقه می‌نشانند. حاصلخیزی و زادآوری کشتزارها در کنار خشکسالی، گرمای طاقت‌فرسا و گاه آتش‌سوزی، همه از قدرت این گوی درخشان پرهیت بود. برخی پژوهشگران باور دارند گستردگی پرستشگاه‌های ایزدان خورشیدی در میان‌رودان، جایگاه برجسته آن را گواهی می‌دهد (بلک و گرین، ۱۳۸۵: ۳۰۳). آداب پرستش خورشید و بزرگداشت مقام آن در کیش‌های تمدن‌های بزرگ باستانی فراگیر بود. در این کیش‌ها، خورشید یک خدایقهرمان و سرچشمه نور و گرماست. آتوم، اوزیریس، بعل، میترا، هلیوس و آپولون، همگی همتایان اوتو و شمش میان‌رودانی در تمدن‌های باستانی دیگر است (شوالیه و گبران، ۱۳۸۸: ۱۲۶).

۳. سنت تصویرنگاری میان‌رودان

رمزگشایی الواح نشان می‌دهد در کهن‌ترین شکل خط تصویرنگاشت در دوره اوروک IV (حدود ۲۸۵۰ پم) واژه آتش را به‌سان دایره‌ای - همانند یک ظرف - بر یک پایه با خط‌هایی موازی در بالا مانند پرتو یا شعله می‌نگاشتند (بوترو، ۱۳۹۰: ۲۷)؛ بر پایه نمونه‌های در دسترس، دایره پرتوافشان،

نشانه نگارشی برای مفاهیمی چون آتش، نور و سوزاندگی بود. در هیروگلیف مصری نیز دایره، بیانگر خورشید، روز و در مفهوم نمادین، یادآور رَع (خدای خورشید) است (کاراتینی، ۱۳۸۲: ۹۳۲/۱B/a).

۴. هنر همسایگان

بازخوانی الواح از گستردگی روابط دولت‌شهرهای میان‌رودان با تمدن‌های همجوار خیر می‌دهد. لشکرکشی‌ها، دادوستدهای بازرگانی، پیشکش هدیه از سوی فرمانروایان به همسایگان^۱ و ... چهره‌های این روابط است. فرازهایی از عهد قدیم نشان می‌دهد سرزمین‌های باختری میان‌رودان (سوریه و فلسطین امروز)، نقش مهمی در ایجاد ارتباط بخش‌های خاوری با تمدن مصر داشت؛ چندانکه دست‌یابی به آن‌ها برای دولت‌شهرهای میان‌رودان، دروازهٔ فتح مصر بود و برعکس.

در سفر پیدایش، آمده است: «در آن روز خداوند با ابرام [ابراهیم(ع)] عهد بست و گفت این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم یعنی نهر فرات به نسل تو بخشیده‌ام» (باب ۱۵، ۱۸؛ آمده در: تورات، ۱۹۲۵: ۱۹). این فراز از یک سو، موقعیت پیونددهندهٔ منطقه را برای مصر و میان‌رودان یادآور می‌شود که چونان پلی میان دو سرزمین است؛ از دیگر سو، وعدهٔ امن و آسایش برای جایی است که بارها، همسایگان خاوری و مصری بر آن یورش آورده‌اند: در چهاردهمین باب سفر پیدایش، گزارش نبرد بزرگ میان سپاه بابل، عیلام و ... با سرزمین‌های باختری آمده (۱-۲؛ آمده در: همان: ۱۷)؛ یا در کتاب دوم پادشاهان به حملهٔ نبوکدنصر بابلی به اورشلیم اشاره شده است (باب ۲۵؛ آمده در: همان: ۶۲۲). کتاب مقدس همچنین حملهٔ فرمانروایان میان‌رودان به مصر را گزارش می‌کند: «پادشاه بابل هرچه را که از آن پادشاه مصر بود از نهر مصر تا نهر فرات به تصرف درآورده بود» (کتاب دوم پادشاهان، ۲۴، ۷؛ آمده در: همان: ۶۲۱).

افزون بر گفته‌های کتاب مقدس، یافته‌های باستان‌شناسی نیز ارتباط اقوام میان‌رودان را با مصر و سرزمین‌های باختری می‌نمایاند. مشهورترین آن‌ها، الواح میخی است که در ۱۸۸۷ م. در تل‌ال‌امارنهٔ مصر یافت شد. این الواح نشان می‌دهد در سدهٔ ۱۴ پم مصر و امپراتوری بابل با یکدیگر دادوستدهای گسترده‌ای داشتند (کاراتینی، ۱۳۸۲: ۱/C/۹۳۴). در چنین فضای پردادوستدی، تأثیرپذیری‌های هنری سرزمین‌های یادشده از یکدیگر پذیرفتنی است. برای نمونه، بررسی آثار مصری نشان می‌دهد در آنجا نیز به‌مانند میان‌رودان، بازنمایی نمادهای خورشیدی به شکل گوی

^۱ برای نمونه می‌توان به هدایای گستردهٔ فرعون به پرستشگاه‌های اوگاریت در ۲۵۸۵ پم اشاره کرد (کاراتینی، ۱۳۸۲: جدول ۲۰).

فراگیر بوده است. البته این پویه در پی اثبات تأثیرپذیری یا تأثیرگذاری نیست. تنها یادآور می‌شود در هنر سرزمین‌های همجوار میان‌رودان باستان نیز ترسیم نمادهای خورشیدی شناخته و پسندیده بود. خورشید در کنار نیل، دو عنصر بنیادین شکل‌دهندهٔ دین در مصر باستان بود و با سلطنت فرمانروایان همبستگی داشت (وارنر، ۱۳۸۹: ۱۶۵-۱۶۶). نماد کهن‌ترین خورشید-خدای مصری که از ابتدای دورهٔ کهن در شهر هلیوپولیس پرستش می‌شد، دایره‌ای ساده بود. پیرامون این دایره، یک اورایوس^۱ نقش می‌شد. در صحنه‌هایی که رع با فرعون یا ملکه هم‌نشین است، قرص خورشید را بر فراز سر شاهین‌گونهٔ رع نشانده‌اند. همچنین آتن را که پرستش آن در سلسلهٔ هجدهم مصر به اوج رسید، همواره با قرص خورشید باز می‌نمودند که پرتوهای بلند خود را به زمین می‌فرستد (هال، ۱۳۸۹: ۲۰۵؛ نیز بنگرید به: وارنر، ۱۳۸۹: ۱۸۶). افزون بر نمادهای خورشیدی برای برخی ایزدان، همانند میان‌رودان، گوی رخشان، پیوسته با فرمانروایان نیز بازنمایی می‌شد؛ برای نمونه بر دیوارنگاره‌های پرستشگاه ابوسمبل و نیز در مقبرهٔ نفرتاری (همسر رامسس دوم)، او را با تاجی بلند، آراسته به قرص خورشید نقش کرده‌اند. در صحنه‌ای بر تخت زرین توت‌عنخ‌آمن نیز تاج‌ها آراسته به این نقش است.

فره در هنر ایران باستان

دیدیم باز نمود مَلَمُو در هنر آشور به شکل قرصی بالدار درآمد. این شکل، «نماد آشور، خدای عمدهٔ آشوری و نماد شمش، خورشید-خدای آنان بود» (هال، ۱۳۸۹: ۷۴). کم‌کم، قرص بالدار دگرگون شد: آشور به هیأت مردی با تیروکمان در میانهٔ آن جای گرفت که پشتیبان پادشاه در صحنه‌های نبرد و شکار بود (همانجا). نقش برجسته‌های دیوار کاخ آشورنصری‌پال دوم (موزه بریتانیا، ثبت به شماره‌های URL6، 124531 و URL7، 124551) آراسته به این نماد است.

پس از چیرگی ایرانیان بر بابل، بسیاری از عناصر بصری نقش برجسته‌های آشوری از جمله قرص بالدار - همراه با مرد کماندار یا بی‌آن - به ساخته‌های هخامنشی راه یافت. برخی پژوهشگران نماد قرص بالدار به همراه مرد را در آثار هخامنشی، باز نمود اهورامزدا (همانجا)، فره‌وشی و البته برخی، تجسم فرّهٔ کیانی می‌دانند (بویس؛ آمده در: قائمی، ۱۳۹۰: ۱۳۱). شکل باز نمود فرّهٔ کیانی در آثار هخامنشی، محل بحث‌های بسیار است. افزون بر نماد آشوری پیش‌گفته، برخی مانند نیولی بازنمایی

^۱ اورایوس (uraeus)، نماد سلطنت در مصر باستان و به شکل یک مار کبرا و آمادهٔ شعله افکندن به دشمنان پادشاه. این نماد، نشان واجت، کبرا-الهه و نگهبان مصر سفلی و فرعون بود. قدرت آتش افکنی او، این الهه را به خورشید پیوند می‌داد و اگر آن را در هیأت انسانی می‌نمایاندند، دارندهٔ نشانه‌های خورشیدی مانند سر شیر، قرص و اورایوس بود (هال، ۱۳۸۹: ۳۰).

فرّه کیانی را بسیار گونه‌گون معرفی کرده‌اند: «از fos^۱ داریوش سوم گرفته تا آتش شخصی هریک از شاهان و شاید عقاب طلایی که بر مبنای نظر کورتیوس روفوس با ابراهه‌های الاهی و سلطنتی همراه بوده است» (نیولی، ۱۳۹۱: ۱۰۸-۱۰۹)؛ و برخی بر پایه‌ی ابیاتی از شاهنامه، تاج، تخت شاهی، سایه‌بان و ... را تجسم فرّه دانسته‌اند (ماه‌وان و دیگران، ۱۳۹۴). چه نماد آشوری را باز نمود فرّه کیانی بدانیم، چه عقاب طلایی یا هریک از اشکال یادشده، آنچه بی‌تردید می‌توان گفت اینکه در روزگار هخامنشی، فرّه را به شکل گوی رخشان بین‌النهرینی نپرداخته‌اند.

برخلاف نقش برجسته‌های هخامنشی، بررسی آثار برجای مانده از دوره‌های پسین نشان می‌دهد دایره‌تابان میان‌رودان در هنر ایران تا روزگار ساسانی - و حتی سده‌های آغازین اسلامی - شناخته بود. نقش برجسته آنتیوکوس اول در برابر خدای تلفیقی میتر-آپولو (۶۹-۳۴ م، نمرداغ، گیرشمن، ۱۳۷۰: ۶۷)؛ یا نقش برجسته خدایان سه‌گانه پالمیری (سده ۱ م، لور، URL8)؛ یا نقش برجسته تنگ سروک (سطح شمال شرقی صخره دوم، Flandin, 1851: plate 224) نمونه‌هایی از بازنمایی‌ها در دوره‌های پیشاساسانی است. همراستا با پژوهش حاضر، نقش برجسته تنگ سروک، مهم‌تر از دیگر نمونه‌هاست؛ زیرا در آن، پیکره‌ای آراسته به تاجی خورشیدگون است که گمان می‌رود پادشاه یا شاهزاده باشد. البته آسیب‌دیدگی شدید این اثر، دآوری درباره‌ی هویت فرد را با تردید همراه می‌کند (Haerinck, 2005).

هنرمندان ساسانی بیش از پیشینیان پارتی خود، قرص خورشید را برای نمایش فرهنگندگی شهریاران به کار بردند؛ گاه با پرتو (مانند نقش برجسته تاج‌گیری، سده ۴ م، طاق‌بستان؛ گیرشمن، ۱۳۷۰: ۱۹۰) و گاه بی‌آن (بازنمایی صحنه شکارگاه، طاق‌بستان؛ Flandin, 1851: plate 10). افزون‌بر نقش برجسته‌ها، باز نمود شهریاران بر بسیاری از ساخته‌های فلزی این دوران نیز آراسته به هاله فرهنگندگی است: بشقاب نقره زراندود (متروپولیتن، شماره URL9؛ 34.33)؛ بشقاب زراندود (شماره URL10؛ S-297) و سیمین موزه آر میتاژ (تصویر ۷).

کوتاه‌سخن اینکه جدا از روزگار هخامنشی، باز نمود فرّه کیانی در دیگر ادوار باستانی ایران به نمایش مَلَمّو در میان‌رودان شباهت داشت. پاسخ به اینکه چرا هخامنشیان، باز نمود آشوری را به نمادپردازی کهن‌تر ترجیح دادند؛ کدامیک از اشکال باز نموده به تجسم فرّه نزدیک‌تر است؛ یا اینکه چرا ایرانیان در روزگار ساسانی، فرّه هخامنشی را وانهادند و باز نمود میان‌رودانی را برگزیدند؛ بیرون از مجال این پژوهش و شایسته کتدوکاوی دیگر است. در اینجا با توجه به پرهیز سخت‌گیرانه

^۱ واژه یونانی Φωσ با تلفظ (fos) به معنای light یا نور است.

روحانیان زرتشتی از ورود هرگونه عنصر غیراهورایی به چارچوب باورهای مزدیسنايي به این پرسش می‌پردازیم: چرا هنرمندان زرتشتی اجازه یافتند یکی از مهم‌ترین ارکان پادشاهی دین‌مدار ایرانی (فرّه کیانی) را با نمادی کفرآمیز - نماد آشوری یا قرص خورشید - باز نمایند؟ به دیگر سخن، چرا نمایش مَلَمَو خورشیدگون پیش‌آریایی، تضادی با تجسم فرّه ایرانی نداشت؟

فرّه ایرانی، امتدادی بر مَلَمَو میان‌رودانی (فراگیری)

نهضت اصلاح زرتشتی

استاد بهار با بررسی پاره‌ای مضامین اسطوره‌ای یادآور می‌شود: باورهای میان‌رودان که از روزگار سومر (میانه هزاره ۴ پم) شکل گرفت تا دوره هخامنشی و حتی پس از آن، بر تمامی فرهنگ و تفکر آسیای غربی، نجد ایران و حتی دره سند اثر گذارد (بهار، ۱۳۸۶: ۱۲۹-۱۳۰). پس، باورهای پیش‌زرتشتی که امروزه بخش‌هایی از آن را بر پایه پیوستگی‌اش با وداها می‌شناسیم، ریشه‌های مشترک با اسطوره‌های میان‌رودان داشته؛ برای نمونه روایت خلقت خدایان خیر و شر از نیای نخستین در باورهای میان‌رودان که در هند، ایران و حتی یونان تکرار شده است (همانجا). در اواخر روزگار هخامنشی بر چیرگی فرهنگی سرزمین‌های باختری افزوده شد^۱ و حتی ساخت معبد برای تندیس‌های آیینی، جای پرستش عناصر طبیعی در فضای آزاد را گرفت. با این گام، مناسک مزدیسنا، بیش از پیش، هم‌رنگ دیگر مذاهب منطقه شد (بویس، ۱۳۷۷: ۲۰۰). جایگاه برجسته خورشید و پیوستگی‌اش با فرهنگ شهریاران نیز از دیگر نمونه‌های پای‌بندی باورهای زرتشتی به عقاید پیشینیان و جذب آن‌هاست. بیلی حتی پیوستگی‌های آوایی واژه فرّا با واژگان تمدن‌های پیشین و هم‌روزگار نشان می‌دهد: «در متن اوستا (*xarəno*) و شکل دیرینه‌تر از آن (*hvarnah*)، در نگارش‌های اکدی (*par-na*)، عیلامی (*min-tu-par-na*)، هخامنشی (*farnah*)، میان‌رودان متقدم (*pa-ar-nu/ par-na*) و نیز مصری (*prn*)» (Bailey, 1943: 1-2).

گفتیم خدایان خورشیدی در میان‌رودان، بخش‌اندگان مَلَمَو بودند. در باورهای هندوایرانی نیز خورشید، مقامی ممتاز داشت و یکی از هفت خلقت منجز که گیتی را برپا می‌کرد، آتش بود (بویس، ۱۳۷۷: ۸۷). جایگاه خورشید/آتش در سنت نیایش مزدیسنا نیز برجسته ماند: زمان عبادت، هنگام برآمدن و فرونشستن خورشید و میانه روز (گاه شدیدترین تابش) بود؛ سپس نماز سحرگاهی و

^۱ برای نمونه‌ای از این تأثیرپذیری‌های بنیادین بنگرید به: کشمیری، مریم و ابوالقاسم دادور (۱۳۹۸)، «مقایسه پوشش خدایان در هنرهای باستانی»، نخستین کنفرانس ملی دوسالانه باستان‌شناسی و تاریخ هنر: ۲۳۶۰-۲۳۷۱؛ دسترسی در: URL12.

نیمه‌شب را به آن افزودند. در این دو هنگام با وجود نبود خورشید، همواره جلوه‌ای از آتش، برابر مؤمن برافروخته می‌شد (همان: ۱۲۹). تکریم آتش/خورشید در دیانت مزدیسنا چنان بود که مسلمانان در سده‌های نخست اسلامی، آن‌ها را به آتش‌پرستی متهم می‌کردند. برپایه تاریخ سیستان می‌دانیم زرتشتیان در ردّ این اتهام بسیار کوشیدند.^۱ به‌هرروی، بسیاری از باورهای پیشازرتشتی در آیین نو رخنه کرد و با وجود اصلاحات سختگیرانه در شکلی تازه به حیات خود ادامه داد. دومزیل نشان می‌دهد روحانیان زرتشتی که دیگر نمی‌توانستند خدایان پیشین را در جایگاه ایزدی‌شان حفظ کنند، چگونه آن‌ها را به دستیاری اهورامزدا درآوردند. او می‌نویسد: از آنجا که اصلاح‌گران، «کاهن بودند، به دانش سنتی‌شان دلبسته و پای‌بند ماندند. پس شخصیت‌های قدیمی را با نام‌های نو و الایش یافته به عنوان ساحات خدا [اهورامزدا] نگه داشتند» (دومزیل، ۱۳۷۹: ۱۹). آنچه فراگیری باز نمود مِلَمّو را در هنر ایرانیان زرتشتی ممکن ساخت، همین پای‌بندی به باورهای پیشین (جایگاه برجسته خورشید در مزدیسنا) و پیوستگی فرّه کیانی با خورشید بود. در ادامه، چستی فرّه در باورهای ایرانیان و ارتباطش با خورشید، برپایه متن‌های کهن خواهد آمد.

فرّه / فرّ / خورنه

برپایه متن‌های پهلوی، فره را نباید با نور یکی دانست؛ زیرا این دو مفهوم را با دو واژه جداگانه بیان کرده‌اند. اما آشکار است که ماهیت فره با نور، درخشندگی و خورشید پیوستگی دارد. «فره نیرویی کیهانی و ایزدی، سوزان، درخشان و روشنی‌بخش است» (دوستخواه، ۱۳۸۵: ۱۰۱۹) بارتولومه، جکسون و نیبرگ بر این باورند که ریشه فرّ در سانسکریت بدون شک Svar به معنی خورشید است و در اوستا هور hvar^۲ (آمده در: قائمی، ۱۳۹۰: ۱۱۵؛ نیز بنگرید به: نیولی، ۱۳۹۱: ۱۰۴). همچنین بر بنیان متن اوستا و از آنجا که همراهی فرّ با هر شخص سبب دستیابی او به کمال و مرتبه‌ای درخور می‌شود، فرّ را «سعادت، نیکبختی، هر چیز یا بخت خوب»^۳ نیز تعریف کرده‌اند (Bailey, 1943: 3). «در گاهان، خوانره Xvarna برای جاماسب به‌صورت صفت و به معنی درخشان و

^۱ در تاریخ سیستان آمده است: زرتشتیان می‌گفتند: «ما خدای پرستیم و این آتشیخانه را که داریم و خورشید را که داریم نه بدان داریم که گوئیم این را پرستیم اما به جایگاه آن داریم که شما محراب دارید و خانه مکه، چون برین حال باشد واجب نکند [برکندن] که جهودان را نیز کنشت است و ترسایان را کلیسا و گبرکان را آتشیگاه» (بی‌نام، ۱۳۶۶: ۹۳).

^۲ البته بیللی این ریشه‌شناسی را رد کرده و این واژه را از ریشه hvar- به معنای دریافتن و به‌دست آوردن می‌داند (آمده در: قائمی، ۱۳۹۰: ۱۱۵).

^۳ Welfare, good things or good fortune (Bailey, 1943: 3).

نیک‌بخت و سعادت‌مند آمده است» (ثروتیان، ۱۳۵۰: ۲). در دیگر متن‌های پهلوی نیز قرّ و مشتقات آن، «یادآور شادی، صلح، نیکبختی، فراوانی، جایگاه برجسته و منزلت است. قرّ در کاربردهای وصفی، باشکوه، درخشان و پرتالّو معنی می‌دهد (نیولی، ۱۳۹۱: ۱۰۲-۱۰۳). فردوسی در شاهنامه بر درخشندگی و صفت خورشیدگون قرّ تأکید دارد: جهانجوی با قرّ جمشید بود/ به کردار تابنده خورشید بود (اعتمادمقدم، ۱۳۵۰: ۱۳).

واکاوی قرّۀ کیانی بر پایه متن‌های کهن

امروزه در باورهای زرتشتیان، آتش، مرتبه‌ای بسیار والاتر از خورشید دارد؛ تا بدان‌جا که حتی نور خورشید نباید به آتش مقدس بتابد؛ اما گمان می‌رود در گذشته چنین نبوده است، زیرا آتشدان‌ها را بر فراز کوه‌ها و حتی در فضاها باز جای می‌دادند (هینلز، ۱۳۹۱: ۴۸). در نقش‌برجسته آرامگاه داریوش، نمادهای خورشید و ماه را بر فراز آتشدان مقدس پرداخته‌اند؛ سه‌گانه‌ای که در نقش‌برجسته‌های آرامگاهی دیگر جانشینان داریوش نیز تکرار شده است (بویس، ۱۳۷۷: ۱۹۹-۲۰۰).

در دیانت مزدیسنا اهورامزدا جهان مادی را «نخست از روشنی بی‌کرانه‌شکلی از آتش پدید می‌آورد [...] این شکل از آتش، درخشان، سفید، گرد و از دور دست دیدنی است» (یارشاطر، ۱۳۸۹: ۳۳۰). بر پایه متن‌های کهن زرتشتی، قرّ با آتش/خورشید پیوسته است و با ویژگی‌های درخشندگی و گاه سوزانندگی فهم می‌شود. در فرازهایی از گزیده‌های زادسپرم که به تولد زرتشت می‌پردازد، درباره آتش ایزدی آمده است: قرّۀ زرتشت [به هنگامی که] مادرش زاده شد، به شکل آتش از آن روشنی بیکران فرود آمد و بدان آتش آمیخت که او را [اندر] پیش بود. از [آن] آتش اندر مادر زرتشت آمیخت. سه شب به همه گذرها و سوی‌های خانه به شکل آتش پیدا بود. رهگذران، بزرگ‌روشنی همی‌دیدند. نیز چون [زرتشت] پانزده ساله شد، از آن قرّ که اندر وی [بود، چون] به راه می‌رفت، فروغ از او بازمی‌تافت» (در: بهار، ۱۳۹۱: ۲۴۴؛ نیز بنگرید به: آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۰: ۳۷ به بعد؛ قائمی، ۱۳۹۰: ۱۱۶). همچنین می‌خوانیم: در شب تولد زرتشت، «از فروغ و روشنی او [تا] دورجای پُرفروغ گشته بود» (بهار، ۱۳۹۱: ۲۴۵). یکی از یشت‌ها می‌گوید: فر ایزدی از قدیسی به قدیسی رسید تا سرانجام روان زردشت را نورانی کند (هینلز، ۱۳۹۱: ۱۴۲).

بخشی از متن‌های کهن، بیش از آنکه روشنی را یادآور شود، همان هیبت سوزاننده را به ذهن می‌آورد که هراس به دل دشمنان می‌افکند. برای نمونه در فرازی که توصیف همت دیوان برای نابودی

زرتشت، پیش از تولد اوست، از زبان همکاران اهریمن آمده است: «به سبب بودن آتش از همه سوی، چاره نیافتیم، زیرا هرکه را آتش یار بود، آن‌گاه با او همالی نبود» (بهار، ۱۳۹۱: ۲۴۵). یا درباره همانندی فرّ به آتش در زادسپرم نوشته‌اند: «سه روز به تولد زرتشت مانده، خانه پوروشسب را نور فراگرفته بود و از همه خانه نور می‌تافت. بزرگان ده گمان بردند که ده آتش گرفته است. به هراس افتادند و گریز اختیار کردند، اما در بازگشت دریافتند که به هیچ‌جای ده آتش نیفتاده است، بلکه در خانه پوروشسب، مرد شکوهمندی زاده شده و این روشنی از فرّه اوست» (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۰: ۴۲؛ همچنین بنگرید به: همان: ۵۹ به بعد).

آنچه بیش از همه، پیوستگی فرّ را با خورشید آشکار می‌کند، فرازهایی از خورشیدبشت اوستاست. فرّه که زندگی‌بخش است و در ممتازترین شکل خود - فرّه کیانی - جلوه هورمزد نزد شهریار ایران‌زمین، با وساطت ایزدان مینوی از خورشید فرو فرستاده می‌شود: «هنگامی که خورشید فروغ بیفشاند و تابان شود، هنگامی که خورشید بدرخشد، صد[ها] و هزار[ها] ایزد مینوی برخیزند و این فرّ را فراهم آورند و فروفرستند» (در: دوستخواه، ۱۳۸۵: ۳۲۳). خورشیدبشت در ادامه به مؤمنان یادآوری می‌کند تداوم و پاکی حیات، غلبه بر دیوان و آرامش ایزدان مینوی با خورشید نسبت دارد و خورشید با ایزد «مهر، آن فراخ چراگاه هزارگوش ده‌هزار چشم» پیوسته است. کسی که خورشید را می‌ستاید، پایداری در برابر تیرگی دیوآفریده، دزدان و راهزنان، جادوان و پریان و مَرشون^۱ را به دست می‌آورد و ستایش خورشید، هم‌سو با ستایش اهورامزدا، امشاسپندان، روان فرد و همه ایزدان مینوی و جهانی است (همان: ۴-۳۲۳). در بخشی از مهریشت، فرّه کیانی با آتش سوزان یکی دانسته شده است که در جلوی گردونه مهر حرکت می‌کند. در تفسیر ژینیو از ارداویراف‌نامه، فرّه بی‌وقفه می‌سوزد (نیولی، ۱۳۹۱: ۱۰۶). پس برپایه آموزه‌های اوستا، فرّه، آتشی سوزان و رخشان است که با میانجی‌گری خورشید، نصیب مردمان می‌شود. این تعریف، تضادی با باورهای میان‌رودان درباره مَلَمّو ندارد؛ از این‌روست که باز نمود مَلَمّو می‌تواند نمادی مناسب برای فرّه کیانی نیز باشد. البته اوستا تأکید می‌کند فرّی که در شب بر زمین فرود می‌آید، از فروغ ماه است (آمده در: دوستخواه، ۱۳۸۵: ۲۲۶)؛ اما سردی نور ماه، در کنار حضورش در شب، جایگاه فروتری در برابری با خورشید به آن می‌بخشد. مقایسه بلندای سرودها در خورشیدبشت و ماهیشت در کنار توجه به خویشکاری‌هایشان، این تفاوت جایگاه را می‌نمایاند. برخی ابیات شاهنامه نیز پیوستگی فرّ با

^۱ مَرشون، نام دیو زوال و فراموشی، از دستیاران و کارگزاران بزرگ اهریمن است (دوستخواه، ۱۳۸۵: ۱۰۵۳).

خورشید/ماه را به یاد می‌آورد؛ برای نمونه آنجا که در نبرد تور و منوچهر، فردوسی برای سوگند به فرّ ایزد به خورشید و ماه اشاره می‌کند: به فرّ خداوند خورشید و ماه (اعتمادمقدم، ۱۳۵۰: ۱۶).

شاهنامه همچنین در ابیات گوناگون به ماهیت خورشیدگون فرّ اشاره می‌کند: بیاراست کاووس خورشیدفر/ به دیبای رومی یکی مهد زر (همان: ۲۵). یا درباره سیاوش می‌خوانیم: چو خورشید بر کاخ فرخ‌سروش/ نشسته سیاوش با فرّ و هوش (همان: ۳۳). حتی فردوسی در برخی ابیات، خورشید را فرّ گیتی می‌خواند: که ای فرّ گیتی یکی لخت نیز/ یکایک نبایست آمد هنیز (همان: ۱۵۶؛ همچنین بنگرید به: ثروتیان، ۱۳۵۰: ۷۷ به بعد). در شاهنامه برای فرّ همانند خورشید، فعل تابیدن به کار رفته است: «جهاندار پالوده گشت از بدی/ بتابید ازو فرّ ایزدی» (ثروتیان، ۱۳۵۰: ۶۸). گاه نیز به‌گونه‌ای سلبی به این تابش اشاره می‌شود؛ هر جا که شهریاری فرهمند از فرّ محروم شود، فردوسی واژه‌هایی با مفهوم تاری و تیرگی را در ابیات می‌نشانند. تیرگی مخالف روشنایی و نور است؛ گویی فرّ از فروغ می‌افتد و کم‌سو می‌شود. برای نمونه در واپسین روزهای زندگی منوچهر، ستاره‌شناسان نزدش می‌آیند و «بدادند زان روز تلخ آگهی/ که تیره شود فرّ شاهنشهی» (اعتمادمقدم، ۱۳۵۰: ۱۸؛ همچنین برای نمونه‌های دیگر نگاه کنید به: ثروتیان، ۱۳۵۰: ۹۱ به بعد).

بربنیان آنچه آمد درمی‌یابیم فرّ کیانی نزد زرتشتیان در ماهیت، ویژگی و خاستگاه تفاوت چندانی با مِلَمَو میان‌رودانی نداشت؛ شاید بتوان بازتعریف فرّ کیانی را شکلی از ادامه باور به مِلَمَو میان‌رودانی دانست که با وجود نهضت اصلاحات به دین تازه راه یافت. از این روست که نمادپردازی پیشازرتشتی، بی‌هیچ درهم‌آمیختگی با باورهای جدید و مخالفت روحانیان زرتشتی در هنر آریایی‌ها اجرا می‌شود و حتی به هنر سده‌های آغازین اسلامی نیز راه می‌یابد.

همبستگی فرّ با مِلَمَو

بررسی‌های پیش‌آمده نشان می‌دهد همانندی فرّ کیانی و مِلَمَو، دست‌کم در چهار فراز زیر پذیرفتنی است:

۱. **تعریف و ماهیت:** درخشندگی و سوزاندگی، هیبتی که هراس به دل دشمنان می‌افکند، و پیوستگی فرهمندی پادشاهان با خورشید از مهم‌ترین شباهت‌های ماهوی مِلَمَو و فرّ است؛
۲. **شرایط از دست دادن فرهمندی:** گرچه «خویشکاری مِلَمَو ترساندن و بازداشتن دشمنان شاه از دست زدن به اقداماتی بر ضد او بود، اما اگر شاهی پشتیبانی ایزدی را از دست می‌داد، مِلَمَو از او گریزان می‌شد و وی در برابر دشمنان بی‌دفاع می‌ماند» (بهار، ۱۳۹۱: ۴۳۸). این درست همان چیزی

است که در اوستا (زامیادیشْت، کرده ۶) یا شاهنامه درباره فرّه جمشید آمده است. فردوسی همچنین درباره نوذر می گوید: نگردد همی بر ره بخردی/ ازو دور شد فرّه ایزدی (اعتمادمقدم، ۱۳۵۰: ۱۹)؛

۳. **شهریاران، فرهمندند:** همانگونه که مَلَمُو تنها از آن پادشاهان است، فرّه کیانی نیز هدیه اهورامزدا به شهریاران ایران زمین است. در کنار فرازهای گوناگون اوستا که بر این فرهمندی تأکید می کند (بنگرید به زامیادیشْت؛ برای نمونه کرده دهم، فراز ۷۱)، شاهنامه شرط پادشاهی را چنین می داند: هر آن نامور کو نباشدش رای/ به تخت بزرگی نباشد سزای/ نزیید بریشان همی تاج و تخت/ ببايد یکی شاه پیروزبخت/ که باشد بدو فرّه ایزدی/ بتابد ز گفتار او بخردی (اعتمادمقدم، ۱۳۵۰: ۲۱)؛

۴. **پیوستگی مفهوم مَلَمُو/فرّه با کوه:** زامیادیشْت، گسترده ترین توصیف ها را درباره فرّه کیانی دارد. در این یشت، پس از برشمردن نام برخی کوهها و اشاره به شمار کوههای ایران زمین - ۲۲۴۴ کوه - از فرّ کیانی مزداآفرید، فرّه امشاسپندان، شهریاران و پهلوانان، فرّه زرتشت و سوشیانس سخن رفته است. نیولی در دایره المعارف ایرانیکا با توجه به فرازهای زامیادیشْت می نویسد: «دلایل خوبی داریم که قائل شویم ارتباط خوَرّه با کوهها بی معنا نبوده است؛ چرا که در تمام اسطورهها، کوهها محل منبع الهام ربانی هستند و همین پیوند در افسانه ترکی او یغوری کوه بخت و اقبال دیده می شود» (نیولی، ۱۳۹۱: ۱۰۸).

افزون بر دریافت نیولی می دانیم در جهان باستان، «ستیغهای دوگانه، گاهی جایگاه خورشید و ماه بود» (هال، ۱۳۸۹: ۲۱۶). بسیاری از آثار میان رودان، خدای انسان گون خورشید را پیوسته با کوهها نشان می دهد؛ زیرا خورشید هر روز از پس کوهها سر بر می آورد. از بهترین نمونهها، دو مُهر در موزه بریتانیاست. در یکی از آنها، خدای خورشید با تیغه ای کوه را می شکافد و بیرون می آید (تصویر ۵)؛ در دیگری نیز همو بر فراز دو کوه در آستانه درگاه بهشت ایستاده است (ثبت به شماره URL13، 1873,0901.1).

مجیدزاده، صحنه هایی را که در آنها خدای خورشید را بر فراز کوهها نمایانده اند، نمایش برآمدن خورشید می داند (مجیدزاده، ۱۳۹۷: ۷۷). هم نشینی دو گزاره «پیوستگی فرّه مزدیسنایی با خورشید» و «همبستگی خورشید میان رودانی با کوه» به این دریافت می انجامد، آیا آوردن فرازهایی درباره فرّه پس از برشمردن نام کوههای ایران زمین در زامیادیشْت نمی تواند ادامه پای بندی به باور میان رودانی را نزد اقوام آریایی نشان دهد؟ همان باوری که فرّه/ مَلَمُو را فرو فرستاده خورشیدی می داند که هر صبح از پس کوهساران بر می آید.

برآیند

بازخوانی نگاشته های برجای مانده از میان رودان، پژوهشگران را با مفهوم مَلَمُو - درخشش پرهیت - آشنا کرد. برپایه برگردان این نگاشته ها، مَلَمُو، هدیه خدایان به فرمانروایان بود که آنها را پشتیبانی و

دست دشمنان را از آن‌ها کوتاه می‌کرد. پس، مِلْمُو یکی از مفاهیم بنیادین سلطنت و نشانگر توجه ویژه خدایان به نظام پادشاهی بود. ازاین‌رو، باز نمود آن بر الواح و نقش برجسته‌ها بایسته می‌نمود. نویسنده در نخستین گام این پژوهش، شکل‌گیری باز نمود بصری مِلْمُو را در آثار میان‌رودان جستجو کرد. بازبینی آثار گوناگون نشان داد، قرص درخشان و سوزانی که بر فراز سر پادشاهان باز نموده‌اند و تاکنون، تنها نماد خدایان خورشیدی دانسته می‌شد، می‌تواند باز نمود مِلْمُو نیز باشد؛ زیرا تنها خدایان خورشیدی می‌توانند درخششی پرهیبت و سوزان را به پرستندگان خود ببخشایند. برای یقین از درستی این دریافت، کارکرد بازنمایی تجسم انسانی خدایان با نمادپردازی‌های آیینی سنجیده شد. دلایل دیگری مانند اقلیم خشک و سوزان میان‌رودان که به خورشید، جایگاهی ورای دیگر عناصر طبیعی می‌بخشد، تصویرنگاشت‌های کهن این منطقه، فراگیری بازنمایی گوی رخشان در هنر همسایگان (به‌ویژه مصر) نیز نشان داد نماد خورشیدگون می‌تواند باز نمود دیداری مِلْمُو باشد.

پس از مبحث شکل‌گیری نماد بصری مِلْمُو، چگونگی گسترش این نقش (فراگیری) در هنر هخامنشی و پس از آن پی گرفته شد. آثار باستانی ایران آشکار می‌کند برخلاف هنرمندان هخامنشی که گوی بالدار آشوری را به نماد کهن‌تر ترجیح دادند، سنگ‌تراشان اشکانی و به‌ویژه ساسانی به نمایش قرص خورشیدگون روی آوردند. در این فراز به پرسش اصلی پژوهش بازگشتم: با وجود نهضت سختگیرانه اصلاحات زرتشتی، چگونه نمادی برگرفته از دوره‌های کفرآمیز پیشین، چنین فراگیر در هنر ایرانیان اهوراپرست تکرار شده است؟ پاسخ به این پرسش، چرایی فراگیری را تبیین کرد: برپایه متن‌های کهن پهلوی - اوستا، زادسپرم، بندهشن و ... - درباره ماهیت فرّه کیانی می‌توان گفت این مفهوم، همانندی بسیاری با مفهوم مِلْمُو دارد. همچنین با رخنه عناصر جهان اسطوره‌ای پیشازرتشتی در آیین مزدیسنا، خورشید همچنان در آیین تازه جایگاهی ممتاز داشت. خورشید، مکان حضور ایزدان مینوی بود که فرّ را به زمین فرومی‌فرستادند. افزون‌بر مشابهت ماهوی مِلْمُو و فرّه کیانی، همانندی پاره‌ای ویژگی‌ها - مانند گریزان بودن آن‌ها از فرمانروایان ناسپاس و سرکش، انحصار برای شاهان، پیوستگی این مفاهیم با کوه‌ها - نیز سبب شد در باورهای زرتشتیان اهوراپرست، تفاوت چندانی میان مِلْمُو میان‌رودانی و فرّه کیانی دریافت نشود. ازاین‌رو، باز نمود بصری کهن همچنان می‌توانست امکانی بیانگر، فهمیدنی و آشنا در هنر آریایی باشد و بی‌هیچ درهم‌آمیختگی با باورهای دینی در صحنه‌های گوناگون تکرار شود.

کتابنامه

الف) فارسی

- آموزگار، زاله و احمد تفضلی (۱۳۷۰)، اسطوره زندگی زرتشت، بابل: نشر کتابسرای بابل.
- اعتمادمقدم، علیقلی (۱۳۵۰)، فرّ در شاهنامه، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
- انواری، سعید (۱۳۹۳)، «خرّه کیانی، اصطلاحی در حکمت اشراق سهروردی با پیشینه‌ای در فرهنگ ایران باستان»، در: دانشنامه جهان اسلام، ج ۱۵، دسترسی در:
- <http://rch.ac.ir/article/Details?id=8544&&searchText> = به تاریخ ۲۳ تیرماه ۱۳۹۸.
- انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، دوره ۸ جلدی، تهران: انتشارات سخن، ج ۲.
- بلک، جرمی و آنتونی گرین (۱۳۸۵)، فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین‌النهرین باستان، پیمان متین، تهران: امیرکبیر.
- بوترو، ژان (۱۳۹۰)، «نکاتی در مورد آتش در متون بین‌النهرینی»، در: توفیق عهد و دیگران، آتش در خاور نزدیک باستان، برگردان محمدرضا جوادی، تهران: نشر ماهی.
- بویس، مری (۱۳۷۷)، چکیده تاریخ کیش زرتشت، برگردان همایون صنعتی‌زاده، تهران: انتشارات صفی‌علی‌شاه.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۶)، ادیان آسیایی، تهران: نشر چشمه، ج ۶.
- بهار، مهرداد (۱۳۹۱)، پژوهشی در اساطیر ایران، ویراسته کتایون مزدآپور، تهران: نشر آگاه، ج ۹.
- بی‌نام (۱۳۳۶)، تاریخ سیستان، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: پدیده خاور، ج ۲.
- تورات (۱۹۲۵)، برگردان British and Foreign Bible Society، لندن، ج ۲.
- ثروتیان، بهروز (۱۳۵۰)، بررسی فر در شاهنامه فردوسی، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۵)، اوستا، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی، تهران: انتشارات مروارید، ج ۱۰.
- دومزیل، ژرژ (۱۳۷۹)، «خدایان سه‌گنش»، در: ژرژ دومزیل و دیگران، جهان اسطوره‌شناسی، ج ۴، برگردان جلال ستاری، تهران: مرکز.
- شایگان، داریوش (۱۳۷۱)، هانزی کرین، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، برگردان باقر پرهام، تهران: انتشارات آگاه.
- شوالیه، ژان و آلن گریبان (۱۳۸۸)، فرهنگ نمادها، ج ۳، برگردان سودابه فضایی، تهران: انتشارات جیحون، ج ۲.
- قائمی، فرزاد (۱۳۹۰)، «تحلیل انسان‌شناختی اسطوره فر و کارکردهای آن در شاهنامه فردوسی و اساطیر ایران»، نشریه جستارهای ادبی، ش ۱۷۴، ۱۱۳-۱۴۸.
- کاراتینی، روژه (۱۳۸۲)، دایره‌المعارف تاریخ عمومی جهان، فرهنگستان بورداس، برگردان محمود بهفروزی، تهران: نشر قطره.
- گری، جان (۱۳۹۰)، اساطیر خاور نزدیک (بین‌النهرین)، برگردان باجلان فرخی، تهران: نشر اساطیر، ج ۲.
- گیرشمن، رمان (۱۳۷۰)، هنر ایران در دوران اشکانیان و ساسانیان، برگردان بهرام فره‌وشی، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۲.
- ماهوان، فاطمه، محمدجعفر یاحقی و فرزاد قائمی (۱۳۹۴)، «بررسی نمادهای تصویری فر»، پژوهشنامه ادب حماسی، سال ۱۱، ش ۱۹، ۱۱۹-۱۵۷.

مجیدزاده، یوسف (۱۳۹۷)، تاریخ و تمدن بین‌النهرین، ج ۳: هنر و معماری، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چ ۵.
 مطلوب‌کاری، اسماعیل (۱۳۹۳)، فرتة کیانی در جهان‌بینی ساسانی: زمان علت و چگونگی بازتولید یک مفهوم سیاسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته تاریخ ایران باستان، به‌راهنمایی دکتر حسین بادامچی، دانشگاه تهران، ۱۸ شهریورماه ۱۳۹۳.

مورثگات، آنتون (۱۳۸۷)، هنر بین‌النهرین باستان، برگردان زهرا باستی و محمدرحیم صراف، تهران: سمت، چ ۳.
 نیولی، گرادو (۱۳۹۱)، «فر/فرتة»، برگردان سعید انواری و سپیده رضی، نشریه هفت‌آسمان، ش ۵۳، ۱۱۸-۱۰۱.
 وارنر، رکس (۱۳۸۹)، دانشنامه اساطیر جهان، برگردان ابوالقاسم اسماعیل‌پور، تهران: نشر اسطوره، چ ۴.
 ولایتی، رحیم (۱۳۸۹)، «تأثیر ملل تابعه امپراتوری هخامنشیان بر هنر و معماری آن‌ها»، باغ نظر، سال ۷، ش ۱۴، ۹۴-۸۷.

هال، جیمز (۱۳۸۹)، فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب، برگردان رقیه بهزادی، تهران: فرهنگ معاصر، چ ۴.
 هینلز، جان (۱۳۹۱)، شناخت اساطیر ایران، برگردان ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: نشر چشمه، چ ۱۶.
 یارشاطر، احسان (۱۳۸۹)، «سیر اندیشه دینی، دوره ساسانی»، در: تاریخ ایران کمبریج، از سلوکیان تافروپاشی دولت ساسانیان، ج ۳، بخش ۲، زیرنظر احسان یارشاطر، برگردان حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۲۳۶-۳۴۴.

(ب) نافرسی

- Amin, Osama Shukir Muhammed (2018), "The Sun God Tablet or the Tablet of Shamash from Sippar", *Ancient History Encyclopedia*, in: <https://www.ancient.eu/image/8411/the-sun-god-tablet-or-the-tablet-of-shamash-from-s/> 2019/7
- Baiely, Harold Walter (1943), *Zoroastrian problems in the ninth-century books*, Oxford.
- Belibtreu, Erika (1991), "Grisly Assyrian Record of Torture and Death", *Biblical Archaeology Society*, vol. 17, no. 1; in: <https://pdfs.semanticscholar.org/f4af/bb82f1b7920fa9444e29eb128bd13832cd46.pdf> 2019/7
- Edzard, Dietz O., Richard N. Frye and Wolfram Soden (nd), "History of Mesopotamia", *Encyclopaedia Britannica*, in: <https://www.britannica.com/place/Mesopotamia-historical-region-Asia> 2019/7.
- Flandin, Eugene (1851-1854), *Voyage en Perse*, vol. I-VI, Paris: Gide et Baudry.
- Gnoli, Gherardo (1999), "Farr(ah)", *Encyclopaedia Iranica*, <http://www.iranicaonline.org/articles/farrah>, 2019/7
- Haerincek, Ernie (2005), "Tang-e-Sarvak", *Encyclopaedia Iranica*: <http://www.iranicaonline.org/articles/tang-e-sarvak-1> 2019/1
- Rassam, Hormuzd (1897), *Asshur and the Land of Nimrod*, Cincinnati: Curts & Jennings.
- Reade, Julian E. (2001), "Stela of Urnammu, fragments in London", *Revue d'assyriologie et d'archéologie orientale*, vol. 94; in: <https://www.cairn.info/revue-d-assyriologie-2001-2-page-175.htm?contenu=article> 2019/7

تارنماها

-URL1: <https://www.louvre.fr/en/oeuvre-notices/victory-stele-naram-sin> 2019/7

-URL2:

https://www.britishmuseum.org/research/collection_online/collection_object_details.aspx?objectId=367113&partId=1 2019/7

-URL3: <https://www.louvre.fr/en/oeuvre-notices/kudurru-king-melishipak-ii> 2019/7

-URL4:

https://www.britishmuseum.org/research/collection_online/collection_object_details.aspx?objectId=368706&partId=1 2019/9

-URL5: [https://upload.wikimedia.org/wikipedia/commons/8/88/Lens_-_](https://upload.wikimedia.org/wikipedia/commons/8/88/Lens_-_Inauguration_du_Louvre-)
[Lens_le_4_d%C3%A9cembre_2012%2C_la_Galerie_du_Temps%2C_n%C2%B0_019.JPG](https://upload.wikimedia.org/wikipedia/commons/8/88/Lens_-_Inauguration_du_Louvre-Lens_le_4_d%C3%A9cembre_2012%2C_la_Galerie_du_Temps%2C_n%C2%B0_019.JPG) 2019/7

-URL6:

https://www.britishmuseum.org/research/collection_online/collection_object_details/collection_image_gallery.aspx?assetId=150814001&objectId=367057&partId=1 2019/8

-URL7:

https://www.britishmuseum.org/research/collection_online/collection_object_details/collection_image_gallery.aspx?assetId=228509001&objectId=367042&partId=1 2019/8

-URL8: <https://www.louvre.fr/en/oeuvre-notices/divine-triad> 2019/8

-URL9: <https://www.metmuseum.org/art/collection/search/322973> 2019/9

-URL10: <https://www.hermitagemuseum.org/wps/portal/hermitage/digital-collection/08.+applied+arts/97990> 2019/3

-URL11: <https://www.hermitagemuseum.org/wps/portal/hermitage/digital-collection/08.+applied+arts/97748> 2019/3

-URL12: <https://mkeshmiri.blogspot.com/1398/02/12/post-73/> 2019/8

-URL13:

https://www.britishmuseum.org/research/collection_online/collection_object_details.aspx?partId=1&objectId=804877&_ga=2.64398248.6284466.1565068786-516663076.1538150366 2019/9

-URL14:

https://www.britishmuseum.org/research/collection_online/collection_object_details.aspx?objectId=282224&partId=1 2019/9

-aaaURL15: <https://www.metmuseum.org/art/collection/search/329227> 2019/9

پایه‌ستون محوطه تُل دروازه جلودر، سرنخی از یک بنای ستوندار هخامنشی در ارسنجان

ابراهیم روستایی‌فارسی*، بهزاد حسینی سریشه**

*دانش‌آموخته باستان‌شناسی، گرایش تاریخی، دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز

**دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، گرایش دوران تاریخی، دانشگاه تربیت مدرس تهران

چکیده

از استان فارس پایه‌ستون‌های بسیاری از دوره هخامنشی گزارش شده است. بیشتر این پایه‌ستون‌ها طی فعالیت‌های راه‌سازی یا در هنگام تسطیح زمین‌های کشاورزی از بافت اصلی خود جدا شده و به مکان‌های دیگر از جمله اداره‌های دولتی انتقال داده شده‌اند. یکی از این نمونه‌ها، پایه‌ستونی است که در کتابخانه عمومی شهر ارسنجان نگهداری می‌شود. این پایه‌ستون در سال ۱۳۶۱ خورشیدی هنگام تعریض مسیر جاده آسفالت ارسنجان-مرودشت، کشف شده است. پایه‌ستون یافت شده، از جنس سنگ آهک و به رنگ خاکستری و به شکل مکعب مستطیل دو پله‌ای است. این یافته با پایه‌ستون‌های کاخ‌های پاسارگاد، تخت‌جمشید، برازجان و محوطه قصر ابونصر شیراز قابل مقایسه است. کشف پایه‌ستون از تُل جلودر می‌تواند نشانی از آن داشته باشد که این محوطه دارای بنایی ستون‌دار از دوره هخامنشی بوده که تنها یک پایه‌ستون از آن به دست آمده است.

واژه‌های کلیدی: دوره هخامنشی، ارسنجان، جلودر، پایه‌ستون.

مقدمه

شهر ارسنجان در ۱۲۰ کیلومتری شمال‌شرقی شیراز واقع است. در شمال و جنوب این شهر دو رشته کوه از رشته کوه‌های زاگرس قرار دارد. ارسنجان از جنوب‌شرقی به خفرک پایین راه دارد. زمین‌های جنوب ارسنجان و جنوب‌شرق خفرک پایین تا دریاچه بختگان به دشت توابع معروف است. در این دشت راه دهکده‌های زیادی وجود دارد. دشت توابع ارسنجان از غرب به دشت کربال بالا، از جنوب و شرق به دریاچه طشک، از شمال به سرپنیران و سعادت‌شهر محدود می‌شود (تصویر ۱). آب مورد نیاز این دشت در گذشته توسط قنات‌ها و چشمه‌سارهایی که اینک خشک شده‌اند، تأمین می‌شده است.

دشت مذکور از ۵۰ آبادی بزرگ و کوچک تشکیل شده است. روستای جلودر، نخستین روستا از روستاهای توابع ارسنجان است که در دشت توابع قرار دارد. به نظر می‌رسد، جلودر در کنار راه باستانی اصطخر-کرمان قرار داشته است، چنان‌که اصطخری درباره مسیر شیراز به کرمان می‌گوید: «اول از شیراز تا اصطخر دوازده فرسنگ، از اصطخر تا دیه زیاد آباد هشت فرسنگ، و آن از روستای جور است، از زیاد آباد تا مرصد گلودر هشت فرسنگ، و از گلودر تا دیه چوپانان شش فرسنگ، و دریایی کوچک در آنجا است، و از چوپانان تا دیه عبدالرحمن شش فرسنگ، و آن شهری است که آن را آباده می‌خوانند، و از دیه عبدالرحمن تا به دیه آس شش فرسنگ، و از دیه آس تا صاهک الکبری هشت فرسنگ، و از صاهک تا رباط سرمقان هشت فرسنگ، و از رباط سرمقان تا رباط پشت خم نه فرسنگ، و از آنجا تا سیرجان کرمان نه فرسنگ» (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۱۷). فرصت الدوله در آثار عجم شرح می‌دهد که «از جمله آثار ارسنجان «قدمگاه» است که در «جلودر» واقع شده؛ جلودر دهی است از توابع ارسنجان، به مسافت چهار فرسنگ؛ و آن وقف است بر بقعه منور حضرت امامزاده واجب‌التعظیم سید میر احمد (شاهچراغ)؛ نصف آن ده از جانب میرزا علی رضا، متصرف است» (فرصت الدوله شیرازی، ۱۳۷۷: ۴۰۴).

پاول شوارتس اشاره دارد به این که راه اصطخر-کرمان در جهت شمالی‌تر، از میان رستاق امروزی ارسنجان عبور کرده باشد و زیادآباد در این رستاق قرار داشته است (شوارتس، ۱۳۸۲، ۲۳۹). به نظر می‌رسد نام دهی را که فرصت الدوله شیرازی می‌برد می‌بایست همانی باشد که ابن خردادبه آن را گلودر (کلودر) معرفی می‌کند و یکی از توقفگاه‌های بین راهی از اصطخر تا کرمان می‌داند. شوارتس ده گلودر (کلودر) را یک پست نگهبانی دانسته که ما بین زیاد آباد و چوپانان است (همان، ۲۳۹).

در نزدیکی روستای جلودر دو محوطه به نام‌های تُل دروازه و تُل قلعه مشاهده می‌شود که در ادامه شرح هر کدام آمده است.

تُل قلعه

محوطه باستانی تُل قلعه^۱ در شمال روستای جلودر و به فاصله حدود ۱۳۰۰ متری آن قرار دارد (تصویر ۲). پیش از این ایرج افشار از این محوطه بازدید کرده و گزارشی کوتاه را درباره تُل قلعه و سنگ‌گورهای آن نگاشته است (افشار، ۱۳۸۴، ۲۳۰). تُل قلعه با ابعاد ۵۰ × ۹۰ متر روی صخره‌ای طبیعی به ارتفاع ۹ متر بالاتر از زمین‌های اطراف شکل گرفته است. در جوانب آن می‌توان آثار چشمه‌سارهایی را مشاهده کرد که اینک خشک شده‌اند. در جبهه غربی این محوطه، گورستانی قرار دارد. چند سنگ‌گور با تاریخ دوره صفوی در اینجا پراکنده است (تصویر ۳ و ۴). در سطح و اطراف محوطه پراکندگی سفال را می‌توان شاهد بود که سفال‌هایی از دوران پیش از تاریخ (باکون الف) و دوران تاریخی (مرحله قلعه و شغا و نیز دوره هخامنشی، پسا هخامنشی و ساسانی) و اسلامی (صفوی) را دربر دارد (تصویر ۵). روی این محوطه، سازه‌ای که به نظر می‌رسد قلعه‌ای از دوران اسلامی (صفوی) بوده، قرار دارد. دیوارهای آن حدود ۱/۴ متر پهنا و مصالح به‌کار برده شده در آن سنگ به همراه ملات گِل است.

محوطه تُل دروازه

محوطه تُل دروازه در حدود ۲۵۰ متری جنوب روستای جلودر، در سمت راست جاده آسفالتی مرودشت- ارسنجان به سمت ارسنجان و میان دو روستای جلودر و علی‌آباد سالار قرار دارد. محوطه در دامنه شرقی کوه رحمت (مهر) واقع شده است (تصویر ۲). درازای آن ۱۴۰۰ و پهنای محوطه ۲۵۰ متر است. سطح آن از زمین‌های اطراف ۱/۵ تا ۲ متر بالاتر است. در شمال محوطه چشمه‌ای به نام علی‌آباد قرار داشته که اینک خشک شده، اما رد آبراهه آن باقی است (تصویر ۶). روی سطح محوطه، سفال‌هایی از دوره‌های تاریخی (هخامنشی/پسا هخامنشی، ساسانی) و اسلامی و بقایای پراکنده معماری است. مهم‌ترین یافته باستان‌شناختی به دست آمده از محوطه تُل دروازه جلودر، پایه‌ستونی است که نه در حین کاوش باستان‌شناسی بلکه در هنگام ساخت و تعریض جاده سر از خاک بیرون آورده است (تصویر ۷).

^۱ این تپه باستانی نزد اهالی منطقه به تُل قلات نیز معروف است.

این پایه‌ستون در سال ۱۳۶۱ خ. هنگامی که مسیر جاده آسفالت ارسنجان - مرودشت در حال تعریض بود، توسط ماشین‌های راه‌سازی از زیر خاک بیرون آمده و آقای «بهمن روستایی» یکی از اهالی روستای جلودر آن را به منزل خود انتقال داده است. حدود ۱۲ تا ۱۳ سال پیش گزارش این کشف توسط یابنده به شخصی دیگر به نام «حاج اکبر اسکندری» که معتمد و دوست‌دار میراث فرهنگی بوده، داده می‌شود. آقای اسکندری پایه‌ستون را به کتابخانه عمومی شهر ارسنجان منتقل کرد و تا هم اینک در همانجا نگهداری می‌شود. نگارنده پس از اطلاع از وجود این پایه‌ستون، موضوع را با محمدتقی عطائی در میان گذاشت. ایشان در سال ۱۳۹۰ همین منطقه را در راستای پایان‌نامه دکتری خود بررسی کرده و یک محوطه از دوره هخامنشی در محلی نزدیک به کشف پایه‌ستون، مستندسازی کرده بود. با اطلاع از این کشف مهم، نگارندگان به اتفاق عطائی در تاریخ ۲ اسفند ماه ۱۳۹۷ از محوطه بازدید کردند. ضمن این بازدید از محوطه‌های تُل قلعه و تُل دروازه که پیشتر گزارش باستان‌شناختی از آن در دست نبود هم بازدید شد.

توصیف پایه‌ستون

این پایه‌ستون از سنگ آهک خاکستری رنگ و یک‌پارچه ساخته شده است. پایه ستون به شکل مکعب مستطیل دو پله‌ای است. پله پایین بزرگ‌تر از پله بالاست. شالی ستون روی آن قرار دارد. این پایه از سنگی یک‌پارچه ساخته شده است (تصویر ۸، شکل ۱).

پله پایین در کل ۲۰ سانتی‌متر ارتفاع دارد. ۴/۵ تا ۵ سانتی‌متر قسمت پایین آن به شکل زیر تراش است که پیداست به احتمال زیر کف ساختمان قرار می‌گرفته و از نظرها پنهان بوده است. ۱۴ سانتی‌متر آن نیز به طور کلی پاک‌تراش و هموار شده است. ابعاد این پله به طور کلی ۱۹/۵ در ۵۹/۵ در ۵۹/۵ سانتی‌متر است. در بخش‌هایی از این پله می‌توان آثار ابزار شانه دندانه‌ای را بر بدنه پایه‌ستون دید (تصویر ۹).

پله بالا ۱۴×۵۱×۵۱ سانتی‌متر است. این پله نیز همانند پله نخست پاک‌تراش شده و به طور کامل هموار است. بر روی پله بالا و متصل به آن شالی ستون قرار گرفته است. قطر آن ۵۰ و ضخامت کلی آن ۱۰ سانتی‌متر است. ۸/۵ سانتی‌متر آن شامل خود شالی و ۱/۵ سانتی‌متر آن هم برآمدگی روی شالی ستون است.

پایه‌ستون تُل دروازه جلودر قابل مقایسه با پایه‌ستون‌های هخامنشی است که نمونه‌های مشابه یا بزرگ‌تر آن از کاخ آپادانا و تچر تخت جمشید (Schmidt, 1953, p. 95 & 221)، برزن جنوبی

تخت جمشید (تجویدی، ۱۳۵۵، ۹۴)، پاسارگاد (استروناخ، ۱۳۷۹، ۹۰)، کاخ‌های بردک سیاه (یغمایی، ۱۳۹۷، ۳۶)، چرخاب (همان، ۱۹۰) و سنگ سیاه (همان، ۱۹۲)، تُل جوی برمک نورآباد و تُل کره قلی باجگاه نورآباد (یغمایی، ۱۳۸۵، ۳۶-۳۷) و موزه شوش به دست آمده‌اند. پایه‌ستون‌های برزن جنوبی تخت جمشید بدون شالی ستون متصل به پایه‌ستون هستند (تجویدی، ۱۳۵۵، ۹۴) (تصویر ۱۰). پایه‌ستون‌های کاخ‌های پاسارگاد، بردک سیاه و چرخاب (تصویر ۱۱) نیز تنها در مکعب مستطیلی بودن با پایه‌ستون ارسنجان قابل مقایسه هستند (استروناخ، ۱۳۷۹، ۹۰).

پایه‌ستون‌های تُل جوی برمک و کره قلی در نورآباد به شکل مکعب مستطیلی بوده و شالی ستون آنها از پله‌ها جدا هستند (یغمایی، ۱۳۸۵، ۳۶-۳۷). در محوطه بیرون موزه شوش نیز دو نمونه پایه‌ستون مشابه پایه‌ستون تُل دروازه قابل مشاهده است (تصویر ۱۲). در یکی از پایه‌ستون‌های موزه شوش (تصویر ۱۲ الف) همانند پایه‌ستون تُل دروازه می‌توان بخش‌هایی زیره تراش را مشاهده کرد. پایه‌ستونی از قصر ابونصر به دست آمده که اینک در موزه هفت‌تنان شیراز (موزه سنگ) نگهداری می‌شود. این پایه‌ستون همانند پایه‌ستون تُل دروازه به شکل مکعب مستطیل پله‌ای است (یغمایی، ۱۳۹۲، ۸۸-۸۲، شکل ۶). تفاوت پایه‌ستون قصر ابونصر با تُل دروازه در شالی جدا از پایه‌ستون است (تصویر ۱۳).

بحث و برآیند

از آثار دوره هخامنشی شهرستان ارسنجان می‌توان به بنای صخره‌ای قدمگاه (Boucharlat, 1979, p. 153-168; Bessac, 2007, p. 185-206) و محوطه‌هایی چون تپه گچی، تیموران، تُل قلعه جلودر، تل دروازه جلودر و ... که از سطح آنها شماری قطعه سفال این دوره شناسایی شده است. از منابع هخامنشی شواهد مستقیمی در دست نیست که به منطقه ارسنجان اشاره داشته باشند. در گل‌نبشته‌های یافت شده از تخت جمشید (متن‌های بارو PFT و متن‌های خزانه PTT) به مکان‌های جغرافیایی بسیاری اشاره شده است. این نام‌های جغرافیایی در ارتباط با تخت جمشید هستند. در این متن‌ها، به احتمال می‌توان شواهد ارسنجان باستان را یافت. بر اساس ارتباط بین نام‌های جغرافیایی ذکر شده در گل‌نبشته‌ها، نام جای‌های گمنوش^۱، توکرش^۲،

^۱ Kamenuš: PFT 1228, 1941, 1959, 1997, 2001 & 2003 & PTT 40 & 64

^۲ Tukraš: PFT 492, 493, 566, 581, 582, 938, 1006, 1024, 1108, 1164, 1201, 1841, 1941, 1947, 1971, 1981, 2073; PTT 6

کورپون^۱، تموگن^۲، پندَمَش^۳ و پیروکش^۴ می‌بایست در شمال شرق و شرق تخت جمشید یا بهتر است گفته شود در منطقه توابع و شهرستان ارسنجان قرار دارند. کمرون و هَلک، کَمِنوش را « گویم» تصور کرده‌اند (Cameron, 1948, p. 148 و Hallock, 1969, p. 707) ولی ارفعی آن را با دشت کمین در شمال تخت جمشید و غرب ارسنجان یکی می‌داند (Arfaee, 2008, p. 59-60). تموگن را هَلک احتمال می‌دهد که با تَوک یکی باشد (Hallock, 1969, p. 760) اما متن‌ها اشاره دارند که این مکان با شهرهای بَتَرگَتَش^۵ (پاسارگاد) و نیریز در ارتباط است و به احتمال در میان آنها قرار دارد (Sumner, 1986, p. 23). ارفعی تموگن را در نزدیکی چاهک در ۹۰ کیلومتری شمال نیریز می‌داند (ارفعی، ۱۳۷۸، ۲۸۷)، سامنر اشاره دارد که در منطقه ارسنجان است (Sumner, 1986, p. 23).

هَلک و کمرون مکان‌یابی از توکرش و کورپون به دست نمی‌دهند (Cameron, 1948, p. 199 و Hallock, 1969, p. 763)، اما ارفعی آنها را در شرق و شمال شرقی تخت جمشید و شهر مَتَیْش^۶ (شهری نزدیک یا چسبیده به تخت جمشید) می‌داند (Arfaee, 2008, p. 41-43). بر اساس متن‌ها، هر دو این مکان‌ها یک روز راه با تخت جمشید مسافت دارد و نظر ارفعی بر این است که این جای‌ها در نزدیکی راه آراخوزیا قرار دارد (Ibid, p. 42). در مدخلی از متن حسابرسی PF 1953 آگاهی می‌دهد که گروهی از مسافران از آراخوزیا به سمت شوش می‌روند که در کورپون شراب دریافت می‌کنند، بنابراین کورپون یک ایستگاه در مسیر جاده شرق از شوش و به احتمال شرق تخت جمشید است (Arfaee, 2008, p. 61). این نکته که توکرش و کورپون در کنار مسیر راه شرق (جاده شاهی آراخوزیا) واقع شده، بسیار مهم است. اشاره جغرافی‌نویسان اسلامی و پژوهش و بررسی‌های باستان‌شناسی می‌تواند راه گشا برای یافتن این مکان‌ها باشند. در متن‌ها نام‌های جغرافیایی پندَمَش و پیروکش همراه با نام توکرش می‌آیند. این دو شهر در ناحیه مَهر شماره ۱ و احتمالاً در جنوب شهر توکرش و در شمال خرامه قرار دارند. بر این اساس آنها را می‌بایست در منطقه توابع ارسنجان دنبال کرد (ارفعی، ۱۳۹۵، ۴۴ - ۴۳).

¹ Kurpun: PF 879, 1158, 1953

² Tamukkan: PF 157(?), 427, 444, 481, 679, 984, 1790, 1098, 1138, 1363, 1368, 1452, 1557, 1992, 2055, 2076, Fort. 9408.

³ Pandamaš: PF 492, 493, 566

⁴ Pirukaš: PF 492, 493, 566, 645

⁵ Batrakatuš

⁶ Matezziš

یافت‌شدن پایه‌ستونی از تُل دروازه توابع ارسنجان بر اهمیت این ناحیه در دوره هخامنشی می‌افزاید. چه بسا در آینده، یافته‌های باستان‌شناسی، دورنمای تاریخی و وضعیت فرهنگی دوره هخامنشی این ناحیه را کامل کند. با این حال پیداست که پایه‌ستون تُل دروازه، سرخ جدیدی از وجود یک بنای ستون‌دار دوره هخامنشی در این ناحیه است که تا پیش از این، از وجود آن بی‌اطلاع بودیم. باید امیدوار و منتظر بود تا بررسی و کاوش‌های باستان‌شناسی آینده، دانسته‌های اندک کنونی در خصوص این بخش از استان فارس در دوره هخامنشی را تکمیل کند. با توجه به موقعیت قرارگیری و شواهد باستان‌شناختی تُل دروازه و تُل قلعه جلو‌در می‌تواند در همان مسیر جاده شاهی شرق در دوره هخامنشی قرار گرفته باشند. همچنین اشارات ذکر شده در متن‌های بایگانی تخت‌جمشید و متون تاریخی و جغرافیایی همچون ممالک و مسالک اصطخری این محوطه‌ها می‌توانند همان ایستگاه‌هایی باشند که جغرافیایانویسان دوران اسلامی با نام کلودر یا گلودر به آن اشاره کرده‌اند. این که جغرافی‌نویسان به این منطقه تاکید دارند شاید به دلیل عبور راه باستانی شیراز به کرمان (راه شرق) است که از دوره ساسانی و به احتمال کمتر از دوره هخامنشی / پسا هخامنشی از این محدوده می‌گذشته است. اگر این مکان‌یابی پیشنهادی درست باشد محوطه‌های جلو‌در از اهمیت خاصی در دوران تاریخی و اسلامی برخوردار بوده‌اند.

سپاسگزاری

از دوستان خوب و همراهان ارسنجانی خود جناب آقای حسین یارمحمودی و حاج اکبر اسکندری که مرا از وجود پایه‌ستون با خبر کردند و اطلاعات ذی‌قیمتی در اختیارم نهادند، سپاسگزارم. از کمک‌های بی‌دریغ دکتر عبدالمجید ارفعی برای نام‌جای‌های اشاره شده در متن‌های تخت‌جمشید سپاسگزارم. دکتر مصطفی ده‌پهلوان، دکتر کورش محمدخانی و نوروز رجبی که مقاله را خواندند و ایرادهای وارد به آن را تذکر دادند، تشکر می‌کنم. همچنین از دکتر سجاد علی‌بیگی و محمدتقی عطائی برای خواندن، ویرایش مقاله و اصلاح طرح پایه‌ستون کمال تشکر را دارم.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

ابن خردادبه (متوفی ۳۰۰ ه. ق.). (۱۳۷۱). مسالک و ممالک، ترجمه: سعید خاکرند، تهران: موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل با همکاری موسسه فرهنگی حنقاه

- استروناخ، دیوید. (۱۳۷۹). پاسارگاد گزارشی از کاوش‌های انجام شده توسط موسسه ایرانی بریتانیا (از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳)، ترجمه حمید خطیب‌شهیدی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۳۷۳). ممالک و مسالک، ترجمه محمد بن اسعد عبدالله تستری، به کوشش: ایرج افشار، تهران: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.
- آرفعی، عبدالمجید. (۱۳۸۷). گِل نبشته‌های باروی تخت جمشید متن‌های The و Fort، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- آرفعی، عبدالمجید. (۱۳۹۵). گِل نبشته‌های باروی تخت جمشید متن‌های A-G، خوانش: ریچارد هلک، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- افشار، ایرج. (۱۳۸۴). گلگشت در وطن (سفرنامه‌چه)، تهران: نشر اختران.
- تجویدی، اکبر. (۱۳۵۵). دانستنیهای نوین درباره هنر و باستان‌شناسی عصر هخامنشی، بر پایه کاوش‌های پنج ساله تخت جمشید، تهران، مرکز باستان‌شناسی ایران.
- روستایی‌فارس، ابراهیم. (۱۳۹۳). بررسی محوطه هخامنشی قدمگاه (فارس) و مقایسه آن با محوطه‌های هم‌زمان همان منطقه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، (منتشر نشده).
- شواتس، پاول. (۱۳۷۷). جغرافیای تاریخی فارس، کیکاوس جهاننداری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فرصت شیرازی، محمد نصیر (۱۳۳۹-۱۲۷۱ هجری قمری). آثار عجم، تصحیح و تحشیه از: منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.
- مصطفوی، محمدتقی. (۱۳۷۵). اقلیم پارس آثار تاریخی و اماکن باستانی فارس، جلد نخست، تهران: اشاره، چاپ دوم.
- یغمایی، احسان (اسماعیل). (۱۳۸۵). «منزله‌های راه شاهی هخامنشی: از نورآباد ممسنی تا ارجان بهبهان»، باستان‌پژوهی، دوره جدید سال یکم، شماره ۲: ۳۲-۴۹.
- یغمایی، احسان (اسماعیل). (۱۳۹۲). «گویوم و بیضا؛ نشانه‌های پراکنده از چند سازه هخامنشی در فارس»، باستان‌پژوهی، دوره جدید، سال هفتم، شماره ۱۵-۱۴: ۸۲-۸۸.
- یغمایی، احسان (اسماعیل). (۱۳۹۷). کاخ برک سیاه (فرضیه‌ی خاستگاه راستین هخامنشیان بر پایه کاوش‌های باستان‌شناسی)، پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.

ب) نافرسی

- Arfaee, A., 2008. *The Geograrhical Background of the Persepolis Tablets*. The University of Chicago, Chicago, Illinois
- Bessac, J.-C., 2007. "Étude Technique et interpretations du Monument Rupestre Qadamgah (FARS)", *Iranica Antiqua* XLII: 185 – 206.
- Boucharlat, R. 1979. "Le monument rupestre de Qadamgah (Fars): Essai d'interprétation", *Iranica Antiqua* XIV: 153-168.

Cameron, G. G., 1948. *Persepolis Treasury Tablets*, Oriental Institute Publications, vol. 65, Chicago: University of Chicago Press.

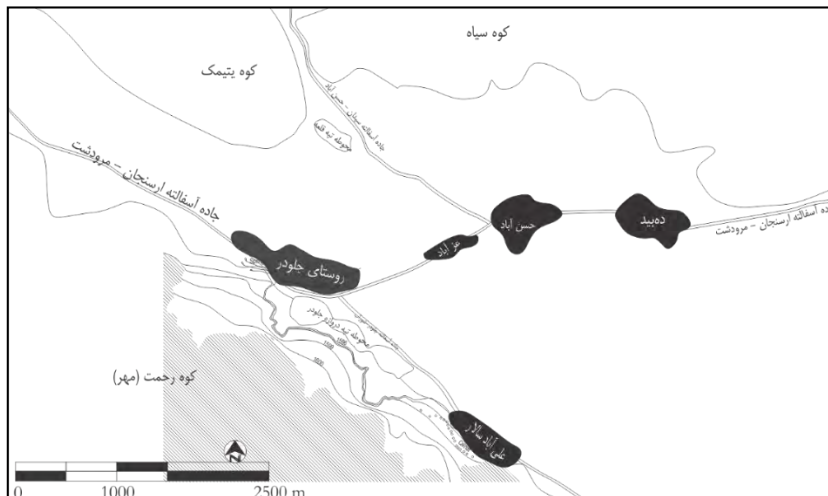
Hallock, R. T., 1969. *Persepolis Fortification Tablets*, Oriental Institute Publications, vol. 92 Chicago: University of Chicago Press.

Schmidt, Erick, F., 1953. *Persepolis I*, Oriental Institute Publication. Vol. 69, Chicago: The University of Chicago Press.

Sumner, William M., 1986. "Achaemenid Settlement in the Persepolis Plain", *American Journal of Archaeology* 90 (1986): 3-31.



تصویر ۱. موقعیت جغرافیایی شهرستان اردستان



تصویر ۲. موقعیت جغرافیایی محوطه تپه دروازه جلودر و پایه‌ستون یافت شده از آن



تصویر ۳. محوطه تپه قلعه جلودر، دید از جنوب



تصویر ۴. نمای کلی تُل قلعه، دید از شمال شرقی



تصویر ۵. نمونه‌ای از سفال‌های سطحی تُل قلعه



تصویر ۶. محوطه تپه قلعه جلودر، دید از شمال شرقی



تصویر ۷. محل (؟) کشف پایه‌ستون، محوطه تپه قلعه جلودر، دید از شرق

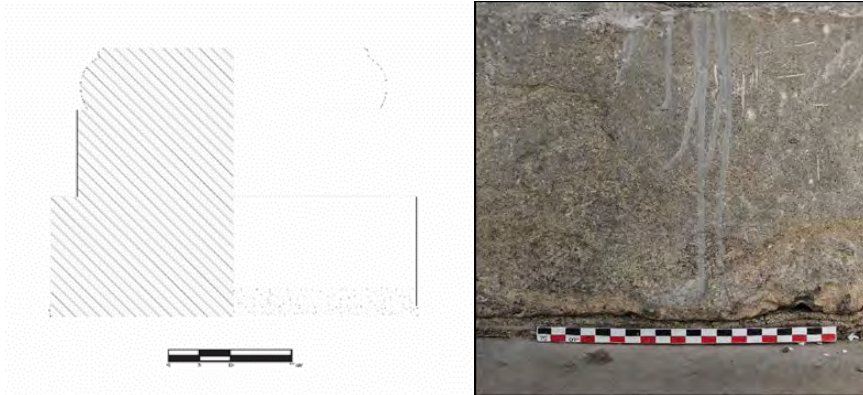


(الف) (ب)



(پ) (ت)

تصویر ۸. پایه‌ستون یافت شده از تُل دروازه جلودر



تصویر ۹. اثر ابزار شانه‌دندانه‌ای بر پله پایین پایه‌ستون

شکل ۱. طرح پایه‌ستون محوطه تپه دروازه جلودر، ارسنجان (طرح محمدتقی عطایی)



تصویر ۱۰. ایوان جنوبی، برزن جنوبی، تخت جمشید



(الف) (ب)

تصویر ۱۱. پایه‌ستون‌های کاخ بردک‌سیاه (الف) و سنگ‌سیاه (ب)، برازجان (عکس از کورش محمدخانی)



(الف) (ب)

تصویر ۱۲. پایه‌ستون‌های موزه شوش



تصویر ۱۳. پایه‌ستون به‌دست آمده از محوطه قصر ابونصر، موزه سنگ (موزه هفت تنان) شیراز

معرفی، مطالعه و تحلیل گل مهرهای به دست آمده از بررسی تل گردوها، شهرستان اقلید، استان فارس

حامد مولایی کردشولی و علیرضا جعفری زند

چکیده

گل مهرها معمولاً لقمه‌های گلی هستند در شکل‌ها و اندازه‌های مختلف برای مهر کردن اجناس و کالاها ساخته می‌شدند و هنگامی که خیس و نرم بودند بنا به ضرورت و اهمیت کالا توسط اشخاص صاحب منسب مهر می‌شدند. اثر مهرهای که بر گل مهرها دیده می‌شود، هرکدام دارای تصاویر، علامات و نیز برخی دارای کتیبه‌هایی هستند که در جهت منصب افراد صاحب مهر حک شده‌اند. کشف این مواد فرهنگی در بررسی‌های باستان‌شناسی سهم زیادی در شناسایی مسایل اقتصادی، فرهنگی، مذهبی، سیاسی و... یک منطقه در دوران باستان دارند. با مطالعه و تحقیق در این زمینه آنها می‌توانند پاسخگوی بسیاری از ابهامات و پرسش‌های تاریخی باشند. تل گردوها در بخش مرکزی شهرستان اقلید واقع شده است. بررسی روشمند این محوطه در سال ۱۳۹۳ انجام پذیرفت، که این پژوهش، به معرفی، مطالعه و مقایسه گل مهرهای به دست آمده از بررسی روشمند تل گردوها پرداخته است. براساس تصاویر و کتیبه‌های موجود، گل مهرها به دو دسته کتیبه‌دار و بدون کتیبه تقسیم شدند. براساس مقایسه، این گل مهرها به دوره ساسانی تعلق دارند.

واژه‌های کلیدی: گل مهر، تل گردوها، اقلید، ساسانی.

مقدمه

گل‌مه‌ها (bulla) مه‌روموم‌های از جنس گل‌رس هستند که به‌عنوان یک امضا برای کالاها و نامه‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفتند (1: Akbarzadeh & Daryae, 2012). این آثار برای شناخت وضعیت اقتصادی، مذهبی، سیاسی و جنبه‌های مختلف حکومت از طریق مطالعه نقوش، علائم و کتیبه‌های ایجاد شده بر مه‌رهایی که آثار آنها بر گل‌مه‌ها قابل مشاهده است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار هستند. مه‌رها غالباً به صاحب‌منصبان دوره ساسانی تعلق دارند، ولی همیشه مقام صاحب مه‌ر ذکر نمی‌شود. مه‌ره‌های ساسانی به‌ویژه از لحاظ در برداشتن نام‌های خاص و نام‌جای‌ها و مقامات اهمیت بسیاری دارند. در بعضی از آنها همراه نام صاحب مه‌ر (یا بدون ذکر آن) جمله‌های اندرزی یا دعایی نیز حک شده است (آموزگار و تفضلی ۱۳۸۲: ۲۶). طی بررسی باستان‌شناسی که در محوطه تل‌گردوها واقع در شهرستان اقلید صورت گرفت تعدادی گل‌مه‌ر به‌دست آمد.

اقلید از شهرهای استان فارس در ۵۲ درجه، ۴۱ دقیقه و ۴۲ ثانیه طول جغرافیایی و ۳۰ درجه، ۵۳ دقیقه و ۵۵ ثانیه عرض جغرافیایی در ارتفاع ۲۲۱۴ متر از سطح دریا قرار گرفته است. شهر اقلید در فاصله ۲۷۰ کیلومتری شیراز واقع شده و در سال ۱۳۱۷ شمسی به شهر تبدیل شد (پژوهش گروهی بنیاد ایران‌شناسی، ۱۳۸۹: ج ۱/۴۰۵). محوطه تل‌گردوها در منطقه شکار ممنوع بصیران در محدوده نخودزار واقع شده است. باغ کوچکی از درختان گردو و زردآلو در این منطقه وجود دارد به همین دلیل تپه‌ای که در این محدوده قرار دارد را تل‌گردو نامیده‌اند. عشایر ساکن در این تل‌گردوها را با نام تل‌گوری می‌شناسند. مطالعات باستان‌شناسی و تاریخی در شهرستان اقلید خصوصاً منطقه مورد مطالعه به‌صورت گسترده و کامل انجام نشده است. بازدید مادام‌دیولافوا از شهر اقلید و گزارش مختصری که از این شهر منتشر کرده است از اولین فعالیت‌های است که در این زمینه صورت گرفته است. کشف و ثبت کتیبه حوض دختر گبر اقلید در سال ۱۳۳۴ شمسی و پس از آن کشف و ثبت کتیبه تنگ‌براق در سال ۱۳۳۵ و قالب‌برداری از این کتیبه در سال ۱۳۳۶ توسط کارکنان بنگاه علمی تخت جمشید از اقدامات باستان‌شناسی در منطقه اقلید است. سال ۱۳۵۱ ویلیام سامنر و در سال ۱۳۷۴ عباس علیزاده حوزه رود کر که قسمت‌های شمالی آن در شهرستان اقلید قرار دارد را مورد بررسی قرار دادند. پس از وقفه‌ای طولانی بررسی عزیزاله رضایی در سال ۱۳۸۴ بررسی حوزه آبیگر سد ملاصدرا در دشت میان‌کوهی سده را شروع و در همان سال به پایان رسانید. سال بعد فصل اول کاوش نجات‌بخشی تپه مه‌ر علی فارسی توسط علیرضا سرداری و عزیزاله رضایی و در سال ۱۳۸۷ فصل دوم کاوش نجات‌بخشی تپه مه‌ر علی فارسی توسط علیرضا سرداری انجام گرفت. بررسی و

شناسایی تل‌گردوها برای نخستین بار به وسیله نگارندگان با اخذ مجوز از پژوهشکده باستان‌شناسی در اردیبهشت ماه ۱۳۹۳ انجام گرفت. بررسی روشمند تل‌گردوها جهت تحقیق بر سفال‌های این محوطه با انجام گونه‌شناسی و طبقه‌بندی داده‌های سطح تپه انجام گرفت به کسب اطلاعات بیشتر و ارتباط آن با دیگر مناطق باستانی فارس منجر شد.

گل مهرهای کتیبه‌دار

بسیاری از مهرهایی که از دوره ساسانی باقی مانده، علاوه بر شکل‌های گوناگون دارای نوشته‌های نیز هستند. بعضی به خط پهلوی کتیبه‌ای، ولی بیشتر آنها به خط پهلوی شکسته است (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۲: ۶۲). خطی که سنگ‌نوشته‌ها و سکه‌های اوایل دوره ساسانی (قرن سوم و چهارم میلادی) بدان نوشته شده دارای ۱۹ حرف است. در این خط حروف به هم متصل نمی‌شوند، از این رو آن را اصطلاحاً خط منفصل یا خط پهلوی کتیبه‌ای می‌نامند. خط متصل یا شکسته یا کتابی خطی است مخصوص نوشتن کتاب‌ها و نوشته‌های روی پوست و پاپیروس و کتیبه‌ها و سکه‌های متأخر (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۲: ۴۵) در میان خطوط روی مهرها و مدال‌ها، بیشتر عباراتی دیده می‌شود که مؤمنان زرتشتی را به داشتن اعتقاد به خدايان دعوت می‌کند. این عبارات می‌رساند که موضوعات محکوک در برخی از سنگ‌های پربها فقط صحنه‌های کوچک ساده نیستند، بلکه دارای معانی سحرآمیز برای جلب لطف یا حمایت نیروهای خدائی برای مالکان آن‌ها هستند (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۲۴۴).

گل مهر شماره E.TG II

جنس آن از گل پخته و با کیفیت بسیار خوب است. شکل ظاهری این گل مهر به صورت دایره‌ای نامنظم و به رنگ کرم‌مایل به نخودی است و قطر آن ۴/۵ و ضخامت آن از ۱/۵ تا ۲ سانتی‌متر اندازه دارد. پشت آن دو سوراخ برای عبور دادن نخ و مهر و موم کردن دیده می‌شود. بر گل مهر سه اثر مهر متعلق به دوره ساسانی دیده می‌شود (تصویر ۱). نقش‌های هر یک از اثر مهرها به ترتیب زیر است: الف: اثر مهر مذکور به صورت دایره‌ای تقریباً منظم با قطر ۱/۶ سانتی‌متر و عمق آن ۲ میلی‌متر اندازه‌گیری شد. دو کتیبه در این اثر مهر مشاهده می‌شود. یکی از کتیبه‌ها در وسط و کتیبه دیگر دور تا دور مهر نوشته شده است و در امتداد آن از تزیینات پرکاربرد مرواریدنشان مانند طرح مدالیوم‌های این دوره استفاده شده است. کتیبه میان این گل مهر از دو کلمه تشکیل و از پایین به بالا به صورت عمودی با رسم الخط متصل یا خط کتابی یا خط شکسته دوران ساسانی نوشته شده است. این متن عنوان (مغ هزار) و کتیبه‌ای که دور

تا دور مهر رافرا گرفته با خط منفصل یا کتیبه‌ای نوشته شده و نام (استخر) را ذکر می‌کند. مه‌ها، منصب-های مختلف یک ایالت و نواحی اطراف آن را نشان می‌دهد (دریایی، ۱۳۸۳: ۵۰). شهرستان استخر - استخر دوران اسلامی - یک مرکز اداری و مذهبی از زمان هخامنشیان بود. اما تا اندازه‌ای وضعیت استان استخر ساسانی مشکل‌تر مشخص می‌شود (Gyselen, 1989: 59). تقسیم ایالات به بخش‌ها فقط از جهت مقتضیات اداری بوده است. هر یک از بخش‌های کوچک (که آن را شهر و کرسی آن را شهرستان می‌گفته‌اند) در تحت حکومت یک نفر شهریگ بود و این شهریگ را از میان دهقانان اختیار می‌کردند. در رأس دیه و مزارع تابع آن (روستاگ=روستا) یک نفر دیه‌یگ داشت (کریستین‌سن، ۱۳۸۷: ۱۴۹). نواحی روستایی (روستاگ) با روستاهایشان (دیه) در حیطه اداره شهری درآمد. ابن خردادبه در ذکر رستاق‌های استخر می‌نویسد: استخر که خود مرکز است رستاق‌هایش عبارت‌اند از شهر بیضا، نهران، اسان، ابرج، مائین، خیر، استخر، ایزد، ابرقو، برانجان، میادوان، کاسان و هزار (ابن خردادبه، ۱۳۷۰: ۳۷). گذشته از شهرها، برخی از دیه‌ها دارای آتشکده‌هایی بودند که زمین‌های وقفی داشتند. ثبت زمین و مستغلات و پرداخت مالیات‌هایی که از این زمین‌ها گرفته می‌شد در دفترهای ویژه‌ای انجام می‌گرفت (پارشاطر، ۱۳۸۷: ج ۳، ۱۲۴-۱۲۵). مغ در امور مذهبی و حکومتی انجام وظیفه می‌کرد. وجود تعداد زیادی مهر با این لقب، اهمیت این مقام را برای دیوان‌سالاری حکومت و درعین حال، برای امور اقتصادی نیایشگاه‌ها و گسترش تشکیلات مذهبی ایران ساسانی نشان می‌دهد. همچنین، مه‌هایی از مغ‌های اردشیرخوره، بیشاپور و استخر وجود دارد (دریایی، ۱۳۸۳: ۵۲). مغ پایین‌ترین رده از روحانیت بود که وظایف مختلفی را در مناطق، شهرها، روستاها و نیایشگاه‌ها انجام می‌داد. به نظر می‌رسد که وی سرپرست نظارت بر معاملات اقتصادی نیز بوده است (دریایی، ۱۳۸۳: ۵۲). چنانکه ابن خردادبه اشاره دارد هزار از رستاق-های خوره استخر به‌شمار می‌آمده و به‌احتمال مغ هزار مسئول گردآوری مالیات و درآمد‌های آتشکده استخر در این ناحیه بوده است. بنابراین به‌احتمال تل‌گردوها از مستقلات بوده و دارای‌های آتشکده شهر استخر بوده است.

کتیبه مرکز گل‌مه^۱: hc'l mgw(h)/ Hazar magu(h)

مغ هزار

کتیبه حاشیه: *sthly/ Staxr

اسطخر

^۱ ترجمه دکتر سیروس نصراله‌زاده

ب: این اثر مهر به صورت دایره‌ای منظم با نقش شتر یک کوهانه در حال راه رفتن از سمت چپ به سمت راست است. قسمت جلوی شتر شکل یک ستاره شش‌پر نامنظم نقش شده است و درست از بالای سر تا انتهای بدن شتر کتیبه‌ای یک کلمه‌ای دیده می‌شود که متشکل از پنج حرف از راست به چپ با رسم‌الخط پهلوی متصل یا کتابی نوشته شده است. متن این کتیبه کلمه‌ای دعایی به مضمون pzwun (ابزون=افزون) است. قطر این اثر مهر ۱/۲ سانتی‌متر و عمق آن ۲ میلی‌متر اندازه‌گیری شد. تصویر شتر این اثر مهر قابل مقایسه با نمونه به دست آمده از قصر ابونصر است (Frye 1973: D.155 & D.286). کتیبه‌های دعایی با مضمون افزون بر نمونه‌های بسیاری از مهرها، اثر مهرها، سکه‌ها و برخی ظروف دیده می‌شود. این مضامین درخواست افزایش روزی و برکت را برای صاحب مهر درخواست دارند. با سکه‌های کواد یکم (قباد یکم) (۴۹۹-۵۳۱ م) که فقط نام او بر آنها نقش شده و در دوازدهمین سال پادشاهی خود واژه 'pzwun' (فزون) را بر آن می‌افزاید یک نوآوری کامل ظاهر می‌شود. این قاعده تا فروپاشی دولت ساسانی باقی می‌ماند (یارشاطر، ۱۳۸۷، ج ۳، ق ۱، ۴۳۷). در گذر زمان و دوره ساسانی، تغییراتی در شکل و نگارش حروف الفبا بر سکه‌ها ایجاد شده است (سرفراز و آورزمانی، ۱۳۸۵: ۹۶) (جدول ۱). با توجه به ظهور واژه 'pzwun' (ابزون) در دوره قباد یکم بر سکه‌های این پادشاه، و همچنین با توجه به تغییراتی که در خط پهلوی ساسانی بر سکه‌ها و مقایسه حروفی که در نوشتن کتیبه این مهر با حروفی که در دوران قباد به بعد (۶۳۲-۶۵۱ م) دیده می‌شود، می‌توان این گل مهر را به سده پنجم میلادی و پس از آن منسوب کرد.

نوشته گل مهر با نقش شتر: 'pzwun / afzun'

ابزون - افزون

تنها بازنمایی شتر در هنر یادمانی از دوران ساسانیان، نقوش برجسته بهرام دوم در بیشاپور است. حیوانی که در مهر و گل مهرهای دوره ساسانی به تصویر کشیده، شتر جماز است. با توجه به اینکه شتر باختری گونه‌ای رایج‌تر و محبوب در ایران بود، پیکرنگاری در این مورد نمی‌تواند تصادفی باشد (Jakubiak 2011: 109). شتر در گل مهرهای ساسانی همان مفهوم نمادین به عنوان یک تصویر از ورثه است. نماد شتر در گل مهر به این ترتیب به صاحبان، چه روحانی یا افسران سلطنتی، ویژگی‌های ورثه را اعطا می‌کرده است.

نقش ستاره نیز جایگاه رفیعی بین ایرانیان مزداپرست داشته است، به طوری که شهریاران ساسانی تا های خود را با ستارگان درخشان می‌آراستند. نقش ستاره بر تاج‌های شاهان ساسانی

نمادی از تیشتر، یکی از ایزدان مهم و محبوب مذهب ایران باستان است، از این‌رو پادشاهان ساسانی جهت ستایش و گرامی‌داشت خدای تیشتر، تاج‌های خود را با نماد او یعنی نقش ستاره می‌آراستند (دادور و مکوندی، ۱۳۹۱: ۲۹).

تیشتر در اوستا (تیشتریه) و در پهلوی (تیشتر) در فارسی (تیر) نام یک ستاره و در اساطیر ایرانی ایزد باران است. یشت هشتم در اوستا به او اختصاص یافته که ستاره‌ای سپید و درخشان و دور پیداست. او سرشت آب دارد و تواناست (آورزمانی، ۱۳۹۲: ۳۴) بر تاج شاهان ساسانی نمادهایی مانند نقش قرص خورشید، هلال ماه، ستاره، بال عقاب، شعاع‌های نور و مروارید دیده می‌شود. شاهان ساسانی تاجی بر سر می‌گذاشتند که بر آن نقش گردونه خورشید بود. بدین روال به هنگام حکومت ساسانی مظاهر ایزدانی چون وَرثَرغن (بهرام)، میترا، آناهیتا و تیشتر به طور آگاهانه و منضبط در هنر ساسانی تجلی می‌کند (آورزمانی، ۱۳۹۲: ۳۵)

ج: این مهر به صورت یک بیضی کوچک است. پس از انجام طراحی، نقشی نامفهوم به صورت یک خط مورب که بالای آن سه زائده بود نمایان شد. طول این اثر مهر ۱ سانتی‌متر و عرض آن ۸ و عمق آن ۵ میلی‌متر است.

گل مهر شماره V

شکل ظاهری این گل مهر به صورت دایره‌ای نامنظم و به رنگ سیاه است و قطر آن ۲ و ضخامت آن ۱ سانتی‌متر است. پشت آن دو سوراخ برای رد کردن نخ و مهر و موم کردن دیده می‌شود. اثر مهر به شکل دایره است و قطر آن ۷ و عمق آن ۳ میلی‌متر است. بر این اثر مهر چند علامت و کتیبه‌ای یک کلمه‌ای وجود دارد (تصویر ۲). متن این کتیبه کلمه‌ای دعایی به مضمون afzon (ابزون=افزون) است.

کتیبه گل مهر شماره ۵: Pzwn / afzu

ابزون-افزون

گل مهر شماره TG VI

شکل ظاهری این گل مهر به صورت دایره‌ای نامنظم و به رنگ قهوه‌ای تیره است و قطر آن از ۱/۸ تا ۲ و ضخامت آن ۱ سانتی‌متر است. پشت آن دو سوراخ برای عبور دادن ریسمان دیده می‌شود. اثر مهر آن به شکل دایره با قطر ۹ و عمق ۳ میلی‌متر است و نقش آن به احتمال گرگ یا سگی در حال شیر دادن به توله است. دست‌های حیوان رو به جلو و دهان آن باز است و به نظر می‌رسد در حال زوزه

کشیدن است. حیوان پوزه‌ای بزرگ و یک چشم گرد بزرگ و گوش‌های به نسبت کوچک دارد. قسمت پشت حیوان و توله آن نامفهوم است و جزئیات آن مشخص نیست (تصویر ۳). در قسمت بالای تصویر حیوان کتیبه‌ای ناقص دیده می‌شود که مضمون آن واژه‌دعایی ابزون است. از این نوع مهر دو نمونه در قصر ابونصر به دست آمدخ است که قابل مقایسه با آن نمونه‌ها است. گرگ، یک اثر اهریمنی از مد افتاده و تقلید از سگ است (Brunner, 1978: 103).

کتیبه گل مهر با نقش گرگ یا سگ: *p[zwn]

Afzun

ابزون-افزون

گل مهر شماره E.TG XVII

شکل ظاهری این گل مهر به صورت دایره‌ای منظم و به رنگ قرمز نارنجی است. سطح گل مهر آثار سوختگی شدید دارد که بر آن اثر مهر مشاهده می‌شود. نقش این مهر یک اسب بالدار با بال‌های باز و در حال حرکت از سمت چپ به سمت راست نشان داده شده است. بر قسمت بالای اسب یک کتیبه به خط پهلوی ساسانی حک شده است. در قسمتی که ضخامت گل مهر مشخص می‌شود، اثر مهر دیگری وجود دارد که به صورت بیضی کوچک، با نقش نامشخص مشاهده می‌شود. پشت گل مهر دارای دو سوراخ برای عبور دادن ریسمان و مهر و موم کردن دیده می‌شود (تصویر ۴). حیوانات بالدار یا حیوانات حقیقی، فراوان‌ترین موضوعات نقش مهرها هستند و نمی‌توان معنی و مفهوم آنها را مشخص ساخت. معانی اینان همچون معانی مهرهای متعددی که نوشته طغرا مانند دارند، پیچیده و مشکل است و تحت تأثیر نیروی مخفی و مرموزی که تخیل حکاک را برمی‌انگیزد، پرنده‌ای دارای سه چهره‌ی انسانی می‌شود و چهار یا پنج بدن حیوان دارای یک سر واحد می‌گردند و نقش‌هایی مانند نقش دو قسمت قدامی غزال به هم پیوسته می‌یابیم که هنر ایرانی را در ابتدای کار خود به وجود آورده است (گیرشمن، ۱۳۷۰: ۲۴۴). کتیبه این گل مهر از سه واژه با مضمون خانه مغ شهربان تشکیل شده است. در واژه شهربان که به صورت Št[r]pan آوانویسی شد حرف r قابل مشاهده نبود، بنابراین کلمه غلط املائی دارد و حرف r نوشته نشده است.

کتیبه گل مهر با نقش اسب بالدار: BYTA Y MGW Y ŠT[R]PAN

xa nag i- mow i- Sata rpawn

خانه مغ شهربان

گل‌مهرهای بدون کتیبه

گل‌مهر شماره TG III

این گل‌مهر به‌صورت دایره‌ای نامنظم از گل‌رس و به رنگ سیاه است. قطر آن ۳ و ضخامت آن ۱/۴ سانتی‌متر است. پشت آن دو سوراخ برای عبور دادن ریسمان و مهر و موم کردن دیده می‌شود. بر آن اثر چهار مهر دیده می‌شود. نقش اثر مهرها نامشخص است و فقط نقش یکی از آنها واضح است و پرنده‌ای را در حال حرکت به سمت راست نشان می‌دهد (تصویر ۵). نقش پرنده قابل مقایسه با نمونه گل‌مهرهای به‌دست‌آمده از قصر ابونصر است (Frye, 1973: D.22). بسیاری از گونه‌های پرندگان در حکاک‌های ساسانی ظاهر می‌شود. چند مورد در گل‌مهرهای قصر ابونصر شناسایی شد. تعداد زیادی از اثر مهرها اردک هستند (Frye, 1973: 77).

گل‌مهر شماره TG IV

این گل‌مهر به‌صورت دایره‌ای منظم و به رنگ تیره است و قطر آن ۲/۳ سانتی‌متر و ضخامت آن ۹ میلی‌متر است. پشت آن دو سوراخ برای عبور دادن ریسمان و مهر و موم کردن دیده می‌شود. بر آن دو اثر مهر دیده می‌شود. یکی از این اثر مهرها به شکل گرد و دیگری به شکل لوزی است. نقش موجود بر اثر مهر گرد مشخص نیست. قطر آن ۹ و عمق آن از ۱ تا ۲ میلی‌متر است (تصویر ۶). نقش اثر مهر لوزی شکل به‌وضوح سه علامت را نشان می‌دهد. علامت F شکل، علامتی به شکل هلال و علامتی به شکل روبان. طول این اثر مهر ۱/۱ سانتی‌متر، عرض آن ۷ میلی‌متر و عمق آن ۴ میلی‌متر است. علامت F شکل در این گل‌مهر نامفهوم می‌نماید. طی مقایسه و مطالعه این شکل در جای دیگری مشاهده نشد. بسیاری از محققان همانند آرتور کریست سن و اکرم معتقدند که هلال ماه جنبه تقدس و جایگاه خاصی در بین ایرانیان باستان عهد ساسانی داشته است و بسیاری از شاهان در تزیین لباس، تخت و تاج شاهی خود از هلال ماه استفاده کرده‌اند. هلال ماه از اواسط قرن پنجم میلادی بر تاج شاهان ساسانی ظاهر شده است. شاید که هلال ماه نقش‌شده بر تاج‌ها مظهر آناهیتا، ایزد بانوی محبوب دین زرتشتی است (دادور و مکوندی، ۱۳۹۱: ۲۹). ساسانیان ترکیب سربند و نوارهای موج را به‌عنوان نماد جدیدی از اعطای نشان به‌کار می‌بردند. به تصویر کشیدن سربندهای حلقه‌ای نشان از تمایل به تقلید حلقه قدرت دارد. بر ظروف سیمین ساسانی نیز نقوشی از شاهان و ایزدبانو آناهیتا دیده می‌شود که دیهیم بر گردن دارد و تاج آنان نمایان است و به لحاظ فرم و عملکرد جایگزین همان دیهیم پارتی است. بنابراین دیهیم یکی از لوازم و نشانه‌های شهریار بوده است. با بررسی تاج شاهان ساسانی در سکه‌ها، نق برجسته‌ها

و مهرها درمی‌یابیم که دهبیم بر گرد افسر اغلب شاهان این سلسله به‌وضوح دیده می‌شود. دهبیم مرکب از حلقه‌ای مدور با دو روبان موج است که گاهی بر گردن فرمانروا به‌صورت طوق روبان‌دار و یا بدون آن قابل رؤیت است. در حقیقت دهبیم نماد فر ایزدی بوده که فرمانروا را از سایر انسان‌ها ممتاز و سزاوار سروری و فرمانروایی می‌کرد. در نقش‌برجسته‌های برجای مانده از دوره ساسانی فر ایزدی توسط اهورامزدا و یا ایزدان بزرگی مانند آناهیتا به فرمانروا اهدا می‌شود (آورزمانی، ۱۳۹۲: ۳۶). با توجه به روبان موجود و کاربرد این نوع نقش در دوره ساسانی این گل مهر متعلق به مهر فردی از خاندان شاهی است و با توجه به هلال ماه صاحب این مهر از ایزدبانو آناهیتا درخواست حمایت می‌کرده است.

گل مهر شماره TG VII

این گل مهر از مربع $L3$ به‌دست آمد. شکل ظاهری این گل مهر به‌صورت دایره‌ای نامنظم و به رنگ نخودی تیره است و قطر آن ۲ و ضخامت آن ۱ سانتی‌متر است. پشت آن دو سوراخ برای رد کردن نخ و مهر و موم کردن دیده می‌شود. نقش اثر مهر به‌طور کامل روشن نیست. نقش انسان هنگام جدال با یک حیوان دیده می‌شود که به‌احتمال شیر است. قطر آن ۸ و عمق آن ۲ میلی‌متر است (تصویر ۷).

گل مهر شماره TG VIII

این گل مهر از مربع $L3$ به‌دست آمد. شکل ظاهری این گل مهر به‌صورت بیضی و به رنگ قهوه‌ای تیره است و اندازه آن از ۱ تا $2/5$ و ضخامت آن $1/3$ سانتی‌متر است. دارای یک اثر مهر به شکل گرد و قطر آن از $1/1$ تا $1/2$ سانتی‌متر و عمق آن ۳ میلی‌متر است. نقش اثر مهر اسب بالرداری را نشان می‌دهد که دو پای جلوی خود را بالا نگه داشته و به سمت راست حرکت می‌کند (تصویر ۸).

گل مهر شماره TG IX

شکل ظاهری این گل مهر به‌صورت گرد و به رنگ قهوه‌ای تیره است و اندازه آن ۳ و ضخامت آن $2/5$ سانتی‌متر است. فقط نقش یک هلال و به‌احتمال حیوانی در آن مشخص است (تصویر ۹).

گل مهر شماره TG X

این گل مهر از چوپانی که در منطقه حضور داشت برای ثبت و ضبط گرفته و باز پس‌گردانیده شد. شکل ظاهری این گل مهر به‌صورت گرد و به رنگ قهوه‌ای تیره است. اندازه آن ۲ و ضخامت آن $1/2$ سانتی‌متر است. نقش این گل مهر مشخص نیست (تصویر ۱۰).

گل‌مه شماره TG XI

این گل‌مه از چوپانانی که در منطقه حضور داشت برای ثبت و ضبط گرفته و باز پس‌گردانیده شد. شکل ظاهری این گل‌مه به‌صورت دایره‌ای نامنظم و به رنگ سیاه است که $2/2$ سانتی‌متر طول، $1/7$ سانتی‌متر عرض و $1/2$ سانتی‌متر ضخامت داشت. نقش این گل‌مه مشخص نیست. این گل‌مه به‌شدت آسیب دیده است (تصویر ۱۱).

برآیند

در این پژوهش ۱۱ گل‌مه متعلق به دوره ساسانی مطالعه شده است. گل‌مه‌های مذکور در دو دسته کتیبه‌دار و بدون کتیبه طبقه‌بندی شده است. کشف تعداد زیاد گل‌مه‌ها در این محوطه حاکی از رونق اقتصادی و تجاری این منطقه در برهه‌ی زمانی طولانی است. مقایسه و مطالعه گل‌مه‌ها نشان داد که نقوش این گل‌مه‌ها همانند مهرهایی است که از قصر ابونصر به‌دست‌آمده سات و نقوش آنها در ارتباط با اعتقادات دوره‌ی ساسانی است. با توجه به تغییرات خط پهلوی و همچنین استفاده از واژه‌های افزون، برخی از گل‌مه‌ها به دوره قباد یکم به بعد تاریخ‌گذاری شده است. در مطالعه گل‌مه‌های مورد بحث نام‌جای هزار بر ما روشن شد. مطالعه گل‌مه‌های اداری به‌دست‌آمده از تل‌گردوها سبب شد اداره/بخش جدیدی در ایالت استخر شناسایی شود. نام بخش هزار در گل‌مهری همراه با نام استخر آمده است. همچنین این نام را به‌عنوان یکی از رستاق‌های استخر ابن‌خردادبه در المسالک و الممالک ذکر کرده است. به‌احتمال تل‌گردوها از مستقلات و دارایی‌های آتشکده شهر استخر بوده است. با توجه به موقعیت قرارگیری این محوطه، به‌احتمال تل‌گردوها به‌عنوان محل نگهداری غلات یا موادی از این دست مورد استفاده بوده است. برای مشخص شدن پرسش‌ها و فرضیه‌های مطرح شده باید مطالعات تکمیلی در این محوطه انجام شود.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

آموزگار، ژاله و تفضلی، احمد. (۱۳۸۲). زبان پهلوی ادبیات و دستور آن. تهران، انتشارات معین، چاپ چهارم.
آورزمانی، فریدون. (۱۳۹۲). رازگشایی نمادهای آیینی در پوشش شهریاران ساسانی. فصلنامه هنر و تمدن شرق، شماره اول.

ابن‌خردادبه. (۱۳۷۰). المسالک و الممالک، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: مترجم.

نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران ♦ ۲۸۱

پژوهش گروهی بنیاد ایران‌شناسی. (۱۳۸۹). شهرهای ایران‌شهر، مدیر طرح محمدرضا نصیری، طرح، مقدمه، بررسی و تدوین نهایی حسن حبیبی، جلد اول، تهران: بنیاد ایران‌شناسی.

دادور، ابوالقاسم و مکوندی، لیلا. (۱۳۹۱). بررسی طرح تاج شاهان در سکه‌های ایران از دوره هخامنشی تا ساسانی. نشریه هنرهای زیبا، هنرهای تجسمی، شماره ۵۰، ۲۳-۳۲.

دریایی، تورج. (۱۳۸۳). سقوط ساسانیان، فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان. ترجمه منصوره اتحادیه (نظام‌مافی)، تهران: نشر تاریخ ایران.

سرفراز، علی‌اکبر و آورزمانی، فریدون. (۱۳۸۰). سکه‌های ایران از آغاز تا دوران زندیه. تهران: انتشارات سمت.

کریستین‌سن، آرتور. (۱۳۸۷). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه: رشید یاسمی. تهران: موسسه انتشارات نگاه

گیرشمن، رمان. (۱۳۷۰). هنر ایران در دوران پارتی و ساسانی. ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: شرکت انتشارات علوی و فرهنگ، چاپ دوم.

هینلز، جان. (۱۳۸۶). شناخت اساطیر ایران. ترجمه: ژاله آموزگار و احمد تفضلی. چاپ دوازدهم، تهران: نشر چشمه

یارشاطر، احسان. (۱۳۸۷). تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، جلد سوم، قسمت اول. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.

ب) نافرسی

Ak̄bazadeh, Daryoush. Daryae, Touraj. (2012), *Inscribed Sasanian Bullae at the National Museum of Iran* (2012) *e-Sasanika* 12. 1-27

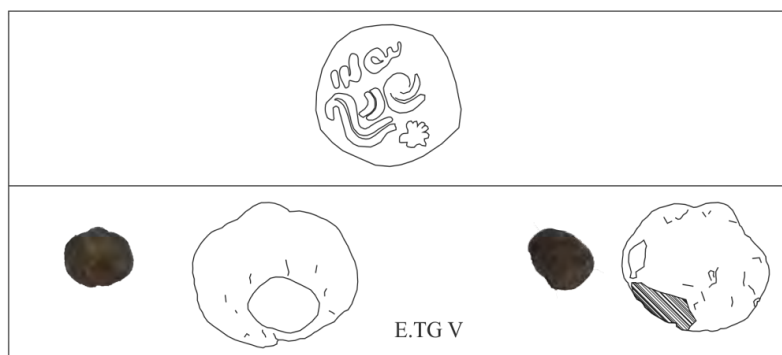
Frye, N Richard. (1973). *Sasanian Remains from Qasr-I Abu Nasr – Seals, Sealing, and Coins.*

Gyselen, Rika (1989). *La Geographie Administrative de L'empire Sassanide- les temoinages sigillographiques.* Paris: Publie par le groupe pour

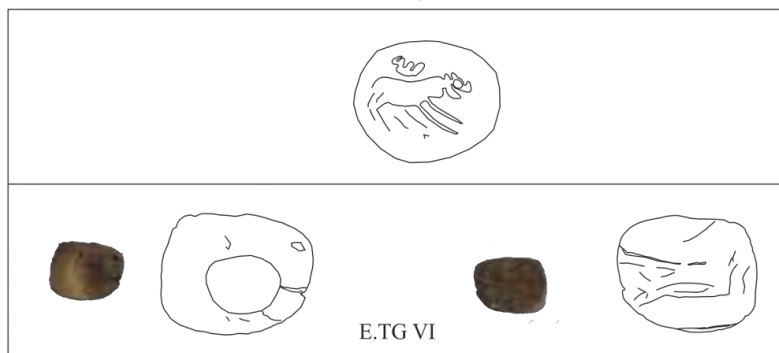
Jakubiak, Krzysztof (2011). *Some remark on the camel on sasanian seals.* *Studies In The Ancient Art Ad Civilization.* 15. 107-115



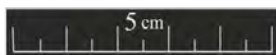
تصویر شماره ۱



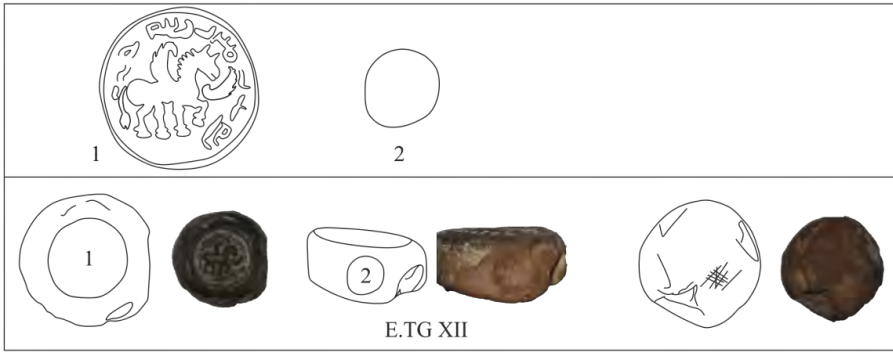
تصویر شماره ۲



تصویر شماره ۳

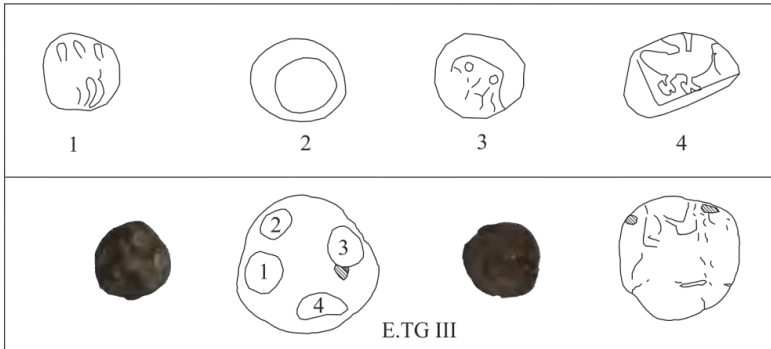


تصویر و طرح گل مهرهای تل گردوها



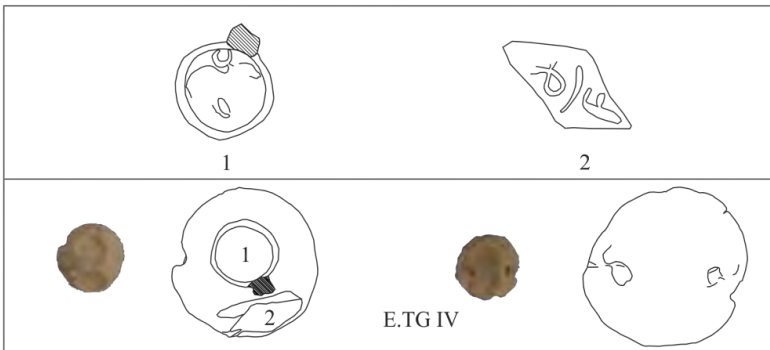
E.TG XII

تصویر شماره ۴



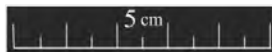
E.TG III

تصویر شماره ۵



E.TG IV

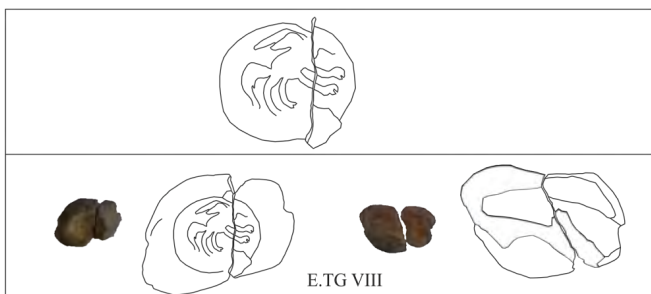
تصویر شماره ۶



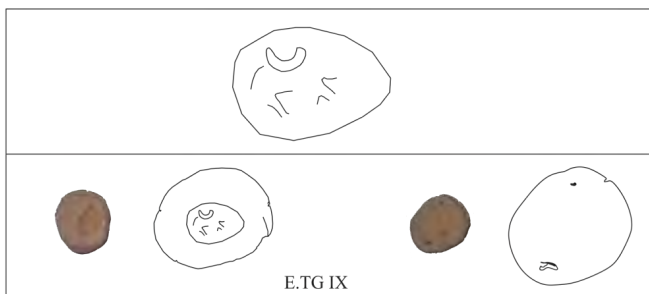
تصویر و طرح گل‌مهرهای تل‌گردوها



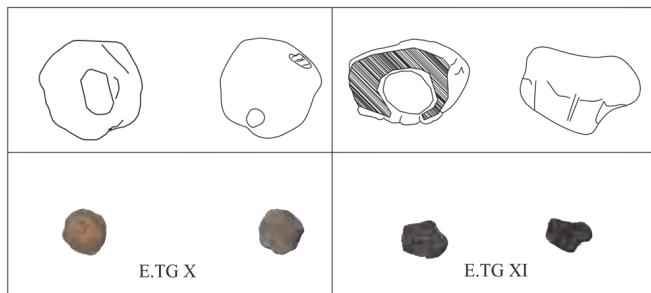
تصویر شماره ۷



تصویر شماره ۸

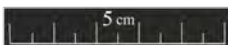


تصویر شماره ۹



تصویر شماره ۱۰

تصویر شماره ۱۱



تصویر و طرح گل مهرهای تل گردوها (تل گوری)

شواهد باستان‌شناختی کشمکش ساسانیان و رومیان در قلعه بازیان سلیمانیه

بریار سان احمد* اسماعیل سلیمی**

*دانش‌آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه تهران

**دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه تهران و امریه اداره میراث فرهنگی مهاباد

چکیده

ناحیه شمال بین‌النهرین، اقلیم کردستان کنونی، در عصر ساسانی محل زد و خورد میان ایرانیان و رومیان بوده است. یکی از مهم‌ترین جنگ‌های بین ساسانیان و رومیان در سال ۶۲۷ میلادی بین خسرو پرویز و هیراکلیوس در شمال عراق در قلعه به نام بازیان واقع در استان سلیمانیه کنونی اتفاق افتاده است. در این سال هیراکلیوس از طریق ارمنستان وارد آذربایجان گردید و خسرو پرویز همراه با سپاهیان به سمت منطقه اردلان و کوه‌های زاگرس عقب‌نشینی کرد و هیراکلیوس بدون هیچ‌گونه نیروی تدافعی به شیز (تخت سلیمان) رسید و جهت گذراندن فصل زمستان به دشت‌های بین‌النهرین رفت و در آنجا نواحی بین رودخانه‌های سیروان و زاب کوچک از جمله شهرزور و دستگرد را مورد تاخت و تاز خود قرار داد. قلعه بازیان از دوره آشور تا قرون متأخر اسلامی مورد استفاده حکومت‌های مختلف از جمله ساسانیان بوده است که در آن اقدام به بنا نهادن چهارتاقی کرده‌اند. به علاوه کشف مواد فرهنگی دیگری از قبیل سکه و سفال نشان از حضور پر رنگ ساسانیان در این ناحیه دارد. در نوشتار پیش‌رو سعی شده است تا شکست ساسانیان و حضور رومیان در قلعه بازیان براساس کاوش‌های صورت گرفته تجزیه و تحلیل شود. فرض ما بر آن است که تبدیل چهارتاقی به کلیسا و

کشف شواهد فرهنگی مربوط به مذهب مسیحیت در قلعه بازبان در کنار شواهد تاریخی، نشان از تسلط رومیان بر این بخش از قلمرو امپراتوری ساسانیان در عهد خسرو پرویز دارد.

واژه‌های کلیدی: شمال عراق، بازبان، معماری، ساسانیان، رومیان.

مقدمه

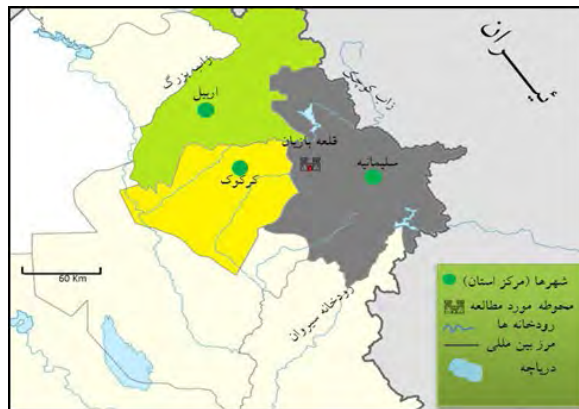
اردشیر اول با شکست اردوان پنجم، سلسله اشکانی را بر انداخت و حکومت جدیدی پایه‌گذاری کرد و رویداد این پیروزی را بر نقش برجسته‌ای در فیروزآباد به تصویر کشید (کریستین‌سن، ۱۳۹۴: ۹۸-۱۰۰). وجود جنگ‌های داخلی و مبارزه با متعصبان مذهبی در روم از یک طرف و نتیجه اتحادی به رهبری اردشیر اول در داخل کشور در انقراض سلسله‌ای اشکانی مؤثر افتاد. اردشیر اول در اواخر سال ۲۲۶ م. به کمک فرمانروایان آدیابنه و کرخ سلوخ (کرکوک) موفق به تصرف بین‌النهرین و گرفتن تیسفون گشت (Frye, 2000: 284؛ شیمپن، ۱۳۸۴: ۱۹؛ هرمان، ۱۳۹۲: ۸۴) و از سال ۲۳۰ تا ۲۳۸ م. موفق به تسخیر تمام سرزمین بین‌النهرین شد (هرمان، ۱۳۹۲: ۸۵). براساس کتیبه کعبه زردتشت در سال ۲۴۴ م. شاپور اول در بین‌النهرین در محلی به نام پیروز شاپور (انبار امروزی) به محاصره پرداخت که در جریان آن گوردیان قیصر جوان روم کشته شد و شاپور با جانشین آن، فلیپ عرب معاهده صلحی بست (شیمپن، ۱۳۸۴: ۲۲). در سال ۲۷۷ م. بهرام دوم به سلطنت رسید (لوکونین، ۱۳۹۳: ۱۷۳) و دوباره جنگ‌های ساسانیان با رومیان و امپراتور کاروس از سرگرفته شد (شیمپن، ۱۳۸۳: ۳۶) در نتیجه این حملات رومیان سرزمین بین‌النهرین را متصرف و تا تیسفون پایتخت دولت ساسانی پیش رفتند. بهرام به دلیل قیام مرزهای شرقی در برابر لشکریان روم نتوانست پایداری کند، و رومیان از رود فرات گذشته، و سرزمین‌های بین آن، و رود دجله را به تصرف در آوردند (مشکور، ۱۳۸۹: ۲۴۵) سرانجام با مرگ کاروس و به قدرت رسیدن دیوکلیتیان، قرارداد صلحی بین دو امپراتوری منعقد شد که براساس آن بین‌النهرین در اختیار رومیان قرار گرفت (Dodgeon&Lieu, 1991: 101). با به قدرت رسیدن نرسی وقایع مهمی در شمال بین‌النهرین روی داد (نولدکه، ۱۳۵۸: ۶۱۷). در پایکولی^۱ نزدیک دربندیخان در جنوب غرب سلیمانیه کتیبه دو

^۱ آنچه در کتیبه پایکولی اهمیت دارد و باید به آن پرداخته شود، اشاره به نام گرمیان و گرمیانی‌ها است که در این دوره در تاریخ نقش کلیدی داشته‌اند و همچنین اشاره به نام شهرزور است که به صورت «سیارزور» آمده است. این سند در مورد کوه پ‌نشینی مرزی که از آن‌ها استقبال و همراه آنها بوده‌اند، بحث می‌کند. هر چند مشخص نیست که تا چه اندازه این ادعا درست است. اما بدون شک کوه‌نشینی که سر راه قرار داشتند از ارمنستان به پایکولی کوه‌های کردستان (میدیا) آمده بودند (احمد، ۲۰۱۱: ۸).

زبان‌های در دست است (سامی، ۱۳۹۳: ۲۶) که اشاره به مرکزیتی به نام «لاشوم»^۱ می‌کند که فرمانروایی داشته که اسم آن نامشخص، و از طرفداران نرسه بوده است (همان، ۱۲۹). شاپور دوم در سال ۳۳۸ م. به بین‌النهرین لشکر گسیل داشت و برای جبران خساراتی که در محاصره نصبین دیده بود به تسخیر شهر سنجار همت گماشت و با لشکریان کنستانتینوس در نزدیک تپه‌های سنجار روبه‌رو شد و در نتیجه لشکریان روم در این جنگ مغلوب سپاه ساسانیان گشتند (مشکور، ۱۳۸۹: ۳۵۱-۳۵۲). بعد از مرگ کنستانتینوس دوم جانشین وی ژولیان بین‌النهرین را مورد تاخت و تاز قرار داد و حتی موفق شد تا نزدیکی تیسفون پیشروی کند اما در راه بازگشت ژولیان کشته شد و رومیان مجبور به معاهده صلحی سی ساله در میان تکریت-سامرا با ساسانیان گشتند (شیپمن، ۱۳۸۴: ۴۰-۴۱). پس از شاپور دوم در سال ۳۷۹ م. اردشیر دوم بر تخت سلطنت جلوس کرد. اردشیر دوم قبل از آنکه به پادشاهی برسد از طرف شاپور در ناحیه «آدیابن» حکومت می‌کرد و وی کسی بود که مسیحیان آن سرزمین را شکنجه و آزار بسیار رساند (پرویز، ۱۳۴۳: ۱۹۰-۱۹۱؛ نولدکه، ۱۳۵۸: ۱۴۰). دوران پادشاهی شاپور سوم عصر رونق دوباره آیین مسیحیت در منطقه‌ای کردستان (شمال-عراق) بود که این امر از آنجا بر ما روشن می‌شود که کلیساهای زیادی در دوران شاپور سوم برپا شدند. علاوه بر این در آن زمان از طرف کلیسای کردی نامه‌هایی برای سرزمین‌های دیگر از جمله ارمنستان، هند و ترکیه فرستاده شده است (داود، ۲۰۰۲: ۶۲). در سال ۵۰۳ م. سپاهیان قباد به شمال بین‌النهرین رهسپار شدند و بعد از محاصره طولانی شهر آمد آن را تسخیر کردند اما در سال ۵۰۶ م. به سبب معاهده صلح و در ازاء دریافت مبالغ بیشتری طلا به رومیان واگذار شد (شیپمن، ۱۳۸۴: ۵۵). در زمان خسرو اول و به سال ۵۴۰ م. سپاه ساسانی ساحل رودخانه فرات به سمت بالا تا شهر منبج را درنوردید و یک سال بعد خسرو شخصاً با سپاهی بزرگ در بین‌النهرین حاضر شد، اما تاکتیک ماهرانه بلیزار و شیوع طاعون از مصر، شاه ساسانی را مجبور به عقب‌نشینی کرد (شیپمن، ۱۳۸۴: ۶۱-۶۰). هیراکلیوس در ۶۲۷ م. به قصد حمله به دستگرد که اقامتگاه خسرو پرویز بود از رواندز و رود زاب بزرگ گذشت و در ۱۲ دسامبر همان سال جنگ بزرگی در نزدیکی موصل قدیم روی داد. اگرچه رازتس سردار ایرانی در جنگ کشته شد ولی سربازان او شکست نخوردند بلکه به سنگرهای خود عقب نشستند (شیپمن، ۱۳۸۴: ۷۷؛ مشکور، ۱۳۶۳: ۴۶۱-۴۶۲) اما هیراکلیوس به دستگرد که خسرو کاخی در آنجا داشت عزیمت کرد و در انتظار رسیدن وی ماند، خسرو به تیسفون

^۱ لاشوم یکی از شهرهای گرمیابان بوده و مشخص است که قبلاً به‌صورت لاسیم بوده که در ۴۸ کیلومتری جنوب کرکوک در کنار تاوق واقع شده است (Budge, 1983: 44).

گریخت، و حال آنکه هراکلیوس دستگرد را تصرف و غارت کرد و خزاین فراوانی در آنجا یافت و از آنجا عقب نشست و برای قشلاق کردن از همان راهی که آمد بود بازگشت (Frye, 2000: 285) به واسطه برف سنگین، ماه‌های فوریه و مارس را در این منطقه گذرانید سپس به بین‌النهرین برگشت و به دوازده میلی نهران (سیروان-دیاله) رسید، و به دلیل خرابی همه پل‌ها در کوه‌های زاگرس در برف ماند، پس از گذشتن از شهرزور^۱ (سیازوروس) در اوایل ماه مارس به بزرن (بروزه) رسید، در یازدهم همان ماه در شهر شیز فرود آمد و زمستان را در آنجا گذرانید (مشکور، ۱۳۸۹: ۱۱۳۱). سرزمین سورستان یا شمال عراق از حاصل خیزترین ایالات شاهنشاهی ساسانی و مهم‌ترین ناحیه مالیاتی این امپراتوری به شمار می‌رفت، به صورتی که بر روی رودخانه‌های دجله، فرات و دیاله (سیروان) سدها و بندهای متعددی احداث شده بود (مشکور، ۱۳۸۹: ۸۶۱). بررسی‌های باستان‌شناختی در حریم رودخانه دیاله در شمال شرق بغداد کنونی نشان از گسترش وسیع آبیاری و میزان زمین زیر کشت، به دلیل علاقه وافر دولت به امور کشاورزی دارد (Frye, 2000: 281-288). شمال بین‌النهرین (اقلیم کردستان کنونی) از مهم‌ترین مناطقی است که از زمان روی کار آمدن ساسانیان تا انقراض آن محل زد و خورد میان سپاهیان روم و ساسانیان بوده است. در بخشی از کشور عراق و در میان رودخانه‌های زاب بزرگ و سیروان آثار متعددی متعلق به دوره ساسانیان از جمله قلعه بازیان بنا نهاده شده است که با اتکاء بر شواهد باستان‌شناسی مانند سکه‌ها و مدارکی در ارتباط با آیین مسیحیت حضور پر رنگ ساسانیان و شکست آن‌ها از رومیان و در نهایت حضور مسلمانان در این قلعه کاملاً مشهود است.



نقشه ۱. موقعیت قلعه بازیان در استان سلیمانیه اقلیم کردستان کنونی

^۱ دلشاد عزیز زاموا معتقد است که پیدا شدن صلیب در آتشکده بازیان مربوط به آن سربازان رومی است که در حدود سال ۶۲۸ م. از شهرزور گذشته‌اند (زاموا، ۲۰۱۶: ۱۱۹-۱۳۰).

موقعیت جغرافیایی منطقه مورد پژوهش

قلعه بازیان در منطقه به همین نام در غرب شهر سلیمانیه و به فاصله‌ای ۳۷ کیلومتری از مرکز آن واقع شده است. ناحیه‌ای یاد شده بخشی از استان سلیمانیه است که در کمرکش کوه‌های قره‌داغ که از رودخانه سیروان شروع و تا رودخانه زاب کوچک به طول ۱۱۰ کیلومتر کشیده شده- قرار گرفته است (نقشه ۱). در این منطقه گذرگاهی به نام «در بند بازیان» وجود دارد که مناطق کرکوک و سلیمانیه را به هم متصل می‌کند و در مجموع ۵۴ کیلومتر از سلیمانیه فاصله دارد (بابان، ۱۹۸۹: ۲۷). قلعه‌ای بازیان در شرق شهرک ته‌کیه‌وه به فاصله چند صد متری از آن که مساحت زیادی دارد و آثار دیوارهای آن هنوز پابرجا است، واقع شده است (همان، وهبی، ۲۰۱۱: ۱۸۷-۱۸۸).

پیشینه پژوهشی

از نخستین منابعی که به در بند (گذرگاه) بازیان اشاره کرده، متعلق به دوره آشور و عهد آشور ناصر پال دوم است که از این منطقه تحت عنوان بابیت یا بابیتا (Babit-Babita) به معنای در یا دروازه یاد کرده است (بابان، ۱۹۸۹: ۴۰). حمدالله مستوفی نیز در دوره سلجوقیان از این نواحی به نام «ده‌بندی خلیفه» سخن به میان آورده است (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۳۰-۱۲۸). در عهد عثمانیان نیز از این منطقه به صورت در بند خانه کُون (خانه کهنه) یاد شده (که‌ریم‌به‌گ، ۲۰۰۱: ۳۶) به علاوه در عصر نادرشاه افشار و در کتاب جهان‌گشای نادری از گذرگاه بازیان به نام آق‌در بند (در بند سفید) ذکر به میان آمده است (منشی، ۱۳۹۱: ۱۸۲). همچنین قلعه بازیان به شماره ۲۹۰۷ و متعلق به دوره آشوریان، ساسانیان و اسلامی در مواقع الاثریه العراقی به ثبت رسیده است (۱۹۷۰، ۳۳۳).

قلعه بازیان

قلعه بازیان یکی از مهم‌ترین محوطه‌های باستانی در کردستان عراق است که به دلیل موقعیت استراتژیک و نظامی آن از گذشته‌های دور و در دوره‌های مختلف تاریخی مورد سکونت گروه‌های گوناگون انسانی بوده است. شواهد تاریخی و مدارک باستان‌شناسی مؤید آن است که قلعه‌ای بازیان از دوره آشوریان محلی شناخته شده و تا عهد عثمانیان مورد استفاده بوده است (بابان، ۱۹۸۹: ۴۰؛ نبی‌سون، ۲۰۰۷: ۴۴). بازیان در ابتدا بخشی از سرزمین لولو-زاموا و به «داگارا» معروف و حاکم آن شخصی به نام «نورداد» بوده است (قره‌داغی، ۱۹۹۸: ۴۵). در دوره آشوریان نیز با توجه به موقعیت نظامی بازیان، آشور ناصر پال دوم به این منطقه حمله و آن را تحت تسلط آشوریان در آورد

(امین‌زهی، ۱۹۳۹: ۵-۶). کمال نوری معروف و معتصم رشید معتقدند که بازیان یک مکان مذهبی بوده (گزارش کاوش: ۱۹۸۰، معروف و معتصم) با این حال کمال رشید عقیده دارد که این محل پایگاه نظامی در دوره ساسانیان و اسلامی بوده است (رشید، ۲۰۰۲، ۲۶۱).



تصویر ۱. نمای کلی از قلعه بازیان در نزدیک راه ارتباطی سلیمانیه به کرکوک (Deroche, 2014: 35)

چنانکه گفته شد قلعه بازیان در طول دوره‌های زیادی تا عصر عثمانیان و هم‌چنین در عصر ولایت بابان مورد استفاده قرار گرفته است. این منطقه نقش مهمی در جنگ‌های بین عبدالرحمن پاشای بابان و عثمانیان، و هم‌چنین پیکارهای میان عثمانیان و صفویان داشته است (ئی‌بی‌سون، ۲۰۰۷: ۴۴). قلعه بازیان به صورت چهارضلعی است که هر ضلع آن ۴۳/۵۰ متر طول، و ضخامت دیوارهای آن نیز ۲/۶۰ متر است. قلعه‌ای یاد شده دارای هشت برج که چهار مورد از آن‌ها با تاق‌های رومی در چهارگوشه قلعه و چهار برج دیگر به صورت نیم‌دایره در وسط دیوارهای شمالی و جنوبی به فاصله ۳/۵۰ متر از هم احداث شده‌اند (تصویر ۱ و جدول ۲، ردیف ۱). در دیوار شرقی دو برج برای نگهداری وجود دارد که از داخل حیاط به وسیله چهار پله می‌توان به داخل آن‌ها راه یافت. ورودی اصلی قلعه با عرض ۴/۶۰ متر در سمت جنوب قرار گرفته است. در ساخت فضاهای قلعه بازیان از سنگ‌های نازک و باریک در اندازه‌های مختلف و سنگ‌های تراش به شکل چهارضلعی که از آن‌ها در قسمت‌های مختلف قلعه و از جمله پله‌ها با ملاط ساروج استفاده کرده‌اند. در مجموع قلعه بازیان شامل چهار بخش اداری، انتظار و استقبال، محل حاکم و خزانه بوده است (رشید، ۲۰۰۲: ۲۳۸-۲۳۷). با حضور ساسانیان در شمال عراق قلعه بازیان نیز به تصرف آن‌ها درآمد. مدارک

باستان‌شناسی از جمله چهارتاقی، سکه و سفال نشان از حضور پررنگ ساسانیان در این قلعه دارد. به‌علاوه تبدیل چهارتاقی به کلیسا و شواهد دیگری در ارتباط با مذهب مسیحیت مبین شکست ساسانیان از رومیان در زمان خسرو پرویز دارد. به‌طورکلی در جریان کاوش و بررسی قلعه بازیان ساختارهای معماری شاخصی هم‌چون چهارتاقی و کلیسا، و مواد فرهنگی دیگری از قبیل سکه، سفال و ... کشف و شناسایی شد که در ادامه به تفصیل به آن‌ها خواهیم پرداخت.

چهارتاقی

بنای چهارتاقی بازیان در مرکز قلعه واقع شده، و از بخش‌های اصلی آن محسوب می‌شود (جدول ۲، ردیف ۱)، (رشید، ۲۰۰۲: ۲۴۱). طول بنای چهارتاقی ۱۷ متر و عرض آن در حدود ۱۱ متر است. ورودی اصلی بنا در سمت جنوبی اتاقی به طول ۴ متر و عرض ۳/۷۵ متر قرار گرفته است. اتاق مزبور بر روی سکویی به ارتفاع ۵۰ سانتی‌متر ساخته شده است و سپس با چند پله به سمت پایین به داخل چهارتاقی راه می‌یابد. در چهار طرف چهارتاقی راهروهایی تعبیه شده است. در دیوارهای بخش شمالی و جنوبی راهرو چهار ستون دوتایی (دو مورد در بخش شمالی و دو مورد در بخش جنوبی) در داخل دیوار و به‌عنوان بخشی از تزئینات دیوار در نظر گرفته شده‌اند. ستون‌ها به ارتفاع ۱/۲۵ متر بر روی پایه‌های چهارگوش به ابعاد ۱/۵۰ متر احداث شده‌اند. دو ستون نزدیک به دیوار غربی و دو ستون دیگر نزدیک به دیوار شرقی هستند. در میان این چهار ستون سکوی نیمه مدوری به قطر ۴/۳۵ متر با سکوی به ارتفاع ۶۰ سانتی‌متر وجود دارد. راهروی در اتاق جنوبی تا کنار سکوی داخل چهارتاقی به طول ۴/۳۵ متر کشیده شده است (تصویر ۲). به نظر می‌رسد زیر این سکوی نیمه‌مدور آثار آتشکده‌ای وجود داشته باشد، زیرا چهار ستون یاد شده خارج از سکو هستند و به‌احتمال زیاد این بنا متعلق به چهار تاقی باشد که یکی از عناصر مهم معماری دوره ساسانی است. در وسط این چهار تاقی‌ها آتشدانی به شکل چاله کنده شده، که در آن آتش مقدس جهت انجام مراسم مذهبی افروخته می‌شد. به‌احتمال زیاد بنای مزبور همانند چهار تاقی یا آتشکده در دوره ساسانیان تا اواخر حکومت خسرو پرویز بوده که بعدها در هنگام تسخیر بازیان به وسیله هیراکلیوس به‌عنوان کلیسا مورد استفاده قرار گرفته است (Frye, 2000: 287)



تصویر ۲: نمای از چهارتاقی قلعه بازیان، تاق‌ها و سکوی نیمه مدور (نگارندگان، ۱۳۹۸).

کلیسا

کردستان عراق، مناطق شمالی کشور عراق کنونی در سال ۶۲۷ م. در جریان حمله هراکلیوس بیزانسی به غرب قلمرو ساسانیان مورد حمله قرار گرفت و در نتیجه آن بخش اعظم نواحی بین رودخانه‌های زاب کوچک و سیروان هدف تاخت و تازهای رومیان قرار گرفت و به تبع ویرانی‌های زیادی در این مناطق صورت گرفت (مشکور، ۱۳۸۹: ۱۱۳۱). آثار و شواهد این جنگ و کشمکش‌ها در محوطه دربند بازیان قابل رؤیت است. آثار و بناهای دربند بازیان در اواخر سال‌های دهه ۱۹۸۰ م. به وسیله چندین باستان‌شناس کاوش شد که در جریان این کاوش‌ها چندین فاز مهم معماری شناسایی شد. یکی از این فازها معماری چهارتاقی است که آثار چهار ستون مدور و ضخیم آن هنوز موجود است (جدول ۲، ردیف ۱). آنچه که قابل تأمل است اینکه این چهار تاقی بعدها دستکاری شده است تا شکل کلیسای بازلیکایی به خود بگیرد که نوعی از کلیساهای کهن در دوره ساسانیان در سرزمین بین‌النهرین بوده است (زمو، ۲۰۱۶: ۱۲۷-۱۲۸). ونسنت دیغوش براساس شناسایی دو صلیب گچی در شمال‌غربی بنا و در داخل اتاق مخزن معتقد است (تصویر ۳) که چهار تاقی به صورت کلیسای بازلیکایی تغییر شکل داده شده، و ساخت سکو اشاره به استفاده از این بنا به عنوان کلیسا دارد (Déroche, 2014: 33-34). به احتمال زیاد احداث کلیسا بر چهار تاقی هنگام حمله

هراکلیوس و عبور وی از منطقه شهرزور و ویران کردن دستگرد ساسانیان بوده باشد (Frye, 2000: 293؛ زمو، ۲۰۱۶: ۱۲۸).



تصویر ۳. صلیب‌های یافته شده از قلعه بازیان (Deroche, 2014: 37).

سکه‌های ساسانی و اسلامی

براساس چندین فصل کاوش در قلعه‌ای بازیان تعدادی آثار فرهنگی شاخص از جمله سکه از جنس مس و نقره مربوط به دوره ساسانی و اسلامی شناسایی شدند که از اهمیت منحصر به فردی برای تاریخ‌گذاری قلعه بازیان برخوردار هستند. در میان این سکه‌ها چهار سکه مفرغی شناسایی شد که بر آن‌ها تصویر خسرو دوم قابل مشاهده است (رشید، ۲۰۰۲: ۲۵۸). از میان این یافته‌ها، یک سکه از آن‌ها مربوط به دوره خسرو دوم (جدول ۱، ردیف ۱) و یک سکه به دوره خسرو یکم (جدول ۱، ردیف ۲) و دو سکه دیگر خسرو دوم متعلق به اوایل اسلام و در اصطلاح عرب-ساسانی هستند که در اطراف و پایین آن‌ها کلمات عربی به آن‌ها اضافه شده‌اند و اکنون در موزه شهر سلیمانیه کردستان نگهداری می‌شوند (جدول ۱، ردیف ۳-۴). چند سکه متعلق به دوره اسلامی نیز در میان سکه‌ها شناسایی شده، اما قابل بازخوانی نیستند با این حال یکی از آن‌ها به دوره امویان برمی‌گردد که دوره سلطنت عمر بن عبدالعزیز را نشان می‌دهد (۶۱ هـ/۶۸۱ م - ۱۰۱ هـ/۷۲۰ م) و در ضرابخانه دمشق به سال ۱۰۰ هـ. ق. ضرب شده است (جدول ۱، ردیف ۵).

جدول ۱. نمونه سکه‌های یافت‌شده از قلعه بازیان

ردیف	سکه	تصویر	نام پادشاه و سال کاوش	ضربخانه	مأخذ
۱	ساسانی		خسرو دوم (۵۹۱-۶۲۸ م.) از کاوش سال‌های (۱۹۹۲-۱۹۸۷) به‌دست آمد	نام‌علوم	محفوظ؛ در موزه سلیمانیه تصویر از: نگارندگان
۲	ساسانی		خسرو یکم (۵۳۱-۵۷۹ م.) از کاوش سال‌های (۱۹۹۲-۱۹۸۷) یافت شد	WYHC ویسپ- شاد- خسرو ^۱	محفوظ؛ در موزه سلیمانیه خواندن و تصویر سکه‌ها از: نگارندگان
۳	عرب- ساسانی		خسرو دوم (۵۹۱-۶۲۸ م.) از کاوش سال‌های (۱۹۹۲-۱۹۸۷) به‌دست آمد	MI/MY میشان ^۲	همان

^۱ ضربخانه‌ای که آن را WYHC نامیده‌اند، اما نمی‌توان با دقت مکان آن را تعیین کرد و اکثر سکه‌های ضرب شده در آن متعلق به اواخر دوره ساسانی است و مکان‌های چون: وه- از- (آمد)، کواد (آرجان در فارس)، وه- اردشیر (جنوب عراق)، ویسپ- شاد- خسرو (ماد)، نیشاپور (نیشاپور در خراسان)، توسط سکه‌شناسان و مورخان عنوان شده است (Malek, 1995: 124; Pourshariati, 2008: 209) و برخی از محققان این علامت اختصاری را متعلق به ضربخانه وه اردشیر می‌دانند (Bivar, 1963: 161-163; Gobl, 1973: 239) که در عراق کنونی واقع است، اما مشیری این علامت اختصاری را نشانه ضربخانه ویسپ- شاد- خسرو می‌داند (Mochiri, 1972: 39-40) و ما مکان این ضربخانه را همان ویسپ- شاد- خسرو در ماد می‌دانیم.

^۲ نام اختصاری MI نماینده شهر میشان است. در دوره ساسانی، بهرام پنجم، یزدگرد دوم، پیروز، قباد اول، خسرو اول، هرمز چهارم، خسرو دوم، قباد دوم، اردشیر سوم، پوراندخت، هرمز ششم و یزدگرد سوم در این ضربخانه سکه زده‌اند. سرزمینی که امروزه دشت میشان نامیده می‌شود، بین دجله و فرات جای داشته و پیشینه آن به دوره سلوکی و اشکانی می‌رسد (رستگار، ۱۳۹۵: ۱۲۷).

همان	AO/AW هرمزد اردشیران ^۱	خسرو دوم (۵۹۱-۶۲۸ م) از کاوش‌های سالهای (۱۹۸۷-۱۹۹۲) به دست آمده.		عرب - ساسانی	۴
همان	دمشق	عمر بن عبدالعزیز (۶۷۱-۶۸۱ ق.م) - ۱۰۱ هـ (ق. ۷۲۰ م) از کاوش‌های سال ۱۹۸۷- ۱۹۸۸ به دست آمده.		امویان	۵

سفال

چندین شیء سفالی متفاوت با ابعاد، اشکال و رنگ‌های مختلف و هم‌چنین در قسمت خزانه قلعه چند خمره شناسایی شده‌اند که به احتمال از آن‌ها جهت نگهداری مواد غذایی استفاده می‌کردند. با توجه به طرح و لعاب سفال‌های هم‌عصر ساسانی به احتمال زیاد متعلق به عهد ساسانی باشند (تصویر ۴). به علاوه در میان مجموعه سفالی قلعه بازیان دو کوزه سفالی مربوط به عصر عباسیان نیز شناسایی شد.



تصویر ۴. ظروف سفالی به دست آمده از قلعه بازیان سلیمانیه

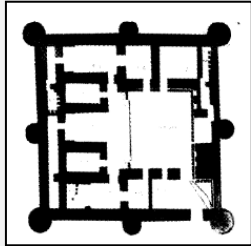



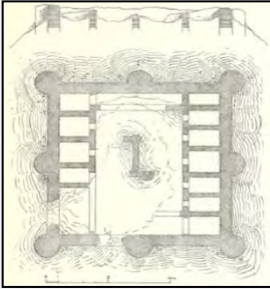

^۱ جزو شهرستان‌های ایران است و ساخت دو شهر (هرمزد اردشیران) و (رام هرمزد) را به هرمزد تکاور پسر شاپور نسبت داده‌اند (مشکور، ۱۳۷۱: ۲۲۶). تقریباً اکثر نویسندگان با تفاوت اندکی در نام «هرمزد اردشیران» ساخت شهر «هرمزد اردشیر» یا هرمزدان اردشیر» را به اردشیر بابکان منتسب می‌کنند.

تحلیل

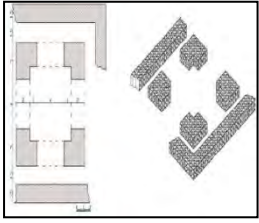


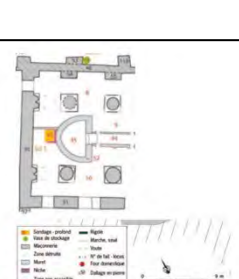
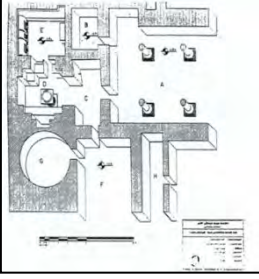

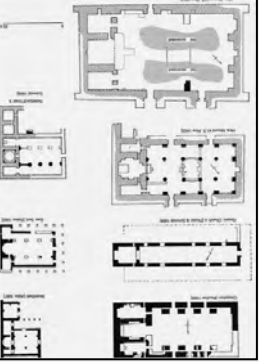

بازیان مشابه چندین قلعه است که زمان احداث آن‌ها به دوره ساسانی برمی‌گردند به گونه‌ای که سبک و خصوصیات معماری یکسانی در میان آن‌ها قابل مشاهده است. قلعه تل ابو شعاف یکی از این قلاع است که در شمال غرب جلولا و به فاصله ۲۵ کیلومتری سد حمیرین واقع شده است. بنای مزبور با پلانی مستطیل شکل که طول هر ضلع آن ۲۷ متر و ضخامت دیوارهای بیرونی آن ۱/۶۰ متر است. به علاوه تل ابو شعاف دارای هشت برج که چهار مورد از آن‌ها به صورت مدور در گوشه بنا قرار گرفته‌اند و چهار مورد دیگر به شکل نیمه مدور در وسط دیوارها به سمت بیرون بنا شده‌اند. بنای یاد شده در وسط دارای حیاط و چهار ستون است. دو اتاق بر روی این ایوان در سمت راست واقع شده‌اند. در سمت چپ بنا و در پشت اتاق‌ها راهرو باریکی وجود دارد که در آن راه پله و مدخلی جهت رسیدن به پشت بام بنا وجود دارد (جدول ۲، ردیف ۱). تاریخ ساخت این بنا به سده ششم میلادی برمی‌گردد و به منظور نظامی احداث شده است (الصالحی، ۱۹۸۰: ۲۵۴-۲۵۵؛ الکسار، ۱۹۷۹: ۶۶۸-۶۷۰). به علاوه چهار ستون بخش سکو قلعه بازیان که به صورت نیمه مدور در دیوارهای شمالی و جنوبی قابل مشاهده است مشابه تزئینات معماری کاخ سروستان است که در ۹ کیلومتری جنوب‌غربی شهر سروستان و در کنار جاده شیراز به سروستان، در میان دشتی وسیع و در مسیر روستای نظرآباد قرار دارد (جدول ۲، ردیف ۲)، (محمدی‌فر، امینی، ۱۳۹۴: ۹۳). این نوع قلاع، دارای پلان مربع یا مستطیل بوده و با برج‌های نیم‌دایره یا گلابی شکل تو خالی در اطراف دیوارها و ورودی‌های آن احاطه می‌شد. منشاء این گونه دژها را رومی می‌دانند (Huff, 1995: 333)، از نمونه‌های دیگر دوره ساسانی، می‌توان به فراشبند و چندین قلعه در عراق اشاره نمود. فراشبند قلعه‌ای با پلان مستطیل شکل، و شامل هشت برج است که چهار برج از آن‌ها در چهار گوشه قلعه و چهار برج دیگر در وسط دیوار قلعه واقع شده‌اند (جدول ۲، ردیف ۳)، (Herzfeld, 1943: 26) لازم به یادآوری است که این گونه دژها، برخلاف نمونه‌های رومی، معمولاً به صورت دقیق راست-گوشه نبوده و ساسانیان اغلب ویژگی‌های دفاعی را به شکل آن ترجیح می‌دادند. به علاوه چهارتاقی در قلعه بازیان قابل مقایسه با نمونه‌های جولیان ایلام، بندیان و شیان و نمونه‌های دیگری در ایران است (جدول ۲، ردیف ۴-۵-۶). که چهار تاقی به صورت کلیسای بازلیکایی تغییر شکل داده شده، و ساخت سکو اشاره به استفاده از این بنا به عنوان کلیسا دارد (Déroche, 2014: 33-34). به احتمال زیاد احداث کلیسا بر چهارتاقی هنگام حمله

هراکلیوس و عبور وی از منطقه شهرزور و ویران کردن دستگرد ساسانیان بوده باشد (Frye, 2000: 293; زموا، ۲۰۱۶: ۱۲۸). آنچه قابل تأمل است اینکه این چهارتاقی بعدها دستکاری شده است تا شکل کلیسای بازلیکی به خود بگیرد که نوعی از کلیساهای کهن در دوره ساسانیان در سرزمین بین‌النهرین بوده است (Okada, 1991: 1) (جدول ۲، ردیف ۷).

جدول ۲. پلان قلعه بازیان و نمونه‌های مشابه در کشور ایران و عراق

مآخذ	تصویر بناهای مورد مقایسه	تصویر بنای مورد مطالعه	عناصر معماری مورد مقایسه	نام و محل بناهای مورد مقایسه	نام و محل بنای مورد مطالعه	رتبه
(Deroche, 2014:35) (الکسار، ۱۹۷۹: ۴۰۷)			قوم و پلان بنا	قلعه تل ابوشمک	قلعه بازیان	۱
نگارندگان؛ (محمدرضا و امینی، ۱۳۹۴: ۹۳)			ستون‌های نیمه مندر	کاخ سورستان	قلعه بازیان	۲
(5) (Herzfeld, 1943)			برج‌ها			۳

۳۰۰ ♦ شواهد باستان‌شناختی کشمکش ساسانیان و رومیان در قلعه بازبان سلیمانیه

<p>(Deroche 2014:35) (محمّدی‌خر و مترجم، ۱۳۹۰: ۷۹)</p>			<p>با احتمال زیاد بنای بزبور همانند چهارتاقی یا آتشکده در دوره ساسانیان تا اواخر حکومت خسرو پرویز بوده که بعدها در هنگام تسخیر بازبان به وسیله هیرکانیوس به عنوان کلیسا مورد استفاده قرار گرفته است. به علاوه چهارتاقی در قلعه بازبان قابل مقایسه با نمونه‌های چوچیان ایلام، بندیان و شیوان و نمونه‌های دیگری در ایران است.</p>	<p>آتشکده چوچیان</p>	<p>قلعه بازبان</p>	<p>۴</p>
<p>هژیری، ۱۳۹۲: ۱۱۷</p>			<p>بر اساس شناسایی دو صلیب گچی در شمال غربی بنا و در داخل اتاق مخزن معتقدند که چهار تاقی به صورت کلیسای بازنیکایی</p>	<p>چهارتاقی و آتشکده شیوان</p>	<p>قلعه بازبان</p>	<p>۵</p>
<p>هژیری، ۱۳۹۲: ۱۲۱</p>			<p>بر اساس شناسایی دو صلیب گچی در شمال غربی بنا و در داخل اتاق مخزن معتقدند که چهار تاقی به صورت کلیسای بازنیکایی</p>	<p>چهارتاقی بندیان</p>	<p>قلعه بازبان</p>	<p>۶</p>
<p>Okada, 1991: 1</p>			<p>بر اساس شناسایی دو صلیب گچی در شمال غربی بنا و در داخل اتاق مخزن معتقدند که چهار تاقی به صورت کلیسای بازنیکایی</p>	<p>کلیسای بازنیکایی کارش شده در عراق از دوره ساسانی</p>	<p>قلعه بازبان</p>	<p>۷</p>

برآیند

شواهد باستان‌شناختی و مدارک تاریخی مؤید آن است که بازیان واقع در استان سلیمانیه از گذشته‌های دور به دلیل موقعیت راهبردی و نظامی به‌عنوان یک قلعه نظامی مورد سکونت گروه‌های انسانی و دولت‌های مختلف بوده است. شواهد مزبور نشان می‌دهد که این قلعه از دوره آشوریان تا قرون متأخر اسلامی (عثمانیان) مورد استفاده بوده است. در سال ۲۲۶ میلادی اردشیر اول مؤسس سلسله‌ای ساسانی به کمک فرامانروایان محلی از جمله کرکوک موفق به تسخیر شمال بین‌النهرین گردید که از این زمان تا بیرون آمدن اعراب از شبه‌الجزیره عربستان محل درگیری‌های متعددی بین ساسانیان و رومیان بوده است. وجود خاک حاصل‌خیز، آب و هوایی مناسب با رودخانه‌های دائمی و همچنین ارتباط تجاری مناسب با شرق و غرب در سرزمین بین‌النهرین باعث جایگاه ویژه‌ای شمال عراق در نزد هر دو حکومت گشت. شواهد نشان می‌دهد که بازیان به‌عنوان یک قلعه نظامی در نزدیکی راه ارتباطی سلیمانیه به کرکوک و گذرگاهی به همین نام احداث شده است. در این قلعه سربازانی حضور داشتند که وظیفه امنیت شبکه‌های ارتباطی و مرزهای غربی امپراتوری ساسانی را بر عهده داشتند. علاوه بر فضاهای مختلف مسکونی و غیرمسکونی در قلعه‌ای بازیان فضاهای مذهبی از جمله چهارتاقی که بعدها به کلیسا تبدیل شد، وجود داشت، که در آن سربازان به امور مذهبی و آیینی خود می‌پرداختند. وجود سکه‌های متعلق به خسرو پرویز و چهار تاقی مشابه با نمونه‌های دیگر در ایران نشان از اهمیت قلعه بازیان در اواخر دوره ساسانیان دارد. هیراکلیوس در سال ۶۲۷ میلادی بعد از چندین شکست از خسرو پرویز و انتقال صلیب مقدس از بیت‌المقدس به تیسفون توسط خسرو در صدد تلافی برآمد، در نتیجه هیراکلیوس از طریق ارمنستان وارد آذربایجان و شهر شیز و از آنجا رهسپار شمال بین‌النهرین شد که در جریان این لشکرکشی شمال عراق تا نزدیکی تیسفون مورد تاخت و تاز حملات رومیان قرار گرفت. تبدیل چهارتاقی به کلیسا و کشف شواهد فرهنگی مربوط به مذهب مسیحیت نشان از حضور رومیان و پیروان آئین مسیحیت در بازیان دارد. به علاوه کاوش‌های باستان‌شناسی و مدارک یافته شده در جریان آن‌ها مانند سکه و سفال نشان می‌دهد که قلعه بازیان در سال ۶۴۰ میلادی توسط اعراب متصرف و بعدها در دوره امویان و عباسیان نیز مورد استفاده بوده است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

اکبری، امیر. (۱۳۸۷). «کعبه زرتشت و اهمیت تاریخی کتیبه شاپور اول ساسانی»، پژوهش‌نامه تاریخ فصلنامه دانشگاه آزاد اسلام واحد بجنورد، سال ۴، شماره ۱۱: ۲۴-۳۷.

۳۰۲ ♦ شواهد باستان‌شناختی کشمکش ساسانیان و رومیان در قلعه بازبان سلیمانیه

- بزنوال، رولان. (۱۳۷۹). فن آوری تاق در خاور کهن، ترجمه: سیدمحمد حبیبی، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی. پرویز، عباس. (۱۳۴۳). تاریخ دوهزار و پانصد سال ایران از قدیم‌ترین ازمه تاریخی تا تشکیل سلسله طاهریان جلد ۱، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- رستگار، حسین. ۱۳۹۵، سکه‌های عرب-ساسانی بررسی و طبقه‌بندی نخستین درهم‌های اسلامی، چاپ اول، پازینه، تهران.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۳۶). نزه القلوب، گردآوری، محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات اساطیر.
- سامی، علی. (۱۳۹۳). تمدن ساسانی، تهران: انتشارات سمت.
- شپمن، کلاوس. (۱۳۸۴). مبانی تاریخ ساسانیان، ترجمه: کیکاوس جهاننداری، تهران: نشر فرزاد.
- شپمن، کلاوس، ۱۳۸۳، تاریخ شاهنشاهی ساسانی، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، انتشارات میراث فرهنگی پژوهشگاه زبان و گویش، تهران.
- لوکونین، گریگوریوویچ. (۱۳۹۳). تمدن ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- محمدی‌فر، یعقوب و امینی، فرهاد. (۱۳۹۴). باستان‌شناسی و هنر ساسانی، تهران: شاپیکان.
- محمدی‌فر، یعقوب و مترجم، عباس. (۱۳۹۰). جولیان: آتشکده نویافته ساسانی در آبدانان ایلام، فصلنامه علمی-پژوهشی باغ‌نظر، شماره ۱۹، سال ۸: ۷۸-۸۸.
- مشکور، محمد جواد. (۱۳۷۱)، جغرافیای تاریخی ایران باستان، تهران: دنیای کتاب.
- مشکور، محمد جواد. (۱۳۶۳). ایران در عهد باستان در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام، تهران: سازمان انتشارات اشرفی.
- مشکور، محمد جواد، ۱۳۸۹، تاریخ سیاسی ساسانیان، بخش اول چاپ سوم، تهران: دنیای کتاب.
- منشی، میرزا مهدی‌خان، ۱۳۹۱، تاریخ جهانگشای نادری، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی ایران.
- نولدکه، تودور، ۱۳۵۸، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خونی، تهران: انجمن آثار ملی.
- کریستین سن. آرتور، ۱۳۹۴، ایران در زمانی ساسانیان، ت. رشید یاسمی، چاپ چهارم، موسسه انتشارات نگاه، تهران.
- هژبری، علی. (۱۳۹۲). آتشکده و کلیسا، مجله تخصصی باستان‌شناسی کند و کاو. سال ۵، شماره ۸: باستان‌شناسی و فرهنگ و زبان‌های باستان، همدان، ۱۱۶-۱۲۹.
- هرمان، جورجینا. (۱۳۹۲). تجدید حیات هنر و تمدن در ایران باستان، ترجمه: مهرداد وحدتی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- حیدرپور. آزاده، دیگران، ۱۳۹۷، سکه‌های ساسانی استان همدان، اعضای هیات علمی و پژوهشگاه میراث فرهنگی گردشگری، مرکز نشر کشور دانشگاه بو علی سینا، همدان.

ب) عربی

- بابان، جمال، ۱۹۸۹، اصول اسماء المدن و المواقع العراقية، جزء ۱، بغداد. مطبعة الأجيال.
- وهیبی، توفیق، ۲۰۱۱، الآثار الكاملة، طبع الثانية، النشر كوردية و ژین، بغداد.
- المواقع الأثرية في العراق، ۱۹۷۰، مدير الآثار العراقية، بغداد.

نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران ♦ ۳۰۳

- رشید، کمال، ۲۰۰۲، موقع بازبان- لاؤاسة تحليلية لمخطط البناء و العناصر المعمارية، جزء ۱، مجلة هزارمیرد- عدد (۱۶)، سلیمانیه. وزارتہ تی پژوهشہیری حکومتہ تی ہریمی کوردستان
- الصالحی، واتقی اسماعیل، ۱۹۸۰، العمارۃ قبیل الاسلام، جزء ۳، بغداد.
- الکسار، عواد. ۱۹۷۹، تنقیبات تل ابو شعاف، مجله سومر، مجلد الخامس و الثلاثون ج ۱ و ۲، بغداد، ص ۴۶۸-۴۷۰.
- ج) کُردی:
- فرداغی، فاضل، ۱۹۹۸، میژووی گہلی لولو- دانیشٹوانی کونی ناوچہی پاریزگای نہ مرؤی سلیمان، سلیمان.
- کہریم بہگ، دارا احمد، ۲۰۰۱، کہریم بہگ فہتاج بہگی ہہ مہوہند بہ شیک لہ میژووی رزگاری خوازی گہلی کورد، چاپی یہ کہم، دہرگای پەخشی موکریان، ہہولیر.
- زہکی بہگ، محمد، ۱۹۳۹، تاریخ سلیمان وولاتی، چاپخانہی النجاج، بغداد.
- ٹی بی سون، ۲۰۰۷، سلیمان ناوچہ پیک لہ کوردستان، وەرگیرانی محمد حسین چاپخانہی مہلبندی کوردو لوجی، سلیمان.
- زموا، دلشاد عزیز، ۲۰۱۶، دہرکوتنی ٹایینی زہردہشت و وقہ تل و عامی باپیرانی کورد، گوفا ری خال، ژمارہ ۲، چاپخانہی سہردہم، سلیمان.
- احمد، کوزاد محمد، ۲۰۱۱، پیکولی شوینہ واریکی گرنگ... دہفیکی لہ بیرکراو، گوفا ری ژین (ژمارہ ۳)، سلیمان.
- داود، نارام، ۲۰۰۲، میژووی کلیسای کوردی لہ سہردہمی ساسانیہ کاندان، دہرگای چاپ و پەخشی سہردہم، سلیمان.

پ) لاتین

- Bivar, A.D.H. 1963. "A Sasanian Hoard from Hilla", NC.
- Budge, E. A. W, 1983, the book of Governors, The Historia Morastica of Thomas Bishop of Marga, A.D 840. Vol1 London
- DÉROCHE Vincent, «La Fouille de Bazyan (Kurdistan irakien) : un monastère nestorien ? », Routes de l'Orient : Revue d'archéologie de l'Orient ancien - Hors série, 2014, vol. 1, octobre 2014, p. 29-43
- Dodgeman. M. H. Lieu S. N. C, 1991, The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars A. D 220-363, A Documentary History, New York.
- Gobl, R. 1973. "Der Sasanidische Munzfund Von Seleucia (Veh-Ardaser)", Mesopotamia, Vol. 8/ 9.
- Herzfeld. E, 1943, Damascus: Studies in Architecture: II, Ars Islamica, Vol , 10.
- Huff, D, 1995, Beobachtungen zum chartaqy und zur Topographie von Girre, Iranica Antiqua, Vol XXX
- Frye, N., 2000, The Political History of Iran under the Sassanians, Cambridge History of Iran (CHI), ed. E. Yarshater, vol. III, part 1, Cambridge (First published: 1983)
- Malek.H.M, The Numismatic Chronicle (1966-), Vol. 155 (1995), pp. 119-129
Published by: Royal Numismatic Society.
- Mochiri, M.I. (1972). Etudes de Numismatique Iranienne Sous Les Sassanides, Tome I: Tehran.
- Okada, Y.1991, Early Christian Architecture in the Iraqi South-Western Desert, Al-Rafidin, Vol. XII, , PP.71-83.

Pourshariati. P, 2008, Decline and fall of The Sassanian Empiers, the Sassanian-Parthian confederacy and The Arab Counquest of Iran, Published by I.B.Tauris & Co Ltd in association with the IranHeritage Foundation, London.

بررسی باستان‌شناختی بخشی از محور ارتباطی خوزستان به غرب ایران در دوره ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی: «تنگ سی‌پله» در استان لرستان

جواد نیستانی*، یونس یوسف‌وند**

*دانشیار باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

**دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

کوه زاگرس در استان لرستان در اغلب نقاط به شکل دیواره‌های صخره‌ای عمودی است که عبور از آن‌ها بسیار مشکل است. این کوه در برخی نقاط دارای برش‌های طبیعی است که در اصطلاح به آنها «تنگ» یا «در بند» می‌گویند. با توجه به کوهستانی بودن منطقه و محدود بودن گزینه‌های جایگزین برای عبور و مرور، این تنگ‌ها در ادوار مختلف بستری مناسب برای عبور راه‌های ارتباطی بوده‌اند و عمده راه‌های ارتباطی منطقه از قدیم‌الایام از این مناطق عبور کرده‌اند. تنگه‌ی «سی‌پله» در منتهی‌الیه شمال غرب استان لرستان یکی از این برش‌های طبیعی است که در محدوده مرزی استان‌های لرستان و ایلام قرار دارد. یکی از راه‌های اصلی غرب ایران به خوزستان در دوران تاریخی از این منطقه می‌گذشته است؛ این راه در جنوب کرمانشاه از شاهراه خراسان که در دوران اسلامی راه حجاج نیز نامیده می‌شده، جدا می‌شده و پس از عبور از هارون‌آباد و هلیلان از طریق تنگه سی‌پله به سیمره وارد می‌شده و از آنجا در حاشیه رود سیمره وارد خوزستان می‌شده است. تنگه سی‌پله به دلیل استعداد‌های زیست‌محیطی و موقعیت امنیتی آن در مسیر این محور دارای اهمیت زیادی بوده است. وجود شمار زیادی آثار معماری در داخل تنگه و مغفول ماندن این منطقه در مطالعات باستان‌شناسی منطقه،

ضرورت انجام پژوهش در این زمینه را فراهم کرده است. هدف مقاله حاضر معرفی آثار معماری تنگه و بررسی نقش راه ارتباطی خوزستان به غرب ایران در رونق و شکوفایی آثار و استقرارهای این منطقه است. رویکرد تحقیق توصیفی-تحلیلی است و اطلاعات آن با استفاده از فعالیت‌های میدانی گردآوری شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که امکانات زیستی و موقعیت راهبردی این تنگه در مسیر راه ارتباطی خوزستان به غرب ایران در دوره ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی باعث احداث آثار معماری متعددی در آن شده است. منافع اقتصادی که از عبور این راه نصیب استقرارهای ساکن در این محدوده می‌شده باعث رونق و شکوفایی بیشتر استقرارهای این منطقه شده است.

واژه‌های کلیدی: خوزستان، لرستان، ایلام، تنگه سی‌پله، معماری اسلامی.

مقدمه

منطقه غربی استان لرستان در دوره ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی میزبان یک مسیر ارتباطی فرامنطقه‌ای مهمی بوده است. این راه ارتباطی که شهرهای شمالی خوزستان را به غرب و شمال‌غرب ایران مرتبط می‌کرده در جنوب کرمانشاه از جاده بزرگ خراسان (که در دوره اسلامی با عنوان جاده حج نیز شناخته می‌شد) جدا شده و از هلیلان به طرحان و سیمره می‌رفته است و در امتداد کُور کوه و رود سیمره ادامه پیدا کرده و وارد خوزستان می‌شده است. تنگ سی‌پله در منتهی‌الیه شمال غرب استان لرستان و در مرز استان ایلام در مسیر این راه قرار دارد. دیواره‌های بلند و پرتگاهی کوه‌های دو طرف تنگه و کشیدگی آنها در امتداد شمال‌غربی-جنوب شرقی امکان عبور راه از دیگر بخش‌ها کوه‌های اطراف را غیر ممکن ساخته است و به اجبار راه از داخل تنگه عبور می‌کرده است (تصویر ۱ و ۲). این تنگه امروزه نیز همچنان اهمیت ارتباطی خود را حفظ کرده است به گونه‌ای که جاده اسلام‌آباد-پلدختر که شاهراه ارتباطی غرب به جنوب ایران است از مجاورت ضلع شمالی آن و جاده‌ی هلیلان-ایلام از داخل آن می‌گذرد. این موقعیت ویژه باعث شده که در بخش‌های مختلف تنگه آثار معماری متعددی ساخته شود، برخی از این آثار علاوه بر اینکه از نظر باستان‌شناختی مهم و مورد توجه هستند دارای ارزش‌های خاص معماری نیز هستند که مطالعه آنها نتایج ارزشمند در پی خواهد داشت. هرچند تنگی سی‌پله به دلیل قرار داشتن در حاشیه راه مواصلاتی خوزستان و لرستان به غرب ایران، در گذشته مورد بازدید باستان‌شناسان و ایران‌شناسانی که از این مسیر عبور کرده‌اند، قرار گرفته و این پژوهشگران به برخی آثار تنگه از جمله پل سی‌پله اشاره کرده‌اند (Stein, 1940: 238)، اما این منطقه تاکنون از تیررس مطالعات و پژوهش‌های دقیق و تحلیلی به دور

مانده است. اهمیت راهبردی این تنگه در مسیر راه ارتباطی خوزستان و جنوب لرستان به غرب ایران، وجود شمار زیادی آثار معماری مربوط به دوره ساسانی و سده‌های آغازین اسلامی در داخل تنگه و مغفول ماندن این منطقه در مطالعات باستان‌شناسی منطقه، ضرورت انجام پژوهش در این زمینه را فراهم کرده است که در نوشتار حاضر به این مهم می‌پردازد.

موقعیت جغرافیایی

تنگ سی‌پله در حد فاصل استان لرستان و استان ایلام قرار دارد که جریان رودخانه سیمره آن را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم می‌کند؛ براساس تقسیمات سیاسی کنونی، بخش شرقی تنگه در حوزه استحفاظی بخش درب‌گنبد شهرستان کوه‌دشت استان لرستان و نیمه غربی آن در محدوده‌ی بخش هلیلان شهرستان شیروان استان ایلام قرار می‌گیرد. شاهراه ارتباطی اسلام‌آباد-پلدختر از شمال این تنگه می‌گذرد، شاخه‌ای از این جاده با عبور از داخل تنگه و حاشیه غربی رود سیمره به شهر ایلام مرکز استان ایلام منتهی می‌شود. در سمت شرق نیز جاده‌ای از راه اصلی جدا شده و ارتباط روستاهای بخش غربی تنگه را با راه اصلی (محور پلدختر-اسلام‌آباد) و مرکز شهرستان کوه‌دشت برقرار می‌کند. در داخل این تنگه مجموعه‌ای از آثار معماری باقی مانده است که سازمان فضایی و الگوی پراکنش آن در محدوده تنگه نشان از ارتباط کارکردی و قرابت زمانی آنها دارد (نقشه ۱). در ادامه به ترتیب از شمال به جنوب تنگه این آثار معرفی می‌شوند:



تصویر ۱. چشم‌انداز تنگه سی‌پله. دید از جنوب (مأخذ: یوسف‌وند)



تصویر ۲. چشم‌انداز تنگه سی‌پله. دید از شمال (مأخذ: یوسف‌وند)



نقشه ۱. موقعیت تنگ سی پله بر نقشه و موقعیت آثار در داخل تنگه.

دیوار ریون و تأسیسات پیرامون آن

در انتهای تنگ سی پله در محلی که صخره‌های شیب‌دار کوه‌های دو طرف رودخانه به هم نزدیک شده و عرض تنگه به کمترین مقدار خود می‌رسد، بقایای از دیواری قابل مشاهده است که در گویش محلی به آن رَوَن/ راه‌بند می‌گویند (تصویر ۴۳). طول دیوار یک کیلومتر و عرض متوسط آن ۱۲۰ سانتی متر است که با استفاده از لاشه‌سنگ و ملات گچ ساخته شده است. در ساحل غربی رودخانه، بیش از ۱۰۰ متر و در ساحل شرقی ۳۰۰ متر از این دیوار باقی مانده است. این دیوار عرض تنگه را طی کرده و بر رودخانه عمود می‌باشد، در محلی که این دیوار ساخته شده کوه‌ها دارای برآمدگی عمودی و کناره‌های پرتگاه‌های هستند که ارتفاع آن‌ها به ۱۵۰ متر هم می‌رسد. دیواره‌ها از یک طرف به این صخره‌های پرتگاهی متصل هستند و از طرف دیگر هم تالبه رود سیمه ادامه یافته‌اند. در طول دیوار و به فواصل مختلف برجک/ اتاقک‌های (به ابعاد متوسط ۳×۳ متر) تعبیه شده است که ورودی همه آنها به سمت جنوب است. امروزه فقط ۵ نمونه از این اتاقک‌ها در امتداد دیوار مانده است. دیوار و برجک‌های آن در نتیجه عوامل انسانی (راه‌سازی، گازکشی، حفاری‌های غیرمجاز) و طبیعی دچار تخریب جدی شده‌اند. این دیوار تنگه سی پله و منطقه سرطرحان را از هلیلان جدا می‌کند. با توجه

به اینکه هیچ‌گونه شواهد باستان‌شناسی در سمت شمالی دیوار بدست نیامده و وردودی برجک‌ها همگی به سمت جنوب است، می‌توان گفت که مناطق جنوبی دیوار منطقه مهم تنگه بوده است، تجمع آثار معماری نیز در این بخش از تنگه است، برای تاریخگذاری این دیوار ناچار به تکیه بر شواهد محوطه‌های نزدیک به آن هستیم که در ادامه بحث خواهد شد.



تصویر ۳. دیوار ریون. دید از شرق (مأخذ: یوسف‌وند)

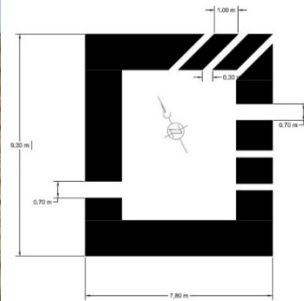


تصویر ۴. بخشی از دیوار در ساحل شرقی رود سیمره (مأخذ: یوسف‌وند)

قلعه کلاته

در فاصله صد متری جنوب دیوار، بر روی یک صخره منفرد در تراس رودخانه سیمره، بقایای ساختمانی مربع شکل باقی‌مانده است (تصویر ۵). به دلیل رانش زمین صخره‌ای که این سازه بر آن قرار داشته از تراس رودخانه جدا شده، اما از وضعیت صخره مشخص است که در گذشته به بدنه تراس متصل بوده است. در پایین دست صخره‌ای که این سازه بر روی آن ساخته شده بقایای ریزش کرده مصالح ساختمانی قابل مشاهده است. این شواهد نشان می‌دهد که سازه باقی‌مانده بخشی از

ساختمان بزرگتری بوده که در اثر طغیان‌های رودخانه و جنس سست صخره‌ای که بنا بر آن ساخته شده، بخش اعظم آن ریزش کرده و به داخل رودخانه سقوط کرده است. ابعاد سازه باقی‌مانده ۶ متر در ۵ متر است، در گوشه جنوب غربی آن یک ورودی به عرض ۹۰ سانتی‌متر قرار دارد. بیشترین ارتفاع باقی‌مانده از ساختمان قلعه به ۲ متر می‌رسد و عرض دیوارهای آن هم ۸۰ سانتی‌متر است. در اضلاع شرقی و شمالی بنا که به سمت دیوار و چشمه مجاور آن دید مناسبی دارد، در ارتفاع ۱۰۰ تا ۱۲۰ سانتی‌متری از کف بنا، تیرکش‌های/مزغل‌های تعبیه شده است. موقعیت این سازه به‌گونه‌ای است که در سمت غرب و جنوب به رودخانه سیمره منتهی می‌شود و از سمت شرق و شمال از طریق تیرکش‌ها دید بسیار مناسبی به دیوار و محوطه مجاور آن دارد. موقعیت این سازه در تراس رودخانه که امکان دسترسی به آن را محدود می‌کند و بویژه وجود تیرکش‌های که به دیوار و محوطه مجاورش دید مناسبی دارند، نشان از کارکرد امنیتی این سازه در ارتباط با دیوار و محوطه مقابل آن دارد.



تصویر ۵. پلان و نمای عمومی قلعه کلاته

محوطه مخروبه

در مقابل ضلع شرقی قلعه کلاته و در فاصله‌ی حدود ۲۰۰ متری جنوب دیوار ریون، محوطه‌ای با مساحت حدود نیم هکتار وجود دارد. این محوطه در اثر فعالیت کشاورزی و ساخت روستایی از دوران معاصر بر روی آن تقریباً تسطیح شده و فقط شواهد باستان‌شناختی اندکی چون پی دیوارها و سفال‌های پراکنده در سطح، گواهی بر وجود آن هستند. ویژگی‌ها و مشخصات فنی سفال‌ها نشان از تعلق این محوطه به دوره‌ی ساسانی دارد. با توجه به قرارگیری این محوطه در کنار دیوار و قلعه کلاته و پیوستگی جغرافیایی آنها که نشان از ارتباط کارکردی آنها باهم دارد، می‌توان تاریخ ساخت آنها را همزمان دانست. معدود قطعات سفالی به‌دست‌آمده از سطح محوطه مخروبه دارای ویژگی‌های سفالی دوره ساسانی هستند (تصویر ۱۱). از سازمان فضایی آثار مشخص است در ترکیب با هم یک مجموعه واحد را شکل می‌دهند. بنابراین دیوار و قلعه کلاته از نظر تاریخی همزمان با تاریخ محوطه مخروبه هستند.

آسیاب‌ها

در ۱۰۰ متری شمال محوطه‌ی کلاته چشمه‌ای پرآب جریان دارد که در سرچشمه آن بقایای تخریب شده ساختمان یک آسیاب قدیمی باقی مانده که به احتمال از نظر دوره تاریخی همزمان با دیگر آثار مجاور چشمه است. علاوه بر این، در فاصله ۲ کیلومتری جنوب شرق این آسیاب، در داخل دره‌ای کوچک بقایای دو آسیاب دیگر باقی مانده است. با توجه به اینکه این آسیاب‌ها از مظهر چشمه‌ای که آب آنها را تامین می‌کرده دور هستند، برای انتقال آب چشمه برای به گردش درآوردن چرخ آنها بیش از دو کیلومتر اقدام به کانال‌کشی کرده‌اند. این دو آسیاب نسبت به مورد اول سالم‌تر هستند و به نظر می‌رسد مربوط به دوره معاصر باشد (تصویر ۶)، هرچند که احتمال ساخت آنها بر خرابه‌های آسیاب‌های قدیم‌تر نیز منتفی نیست.



تصویر ۶. نمای عمومی یکی از آسیاب‌های تنگ سی‌پله.



تصویر ۷. یکی از آسیاب‌های تنگ سی‌پله

قلعه سام

قلعه‌سام در بخش غربی تنگه و در فاصله ۳ کیلومتری روستای چم‌بور فرخوند قرار دارد. این قلعه در مجاورت چشمه‌ای کوچک در بخش مرتفع کوه سام و در موقعیتی که از سه طرف بوسیله‌ی قله‌های کوه سام احاطه شده، شکل گرفته است. بناها و سازه‌های قلعه‌سام در دو سطح ارتفاعی ساخته شده‌اند که هر

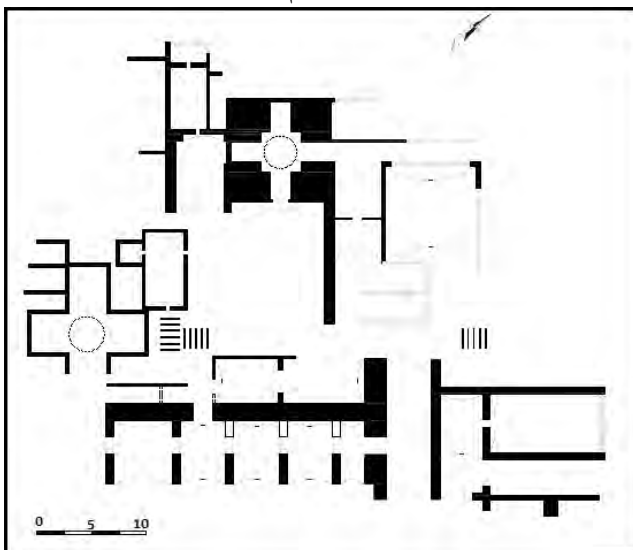
یک دارای فضاهایی هماهنگ و متناسب با عملکرد کلی آن است؛ در بالاترین سطح و بر دماغه طبیعی صخره‌ای که دنباله کوه سام است، دژ قرار دارد، در پایین دست آن یک سازه متشکل از مجموعه به هم پیوسته‌ای از فضاهای متعدد با محوریت چهارتاق گنبددار قرار دارد که هسته‌ی اصلی شکل‌گیری محوطه و دژ مجاور آن بوده است. ساختمان دژ شامل ورودی، پلکان، برج و بارو، تیرکش‌ها، اتاقک‌های نگهبانی، انباری و تعداد معدودی اتاق است که با مصالح لاشه‌سنگ و ملات گچ نیم‌کوب ساخته شده‌اند. با توجه به کارکرد دفاعی دژ، سعی بر این بوده که از ساختار طبیعی موجود در جهت تأمین اهداف تدافعی نهایت استفاده را ببرند. ورودی بنا در سمت شرق قرار دارد که با توجه به ارتفاع صخره، به احتمال زیاد از طریق پلکانی دسترسی به فضای داخلی دژ را امکان‌پذیر می‌ساخته است. ضلع غربی دژ را با کشیدن دیواری بلند و قطور و برج‌های نیم‌دایره‌ای توپر (سُلب) در امتداد آن مستحکم کرده‌اند. برج‌ها خیلی نزدیک بهم ساخته شده‌اند که این عامل علاوه بر آنکه قدرت دفاعی ساکنان قلعه را افزایش می‌داده، بر زیبایی و چشم‌نوازی نمای بنا نیز افزوده است مشابه این برج‌ها در بنای ساسانی قلعه یزدگرد شناسایی شده است. (Keall, 1967). بر بیرونی این دیوار با قرار دادن سطح صاف سنگ‌ها در نمای آن و در نهایت دقت کار شده است. نمای داخلی دیوار را با تاق‌نماهای هلالی دو طبقه مزین کرده‌اند. این تاقگان مطبق، ضمن اینکه نقش کارکردی مردگرد/جان‌پناه را دارد، به طرز قابل توجهی از حجم مصالح کاسته و به‌عنوان یک عنصر زیبایی‌شناختی نیز سطح دیوار را از یکنواختی خارج کرده است. به‌علاوه با توجه به گردش آن در جهات مختلف امکان دفاع مناسب‌تر از قلعه را فراهم می‌کرده است. کمبود فضاهای معماری قابل سکونت در درون دژ، سطح شیب‌دار و ناهموار آن و مشرف بودن بنا به محیط پیرامون و چشم‌انداز پایین دست تنگه، نقش دیده‌بانی و امنیتی آن را نشان می‌دهد که می‌توانسته در مواقع لزوم مورد استفاده ساکنان بخش مسکونی محوطه قلعه‌سام نیز قرار بگیرد. به‌ویژه اینکه در مجاورت بخش مسکونی قرار دارد و از طریق پلکانی ارتباط آن‌ها برقرار می‌شده است.



تصویر ۸. نمای عمومی قلعه‌سام. دید از شرق



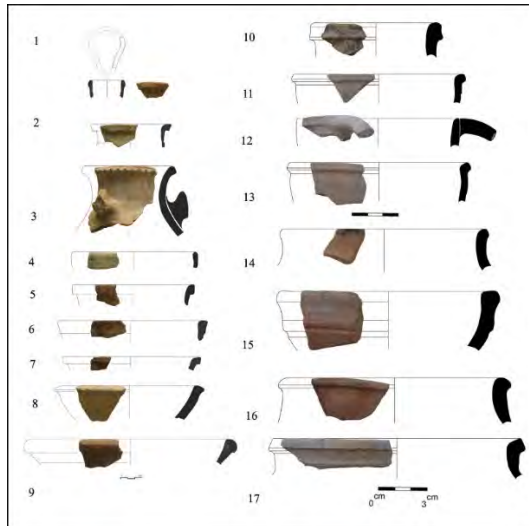
تصویر ۹. دژ قلعه سام. دید از غرب



تصویر ۱۰. پلان و نمای عمومی بخش مسکونی قلعه سام. دید از شرق

بخش مسکونی شامل مجموعه‌ای از اتاق‌های به‌هم‌پیوسته با محوریت فضای گنبدداری است که در دو سطح و بر روی پشته‌ای طبیعی در پایین دست دژ با مصالح لاشه‌سنگ و ملات گچ ساخته شده‌اند. فضاهای سطح اول، مجموعه‌ای متشکل از ۱۳ اتاق را دربر می‌گیرد که در دو ردیف پشت سر هم با محور شمالی-جنوبی شکل گرفته‌اند. مهم‌ترین بخش این قسمت از مجموعه یک اتاق چلیپایی به همراه دو اتاق مستطیلی و یک راهروی باریک و به‌نسبت طویل است که به وسیله یک راه پله به بخش میانی مجموعه که فضای گنبددار باشد، متصل می‌شود. مهم‌ترین و با اهمیت‌ترین فضای محوطه قلعه‌سام فضای گنبددار در بخش مرکزی مجموعه است که باوجود دخل و تصرفات انسانی و طبیعی، بیشتر قسمت‌های گنبد آن سالم باقی مانده است. ساختار این بنا عبارت است از یک چهارطاق مرکزی با نقشه مربع به ابعاد ۶×۵ متر که در میانه‌ی هر یک از چهار ضلع آن، یک فرورفتگی به عرض ۳/۶۰ و عمق ۲/۲۰ متر قرار دارد. گنبد آن با استفاده از فیلیپوش‌های بزرگ و عریض و از روی هم قرارگرفتن ۵ لایه گچ و لاشه‌سنگ به‌صورت دورچین اجرا شده است. ضخامت جرزهای گنبد به ۲۲۰ سانتی‌متر می‌رسد. در جلوی آن محوطه‌ی باز و بدون سقفی دیده می‌شود که به‌عنوان میانسرا، ارتباط فضایی بخش‌های مختلف مجموعه را میسر می‌کرده است. در این قسمت از مجموعه قطعاتی از تزیینات گچ‌بری به‌صورت شکسته در اطراف چاله‌های حفاری غیرمجاز مشاهده شد.

عناصر معماری به‌کار رفته در قلعه‌سام در کنار یافته‌های سفالی (تصویر ۱۱) و قطعات گچ‌بری (تصویر ۱۲)، شواهدی هستند که براساس آنها می‌توان تاریخ ساخت بنا را به دوره ساسانی منتسب کرد. با توجه به اهمیت منطقه در سده‌های آغازین اسلامی، به‌احتمال در این دوره نیز از این بنا استفاده می‌شده است و در آن تعمیرات و اضافاتی صورت گرفته است.



تصویر ۱۱. گزیده‌ای از سفال‌های آثار تنگ سی‌پله

جدول ۱. مشخصات فنی گزیده‌ای از سفال‌های آثار و محوطه‌های داخل تنگ سی‌پله

شماره قطعه	نام محوطه	مشخصات: (نوع قطعه، رنگ خمیره، ماده چسباننده، نوع ساخت، میزان پخت، ضخامت، رنگ پوشش درون، رنگ پوشش بیرون، نوع تزئین)	منبع مقایسه
۱	قلعه‌سام	لبه، نخودی، شن‌ریز، دست‌ساز، ناکافی، متوسط، نخودی، نخودی، نقش افزوده و فشاری کنده	Azarnoush, 1994, 180g
۲	قلعه‌سام	لبه، کرم، شن‌ریز و آهک، چرخ‌ساز، کافی، ظریف، کرم، کرم، -	حسن‌پور، ۱۳۹۱، تصویر ۴: n1
۳	قلعه‌سام	لبه، قرمز نارنجی، شن نرم، کافی، متوسط، قرمز نارنجی، قرمز نارنجی،	
۴	قلعه‌سام	لبه، نخودی، ماسه و شن‌ریز، چرخ‌ساز، کافی، ظریف، نخودی، کرم، -	
۵	قلعه‌سام	لبه، قهوه‌ای تیره، آهک و ذرات شن، چرخ‌ساز، ناکافی، ظریف، قهوه‌ای تیره، قهوه‌ای،	حسن‌پور، ۱۳۹۱، تصویر ۴: n7
۶	قلعه‌سام	لبه، نارنجی، ماسه، چرخ‌ساز، کافی، ظریف، نارنجی، نارنجی، -	
۷	قلعه‌سام	لبه، خاکستری، شن‌ریز و ذرات میکا، چرخ‌ساز، ناکافی، ظریف، قهوه‌ای، قهوه‌ای،	محمدی‌فر و شریفی، ۱۳۹۲، تصویر ۵: ss54
۸	قلعه‌سام	لبه، نخودی، شن‌ریز و ذرات آهک، چرخ‌ساز، کافی، متوسط، نخودی، نخودی، پوشش رقیق کرم بر سطح داخل و خارج	
۹	قلعه‌سام	لبه، نخودی، ماسه، چرخ‌ساز، کافی، متوسط، نخودی، نخودی،	
۱۰	کلاته	لبه، قرمز نارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، متوسط، قرمز نارنجی، قرمز نارنجی،	
۱۱	کلاته	لبه، قرمز نارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، ظریف، قرمز نارنجی، قرمز نارنجی،	Trinkaus, 1981. Fig 4:7 محمدی‌فر و شریفی، ۱۳۹۲، تصویر ۱۹: ss119
۱۲	کلاته	لبه، قرمز نارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، ظریف، قرمز نارنجی، قرمز نارنجی،	محمدی‌فر و شریفی، ۱۳۹۲، تصویر ۱۶: ss64 Deshayes, 1987, fig:21
۱۳	کلاته	لبه، قرمز نارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، ظریف، قرمز نارنجی، قرمز نارنجی،	
۱۴	کلاته	لبه، قرمز نارنجی، شن نرم، کافی، متوسط، قرمز نارنجی، قرمز نارنجی،	

	لبه، نخودی، شن، چرخ‌ساز، کافی، متوسط، نخودی، نخودی، شیار در بیرون،	کلاته	۱۵
	لبه، قرمز نارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، متوسط، قرمز نارنجی، قرمز نارنجی،	کلاته	۱۶
Whitcomb, 1985 ,fig 49:h	لبه، قرمز نارنجی، شن نرم، چرخ‌ساز، کافی، متوسط، قرمز نارنجی، قرمز نارنجی،	کلاته	۱۷



تصویر ۱۲. قطعات شکسته و پراکنده در سطح محوطه قلعه سام

پل سی‌پله / گر و دت

این پل روی رودخانه سیمره و در ۳ کیلومتری جنوب دیوار رَوَن قرار دارد. طول عرشه پل ۱۰۰ متر است و عرض راه عبور آن به ۷/۶۰ می‌رسد، ارتفاع پل از کف تا روی عرشه به ۱۳ متر می‌رسد. پل دارای ۵ دهانه / چشمه تاق جناقی بوده که امروزه فقط دوتای آنها باقی مانده است. پایه‌های مدور پل تا ارتفاع ۴ متر از بستر تا شروع انحنا قوس دهانه تاق‌ها (پاکار قوس) با استفاده از سنگ پاکتراش به ابعاد متوسط ۳۰×۷۰×۷۰ سانتی‌متر ساخته شده‌اند. بر روی برخی از این سنگ‌ها علائم حجاران دیده می‌شود. ملات استفاده شده در پایه‌ها ساروج و در قسمت‌های فوقانی و تاق‌ها، گچ نیم‌کوب است. به‌منظور سبک‌سازی و کاستن از حجم مصالح و کاستن از فشار وارده بر تاق‌ها و پایه‌ها در فضای بین دو تاق از شیوه کانه‌پوشی / کونوسازی استفاده شده است. استین برای اولین بار در سال ۱۹۳۶ توصیف دقیقی به همراه چند قطعه عکس از این پل را منتشر کرد (Stein, 1938: pp 313- 342, 1940: 240)، تاریخ برپای پل را قرن ۹ تا ۱۱ میلادی تخمین زده و هدف از ساخت آن را برقراری ارتباط بین خوزستان و کرمانشاه از طریق طرحان دانسته است، این پل همچنین ارتباط بین طرحان و سیروان را برقرار می‌کرده است. کلایس ضمن تهیه طرح‌های از پل و مقایسه آن با پل کشکان، تاریخ ساخت آن را قرن چهارم هجری دانسته است. احمد پرویز در پایان‌نامه‌اش به این پل و ویژگی‌های آن اشاره کرده است (پرویز، ۱۳۸۱: ۱۴۵-۱۵۴). در مواد و

مصالح استفاده شده در پایه‌ها نسبت به بخش‌های فوقانی تاق و شیوه کار آنها تفاوت‌های دیده می‌شود که می‌تواند نشان‌دهنده تعمیرات و بازسازی‌های ثانویه در این پل باشد. تاق‌های جناقی پل و شیوه کانه‌پوشی برای سبک‌سازی از جمله ویژگی‌های هستند که در دوره اسلامی روح بیشتری داشتند. اگر این ویژگی‌ها را مربوط به سده‌های آغازین اسلامی بدانیم این ویژگی‌ها در کنار تفاوت شیوه ساخت و مصالح مورد استفاده در بخش‌های مختلف پل به این نتیجه‌گیری منتهی می‌شود که تاق‌های کنونی پل مربوط به دوره اسلامی است. در جنوب ساختمان پل کنونی، بر روی صخره‌ای که پایه تاق سالم پل بر آن احداث شده، شواهد معماری به‌صورت حجم زیاد ملات گچ مخلوط با سنگ‌لاشه که به صخره چسبیده است، باقی مانده است. به‌نظر می‌رسد که این توده ملات مربوط به پلی قدیم‌تر از پل کنونی بوده است که به دلایلی از جمله سیلاب‌های فصلی رودخانه دیگر بخش‌های آن تخریب شده است. بخش باقی مانده به دلیل اینکه به صخره‌ای که از وسط رودخانه بیرون زده است چسبیده است، باقی مانده و دیگر بخش‌ها که به بستر خاکی سوار بوده‌اند در اثر فشار سیلاب تخریب شده‌اند و دیگر اثری از آنها نیست.



تصویر ۱۳. پل سی‌پله. دید از شمال

سازه ضلع شمال پل سی‌پله

در فاصله ۱۰۰ متری شمال شرقی پل و مشرف به رودخانه یک مجموعه ساختمانی مستطیل شکل با مصالح سنگ‌لاشه و ملات گچ در فضائی حدود ۷۵۰ مترمربع ساخته شده است، طول محوطه حدود ۳۰/۸۲ و عرض آن حدود ۲۵ متر است. وضعیت کنونی موقعیت این سازه به‌گونه‌ای است که درست در تراس پرتگاهی رودخانه قرار گرفته است و بخش‌های آن در اثر پیش‌روی رودخانه به سمت شرق شسته شده و کاملاً از بین رفته است. بخش‌های باقی مانده مجموعه شامل یک حیاط و چند اتاق در پیرامون آن است که در جهت شرقی غربی ساخته شده‌اند. پرویز به وجود یک چاه آب در بخشی از حیاط اشاره کرده است (پرویز، ۱۳۸۰: ۱۵۰). به دلیل دست‌کاری‌ها و تخریب‌های سال‌های بعد، در بازدید از این محوطه چاه مذکور مشاهده نشد. حیاط ساختمان ظاهراً دو ورودی داشته است؛ یکی در ضلع غربی به عرض

۲/۳۰ متر و ورودی دیگر آن در ضلع جنوبی حیاط قرار داشته است. در بخش شمال غربی حیاط دو اتاق باریک و بلند در مجاورت هم ساخته شده است. طول و عرض اتاق‌ها در حدود ۳/۹۵ - ۱۵/۳ × ۱۰/۶۰ بوده و به شکل مستطیل ساخته شده‌اند. آغاز قوس‌ها در محل اتاق‌ها نشان می‌دهد که سقف آنها توسط تاق‌های هلالی پوشیده بوده که اکنون تمام آنها فرو ریخته است. از چگونگی ارتباط دو اتاق مجاور شواهدی در دست نیست، پنجره و یا منفذی در این اتاق مشاهده نشد. شکل بسیار ساده آن شاید متعلق به یک طبقه پایین/ زیرزمین باشد که طبقه بالایی آن از بین رفته است. دست‌کم یک اقامتگاه ساده برای پل‌بانان را می‌توان در این مجموعه پیش‌بینی کرد. اتاق دوم نیز کاملاً شبیه به اتاق اول است. راه ورود به اتاق دوم مشرف به پرتگاه و توسط دو درگاه که میان آن دو یک جرز به طول ۱۲۳ سانتی‌متر حائل شده امکان‌پذیر بوده است. عرض هر ورودی نیز ۱۷۰ سانتی‌متر می‌باشد اثر تاق‌ها نشان می‌دهد که قوس سردرها عمود بر قوس اتاق بوده؛ بنابراین با توجه به ارتفاع کم سر درها می‌توان تصور کرد که نیمی از ارتفاع بنا می‌تواند در زیر خاک مدفون باشد. ضخامت دیوارها حدود ۸۲ سانتی‌متر بوده که بعداً عرض کم آنها با دیواری مضاعف و الحاقی به قطر ۵۰ سانتی‌متر تقویت شده است. عملکرد اتاق دوم با درهای بزرگ نزدیک به هم چندان روشن نیست. به نظر می‌رسد این اتاق برای جای دادن حیوانات مناسب بوده است. در مجموع با توجه به موقعیت این سازه و پیوستگی آنها با پل و با توجه به فضاهای که ذکر آنها گذشت، کارکرد این مجموعه ساختمانی در ارتباط با پل و امور راهداری قابل تحلیل است. می‌توان آن را بنای به‌منظور نگهداری و نگهداری از پل، کنترل و عبور و مرور و محل گرفتن عوارض راه دانست.



تصویر ۱۲. بنای ضلع شمال شرقی پل سی‌پله



تصویر ۱۳. نمای از بنای ضلع شمال شرقی پل سی‌پله که در پس زمینه آن پل سی‌پل نیز دیده می‌شود

سازه ضلع غربی پل سی‌پله

در ساحل غربی رود سیمره و در ۴۰۰ متری جنوبی پل سی‌پله یک سازه معماری منفرد شناسایی شد. این سازه نیز با سنگ لاشه و ملات گچ ساخته شده است. احتمالاً بقایایی یک چهارتاقی / آتشکده است. در پایین دست آن و در فاصله ۵۰۰ متری جنوب یک محوطه با شواهد سفالی دوره ساسانی شناسایی شد که احداث باغ انار در زمین‌های اطراف آن در دهه گذشته باعث تخریب آن شده است، در سال‌های گذشته در بخش مرکزی محوطه که نسبت به محیط پیرامونش مرتفع‌تر است صاحب باغ با استفاده از سنگ‌های بنای قدیمی اقدام به ساخت ساختمان جدیدی به منظور استقرار موقت کرده است. در دیوارهای این ساختمان که به صورت خشکه‌چین و گاه با استفاده از ملات گل ساخته شده از قطعات شکسته گچ‌بری مربوط به محوطه باستانی استفاده شده است. بر این قطعات رد و نشان نقوش تزئینی هنوز هم قابل مشاهده است. در اطراف ساختمان جدید قطعات سفالی تا شعاع ۲۰۰ متری پراکنده است. در میان آوار قطعات گچ‌بری با نقوش گیاهی و همچنین بخشی از یک ساقه ستون و یک کاسه سنگی به دست آمد.



تصویر ۱. استفاده از مصالح و قطعات گچ‌بری بنای قدیمی در دیوارهای بنای جدید در محوطه ضلع غربی پل سی‌پله

دژ زلال‌انگیز

در منتهی‌الیه جنوب‌شرقی تنگه‌ی سی‌پله و بر روی صخره‌ای در محل پیچ رودخانه سیمره به سمت شیروان/سیروان، آثار دژی کوچک به نام «زالانگیز» برجای مانده است. دژ در ساحل غربی رودخانه واقع شده و از نظر تقسیمات سیاسی و اداری در حوزه استحضاطی استان ایلام قرار می‌گیرد. ساختمان دژ

در دو سطح ارتفاعی و با استفاده از لاشه‌سنگ و ملات گچ ساخته شده است. از سمت جنوب و شرق به رودخانه سیمره منتهی می‌شود و در سمت شمال و غرب هم به صخره‌های بلند و غیر قابل نفوذ کوه تکیه داده است. راه دسترسی به داخل دژ در سمت شمال آن و در یک مسیر بسیار سخت و پرتگاهی است. در دیواره جنوبی و شرقی دژ که به شکل برجی نمایان است تیرکش / مزغل‌های تعبیه شده که رو به سمت جنوب‌شرق، شرق و شمال‌شرق بنا دارند. از طریق آنها عبور و مرور تنگه باریکه و راهی که به سمت شمال و تنگ سی‌پله می‌رفته است کاملاً قابل کنترل بوده است، بقایایی از این تیرکش‌ها به طول ۱۲۰ سانتی‌متر و ارتفاع ۲۵ سانتی‌متر هنوز هم باقی مانده است. ویژگی‌های معماری این دژ همچون استفاده از تاق‌های هلالی با چفد بیز کند، که شیوه متداول تاق زنی دوره ساسانی است، اشاره به ساخت آن در دوره ساسانی دارد. در گزارشات پیشین نیز تاریخ دوره ساسانی برای آن پیشنهاد شده است (ایزدپناه، ۱۳۵۰: ۳۲۷). در داخل دژ و در داخل بدنه صخره‌ای که دژ بر روی آن ساخته شده است، چاهی کنده شده که از سطح دژ تا بستر رودخانه ادامه دارد. این چاه منبع تأمین آب ساکنان دژ بوده است. به دلیل موقعیت دژ در شیب صخره و تخریب برخی از دیوارهای بیرونی دژ و خطر پرت شدن از صخره امکان اندازه‌گیری ابعاد دژ و برداشت پلان از آن وجود نداشت. موقعیت انتخاب شده برای ساخت دژ و نبود فضاهای قابل سکونت در داخل آن و قرارگیری آن در حاشیه راه مذکور چنین به نظر می‌رسد که این سازه کارکردی امنیتی در ارتباط با راه مذکور داشته است. بعد از دژ زلال‌انگیز راه در امتداد رود سیمره به طرف شمال ادامه می‌یابد و پس از ۲ کیلومتر به پل سی‌پله می‌رسد. در کنار پل سی‌پله راه دو شعبه می‌شود؛ یکی در امتداد رودخانه سیمره به طرف شمال می‌رود به هلیلان می‌رسد و از آنجا به کرمانشاه می‌رود، شعبه دیگر از روی پل سی‌پله عبور کرده و به سمت غرب رفته و به ایالت ماسبدان و شهر سیروان و آدیوجان می‌رود.



تصویر ۱۵. دژ زلال‌انگیز در منتهی‌الیه جنوب تنگه. دید از جنوب

برآیند

تنگه سی‌پله در محدوده مرزی استان‌های لرستان و ایلام (ماسبذان قدیم) در یک چشم‌انداز کوهستانی قرار دارد. این منطقه در دوره‌ی ساسانی بخشی از محدوده‌ی ولایت ماسبذان بوده است. ایالت ماسبذان با مرکزیت شهر سیروان/ شیروان یکی از ولایات مهم دوره ساسانی به شمار می‌رفته است. در سده‌های آغازین اسلامی نیز این منطقه به دلیل نزدیکی به بغداد مرکز خلافت عباسی، اهمیت ویژه‌ای داشته است. در تنگ سی‌پله مجموعه‌ای از بناها و سازه‌های معماری با کارکردهای متفاوت اما در ارتباط با هم باقی مانده است. سازمان فضایی آثار پیش‌گفته و الگوی پراکنش آن‌ها در تنگه‌ی سی‌پله تا حدود اطمینان بخشی ارتباط منطقی و کارکردی آن‌ها در یک مجموعه واحد را نشان می‌دهد. ویژگی‌های معماری و یافته‌های سفالی این آثار همزمانی نسبی آن‌ها را نیز تأیید می‌کند. دیوار ریون و قلعه مجاور آن در ورودی تنگ سی‌پله از سمت شمال و دژ زلال‌انگیز در جنوب تنگه، سازه‌های نظامی و حفاظتی هستند که امنیت محیط داخل تنگه را تأمین می‌کرده‌اند. بنای قلعه‌سام اقامتگاهی با مقیاس مناسب و تسهیلات لازم جهت سکونت یک شخص بلند مرتبه و ابواب جمعی او را تداعی می‌کند. در این بنا چیدمان فضاها با محوریت فضای گنبددار (که به احتمال فضای رسمی مجموعه بوده) و تعداد به نسبت زیادی اتاق با کارکردهای گوناگون (اتاق‌های نگهبانی، مسکونی، پذیرایی، انباری و...) شکل گرفته است. مجموعه بناهای فوق در حاشیه‌ی یکی از مسیرهای ارتباطی خوزستان و لرستان با کرمانشاه و ایلام قرار دارد. وجود پلی عظیم بر رودخانه سیمره در این محل، خود شاهد گویایی از این مسیر است. امروزه نیز این تنگه اهمیت ارتباطی خود را حفظ کرده است؛ جاده‌ی اسلام‌آباد-پلدختر از مجاورت ضلع شمالی تنگه و جاده‌ی هلیلان-ایلام از داخل آن می‌گذرد. بنابراین با توجه به اهمیت راهبردی این مسیر در حیات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ساکنان محوطه‌ی داخل تنگه، نظارت و کنترل بر آن امری ضروری و حیاتی به شمار می‌رفته است که این مهم در سمت جنوب شرق تنگه بوسیله‌ی دژ زلال‌انگیز، در سمت شمال با دیوار ریون و قلعه کلاته و در محل پل سی‌پله بوسیله‌ی دو سازه کوچک دیگر تأمین می‌شده است. البته این سازه‌های نظامی در کنار ایفای نقش گفته شده، با کنترل عبور و مرور در این مسیر، در برقراری امنیت تنگه نیز مؤثر بوده‌اند و ساکنان را از خطرات و تهاجمات احتمالی در امان نگه می‌داشته‌اند. موقعیت ویژه تنگ سی‌پله در مسیر راه خوزستان به غرب ایران نقش زیادی در رونق منطقه داشته است. علاوه بر مزایای اقتصادی که از رهگذر این راه ارتباطی فراهم می‌شده است، با توجه به منابع آب، پوشش گیاهی و

تنوع گونه‌های جانوری و همچنین بسته بودن محیط تنگه با کوه‌های مرتفع، این محل می‌توانسته به‌عنوان محل مناسبی جهت تفرج و شکار مورد استفاده قرار گیرد.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- ایزدپناه، حمید. (۱۳۵۰). آثار باستانی و تاریخی لرستان، جلد اول، تهران، انتشارات انجمن مفاخر ایران، مارکوارت، یوزف. (۱۳۷۳). ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خوزنی، ترجمه مریم احمدی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- لسترنج، گای. (۱۳۷۳). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، چاپ چهارم.
- حسن‌پور، عطا. (۱۳۹۱). گزارش فصل نخست کاوش‌های نجات‌بخشی فلاگوری رماوند، پژوهشکده باستان‌شناسی، (منتشر نشده).
- پیرانی، بیان. (۱۳۸۱). پرونده ثبتی محوطه تاریخی قلعه سام، مرکز اسناد میراث فرهنگی، تهران، منتشر نشده.
- محمودیان، حبیب‌الله. (۱۳۸۳). معرفی اجمالی قلعه‌های باستانی استان ایلام، ایلام، انتشارات گویش.

ب) نافرسی

- Azarnoush, Masoud. 1994, the sasanian Manor House at Hajiabad, Iran. In: Topoi, Volume 5/2, 1995.
- Deshayes, Jen, 1987. "Fouilles de Tureng – Tepe les Periods Sasanian ET Islamicues". Paris.
- Keall, E. J., 1967, "Qaleh- I Yazdigird: A Sasanian Palace Stronghold in Persian Kurdistan", *Iran* V: 99-121.
- Trinkaus, Kathryn Maurer, 1981. The Partho – Sasanian Northeast Frontier: Settlement in the Damghan Plain, Iran. University of Pennsylvania.
- Stein, Sir Aurel, K.C.I.L. Old Routes of western Iran. New York, 1940.
- Whitcomb, D. 1985. Before the Roses and nightingales: Excavation at Qasr-I abu Nasr, Old Shiraz, New York.

مطالعه قلاع قرون میانی اسلامی خراسان جنوبی؛ مطالعه موردی قلعه کوه فردوس

محمد فرجامی*، علی اصغر محمودی نسب**

*دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوره تاریخی، دانشگاه تهران و کارشناس اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی خراسان جنوبی، **دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دوره اسلامی، دانشگاه مازندران

چکیده

قهبستان بعد از الموت به‌عنوان دومین مرکز تجمع شیعیان اسماعیلی در دوره سلجوقی محسوب می‌شد. این منطقه به دلیل شرایط و ویژگی‌های خاص جغرافیایی و همچنین محدودیت‌هایی همچون دوری از مراکز قدرت، راه‌های اصلی ارتباطی و غیره مأمنی برای گروه‌های مخالف قدرت مرکزی در زمان‌های مختلف و در قرون میانی اسلامی محلی برای ترویج و گسترش پیروان شیعیان اسماعیلی برای دوری جستن از حملات دولت قدرتمند سلجوقی شد. اسماعیلیان در این منطقه نیز به مانند مناطقی همچون قومن، الموت و اصفهان اقدام به ساخت قلاع، برسر راه‌های مهم و استراتژیک و در بالای کوه‌های به‌نسبت صعب‌العبور نموده‌اند. این قلعه‌های تاریخی در طول یک دوره ۱۷۰ ساله، علاوه بر اینکه پناهگاهی برای مروّجان فرقه اسماعیلیه بوده، پایگاه مهم نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز محسوب می‌شدند. از جمله قلعه‌های مطرح و مهم در ایالت قهبستان می‌توان به قلعه کوه فردوس در شهرستان فردوس اشاره کرد که به‌عنوان بزرگ‌ترین قلعه این فرقه از لحاظ وسعت در مناطق شرقی ایران به حساب می‌آید و بر سر راه ارتباطی نواحی مرکزی ایران (همچون اصفهان، یزد و کرمان) به قهبستان و نواحی مرکزی خراسان قرار داشته و به نوعی محافظت و کنترل راه‌های ارتباطی بخش‌های مرکزی قهبستان را به عهده داشته است. هدف اصلی از این پژوهش، ضمن اشاره به حضور

اسماعیلیان در منطقه قهستان، توصیف معماری قسمت‌های مختلف قلعه کوه فردوس با استفاده از داده‌های باستان‌شناسی و همچنین نقش ارتباطی آن با سایر قلاع منطقه و گسترش فرهنگ اسماعیلی است. پژوهش حاضر بر اساس هدف توصیفی-تحلیلی و رویکرد تاریخی-فرهنگی بوده و روش کار در این تحقیق به صورت میدانی و کتابخانه‌ای است.

واژه‌های کلیدی: قهستان، اسماعیلیه، سلجوقی، قلعه کوه فردوس، معماری.

مقدمه

از جمله فرق اسلامی که بیشتر به نهضت آزادی خواهانه مردم ایران در برابر مهاجمین از شرق و غرب کمک و یاری کرده‌اند شیعیان اثنی عشری و اسماعیلی^۱ را باید نام برد. نهضت شیعیان اسماعیلی خواه فاطمیان که رنگ عربی داشته‌اند و خواه صباحیان که در خود ایران نشو و نما یافته‌اند از همان آغاز کار با جنبش نژاد ایرانی همراه بوده است (لوئیس، ۱۳۶۲: ۱۱۵). گواه آن، دشنام‌ها و بهتان‌هایی است که اشعریان دوست‌دار عباسیان نسبت به این گروه روا می‌داشتند و آنها را «دیصانی» و «مزدکی» و «مجوسی» می‌خواندند (فضل‌الله همدانی، ۱۳۸۷: ۷). اسماعیلیان مانند سایر فرق اسلامی، دارای انشعابات فراوانی بوده که بزرگ‌ترین این انشعابات، اسماعیلیه نزاری در ایران و منطقه جبل بَهرَا در سوریه هستند (ویلی، ۱۳۸۵). اسماعیلیان نزاریان در ایران قرون پنجم و ششم هجری قمری اقدام به فعالیت‌های نظامی علیه دولت مقتدر سلجوقی کردند و به همین منظور دست به ساخت مجموعه قلعه‌های نظامی به شیوه‌ای نوین در ایران زدند. این قلعه‌ها همگی بر بالای کوه‌ها و نواحی کوهستانی صعب‌العبور و با مصالح لاشه‌سنگ و ملات گچ ساخته می‌شد. بیشتر این قلعه‌ها در نواحی مرکزی ایران چون رودبار الموت، تهران، سمنان، کرمان، اصفهان، مرکزی و شرق ایران (خراسان) و به طور خاص جنوب خراسان/قهستان ساخته شده‌اند. تمایز اولیه این قلاع با سایر قلعه‌ها در شیوه ساخت و مکان‌گزینی آنهاست، چراکه این قلعه‌ها همگی با لاشه سنگ و ملات گچ ساخته شده‌اند (فرجامی، ۱۳۹۰). علاوه بر این، قسمت‌های مختلف این قلعه‌ها متفاوت با سایر قلعه‌های نظامی خصوصاً قلاع ساخته شده در دشت هستند (همان: ۱۱۱). قلعه‌های خشت و گلی و یا قلعه‌های سنگی که در نواحی بیابانی و یا در زمین‌های هموار در دوره‌های مختلف ایران ساخته

^۱ این فرقه مذهبی بعد از فوت امام جعفر صادق(ع) با وجود فوت اسماعیل فرزند ارشد این امام امامت را حق اسماعیل فرزند بزرگ امام جعفر صادق(ع) می‌دانند و او را امام هفتم می‌دانند.

شده‌اند، قلعه‌های کوچکی هستند که صرفاً دارای کاربری دفاعی بوده شکل منظمی داشتند و جهت دفاع از جان و مال و ناموس ساکنان شهرها و روستاهای پیرامونی آن ایجاد شده‌اند (ستوده، ۱۳۴۵: ۱۴) و این در حالی است که قلعه‌های اسماعیلی به‌عنوان مکان‌هایی استفاده شده‌اند که تمام فعالیت‌های معمول و زندگی روزانه افراد در داخل آنها صورت می‌گرفته (ستوده، ۱۳۴۵: ۱۶؛ فرجامی، ۱۳۹۰: ۱۳۷) و در این قلعه‌ها فعالیت‌های تولیدی عمده‌ای همچون نساجی نیز انجام می‌شده است (مقدسی، ۱۳۶۱). قلعه‌های اسماعیلیان در سراسر ایران پراکنده می‌باشد اما در قهستان بیشترین تعداد آنها را می‌توان مورد مطالعه قرار داد؛ از جمله قلاع اسماعیلی در منطقه قهستان، قلعه کوه فردوس است که از بزرگ‌ترین قلاع اسماعیلی قهستان بوده و نقش مهمی در مسیر ارتباطی شهرهای مرکزی ایران با خراسان بزرگ و قهستان ایفا می‌کرده است. هدف از این مقاله، ضمن تبیین چگونگی ورود و فعالیت اسماعیلیان به منطقه قهستان، معرفی و توصیف معماری و پژوهش قلعه کوه فردوس بوده که به ساختار دفاعی و شیوه‌های معماری به‌کار رفته در آن می‌پردازد. از این رو، مقاله حاضر بر آن است تا به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد:

۱. قلعه کوه فردوس به‌عنوان یکی از قلاع مهم منطقه قهستان چه نقشی در گسترش مذهب اسماعیلی داشته است؟
 ۲. از لحاظ ساختاری، معماری قلعه کوه فردوس چگونه شکل گرفته است؟
 ۳. نقش مسیرهای ارتباطی در شکل‌گیری قلعه کوه فردوس به چه شکل بوده است؟
- فرضیه‌های تحقیق نیز عبارت‌اند از:
۱. قلعه کوه فردوس همانند شهر تاریخی تون به‌عنوان یکی از نقاط کلیدی اسماعیلی در منطقه قهستان بوده و این نقش مهم تا اواخر حاکمیت اسماعیلیان در منطقه دوام داشته است و یکی از کانون‌های مهم مقاومت اسماعیلی قهستان در زمان حمله هلاکو بوده است.
 ۲. قلعه کوه فردوس به مانند تمامی قلاع اسماعیلی در جنوب خراسان (قهستان) دارای بخش‌ها و ساختار دفاعی مشابه بوده است.
 ۳. شهر تون به دلیل قرارگیری بر سر راه‌های ارتباطی اصفهان، کرمان و یزد به خراسان نقش بسیار مهمی داشته است و قلعه کوه فردوس به‌عنوان کنترل‌کننده این مسیرها محسوب می‌شد.

روش پژوهش

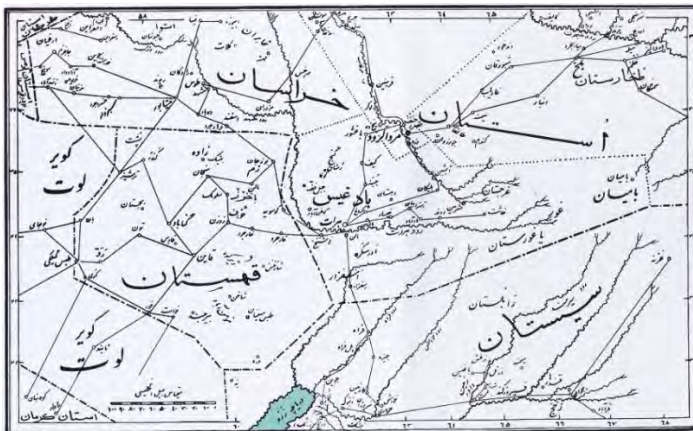
مقاله حاضر براساس روش توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌های آن از طریق مطالعه منابع کتابخانه‌ای و برداشت میدانی به روش پیمایشی در محل با رویکرد تاریخی-فرهنگی صورت گرفته است.

پیشینه پژوهشی

قلعه کوه فردوس با توجه به اهمیت زیادی که در قرون میانی منطقه قهستان داشته و فاصله ده کیلومتری با شهر فردوس و سخت بودن مسیرهای دسترسی به آن، کمتر مورد توجه محققین و پژوهشگران قرار گرفته و به جز چند مطلب کوتاه، راجع به آن پژوهشی جامع صورت نگرفته است. در رابطه با این قلعه، مطالبی به صورت کوتاه در کتب جغرافیای تاریخی و توریستی فردوس، مروری بر قابلیت‌های موجود (صابری فرد و اخگری، ۱۳۸۴)، فردوس خورشیدی بر تارک کویر (مهدی‌زاده و جواد، ۱۳۸۷) و قلعه‌های تاریخی خراسان جنوبی (نصرآبادی، ۱۳۹۱) اشاره‌ای شده است. این اثر در سال ۱۳۸۹ با شماره ۲۹۹۳۱ در فهرست میراث ملی به ثبت رسیده است (فرجامی، ۱۳۸۹)؛ تنها ویلی در چند صفحه به بررسی کلی این قلعه در کتاب آشیانه عقاب: قلعه‌های اسماعیلی در ایران و سوریه پرداخته است (ویلی، ۱۳۸۵). ویلی در سال‌های ۱۳۴۶ و ۱۳۷۸ هـ.خ در دو نوبت از قلعه بازدید و قلعه کوه فردوس را «قلعه دختر» نامیده (همان) و این نامی است که در نقشه‌های زمین‌شناسی و توپوگرافی نیز از آن نام برده شده است. «قلعه در یک ارتفاع ۲۰۲۰ متری قرار دارد و بسیار بزرگ و با شکوه و بلندترین قسمت قلعه بر صخره‌ای است که صد متر طول آن ساخته شده است. جهت کلی قرارگیری قلعه، شمال غربی-جنوب شرقی است. در جانب جنوب غربی آن صخره دیگری هست که به وسیله پنج دیوار و در بعضی جاها، شش دیوار بیرونی از آن دفاع می‌شده است... هر چند ساختمان‌های اصلی بیشتر ویران شده بودند، ولی به دیوار جالبی برخوردیم که دارای پنجره‌ای با طاق قوسی به ارتفاع دو متر و ستبری تقریباً یک متر بود و از میان آن دیدی عالی از فردوس به دست می‌آوردیم و در بالای قوس، پنج ردیف آجر کار گذاشته شده بود و بام از آجرهای زرد و سبز همه به یک اندازه معین فرش شده بود [این پنجره در ارگ قلعه و رو به شمال و شهر فردوس بوده که در حال حاضر بخش فوقانی آن فرو ریخته است]؛ دیوارهای دفاعی، محکم ساخته شده و با برج‌ها تقویت شده بودند. دیوارها و دیگر بناها مستلزم مقدار زیاد کار سنگ چینی و حجاری بود (ویلی، ۱۳۸۵: ۲۴۶). هدف از این پژوهش، آن است که تا به بررسی دقیق ساختار قلعه و بخش‌های مختلف آن و نقش قلعه کوه فردوس در گسترش فرهنگ اسماعیلی در منطقه قهستان در قرون میانی اسلامی بپردازیم.

ورود اسماعیلیان به قهستان

محدوده فعلی جنوب خراسان منطبق بر ناحیه‌ای است که از قرون نخستین اسلامی تا دوره صفوی به نام قهستان^۱ معروف بوده است. حدود قهستان ظاهراً در دوره‌های مختلف تاریخی یکسان نبوده (شاطری، ۱۳۸۵: ۵۵؛ جعفری و دیگران، ۱۳۹۳: ۶۷)، ولی به‌طور کلی از ساختار طبیعی منطقه تبعیت داشته و شامل منطقه کوهستانی گسترده‌ای بوده که از شمال به ارتفاعات کوه سرخ، شمال‌غرب به دشت کویر و از جنوب و جنوب‌غربی به کویر لوت، از شرق به دشت و بیابان‌های شوره‌زار غرب افغانستان محدود می‌شده و منطقه وسیعی را شامل خواف، کاشمر، گناباد، زام، زاوه، فردوس، طبس (گیلکی و عناب)، قاین، بیرجند، خور و خوسف را دربر می‌گرفته است (جعفری و دیگران، ۱۳۹۳).



نقشه ۱. ایالت قهستان، خراسان و قسمتی از سیستان (لسترنج، ۱۳۸۶: ۳۸۹)

مذهب اسماعیلیه در اواسط قرن سوم هجری ظهور کرد (استرن، ۱۳۴۰: ۳). سیاست تساهل مذهبی سامانیان در خراسان که هنوز بسیاری از فرق و مذاهب گذشته و باستانی در آنجا پیروان و معتقدین سرسختی داشت، سبب شد تا در آغاز قرن چهارم هـ. ق پای اسماعیلیان به خراسان باز شود و داعیان اسماعیلی به فعالیت و نشر عقایدشان مشغول شوند (فرقانی، ۱۳۸۵: ۱۷۷)؛ سران لشکری دربار سامانی از نفوذ اسماعیلیان در دربار خود به وحشت افتادند، زیرا وجود آنان را در تضاد با منافع خود می‌دیدند و پشتیبانی دهقانان و کشاورزان از مذهب اسماعیلی را مانع مالکیت اقطاعی خود

^۱ واژه قهستان معرب کوهستان است و به تناسب وضع طبیعی آن به این نام مرسوم گردیده، سرزمین قهستان مرتفع و کوهستانی است (لسترنج، ۱۳۸۶: ۳۷۷). مقدسی در احسن التقاسیم در شرح شهرها و قصبه قهستان نوشته «قوهستان سرزمینی پهناور است که هشتاد فرسنگ سنگین در هشتاد است، ولی بیشتر آن را کوه‌ها و دشت‌های خشک و بی‌درخت فراگرفته است؛ قصبه آن قاین و شهرهایش: تون، جنابد [نیابد]، طبس (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۳۶).

برمی‌شمرند؛ بنابراین اشراف اکثر آنها را قلع و قمع نموده و دست به کشتار عظیمی زدند. در این میان سیمجوریان که از بزرگ‌ترین امرای سامانی بودند به کیش اسماعیلی گرویدند. سیمجوریان نام سلسله‌ای معروف از امرای قهستان و نیشابور (۳۰۰-۳۸۸ ه.ق) بود که غالب بزرگان آنها از سرهنگان دولت سامانی بودند. نسبت این خاندان به احمد بن سیمجور دوات‌دار که در آغاز خادم احمد سامانی و بعداً ولایت سیستان را گرفت می‌رسید (قدیانی، ۱۳۸۷: ۴۹۸). گفته می‌شود ابوعلی سیمجور در نیشابور به جای آنکه خطبه به نام امیر سامانی بخواند، خطبه به نام خلیفه فاطمی خواند و خشم مردم نیشابور را برانگیخت. سیمجوریان بعد از شکست در برابر محمود غزنوی و محدود شدن حکومت‌شان به قهستان، کیش اسماعیلی خود را در خفا حفظ کردند (فرجامی، ۱۳۹۰: ۱۱۹). اولین داعی اسماعیلی از ری به خراسان آمد که نام او غیاث بود و دعوت خود را در خراسان گسترش داد (ایزدی، ۱۳۸۵: ۱۸)، سازمان‌دهندگان دعوت اسماعیلی از همان ابتدای اقدامات خود با توجه به تجربه موفقیت‌آمیزی که عباسیان در جریان قیام خویش در خراسان داشتند، به این نکته پی برده بودند که در صورت موفقیت‌آمیز بودن دعوت اسماعیلیان و پیروزی آنان در خراسان بزرگ، نه تنها بر قسمت اعظم شرق امپراتوری اسلامی مسلط خواهند شد بلکه قادر خواهند بود خلافت عباسی را هم منقرض کنند؛ به همین دلیل پس از اقدام ابتکاری غیاث و با توجه به اهمیت خراسان بزرگ، ابو عبدالله خادم، در جایگاه اولین داعی مستقل در خراسان که از جانب رهبری نهضت اسماعیلیه در سلمیه شام اعزام شده بود در شهر نیشابور مستقر شد و از آن جا نایبان را به سایر شهرهای خراسان و حتی ماوراءالنهر اعزام کرد (همان: ۱۹).

نخستین داعی بزرگ اسماعیلی که فعالیت خود را از اوایل عهد سلجوقی آغاز کرد شاعر و نویسنده و حکیم و متکلم بزرگ، ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی ملقب به «حجت خراسان» است. او فعالیت‌های تبلیغاتی خود را در مذهب اسماعیلی بعد از بازگشت خود از سفر حجاز و مصر (حدود سال ۴۴۱ هجری قمری) آغاز کرد (صفا، ۱۳۷۸/۲: ۱۶۳). اما اوج کار اسماعیلیان در ایران در زمان حسن صباح و یارانش بود، وی اوایل در خدمت آل بارسلان بود و به سبب مناقضتی که مابین او و خواجه نظام الملک وزیر روی داد (مستوفی، ۱۳۶۴: ۱۵۸) دست از خدمت بازداشته به جانب ری رفت و از آنجا به مصر شتافت و به خدمت یکی از امرای اسماعیلیه رسید و مذهب آن طائفه اختیار کرد (ملکم، ۱۳۸۰/۱: ۲۶۰).

حسن بن الصباح از داعیان فرقه نزاریه است؛ بعد از وفات المستنصر فاطمی میان دو فرزند او المصطفی لدین الله مشهور به نزار و المستعلی بالله ابوالقاسم احمد که هر دو مدعی جانشینی پدر

بودند، اختلاف افتاد و از اینجا متابعان فاطمیه مصر بر دو دسته نزاریان و مستعلویان منقسم گردیدند. آن دسته که طرفدار امامت نزار شدند اسماعیلیان عراق، شام، قوس، خراسان و لرستان بودند و آن دسته که به امامت مستعلی اعتقاد یافتند اسماعیلیان مصر و بلاد مغرب بودند (صفا، ۱۳۷۸/۲: ۱۶۸). حسن صباح امامت نزار را تبلیغ می‌کرد (براون، ۱۳۶۷/۱: ۳۰۱). قرون پنجم و ششم هجری، دوره قدرت اسماعیلیان و کمال فعالیت آنان در تبلیغ عقاید خود و حتی ایجاد مراکز مقاومت و حکومت در ایران و مبارزه سخت با فرق دیگر اسلامی و با سلاطین و امراء مخالف خود در این سرزمین بوده است (صفا، ۱۳۷۸/۲: ۱۶۳). از جمله اولین اقدامات حسن صباح در بازگشت به ایران، فتح قلعه الموت در نواحی قزوین بود؛ واقف و بانی قلعه یکی از سلاطین قدیم دیالمه بود (تتوی، ۱۳۸۲/۴: ۲۶۲۷). اسماعیلیان علاوه بر قلعه الموت مرکز اقامت حسن صباح، قلاع دیگری داشتند از جمله لمبسر، نویزر، شمیران، شیرکوه و غیره در الموت قزوین، گردکوه، منصرکوه، سارو، استوانوند و غیره در سمنان، خان لنجان و شاه دژ در اصفهان، رودخان و لیسار در گیلان، قلاع تون^۱، طبس، قائنات، زوزن، گناباد، ترشیز و غیره در قهستان و دژ بابک، صعلوک (سالوک)، ارجان و ... در سایر نقاط ایران می‌توان نام برد.

دعوت اسماعیلی در قهستان دومین ناحیه عمده فعالیت‌های اسماعیلیه به علت وجود سنت‌های پیشین شیعی در این مناطق، زمینه مساعدی برای رشد و ترقی پیدا کرد (اشپولر، ۱۳۷۳: ۳۱۳؛ دفتری، ۱۳۷۵: ۳۸۸). حسن صباح در سنه ۴۸۴ هـ.ق حسین قاینی را که یکی از ادعیان او بود به قهستان فرستاد تا آنجا دعوت کند (فضل‌الله همدانی، ۱۳۸۷: ۱۰۷) و جماعتی او را اجابت کردند و در قهستان به طرفی ایستادند و از جهت حسن صباح ناییی به حاکمی ایشان مسمی گشت و همچنان که حسن صباح در الموت پیش گرفته بود ایشان نیز به قهستان در افشاء دعوت او و استخلاص حوالی و حدود خود چندان که می‌توانستند از ساختن تزاویر و به دست گرفتن قلاع مشغول شدند (جوینی، ۱۳۸۵/۳: ۱۸۶) و ایشان بدان‌جانب رفته به اندک زمانی آن ولایت را در حیطه ضبط و تسخیر آوردند (خواندمیر، ۱۳۸۰/۲: ۴۶۶). از جمله قلاع آن دیار، قلعه خور، خوسف زوزن، قاین و تون را به تصرف گماشتگان حسن صباح درآورد و به این واسطه، شوکت و عظمت آن طایفه از حد اعتدال تجاوز نمود و صیت استیلای ایشان عالم را فروگرفت (تتوی، ۱۳۸۲/۴: ۲۶۲۸). در زمان حسن و جانشینان او، اسماعیلیان ایران توانستند بر صد و پنج دژ دست یابند و بیشتر این دژها پیش از اسماعیلیان آباد بود و از آن‌ها استفاده می‌شد پاره‌ای از آنها خراب بود و به

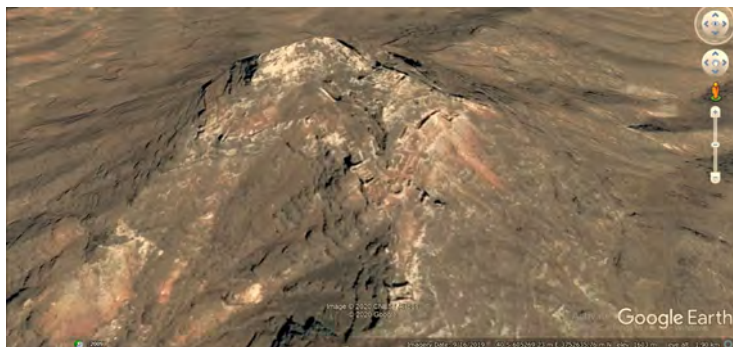
^۱ نام قدیم شهر فردوس، تون بوده و در منابع تاریخی نیز از تون به‌عنوان یکی از شهرهای قهستان نام برده شده است.

دست ایشان تعمیر و مرمت گشت و عدّه‌ایی از آنها نیز به دست رفیقان ساخته شد» (راوندی، ۱۳۸۲/۹: ۱۶۳). جوزجانی در بلاد ملحدستان از صد و پنج باره قلعه (جوزجانی، ۱۳۶۳/۲: ۱۸۶) و جوینی از پنجاه قلعه در قهستان خبر می‌دهند (جوینی، ۱۳۸۵/۳: ۱۳۷). کوهستانی بودن منطقه و دور افتادن آن از مراکز حکومتی و محصور بودن آن توسط کویر شرایط گسترش این فرقه در منطقه را فراهم می‌کند؛ از جمله اینکه شاهراه ارتباطی شمال به جنوب (خراسان و سیستان) از این منطقه عبور می‌کرد خود نقش مهمی داشته است (فرجامی، ۱۳۹۱: ۲۳۰).

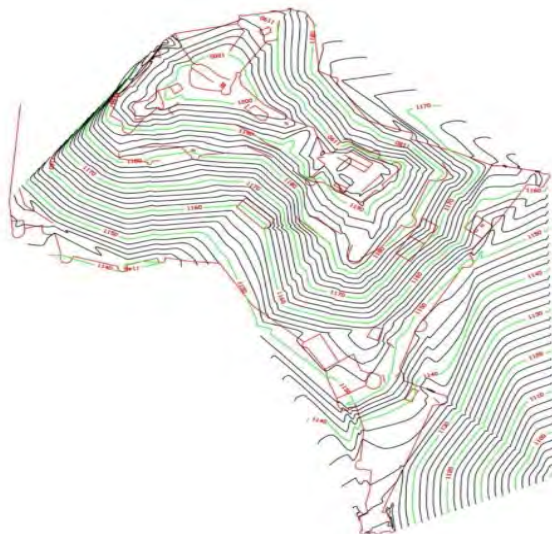
اداره این قلاع که به صد و پنجاه می‌رسیده با یک نفر حاکم بود که او را محتشم می‌گفتند و این محتشمان در مدت حکومت و محتشمی زن با خود نداشتند و این ترتیب گویا برای آن بوده که همه وقت حاضر به دفاع و فرار باشند و به چیزی و کسی بستگی پیدا نکنند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۱۷۰). هنگامی که جماعت اسماعیلیان ریشه دواندند و محکم شدند و قلعه‌ها را پناهگاه ساختند، آنگاه اهمیت خبرگزار و صاحب برید معلوم گردید. این جماعت راه‌ها را ناامن و بزرگان را می‌کشتند. یکی از آنان بر جماعتی از مردم حمله می‌کرد در حالی که می‌دانست در این حمله کشته خواهد شد. هیچ یک از پادشاهان در نگاهداری نفس خود از ستم آنان چاره نداشت. مردم نسبت به اسماعیلیان دو قسمت تقسیم شده بودند. جماعتی علناً با آنان دشمنی می‌کردند و می‌زدند و می‌خوردند؛ دسته دیگر با آنان مسالمت می‌کردند و پیمان سازش می‌نمودند؛ اول کار اسماعیلیان، کشتن نظام‌الملک بود (بنداری اصفهانی، ۲۵۳۶: ۷۶). با آنکه دولت سلجوقی هم از آغاز کار متوجه خطر این دعوت شد و سردارانی برای برانداختن اسماعیلیان الموت و قهستان فرستاده بود، لیکن کاری از پیش نبردند و مرگ ملک‌شاه در ۴۸۵ هـ ق خود فرصتی برای صباحیان گشت و چون اندکی پیش از آن نظام‌الملک که دشمن بزرگ صباحیان بود در «صحنه» نزدیک نهاوند به کارد یکی از صباحیان از پای درآمده بود، شهرت آنان عالم‌گیر گشت (صفا، ۱۳۷۸/۲: ۱۷۰). در سال ۶۵۱ هـ ق نواحی قهستان و رودبار الموت، که مرکز تجمع فداییان اسماعیلی و دارای قلاع مستحکمی بود، به دست عمال هلاکو تسخیر شد و بساط فداییان اسماعیلی که مدت یک قرن و نیم با شجاعت و برازندگی، مخالفین خود را در هول و هراس نگه داشته بودند برچیده شد (راوندی، ۱۳۸۲/۲: ۳۰۵). از میان شهرها، روستاها و دژهای بسیاری که نزاریان در اختیار داشتند در ظاهر فقط تون، ترشیز و زیرکوه مقاومت کرد (معزی، ۱۳۸۹: ۸۸). این مقاومت ساکنان تون باعث شد تا مغولان شهر را ویران کرده، دوازده هزار نفر را کشتند و بسیاری از آنان را به بردگی بردند (جوینی، ۱۳۸۵/۳: ۲۷۷؛ فضل‌الله همدانی، ۱۳۵۶: ۱۵۷؛ هاجسن، ۱۳۶۳: ۳۳۷).

موقعیت مکانی قلعه کوه فردوس

قلعه کوه فردوس در شهرستان فردوس، شمال استان خراسان جنوبی واقع شده است. مختصات جغرافیایی آن براساس (UTM) در طول و عرض $۶۰۴۹۷۴/۳۷۵۲۶۹۹$ و ارتفاع ۱۶۹۶ متر از سطح دریا قرار گرفته است (تصویر ۱). قلعه کوه فردوس به فاصله ۱۰ کیلومتری جنوب شهر فردوس قرار گرفته و دسترسی به این قلعه از سمت جنوب آن از محلی معروف به چاه شکاری میسر است.



تصویر ۱. موقعیت قلعه کوه فردوس در تصویر ماهواره‌ای (<https://Google Earth.Com>)



شکل ۱. توپوگرافی قلعه کوه فردوس (آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی خراسان جنوبی)

توصیف معماری قلعه کوه فردوس

قلعه کوه فردوس ۲۱۵۰۰ مترمربع مساحت دارد و با ابعاد حدودی ۱۹۵×۱۵۳ متر در بیش‌ترین طول و عرض است؛ ساخت قلعه به تبعیت از توپوگرافی زمین و ساختار کوه شکل گرفته به گونه‌ای که

عناصر مختلف قلعه در چهار سطح ارتفاعی متفاوت واقع شده‌اند، به عبارت دیگر قلعه دارای چهار مرحله دفاعی است (نصرآبادی، ۱۳۹۱: ۸۷). این بنا بر فراز کوهی به ارتفاع ۱۲۰ متر نسبت به محیط اطراف و با جهت شرقی - غربی قرار گرفته است. کوه قلاع^۱ از قسمت غربی و شمالی دارای پرتگاه‌های عمیق و شیب بسیار تند است که دسترسی به قلعه را غیرممکن می‌سازد (تصویر ۲). در قسمت‌های شمالی کوه، این شیب کمتر شده ولی با این وجود صعود به قلعه از این بخش نیز بسیار سخت و مشکل است؛ در این بخش به دلیل شیب کمتر و داشتن نقاط ضعف دفاعی بیشتری نسبت به بخش غربی، دیواری به موازات صخره‌های دامنه کوه کشیده شده تا این نقاط ضعف برطرف گردد. بخش جنوبی کوه و قلعه که بیشترین تجهیزات و امکانات دفاعی قلعه در آن متمرکز شده دارای شیب نسبتاً ملایمی است که به دره‌ای به نسبت باز در جنوب ختم می‌گردد. بخش جنوبی قلعه با ایجاد دیواری ضخیم به ضخامت ۱۲۰ سانتی‌متر و ایجاد برج‌های متعدّد (تصویر ۳) بزرگ و دایره‌ای و همچنین تیرکش‌هایی توانسته‌اند ضعف دفاعی بخش جنوبی را برطرف نموده و مسیر ورود مهاجمان به این بخش از قلعه را سدّ کنند. بخش شرقی که ورودی اصلی قلعه در آنجا قرار دارد، به دره‌ای تنگ در شرق منتهی می‌گردد و مسیر دسترسی به قلعه راه باریکی است که به صورت زیگزاگ وارد قلعه می‌گردد و از جانب جنوب شرق و از مسیر خربند به این قسمت از قلعه وارد می‌شود.



تصویر ۲. نمایی از منظر اطراف قلعه و دورنمای شهر فردوس از بلندترین نقطه قلعه (نگارندگان، ۱۳۸۹)

^۱ قلعه کوه فردوس در بین مردم این شهر با نام کوه قلاع معروف می‌باشد (نگارندگان).



تصویر ۳. نمایی از برج‌ها و باروی جنوبی قلعه - دید از شرق (نگارندگان، ۱۳۸۹)



تصویر ۴. ورودی اصلی قلعه در شرق - دید از شمال (نگارندگان، ۱۳۸۹)

ورودی قلعه دروازه‌ای بزرگ با طاق‌بندی‌هایی رو به شمال دارد که در برخی قسمت‌ها با آجر کار شده است (تصویر ۴). بعد از دروازه، راهرویی رو به جنوب می‌رود و به یک فضای چهارگوش دژمانندی منتهی می‌شود که بخشی از دیواره شرقی قلعه را محافظت می‌کرده است. این بخش از لحاظ استحکامات دفاعی مهم‌ترین بخش قلعه بوده و دارای پنج شمع یا پشتیبان در گوشه‌ها بوده و به دلیل اینکه خود این فضا حالت دژمانند داشته برجی برای آن نساخته‌اند. ورودی این سازه دفاعی از سمت شمال بنا و در دو طبقه یا اشکوب ساخته شده است؛ طبقه زیرین آن با لاشه سنگ و ملات گچ به

صورت طاق ضربی پوشیده شده و با پلکانی به قسمت فوقانی مرتبط است؛ در کناره‌های دیواره داخلی این سازه آثار (داغ) جای‌گذاری طاق به خوبی مشهود است.

بعد از ورودی راهرویی دیگر به سمت راست (غرب) پیچیده و به مانند ورودی اولیه وارد سطح بالاتری از قلعه یا فضای اصلی می‌گردد؛ با ورود به این فضا دو مسیر در پیش رو دیده می‌شود، راهی مستقیم به بخش‌های شمالی قلعه منتهی می‌شود و راه دیگری نیز به قسمت‌های میانی در بالاترین بخش کوه و بخش‌های اصلی قلعه در مرکز و جنوب امتداد می‌یابد؛ مسیر شرقی به یک آب‌انبار دو بخشی می‌رسد که با لاشه سنگ و ملات گچ ساخته شده و دیواره داخلی آن با ساروج اندود شده و دو نیم ستون، پشتیبان دیواره جنوبی حوض بوده است. در منتهی الیه بخش شرقی نیز برجی بزرگ قرار گرفته است که تعدادی اتاق با طاق‌های مشابه دوران تاریخی (مدور و تیزه دار) آنها را می‌پوشاند؛ علاوه بر این در بخش شرقی، یک دیوار دفاعی به همراه برج‌های بزرگی ساخته شده است. با ورود به بخش غربی دو اتاق و یک برج بسیار بزرگ قابل مشاهده است که فضای داخلی آنها تا زیر مزغل با لاشه سنگ و سایر مصالح (نخاله) پر شده است؛ با ادامه این مسیر مجموعه‌ای از اتاق‌های تودرتو وجود دارد که در انتهای سطح اول در بخش شرقی به یک برج بسیار بزرگ دیگر ختم می‌شود. این برج در منتهی الیه صخره و مشرف به دره جنوبی قرار دارد. با گذر از اتاق‌های تودرتو وارد یک فضای ستون‌دار می‌شویم این فضا دارای دوازده عدد ستون و به صورت شرقی-غربی ساخته شده است. دیوارهای جنوبی این فضا، دارای یک برج کوچک سرپوشیده در بخش جنوب غربی و چهار مزغل مستطیل شکل است. با خروج از این بخش، وارد راهرویی شده که بخش جنوبی آن را باروی اصلی قلعه در بخش جنوبی تشکیل می‌دهد و بخش شمالی آن را صخره‌های کوه به مانند دیواری شامل می‌شود. در بخشی از صخره که قسمت‌هایی از آن را نیز بریده‌اند، بزرگ‌ترین آب‌انبار قلعه دیده می‌شود؛ در داخل این آب‌انبار که به احتمال زیاد برای ذخیره آب ساخته شده است، پشتیبان‌های سنگی برای استحکام دیوار بخش شمالی حوض انبار ایجاد شده و سقف آن نیز به احتمال با طاق و تویزه پوشیده شده بود. با گذر از این آب‌انبار که دیوار جنوبی آن دولایه (لایه بیرونی و اصلی با لاشه سنگ و ملات گچ و دیواره داخلی برای جلوگیری از نفوذ آب با لاشه سنگ و ملات ساروج ساخته شده) مجموعاً به عرض نزدیک به یک متر است، وارد محوطه وسیعی در قسمت جنوب کوه قلعه می‌شویم که به دلیل تخریب فضاهای معماری به فضایی پر از سنگ و خاک و گچ تبدیل شده است. پنج برج بزرگ و مستحکم امنیت بخش جنوبی قلعه را تأمین می‌نموده است؛ این بخش در انتها به احتمال به یک ورودی فرعی ختم می‌شود که دو برج در دو طرف ورودی کار مراقبت از آن را برعهده

داشته‌اند. این ورودی در طرف جنوب غربی قلعه قرار گرفته و ساکنان از سمت غرب نیز می‌توانستند به داخل قلعه تردد داشته باشند. راه دسترسی به ورودی غربی، از طریق یک مسیر زیگزاگ است که بخش‌هایی از آن در سنگ کوه تراشیده شده و قسمت‌های دیگر آن نیز دارای زیرسازی با لاشه سنگ به صورت خشکه‌چین بوده است. ورودی جنوب غربی نیز همان‌گونه که در بالا عنوان شد به کمک دو برج بسیار بزرگ و مستحکم که با نخاله‌های ساختمانی پر شده حمایت می‌شده است؛ در غرب این ورودی، فضاهای کوچکی برای سربازخانه و فضایی برای استفاده آب انبار در زیر صخره اصلی کوه در بخش غربی تعبیه شده است و این قسمت در انتها به دو برج کوچک ختم می‌شود.

برای دسترسی به سطح دوم و سوم که در قسمت مرکزی قلعه و متمایل به غرب واقع شده‌اند، می‌توان از وسط بخش جنوبی استفاده کرد. بخش عمده این فضاها معماری از بین رفته و تنها بقایای تخریب شده این فضاها برج‌های مانده است. به جز پی چند دیوار فروریخته و یک دیوار بسیار مستحکم در بخش شرقی که قبلاً به آن اشاره شد و یک آب‌انبار با پوشش آجری بقایای چندانی از این بخش باقی نمانده است.

مهم‌ترین و مستحکم‌ترین بخش قلعه، قسمت فوقانی یا شاه‌نشین / ارگ آن است (تصویر ۵)؛ ورود به این فضا از بخش مرکزی قلعه و از سطح سوم از طریق یک پلکان و دروازه ورودی کم عرض صورت می‌گرفته است. این فضا، یک راهروی کم عرض با جهت شرقی - غربی و به نسبت طولانی است که از طرف شرق به فضای حیاط دار با پلان چهار ایوانی راه پیدا می‌کند (تصویر ۶) و از طرف غرب با یک شیب نسبتاً ملایم به بلندترین قسمت قلعه می‌توان دست یافت. چنانکه در بالا اشاره شد، به طرف شرق با گذر از چند اتاق مربع شکل که با گچ اندود شده وارد صحن چهار ایوانی می‌شویم که در طرف جنوب این حیاط دو برج مستحکم قرار گرفته و از طرف شمال از طریق یک راهرو (تصویر ۷) به بخش شمالی قلعه و دو اتاق سرپوشیده بسیار طویل با پوشش پنج و هفت می‌توان دست یافت. این فضاها سرپوشیده دارای عرض بسیار کم حدوداً دو متر بود؛ اتاق شمالی که مشرف به بخش شمالی قلعه نیز هست دارای مزغل‌هایی برای دفاع از قلعه نیز می‌باشد. در انتهای این دو اتاق یک حوض انبار مدور نیز قرار دارد که به مانند سایر حوض انبارهای قلعه دیوار داخلی آن دارای اندود ساروج است؛ در سمت غرب شاه‌نشین و قسمت فوقانی قلعه، آثار سه حوض انبار و همچنین یک سری فضاها معماری با کاربری‌های نامشخص ساخته شده است؛ برای ساخت این فضاها در بیشتر قسمت‌ها از لاشه سنگ و در برخی قسمت‌ها از آجر و ملات گچ استفاده شده است.



تصویر ۵. نمای کلی از بخش شرقی شاه‌نشین یا ارگ - دید از غرب (نگارندگان، ۱۳۸۹)



تصویر ۶. فضای چهار ایوانه در سطح چهارم قلعه یا شاه‌نشین - دید از غرب (نگارندگان، ۱۳۸۹)



تصویر ۷. فضای داخلی یکی از تالارهای قسمت شمالی حیاط چهار ایوانه در بالاترین سطح قلعه - دید از شرق (نگارندگان، ۱۳۸۹)

آخرین بخش قلعه‌کوه فردوس بخش شمالی آن است که تا حدودی از لحاظ ارتفاع با سطح دوم قلعه همخوانی دارد و تنها فضاهای معماری ساخته شده در جبهه شمالی کوه قلعه است. در این بخش به جز چند فضای نگهداری در پشت باروی شمالی و چند اتاق و راهرو در بخش شمال غربی فضاهای معماری چندانی بر جای نمانده است (تصویر ۸). قلعه کوه فردوس جدا از وسعت و بزرگی که دارد دارای ویژگی‌های معماری زیادی است که در کمتر قلعه‌ای با این همه تنوع و شکل‌های مختلف معماری مواجه می‌شویم. وجود انواع طاق (شامل هلالی، ضربی و ...) و پوشش‌های مختلف (تصویر ۹) به دلیل تخریب به نسبت کمتری که در این قلعه رخ داده قابل تأمل است. ایجاد پلان چهار ایوانی در بالاترین بخش کوه، آن هم روی صخره‌های غیرمسطح و پوشش حوض انبار به شکل‌های مختلف از ویژگی‌های این قلعه به حساب می‌آید.



تصویر ۸. نمای کلی جبهه شمالی کوه قلعه فردوس و بقایای معماری برجای مانده (نگارندگان، ۱۳۸۹)

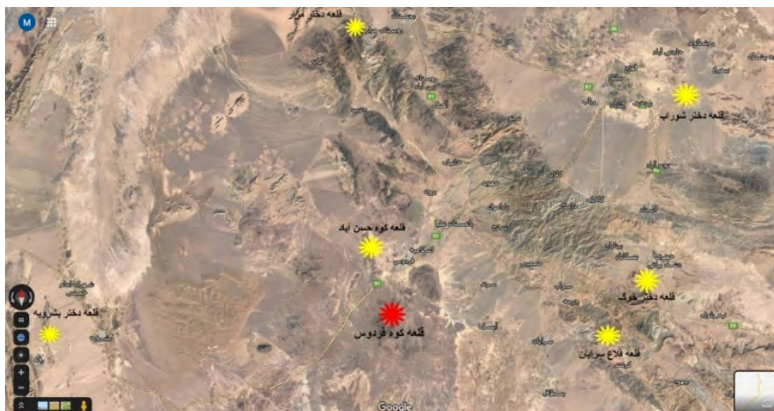


تصویر ۹. نمونه طاق‌های مختلف در قلعه کوه فردوس (نگارندگان، ۱۳۸۹)

تحلیل مکانی قلعه کوه فردوس

بنا به نوشته جغرافیایانویسان اسلامی، شهر تون در قرون میانی اسلامی در قهستان از جایگاه رفیعی برخوردار بوده و قلعه کوه فردوس با توجه به بزرگی و اهمیتی که داشته به‌عنوان یک قلعه محوری به‌حساب می‌آمده است، چراکه در مقایسه با قلاع پیرامونی خود، قلعه‌های حسن آباد، بشرویه، سرایان، خوگ و کلاته مزار بسیار بزرگ‌تر و مهم‌تر بوده و قلعه کوه فردوس نقش راهبردی داشته است. این قلعه بر سر راه مسیر دسترسی به کرمان و مسیر اصلی دسترسی به خراسان و آسیای مرکزی محسوب می‌شده است. قلعه کوه فردوس نه و حاشیه خلیج فارس و از شمال به خراسان و آسیای مرکزی محسوب می‌شده است. قلعه کوه فردوس نه تنها در مسیر راه‌های شمالی و جنوبی ایران قرار داشته بلکه به راه‌هایی از تون به شرق به ویژه هرات و فراه در ارتباط بوده است و نشان‌های این مسیرهای ارتباطی نه تنها براساس شواهد باستان‌شناسی بررسی و شناسایی شده بلکه وجود قلاع اسماعیلی خود دلیلی بر این مدعا است. یکی دیگر از دلایل اصلی نزدیکی قلاع اسماعیلی به فاصله کم از هم در چشم انداز محیطی اطلاع رسانی به هم‌دیگر در زمان جنگ بوده است و همین امر موجب شده که در شعاع تقریباً ۶۰ کیلومتری اطراف قلعه کوه فردوس، قلاع دیگر نیز باشد (تصویر ۱۰). این قلعه به‌عنوان مهم‌ترین قلعه نسبت به قلاع اطراف بوده و قرارگیری آن در مجاورت شهر تون که یکی از مراکز پیروان اهل تشیع از قرون اولیه اسلامی بوده در توسعه و رشد این مذهب نقش مهمی ایفا می‌کرده است.

ویژگی طبیعی قهستان یعنی وجود رشته‌کوه‌های مرتفع و نیز دورافتادگی آن از مراکز مهم قدرت و محاصره شدن توسط کویرهای وسیع، شرایط خاصی را برای منطقه فراهم کرده است که در بسیاری از مواقع در طول تاریخ از دسترس حاکمان به دور بوده است و این عوامل باعث شده که توسط اسماعیلیان مورد توجه قرار گیرد (سروش و دیگران، ۱۳۸۶: ۱۱۵؛ موسوی حاجی و دیگران، ۱۳۸۸).



تصویر ۱۰. موقعیت قلعه‌های اسماعیلی نزدیک به قلعه کوه فردوس (Google earth.com)

با وجود اینکه منابع مکتوب مربوط به قرون میانی اسلامی همچون جهانگشای جوینی و جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی و زبده التواریخ کاشانی به طور مستقیم هیچ اشاره‌ای به نقش قلاع منطقه به جز قلعه مومن آباد نداشته‌اند، اشاره به مقاومت بی‌نظیر مردم فردوس/تون در مقابل لشکریان مغول داشته‌اند که نشان می‌دهد فردوس یکی از کانون‌های اصلی هستهٔ اسماعیلی بوده و ناصر خسرو در قرن پنجم هجری نیز به نقش تون در تولید منسوجات اشاره دارد. قلعه کوه فردوس به مانند اکثر قلاع اسماعیلی در منطقه جنوب خراسان/ قهستان دارای بخش‌های مختلف خربند، راه ورودی، ورودی/دروازه، باروی‌های دفاعی پی‌درپی، برج‌های دفاعی، حوض انبارها، ارگ/شاه‌نشین، حیاط‌ها، راهروها و سربازخانه در داخل و قبرستان، بند/سد و کانال‌های آبرسانی در بیرون قلعه است. ارتفاع زیاد و منفرد بودن قلعه کوه فردوس، علاوه بر اشراف و دید کامل بر محیط اطراف این امکان را به ساکنان داخل قلعه نسبت به مهاجمان می‌دهد که در صورت حمله نتوانند قلعه را تصرف کنند و این امکان دسترسی دشمن به قلعه را دشوار می‌کند. پیرامون قلعه با توجه به شیب زیاد و صعب‌العبور بودن آن حمل و وسایل نظامی محاصره‌ای به پای دیوارها را دشوار و تسلط نظامیان قلعه را بر دشمن افزایش می‌دهد. به‌طورکلی این قلاع از چند لایهٔ دفاعی تشکیل شده است که در صورت تصرف حصارهای اول بتوانند در حصارهای بعدی عملیات حمله به مهاجمان را داشته باشند.



تصویر ۱۱. سفال‌های به‌دست‌آمده از قلعه کوه فردوس (غانی، ۱۳۹۱)

مصالح این قلعه عمدتاً لاشه سنگ‌های آذرین قهوه‌ای یا سیاه رنگ است که در خود محل تهیه شده به همراه ملات گچ و به ندرت ملات گل به همراه آجر در اجرای سقف برخی فضاها است. آجرهای به دست آمده از این قلعه دارای ابعاد $۲۲/۵ \times ۵/۵$ ، $۲۷/۵ \times ۵/۵$ و $۱۲/۵ \times ۲۶/۵$ سانتی‌متر

است. در بررسی‌های صورت گرفته در سطح قلعه به دلیل تعداد اندک یافته‌های سفالی، به‌جز قطعات خمیره‌های ذخیره که در سطح به مقدار زیاد پراکنده بود هیچ‌گونه سفال شاخصی از سطح قلعه به دست نیامد؛ ولی با توجه به معماری و همچنین وجود سفالینه‌ها سلجوقی در برخی فضاها داخلی قلعه، می‌توان این بنا را به دوره سلجوقی نسبت داد که البته به مانند بسیاری از قلعه‌های اسماعیلیه در محدوده قهستان در دوره‌های ایلخانی و تیموری نیز مورد استفاده قرار گرفته است (تصویر ۱۱) (فرجامی، ۱۳۸۹: ۱۱۵؛ عنانی، ۱۳۹۱).

برآیند

ظهور اسماعیلیان در قرون میانی اسلامی یکی مهم‌ترین رویدادهای سیاسی و مذهبی ایران است؛ هرچند جنبش‌های شیعی قبل از قدرت‌گیری این فرقه در بعضی از مناطق ایران رواج داشت اما اسماعیلیان با رهبری حسن صباح بر ضد حکومت مرکزی سلجوقیان قیام کردند و با تصرف مناطق مختلف ایران به ویژه مناطق مرکزی و شرقی، حکومت ۱۷۰ ساله‌ای، تأسیس کردند. در این میان اسماعیلیان برای رواج تشیع اسماعیلی مناطق حساس و ارتباطی ایران و همین‌طور مناطقی که ساکنان محلی آن منطقه با آن‌ها همراه بودند را به تصرف خود درآوردند؛ مگر حکومت آن‌ها در الموت قزوین بود که به موازات رشته کوه البرز قلعه‌های زیادی به تصرف خود درآوردند و یا احداث کردند. اسماعیلیان علاوه بر الموت مناطقی را که از لحاظ موقعیت طبیعی و جغرافیایی، استراتژیک به نظر می‌رسید، توسط داعیان قدرتمندی که در خدمت داشتند به تصرف خود درآوردند؛ از جمله این مناطق قهستان بود، که به دلیل شرایط اقلیمی، جغرافیایی و مذهبی مناسبی که داشت، توسط حسین قاینی داعی معروف اسماعیلیان تصرف شد و به‌عنوان مهم‌ترین پایگاه بعد از الموت وارد عرصه کارزار با دولت سلجوقی گشت. حدود هفتاد قلعه در منطقه قهستان توسط اسماعیلیه ایجاد شد، که نه تنها این قلاع را تصرف کردند، بلکه قلاعی را مرمت و قلاع دیگری در سرتاسر منطقه ساخته و مورد استفاده قرار دادند. یکی دیگر از دلایل مکان‌گزینی قلاع اسماعیلیه در قهستان و به‌طور خاص فردوس / تون عبور راه‌های ارتباطی از قهستان بود که موقعیت جغرافیایی قهستان و همجواری آن با شهرهایی چون نیشابور، هرات، کرمان و سیستان در طول زمان جایگاه و اهمیت آن را دو چندان می‌نمود. قلاع اسماعیلی در مناطقی ساخته شده‌اند که هم بر مسیرهای ارتباطی و هم بر شهرهای همجوار خود مسلط هستند. ویژگی دیگر معماری قلاع اسماعیلی و قلعه کوه فردوس، شکل و معماری این قلاع در مناطق کوهستانی و سخت بود این گونه که بر فراز کوهی منفرد تابع شکل کوه بوده و دید کاملی نسبت به محیط پیرامون خود دارد و به دلیل قرارگیری در شاهراه ارتباطی مرکز ایران به شمال خراسان و شرق ایران یکی از قلاع استراتژیک اسماعیلیان

در منطقه قهستان محسوب می‌شد و به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین قلعه‌های قهستان شناخته می‌شود. این قلعه از سه طرف به پرتگاه‌هایی منتهی شده و تنها راه دسترسی آسان از یک طرف قلعه امکان‌پذیر است، به همین دلیل این قسمت قلعه به دلیل آسیب‌پذیرتر بودن نسبت به سایر قسمت‌های قلعه از برج و باروهای بیشتر و مستحکم‌تری برخوردار است. برج‌ها را عمدتاً در محل‌های حساس و نقاطی قرار می‌دادند که بر اطراف اشرف داشته باشند یا مشرف بر ورودی‌ها بوده‌اند تا ورود و خروج را کنترل کنند. عملکرد برج‌ها به دو دلیل دفاعی و معماری است؛ از نقطه نظر دفاعی برج‌ها کار دفاع را راحت‌تر می‌سازند. برج‌ها عمدتاً دایره‌ای شکل‌اند، چون دسترسی راحت به همه قسمت‌ها را فراهم می‌آورد و در میانه‌های خود نیز خروجی‌هایی به نام مزغل دارند که برای تیراندازی و تسلط ساکنان قلعه به بیرون مناسب بوده است. علاوه بر این موارد قلعه دارای چند حصار می‌باشد که در صورت تصرف حصار اول و همین‌طور حصارهای دیگر توسط مهاجمین، ساکنان قلعه بتوانند با جاگیری در حصار بعدی شرایط بازپس‌گیری قلعه را انجام دهند. همچنین وجود منابع ذخیره آب و آذوقه به ساکنان این امکان را می‌دهد که برای مدت زمان طولانی در برابر حمله مهاجمان مقاومت کنند. یکی از ویژگی‌های معماری قلعه‌کوه فردوس، ساخت حیاط در ارگ قلعه می‌باشد که با پلان چهار ایوانی ساخته شده و این احتمال وجود دارد که فضا به‌عنوان مرکز تجمع و تمرکز مردم برای اعلان خبر یا فعالیت خاصی مورد استفاده بوده است.

کتاب‌نامه

- آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی خراسان جنوبی.
- استرن، س.م. (۱۳۴۰). «اولین ظهور اسماعیلیه در ایران»، ترجمه سیدحسین نصر، مجله دانشکده ادبیات تهران، ۱۳۴۰، س ۹، شماره ۱.
- ایزدی حسین. (۱۳۸۵). «فعالیت داعیان اسماعیلی در ایران»، پژوهشنامه علوم انسانی، ۵۱: ۱۱ تا ۲۸.
- براون، ادوارد. (۱۳۶۷). تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی جلد ۱، ترجمه فتح‌الله مجتبابی و غلام‌حسین صدری افشار، تهران: انتشارات مروارید.
- بنداری اصفهانی، فتح بن علی. (۲۵۳۶). تاریخ سلسله سلجوقی، ترجمه محمد حسین جلیلی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- توی، قاضی احمد. (۱۳۸۲). تاریخ الفی، جلد ۴، مصحح غلام‌رضا طباطبایی مجد، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جعفری، فرشید؛ شهیددانی، سیدشهاب و جعفری، علی. (۱۳۹۳)، «نگاهی نو به جغرافیای تاریخی قهستان در قرون نخستین اسلامی»، پژوهشنامه خراسان بزرگ، سال پنجم، شماره ۱۵، تابستان ۱۳۹۳: ۶۳-۸۱.
- جوزجانی، منہاج‌الدین سراج. (۱۳۶۳)، طبقات ناصری، جلد ۲. به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب.
- جوینی، علاء‌الدین عطاملک بن بهاء‌الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۵). تاریخ جهانگشای جوینی، جلد ۳، مصحح محمد قزوینی، تهران: انتشارات دنیای کتاب، چاپ چهارم.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۴). تاریخ گزیده، مصحح عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.

۳۴۲ ♦ مطالعه قلاع قرون میانی اسلامی خراسان جنوبی؛ مطالعه موردی قلعه کوه فردوس

- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین. (۱۳۸۰). تاریخ حبیب السیر - جلد ۲، تهران: انتشارات خیام، چاپ چهارم.
- راوندی، مرتضی. (۱۳۸۲). تاریخ اجتماعی ایران - جلد ۲ و ۹، تهران: انتشارات نگاه، چاپ دوم.
- ستوده، منوچهر. (۱۳۴۵). قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سروش، محمدرضا، نصرآبادی، علیرضا، زعفرانلو، رقیه. (۱۳۸۶). «درآمدی بر مطالعات باستان شناسی قلاع اسماعیلیه قهستان»، مجله اثر، شماره ۴۲ و ۴۳: ۱۱۲-۱۲۸.
- شاطری، مفید. (۱۳۸۵). «گذاری بر جغرافیای تاریخی قهستان»، مجله مطالعات فرهنگی - اجتماعی خراسان. سال اول. شماره اول. ۴۹-۶۶.
- صابری‌فر، رستم و اخگری، مهدی. (۱۳۸۴). جغرافیای تاریخی و توریستی فردوس - مروری بر قابلیت‌های موجود، همدان: انتشارات نور.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۲، تهران: انتشارات فردوس، چاپ هشتم.
- عنانی، بهرام. (۱۳۹۱). گزارش بررسی باستان‌شناسی شهرستان فردوس و بشرویه، بیرجند: آرشیو اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان خراسان جنوبی.
- فرجامی، محمد. (۱۳۸۹). گزارش ثبتی قلعه کوه فردوس، بیرجند: آرشیو اداره کل میراث فرهنگی و گردشگری خراسان جنوبی.
- فرجامی، محمد. (۱۳۹۰). «سیستم و ابزار دفاعی در قلاع قرون میانه اسلامی مطالعه موردی: قلاع اسماعیلیه در منطقه قهستان»، مطالعات فرهنگی اجتماعی خراسان، شماره ۱۹: ۱۰۷-۱۳۹.
- فرجامی، محمد. (۱۳۹۱). «علل شکل‌گیری قلاع اسماعیلیه در منطقه قهستان»، جستارهایی درباره بیرجند، ۲۲۷-۲۴۴.
- فرقانی، محمد فاروق. (۱۳۸۵). تاریخ اسماعیلیان قهستان، تهران: انتشارات آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم.
- قدیانی، عباس. (۱۳۸۷). فرهنگ جامع تاریخ ایران، تهران: انتشارات آرون، چاپ ششم.
- لسترنج، گای. (۱۳۸۶). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم.
- لویس، برنارد. (۱۳۶۲). تاریخ اسماعیلیان، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات توس.
- مقدسی، أبو عبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم «ب ۲». ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- معزی، مریم. (۱۳۸۹). «جامعه‌نزاری قهستان از دیدگاه محترم ناصرالدین»، جستارهای تاریخی، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، سال اول، شماره ۲: ۸۱-۹۴.
- ملکم، سر جان. (۱۳۸۰). تاریخ کامل ایران، جلد ۱، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: انتشارات افسون.
- موسوی حاجی، سیدرسول؛ خادمی‌ندوشن، فرهنگ؛ هاشمی زرج‌آباد، حسن. (۱۳۸۸). «ژئوپولیتیک تاریخی قهستان در دوران اسلامی»، مجله پژوهش‌های تاریخی. شماره ۵: ۱۷۱-۲۰۰.
- مهدی‌زاده، مهناز و جوادی. حسین. (۱۳۸۷). فردوس خورشیدی بر تارک کویر، مشهد: انتشارات سخن‌گستر.
- نصرآبادی، علیرضا. (۱۳۹۱). قلعه‌های تاریخی خراسان جنوبی، تهران: انتشارات فکر بکر.
- ویلی، پیتر. (۱۳۸۵). آشیانه عقاب، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز.
- هاجسن، مارشال. (۱۳۶۳). دولت اسماعیلیه نزاریان در ایران. اسماعیلیان. تهران: انتشارات مولی.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۵۶). جامع التواریخ: قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رقیقان. به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرس زنجانی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۸۷). جامع التواریخ اسماعیلیان، مصحح محمد روشن، چاپ اول، تهران: انتشارات میراث مکتوب.

محلۀ قُمادین در شهر اسلامی جیرفت و مسئله بازرگانی دوربرد

سعید امیرحاجلو

استادیار باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

محلۀ قُمادین^۱ در حاشیۀ شهر اسلامی جیرفت، مسکن بازرگانان خارجی و انبار کالاها بود و نقش مهمی در نظام توزیع و تبادل کالا داشت. چنین نقشی در دو مقیاس خُرد (ناحیه جیرفت) و کلان (جنوب ایران و سرزمین‌های دیگر) حائز اهمیت است. هدف از این پژوهش تبیین عوامل اثرگذار بر زیست‌پذیری و توسعه اقتصادی قُمادین بر پایه نظریات توسعه منطقه‌ای است. پرسش این است که علل شکل‌گیری انبار کالاها و وارداتی و صادراتی در قُمادین چه بود و این مکان، چه مزایای نسبی برای تبدیل به بارانداز بازرگانی دوربرد داشت؟ پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری اطلاعات به روش‌های کتابخانه‌ای و میدانی صورت گرفته است. بر پایه تئوری‌های توسعه منطقه‌ای به نظر می‌رسد گزینش و توسعه قُمادین به‌عنوان بارانداز تجاری متأثر از پنج شاخص «مکان و فضا»، «امنیت»، «مطلوبیت تولید و ذخیره‌سازی»، «راهبرد حاکمان» و «مدیریت بازار» بود. از منظر مکانی و فضایی، قُمادین و جیرفت در کنار هم به‌عنوان یک «شهر میانی» در سلسله‌مراتب سکونتگاهی ایالت کرمان توسعه یافتند. موقعیت مکانی قُمادین نسبت به خلیج فارس و مرکز ایالت کرمان، سبب تبدیل آن به انبار کالاها و داخلی و خارجی بود و توسعه آن را از سده پنجم تا هفتم

¹ Qomadin

هجری در پی داشت. از منظر ژئواکونومی، حضور بازرگانان خارجی و شکل‌گیری انبار کالاهای نفیس در قُمادین سبب شد این محله در میان بنادر و شهرهای جنوب ایران به یک مرکز بازرگانی دوربرد و مهم‌ترین بارانداز پس‌کرانه‌ای در سواحل شمال خلیج فارس تبدیل شود. سه اصل اکولوژیکی - اجتماعی «تنوع»، «تمرکز» و «تعادل» نیز به‌عنوان سه مفهوم اساسی در توسعه منطقه‌ای با وضعیت قُمادین و جیرفت در سده‌های میانی اسلامی مطابقت دارند. همچنین، بر پایه نظریه‌های اقتصادی، تجارت پرسود در قُمادین ناشی از دو عامل بود: نخست، پیشینه و تخصص بازرگانان جنوب ایران و شناخت دقیق آنها از بازارهای پنج‌گانه بالقوه، آماده، آماده‌واجد شرایط، هدف و تحت نفوذ؛ دوم، آگاهی از توانمندی‌های داخلی و مدیریت صحیح منابع بومی.

واژه‌های: شهر اسلامی جیرفت، قُمادین، مبادله کالا، تجارت دوران اسلامی، بازرگانی خارجی.

مقدمه

دسترسی شهرها و بنادر جنوبی ایران به شبکه بازرگانی جهانی از طریق خلیج فارس، دریای مکران و اقیانوس هند، سبب توسعه و گسترش این شهرها به‌ویژه در دوران اسلامی شد. نقش بازرگانی دوربرد دریایی در تداوم حیات شهرهای جنوبی ایران به حدی بود که با تغییر راه‌های بازرگانی یا باراندازهای اصلی، حیات شهرها دچار تغییرات بنیادین می‌شد. برای نمونه، پس از افول تجارت دریایی سیراف، صحار و جدّه و مهاجرت محمد درم‌کو به هرمز (میناب امروزی) و پایه‌گذاری حکومت ملوک هرمز در نیمه دوم سده پنجم هجری، قدرت اقتصادی هرمز تقویت شد و در پی ناامنی جاده‌های منتهی به سیراف و افول آن، بندر هرمز به‌عنوان بارانداز ایالت کرمان جایگزین سیراف شد (عباسی و امیری، ۱۳۹۰: ۳۰۳). افزون بر این، کرسی کرمان در زمان حکومت آل‌بویه جابجا شد و بردسیر (شهر امروزی کرمان) به‌عنوان کرسی جدید ایالت کرمان جای سیرجان (نخستین کرسی کرمان) را گرفت (لسترنج، ۱۳۸۳: ۳۲۵ و ۳۲۲). این دو عامل سبب شد راه ارتباطی «هرمز - جیرفت - کرمان» رونق و اهمیت فراوانی یابد و جایگزین مسیر «سیراف و کیش - سیرجان» شود (امیرحاجلو، ۱۳۹۳: ۱۸۵، نقشه ۲). در سده‌های پنجم و ششم هجری، قُمادین محل سکونت بازرگانان خارجی بود و انبارهای پر از کالاهای نفیس در آن وجود داشت (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۴۱). در این زمان، علاوه بر مسیر بازرگانی هرمز به قُمادین، مسیر بندر تیس (در سواحل چابهار) به قُمادین و نواحی شمالی ایران و ماوراءالنهر نیز توسعه و رونق یافت. چنان‌که

جیرفت، بارگاه بندر تیس و منطقه تجاری ویژه‌ای میان ساحل تیس و سایر نقاط ایران محسوب می‌شد (خیراندیش و خلیفه، ۱۳۸۶: ۸۱). محله قمادین تا سده هفتم هجری رونق داشت و با ترک و ویرانی تدریجی شهر جیرفت در اثر حملات پی‌درپی (برای علل ترک تدریجی شهر جیرفت رک. امیرحاجلو، ۱۳۹۳)، قمادین نیز اهمیت خود را از دست داد و متروک شد. بنابراین، در طول سده پنجم تا هفتم هجری، قمادین به‌عنوان شهرک تجاری و انبار کالاهای صادراتی و وارداتی نقش مهمی در بازرگانی دوربرد داشت. بر این اساس، هدف از این پژوهش تبیین عوامل اثرگذار بر زیست‌پذیری و توسعه اقتصادی قمادین بر پایه نظریات توسعه منطقه‌ای است و پرسش این است که علل زیست‌پذیری و شکل‌گیری انبار کالاهای وارداتی و صادراتی در قمادین چه بود و این مکان، چه مزایای نسبی برای تبدیل به یک بارانداز بازرگانی دوربرد داشت؟ به بیان دیگر، چرا از میان شهرهای جنوبی ایالت کرمان، قمادین به‌عنوان یک بارانداز پس‌کرانه‌ای اهمیت یافته بود؟ پژوهش حاضر بر پایه این اصل اقتصادی صورت گرفته که «جوامع مختلف و گروه‌های انسانی ساکن در فضاها و مکان‌های مختلف، از منابع طبیعی و انسانی بسیار متفاوتی برخوردار هستند و برخی از فضاها و مکان‌ها نسبت به سایر مناطق برای بازرگانان و توسعه اقتصادی جذابیت بیشتری دارند و میزان زیست‌پذیری و شهرنشینی نیز در آنها متفاوت است» (Higgins and Savoie, 1997: 55). اهمیت پژوهش در این است که عوامل مؤثر بر زیست‌پذیری و توسعه قمادین برای نخستین بار بر پایه نظریات جغرافیایی توسعه منطقه‌ای واکاوی شده و نتایج آن در تبیین روابط اقتصادی، عوامل اجتماعی و تحولات فرهنگی شهرهای جنوب ایران در دوران اسلامی نقش خواهد داشت.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نوع پژوهش‌های تاریخی است و به روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است. اطلاعات اولیه به روش‌های کتابخانه‌ای و میدانی بر پایه منابع مکتوب تاریخی و بررسی‌های باستان‌شناسی گردآوری شده و تحلیل‌ها بر پایه نظریات توسعه منطقه‌ای با تمرکز بر مفهوم «شهرهای میانی» صورت گرفته است. همچنین تلاش شده نقش پنج شاخص «مکان و فضا»، «امنیت»، «مطلوبیت تولید و ذخیره‌سازی»، «راهبرد حاکمان» و «مدیریت بازار» در زیست‌پذیری و توسعه قمادین به‌عنوان یک مرکز بازرگانی دوربرد تبیین شود. علاوه بر این، عوامل توسعه قمادین بر پایه سه اصل اکولوژیکی-اجتماعی «تنوع»، «تمرکز» و «تعادل» به‌عنوان سه مفهوم اساسی در توسعه

منطقه‌ای ارزیابی شده است. در نهایت نقش بازرگانان و شناخت آنها از انواع بازار بالقوه، آماده، آماده و واجد شرایط، هدف و تحت نفوذ در توسعه بازار بین‌المللی قُمادین تحلیل شده است.

پیشینه پژوهش

در اغلب پژوهش‌هایی که درباره شهر قدیم جیرفت صورت گرفته، نام محله قُمادین نیز در کنار شهر قدیم جیرفت به میان آمده است. اما تمرکز کمتری بر قُمادین صورت گرفته و عموماً به معرفی یا اشاره کوتاه به آن بسنده شده است. از مهم‌ترین فعالیت‌های پژوهشی درباره شهر قدیم جیرفت، کاوش‌ها و مطالعات حمیده چوبک در شهر قدیم جیرفت است. وی افزون بر شش فصل کاوش باستان‌شناختی در جیرفت (از ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۶)، رساله دکتری خود (چوبک، ۱۳۸۳) را بر پایه بخشی از داده‌های کاوش‌های باستان‌شناسی جیرفت تدوین کرده و شواهد معماری و مواد فرهنگی جیرفت را در رساله خود معرفی کرده است. همچنین چوبک و کیانی (۱۳۸۳) برخی از ویژگی‌های جغرافیایی حوضه جازموریان و تأثیر آن بر شکل‌گیری فرهنگ‌های منطقه را از دوران قبل از اسلام تا دوران اسلامی در مقاله‌ای تبیین نموده‌اند. چوبک (۱۳۹۱) سفالینه‌های شهر قدیم جیرفت را در مقاله دیگری معرفی، طبقه‌بندی، گونه‌شناسی و تاریخگذاری کرده است. افزون بر فعالیت‌های پژوهشی فوق که اغلب با رویکرد معرفی و گاهنگاری و تبیین توالی فرهنگی صورت گرفته‌اند، پژوهش دیگری با رویکرد شناخت متغیرهای بوم‌شناسی مؤثر بر شکل‌گیری و گسترش و ترک شهر قدیم جیرفت به انجام رسیده است (امیرحاجلو، ۱۳۹۳). موسوی حاجی و شهسواری نیز (۱۳۹۲) در مقاله‌ای به توضیح روند و چرایی ترک شهر قدیم جیرفت پرداخته‌اند. در این مقاله، به قُمادین به‌عنوان شهرکی نوین‌یاد در حاشیه جیرفت اشاره شده و شکل‌گیری آن ناشی از توسعه تجاری جیرفت دانسته شده است. شهسواری (۱۳۹۸) در مقاله دیگری، تحولات شهر جیرفت را از صدر اسلام تا سده‌های میانی مطالعه نموده و بیان داشته که تا سده ششم هجری، جیرفت به‌عنوان شهری مهم در ایالت کرمان شناخته می‌شد، اما پس از آن به تدریج اهمیت خود را از دست داد و نام جیرفت نه به یک شهر، بلکه به یک ناحیه جغرافیایی اطلاق می‌شد.

مکان‌یابی قُمادین و شواهد باستان‌شناسی

محله قُمادین به احتمال در سده پنجم هجری در حاشیه شهر جیرفت شکل گرفته است. زیرا پیش از این، نشانی از آن در منابع دیده نمی‌شود (شهسواری، ۱۳۹۸: ۸۹). نام قُمادین از سده ۵ تا ۷ هجری

در منابع تاریخی بارها تکرار شده و بر پایه منابع تاریخی، ظاهراً در خارج از شهر جیرفت یا در کنار دروازه جیرفت قرار داشت. به گفته افضل‌الدین کرمانی در سده ششم هجری: «قمادین موضعی است بر در جیرفت...» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۴۱). خبیصی نیز در توصیف نبرد بهرامشاه و ملک ارسلان در سال ۵۶۶ هجری بیان داشته: «[ملک ارسلان] با لشکری که حاضر بود و قوت رکوب داشت از جیرفت بیرون آمد و بر صحرای قمدادین التقا افتاد...» (خبیصی، ۱۳۷۳: ۶۲). بر پایه این توصیف، به نظر می‌رسد قمدادین در خارج از شهر جیرفت واقع بوده است.

هر دو محدوده شهر جیرفت و محله قمدادین در سده پنجم تا هفتم هجری اهمیت و رونق فراوانی داشتند. اما به دلیل همین رونق و ثروت، مورد تهدید غارتگران و مهاجمان قرار می‌گرفتند. در پی یکی از حملات نکوداریان در سال ۶۷۶ هجری، ساکنان منطقه در «حصار قمدادین [قمادین]» پناه گرفتند. نکوداریان در قتل و غارت ناکام مانده و به سمت رودبار و هرمز رفتند (تاریخ شاهی، ۲۵۳۵: ۲۶۸). بر پایه این روایت، اولاً قمدادین در اواخر سده هفتم هجری مسکون و دارای حصار بود. دوم، استحکامات آن به حدی بود که اقوام مهاجم در اهداف خود ناکام ماندند. بر پایه بررسی‌های باستان‌شناسی و تصاویر ماهواره‌ای، تنها محدوده حصاردار در شهر قدیم جیرفت و نواحی پیرامون آن، بخش شرقی شهر قدیم جیرفت است که با نام ارگ خوانده می‌شود. نکته مهم اینکه این حصار، درون محدوده شهر قدیم جیرفت واقع است، در حالی که بنا بر منابع تاریخی، قمدادین در خارج از محدوده شهری جیرفت قرار داشت. در توضیح این تناقض، می‌توان چنین گفت که احتمالاً تا قبل از ترک تدریجی شهر جیرفت، قمدادین شهرک یا محله‌ای در خارج از شهر جیرفت محسوب می‌شد، اما پس از ویرانی هسته مرکزی شهر جیرفت و ترک تدریجی آن از اوایل سده هفتم هجری، قمدادین نام خود را به کل شهر جیرفت داد و بیش از خود جیرفت شهرت یافت. در این زمان، قمدادین کانون اصلی جمعیتی و هسته مرکزی شهری محسوب می‌شد. مارکوپولو در سده هفتم هجری پس از ترک و ویرانی شهر جیرفت، از این ناحیه گذشته و از واژه کاماندو [قمادین] برای اشاره به این شهر استفاده کرده است (Marco Polo, 1914: 58). به بیان دیگر، مارکوپولو کل شهر جیرفت را قمدادین خوانده است.

در حال حاضر، محوطه‌ای در فاصله حدود ۵۰۰ متری شمال شهر دقیانوس یا شهر قدیم جیرفت، در حد فاصل رهجرد جیرفت و روستای نارجو (خروجی شهر جیرفت به سمت فرودگاه) باقی مانده که کاوشگر شهر قدیم جیرفت، آن را قمدادین دانسته است (چوبک، ۱۳۸۳: ۲۲۶) (نقشه ۱ و تصویر ۱). این محوطه در شمال شرقی بستر هلیل‌رود قرار دارد و بخش‌های زیادی از آن در پی

ساخت‌وسازه‌های روستاییان تسطیح و تخریب شده است (تصویر ۲). طول شرقی این محوطه از ۵۷ درجه و ۴۱ دقیقه و ۱۰ ثانیه تا ۵۷ درجه و ۴۲ دقیقه و ۴۰ ثانیه و عرض شمالی آن از ۲۸ درجه و ۴۰ دقیقه و ۴۸ ثانیه تا ۲۸ درجه و ۴۱ دقیقه و ۳۷ ثانیه و ارتفاع آن از سطح آب‌های آزاد به‌طور متوسط ۷۴۰ متر است. چوبک به وجود سفال‌های سده هفتم و هشتم هجری در محوطه قُمادین اشاره کرده و آن را نشانگر تداوم شهر و تغییر هسته شهری و جایگزینی آن در این منطقه دانسته است (چوبک، ۱۳۸۳: ۲۲۶). باوجود این، متأخرترین گونه‌های سفالی که در بررسی میدانی نگارنده در این محوطه شناسایی شد متعلق به سده هفتم هجری هستند و شواهدی از سفال سده هشتم هجری در سطح شناسایی نشد (تصاویر ۳ و ۴).

دلایل توسعه قُمادین بر پایه نظریات توسعه منطقه‌ای

حیات و توسعه قُمادین در سده‌های پنج تا هفت هجری جدا از حیات شهر جیرفت نبود و بسیاری از منابع و کالاهای تجاری صادراتی که در نواحی دشت و کوهستان‌های جیرفت استخراج و تولید می‌شد، در قُمادین تجمع و برای صادرات به سرزمین‌های دیگر آماده می‌شد. بر این اساس، در بررسی علل توسعه قُمادین، لازم است همه حوزه جغرافیایی جیرفت مورد مطالعه و واکاوی قرار گیرد.

با توجه به روند شکل‌گیری قُمادین در جیرفت و تبدیل آن به یک بارانداز پس‌کرانه‌ای و مرکز بازرگانی دوربرد، به نظر می‌رسد می‌توان علل توسعه و گسترش آن را بر پایه نظریات «توسعه منطقه‌ای» تبیین نمود. توسعه منطقه‌ای به معنای «ظرفیت یک منطقه برای تولید و توزیع و فروش کالاها و خدمات و همچنین، ظرفیت ساکنان آن منطقه برای کسب درآمد است» (Polese, 1999). بنابراین توسعه منطقه‌ای بیش از هر چیز، با بعد اقتصادی سر و کار دارد. با وجود این، توسعه منطقه‌ای صرفاً در توسعه اقتصادی خلاصه نمی‌شود و همه زمینه‌های توسعه اجتماعی و فرهنگی و زیست‌محیطی را نیز دربر می‌گیرد (Pike et al. 2011: 1). در مطالعه عوامل توسعه منطقه‌ای چهار بُعد فضایی، مکانی، زمانی و توزیعی (توزیع عادلانه درآمد، قدرت، فرصت) اهمیت دارد (Johnson, 1993: 121). به اعتقاد ایلریس، عوامل مؤثر بر توسعه منطقه‌ای عبارتند از رویکرد نهادهای سیاسی و سیاست‌های منطقه‌ای، افراد ماهر و صلاحیت‌های اجتماعی، هزینه‌های تولید و تراکم جمعیت (Illeris, 1993: 113). پژوهشگران دیگر نیز اعتقاد دارند در فرآیند توسعه منطقه‌ای، عواملی مانند خصوصیات محیط فیزیکی، منابع طبیعی، شرایط اکولوژیکی و فرهنگ و

فضای اجتماعی اثرگذار هستند (آسایش، ۱۳۸۱: ۲۰). جمع‌بندی عوامل پیش‌گفته نشان می‌دهد پنج شاخص «مکان و فضا»، «امنیت»، «مطلوبیت تولید و ذخیره‌سازی در قمادین»، «راهبرد حاکمان» و «مدیریت بازار» به عوامل فوق وابسته هستند و مهم‌ترین عوامل گزینش و توسعه قمادین به‌عنوان انبار کالاهاى شرق و غرب در سده‌های پنجم تا هفتم هجری بوده‌اند.

در این میان، بر پایه نظریات توسعه منطقه‌ای، شاخص مکان و فضا از وزن و اهمیت بیشتری در فرآیند توسعه برخوردار است. مکان و فضا عامل مهمی در توزیع ثمرات توسعه اقتصادی و منطقه‌ای است. زیرا توسعه به سوی مناطقی حرکت می‌کند که دارای بالاترین استعداد بالقوه از نظر موقعیت جغرافیایی باشند (آسایش، ۱۳۸۱: ۱۹). اما با توجه به روند فراز و فرود قمادین و شهر جیرفت در دوران اسلامی و آغاز توسعه آن از سده پنجم هجری و افول آن در سده هفتم هجری، می‌توان گفت توسعه قمادین «تنها» ناشی از شاخص مکان و فضا نبوده و باید از علل دیگری نیز تأثیر پذیرفته باشد. زیرا اگر موقعیت و وضعیت جغرافیایی تنها عامل توسعه قمادین بود، نباید این توسعه فقط برای سه سده تداوم می‌یافت. به بیان دیگر، موقعیت و ویژگی‌های جغرافیایی قمادین تا سده‌های متأخر اسلامی تغییری نکرده بود و این عدم تغییر، باید منجر به توسعه پایدار قمادین تا سده‌های متأخر می‌شد. در حالی که پس از سده هفتم هجری، روند توسعه قمادین متوقف و معکوس شد. بنابراین، به نظر می‌رسد علاوه بر شاخص مکان و فضا، شاخص‌های دیگری مانند «امنیت»، «مطلوبیت تولید و ذخیره‌سازی»، «راهبرد حاکمان» و «مدیریت بازار» نیز در توسعه قمادین اثرگذار بوده‌اند و فقدان یا تغییر این شاخص‌ها در اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری، سبب رکود و ترک قمادین شد.

شاخص مکان و فضا

یکی از مفاهیم مکانی و فضایی در نظریات توسعه منطقه‌ای، مفهوم «مناطق عملکردی» است و توسعه منطقه‌ای، پیامد توسعه مناطق عملکردی دانسته می‌شود. بر پایه این مفهوم، انسان‌ها برای فعالیت‌های خود به فضا نیازمندند و بنابراین دارای جایگاهی (مکان) هستند. این فعالیت‌ها شامل امور اداری، اقتصادی، سیاسی و تفریحی و اجتماعی است. روابطی که از اینگونه فعالیت‌ها منتج می‌شود دارای یک بُعد مکانی - فضایی است و مستلزم حمل و نقل یا ارتباط میان جایگاه‌ها و مکان‌های مختلف است (آسایش، ۱۳۸۱: ۸۲). از طرف دیگر، نظریات توسعه منطقه‌ای بر پایه دو رویکرد «توسعه از بالا به پایین» و «توسعه از پایین به بالا» تدوین شده‌اند. توسعه از بالا به پایین

توسط نهادها و عوامل بیرونی صورت می‌گیرد و توسعه از پایین به بالا، توسعه‌ای درون‌زاست (Dewar et al. 2018: 4). با وجود این، بسیاری از فرآیندهای توسعه در گذشته، از پایین به بالا شکل گرفته‌اند. تغییر و توسعه از پایین به بالا، به معنای توسعه سطوح پایین سلسله‌مراتب سکونتگاهی و سپس انتقال آن به سطوح بالاتر است. بر پایه این نظریه، توسعه منطقه‌ای ابتدا در گرو توسعه «شهرهای میانی» و «شهرهای کوچک» است (جمعه‌پور، ۱۳۹۲: ۱۲۳). شهرهای میانی در نظام اسکان، از مناسب‌ترین موقعیت برای سپردن نقش نقاط ثقل و واسط برخوردارند و با پذیرش نقش مرکز نسبت به پیرامون، در مقیاس منطقه‌ای، علاوه بر رشد خود، سبب تثبیت بنیان‌های لازم رشد در منطقه و توسعه حوزه نفوذ خود خواهند شد (موحد و مسعودی‌راد، ۱۳۸۸: ۱۳۳). شهرهای میانی از نظر اقتصادی مستعد برترین فعالیت‌های بازرگانی و خدماتی همراه با اشتغال صنعتی هستند (موحد و مسعودی‌راد، ۱۳۸۸: ۱۲۸-۱۲۹).

بنابر آنچه گفته شد، با توجه به ویژگی‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک به نظر می‌رسد قُمادین در کنار شهر جیرفت در سده پنجم تا هفتم هجری یک شهر میانی را در ایالت کرمان (در حد فاصل کرسی کرمان تا بنادر هرمز و تیس) تشکیل می‌داد. با توسعه مسیر تجاری خلیج فارس به جیرفت به دستور ملک قاوورد سلجوقی و ساخت کاروانسراها و بناهای میان‌راهی در آن (بارتولد، ۱۳۰۸: ۱۹۶) و همچنین توسعه مسیر بازرگانی هندوستان از طریق جالق که از جیرفت می‌گذشت (امیرحاجلو، ۱۳۹۳: ۱۸۵)، جمعیت بازرگانان و حجم کاروان‌ها افزایش یافت و قُمادین به‌عنوان یک شهرک یا محله تجاری توسعه یافت. در زمان ارسلان‌شاه اول نیز مسیر کاروان‌های تجاری روم، خراسان و عراق به سوی هندوستان، حبشه، زنگبار، چین و مناطق اروپایی از کرمان می‌گذشت (روستا و محمدی، ۱۳۹۴: ۱۲۵) و بر مسیر هرمز-قُمادین-کرمان منطبق بود. قُمادین جیرفت محل عبور و بارانداز کاروان‌هایی بود که کالاهای نفیس هندوستان را به داخل ایران و سپس اروپا می‌رساندند. این کاروان‌ها با توجه به مقصدشان، به کاروان‌های عراقی مشهور بودند (عباسی و امیری، ۱۳۹۰: ۳۱۱). در زمان حکومت ملک محمد، فرزند ارسلان‌شاه و حکومت طغرل‌شاه نیز بازرگانی در مسیر هرمز-قُمادین رونق داشت. سال‌های سلطنت طغرل‌شاه، از درخشان‌ترین دوره‌های حکومت سلاطین سلجوقی کرمان بود (همان: ۱۲۵-۱۲۶). در این دوران، در میان همه راه‌ها و مسیرهای تجاری که از قُمادین می‌گذشت، راه بازرگانی چین-خلیج فارس اهمیت بیشتری یافته بود. این راه که در پژوهش‌های امروزی «راه ادویه یا فلفل» خوانده می‌شود، پس از رسیدن به خلیج فارس، به راه هرمز-کرمان می‌پیوست (روستا و محمدی، ۱۳۹۴: ۱۲۹). قُمادین نیز در میانه راه هرمز-کرمان

توسعه یافت. این راه در ادامه، وارد عراق عجم می‌شد و با جاده موسوم به ابریشم ارتباط می‌یافت (همان).

از دیگر دلایل توسعه قمادین، فاصله آن با شهرهای مادر یعنی کرمان و هرمز بود. آستانه دسترسی و حوزه نفوذ شهرهای مادر، توان پوشش قمادین و نواحی جیرفت را نداشت. افزون بر این، فاصله میان قمادین و بندر هرمز (دریا) بیش از ۴۵ فرسخ (حدود ۲۶۰ کیلومتر) بود و در این مسیر، شهرهایی از جمله رودبار، منوجان، جغین و رودان واقع بودند، اما هیچ‌گاه نقش و جایگاه قمادین را به دست نیاموردند یا در نظام سلسله مراتبی شهرهای ایالت کرمان، در سلسله مراتب پایین‌تری قرار داشتند. از سوی دیگر، ناحیه جیرفت از نظر اقلیمی دارای شرایطی بود که سلاطین سلجوقی کرمان، هفت ماه از سال را در بردسیر (دارالملک کرمان) و بقیه پنج ماه از سال را (از پاییز تا پایان زمستان) در جیرفت به سر می‌بردند (بارتولد، ۱۳۰۸: ۱۹۶). سکونت سلاطین سلجوقی در این پایتخت زمستانی نیز در کنار سایر عوامل ژئواکونومیکی از عوامل مؤثر بر توسعه جیرفت و قمادین در این دوران بود.

به اعتقاد بارتولد، جیرفت در این زمان، یکی از پرثروت‌ترین بلاد تجاری در سرزمین‌های اسلامی شده بود (بارتولد، ۱۳۰۸: ۱۹۹). بنابراین، ایجاد فضاهای اختصاصی برای سکونت و اشتغال جمعیت رو به ازدیاد بازرگانان ضرورت داشت. به‌ویژه آنکه به نوشته افضل‌الدین کرمانی و خبیبی، جمعیت زیادی از این بازرگانان را افرادی از چین، خطا، هندوستان، حبشه، زنگبار، دریابار، روم، مصر، ارمنیه، آذربایجان، ماوراء النهر، خراسان، فارس و عراق تشکیل می‌دادند و قمادین مخزن نفایس این ممالک بود (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۶۹؛ خبیبی، ۱۳۷۳: ۱۰۰). به تعبیری دیگر، قمادین مسکن غرباء روم و هند و منزل مسافران بر و بحر و خزینه متمولان عالم و گنج‌خانه ارباب بضایع شرق و غرب بود (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۴۱). از سوی دیگر، تنوع قومی بازرگانان و ملیت‌های مختلف آنها عاملی برای جداسازی محل سکونت آنها از محلات مسکونی اصلی شهر جیرفت بود. بدین ترتیب، محله قمادین در حاشیه شهر جیرفت شکل گرفت. بنابراین، از منظر عوامل و مؤلفه‌های توسعه منطقه‌ای، قمادین در کنار جیرفت علاوه بر آنکه مسکن بازرگانان بود، به‌عنوان یک شهر میانی، دارای شاخصه‌ها و مزایای نسبی‌ای بود که به‌عنوان بارانداز کالاهای داخلی و خارجی اهمیت و توسعه یافت و به مرکزی برای بازرگانی دوربرد تبدیل شد.

در تبیین علل جغرافیایی توسعه قمادین، سه اصل اکولوژیکی-اجتماعی «تنوع»، «تمرکز» و «تعادل» نیز به‌عنوان سه مفهوم اساسی اهمیت می‌یابد. اصل تنوع، یکی از قابلیت‌های هر منطقه

است و می‌تواند به‌عنوان یک فرصت اساسی برای توسعه منطقه به شمار آید و در شرایط عدم برخورد مناسب با آن، به یک تهدید تبدیل شود (جمعه‌پور، ۱۳۹۲: ۱۱۸). قُمادین و ناحیه جیرفت نیز از تنوع اقلیمی، تنوع جغرافیایی تنوع مواد و منابع برخوردار بوده‌است. از نظر توپوگرافیک و اقلیمی، نواحی مرکزی و جنوبی جیرفت را دشت‌های کم‌ارتفاع با اقلیم بیابانی گرم میانه و به‌نسبت مرطوب تشکیل می‌دهد. اما بخش‌های شمالی و شرقی و غربی جیرفت مشتمل بر ارتفاعات کوهستانی دارای اقلیم معتدل، سرد و خشک است (فاریابی و درینی، ۱۳۸۹: ۱۸). این تنوع جغرافیایی و اقلیمی، منجر به شکل‌گیری انواع شیوه‌های معیشت از دوران پیش از تاریخ تا دوران اسلامی در حوزه جیرفت شده و همه انواع معیشت بر پایهٔ زراعت، باغداری، دامداری و صنایع مبتنی بر معادن در آن رایج بوده‌است. همچنین وضعیت جغرافیایی دوگانهٔ کوهستان - دشت و اختلاف ارتفاع و درجه حرارت، نقش اساسی در تولید محصولات متنوع سردسیری و گرمسیری داشته‌است (امیرحاجلو، ۱۳۹۳: ۱۸۶). مفهوم تمرکز و حد بهینه آن نیز در کنار مفهوم تنوع، مناسب‌ترین شرایط را برای توسعه منطقه‌ای فراهم می‌کند (جمعه‌پور، ۱۳۹۲: ۱۱۹). بر این اساس، نزدیک شدن به حد بهینه تمرکز یا «حد اعتدال تمرکز» می‌تواند به بهبود شرایط توسعه منطقه در تمام ابعاد منجر شود (جمعه‌پور، ۱۳۹۲: ۱۱۹). در حوزه جیرفت نیز تمرکز در حد اعتدال یا بهینه وجود داشته‌است. وجود کوه‌های شرقی، شمالی و غربی و محصور شدن دشت جیرفت با این کوه‌ها اولاً سبب تمرکز قابلیت‌های اکولوژیکی دشت شده، ثانیاً سرازیر شدن منابع آب از کوه‌ها به سوی دشت و وجود آبرفت‌ها، سبب حاصلخیزی این ناحیه شده بود. زمین‌های حاصلخیز و متمرکز از یک سو و تنوع مواد و منابع از سوی دیگر، این ناحیه را به یکی از کانون‌های مهم جمعیت در ایالت کرمان و جنوب ایران تبدیل کرده بود.

مفهوم تعادل نیز یکی از مفاهیم کلیدی در توسعه منطقه‌ای است. این مفهوم، از تعادل اکوسیستم‌های طبیعی و تعادل در رابطه انسان و محیط زیست تا تعادل در تمام جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی در سطوح عمودی و افقی را شامل می‌شود. تعادل می‌تواند اثربخشی دو مفهوم تنوع و تمرکز را افزایش دهد (جمعه‌پور، ۱۳۹۲: ۱۲۰). این تعادل، بهره‌وری منابع و فعالیت‌ها را افزایش می‌دهد و باعث می‌شود هر جامعه و سرزمین بر اساس جایگاه و مرتبه‌اش، در فرآیند توسعه، فعالیت‌ها و کارکردها نقش داشته باشد (همان: ۱۲۱). تعادل میان نواحی در همه جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی و زیست محیطی، با توسعه شهرهای میانی رخ می‌دهد. به بیان دیگر شهرهای میانی در فرآیند توسعه و ایجاد تعادل میان نواحی، نقش کلیدی دارند و سبب «خودتکایی فضایی» می‌شوند (همان: ۱۱۴). بر این اساس، قُمادین و جیرفت نیز به‌عنوان «شهر میانی» در سلسله‌مراتب

عملکردی شهرهای ایالت کرمان تا ساحل دریا، از یک سو سبب خوداتکایی جمعیت‌های ساکن در این منطقه شدند و از سوی دیگر، با جلوگیری از انباشت ثروت و منابع در شهرهای مادر، به جایگاه افزون‌تری در مناسبات اقتصادی و اجتماعی جنوب ایران دست یافتند.

شاخص مطلوبیت تولید و ذخیره‌سازی

بر پایه منابع مکتوب، محصولات و کالاهای بسیار متنوعی در ناحیه جیرفت تولید می‌شد و برخی از آنها شهرت فرمانطقه‌ای داشتند. کالاهای تولیدی در ناحیه جیرفت، در قمادین انبار می‌شد. از طرف دیگر، قمادین به طور همزمان بارانداز و انبار کالاهایی بود که از بنادر تیس و هرمز می‌آمد و سپس به سوی نواحی شمالی ایران و ماوراءالنهر می‌رفت (خیراندیش و خلیفه، ۱۳۸۶: ۸۱؛ صدقی، ۱۳۸۷: ۷۴). به گفته شریف ادیسی، عده‌ای از تجار خراسانی و سیستانی در آن ساکن بودند و از تجارت در این منطقه سود می‌بردند (شریف ادیسی، ۱۴۰۹: ۴۳۴). بدین ترتیب، از یک سو کاروان‌های مختلفی کالاهای خود را از آسیای صغیر (روم)، عراق، ماوراءالنهر، خراسان، اصفهان، آذربایجان، فارس و نقاط دیگر به آنجا می‌آوردند. از سوی دیگر، برخی کاروان‌ها، کالاهای تخلیه شده متعلق به کشتی‌های مصر، هند، عمان، بحرین و سواحل آفریقا را به قمادین حمل می‌کردند و مبادله نهایی کالاها در قمادین صورت می‌گرفت (خیراندیش و خلیفه، ۱۳۸۶: ۸۲). همچنین، قمادین جیرفت، مقصد بخشی از کالاهای صادراتی چین به بنادر خلیج فارس و مراکز تجاری جنوب ایران بود. صادرات این کالاها به صورت عمده از بندر کانتون چین صورت می‌گرفت. در میان این محصولات، ظروف چینی و ابریشم چین شهرت جهانی داشت (یحیایی، ۱۳۸۷: ۱۰۳). بنادر هندوستان نیز در میانه راه بازرگانی چین - ایران - سواحل آفریقا، به مرکزی برای داد و ستد بازرگانان تبدیل شده بودند (همان: ۱۰۴). بنابراین، کالاهای ذخیره‌شده در قمادین، توسط بازرگانان داخلی و خارجی در یک شبکه بازرگانی دوربرد و جهانی توزیع می‌شد و به مقاصد تجاری شرق و غرب صادر می‌شد.

برای نمونه، محصولاتمانند حنا، نیل، زیره، خرما، نیشکر، عطر گل سرخ و نرگس از این مرکز و از طریق شاهراه هرمز به نقاط دیگر صادر می‌شد (عباسی و امیری، ۱۳۹۰: ۳۰۸). اگر چه مسیر بازرگانی هرمز - جیرفت، قبل از شکل‌گیری قمادین توسعه یافته بود و در سده‌های سوم و چهارم هجری، محصولات زیادی از آن صادر می‌شد، اما باید توجه داشت که شکل‌گیری قمادین نیز ناشی از افزایش حجم تجارت در شبکه بازرگانی بین‌المللی بود. به بیان دیگر، توسعه صادرات در سده‌های

سوم و چهارم هجری در جیرفت، پیش‌زمینه‌ای برای شکل‌گیری و توسعه قُمادین بود. منابع تاریخی زیادی به صادرات جیرفت در سده‌های سوم و چهارم هجری اشاره داشته‌اند و بر پایه این منابع، ناحیه جیرفت همواره از مطلوبیت نسبی از نظر تولید و توزیع محصولات زراعی و باغی و معدنی برخوردار بود. به‌ویژه آنکه به دلیل وضعیت اقلیمی و عوارض جغرافیایی، اغلب محصولات گرمسیری و سردسیری در جیرفت تولید می‌شد. اصطخری اشاره کرده که «هر چه در گرمسیر و سردسیر بود آنجا (جیرفت) یابند، چنان‌که در یک وقت، برف و رطب و جوز (گردو) و ترنج به هم باشد» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۴۳). مقدسی نیز به فرآورده‌های متضاد در جیرفت اشاره کرده (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۸۲) و از گردو، میوه‌های تازه و خشک، زیره و نیل به‌عنوان محصولات صادراتی نام برده است (همان: ۶۸۰ و ۶۹۳). یعقوبی به خرما و فراوان در جیرفت اشاره کرده (یعقوبی، ۱۳۸۱: ۵۱) و ابن حوقل نیز افزون بر محصولات فوق، به صادرات ذرت اشاره کرده است (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۷۷).

تداوم و توسعه صادرات این محصولات، پس از شکل‌گیری قُمادین نیز در منابع تاریخی انعکاس یافته است. شریف ادیسی در اوایل سده ششم هجری، به کشت و زرع فراوان در جیرفت اشاره کرده و محصولات مهم جیرفت را رطب، جوز (گردو)، ترنج، انگور و خرما ذکر کرده است (ادیسی، ۱۴۰۹: ۴۳۴). مارکوپولو در سده هفتم هجری، از گندم و برنج و سایر حبوبات، انار، به و میوه‌های متنوع دیگر به‌عنوان محصولات مهم صادراتی کاماندو (قُمادین) در زمان آبادانی‌اش نام برده است (Marco Polo, 1914: 58). ابوالفداء در اواخر سده هفتم هجری، صادرات جیرفت را خرما و اترج (ترنج) دانسته و جیرفت را مقصد بازرگانان معرفی نموده است (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۸۳). افزون بر محصولات کشاورزی و باغی، برخی از منابع و مواد معدنی به‌عنوان ماده خام از مبداء جیرفت و قُمادین صادر می‌شدند. قبل از شکل‌گیری قُمادین، آهن و نقره (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۴۲؛ ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۷۶)، سنگ توتیا (مقدسی، ۱۳۶۱: ۶۹۳-۶۹۴)، زر، سیم، مس، سرب و سنگ مغناطیس (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۳۱ و ۱۲۶) از جمله موادی بودند که به‌واسطه فعالیت بازرگانان داخلی و خارجی از این منطقه صادر می‌شدند. همچنین، کانی‌های طبیعی مانند فیروزه، عقیق و احتمالاً سنگ لاجورد نیز در کوه‌های بلند جیرفت استخراج می‌شد (رازانی و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۳). بررسی نام آبادی‌های پیرامون جیرفت نیز فرضیه‌هایی را درباره سابقه معدن‌کاری و تجارت مبتنی بر آن، در این ناحیه پیش می‌کشد. از جمله نام‌های زارچو، دوزرک کوه، جوزرگان، زرین خون، مسکون (مس کان؟) که عمدتاً در شمال شرقی، شمال و شمال غربی جیرفت در نواحی کوهستانی با رخنمون‌های معدنی واقع شده‌اند (مؤمن‌زاده و فرجاد باستانی، ۱۳۶۹: ۲۶۲). به نظر می‌رسد

استخراج این معادن و تجارت و ثروت مبتنی بر آن نیز از عوامل توجه بازرگانان خارجی به ناحیه جیرفت و شکل‌گیری قمادین بود و با توجه به رونق قمادین از سده پنجم هجری به بعد، احتمالاً استخراج و فرآوری این منابع تا پایان حیات قمادین تداوم داشت. برای نمونه، شریف ادیسی در سده ششم هجری، به معادن آهن باکیفیت در جیرفت و محصولات فراوان آن اشاره کرده است (ادیسی، ۱۴۰۹: ۴۴۲).

شاخص امنیت

شهرهای ایالت کرمان از سده پنجم تا هفتم هجری در دوره چهار نفر از سلاطین سلجوقی کرمان یعنی ملک قاوورد، ارسلان‌شاه، ملک محمد و طغرل‌شاه و همچنین در زمان ملک دینار غز، براق حاجب قراختائی و ترخان خاتون قراختائی سطح بالایی از امنیت را تجربه کرده‌اند. اقدامات ملک قاوورد سلجوقی در نیمه سده پنجم هجری، امنیت فراوان در راه‌های ارتباطی ایالت کرمان به‌ویژه راه‌های منتهی به جیرفت را در پی داشت. از جمله این اقدامات، قتل بزرگان قوم سرکش قفص یا کوفچ (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۵۶: ۱۲۳)، تسلط بر سرزمین عمان و خلیج فارس (خبیصی، ۱۳۷۳: ۹)، انتخاب جیرفت به‌عنوان پایتخت زمستانی، توسعه مسیر تجاری خلیج فارس به جیرفت و ساخت کاروانسراها و بناهای میان‌راهی در آن (بارتولد، ۱۳۰۸: ۱۹۶) بود. امنیت راه‌های ارتباطی ایالت کرمان و امنیت قمادین در کنار جیرفت در زمان حکومت ۴۲ ساله ارسلان‌شاه اول نیز تداوم یافت و کاروان‌های بازرگانان خارجی، مسیر تردد و تجارت خود را در میان سرزمین‌های شرق و غرب از طریق سواحل کرمان تنظیم می‌کردند (روستا و محمدی، ۱۳۹۴: ۱۲۵). منظور از سواحل کرمان، بندر هرمز است و راه ارتباطی هرمز - کرمان از قمادین جیرفت می‌گذشت. زیرا ایالت کرمان در این زمان، تا سواحل شمالی خلیج فارس بود و هرمز (میناب امروزی)، بندر کرمان محسوب می‌شد (لسترنج، ۱۳۸۳: ۳۴۱). در زمان حکومت ۱۵ ساله ملک محمد سلجوقی نیز امنیت فوق‌العاده‌ای در راه‌های بازرگانی حاکم بود (روستا و محمدی، ۱۳۹۴: ۱۲۵) و این امنیت در دوره حکومت ۱۲ ساله طغرل‌شاه نیز به واسطه حضور اتابک کاردانی مانند خواجه اتابک علاء‌الدین بوزقش در سراسر قلمرو سلاجقه کرمان تداوم یافت (همان: ۱۲۶). در تمام این دوران، اهمیت و امنیت قمادین به حدی بود که کاروان‌هایی با سیصد تا چهارصد بار شتر همواره از مسیر هرمز - جیرفت به قمادین وارد می‌شدند (خبیصی، ۱۳۷۳: دوازده).

اگرچه امنیت قُمادین و راه‌های بازرگانی منتهی به آن، در نیمه دوم سده ششم هجری تحت تأثیر لشکرکشی‌ها و حملات بهرامشاه و ایبک دراز و غزها (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۶۹؛ خبیصی، ۱۳۷۳: ۶۲، ۱۱۱، ۱۲۹) به مخاطره افتاد، اما دوره ملک دینار غز با آرامش سپری شد (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۸) و جیرفت در این دوره به‌عنوان دارالملک کرمان و «جبهه اربعه آشهر» شناخته می‌شد (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۵۶: ۱۲۶). با آغاز حکومت قراختائیان در کرمان، امنیت به نواحی جیرفت و قُمادین بازگشت. به‌ویژه در دوره حکومت طولانی ترکان خاتون که یکی از دوره‌های درخشان تاریخ کرمان بود، امنیت زیادی در نواحی و راه‌های بازرگانی کرمان ایجاد شد و شرایط برای رشد اقتصادی و توسعه تجارت در این ایالت هموارتر از قبل شد (عباسی و امیری، ۱۳۹۰: ۳۰۵). در نیمه سده هفتم هجری، قُمادین هسته مرکزی شهری در ناحیه جیرفت محسوب می‌شد و استحکام حصار آن، امنیت بالایی را برای ساکنان در پی داشت و بنابر کتاب تاریخ شاهی، این حصار مانع تسلط نکوداریان بر شهر شد (رک. تاریخ شاهی، ۲۵۳۵: ۲۶۸). به‌احتمال این حصار، همان حصار بود که به گفته منشی کرمانی در اوایل سده هفتم هجری، به دستور امیر قطب‌الدین مبارز یکی از حکام شبانکاره ساخته شده بود (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۲۲-۲۳). امنیت قُمادین و راه تجاری آن در زمان قراختائیان در سده هفتم هجری، به دلیل روابط دوستانه براق حاجب قراختائی با ملوک هرمز بود و در دوره حکومت ترخان خاتون قراختائی نیز این امنیت تداوم یافت. در این دوره، بازرگانی در کرمان و نواحی جیرفت رونق داشت و محصولات زیادی به نواحی دیگر صادر می‌شد (قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۰۳ و ۲۳۶).

شاخص راهبرد و نگرش حاکمان به بازرگانی دوربرد

به نظر می‌رسد یکی دیگر از عوامل توسعه بازرگانی دوربرد در ایالت کرمان و تمرکز انبار کالاها در قُمادین جیرفت، رویکرد سلاطین سلجوقی کرمان به تجارت خارجی و حمایت آنها از این مسئله بود. خراسان، ماوراءالنهر، کرمان و ایالت جبال از حوزه‌های مهم تجاری دوره سلجوقی بودند. اما کرمان بر خلاف خراسان و ماوراءالنهر و جبال، دارای سابقه قابل توجه در برخورداری از مرکزیت سیاسی و موقعیت تجاری نبود و مطرح شدن کرمان به‌عنوان یکی از مراکز مهم تجاری دوره سلجوقی، مرهون شکل‌گیری حکومت نیمه‌مستقل سلجوقیان کرمان و حمایت‌های گسترده ملوک سلجوقی کرمان از تجارت و بازرگانی در این ناحیه بود (صدقی، ۱۳۸۷: ۶۸). در پی این حمایت‌ها، تجارت علاوه بر دارالملک بردسیر (شهر امروزی کرمان)، در نواحی جنوبی یا «گرمسیرات» از

جمله قمادین جیرفت توسعه یافت و قمادین به مرکز تجارت مسافره (تجارت خارجی و دوربرد) در ایالت کرمان تبدیل شد (همان: ۶۹). برای نمونه، ملک قاوورد سلجوقی، زیرساخت‌های عمرانی و اقتصادی شهرهای کرمان را تقویت نمود، مسیر تجاری هرمز - جیرفت را بازسازی کرد و تسهیلاتی را برای کاروانیان و نظارت بر این مسیر ایجاد کرد که شامل کاروانسراها و سایر بناهای میان‌راهی بود (بارتولد، ۱۳۰۸: ۱۹۶). او برای حمایت از تجارت و مبادلات پولی، تلاش زیادی برای حفظ عیار نقدی مسکوکات نمود. چنان‌که به گفته افضل‌الدین کرمانی: «در مدت بیست و چهار سال که پادشاه بود، [زر] نیم ذره در نقد او زیادت و نقصان نرفت [و این ساعت نقد قاوردی بر همه نقود راجح است]» (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۴). اگرچه سلجوقیان، از همان ابتدای تشکیل حکومت متوجه جایگاه اقتصاد پولی و قدرت نهفته در آن شدند و با تأسیس ضرابخانه‌ها و ضرب انواع سکه‌ها، برای به دست گرفتن اهرم‌های قدرت اقتصادی در سرزمین‌های مفتوحه و به راه انداختن جریان پول در مبادلات اقتصادی اقدام کردند، اما آنها قدرت خود را نه بر مبنای مشارکت مستقیم در تجارت، بلکه بر اساس تسلط بر مراکز شهری و تجاری و بهره‌مندی از عواید مالیاتی حاصل از حوزه‌های تجارت و زراعت شکل دادند. آنها پیش از آنکه در نقش تجار بزرگ مطرح باشند، فرماندهان نظامی و حکام سیاسی بودند و به ایجاد برخی امکانات و شرایط برای تسهیل امر تجارت و حمایت از کاروان‌های تجاری اقدام نمودند (صدقی، ۱۳۸۷: ۶۳). بنابراین، طبقه بازرگانان به‌ویژه بازرگانان بزرگ، به اصلی‌ترین اهرم‌های اقتصادی در بازرگانی دوربرد در زمان سلجوقیان کرمان تبدیل شدند و از زمان ملک قاوورد تا هنگام مرگ طغرل، همواره از حمایت و توجه سلاطین سلجوقی برخوردار بودند. این بازرگانان، نقش مهمی در مدیریت بازارهای داخلی و خارجی داشتند.

شاخص مدیریت بازار

مهارت‌های مدیریتی، تخصصی و فنی نقش بسیار مهمی در توسعه منطقه‌ای دارند. به دلیل تفاوت‌های فرهنگی، مردم در برخی جوامع باهوش‌تر، توانمندتر و مبتکرتر از سایر جوامع هستند و توسعه اقتصادی و منطقه‌ای در میان این جوامع بیشتر رخ می‌دهد (Higgins and Savoie, 1997: 19). در منابع زیادی به شمار فراوان و نبوغ بازرگانان ایرانی در سرزمین‌های شرق و غرب اشاره شده است. تجار ایرانی به همراه بازرگانان عرب، داد و ستد گسترده‌ای در بندر خانقویا کانتون چین داشتند و جمعیت قابل توجه و متمایزی را در این شهر تشکیل می‌دادند (یحیایی، ۱۳۸۷: ۱۰۱) چینی‌ها به کشتی‌های تجاری اقیانوس‌پیما و بزرگی که از خلیج فارس به چین می‌رفتند، «پو» یا «پو

شانگ» می‌گفتند. این کشتی‌ها، علاوه بر ظرفیت بالا برای جابجایی کالا، ظرفیت چهارصد نفر سرنشین شامل بازرگانان، دریانوردان و ملوانان را داشتند و اغلب به صورت دسته جمعی به چین سفر می‌کردند (خلیفه، ۱۳۸۷: ۵). تأسیس اداره «امور تجارت دریایی» در سده پنجم هجری در چین، نقش مهمی در توسعه تجارت خارجی چین داشت. نکته مهم اینکه برخی از مهم‌ترین افراد در امور تجارت خارجی سده‌های ۵ و ۶ هجری در چین، به احتمال زیاد ایرانیان بودند (همان: ۸). مثلاً از بازرگانی به نام عبدالحسین ساکن چین نام برده شده که در سال ۵۳۱ هجری به دلیل نقش کلیدی‌اش در تجارت خارجی چین، از طرف دولت سونگ پادشاه دریافت کرده بود. او صاحب تعدادی کشتی تجاری غول‌پیکر بود (همان: ۹). این بازرگانان ایرانی تبار، همه امکانات بازرگانی دوربرد و بین‌المللی را در اختیار داشتند و همچون شرکت‌های تجاری بزرگ امروزی عمل می‌کردند (همان: ۹-۱۰). از سوی دیگر، بازرگانان چینی زیادی نیز در خلیج فارس حضور داشتند (خیراندیش و خلیفه، ۱۳۸۶: ۷۶). بنابراین، با توجه به پیشینه ایرانیان به‌ویژه بازرگانان جنوب ایران و شناخت آنها از امور بازرگانی دوربرد و رابطه آنها با بازرگانان خارجی، می‌توان پنداشت که بازرگانان ساکن در قُمادین نیز شناخت دقیقی از انواع بازارها در سیستم تجاری و مسائل مدیریت بازرگانی داشتند. اگر بر پایه نظریه‌های اقتصادی و بازاریابی امروزی، انواع بازار شامل «بازار بالقوه^۱»، «بازار آماده یا ممکن^۲»، «بازار آماده واجد شرایط^۳»، «بازار هدف^۴» و «بازار تحت نفوذ^۵» دانسته شود (بزرگ‌زاده و قدردان، ۱۳۹۱: ۱۶-۱۷) می‌توان گفت بازرگانان قُمادین با شناخت دقیق بازار هدف و بازار تحت نفوذ، دامنه بازار تحت نفوذ را افزایش دادند. بازار تحت نفوذ به معنای آن بخش از بازار هدف است که کالا یا خدمات را تهیه کرده‌اند. بازار هدف، بخشی از بازار آماده و واجد شرایط است که فروشنده، قصد ارائه کالا یا خدمات را به آنها دارد (همان: ۱۷). بنابراین، بازار هدف، شامل افراد و گروه‌هایی است که به کالا یا خدمات بازرگان مستقر در یک مرکز تجاری مانند قُمادین نیاز دارند. اما بنا به دلایل مختلف می‌توانند کالاها و خدمات مورد نیاز خود را از مراکز یا بازرگانان دیگر نیز تهیه کنند. به نظر می‌رسد افزایش سهم بازار و بازارهای هدف که به طور سلسله‌مراتبی وابسته به انواع دیگر بازار بود، منجر به رشد و گسترش مرکز تجاری در قُمادین شده بود. بر این اساس، در فهرست مقاصد تجاری بازرگانان

1 Potential Market

2 Available Market

3 Qualified Available Market

4 Target Market

5 Penetrated Market

قمادین، همواره نام سرزمین‌های زیادی از چین تا سواحل آفریقا و آسیای صغیر و اروپا برده شده است.

برآیند

محلّه قمداین در حاشیه شهر اسلامی جیرفت، محل سکونت بازرگانان خارجی و انبار کالاهای نفیس بود و به‌عنوان یک مرکز تجاری مهم، در نظام توزیع و تبادل کالاها نقش داشت. بر پایه تئوری‌های توسعه منطقه‌ای، متغیرهایی مانند متغیرهای «فضایی، مکانی، زمانی و توزیعی» یا عواملی مانند «خصوصیات محیط فیزیکی، منابع طبیعی، شرایط اکولوژیکی و فرهنگ و فضای اجتماعی» یا «رویکرد نهادهای سیاسی و سیاست‌های منطقه‌ای، افراد ماهر و صلاحیت‌های اجتماعی، هزینه‌های تولید و تراکم جمعیت» بر توسعه اقتصادی و اجتماعی یک ناحیه اثرگذار هستند. جمع‌بندی عوامل فوق و تطبیق آنها با شرایط و وضعیت قمداین در سده‌های پنجم تا هفتم هجری نشان می‌دهد در توسعه قمداین و انتخاب آن به‌عنوان انبار کالاهای شرق و غرب نیز پنج شاخص «مکان و فضا»، «امنیت»، «مطلوبیت تولید و ذخیره‌سازی»، «راهبرد حاکمان» و «مدیریت بازار» اثرگذار بوده‌اند.

از منظر مکانی و فضایی و با توجه به ویژگی‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک، قمداین و جیرفت در کنار هم در سده پنجم تا هفتم هجری به‌عنوان یک شهر میانی در سلسله‌مراتب سکونتگاهی ایالت کرمان توسعه یافتند. شهرهای میانی در فرایند توسعه و ایجاد تعادل میان نواحی، نقش کلیدی دارند و به «خوداتکایی فضایی» می‌رسند. توسعه قمداین در حد فاصل کرسی کرمان و بنادر هرمز و تیس، به دلیل فاصله آن با شهرهای مادر یعنی کرمان و هرمز و تیس بود. آستانه دسترسی و حوزه نفوذ شهرهای مادر، توان پوشش قمداین و نواحی جیرفت را نداشت. افزون بر این، فاصله میان قمداین و بندر هرمز (دریا) بیش از ۴۵ فرسخ (حدود ۲۶۰ کیلومتر) بود و در این مسیر، شهرهایی از جمله رودبار، منوجان، جغین و رودان، نقش و جایگاه قمداین را به دست نیاوردند یا در نظام سلسله‌مراتبی شهرهای ایالت کرمان، در سلسله مراتب پایین‌تری قرار داشتند.

افزون بر این، حضور بازرگانان خارجی و شکل‌گیری انبار کالاهای نفیس در قمداین سبب شد این محلّه از منظر ژئواکونومی، در میان بنادر و شهرهای تجاری جنوب ایران به مهم‌ترین بارانداز پس کرانه‌ای در سواحل شمالی خلیج فارس و یک مرکز بازرگانی دوربرد تبدیل شود. همچنین سه اصل اکولوژیکی - اجتماعی «تنوع»، «تمرکز» و «تعادل» نیز به‌عنوان سه مفهوم اساسی در توسعه

منطقه‌ای با وضعیت قُمادین و جیرفت در سده‌های میانی اسلامی مطابقت دارد. همچنین، بر پایه نظریه‌های اقتصادی و بازاریابی، تجارت پرسود در قُمادین ناشی از دو عامل بود: نخست، پیشینه و تخصص بازرگانان جنوب ایران و شناخت دقیق آنها از بازارهای پنج‌گانه بالقوه، آماده، آماده و اجد شرایط، هدف و تحت نفوذ؛ دوم، آگاهی از توانمندی‌های داخلی و مدیریت صحیح منابع بومی.

سپاسگزاری

نگارنده از دکتر علی شهدادی و دکتر امین دهقانی به دلیل مشاوره‌ها و همکاری در تهیه منابع نظریات توسعه منطقه‌ای سپاسگزار است.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- آسایش، حسین. (۱۳۸۱). اصول و روش‌های برنامه‌ریزی روستایی، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.
- ابن‌حوقل. (۱۳۴۵). صوره الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ابوالفداء. (۱۳۴۹). تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ادریسی، محمد بن محمد (شریف). (۱۴۰۹). نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، جلد ۱، بیروت: عالم الکتب.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۳۴۰). مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- افضل‌الدین کرمانی، احمد بن حامد. (۱۳۵۶). عقد العلی للموقف الاعلی، تصحیح علی محمد عامری، تهران، روزبهان.
- افضل‌الدین کرمانی، احمد بن حامد. (۱۳۲۶). تاریخ افضل (بدائع الزمان فی وقایع کرمان)، ترجمه مهدی بیانی، تهران، دانشگاه تهران.
- امیرحاجلو، سعید. (۱۳۹۳). «تبیین نقش متغیرهای بوم‌شناسی در حیات شهر اسلامی جیرفت»، فصلنامه پژوهش - های باستان‌شناسی ایران، دوره ۴، شماره ۷: ۱۷۵-۱۹۴.
- بارتولد، ویلادیمیر. (۱۳۰۸). تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران، چاپ اتحادیه.
- بزرگ‌زاده، علیرضا؛ قردان، حمید. ۱۳۹۱. بازاریابی، تهران، فرهنگ سبز.
- تاریخ شاهی قراختائیان. (۲۵۳۵). به اهتمام و تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- جمعه‌پور، محمود. (۱۳۹۲). «تحلیل سطح توسعه منطقه‌ای و عدم تعادل نواحی در استان تهران با تأکید بر نقش شهرهای کوچک و میانی»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۶۱: ۱۱۱-۱۴۳.
- چوبک، حمیده. (۱۳۹۱). «سفالینه‌های دوران اسلامی شهر کهن جیرفت»، مطالعات باستان‌شناسی، دوره ۴، شماره ۱ (شماره پیاپی ۵): ۸۳-۱۱۲.
- چوبک، حمیده. (۱۳۸۳). تسلسل فرهنگی جازموریان - شهر قدیم جیرفت در دوره اسلامی، رساله دکتری باستان‌شناسی، به راهنمایی دکتر محمدیوسف کیانی، دانشگاه تربیت مدرس.

نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران ♦ ۳۶۱

- چریک، حمیده؛ کیانی، محمدیوسف. (۱۳۸۳). «حوزه فرهنگی جازموریان در بررسی‌های باستان‌شناسی ایران»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، شماره ۳۵: ۳۱-۶۸.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب. (۱۳۶۲). به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری.
- خبیصی، محمد ابراهیم. (۱۳۷۳). سلجوقیان و غز در کرمان، مقدمه و تصحیح و تحشیه باستانی پاریزی، تهران، کوروش.
- خیراندیش، عبدالرسول؛ خلیفه، مجتبی. (۱۳۸۶). «تجارت دریایی ایران در دوره سلجوقی، سده‌های ۵ و ۶ هجری (با تأکید بر نقش بندر تیز)»، فصلنامه علوم انسانی، شماره ۶۵: ۷۱-۹۲.
- رازانی، مهدی؛ امامی، سیدمحمدامین؛ عابد اصفهانی، عباس. (۱۳۸۸). «نگاهی به نویافته‌های باستان‌شناسی جیرفت»، دوفصلنامه دانش و مرمت میراث فرهنگی، سال ۵، شماره ۳ (شماره پیاپی ۴): ۲۹-۴۰.
- روستا، جمشید؛ محمدی، الهام. (۱۳۹۴). «تحلیل وضعیت تجارت و راه‌های تجاری کرمان در دوران حاکمیت سلجوقیان (۴۳۳ تا ۵۸۳ ق)»، پژوهش‌های تاریخی، شماره ۲۷: ۱۱۹-۱۳۵.
- شهسواری، میثم. (۱۳۹۸). «تأملی در مفهوم جغرافیایی ایالت و شهر جیرفت در دوران اسلامی؛ از سده‌های نخستین تا اوایل سده هشتم هجری»، فصلنامه تاریخ اسلام و ایران، سال ۲۹، شماره ۴۲ (پیاپی ۱۳۲): ۷۹-۱۰۰.
- صدقی، ناصر. (۱۳۸۷). «بررسی وضعیت تجارت مسافره در ایران عصر سلجوقی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره ۵۳: ۵۹-۸۰.
- عباسی، جواد؛ امیری، لیلا. (۱۳۹۰). «تجارت کرمان از سده ششم تا هشتم ه. ق با تأکید بر جایگاه جیرفت»، مطالعات ایرانی، سال ۱۰، شماره ۱۹: ۳۰۱-۳۲۰.
- قزوینی، زکریا بن محمد محمود. (۱۳۷۳). آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- لسترنج، گای. (۱۳۸۳). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چاپ ششم، تهران، علمی و فرهنگی.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- منشی کرمانی، ناصرالدین. (۱۳۶۲). سمط العلی للحضرة العلیا، تهران، اقبال.
- موحد، علی؛ مسعودی راد، ماندانا. (۱۳۸۸). «بررسی نقش و کارکرد شهرهای میانی در توسعه اقتصاد منطقه‌ای»، مجله جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای، شماره ۱۲: ۱۲۵-۱۴۵.
- موسوی حاجی، سیدرسول؛ شهسواری، میثم. (۱۳۹۲). «شهر قدیم جیرفت: توضیحی برای روند و چرایی متروک شدن آن با نگاهی به شهر جدید جیرفت»، پژوهشنامه خراسان بزرگ، شماره ۱۱: ۶۵-۷۷.
- مؤمن‌زاده، مرتضی؛ فرجاد باستانی، محسن. (۱۳۶۹). «مروری بر آثار معدنکاری باستانی در خطه کرمان»، مجموعه مقالات کرمان‌شناسی، به کوشش محمدعلی گلاب‌زاده، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب. (۱۳۸۱). البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

یحیایی، داوود. (۱۳۸۷). «بازرگانی دریایی سیراف در سده‌های نخستین اسلامی»، تاریخ و تمدن اسلامی، شماره ۷: ۸۹-۱۱۲.

ب) نافرسی

- Dewar, David; Todes, Alison; Watson, Vanessa. 2018. *Regional Development and Settlement Policy*, Routledge Library Editions; Urban and Regional Economics, Routledge.
- Higgins, Benjamin; Savoie, Donald. 1997. *Regional Development Theories and Their Application*, New York: Routledge.
- Johnson, Thomas, G. 1993. The Dimensions of Regional Economic Development Theory, *The Review of regional studies*, Southern Regional Science Association, vol. 24 (2): 119-126.
- Illeris, Sven. 1993. "An Inductive Theory of Regional Development", *the journal of the RSAI* 72, 2: 113-134.
- Marko Polo. 1914. *The Travels of Marco Polo the Venetian*, Published by J. M. Dent Sons, London.
- Pike, Andy; Rodriguez-Pose, Andres; Tomaney, John. 2017. *Handbook of Local and Regional Development*, London and New York: Routledge, Taylor & Francis Group.
- Polese, Mario. 1999. "From Regional Development to Local Development: on the Life, Death and Rebirth of Regional Science as a Policy Relevant Science", *Canadian Journal of Regional Science*, vol. 22. Issue 3: 299-314.



نقشه ۱. موقعیت شهر قدیم جیرفت و قمادین در استان کرمان و ایران (نگارنده، ۱۳۹۸)



تصویر ۱. عکس ماهواره‌ای قمادین، شهر اسلامی جیرفت و شهر امروزی جیرفت (Google Earth)



تصویر ۲. راست: محوطه قمادین بعد از توسعه روستاهای نارجو و رهجرد (Google Earth, 2019)

چپ: محوطه قمادین قبل از تخریبها (Google Earth, 2002)



تصویر ۳. گونه‌های سفال لعابدار صدر اسلام تا سده هفتم هجری از قُمادین (نگارنده، ۱۳۹۸)



تصویر ۴. گونه سفال قالب‌زده بدون لعاب از قُمادین (نگارنده، ۱۳۹۸)

ارزیابی تشابهات بین فرهنگی ایران و سوریه بر مبنای مطالعات سفال‌های قرون میانی اسلامی

حسین صدیقیان* و مجید منتظرظهوری**

*استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه لرستان، **استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران

چکیده

سوریّه یکی از سرزمین‌هایی محسوب می‌شود که طیّ قرون مختلف تاریخی سفالینه‌های بسیاری در آن تولید شده است. در این میان قرون ۵ تا ۸ ه.ق، یکی از دوران مهم تاریخی این سرزمین در ساخت سفال محسوب می‌شود، زیرا در فاصله این قرون متنوع‌ترین و زیباترین سفال‌های سوریّه تولید شده‌اند. این سفال‌ها که در مراکز هم‌چون تل مینیس، رقه و دمشق تولید شده‌اند، از لحاظ ساخت و تزئین ارتباطات بسیاری با نمونه‌های ساخته شده در ایران و مصر دارند؛ اما متأسفانه از این ظروف و ارتباطاتشان با سفالینه‌های هم‌زمان در مناطق دیگر به‌ویژه ایران، اطلاعات اندکی منتشر شده است. بدین سبب هدف از انجام پژوهش حاضر آن است که ضمن معرفی برخی گروه‌های سفالین قرون میانی اسلامی در سوریّه، بخشی از جنبه‌های ارتباطی آنها با نمونه‌های ایرانی مشخص شود. جهت انجام این کار از روش کتابخانه‌ای و مطالعه آثار موزه‌ای استفاده شده است. بر همین اساس در پژوهش حاضر مشخص شده است که بخشی از سفالینه‌های لعاب‌دار ساخته شده سوریّه در فاصله قرون ۵ تا ۸ ه.ق، تشابهات بسیاری با نمونه‌های تولیدی هم‌زمان ایران دارند. از جمله این سفالینه‌ها می‌توان به نمونه‌های مختلف زرین‌فام، لاجوردینه زرین‌فام، لکابی، سلطان‌آبادی و اسگرافیاتو اشاره کرد. با این حال چگونگی تأثیرگذاری یا تأثیرپذیری نمونه‌های تولیدی سوریّه و ایران

بر یکدیگر مشخص نیست؛ زیرا تاکنون مطالعات سن‌یابی دقیقی در مورد تمامی سفالینه‌های شناخته شده تولیدی هر دو مرکز صورت نپذیرفته است.

واژه‌های کلیدی: سوریّه، سفال، دوران اسلامی، قرون ۵ تا ۸ ه.ق.

مقدمه

هم‌زمان با طلوع اسلام در سرزمین عربستان و سرزمین‌های مختلف، مناطقی چون سوریّه و ایران که تحت حکومت حاکمان روم شرقی و ساسانی بودند به تصرف حاکمان اسلامی درآمدند. از آن پس تمامی این سرزمین‌ها و بسیاری مناطق دیگر به‌طور نسبی تحت لوای حکومت اسلامی درآمده و مرزهای سیاسی بین آنها رنگ باختند. باوجوداین، از قرن سوم هجری به بعد که حکومت‌های نیمه‌مستقل و مستقل در بخش‌های مختلف سرزمین‌های اسلامی روی کار آمدند، تا حدودی مرزهای سیاسی معنای تازه‌ای یافتند. از قرن پنجم هجری تا زمان حملات مغول هم‌زمان در ایران و سوریّه حکومت‌های قدرت‌مند و به‌ظاهر نیمه‌مستقلی روی کار آمدند که سگّه و خطبه به نام آنها و خلیفه وقت عباسی ضرب شده و خوانده می‌شد. درعین‌حال که برخی حاکمان وقت ایران قلمرو خود را حتّی به بخش‌هایی از خاک سوریّه نیز رسانده بودند. ازاین‌روی همواره بخشی از آثار تولیدی این مناطق دارای تشابهات بسیار فنی و تزئینی با هم بودند که نمونه بارز آنها را در سفالینه‌های تولیدی این زمان، می‌توان ملاحظه کرد. این موضوع حتّی در زمان حملات مغول به ایران و بخش‌هایی از سرزمین سوریّه، نیز صادق است؛ به گونه‌ای که ما شاهد تشابهات بسیار در برخی از تولیدات سفالین این دو منطقه هستیم. در مورد سفالینه‌های تولیدی سوریّه و ایران و ارتباطات آنها با یکدیگر در فاصله قرون ۵ تا ۸ ه.ق، پژوهش‌های اندکی صورت گرفته است؛ در این پژوهش‌ها که گاه به معرّفی یا بررسی یک یا چند گروه سفالین تولیدی ایران یا سوریّه پرداخته شده اشارات مختصری نیز در مورد ارتباط آنها با نمونه‌های تولیدی دیگر مناطق شده است؛ ازاین‌روی در پژوهش حاضر برآنیم تا ضمن مطالعه اجمالی تاریخچه سوریّه در فاصله قرون ۵ تا ۸ ه.ق و معرّفی مراکز تولیدی مهم آن در این قرن‌ها، به مقایسه سفال‌های تولیدی آن با سرزمین ایران پرداخته و وجه تشابهات آنها را شناسایی کنیم. اما به دلیل گسترده بودن طیف سفال‌های تولیدی این قرون در دو سرزمین ایران و سوریّه، صرفاً به مطالعه نمونه‌هایی پرداخته شده که تشابهات تزئینی و فنی آنها با یکدیگر بیشتر است.

مهم‌ترین فرضیه پژوهش حاضر بر این امر استوار است که به دلیل روابط فرهنگی و حتی سیاسی بین ایران و سوریه، آثار تولیدی این دو سرزمین نیز از تشابهات بسیار برخوردار هستند. در این میان، داده‌های سفالین بنا به دلایلی چون فراوانی بسیار در موزه‌ها و تنوع آرایه‌پردازی زیاد، نقش مهمی را در شناخت بهتر این روابط ایفا می‌کنند. از این‌روی دو روش مختلف تحقیقاتی جهت انجام این پژوهش در نظر گرفته شده است: در مرحله اول به مطالعات گسترده کتابخانه‌ای پرداخته شده تا بتوان چگونگی روابط سفالین این دو منطقه را تا حدودی مشخص کرد؛ سپس از نتایج حاصل از مطالعه آثار سفالین موجود در موزه‌های مختلف نیز استفاده کرده تا بتوان تصویر بهتری از این مطالعات را ترسیم کرد.

تاریخ اجمالی سوریه در قرون میانی اسلامی

هم‌زمان با اوایل حکومت سلجوقیان در ایران، بخش‌های اصلی سوریه زیر نفوذ حکومت فاطمیان مصر درآمد ولی بخش شمالی آن تحت حکومت بیزانس بود. اما در نبرد معروف ملازگرد در بهار سال ۴۶۳ ه.ق، بین آلپ‌ارسلان سلجوقی و رومانوس بیزانسی، بخش‌های زیادی از شمال سوریه و ترکیه امروزی به تصرف سلجوقیان درآمد (باسورث، ۱۳۸۵: ۶۸). ولی نفوذ سلجوقیان در سوریه مدت زمان زیادی طول نکشید و در زمان حکومت ملک‌شاه سلجوقی از شدت آن کاسته شد. اما همچنان چندین امارت عرب، خراج‌گذار شخص ملک‌شاه بودند که وظایفشان دفع نفوذ فاطمیان از بیابان شام و تهیه سرباز برای سپاه سلطان بود (همان: ۸۲). طی این مدت و در فاصله سال‌های ۴۷۷ تا ۴۷۹ ه.ق، بخش‌های مختلف سوریه درگیر جنگ‌های داخلی فرمانداران نظامی سلجوقیان بود که موجبات ویرانی‌های بسیاری را حاصل آورد؛ هرچند که سرانجام با دخالت مستقیم ملک‌شاه سلجوقی، این فرماندهان شکست خورده و شهرهای آن از امنیت نسبی برخوردار گردیدند (همان: ۱۰۱). با وجود تمامی این تفاسیر حکومت سلجوقیان بر سوریه چندان به درازا نکشید و در اوایل قرن ششم هجری، زنگی (۴۶۳ - ۵۲۵ ه.ق) و سپس فرزندانش، که نخست صلیبیان را از دولت ادسا (اورفای جدید در ترکیه) رانده بود، بر سوریه و جزیره مسلط شد (اتینگهاوزن و گرابر، ۱۳۸۳: ۵۲۵). حکومت این سلسله نیز بر سوریه چندان دوام نیاورده و در ربع آخر سده ششم هجری از صلاح‌الدین ایوبی شکست خورده و سوریه به تصرف ایوبیان درآمد و تنها موصل و جزیره در دست زنگیان باقی ماند (باسورث، ۱۳۸۵: ۱۷۰).

هم‌زمان با یورش مغولان به ایران، سوریه نیز عرصهٔ تاخت و تازهای این اقوام قرار گرفت. در حدود سال ۶۵۸ ه.ق، هولاکوخان مغول پس از تصرف بغداد، به سوریه هجوم آورده و شهرهایی چون حلب را کاملاً غارت کرد ولی شهرهایی چون دمشق که هیچ مدافعی نداشتند، بدون درگیری تسلیم مغولان شدند (بویل، ۱۳۸۵: ۳۳۰). تصرف سوریه توسط مغولان چندی به درازا نکشید، زیرا پس از شکست آنها در نبرد عین‌جالوت از حاکم مملوکی مصر، کل سوریه به تصرف حکومت ممالیک درآمد (همان: ۳۳۱). با این وجود تا اواخر حکومت ایلخانان، پادشاهان ایلخانی همواره سعی در تصرف این منطقه و شکست دادن ممالیک داشتند که هیچ‌گاه در انجام این کار موفق نشدند. سوریه به تدریج از زیر فشار حملات مغولان رهایی یافت که سبب آن طاعون، طغیان حاکمان و کشمکش‌های داخلی بود (بلر و بلوم، ۱۳۸۱: ۲۱۷). سرانجام در سال ۷۷۷ ه.ق، با سقوط کیلیکیه توسط ممالیک و درهم‌پاشی جنواییان در کنارهٔ دریای سیاه، روزگار وفور نعمت و آسایش نسبی برای سوریه فراهم آمد و شهر حلب یکی از ایستگاه‌های معتبر تجاری کاروان‌های جادهٔ خراسان بزرگ شد (همان‌جا). در این دوره قاهره، دمشق و حلب از شهرهای عمدهٔ قلمرو ممالیک و از ایستگاه‌های مهم تجارت بین حوضهٔ مدیترانه و شرق بودند (همان: ۲۵۰).

مراکز تولیدی سفال سوریه در فاصله قرون ۵ تا ۸ ه.ق

سوریه یکی از سرزمین‌های مهم اسلامی در عرصهٔ تولید سفال محسوب می‌شود. در این کشور طی قرون متمادی و به‌ویژه قرون ۵ تا ۸ ه.ق، سفالینه‌های بسیاری تولید و به بازار عرضه شده که از تنوع فرم و نقش فراوانی برخوردار هستند. سفالینه‌های این سه قرن در مراکز مختلفی تولید شده که یکی از قدیم‌ترین آنها به احتمال محوطهٔ معروف به تل‌مینیس (Tell Minis)، مکانی بین حماه (Hama) و حلب (Aleppo) است. در همین ارتباط باید بیان گردد که در گذشته تصور می‌شد که خارج از مرزهای ایران دورهٔ سلجوقی، فقط در شهر رقهٔ سوریه سفال تولید شده است؛ اما امروزه این فرضیه تا حدودی به چالش کشیده شده، زیرا در کاوش‌های محوطهٔ تل‌مینیس شواهدی از تولید سفال طی دورهٔ سلجوقی به دست آمده است که تولیدات آن تقدّم زمانی بیشتری نسبت به نمونه‌های رقه دارد؛ همین ارتباط باید بیان شود که در اوایل مطالعات باستان‌شناسی صورت گرفته در این محوطه، تعداد زیادی ظروف سفالین شناسایی شد که در مرکزی غیر از رقه ساخته شده بودند؛ چون کیفیت آنها برتری زیادی بر نمونه‌های تولیدی رقه داشت (فهروری، ۱۳۸۸: ۴۴). این سفال‌ها که در محوطه‌های دیگری چون حما و قصرالحیر شرقی نیز شناسایی شده‌اند، شامل نمونه‌هایی چون

زرّین‌فام، لعاب‌دار تک‌رنگ و پاشیده می‌شوند (Porter & Watson, 1987: 179). خمیره این سفال‌ها فریتی یا شبه‌چینی بوده و تأثیرات بسیاری را از نمونه‌های مصر دوره فاطمی گرفته‌اند؛ درحالی‌که نمونه‌های رقه علاوه بر تأثیرپذیری از مصر، از سفالینه‌های تولیدی هم‌زمان ایران نیز تا حدودی تأثیر پذیرفته‌اند (Ibid, 189). درعین حال که سفالینه‌های زرّین‌فام منسوب به این محوطه نیز اغلب دارای طرح‌های پیکره‌ای هستند، درحالی‌که سفالینه‌های مشابه رقه گرایش به طرح‌های گیاهی و یا خوشنویسی با رنگ مایه زرّین متمایل به شکلاتی دارند (تصاویر ۱-۲) (آلن، ۱۳۸۳: ۴۴) از این‌رو احتمال داده شده که تولیدات تل‌مینیس ابتدا با ورود یا تأثیرپذیری از سفال‌گران مصری، در اوایل قرن شش هجری شروع و تا اواسط این سده ادامه یافته و پس از آن تولیدات رقه شروع شده است (Porter & Watson, 1987: 191). در مطالعات سنگ‌نگاری (Petrography) سفالینه‌های خمیره شبه‌چینی سوریه نیز نمونه‌های تل‌مینیس در گروه جداگانه‌ای نسبت به آثار رقه قرار گرفته‌اند (Mason, 1995: 9). البته در این میان پیشنهادی نیز ارائه شده که بیان می‌دارد، سفالینه‌های تل‌مینیس در مرکز دیگری تولید شده‌اند. زیرا در کاوش‌های محوطه بالیس/مسکنه (Balis/Meskene) که در کرانه راست رودخانه فرات، بین رقه و حلب قرار دارد، کوره‌های تولید سفال با خمیره شبه‌چینی شناسایی شده که نمونه‌های تولیدی آن تا حدودی قابل مقایسه با آثار تل‌مینیس هستند. البته به دلیل عدم انجام مطالعات آزمایشگاهی هنوز قطعیتی در این زمینه وجود ندارد (فهروری، ۱۳۸۸: ۴۴).

از مراکز مهم دیگر سوریه که در فاصله قرون میانی اسلامی سفال‌گری در آن رونق داشته، رقه (Raqqa) است (نقشه ۱-۲). در ارتباط با این شهر ابتدا باید بیان کرد که در گذشته تمامی ظروف سفالین مختلف تولیدی آن را به اشتباه به زمان حکومت هارون‌الرشید خلیفه عباسی (۱۷۰-۱۹۴ ه.ق) که مدّتی در آنجا اقامت داشت، نسبت می‌دادند؛ درحالی‌که اسلوب ساخت و تزئین بخش عمده‌ای از این سفالینه‌ها به دوره متأخرتری تعلق داشته و دارای عناصر تزئینی است که مختص دوره اتابکان سلجوقی سوریه، عراق و تا حدودی پس از آن است (دیماند، ۱۳۸۳: ۱۸۴). با توجه به نتایج حاصل از مطالعات و کاوش‌های باستان‌شناسی صورت گرفته در برخی از تپه‌های باستانی شهر رقه همچون تل فحاریّه (Tell-Alfakhkhar)، تل زجاجیه (Tell Glass) و تل آسود (Tell

^۱ نام‌های دیگر این خمیره شامل فاینس، quartz frit .artificial paste و quartz frit clay paste است (Mason & Tite, 1994: 77) که در بخش دیگر مقاله مفصل بدان پرداخته خواهد شد.

^۲ بنا به اشاره برخی متون تاریخی هارون‌الرشید در سال ۱۸۴ ه.ق برای مدّت چند ماه در رقه اقامت داشته است (به‌عنوان نمونه رک: دینوری، ۱۳۷۱: ۴۳۱).

Aswad)، می‌توان بیان کرد که این شهر حداقل از قرن سوم هجری به بعد یکی از کانون‌های مهم و شناخته شده تولید سفال محسوب شده است؛ در این میان تولیدات سفالین قرون ۵ تا ۷ ه.ق آن، از اهمیت و تنوع بیشتری برخوردار هستند (لوح ۱)؛ (Tonghini & Henderson, 1998: 125). این شهر در دوره نهایی دولت‌های بازمانده سلجوقی، زنگی و تا حدودی ایوبی، یکی از مراکز خارج از قلمرو ایران بود که بعد از تل‌مینیس، مقدار قابل ملاحظه‌ای از سفال‌های لعاب‌دار خمیره شبه‌چینی^۱ و انواع مختلف کاشی‌های لعاب‌دار را تولید کرده است (اتینگهاوزن و گرابر، ۱۳۸۳: ۵۲۹؛ Tonghini & Henderson, 1998: 114). از سفال‌های تولیدی رقه می‌توان به این موارد اشاره کرد: گونه‌های مختلف سفال‌های لعاب‌دار همچون زرّین‌فام، نقاشی زیر لعاب^۲ لاجوردی، فیروززای و سیاه با خمیره سفید شبه‌چینی، اسگرافیاتو با خمیره نخودی مایل به قرمز، تک‌رنگ فیروزه‌ای، مشبک و نقش برجسته زیر لعاب؛ در این میان برخی از نمونه‌های تولیدی این شهر، به‌خصوص سفال‌های زرّین‌فام، از نمونه‌های مصر دوره فاطمی تأثیر گرفته‌اند (فهروری، ۱۳۸۸: ۴۴؛ Lane, 1971: 15؛ Lane, 1947: 44؛ Tonghini & Henderson, 1998: 118). در این ارتباط بیان شده است که به‌احتمال برخی از سفال‌گران فاطمی مصر در این زمان به سوریه آمده و در آنجا به تولید سفال زرّین‌فام پرداخته‌اند (Lane, 1971: 15).

علاوه بر ظروف سفالین ساخته شده در شهر رقه، این احتمال وجود دارد که در رصافا (۳۰ مایلی رقه) نیز سفالینه‌هایی مشابه رقه تولید شده باشد، ولی تاکنون داده‌هایی چون کوره‌های تولید سفال، وازده‌های کوره سفالگری و ... که این امر را تأیید کند، در آن به‌دست نیامده است (Lane, 1947: 45). همچنین طی کاوش‌های باستان‌شناسی محوطه باستانی گریتیل (Gritille) در شمال سوریه، گونه‌های مختلف سفالین لعاب‌دار با خمیره شبه‌چینی، مانند سفال زرّین‌فام شناسایی شد که در خود محوطه تولید نشده بودند (Blackman & Redford, 1994: 31)؛ ولی با انجام آزمایش فعال‌سازی نوترونی (INAA) روی ۱۱۴ قطعه از این سفال‌ها مشخص شد که حداقل شامل هشت

^۱ با توجه به اسناد باستان‌شناسی موجود، سفال‌های لعاب‌دار خمیره شبه‌چینی (Fritware) در سوریه از نیمه دوم قرن پنجم هجری به بعد شناخته شده است؛ به‌گونه‌ای که حتی در کاوش‌های باستان‌شناسی مناطق مهمی چون رقه، شواهد این امر به هیچ وجه در لایه‌های مربوط به قبل از این تاریخ به‌دست نیامده است (Tonghini & Henderson, 1998: 123).

^۲ تاریخ دقیق ورود نقاشی زیر لعاب به سوریه و همچنین منشأ و چگونگی توسعه اولیه آن، نسبت به اطلاعاتی که در این رابطه در مورد ایران وجود دارد، مشخص نیست؛ اما به‌نظر می‌رسد که در حدود سال ۵۹۷ ه.ق این تکنیک گسترش یافته است. طراحی روی این سفال‌ها نسبت به نمونه‌های ایرانی هم‌زمان، مشخص‌تر و واضح‌تر بوده است. طرح‌های معمول سوریه شامل حیواناتی چون خرگوش، سگ شکاری و گوزن می‌شده است (آلن، ۱۳۸۳: ۴۲).

گروه مختلف هستند که شاید در ارتباط با مراکز سفال‌گری مختلف قرون ۶-۷ ه.ق باشند (Redford & Blackman, 1997: 238). یکی از مراکزی که به احتمال این سفالینه‌ها در آنجا تولید شده باشد، محوطه سمسات (Samsat) در نزدیکی گریتل است که سفالینه‌های تولیدی آن شباهت بسیاری با نمونه‌های گریتل دارند (Ibid, 245).

شهر رقه، یکی از مراکز معتبر تولید سفال سوریه تا اواسط قرن هفتم هجری محسوب می‌شد؛ اما در حدود سال ۶۵۶ ه.ق شهر و بیشتر مراکز اطراف آن، توسط مغولان تسخیر و ویران شد؛ از این روی بیشتر سفال‌گران آن به دمشق (Damascus) که بخشی از قلمرو دولت ممالیک مصر محسوب می‌شد، مهاجرت کردند و این شهر تبدیل به مرکز اصلی سفال‌گری سوریه شد (فهروری، ۱۳۸۸: ۴۴ و Lane, 1971: 15). دمشق نیز تا زمان یورش تیمور در سال ۸۰۳ ه.ق، به تولید گونه‌های مختلف سفالی به ویژه سفال‌های زرین‌فام پرداخته و پس از آن روند تولید این ظروف به طور کامل متوقف می‌شود (Ibid, 16).

در مراکز تولیدی شهر دمشق انواع سبوه‌های بزرگ و آلبارلوهای^۱ زیبا تولید شده که از آنها جهت نگهداری و صادرات اجناسی چون روغن، ضماد، ادویه و دارو استفاده شده است. این ظروف به سبب لعاب آبی تیره و تزئین زرین‌فام صدفی آن در بخش‌بندی‌های افقی با طول متفاوت، معروف بودند. نقش‌مایه‌های تزئینی آنها عبارت‌تند از نقش‌های کتیبه‌دار و شبه کتیبه و نقش‌های پرندگان و حیوانات بزرگ در یک زمینه گیاهی؛ بسیاری از این ویژگی‌ها روی سبوها و آلبارلوه‌ها که با فن ضعیف آبی و سیاه زیر لعابی همراه با لعاب سفید کار شده، آمده است (تصاویر ۳-۴)؛ (بلر و بلوم، ۱۳۸۱: ۲۶۴ و Allan, 1991: 44). علاوه بر ظروف زرین‌فام، سفال‌های آبی و سفید با خمیره شبه‌چینی با تزئینات و عناصر گیاهی، جانوری و هندسی چینی نیز در سوریه متداول و تولید می‌شد که با توجه به شناسایی نمونه‌های سفال‌های وارفته، به احتمال برخی از این گونه‌ها در دمشق تولید شده‌اند (Carswell, 1979: 17). از قرار معلوم تولید برخی ظروف لعاب‌دار در سده هشتم هجری، به دلیل ویرانگری‌های تیمور در دمشق یا رقابت روزافزون سفال‌گران اسپانیایی، متوقف شده است (بلر و بلوم، ۱۳۸۱: ۲۶۴).

^۱ آلبارلو (Albarellow): اصطلاحی به زبان انگلیسی است که به برخی ظروف دهانه بسته گلدانی‌شکل و با بدنه تقریباً صاف و غیر محدب اطلاق می‌شود و معادلی در فارسی برای آنها در نظر گرفته نشده است. این اصطلاح از قرن پانزدهم میلادی در ایتالیا رایج و شناخته شده که برای ظروف نگهداری دارو یا مواد پزشکی در انبارهای داروخانه یا بیمارستان، به کار می‌رفت (Allan, 1991: 44).

با پژوهش و بررسی متون تاریخی مختلف، به کمتر نوشته‌ای مواجه می‌شویم که تا حدودی به تولیدات سفال در شهرها و بخش‌های مختلف سوریه، طی قرون میانی اسلامی، اشاره بکند. در این بین تنها در دو کتاب احسن التّقسیم مقدسی (قرن ۴ ه.ق) و معجم البلدان یاقوت حموی (اوایل قرن ۷ ه.ق) اشاراتی مختصر در ارتباط با تولیدات ظروف سفالین شده است. در این بین کتاب احسن التّقسیم مربوط به دوره مورد مطالعه ما نیست، ولی به دلیل اهمیت آن و کمبود منابع تاریخی در ارتباط با سفال‌های قرون ۵ تا ۸ ه.ق، در اینجا ذکر می‌شود. مقدسی به صورت بسیار مختصر بیان داشته که از نصیبین (یکی از بخش‌های رقه در قرن ۴ ه.ق) کوزه صادر شده است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۲۰۴)؛ یاقوت نیز بیان داشته که در ارمناز (شهر کهنی از بخش حلب و در پنج فرسنگی آن) دیگ و کوزه‌های سرخ‌رنگ تولید شده است (حموی بغدادی، ۱۳۸۳: ۱۹۸).

مقایسه سفالینه‌های تولیدی سوریه و ایران در فاصله قرون ۵ تا ۸ ه.ق

در طول قرون ۵ تا ۸ ه.ق گونه‌های مختلف سفال لعاب‌دار و بدون لعاب در سرزمین‌های ایران و سوریه تولید شده است. در این میان برخی از گونه‌های سفال لعاب‌دار تولیدی این دو منطقه وجه تشابهات بسیاری را با یک‌دیگر دارند که در این بخش به بحث در مورد آنها پرداخته خواهد شد. اولین وجه تشابه سفالینه‌های این دوره که تقریباً و به صورت هم‌زمان در میان نمونه‌های ایران، سوریه و مصر نمود پیدا کرده، خمیره مصنوعی شبه‌چینی بوده که در تولید سفال به کار رفته است. در همین ارتباط لازم به توضیح است که از حدود اوایل قرن ششم هجری به بعد هم‌زمان در این سرزمین‌ها و نیز سرزمین‌های اسلامی دیگری چون عراق، علاوه بر خمیره رسی گلی که از قبل مورد استفاده قرار می‌گرفته، خمیره جدید و مصنوعی شبه‌چینی نیز تولید می‌شود (مورگان، ۱۳۸۴: ۱۳۷). خمیره شبه‌چینی به احتمال و با توجه منابع منتشر شده، به تقلید از سفالینه‌های چینی تولید شده است.^۱ اینکه چنین بدنه‌ای برای اولین بار در کجا ساخته شده، نامعلوم است (گراب، ۱۳۸۴: ۱۲۹)؛ اما با انجام مطالعات باستان‌شناسی که تاکنون صورت پذیرفته این احتمال داده شده است که اول بار در قرن پنجم هجری و در سفالینه‌های تولیدی مصر دوره فاطمی به کار رفته و سپس این فناوری در اوایل قرن ششم هجری به سوریه و ایران منتقل شده است (Watson, 1999: 302)؛ در این میان

^۱ باید به این نکته نیز پرداخته شود که عموماً علت روی آوردن سفال‌گران مسلمان به تولید سفال‌هایی با خمیره سفید شبه‌چینی، تقلید از نمونه‌های پوسلان تولیدی چین بوده است. به‌عنوان نمونه سفال‌های لعاب‌دار تک‌رنگ خمیره شبه‌چینی با تزئین نقش‌کنده زیر لعاب مصر فاطمی در قرن پنجم هجری کاملاً به تقلید از سفال‌های پوسلان‌های چینی معروف به Qingbay تولید شده‌اند (Tite & Wood, 2005: 31).

برخی از پژوهش‌گران نیز نظر دیگری داشته و بنا به دلایلی بیان می‌دارند که این نوع خمیره در ایران تولید شده است؛ از جمله دلایل مطرح شده توسط ایشان می‌توان به این موارد اشاره کرد: الف. اولین ظرف تاریخ‌دار با خمیره شبه‌چینی در سراسر جهان اسلام مربوط به سال ۵۳۴ ه.ق بوده و در ایران تولید شده است (مورگان، ۱۳۸۴: ۱۳۷)؛ ب. شناسایی ظروف خمیره شبه‌چینی در کاوش‌های زیر گنبدخانه سلجوقی مسجد جامع اصفهان که مربوط به اواخر قرن پنجم هجری هستند^۱ (Rugiadi, 2010: 178). با توجه به این تفاسیر باید بیان شود که تا زمانی که آزمایش‌های گاه-نگاری مطلق روی این سفالینه‌ها صورت نپذیرد، نمی‌توان نتیجه قطعی در مورد مطالب بیان شده در بالا ارائه داد.

دومین و مهم‌ترین وجه تشابهات سفالینه‌های سوریه و ایران، در ارتباط با ویژگی‌های تزئینی و انواع سفالینه‌های تولیدی آن است؛ از این‌رو و به دلیل اجتناب از طولانی شدن بحث، برخی از گروه‌های سفالین که بیشترین ارتباط را با هم دارند انتخاب شده‌اند که به شرح زیر است:

الف. سفال اسگرافیاتو: طی قرون ۶-۷ ه.ق، علاوه بر سفالینه‌های تولیدی لعاب‌دار خمیره شبه-چینی در مراکز مختلف سوریه، نمونه‌هایی از سفالینه‌های لعاب‌دار با خمیره گلی نخودی مایل به قرمز یا قرمز و تزئینات نقش‌کننده زیر لعاب یا اسگرافیاتو، نیز تولید شده است. سفالینه‌های اسگرافیاتوی سوریه که بیشتر در رقه تولید شده‌اند، کاملاً از نمونه‌های ایرانی متمایز هستند. اما در زمان حکومت ایوبیان، نمونه منقوش چندرنگ در سفالینه‌های اسگرافیاتو عمومیت یافت که ارتباط بسیاری با نمونه‌های هم‌زمان آق‌کند در ایران دارند. کاسه‌ای که با کناره‌های صاف، گشاد و لبه‌های صاف برگشته، در رنگ‌های زرد، سبز و منگنز نقاشی شده، نقوشی گل‌دار را نمایش می‌دهد که نمونه‌ای عالی از این سفالینه‌ها به‌شمار می‌رود (تصویرهای ۵-۶)؛ (فهروری، ۱۳۸۸: ۴۸). این نوع سفال همچنین طی کاوش‌های باستان‌شناسی در خارج از مرزهای سوریه فعلی نیز شناسایی شده است. یکی از این مناطق، جزیره قبرس است که طی کاوش‌های باستان‌شناسی بعضی قبور مربوط به مسیحیان ساکن در آن، تعداد زیادی ظروف سفالین شناسایی شده که به‌عنوان هدایای تدفینی در کنار اجساد قرار داده شده بودند (تصویر ۷)؛ برخی از این ظروف کاملاً قابل مقایسه با نمونه‌های تولیدی رقه در قرون ۶-۷ ه.ق هستند (Taylor, 1938: 86).

^۱ در کاوش‌های باستان‌شناسی صورت گرفته در زیر گنبدخانه سلجوقی مسجد جامع اصفهان هیچ‌گونه شواهدی از سفالینه‌های زرین‌فام قرون میانی شناسایی نشده است (Rugiadi, 2010: 181). این امر می‌تواند دال بر آن باشد که در آن تاریخ هنوز سفال‌های زرین‌فام با خمیره فریتی در ایران تولید نشده است، بلکه صرفاً نمونه‌های لعاب‌دار تکرنگ تولید شده‌اند.

ب. سفال زرّین فام: سفال‌های زرّین فام سوریه با تهرنگ عمیق ارغوانی و آمیخته شده با آبی سیر کم‌رنگ، هم برای تصاویر سایه‌نما و هم برای طرح‌هایی به کار می‌رفت که در زمینه‌ای از پیچک‌های ریز قرار می‌گرفت. همچنین برخی نمونه‌ها مشابه ظروف فلزکاری شده در ارتباط با صلیبیان بوده و دارای طرح‌ها و نقوشی چون شوالیه‌ها و سپرهای نورمنی است (اتینگهاوزن و گرابر، ۱۳۸۳: ۵۲۹). در این میان بیشترین نقوش شناسایی شده در این سفالینه‌ها مربوط به شکل‌های مختلف پیکره‌ای انسانی و تا حدودی حیوانی است (تصویرهای ۱-۲). این نقوش تا حدود بسیاری قابل مقایسه با سفالینه‌های زرّین فام منسوب به شهر ری^۱ هستند. یکی از ویژگی‌های سفال‌های زرّین فام تولیدی این شهر که بنام «سبک یادبودی»^۲ نیز شناخته شده، وجود پیکره‌های بزرگ و نقوش اسلیمی است که ارتباطات بسیاری را با ظروف مشابه فاطمی مصر و ظروف منسوب به تل‌مینیس سوریه دارند (تصویرهای ۸-۹)؛ (مورگان، ۱۳۸۴: ۱۴۱).

ج. سفال‌های لعاب‌دار تک‌رنگ خمیره شبه‌چینی: یکی از تولیدات مهم سفالین سوریه، مخصوصاً در شهر رقه، انواع سفالینه‌های لعاب‌دار تک‌رنگ است که خمیره شبه‌چینی دارند. سفالینه‌های تک‌رنگ سوریه شامل انواع تک‌رنگ فیروزه‌ای، لاجوردی و سفید بوده که برخی تزئیناتی به صورت نقش‌کنده، افزوده، برجسته یا قالبی دارند. این نوع تزئین سفال با خمیره شبه‌چینی تا حدود زیادی قابل مقایسه با نمونه‌های تولیدی ایران هستند با این تفاوت که برخلاف نمونه‌های ایرانی، روی بیشتر ظروف سوری لایه هفت‌رنگی وجود دارد که آنها را به قطعاتی براق تبدیل می‌کند (تصویرهای ۱۰-۱۱)؛ (فهروری، ۱۳۸۸: ۴۴). از جمله مراکز تولیدی این نوع سفالینه‌ها در ایران می‌توان به مشکویه و ذلف‌آباد در استان مرکزی، کاشان در استان اصفهان، نیشابور در استان خراسان و جیرفت

^۱ باوجود اینکه مطالب بسیاری در ارتباط با ظروف زرّین فام ری منتشر شده، هم‌چنان مرکز یا مراکز تولیدی آن مشخص نیست. در این ارتباط پژوهشگرانی چون پوپ بر پایه چند وازده کوره سفالگری زرّین فام مکشوفه در محله عزت‌آباد ری و موارد چندی دیگر، عقیده دارند که این سفال‌ها در ری تولید شده‌اند (پوپ، ۱۳۸۷: ۱۷۸۴)؛ درحالی‌که پژوهشگرانی چون میسن و واتسون نیز بر پایه شواهدی چون تشابهات سبکی، آزمایشات پتروگرافی و ... اعتقاد دارند که این سفال‌ها صرفاً در کاشان تولید شده‌اند (واتسون، ۱۳۸۲: ۳۹ و Mason, 1997: 111). باوجوداین هم‌چنان با قطعیت نمی‌توان بیان کرد که این سفال‌ها در مراکز ری و کاشان تولید شده‌اند و نیاز به پژوهش‌های باستان‌شناسی گسترده‌تری دارد.

^۲ بنا به گفته پوپ برخی از سفالینه‌های زرّین فامی که طی قرون ۵-۶ ه.ق در شهر ری تولید شده‌اند به دو گروه مختلف یادمانی و مینیاتوری تقسیم می‌شوند. ویژگی اصلی سفال‌های زرّین فام سبک یادمانی ری استفاده فراوان از نقش‌های انسانی و جانوری واقعی یا غیرواقعی مانند سگ تازی یا خرگوش است (پوپ، ۱۳۸۷: ۱۷۸۹).

در استان کرمان اشاره کرد^۱. اما در هیچ یک از سفالینه‌های تولیدی این محوطه‌ها آزمایش‌های دقیق سنیابی صورت نپذیرفته که بتوان تاریخ دقیق تولید آنها را مشخص کرد؛ از این روی نمی‌توان به قطع بیان کرد که برای نخستین بار این نوع از سفالینه‌ها در کدام یک از مناطق مصر، سوریه و ایران تولید شده و بر دیگر نقاط تأثیر گذاشته‌اند.

د. سفال‌های آبی و سفید نواری خمیره شبه‌چینی: از جمله تولیدات سفالین دیگر سوریه که وجه تشابه بسیاری با نمونه‌های ایران دارند، سفالینه‌های آبی و سفید نواری یا خمیره شبه‌چینی قرون ۶-۷ ق. هستند؛ این نوع سفالینه‌ها که در اشکال مختلف دهانه‌باز و تا حدودی دهانه‌بسته تولید می‌شوند، در مراکز مختلف سوریه هم‌چون رقه تولید شده‌اند. این شیوه تزئینی تداوم استفاده از رنگ آبی کبالتی در قرون اولیه محسوب می‌شود که به احتمال برای نخستین بار در ایران شکل گرفت (تصویرهای ۱۲-۱۳)؛ (Watson, 1987: 304).

ه. سفال لکابی: یکی دیگر از گروه‌های سفالین تولیدی سوریه که وجه تشابه بسیاری با نمونه‌های منسوب به ایران دارند، سفالینه‌های لکابی هستند. با توجه به کاوش‌های باستان‌شناسی که تاکنون صورت گرفته و نتایج آن منتشر شده، باید بیان کرد که در هیچ یک از این دو سرزمین مراکز تولیدی این سفال شناسایی نشده است؛ نمونه‌های موجود این سفال‌ها در موزه‌های مختلف نیز عموماً فاقد شناسنامه دقیق هستند، زیرا بیشتر این ظروف از طریق حفاری‌های غیر شناسایی شده‌اند؛ اما احتمال داده شده که تل مینیس و رقه در سوریه و ری و کاشان در ایران از مراکز تولیدی این سفال باشند (پوپ، ۱۳۸۷: ۱۷۶۶). همه سفالینه‌های لکابی منسوب به سوریه یا ایران، زمینه سفید با خمیره شبه‌چینی دارند و نقوشی عمدتاً انسانی یا حیوانی به صورت پیکره‌ای در مرکز آنها ترسیم بسته است با این تفاوت که یک لایه از بخش‌های بدون نقش سفال تراش داده شده و در نتیجه بخش‌های نقش‌دار تا حدودی برجسته به‌نظر می‌آیند (همان: ۱۷۶۴). در بخش‌های منقش سفال نیز از رنگ لاجوردی، فیروزه‌ای و تا حدودی سیاه برای متمایز کردن آن استفاده شده است. فرم بیشتر این سفال‌ها بشقاب و تا حدودی کاسه است و در اواخر قرن ششم هجری تولید شده‌اند (تصاویر ۱۴-۱۵)؛ (توحیدی، ۱۳۷۹: ۲۶۹).

^۱ برای آگاهی بیشتر در این زمینه رک: نوری شادمهانی، ۱۳۸۹؛ صدیقیان و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۳۵؛ چوبک، ۱۳۸۳: ۳۳۳ و Wilkinson, 1973: 259.

و. سفال‌های نقاشی زیر لعاب قرون ۷-۸ ه.ق منسوب به سلطان‌آبادی: در فاصله قرون ۷-۸ ه.ق، هم‌زمان در سوریه و ایران سفالینه‌هایی با تزئین نقاشی زیر لعاب در زمینه سفید تولید می‌شود. این سفالینه‌ها که عمدتاً خمیره شبه‌چینی دارند، در اشکال مختلف ظروف دهانه‌باز مانند انواع کاسه‌های متوسط یا بزرگ و دهانه‌بسته هستند. این سفالینه‌ها در ایران با نام سلطان‌آبادی شناخته شده‌اند که خود به سه زیر گروه مختلف تقسیم‌بندی می‌شوند. مشابه این سفالینه‌ها در کاوش‌های باستان‌شناسی شهر دمشق شناسایی شده است (Lane, 1971: 17 - 19)؛ از این روی پژوهش‌گران احتمال داده‌اند که هم‌زمان با حملات مغول به ایران، بسیاری از سفال‌گران به سوریه گریخته و در آنجا این نوع سفالینه‌ها را تولید کرده‌اند (فهروری، ۱۳۸۸: ۴۴). در عین حال که باید به این نکته نیز اشاره شود که چون بخش‌هایی از سرزمین سوریه در آن روزگار بخشی از قلمرو ایلخانان مغول محسوب می‌شد (همان‌گونه که در بخش پیشین اشاره شد)، این احتمال وجود دارد که روابط فرهنگی بین این سرزمین‌ها، به‌ویژه در زمینه تولید سفال، بیشتر شده باشد.

در سوریه تاکنون انواع سفالینه‌های گروه‌های یک تا سه شناسایی شده است که البته ظروف گروه دوم سوریه دارای خمیره سفیدتر و سخت‌تر از نمونه‌های سلطان‌آبادی ایران هستند. این سفال‌ها دارای لعاب شیشه‌ای ضخیم مایل به سبز مات است و رنگ آبی متمایل به سیاهی دارند. معمولاً در این ظروف از رنگ فیروزه‌ای استفاده شده و جزئیات برخی قطعات با رنگ قهوه‌ای مایل به قرمز نشان داده شده است (تصاویر ۱۶-۱۷)؛ (Lane, 1971: 18). سفال‌های گروه سه نیز در سوریه به فراوانی شناسایی شده است. نمونه‌های شناخته شده این ظروف در ایران خمیره شبه‌چینی یا نخودی مایل به قرمز با ماده چسباننده ماسه داشته که معمولاً سطح آنها چندان پرداخت نشده و حتی بخش‌های لعاب‌دار آنها نیز ناهموار است. این سفال‌ها یک گلابه سفید رقیق داشته که روی آنها تزئینات هندسی نواری شکل نامنظم به رنگ‌های سیاه، فیروزه‌ای و لاجوردی به کار رفته است. نمونه‌های شناخته شده سوریه نیز کاملاً مشابه ایران می‌باشند با این تفاوت که خمیره آنها تا حدودی روشن‌تر و سخت‌تر است (تصویرهای ۱۸-۱۹)؛ (Ibid, 18). تاکنون و با توجه به کاوش‌های باستان‌شناسی، هیچ مرکزی در ایران که این گونه سفالین را تولید کرده باشد، شناسایی نشده است و تمامی مراکز احتمال داده شده آن همچون اراک، فراهان و ساوه به نحوی رد شده‌اند (جهت آگاهی بیشتر رک: Neyestani & et.al, 2012: 101 - 102). از این روی نمی‌توان با قطعیت بیان کرد که این سفالینه‌ها برای نخستین بار در سرزمین ایران تولید شده‌اند یا سوریه.

ز. سفال لاجوردی زرین‌فام: یکی از گروه‌های سفالین شناخته شده قرون ۷-۸ ه.ق، سفال‌های معروف لاجوردی زرین‌فام هستند (فهروری، ۱۳۸۸: ۳۹ و آلن، ۱۳۸۷: ۴۳). این سفال‌ها دارای لعاب ماتی به رنگ لاجوردی تیره بوده که بخش زیادی از سطوح داخلی یا خارجی ظروف را فراگرفته است. تزئینات استفاده شده در آن به‌تمامی روی سطح لعاب آبی لاجوردی به‌کاررفته که فقط شامل رنگ طلائی می‌شود (Mason, 1997: 118). مرکز تولیدی این گونه سفالین در سوریّه مشخص نیست، اما احتمال داده شده است که دمشق از مراکز اصلی تولیدی آن باشد؛ این نوع سفال کاملاً قابل مقایسه با نمونه‌های تولیدی ایران بوده و وجه افتراق چندانی بین آنها دیده نمی‌شود. اما نقش‌های جانوری به‌خصوص ققنوس چینی، در نمونه‌های منسوب به سوریّه بیشتر مشاهده شده است (تصویرهای ۲۰-۲۱).

ح. پیکره‌های سفالی: علاوه بر تولید سفالینه‌های مختلف لعاب‌دار و بدون لعاب در سوریّه، طی قرن شش و هفت هجری قمری، پیکره‌های گوناگون حیوانی به‌نسبت بزرگ با خمیره سفید شبه‌چینی و لعاب تک‌رنگ فیروزه‌ای، سفید شیری و لاجوردی نیز تولید می‌شد که بیشتر شامل ابوالهول، شیردال و گاو است. این پیکره‌ها علاوه بر جنبه‌های تزئینی موارد کاربردی مختلفی چون عودسوز نیز داشتند (آلن، ۱۳۸۳: ۴۰). این پیکره‌ها نیز تا حدودی قابل مقایسه با نمونه‌های تولیدی هم‌زمان ایران هستند (تصویرهای ۲۲-۲۳). زیرا از جنبه‌های مختلفی چون نوع خمیره که به‌تمامی شبه‌چینی بوده، لعاب تک‌رنگ استفاده شده و شکل‌های حیوانی تا حدودی با یکدیگر قابل مقایسه هستند.

برآیند

در فاصله قرون ۵ تا ۸ ه.ق، سفالینه‌های بسیاری در سرزمین سوریّه تولید شده، که از ویژگی‌های فنی و تزئینی متنوعی برخوردار هستند. این سفال‌ها که در مراکز مهمی چون تل مینیس، رقه و دمشق تولید شده‌اند، به گروه‌های مختلف بدون لعاب و لعاب‌دار تقسیم می‌شوند. نکته‌ای که در مطالعه این سفال‌ها همواره حائز اهمیت است، تشابهات گسترده نقوش به‌کاررفته در آنها با نمونه‌های مناطق همجوار سوریّه و مخصوصاً سرزمین ایران است. البته این تشابهات عمدتاً در نمونه‌های لعاب‌دار مشاهده می‌شود نه نمونه‌های بدون لعاب؛ ازاین‌روی با مطالعه صورت گرفته در مورد سفال‌های لعاب‌دار سوریّه که در قرون ۵ تا ۸ ه.ق تولید شده‌اند، مشخص می‌گردد که حداقل هشت گروه سفالین این منطقه، تشابهات بسیاری را با نمونه‌های تولیدی هم‌زمان در ایران دارند. این تشابهات عمدتاً در تزئینات به‌کاررفته در سفال‌ها مشاهده می‌شود تا ویژگی‌های فنی آنها؛ هرچند که کاربرد

تقریباً هم‌زمان فناوری جدید سفال با خمیره شبه‌چینی و نقش‌اندازی زیرلغابی و رولغابی، از تشابهات فنی تولیدات سفالین دو منطقه محسوب می‌شود. نکتهٔ حائز اهمیت آن است که این تشابهات نیز عمدتاً در سفالینه‌هایی ملاحظه می‌شود که خمیره شبه‌چینی داشته و نمونه‌های با خمیره گلی تنها در یک گروه ملاحظه می‌شود. به این سبب احتمال دارد که سفال‌های خمیره شبه‌چینی به دلیل سطح فناوری بالاتر نسبت به نمونه‌های خمیره گلی، از توزیع گسترده‌تری نیز برخوردار شده‌اند؛ توزیعی که به سهولت در روابط تجاری بین دو سرزمین انجام می‌گیرد. از این روی می‌توان بیان کرد که به احتمال یکی از دلایل تشابهات گستردهٔ نقوش تزئینی سفالینه‌های سوریه با مناطق همجوار آن، ارتباطات گستردهٔ تجاری است. در عین حال که بعضی مسائل سیاسی همچون جنگ و کشورگشایی که نمود بارز آن را در دورهٔ ایلخانی می‌توان مشاهده کرد، نیز در این امر بی‌تأثیر نیست؛ زیرا در طی این دوره بخش‌هایی از خاک سوریه تحت تصرف قوای ایلخانان درآمد. از این روی چندان دور از ذهن نیست که در این دوره ارتباطات سفال‌گران سوری و ایرانی بیش از پیش شده باشد. موضوعی که تشابهات گستردهٔ نقوش سفالینه‌های تولیدی این زمان مهر تأییدی بر آن است مثل سفالینه‌های شناخته شدهٔ سلطان‌آبادی و لاجوردینه زرین‌فام.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- آلن، جیمز ویلسن. (۱۳۸۳). سفالگری اسلامی، ترجمه مهناز شایسته‌فر، تهران، انتشارات مطالعات هنر اسلامی.
- آلن، جیمز ویلسن. (۱۳۸۷). سفالگری اسلامی از آغاز تا دوره ایلخانی در موزه آشمولین آکسفورد، ترجمه مهناز شایسته‌فر، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات هنر اسلامی.
- اتینگهاوزن، ریچارد و گرابر، الگ. (۱۳۸۳). هنر و معماری اسلامی (۱)، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات سمت، چاپ چهارم.
- باسورث، سی. ای. (۱۳۸۵). «تاریخ سیاسی و دودمانی ایران (۳۹۰ - ۶۱۴ ه.ق)»، مجموعه تاریخ ایران کیمبرج، ج ۵، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.
- بلر، شیدا و بلوم، جان‌اتان. (۱۳۸۱). هنر و معماری اسلامی (۲)، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات سمت.
- بوئل، جی. آ. (۱۳۸۵). «تاریخ دودمانی و سیاسی ایلخانان»، مجموعه تاریخ ایران کیمبرج، ج ۵، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.
- پوپ، آرتور آپم. (۱۳۸۷). سفالگری، خوشنویسی و کتیبه‌نگاری، از مجموعه سیری در هنر ایران، ج ۴، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- توحیدی، فائق. (۱۳۷۹). فن و هنر سفالگری، تهران، انتشارات اساطیر.

- چوبک، حمیده. (۱۳۸۳). تسلسل فرهنگی جازموریان - شهر قدیمی جیرفت در دوره اسلامی، پایان‌نامه مقطع دکتری باستان‌شناسی دوران اسلامی، دانشگاه تربیت مدرس، (منتشر نشده).
- حموی بغدادی، یاقوت. (۱۳۸۳). معجم البلدان، جلد اول، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور.
- دیماند، موریس اسون. (۱۳۸۳). راهنمای صنایع اسلامی، ترجمه عبدالله فریار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود. (۱۳۷۱). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چاپ ۴.
- صدیقیان، حسین. (۱۳۸۹). بررسی باستان‌شناسی سفال‌های اسلامی محوطه مشکین‌تپه پرندهک، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه تهران، استاد راهنما: دکتر هایده لاله، (منتشر نشده).
- صدیقیان، حسین و دیگران. (۱۳۸۸). «مطالعه محوطه ذلف‌آباد فراهان بر اساس داده‌های گمانه‌زنی و بررسی سطحی»، مجله پژوهش‌های باستان‌شناسی مدرس، شماره ۲: ۱۳۰-۱۴۲.
- فهروری، گزا. (۱۳۸۸). سفالگری جهان اسلام در موزه طارق رجب کویت، ترجمه مهناز شایسته‌فر، تهران، انتشارات مطالعات هنر اسلامی.
- گراب، ارنست جی. (۱۳۸۴). «سفال ایرانی خمیر سنگی دوران سلجوقی»، مجموعه سفال اسلامی، گردآوری ناصر خلیلی و استفان ورونیت، تهران، نشر کارنگ: ۱۲۹-۱۳۶.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد. (۱۳۶۱). احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، جلد اول، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان.
- مورگان، پیتر. (۱۳۸۴). «سفال خمیر سنگی ایرانی دوران سلجوقی»، مجموعه سفال اسلامی، گردآوری ناصر خلیلی و استفان ورونیت، تهران، نشر کارنگ: ۱۳۷-۱۵۳.
- نوری شادمهانی، رضا. (۱۳۸۹). تبیین جایگاه مشکویه (مشکین‌تپه) در فرایند تولید سفال ایران قبل از مغول، پایان‌نامه مقطع دکتری باستان‌شناسی دوران اسلامی دانشگاه تهران، استاد راهنما: دکتر هایده لاله، (منتشر نشده).
- واتسون، آلپور. (۱۳۸۲). سفال زین فام ایرانی، ترجمه شکوه ذاکری، تهران، انتشارات سروش.

(ب) نافرسی

- Allan, James, 1991, *Islamic ceramics*, Oxford, Ashmolean Museum.
- Blackman, James & Redford, Scoff, 1994, "Glazed calcareous clay Ceramics from Grittile", *Muqarnas*, vol. 11, pp. 31-34.
- Carswell, John, 1979, "Sin in Syria", *Iran*, Vol. 17, pp. 15 – 24.
- Lane, Arthur, 1947, *Early Islamic pottery: Mesopotamia, Egypt & Persia*, London, Faber and Faber.
- Lane, Arthur, 1971, *Later Islamic pottery: Persia, Syria, Egypt & Turkey*, Second edition, London, Faber and Faber.
- Mason, Robert, 1995, "Defining Syrian Stone paste Ceramics: Petro graphic analysis of pottery From Maarrat Al-Numan", *Oxford Studies in Islamic art*, Vol. 10, Part Two, London, Oxford University Press, pp. 1-18.
- Mason, Robert, B. 1997, "Mediaeval Iranian Luster Painted and associated wares: Typology in a multidisciplinary study", *Iran*, Vol. 35, pp. 103-135.

- Mason, Robert & Tite, M.S. 1994, "The beginnings of Islamic Stone paste Technology", *Archaeometry*, Vol. 36, pp. 77-91.
- Neyestani, Javad & et.al, 2012, "Does Sultan Abad pottery really produced in Sultan Abad?" *The international journal of humanities of the Islamic republic of Iran*, vol. 19, N3, pp. 97 – 112.
- Porter, Venetia & Watson, Oliver, 1987, "Tell Minis wares", *Oxford Studies in Islamic art*, Vol. 4, London, Oxford University Press, pp. 175-189.
- Redford, Scoff & Blackman, James, 1997, "Luster and fritware production and distribution in Medieval Syria", *Journal of field archaeology*, Vol. 24, No2, pp. 233-247.
- Rugiadi, Martina, 2010, "Processing Iranian glazed pottery of the Masjid-I Jumà in Isfahan (ADAMJI project): Fritwares from the foundation of Nizām Al-Mulks domed hall', *Proceeding of the 6th International congress on the archaeology of the ancient Near East*, Vol3: Islamic Session, Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, pp. 173-190.
- Sauvaget, J. 1948, "Tessons de Rakka", *Ars Islamica*, Vol. 13, pp. 31 -45.
- Taylor, Joan Du Plat, 1938, "Medieval graves in Cyprus", *Ars Islamica*, Vol. 5, No1, pp. 55-88.
- Tite, M. & Wood, N. 2005, "The technological relationship between Islamic and Chinese glazed ceramics prior to 16th century", *China-Mediterranean sea, Routes and exchange of ceramics prior to 16th century*, Taoci, No4, pp. 31-39.
- Tonghini, Cristina & Henderson, Julian, 1998, "An eleventh-century pottery production workshop at al-Taqqa, preliminary report", *Levant*, Vol. XXX, pp. 113-127.
- Watson, Oliver, 1987, "Islamic pots in Chinese style", *The Burlington magazine*, Vol 129, No 1010, pp 304-306.
- Watson, Oliver, 1999, "Fritware: Fatimid Egypt or Saljuq Iran?" in Barrucand, M. (ed.), *L'Egypte Fatimide; son art et son histoire*, Paris, Université de Paris-Sorbonne, pp299-310.
- Watson, Oliver, 2004, *Ceramics from Islamic lands*, Thames and Hodson, London.
- Wilkinson, Charles, K. 1973, *Nishapur: Pottery of the early Islamic period*, New York, The Metropolitan Museum of art.

ج) اینترنتی

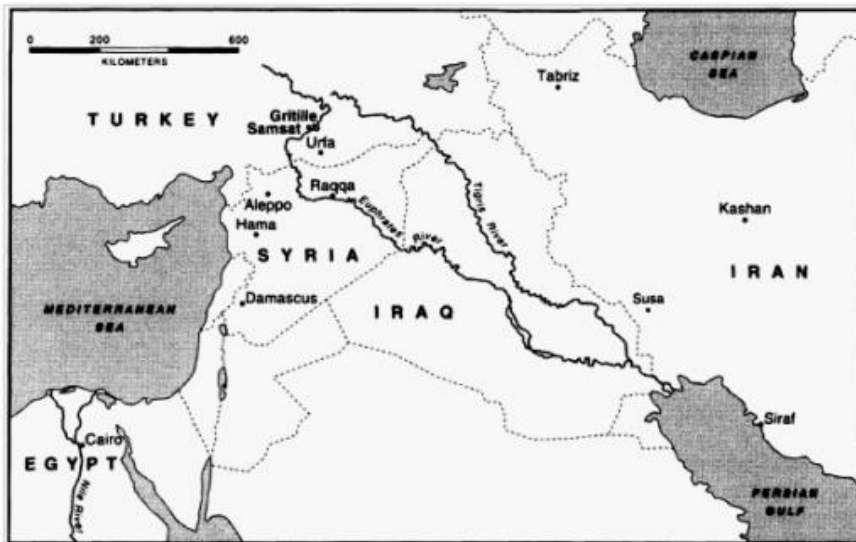
1. <http://www.asia.si.edu/collections/searchresults.cfm>, 17/11/2013.
2. http://cartelen.louvre.fr/cartelen/visite?srv=rs_display_res&critere=syria&operator=AND&nbToDisplay=20&langue=en&x=24&y=9, 17/11/2013.
3. http://www.clevelandart.org/art/collection/search?collection_search_views_fulltext=iran&created_date_op=%3D&created_date=&between_start=&between_end=&collection_search_views_artist_full_name=&collection_search_query=iran&year_operator=1&year=&year_era=1&year_end=&year_end_era=1&op=search&form_build_id=form-HbPViTUf_72lySUWDuGlyE8em4jkc02UShrGc4w6X3s&form_id=cleveland_art_collection_search_form, 11/2/2014.
4. <http://collections.vam.ac.uk/search/?offset=0&limit=45&narrow=&extrasearchh=&q=syria&commit=Search&quality=0&objectnamesearch=&placesearch=>

&after=&after-adbc=AD&before=&before-adbc=AD&name=search=&materialsearch=&mnsearch=&locationsearch, 17/11/2013.

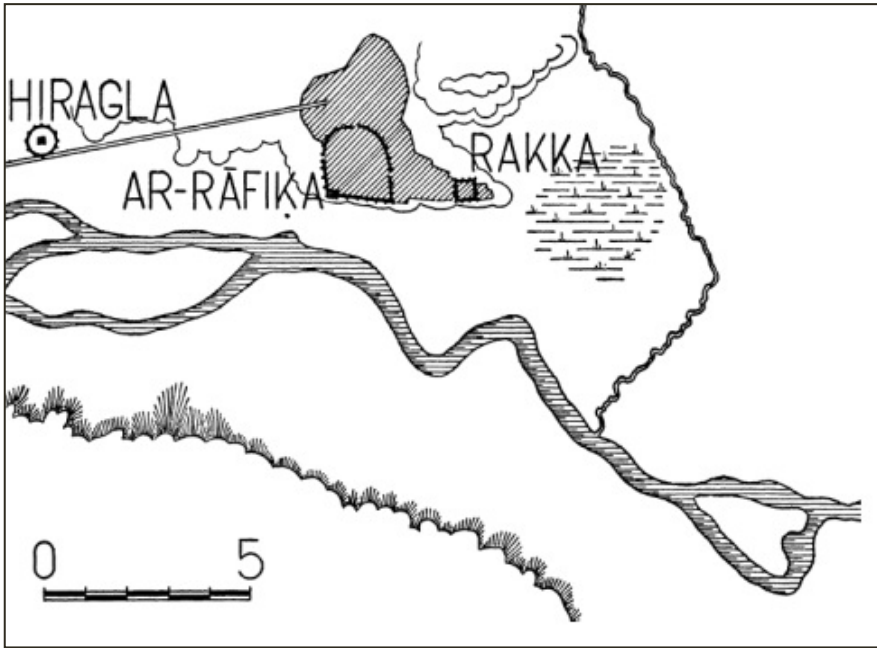
5. http://www.davidmus.dk/en/collections/islamic/materials/ceramics/art/isl_195, 16/2/2014.
6. <http://www.fitzmuseum.cam.ac.uk/explorer/index.php?do=Search&qu=syria&size=25&from=650>, 17/11/2013.
7. <http://jameelcentre.ashmolean.org/collection/8>, 17/11/2013.
8. <http://www.metmuseum.org/collections/search-the-collections?Noqs=true&ft=Iran&rpp=60&pg=1>, 17/11/2013



تصویر ۱ و ۲. سفال‌های زرین‌فام تل‌مینیس سوریه، قرن شش هجری: سمت راست موزه ویکتوریا و آلبرت (شماره شیء: C.47-1960، <http://collections.vam.ac.uk>)؛ سمت چپ موزه دیوید دانمارک، (شماره شیء: Isl195، <http://www.davidmus.dk>)



نقشه ۱. خاور نزدیک با برخی از محوطه‌های استقرار مورد مطالعه (Redford & Blackman 1997: 234)



نقشه ۲. محوطه باستانی رقه (Sauvaget, 1948: 32)



لوح ۱. برخی از انواع سفالینه‌های واژه و به هم چسبیده تولیدی در رقه قرن ۶-۷ ه.ق، موزه ویکتوریا و آلبرت

(<http://collections.vam.ac.uk>, ۲۰۱۳/۱۱/۱۷)



تصویر ۳ و ۴. سفال‌های نقاشی زیر لعاب دمشق، قرن ۷-۸ ه. ق؛ سمت راست موزه ویکتوریا و آلبرت (شماره شیء: C.19-1920، <http://collections.vam.ac.uk>) و سمت چپ موزه متروپولیتن (شماره شیء: 41.165.2، <http://www.metmuseum.org>)



تصویر ۵ و ۶. سمت راست کاسه سفالی لعاب‌دار چند رنگ با تزئین اسگرافیاتو و پاشیده، سوریه، قرن ۶ ه. ق و سمت چپ کاسه سفالینه آفکند ایران، قرن ۶ ه. ق (فهروری، ۱۳۸۸: ۳۱ و ۵۳)



تصویر ۷. چند نمونه از تدفین‌های مسیحیان در جزیره قبرس و ظروف سفالی کنار آنها (Taylor, 1938: F30)



تصویر ۸ و ۹. کاسه زرین فام، قرن هفتم هجری، موزه ویکتوریا و آلبرت؛ سمت راست تولید رقه و سمت چپ به احتمال ری (<http://collections.vam.ac.uk>؛ ۲۰۱۳/۱۱/۱۷)



تصویر ۱۰ و ۱۱. نمونه‌هایی از سفال‌های لعاب‌دار تک‌رنگ با خمیره شبه‌چینی، قرن ۶-۷ ه.ق؛ سمت راست به احتمال تولید رقه، موزه آشمولین (شماره شیء: EA1992.97، <http://jameelcentre.ashmolean.org>)؛ سمت چپ، به احتمال تولید کاشان، موزه فرییر (شماره شیء: S1997.120، <http://www.asia.si.edu>)



تصویر ۱۲ و ۱۳. ظروف سفالین با تزئین آبی و سفید نواری، قرن شش هجری؛ سمت راست سوریه، موزه فیتز (شماره شیء: C.98-1935، fitzmuseum.cam.ac.uk) و سمت چپ ایران، موزه فرییر (شماره شیء: S1997.116، <http://www.asia.si.edu>)



تصویر ۱۴ و ۱۵. ظرف سفالی لکابی، قرن شش هجری، سمت راست به احتمال تولید تل مینیس، موزه کلیولند آرت (http://www.clevelandart.org)؛ سمت چپ به احتمال تولید کاشان، موزه فریر (شماره شیء: F1929.11، http://www.asia.si.edu)



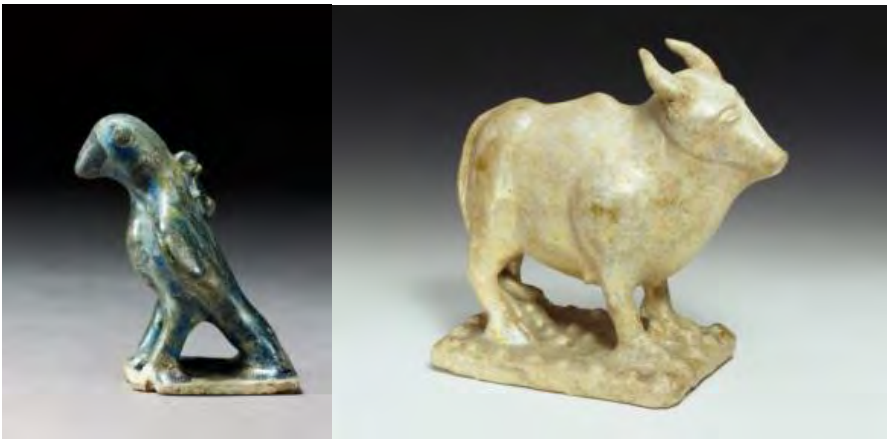
تصویر ۱۶ و ۱۷. سفالینه‌های گروه دوم سلطان‌آبادی، قرن هشتم هجری، سمت راست ایران (Watson, 2004: 383) و سمت چپ به احتمال دمشق، قرن ۸ ه.ق، موزه لوور (شماره شیء: MAO 618، http://cartelen.louvre.fr)



تصویر ۱۸ و ۱۹. انواع سفالینه‌های نقاشی زیر لعاب زمینه سفید قرون ۷-۸ ه.ق؛ سمت راست سوریه، موزه لوور (شماره شیء: OA 4091، http://cartelen.louvre.fr)؛ سمت چپ ایران، موزه آشمولین (شماره شیء: http://jameelcentre.ashmolean.org, EA1978.1658)



تصویر ۲۰ و ۲۱. سمت راست تنگ لاجوردینه زرین فام، قرن هشتم هجری، دمشق، موزه ویکتوریا - آلبرت و سمت چپ کاسه لاجوردینه زرین فام قرن هشتم هجری، ایران، موزه فرییر (<http://collections.vam.ac.uk>)، <http://www.asia.si.edu> و <http://www.asia.si.edu>؛ ۲۰۱۳/۱۱/۱۷ و ۲۰۱۳/۱۱/۱۷



تصویر ۲۲ و ۲۳. پیکرک‌های سفالی لعاب‌دار نکرنگ خمیره شبه‌چینی قرون ۶-۷ ه.ق؛ سمت راست رقه سوریه، موزه ویکتوریا و آلبرت (شماره شیء: C.36-1980، <http://collections.vam.ac.uk>)؛ سمت چپ ایران، موزه آشمولین (شماره شیء: EA1978.2506، <http://jameelcentre.ashmolean.org>)

نویافته‌های کاشی زرین فام قلعه دختر کرمان

رضا ریاحیان گهرتی

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کرمان

چکیده

از جمله هنرهای شاخص دوران ایلخانیان کاشی و سفال زرین فام است که با فن و مهارت منحصر به فردی ساخته می‌شود. اگرچه شواهدی از این هنر در دوره قبل (سلجوقیان) نیز وجود دارد ولی در دوره ایلخانیان به اوج شکوفایی هنری و کاربردی می‌رسد. بررسی این آثار علاوه بر جنبه‌های فنی، ساختاری و زیباشناسی تصویر روشنی از وضعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی این دوره ارائه می‌کند. استان کرمان در زمان حکومت ایلخانیان تحت حکومت حکمران‌های محلی (قراختاییان) اداره می‌شده و به اعتقاد بعضی صاحب‌نظران، کرمان مانند کاشان و جرجان یکی از مراکز تولید سفال و کاشی زرین فام بوده و شواهدی از تولید زرین فام در کاوش‌های شهر قدیم جیرفت (دقیانوس) به دست آمده است. در عملیات مرمت قلعه دختر کرمان در سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۷، برای اولین بار بیش از ۱۰۰ قطعه کاشی زرین فام در انواع مختلف شامل چلیپایی کتیبه دار با نقوش انسانی (چهره انسان)، حیوانی (پرنده دُرنا)، گیاهی (لوتوس و زنبق)، صلیبی، نقش محرابی، کتیبه برجسته و نقش برجسته شناسایی شد. با پژوهش درباره این قطعات زرین فام از جمله بازخوانی متن کتیبه‌ها و مقایسه تطبیقی با دیگر مناطق، دریچه تازه‌ای در خصوص مطالعات کاشی زرین فام و جایگاه کرمان در تولید زرین فام باز شد. برای نمونه، متن یکی از کاشی‌ها مربوط به شاعر کرمانی

همزمان با دوره قراختایان و حکمرانی ترکان خاتون است. همچنین برپایه مطالعات اولیه آزمایشگاهی، نشانه‌هایی از بومی بودن این قطعات زرین‌فام وجود دارد.

واژه‌های کلیدی: نویافته، کاشی، زرین‌فام، قلعه دختر، کرمان

مقدمه

کاشی از جمله تزیینات وابسته به معماری است که جایگاه ویژه‌ای در هنر معماری ایران دارد. این هنر در اواخر دوره سلجوقیان در بناها استفاده و در دوره ایلخانیان به‌عنوان شاخصی تزیینی در معماری نمایان شد. کاشی علاوه بر کاربرد تزیینی، دارای کارکردهای استحکام‌بخشی، عایق حرارتی، رطوبتی و صوتی نیز بوده است. از جمله هنرهای شاخص دوره ایلخانیان کاشی و سفال زرین‌فام است که با فن و مهارت منحصر به فردی ساخته می‌شد. گرچه شواهدی از این هنر در دوره قبل (سلجوقیان) نیز وجود دارد ولی در دوره ایلخانیان به اوج شکوفایی هنری و کاربردی می‌رسد. براساس مطالعات باستان‌شناسی چند شهر از جمله کاشان، ساوه، سلطان‌آباد، تخت سلیمان و جرجان به‌عنوان مراکز تولید آن مطرح شده‌اند (واتسون، ۱۳۸۲: ۳۹؛ توحیدی، ۱۳۸۲: ۲۷۴-۲۷۷؛ لشکری و همکاران، ۱۳۹۳: ۴۰؛ صدیقیان و حاج ناصری، ۱۳۹۵؛ کریمی و کیانی، ۱۳۶۴؛ محسنیان، ۱۳۸۳؛ نیستانی و روح‌فر، ۱۳۸۹؛ Agha-Aligol, et al. 2009). ولی تاکنون به‌جز کاشان که برپایه بررسی‌های میدانی و متون تاریخی، یکی از مراکز قطعی تولید زرین‌فام بود (واتسون، ۱۳۸۲: ۴۸)، آگاهی کاملی از منشاء ساخت این نوع کاشی از دیگر مکان‌های ذکر شده در دست نیست (لشکری، ۱۳۹۳، ۴۰). اما مدارکی نو درباره تولید زرین‌فام در گرگان (صدیقیان و حاج‌ناصری، ۱۳۹۵: ۴۴) و تخت سلیمان (نیستانی و روح‌فر، ۱۳۸۹: ۳۸) وجود دارد. سفال زرین‌فام در شهر قدیم جیرفت در کرمان نیز تولید می‌شد. در کاوش‌های این شهر، قطعاتی از سفال زرین‌فام با لعاب سوخته و تاول‌زده و سه‌پایه سفالی با اثر لعاب و رنگ زرین‌فام روی آن به‌دست آمد که محلی‌بودن تولید این سفال را مطرح می‌کند (چوبک، ۱۳۹۱: ۹۴).

منطقه کرمان در زمان حکومت ایلخانیان تحت حکومت حکمران‌های محلی اداره می‌شد. از بناهای شاخص به‌جامانده این دوره در کرمان فقط می‌توان به بنای قبه سبز و مقبره خواجه اتابک اشاره کرد. با توجه به وجود دو اثر نمی‌توان اطلاعات مناسبی در زمینه تطابق منابع تاریخی و حضور پر قدرت ایلخانیان در کرمان ارائه کرد. در عملیات مرمت مجموعه ساسانی-اسلامی قلعه دختر در

شهر کرمان (نقشه ۱) در سال ۱۳۹۵ قطعات کاشی زرین‌فام به شکل هشت‌پر با نقش‌های گیاهی و انسانی کتیبه‌دار شناسایی شد. در این پژوهش به معرفی و بررسی آنها پرداخته می‌شود.

کاشی زرین‌فام

آنچه از منابع و مطالعات صورت گرفته استنتاج می‌شود فن لعاب زرین‌فام که بر سفال و کاشی اجرا می‌شده از دوره سلجوقیان آغاز و در دوره ایلخانیان به اوج رونق هنری خود رسیده است. ساخت این فن ابتدا در عراق و مصر رواج داشته است. نخستین نمونه‌های زرین‌فام با تاریخ ۱۰۵ هجری به‌صورت تزئین لعاب زرین‌فام روی شیشه از کاوش‌های فسطاط مصر به‌دست‌آمده است (گرابار، ۱۳۷۹: ۲۸) و پس از آن، برای نخستین بار در سده سوم هجری روی سفال به‌کار رفت (Fehervari, 2000: 8). پس از آن، در سایر مناطق سرزمین‌های اسلامی توسعه یافت و نمونه‌هایی از زرین‌فام از سند و آسیای مرکزی تا شمال آفریقا و اسپانیا به‌دست‌آمده است (آلن، ۱۳۸۷: ۲۱).

لعاب زرین‌فام یا لعاب با جلای فلزی لایه‌ای نازک از اتم‌های فلزات درخشان است که بر سطح لعاب پایه (لعاب اپک، سربی و قلعی) ایجاد می‌شود. سپس کاشی و سفال بعد از پخت، لعاب سطحی مانند فلز جلا داده‌شده می‌شود و مانند آینه عمل می‌کند. این حالت در اثر احیای نمک‌ها و اکسیدهای فلزی، فلزی خاص بر سطح لعاب ایجاد شده و به حالت درخشان نمایان است. لعاب زرین‌فام دارای خاصیت ویژه‌ای هستند که با تغییر نور، رنگ‌های گوناگون به خود می‌گیرد و این رنگ‌ها شامل طلایی، زرد براق، قهوه‌ای، قرمز مسی، یاقوتی، سبز روشن، سبز زیتونی، لاجوردی براق پر طاووسی است (نیکخواه، ۱۳۹۰، ۱۱۰-۱۱۱). اصلی‌ترین رنگ‌های لعاب زرین‌فام، حاصل از فلزاتی همچون نقره و مس است (Padovani et al. 2006). فنون و شیوه ساخت لعاب زرین‌فام در طول تاریخ در اختیار افراد معدودی بوده و معمولاً از نسلی به نسل دیگر نزد افراد خانواده انتقال می‌یافته است. همچنین پیچیدگی ساخت لعاب زرین‌فام موجب شده تا این فن به امری دست‌نیافتنی تبدیل شود. منابعی که پژوهشگران در خصوص فن این لعاب بیان کرده‌اند معطوف به عرایس جواهر و نفایس الاطایب و سه کتاب درباره هنر سفالگری و همچنین کتاب جواهرنامه نظامی است (میرشفیعی، ۱۳۹۴، ۶۰). تصویرهای نقش شده بر سفال‌ها و کاشی‌های زرین‌فام بیشتر شکل‌های انسانی، حیوانی، گیاهی، هندسی و کتیبه‌ای است. در دوره ایلخانی سه فن جهت ساخت کاشی زرین‌فام به‌کاررفته است که می‌توان به لعاب تکرنگ، رنگ‌آمیزی مینایی بر لعاب و رنگ‌آمیزی

زرین‌فام بر لعاب اشاره کرد. در این دوره سه نوع کاشی زرین‌فام وجود دارد که عبارت‌اند از کاشی محراب، کاشی حاشیه کتیبه‌دار، کاشی ستاره‌ای و صلیبی شکل. همچنین در این دوره علاوه بر استفاده کاشی در نمای خارجی، در نمای داخلی بنا نیز به‌کار می‌رود و همین‌طور برجسته‌کاری بر کاشی‌ها اجرا و نام سفالگر نیز نوشته می‌شده است. در زمینه نقش‌های گوناگون انسانی و حیوانی بر کاشی‌ها در این دوره می‌توان تأثیر هنر چینی را مشاهده کرد که شامل نقوش نیلوفر آبی، اژدها و صورت‌های گرد مغولی هستند. با وجود مخالفت شدید در صورت‌نگاری انسانی در دین اسلام در این دوره بیشتر بناهای مربوط به شیعیان از کاشی‌های زرین‌فام با نقش‌های انسانی استفاده می‌شده است که برعکس دوره سلجوقیان که شیعیان مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفته‌اند از آزادی بیشتری در این دوره برخوردار بوده‌اند و توانسته‌اند جهت تزئینات بنای خود از کاشی‌های زرین‌فام با نقش‌های انسانی و حیوانی استفاده کنند (همان، ۱۳۹۳، ۴۲ و ۴۳).

قلعه دختر شهر کرمان

جبهه شمال شرقی شهر امروزی کرمان حد فاصل بین چهارراه بهار و روشن‌دلان بقایای قلعه دختر بر صخره طبیعی واقع است. آنچه از شواهد موجود مشاهده می‌شود این قلعه یک حصار با برج‌های دیده‌بانی با پلان گرد و چهارگوش دارد. در قسمت شمال شرقی آن بخش معروف به تختگاه وجود دارد که دارای معماری مربوط به دوران تاریخی و اسلامی است. در این قسمت معماری به‌صورت سه طبقه مشاهده می‌شود. همچنین فضاهایی در جبهه شمال شرقی آن وجود دارد که در بعضی منابع از این قسمت به‌عنوان بازار یاد شده است. در قسمت غربی قلعه آثار حمام مربوط به دوره اسلامی نیز مشاهده می‌شود. براساس شکل ظاهری و فضاهای قلعه می‌توان اظهار داشت که کاربرد این قلعه بیشتر مسکونی بوده است. به‌عبارتی محل زندگی حاکم وقت در زمان رونق قلعه بوده است. براساس منابع این قلعه از دوره اشکانی؟ و ساسانی تا قاجاریه در دوره‌های خاصی مسکونی بوده و همچنین اتفاقات مهمی در آن رخ داده است. درباره پیشینه تاریخی قلعه دختر، منابع تاریخی صدر اسلام تقریباً خاموش هستند. اما در سده‌های میانی اسلامی، ناصرالدین منشی کرمانی، ساخت شهر کرمان و قلعه دختر و قلعه اردشیر را به اردشیر بابکان نسبت داده است (ناصرالدین منشی کرمانی، ۱۳۲۸: ۱۳). با توجه به اینکه وی کتاب خود را در اوایل سده هشتم هجری و در زمانی نوشته که از آغاز حکومت ساسانیان، بیش از ۱۱ قرن گذشته است، باید به چنین روایتی با دیده تردید نگریست.

اما افضل‌الدین کرمانی در سه کتاب خود، درباره رویدادهای سده سوم هجری به بعد در کرمان و قلعه دختر، اطلاعات مفیدی را ارائه کرده است. وی اشاره کرده است که ابوعلی محمد بن الیاس از حاکمان سامانی، قلعه دختر را به‌عنوان مقر حکومتی خود برگزید و به حفر خندق و بازسازی قلعه نو (اردشیر) و دیگر قلاع کرمان اقدام کرد (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۵۶: ۱۲۳). وی همچنین به بازسازی حصاری در قلعه اشاره کرده که در زمان اردشیر ساسانی بنا شده بود (همان). پس از آنکه ابن الیاس، پسر خود یسع را در قلعه دختر زندانی کرد و یسع با کمک زنان و کنیزکان ابن الیاس فرار کرد، لشکریان ابن الیاس از یسع اطاعت کردند و ابن الیاس به ناچار کرمان را ترک کرد و به سوی خراسان رفت. یسع پسر وی نیز دستور ایجاد خندق، بازسازی حصار و تعمیر قلعه را صادر کرد (همان: ۱۲۴). پس از او، کرمان به‌دست عضدالدوله دیلمی افتاد و آثار زیادی در نواحی کرمان ساخت. بستان سیرجانی در حد فاصل قلعه اردشیر و قلعه دختر از جمله آثار عضدالدوله است (همان: ۱۲۵). اما درباره خود قلعه دختر در زمان او اطلاعاتی در دست نیست.

در سده پنجم هجری، بخشی از قلعه دختر به دستور ملک‌شاه تخریب شد. همچنین، تخریب یکی از برج‌های قلعه دختر به نام برج فیروزه به دستور او صورت گرفت. پس از آن، فرزندان قاوورد سلجوقی در این قلعه سکونت یافتند (افضل‌الدین کرمانی، ۱۳۲۶: ۱۳-۱۷). محمد ابراهیم خبیصی در شرح وقایع سال ۵۳۷ هجری چنین آورده که ملک محمد در پی بیماری ملک ارسلان‌شاه پیش‌دستی کرد و پدر را از سرای دشت به قلعه کوه آورد و خود، تخت شاهی را تصاحب کرد (خبیصی، ۱۳۷۳: ۳۶). همچنین، خبیصی به محبوس شدن محمودشاه برادر طغرل‌شاه در قلعه کوه در سال ۵۵۱ هجری اشاره کرده است (همان: ۴۶). در سال ۵۹۴ هجری، نظام‌الدوله پسرانش را به قلعه برد. در همین زمان، از قلعه دختر تا قلعه اردشیر، راهی ارتباطی ساخته شد (همان: ۱۹۹). کرمان پس از حملات غزها نیز همچنان درگیر آشوب بود حملاتی از جانب خراسان و فارس به کرمان صورت گرفت. به گفته خبیصی، در سال ۶۱۲ هجری به دستور ملک عمادالدین که از نزدیکان سلطان محمدخوارزمشاه بود و لقب «ملک معظم» داشت، قلعه دختر یا قلعه کبیر ویران شد. در این قلعه، چاه شگفت‌انگیزی حفر شده بود که چهارصد گز عمق داشت و آب آن با چهار چرخ بیرون کشیده می‌شد و به دستور ملک معظم پر شد. هنگامی که بخشی طاق‌مانند را در قلعه گشودند، نمایسی از جمله دیگ‌های سنگی محتوی تاجی زرین و ظروف زر و نقره هویدا شد (همان: ۳۱).

در دوره قراختاییان به‌عنوان یکی از دوره‌های درخشان در تاریخ کرمان، رویدادهایی در قلعه دختر به وقوع پیوست. منشی کرمانی، به داستان تحصن ابوالقاسم پسر شجاع‌الدین در قلعه دختر و

محاصره و تصرف قلعه توسط براق حاجب اشاره کرده است (منشی کرمانی، ۱۳۲۸: ۲۳). در دوره آل مظفر، قلعه دختر محل اقامت پهلوان اسد بود. وی در سال ۷۷۷ هجری، به هنگام بازگشت از حمام قلعه در همین مکان به قتل رسید (مهندسین مشاور استوناوند افراز، ۱۳۸۸: ۱۳۴). با این همه، از رویدادهای مرتبط با قلعه دختر از اواخر سده هشتم هجری تا عصر قاجار اطلاعات زیادی در منابع تاریخی وجود ندارد. اما تصرف شهر کرمان و قلعه دختر توسط آقامحمدخان قاجار و کشتار سرکردگان و اعیان و نامداران کرمان توسط وی در بالای قلعه کوه در نسخه‌ای خطی ثبت شده است (همان: ۱۳۴). در همین دوره، سر پرسی سایکس در سفرنامه خود به چاه عمیق قلعه اشاره کرده که مردم را درون آن می‌انداختند و به همین دلیل، محمداسماعیل خان وکیل‌الملک دستور داد آن را پر کنند (سایکس، ۱۳۳۶: ۲۲۰).

قلعه دختر دست‌کم از دوره سامانی تا عصر قاجار، جایگاه مهمی در تحولات اجتماعی و سیاسی کرمان داشته است. فهروری نیز در کاوش‌های خود در قلعه دختر کرمان، مجموعه‌ای ارزشمند از سفال‌های سده‌های میانی اسلامی به‌ویژه سفالینه‌های لعابدار و زرین‌فام یافته است (Fehervari, 2000: 277). کشف داده‌های باستان‌شناسی مهم از جمله کاشی‌های زرین‌فام نیمه سده هفتم هجری در پی خاک‌برداری‌های بخش تخت‌گاه در قلعه دختر به‌منظور مرمت آن در دو سال اخیر نیز نشانگر اهمیت این قلعه و وجود ساختارهای معماری فاخر در آن در طول دوران اسلامی به‌ویژه سده‌های میانی است.



نقشه ۱. موقعیت قلعه دختر نسبت به شهر کرمان (سایت پایگاه ملی نام‌های جغرافیایی ایران)

نویافته‌های کاشی زرین فام قلعه دختر

هنگام خاکبرداری به‌منظور مرمت قسمت تختگاه قلعه دختر (شمال شرقی) تعدادی قطعه کاشی از نوع زرین‌فام شناسایی شد. تمامی این قطعات شکسته و از نظر شکل ظاهری به چند گروه کلی از لحاظ فرم ظاهری تقسیم می‌شوند: ۱. کاشی‌های ستاره‌ای هشت‌پر (چلیپا) کتیبه‌ای و بدون کتیبه؛ ۲. کاشی‌های خشتی (چهارگوش) بدون کتیبه؛ ۳. کاشی‌های نواری؛ ۴. کاشی‌های خشتی خطوط برجسته؛ ۵. کاشی‌های نقش برجسته؛ ۶. کاشی‌های صلیبی.

دسته اول شامل کاشی‌های کتیبه‌دار و بدون کتیبه هستند. نقشمایه‌های به‌کاررفته روی قطعات کتیبه‌ای گیاهی (ترنج) و به‌احتمال لوتوس، زنبق و حیوانی (به‌احتمال درنا) هستند. همچنین در حاشیه بعضی از قطعات کتیبه به خط فارسی و به‌احتمال عربی نقش شده است. طیف قالب رنگی آنها قهوه‌ای به همراه آبی و سفید است که هنگام قرارگیری در نور بازتاب طلایی دارند. در این قسمت به توصیف قطعات به‌دست‌آمده پرداخته می‌شود. بقیه قطعات از نوع هشت‌پر بدون کتیبه با نقشمایه گیاهی و انسانی (چهره) هستند.

قطعه ۱: کاشی از نوع هشت‌پر کتیبه‌ای که دو گوشه از آن سالم باقی مانده است. آنچه از نقش‌های باقی مانده مشاهده می‌شود ظاهراً نقشمایه آن نیلوفر است. کتیبه حاشیه آن به خط فارسی و به این مضمون است: باشد خداوند این خدا و نه دارنده می یاد تو باد است (تصویر ۱).



تصویر ۱. کاشی زرین فام هشت‌پر کتیبه‌ای

قطعه ۲: مانند کاشی قبل از نوع ستاره‌ای هشت‌پر کتیبه‌ای که چهار گوشه از آن سالم باقیمانده است. در مرکز آن نقش پرنده‌ای در حال پرواز (به‌احتمال درنا) به همراه نقش‌های گیاهی مشاهده می‌شود مضمون کتیبه چنین است: آن می در خم گرچه سر نگر چه خرم و خندانست اوست که مونس خردمندانست (تصویر ۲). شبیه این کاشی در مجموعه کاشی‌های تخت

سلیمان شماره ۲۲ ج نیز وجود دارد. رباعی آن از ظهیرالدین فاریابی است (قوچانی، ۱۳۷۱: ۵۴).
متن کامل رباعی به این مضمون است.

می را که همیشه بر خرد دندانست
هم اوست که مونس خردمندانست
می درخم اگر چه سرگرفتست رواست
در شیشه نگر چه خرم و خندانست



تصویر ۲. کاشی زرین فام هشت‌پر کتیبه‌ای، نقش به احتمال درنا است.

قطعه ۳: کاشی از نوع هشت‌پر کتیبه‌ای که دو گوشه از آن سالم باقیمانده است که نقش آن شامل گیاهی (به احتمال زنبق) به همراه پرنده در حال پرواز است. مضمون کتیبه آن چنین است: زلف صنما و د قسمت دیگر از در و گوهر بخر وارها (تصویر ۳). شبیه این کاشی در مجموعه کاشی‌های تخت سلیمان شماره‌های ۸۸ الف و ۳ نیز وجود دارد (همان: ۴۴ و ۹۰). کتیبه قسمت بالای کاشی رباعی از رفیع‌الدین بکرانی به این مضمون است. تاریخ کاشی به احتمال ۶۶۷ هجری قمری خوانده می‌شود.

زلفت صنما دام دلم می‌گردد
وین چرخ نه بر کام دلم می‌گردد
چوبک زن صبر کو که دزد غم تو
شبهاست که بر بام دلم می‌گردد

کتیبه سمت راست کاشی بیت شعری از ابوشکور بلخی به این مضمون است. همچنین در انتهای رباعی تاریخ آن سده هفتم هجری قمری خوانده می‌شود.

نگه کردن اندر همه کارها
به از در و گوهر بخر وارها



تصویر ۳. کاشی زرین فام هشت‌پر کتیبه‌ای نقش درنا و زنبق

رباعی قسمت بالای کاشی از رفیع‌الدین بکرانی ابهری است. او شاعر معروف قرن هفتم و مدتی در دوران حکومت قراختاییان حکمرانی مظفرالدین حجاج سلطان بن قطب‌الدین در کرمان حضور داشته و در مدح پادشاهان از جمله ترکان خاتون شعر سروده است. در بعضی منابع او را رفیع‌الدین کرمانی معرفی می‌کنند. همچنین ایشان به رفیع‌الدین بکرانی، ابهری، قزوینی نیز شهرت داشته است (ایمانی، ۱۳۹۳).

قطعه ۴: مربوط به کاشی از نوع هشت‌پر کتیبه‌ای با نقش گیاهی (ترنج) است. تاریخ آن ۶۶۱ هجری قمری است و ابتدای بیت به احتمال چنین است: «همانا که گل را بها خواستی بدان رنگ و رخ را بیارستی». بقیه متن گوشه چپ قابل خواندن نبود (تصویر ۴). از نظر رسم خط و شکل ظاهری شبیه کاشی‌های معرفی شده توسط عبدالله قوچانی شماره ۱۴، ۱۸، ۴۳ و ۸۱ الف ۴۷ و ۱۰۲ ب (همان: ۸۶، ۶۶، ۶۴، ۵۲، ۵۰ و ۹۷).



تصویر ۴. کاشی زرین فام هشت‌پر کتیبه‌ای نقش ترنج

قطعه ۵: این کاشی نیز از نوع کتیبه‌ای با نقش‌های گیاهی ترنج که از نظر شکل ظاهری و نقش‌های شبیه قطعه چهار است (تصویر ۵).



تصویر ۵. کاشی زرین‌فام هشت‌پر کتیبه‌ای، نقش ترنج

قطعه ۶: کاشی از نوع هشت‌پر بدون کتیبه‌ای، نقش‌های به‌کاررفته روی آن تصویر چهره دو نفر با شمایل مردمان خاور دور است. طیف رنگی غالب آن قهوه‌ای تیره به همراه آبی، آبی فیروزه‌ای است (تصویر ۶). قطعات ۷-۱۳ این کاشی‌ها از نوع هشت‌پر بدون کتیبه هستند. نقش‌های گیاهی به‌صورت نقشمایه‌های تکراری روی کاشی‌ها بر زمینه سفید شیری کار شده‌اند و رنگ غالب نقش قهوه‌ای و در بعضی موارد آبی است (تصویر ۷).



تصویر ۶. کاشی زرین‌فام هشت‌پر، نقش انسانی، تصویر ۷. نمونه‌ای از کاشی زرین‌فام هشت‌پر (چلیپا)، نقش گیاهی

دسته دوم کاشی‌ها، گونه خشتی زرین‌فام هستند. نقش‌های این کاشی‌ها نیز مانند دیگر قطعات به‌دست‌آمده از قلعه دختر نقش‌های روی زمینه سفید شیری ایجاد شده است که نقشمایه اکثر آنها گیاهی به‌صورت گلبرگ و بر بعضی از آنها نقش محرابی به‌صورت نوار برجسته ایجاد شده است. رنگ غالب نیز مانند دیگر کاشی‌ها قهوه‌ای در بعضی موارد آبی به‌کاررفته است (تصویر ۸).



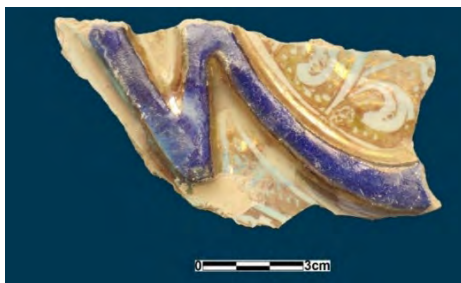
تصویر ۸. کاشی زرین‌فام خشتی محرابی

دسته سوم کاشی‌های خشتی نواری (قاب‌بندی) است که جهت قاب‌بندی و حاشیه اطراف کاشی‌های بزرگ‌تر استفاده می‌شود (تصویر ۹).



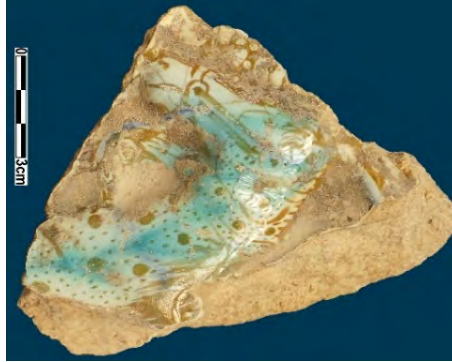
تصویر ۹. کاشی زرین‌فام خشتی حاشیه‌ای (قاب‌بندی)

دسته چهارم فقط یک نمونه از قلعه دختر شناسایی شده است که از نوع کاشی زرین‌فام کتیبه برجسته است ولی به دلیل کوچک بودن متن آن قابل تشخیص نیست (تصویر ۱۰).



تصویر ۱۰. کاشی زرین‌فام کتیبه برجسته

دسته پنجم قطعه‌ای شکسته از به‌احتمال کاشی خشتی است که بر آن تصویر سر اسب به‌صورت برجسته ایجاد شده است (تصویر ۱۱).



تصویر ۱۱. کاشی زرین‌فام نقش برجسته

دسته ششم قسمتی از کاشی زرین‌فام از نوع صلیبی با نقوش گیاهی است که یکی از گونه‌های رایج کاشی‌های زرین‌فام محسوب می‌شود (تصویر ۱۲).



تصویر ۱۲. کاشی زرین‌فام صلیبی شکل

بررسی ویژگی‌های فیزیکی و ظاهری همه این کاشی‌ها نشانگر تفاوت رنگ لعاب آنهاست، اما طیف رنگ خمیره بدنه کاشی‌ها تکرنگ و همسان است و تغییرات رنگی در خمیره بدنه کاشی‌ها دیده نمی‌شود. بنابراین، به احتمال بدنه کاشی‌ها از یک ماده خام به نسبت یکنواخت و به احتمال با ترکیب شیمیایی یکسان پدید آمده‌اند و علت اختلاف رنگ لعاب‌ها ناشی از دماهای پخت متفاوت است. این دماهای پخت متفاوت به احیاء مقادیر متفاوت یون‌های مس و نقره در لایه زرین‌فام منجر می‌شود (Pradell, et al., 2018).

منشأ و مرکز تولید احتمالی کاشی‌های زرین‌فام قلعه دختر

تولید کاشی زرین‌فام، تاکنون در هیچ‌یک از محوطه‌های دوران اسلامی در استان کرمان گزارش نشده است. اما بر پایه داده‌های باستان‌شناسی و مطالعات آزمایشگاهی به روش پیکسی، تولید سفال

زرین‌فام از شهر قدیم جیرفت گزارش شده است. حمیده چوبک در کاوش‌های شهر قدیم جیرفت، شواهدی از دورریزهای کوره‌های سفالگری شامل یک بشقاب زرین‌فام با لعاب سوخته و تاول‌زده و یک سه‌پایه سفالگری پوشیده شده با قطرات لعاب زرین‌فام گزارش کرده است (چوبک، ۱۳۹۱: ۹۴). همچنین، نمونه‌های سفال زرین‌فام جیرفت، به روش پیکسی آنالیز شده و بومی بودن آنها تأیید شده است (Agha-Aligol, et al. 2009؛ محسنیان، ۱۳۸۳). بر پایه این مطالعات، نمونه‌های سفال زرین‌فام جیرفت منشأ متفاوت از زرین‌فام‌های نواحی مرکزی و شمال‌غربی ایران دارند و ویژگی خمیره آنها متفاوت است (Agha-Aligol, et al., 2009: 492؛ محسنیان، ۱۳۸۳: ۵۵، ۶۵-۶۶، جدول ۳-۱).

تولید سفال زرین‌فام در کارگاه‌های سفالگری جیرفت در سده ششم هجری اهمیت زیادی در منشأیابی کاشی‌های زرین‌فام کرمان دارد. زیرا چنین پیشینه‌ای در تولید سفال زرین‌فام در جیرفت، می‌توانست به تولید زرین‌فام در کرمان منجر شود. به‌ویژه اگر این تولیدات در یک سیر تاریخی و بر پایه توالی و تقدم و تأخر تاریخی بررسی شود.

سفال‌های زرین‌فام شهر قدیم جیرفت به دوره سلجوقیان تعلق دارند (چوبک، ۱۳۹۱: ۹۳-۹۴). این دوره، درخشان‌ترین دوره در تاریخ جیرفت بود و پس از آن، افول جیرفت آغاز شد. زیرا در پی درگیری‌های پس از مرگ طغرل و حملات بهرامشاه، ایبک دراز و غزها در اواخر سده ششم، جیرفت رو به انحطاط گذاشت (امیرحاجلو، ۱۳۹۳: ۱۸۲). به گفته مارکوپولو در اواسط سده هفتم هجری، جیرفت «شهری ویران» بوده است (مارکوپولو، ۱۳۶۳: ۲۴۶). با وجود افول جیرفت در سده هفتم هجری، شهر کرمان در همین سده تحت حکومت قراختیایان، توسعه و رونق فراوان یافت (قزوینی، ۱۳۷۳). به نظر می‌رسد در این دوره، تولید و استفاده از کاشی‌های زرین‌فام در کرمان رواج داشت؛ زیرا یکی از کاشی‌های زرین‌فام قلعه دختر دارای کتیبه‌ای به تاریخ ۶۶۱ هجری است و سایر کاشی‌ها نیز در بافتی مشابه و هم‌زمان کشف شده‌اند. بنابراین، می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که به‌احتمال هنرمندان سازنده زرین‌فام در جیرفت، پس از ناآرامی‌های جیرفت به کرمان مهاجرت کرده‌اند و خود یا بازماندگان آنها، در زمان شکوفایی کرمان در دوره قراختیایان، به تولید زرین‌فام در کرمان در سده هفتم هجری ادامه داده‌اند.

برآیند

کاشی‌های زرین‌فام به‌دست‌آمده از عملیات مرمتی قلعه دختر شهر کرمان شامل اکثر انواع رایج دوره ایلخانی، هشت‌پر کتیبه‌ای با نقش‌های گیاهی (زنبق، نیلوفر و ترنج)، هشت‌پر بدون کتیبه با نقش

انسانی (چهره)، صلیبی، خشتی با طرح محرابی و اسلیمی، خشتی نقش برجسته، خشتی خطوط برجسته و خشتی نواری می‌شوند. با ادامه کار مطالعاتی از قبیل کاوش باستان‌شناسی در این قلعه به احتمال زیاد انواع دیگری از کاشی‌های زرین‌فام به تعداد زیاد به دست خواهد آمد و تکمیل‌کننده بررسی کاشی‌های زرین‌فام در این پژوهش خواهد شد. به هر حال با وجود تمامی گونه‌های زرین‌فام در قلعه دختر می‌توان اظهار داشت که تولید همه این گونه‌ها در منطقه کرمان صورت می‌گرفته است. آنچه از منابع استنتاج می‌شود در زمان ایلخانان (قراختاییان) وقایع مهمی در قلعه دختر شهر کرمان رخ داده است که می‌توان به احداث راهی بین قلعه کوه و قلعه اردشیر، زندانی شدن جلال‌الدین توسط خواهر خود (ترکان خاتون) در قلعه دختر و تحصن و تصرف قلعه اندرون توسط پسر شجاع‌الدین در زمان حمله براق حاجب اشاره کرد. همچنین رباعی یکی از کاشی‌ها از رفیع‌الدین بکرانی ابهری شاعر معروف قرن هفتم که در دوران حکومت قراختاییان در زمان مظفرالدین حجاج سلطان بن قطب‌الدین در کرمان حضور داشته و در مدح پادشاهان از جمله ترکان خاتون شعر سروده است. بر همین اساس وقایع تاریخی با مدارک به دست آمده از این قلعه در دوران ایلخانان قابل تطبیق است. با وجود این با ادامه مطالعات باستان‌شناسی در این قلعه و شناسایی تعداد زیادی از قطعات کاشی زرین‌فام می‌توان به فهمی روشن از تولید و کاربرد این گونه کاشی در منطقه کرمان رسید.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- آلن، جیمز. (۱۳۸۷). سفالگری اسلامی، ترجمه مهناز شایسته‌فر، تهران: انتشارات موسسه مطالعات هنر اسلامی.
- افضل‌الدین کرمانی، ابوحامد احمد بن حامد کرمانی. (۱۳۲۶). بدایع الازمان فی وقایع کرمان، به کوشش مهدی بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- افضل‌الدین کرمانی، احمد بن حامد. (۱۳۵۶). عقد العلی للموقف الاعلی، به تحقیق علیمحمد عامری، تهران: روزبهان.
- امیرحاجلو، سعید. (۱۳۹۳). «تبیین نقش متغیرهای بوم‌شناسی در حیات شهر اسلامی جیرفت»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، (۷): ۱۷۵-۱۹۴.
- ایمانی، بهروز. (۱۳۹۳). محمود بکرانی (ابهری/اکرمانی) شاعر قرن هفتم، گزارش میراث، دوره دوم سال هشتم شماره سوم و چهارم مرداد-آبان.
- توحیدی، فائق. (۱۳۸۲). فن و هنر سفالگری، تهران: سمت، چاپ دوم.
- چوبک، حمیده. (۱۳۹۱). «سفالینه‌های دوران اسلامی شهر کهن جیرفت»، مطالعات باستان‌شناسی، ۴ (۱): ۱۱۲-۸۳.

نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران ♦ ۴۰۱

سایکس، سرپرسی. (۱۳۳۶). سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یاده هزار میل در ایران، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران: کتابخانه ابن‌سینا، چاپ دوم.

صدیقیان، حسین و حاج ناصری، پانته‌آ. (۱۳۹۵). «سفال زرین‌فام قرون میانی اسلامی و مراکز تولیدی آن در ایران»، مطالعات باستان‌شناسی دوران اسلامی، ۱ (۱): ۳۷-۴۷.

قزوینی، زکریا بن محمد محمود. (۱۳۷۳). آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.

کیانی، محمدیوسف و کریمی، فاطمه. (۱۳۶۴). هنر سفالگری دوره اسلامی ایران، تهران: مرکز باستان‌شناسی ایران. گرابار، اولگ. (۱۳۷۹). شکل‌گیری هنر اسلامی، ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

لشکری، آرش، اکبر شریفی‌نیا، سمیه مهاجر وطن. (۱۳۹۳). «بررسی نقوش کاشی‌های زرین‌فام آوه از دوره ایلخانیان»، فصلنامه نگره، شماره ۳۲: ۳۹-۵۳.

مارکوپولو، ایل مینیونه. (۱۳۶۳). سفرنامه مارکوپولو، ترجمه سیدمنصور سیدسجادی، تهران: گویش. محسنیان، محمد. (۱۳۸۳). بررسی سفالینه‌های زرین‌فام قرون شش و هفت هجری ایران به کمک روش‌های تجزیه دستگاهی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس (منتشر نشده).

مهندسین مشاور استوانوندا افراز. (۱۳۸۸). مطالعه و پژوهش مستندسازی مبانی نظری و طرح مقدماتی حفاظت قلعه دختر کرمان، گزارش بایگانی، جلد نخست.

منشی کرمانی، ناصرالدین. (۱۳۲۸). سمط العلی للحضره العلیا، زیر نظر محمد قزوینی، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: شرکت سهامی طبع کتاب.

میر شفیعی، سید محمد، مهدی محمودزاده، ساخت لعاب زرین‌فام براساس کتاب جواهر نامه نظامی، ۱۳۹۴، نشریه هنرهای زیبا-هنرهای تجسمی، دوره ۲ شماره ۱، صص ۵۹-۶۶. نیستانی و روح‌فر. (۱۳۸۹). ساخت لعاب زرین‌فام در ایران؛ براساس مطالعات تاریخی و پژوهش‌های آزمایشگاهی، تهران: آرمانشهر.

نیکخواه، هانیه، محمدخزایی، غلامعلی حاتم، جوادنیستانی. (۱۳۹۰). بازتاب شکل‌گیری دو پدیده اجتماعی بر سفال‌های زرین‌فام دوره ی سلجوقیان، پیدایش طبقه متوسط و مردمی شدن هنر، پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ، سال سوم شماره نهم، ۱۰۷-۱۲۵.

قوچانی، عبدالله. (۱۳۷۱). اشعار فارسی کاشی‌های تخت سلیمان، تهران، نشر دانشگاهی. واتسون، الیور. (۱۳۸۲). سفال زرین‌فام ایرانی، ترجمه شکوه ذاکری، تهران: سروش.

ب) نافرسی

Agha-Aligol, D.; Oliayi, P.; Mohsenian, M.; Lamehi-Rachti, M.; Shokouhi, F., 2009. "Provenance Study of Ancient Iranian Luster Pottery Using PIXE Multivariate Statistical Analysis", Journal of Cultural Heritage, (10): 487-492.

Fehervari, Geza. 2000. Ceramics of the Islamic World in the Tareq Rajab Museum, London; New York, N.Y.: I.B. Tauris.

- Padovani S, Puzzovio D, Cinzia S, Pantos E, 2006. XAFS study of copper and silver nanoparticles in glazes of medieval Middle-East lustreware (10th–13th century), *Applied Physics A: Materials science & processing*, Vol. 83, pp. 521 – 528.
- Pradell, T., Fernandes, R., Molina, G., Smith, A.D., Molera, J., Climent-Font, A., Tite, M.S., 2018. Technology of production of Syrian lustre (11th to 13th century), *Journal of the European Ceramic Society* 38, 2716-2727.

معرفی و تحلیل نقش‌های هندسی یافته‌های گچی دوران اسلامی مکشوفه از محوطه شاه‌نشین فریم مازندران

هانیه حسین‌نیا امیرکلایی*، حسن هاشمی زرج‌آباد**، سیدرسول موسوی حاجی***، مهدی
عابدینی عراقی****

*دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه مازندران، **دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه مازندران،
استاد گروه باستان‌شناسی دانشگاه مازندران، *کارشناس ارشد اداره میراث فرهنگی ساری

چکیده

با ورود اسلام و ایدئولوژی اسلامی تغییراتی در بستر برخی هنرها رخ داد که نمونه بارز آن عدم استفاده از نقوش انسانی و گاه حیوانی به‌خصوص در مکان‌های مقدس بوده است. هنر گچبری نیز از این قاعده مستثنی نبوده و دست‌خوش این تحولات گشته است که در نتیجه این تغییرات استفاده بیشتر از نقوش هندسی، گیاهی و کتیبه در قالب‌های مختلف هنر گچبری رواج بیشتری یافت که از این میان نقش‌های هندسی به دلیل دارا بودن تنوعی چشمگیر مورد اهمیت بیشتری قرار گرفته است. در سال ۱۳۸۵ خورشیدی طی گمانه‌زنی‌های انجام‌شده در محدوده برج رسکت فضایی ستون‌دار از دل خاک سربرآورده است. حاصل سه فصل کاوش و بررسی‌های صورت گرفته در محوطه شاه‌نشین، آثار سفالین، شیشه، میخ‌های آهنی و قطعات گچبری است. از مهم‌ترین یافته‌های باستان‌شناسی این محوطه قطعات گچبری آن بوده است، به‌طورکلی تعداد ۶۰۰ قطعه گچبری به‌دست آمده که از این تعداد ۲۶۰ قطعه شاخص که کمتر مورد فرسایش قرار گرفته بودند توسط کاوشگر از مجموعه خارج شده است. در میان این قطعات گچی مکشوفه نقش‌های مختلفی همچون هندسی، گیاهی، ترکیبی

(گیاهی-هندسی) و نیز کتیبه به چشم می‌خورد که در این بین قطعاتی با طرح نقش‌های هندسی بیشترین تعداد در کل مجموعه را شامل شده و تمرکز پژوهش حاضر نیز بر همین نقش‌های هندسی است. پژوهش حاضر براساس هدف از نوع تحقیقات بنیادی و از نظر ماهیت و روش از نوع توصیفی-تحلیلی بوده است و همچنین روش گردآوری اطلاعات به‌شیوه اسنادی و میدانی است، نگارندگان براین اساس به معرفی، تحلیل و مقایسه تطبیقی ۲۲ قطعه گچی (با طرح نقش هندسی) مکشوفه از محوطه شاه‌نشین با محوطه‌ها و بناهای مربوط به قرن‌های اولیه اسلامی نظیر تپه سبزپوشان نیشابور و مسجد جامع نایین پرداخته‌اند. به‌منظور بررسی و تجسم دقیق و بهتر نمونه‌های گچی معرفی شده با استفاده از نرم‌افزار اتوکد طرح‌های دقیق خطی نمونه‌های مطالعاتی ارائه شده است. نتیجه پژوهش حاضر بیانگر آن است که نقوش هندسی مورد مطالعه شامل طرح نقش‌هایی نظیر دایره، لوزی، زیگزاگ، طرح‌های مروارید شکل به دو صورت توپر و توخالی و همچنین طرح‌های مثلی شکل بر تکرار با قاب‌بندی لوزی شکل بوده که براساس متغیر طرح نقش قابل مقایسه با قطعات گچبری به‌دست‌آمده از تپه سبزپوشان نیشابور و تزیینات گچبری مسجد جامع نایین است.

واژه‌های کلیدی: محوطه شاه‌نشین فریم، هنر گچبری، نقش هندسی، دوره اسلامی، مازندران

مقدمه

شهر فریم در ولایت طبرستان، در دوره ساسانی و قرن‌های اولیه اسلامی، از جمله مراکز شهری بوده که نقشی فعال در تحولات پهنه فرهنگی طبرستان داشته است. این شهر، مقر اصلی دو خاندان محلی طبرستان به نام‌های آل‌قارن و آل‌باوند بوده است (تقوی و همکاران، ۱۳۹۶). محل قرارگیری این شهر در بخش دودانگه و در جنوب شهرستان ساری بوده است. در سال ۱۳۸۵ خورشیدی بنا به درخواست مسئول پروژه برج‌های تاریخی رسکت و لاجیم مبنی بر انجام مطالعات باستان‌شناختی، گمانه‌زنی‌هایی در اطراف برج رسکت، به سرپرستی عابدینی عراقی انجام گرفته است (عابدینی عراقی: ۱۳۸۵). نتیجه آن نمایان شدن فضایی ستون‌دار در تپه‌ای به فاصله ۴۵۰ متری از برج رسکت است (تصویر ۱). طی سه فصل کاوش در سال‌های ۱۳۸۵، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ خورشیدی آثار متعددی از جمله قطعات گچی، سفالینه‌ها و سکه به‌دست‌آمده است. از مهم‌ترین یافته‌های باستان‌شناسی این محوطه قطعات گچبری آن است که به لحاظ زیبایی بصری، ترکیب‌بندی نقش‌ها و کاربرد نقش‌های

هندسی یکی از نمونه‌های عالی این هنر در دوره اسلامی به حساب می‌آیند. نگارندگان در پژوهش حاضر به منظور پاسخ به این پرسش که قطعات گچی با نقوش هندسی، مکشوفه از محوطه شاه‌نشین فریم شامل چه طرح نقوشی است و همچنین با کدام قطعات گچی مکشوفه از تپه سبزپوشان نیشابور و مسجد جامع نایین قابل مقایسه است؟ به معرفی، تحلیل و مقایسه تطبیقی ۲۲ قطعه گچی (با طرح نقش هندسی) مکشوفه از محوطه شاه‌نشین پرداخته‌اند.



تصویر ۱. نمای محوطه از جانب برج رسکت



تصویر ۲. فضای درونی محوطه شاه‌نشین، ستون‌ها و قسمت بیرونی فضای مرکزی



تصویر ۳. فضای درونی محوطه شاه‌نشین، ستون‌ها و قسمت بیرونی فضای مرکزی

پیشینه پژوهش

مهدی عابدینی عراقی در سال‌های ۱۳۸۵، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸ خورشیدی با انجام کاوش‌های باستان‌شناختی در محوطه شاه‌نشین فریم، به مطالعه و بررسی آثار مکشوفه از این محوطه پرداخت. وی با تکیه بر نمونه‌های سفالین و به‌ویژه با استناد به یک سکه مکشوفه که متعلق به ابوشجاع عضدالدوله دیلمی است، قدمت محوطه شاه‌نشین فریم را به سده چهارم هجری قمری نسبت می‌دهد.



تصویرها به‌ترتیب از بالا و سمت چپ شماره ۴، ۵، ۶ و ۷: به‌ترتیب تصویر از رو و پشت سکه (عابدینی عراقی، ۱۳۸۸) به علاوه طرح خطی (نگارندگان، ۱۳۹۷)

نیکوبیان صرامی در سال ۱۳۹۰ خورشیدی ضمن بررسی سازوکار فرسایشی گچ در محوطه شاه‌نشین فریم، به مرمت برخی از این قطعات گچبری نیز پرداخته و نتیجه مطالعات خود را در قالب پایان‌نامه کارشناسی ارشد به رشته تحریر درآورده است (نیکوبیان صرمی، ۱۳۹۰). دلداری در سال ۱۳۹۵ خورشیدی در قالب پایان‌نامه به فن‌شناسی و آسیب‌شناسی نمونه لعاب‌های سبز سفالینه‌های تپه شاه‌نشین فریم پرداخته است (دلداری، ۱۳۹۵). شیرزادی در سال ۱۳۹۵ خورشیدی ضمن طبقه‌بندی و تحلیل گچبری‌های به‌دست آمده محوطه شاه‌نشین به مقایسه آن نیز پرداخته است و نتیجه مطالعات خود را در قالب پایان‌نامه کارشناسی ارشد به رشته تحریر درآورده است (شیرزادی، ۱۳۹۵).

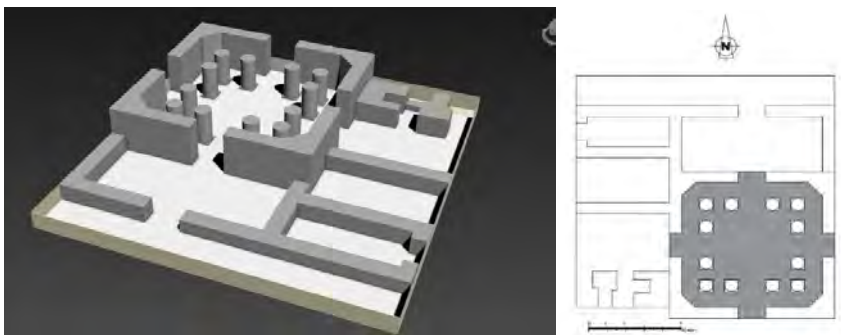
روش پژوهش

پژوهش حاضر براساس هدف از نوع تحقیقات بنیادی و از نظر ماهیت و روش از نوع توصیفی-تحلیلی بوده است و همچنین روش گردآوری اطلاعات به شیوه اسنادی و میدانی است. طی کاوش صورت گرفته در محوطه تاریخی شاه‌نشین فریم تعداد ششصد قطعه گچبری به‌دست آمد که از این

تعداد ۲۶۰ قطعه شاخص که کمتر مورد فرسایش قرار گرفته بودند توسط کاوشگر از مجموعه خارج شده است. در بین این قطعات نقشمایه‌های متعددی از جمله هندسی، گیاهی و کتیبه در مجموعه قرار دارد که حدود صد قطعه آن دارای نقشمایه هندسی است، که نگارندگان براساس متغیر عدم تکرار ۲۲ قطعه گچی با نقشمایه هندسی از میان این صد قطعه انتخاب، طراحی و مطالعه کرده‌اند.

یافته‌های گچی محوطه شاهنشین فریم

در محوطه شاه‌نشین فریم تزیینات گچی منحصر به فضای مرکزی ستون‌دار بوده است (تصویر ۲) و با توجه به اینکه آثاری از این‌گونه تزیینات در بخش‌های دیگر محوطه مشاهده نشده است، این مسئله به تنهایی نشان‌دهنده اهمیت فضای مذکور است. این سنت پیش از این نیز در برخی محوطه‌ها دیده شده است چنانکه حفاریات در خانه‌های اطراف کاخ شاهی تیسفون نشان داده است که تزیین غنی گچی فقط در تالار اصلی و شاید اتاق‌های به‌طور مستقیم چسبیده به آن به کار برده شده بود درحالی‌که اتاق‌های دیگر صرفاً پوششی از اندود ساده گچی داشتند (پرادا، ۱۳۹۱: ۲۶۳).



تصویر ۸. پلان محوطه شاه‌نشین، تمرکز تزیینات در فضای ستون‌دار مشخص شده است.

تصویر ۹. طرح سه‌بعدی ساده از محوطه شاه‌نشین، تعداد ستون‌ها و فرم حال محوطه ستون‌دار مشخص است.

طبقه‌بندی نقش‌های گچبری محوطه شاه‌نشین

نقش‌های گچبری‌های مکشوفه از محوطه شاه‌نشین فریم به چهار گروه، نقوش گیاهی، هندسی، ترکیبی (هندسی-گیاهی) و کتیبه‌دار تقسیم می‌شوند:

نقش‌های گیاهی: این گروه ۶۴ قطعه از مجموعه مذکور را شامل می‌شود که طرح نقش‌های آن متشکل از برگ‌ها و گل و ساقه است که به‌صورت تجریدی و نیز واقع‌گرایانه به تصویر کشیده شده‌اند.

نقش‌های هندسی: این قطعات که بزرگترین گروه را تشکیل می‌دهند، تعداد صد قطعه از کل مجموعه را شامل می‌شوند که طرح نقوش آنها عبارتند از: لوزی، مثلث، پنج ضلعی، دوایر توپر و توخالی، خطوط شکسته، چند ضلعی‌ها و اشکال مختلف هندسی و ترکیبی.

نقش‌های ترکیبی (گیاهی-هندسی): از این گروه تعداد ۵۹ قطعه گچی در مجموعه حاضر وجود دارد و تلفیقی از نقش‌های گیاهی و هندسی است، به این صورت که در قالب قاب‌هایی هندسی که در مرکز آن نقش‌های گیاهی به‌کار رفته است نمایان می‌شوند، همچنین استفاده از برجستگی‌های مرواریدی شکل در حاشیه آثار و رعایت اصل قرینه‌سازی در نقش‌ها، تأثیرپذیری از هنر ساسانی را نشان می‌دهد (عابدینی عراقی، ۱۳۸۵: ۹۱).

کتیبه‌ها: از این گروه تعداد ۳۷ قطعه در مجموعه مورد مطالعه قرار دارد. این کتیبه‌ها به خط کوفی بوده و مضمون آن نیز آیت‌الکرسی است.

نقش‌های هندسی گچبری محوطه شاه‌نشین

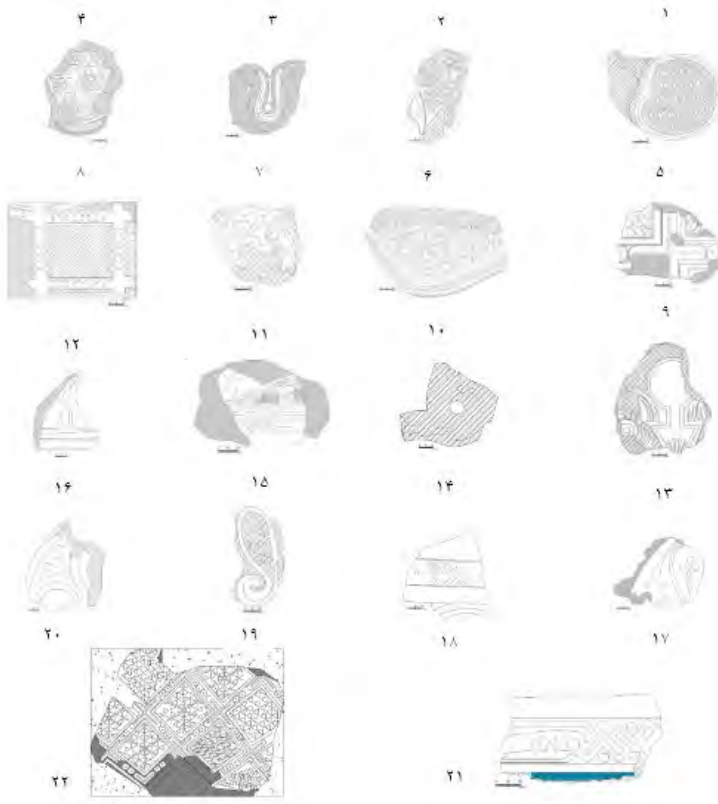
در این قطعات توجه ویژه‌ای به نقش‌های هندسی شده است به گونه‌ای که نقش‌های هندسی ساختار اصلی این تزیینات را شکل می‌دهند. شاید مهم‌ترین دلیل، آن حرمت اجرای نقش‌های انسانی است و توجه به آنکه این نوع از آرایه‌ها بیشتر در بناهای مذهبی اجرا می‌شده است بنابراین بخش کثیری از نقش‌ها شامل نقش‌های ساده متشکل از خط و مثلث، خط و دایره، مربع، مثلث و غیره‌اند (موسوی حاجی و نیک‌بر، ۱۳۹۳: ۴۸). تکرار، تقارن و استفاده از نقش‌های نمادین در کنار قاب‌های تزیینی در شکل‌های هندسی متنوع از ویژگی‌های بارز و اصول حاکم بر نقوش هندسی این تزیینات است (لوح ۱). تکرار هم در مورد ترکیبات و نقوش اصلی رعایت شده و هم در مورد جزئیات طرح‌ها اعمال شده است. نقش‌های هندسی استفاده شده در این تزیینات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نقش‌های صاف و نقش‌های منحنی که متشکل از دایره و مربع یا شکل‌های هندسی زاویه‌دار است (یوسف‌وند و میری، ۱۳۹۵). در گچبری‌های محوطه شاه‌نشین از نقش‌های هندسی برای کادربندی طرح‌ها نیز استفاده شده و نقش‌های گیاهی و گاه هندسی در داخل کادرهای هندسی قرار گرفته‌اند. در طرح نقش‌های گچبری‌های به‌دست آمده از محوطه شاه‌نشین، دایره نقش بسزایی داشته است برای مثال در ترکیب با شش ضلعی‌هایی که گرداگرد آن را فرا گرفته‌اند نقشی به‌صورت گل‌های شش‌پر نقش آفرینی شده که مرکز آنها دایره بوده و اطراف آنها را شش ضلعی‌ها احاطه کرده است (لوح ۱).

طرح ۸). نقش‌های هندسی به‌دلیل همین خاصیت ترکیب‌پذیری بسیار و تنوعی که می‌توان به کمک آن‌ها در نقش‌ها ایجاد کرد، اهمیت بسیاری دارند.

مقایسه گونه‌شناختی

به‌طورکلی نقش‌های هندسی پیکره اصلی گچبری‌های محوطه شاه‌نشین را تشکیل می‌دهند. با بررسی و مطالعه قطعات گچی مکشوفه از محوطه مذکور تشابهاتی بین نقش‌های گچبری‌های محوطه شاه‌نشین و گچبری‌های برخی محوطه‌های شاخص و بناهای قرن‌های اولیه اسلامی به چشم می‌خورد.

طرح‌های گچبری شماره ۴، ۱۰، ۲۱ و ۲۲ از نظر متغیر طرح نقش قابل مقایسه با تزیینات موجود بر قطعه گچی به‌دست آمده از تپه سبزپوشان نیشابور بوده است.



لوحة ۱. طرح خطی قطعات گچی با نقشمایه هندسی (نگارندگان، ۱۳۹۷)

◆ ۴۱۰ معرفی و تحلیل نقش‌های هندسی یافته‌های گچی دوران اسلامی مکشوفه از محوطه شاهنشین



شکل ۱. تصاویر قطعات گچی با نقشمایه هندسی (کاوشگر، ۱۳۸۸)



تصویر ۵. قطعه گچبری نفیس به دست آمده از تپه سبزپوشان نیشابور (موزه ملی ایران)

طرح گچبری ۱۱ از لوح ۱ قابل مقایسه با تزیینات ستاره‌ای قطعات گچی مکشوفه از تپه مدرسه نیشابور است.



تصویر ۶. قطعات گچبری تپه مدرسه نیشابور؛ نقش‌های هندسی در سمت چپ تصویر و گره در سمت راست (احمدی و شکفته، ۱۳۹۰).

طرح شماره ۱۵ از لوح ۱ به لحاظ طرح نقش (دایره‌های توخالی) قابل مقایسه با نقش‌های موجود در قاب‌بندی‌های ستون مسجد جامع نایین است.



تصویر ۷. تزیینات گچی مسجد جامع نایین (یوسف‌وند و میری، ۱۳۹۴).

برآیند

با استناد به مطالب مطرح شده در پژوهش حاضر و مقایسه تطبیقی صورت گرفته بر تعدادی از طرح‌های یافته‌های گچی محوطه شاه‌نشین فریم و نمونه‌های موجود در تزیینات گچی برخی بناهای قرن‌های اولیه اسلامی، چنین استنباط شده است که میان گچبری‌های محوطه مذکور و گچبری‌های بناهای قرون اولیه اسلامی نکات مشترک بسیاری در زمینه نقوش هندسی و ترکیبی (گیاهی-هندسی) وجود دارد. از جمله برخی از این تشابهات در نقش‌های هندسی، ترکیب‌بندی نقش‌ها و نوع قاب‌بندی‌ها وجود دارد. بنابراین

این امر نشان‌دهنده این است که تقریباً در یک دوره تاریخی از قرن اول تا حدود قرن پنجم هجری هنر گچبری در تداوم یک سبک قرار دارد. به‌طور کلی با توجه به نکات مطروحه نتیجه پژوهش حاضر را می‌توان این‌گونه بیان کرد که در تزیینات گچی محوطه شاه‌نشین به نقش‌های هندسی توجه ویژه‌ای شده است، به گونه‌ای که نقش‌های هندسی ساختار اصلی این تزیینات را تشکیل می‌دهند. پیچیدگی، تکرار، تقارن و استفاده از نقش‌های نمادین در کنار قاب‌های تزیینی در شکل‌های هندسی متنوع از ویژگی‌های بارز و اصول حاکم بر نقش‌های هندسی این تزیینات است. تکرار هم در مورد ترکیبات و نقش‌های اصلی رعایت شده و هم در مورد جزئیات طرح‌ها اعمال شده است. نقش‌های ترکیبی نیز همان نقش‌های گیاهی با همان مضامین بوده که معمولاً درون قابی مزین به نقش‌های هندسی که شامل دایره‌های توپر و توخالی که در اصطلاح نقش‌های مرواریدی نیز گفته می‌شوند قرار می‌گیرد.

کتاب‌نامه

- پرادا، ایدات. (۱۳۹۱). هنر ایران باستان (تمدن‌های پیش از اسلام)، ترجمه یوسف مجیدزاده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- تقوی، عابد، موسوی حاجی، سیدرسول، عابدینی عراقی، مهدی و خاکباز، انسیه. (۱۳۹۶). «مطالعه سفالینه های محوطه شاه‌نشین شهر تاریخی فریم». جستارهای باستان‌شناسی ایران پیش از اسلام، دوره دوم، شماره ۳، بهار و تابستان.
- یوسف‌وند، یونس، میری، فرشاد. (۱۳۹۵). «مطالعه تطبیقی نقوش گچبری‌های مکشوفه از شهر تاریخی دره شهر با نمونه های مسجدجامع نایین». فصلنامه علمی - پژوهشی نگره، شماره ۳۹، پاییز، صص: ۳۵ تا ۴۶.
- احمدی، حسین، شکفته، عاطفه. (۱۳۹۰). «تزیینات گچبری در معماری قرون اولیه اسلامی ایران (قرن اول تا پنجم ه.ق)»، ادبیات و هنر دینی، شماره چهارم، صص: ۱۲۵-۱۵۰.
- موسوی‌حاجی، سیدرسول، نیک‌بر، مازیار. (۱۳۹۳). هنرهای کاربردی دوره اسلامی، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
- عابدینی عراقی، مهدی. (۱۳۸۵، ۱۳۸۷ و ۱۳۸۸). «کاوش در محوطه شاه‌نشین فریم». مرکز اسناد پژوهشکده باستان شناسی کشور، تهران (منتشر نشده).
- شیرزادی آهودشتی، الهام. (۱۳۹۵). «طبقه‌بندی، مقایسه و تحلیل گچبری‌های به‌دست‌آمده از کاوش‌های باستان‌شناسی تپه شاه‌نشین». پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد تهران واحد مرکزی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران (منتشر نشده).
- دلدار، محمد معین. (۱۳۹۵). «فن‌شناسی و آسیب‌شناسی نمونه لعاب‌های سبز سفالینه‌های تپه شاه‌نشین شهر قدیم فریم مازندران». پایان‌نامه کارشناسی ارشد مرمت اشیاء تاریخی، دانشگاه هنر اصفهان، دانشکده حفاظت و مرمت، اصفهان (منتشر نشده).

مقایسه ساختاری قمه قفقازی (کیندجال) و ایرانی در عصر صفوی بر مبنای مجموعه موزه‌های بنیاد مستضعفان

مجید حاجی تبار* و میترا حاجی**

* دکتری باستان‌شناسی و کارشناس مؤسسه فرهنگی موزه‌های بنیاد

** کارشناس ارشد تاریخ و کارشناس مؤسسه فرهنگی موزه‌های بنیاد

چکیده

شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ ه.ق) با تغییر کادر ثابت سپاهیان از سران قزلباش به غلامان گرجی، ارمنی، چرکسی و قفقازی، کیندجال را وارد ارتش ایران کرده و بعد از مدتی در شهرهای ایران به خصوص اصفهان و مشهد و مراغه با نام قمه شبیه‌سازی شد. بهترین کیندجال‌ها مربوط به قفقاز، داغستان و ارمنستان با تیغه پهن دو لبه کوتاه و مستقیم با زبانه کامل است. این پژوهش با بررسی عینی مجموعه‌ای متشکل از هشت قمه قفقازی (کیندجال) و شش قمه ایرانی موجود در موزه‌های بنیاد مستضعفان به دنبال مقایسه ساختاری آنها با استناد به منابع کتابخانه‌ای است. ویژگی‌های فنی و ساختاری، حوزه‌های فرهنگی و جغرافیایی، بازه زمانی، عوامل مؤثر بر نفوذ کیندجال و فرآیند تولید در ایران از جمله جستارهای تحقیق است. برآیند پژوهش نشان می‌دهد غالب تیغه‌های کیندجال از فولاد معمولی با نام سازنده بوده و نقشمایه‌ها با فن قلمزنی و سیاه‌قلم، نشانه‌های ملی و قومی را بر خود دارد. دسته از شاخ بوفالو، عاج شیر ماهی و فیل و نقره قلمزنی شده یا طلاکوب به نقش گل و برگ مزین بوده و غلاف با مفتول‌های زرین و سیمین و نگین‌های گرانها تزئین شده است. قمه ایرانی مانند کیندجال تیغه پهن، مستقیم، دولبه و نوک‌تیز و بلند از فولاد معمولی دارد. دسته از شاخ سیاه، چوب، عاج و

غلاف از دو تکه چوب با روکش چرم ساغری یا ساده تشکیل شده است. قمه‌های ایرانی در مقایسه با کیندجال تزیینات کمتری داشته و از ویژگی‌های محلی و بومی برخوردار است.

واژه‌های کلیدی: کیندجال، قمه ایرانی، عصر صفوی، مجموعه موزه‌های بنیاد مستضعفان

مقدمه

عامل اصلی پیروزی و تشکیل حکومت صفویه قشون ترکان قزلباش بوده که همه امور و مقامات کشوری و املاک را تصاحب کرده و تعادل اقتصادی و نظامی جامعه را بر هم زدند. رقابت اقوام مختلف قزلباش برای کسب تیول‌ها و املاک بیشتر سبب تنش و هرج و مرج جامعه شد. در این اوضاع شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸ ه.ق) به پادشاهی رسیده و کاهش قدرت قزلباش‌ها را برای بقاء و تثبیت حکومت خویش لازم دید. با تسخیر گرجستان و آشنایی با خصایص آنها به فکر تشکیل سپاهی مطیع و متشکل از غلامان گرجی و ارمنی برای تقلیل نفوذ قزلباشان افتاد (پیشگاهی و همکاران، ۱۳۹۰: ۴۵ و معطوفی، ۱۳۸۲: ۶۵۸). گرجیان تازه‌مسلمان معروف به غلامان خاصه ارزش‌های نظامی خود را نشان داده (شاردن، ۱۳۷۴: ۲۱۲) و قوللرهای سواره نظام غالباً از اقوام گرجی و چرکسی بوده است (معطوفی، ۱۳۸۲: ۶۵۹ و دل‌واله، ۱۳۹۰: ۶۹۶). نهاد نظامی از ساختار قبیله‌ای به ارتش جدید یا شاهی بدل شد (ثواب، ۱۳۹۱: ۶۴) و با ورود اقوام قفقازی از جمله چرکسی، گرجی، لژگی و ارمنی ترکیب سیاسی و اجتماعی و نظام دیوانسالاری تغییر کرده و نیروی سوم شکل گرفت (پناهی، ۱۳۹۴: ۵۶-۵۷). نیروی مؤتلفه نوین که وابسته به شاه بوده و حمایت و وفاداری را سرلوحه برنامه خود قرار داده (مهمان نواز و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۷۹ و غلامی و همکاران، ۱۳۹۱: ۸۰) و توانسته بود قدرت قبیله‌ای قزلباشان را به کنترل درآورد (نویدی، ۱۳۸۶: ۱۰۳). غلامان شریفه خاصه به‌طور رسمی به خدمت گرفته شده (قمی، ۱۳۶۹: ۶۰) و مقام‌های دولتی به آنان واگذار شد (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۶۸ و مینورسکی، ۱۳۶۸: ۷۷).

با ورود سربازان گرجی و قفقازی، سلاح بومی آنان وارد ارتش ایران شده (Moshtagh, 2008: 47 khorasani, 2008: 47 و ثواب، ۱۳۹۱: ۶۵) و قمه قفقازی یا کیندجال ویژه مردم چرکس و گرجی و قفقاز در سپاه صفوی به‌کار گرفته شد (ذکاء، ۱۳۵۰: ۱۹۸). ورود و نفوذ این نیروها به ارتش ایران زمینه آشنایی ایرانیان با این سلاح را فراهم کرده و ساخت آن را رونق بخشید و در بسیاری از شهرهای ایران به‌خصوص اصفهان با نام قمه رایج شد، که از نمونه‌های تولیدی در مراغه بهتر است

(تحویلدار اصفهانی، ۱۳۸۸: ۱۲۸). قمه ایرانی گونه‌ای جنگ‌افزار به شکل شمشیر کوتاه راست با تیغه دو دمه، شیاردار (ذکاء، ۱۳۵۰: ۱۹۹) و مشابه کیندجال که تیغه راست بداشته است ولی با این حال بهترین نمونه‌های آهنین و فولادین همچنان از قفقاز وارد ایران می‌شده است (مشتاق خراسانی، ۱۳۸۸: ۵۹).

هدف اصلی این تحقیق شناخت تأثیر اصلاحات نظامی شاه عباس بر ساختار قشون و تشکیل نیروهای موسوم به سپاه سوم و ورود آلات رزم جدید به ایران از جمله قمه قفقازی موسوم به کیندجال است. به این بهانه ویژگی فنی، تزئینی و ساختاری آن بررسی شده و تفاوت‌ها و شباهت‌های آن با قمه ایرانی بحث و بررسی شده است. از آنجاکه نمونه قابل اعتمادی از عصر صفویه برجای نمانده و غالب قمه‌های قفقازی و ایرانی موجود مربوط به عصر قاجار با ویژگی‌های ساختاری و تزئینی مشابه است، در این تحقیق هشت قمه قفقازی و شش قمه ایرانی مبنای مطالعه قرار گرفته که در موزه‌های بنیاد مستضعفان وجود دارد و براساس آن مقایسه‌ای از ساختار تزئینی و فنی کیندجال و قمه ارانه خواهد شد. بیشتر اطلاعات مربوط به کیندجال و قمه عصر صفوی از منابع مکتوب و سفرنامه کسب شده است و محققان و سفرنامه‌نویسان با توصیف شرایط سیاسی و اجتماعی از کیندجال و قمه و ویژگی‌های ساختاری و تزئینی آن سخن گفته‌اند. رزم‌افزاری که شواهد و مدارک نشان می‌دهد در قفقاز و ایران علاوه بر کارکرد اصلی برای رزم و شکار در مراسم آیینی و اجتماعی و نمایش‌های اعتقادی استفاده شده است. ساختار و ویژگی‌های فنی آن با نمونه‌های قدیم‌تر قابل قیاس است. در این مقاله سعی شده کارکردهای غیررزمی و پیشینه ساخت بحث و بررسی و تحلیل شود.

تاریخچه مختصر از دوره شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ ه.ق)

در اواخر حکمرانی محمد میرزا معروف به خدابنده (۹۸۵-۹۹۶ ه.ق) پدر شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸ ه.ق) آتش اختلاف بالا گرفته و استقلال و موجودیت ایران به خطر افتاد (کجباف، ۱۳۸۵: ۳۲) و دولت عثمانی از غرب و ازبکان از شرق ایران را مورد تعرض قرار دادند (اشراقی، ۱۳۸۷: ۱۱۹). عباس میرزا با کمک سران قزلباش (کجباف، ۱۳۸۵: ۳۲) و یاری علیقلی استاجلو بر اریکه قدرت نشست (اشراقی، ۱۳۸۷: ۱۱۹). شاه عباس در طول چهل و یک سال حکومت امنیت نسبی در داخل و مرزها به وجود آورد و اوضاع داخلی را سامان داده (موسوی‌نیا، ۱۳۹۵: ۱۳۹) وزیر فشار عثمانیان و اشغال بخشی از ایران با آنان صلح کرده تا با فراغ بال و آسوده در جبهه شرقی ازبکان را از مرزها خارج سازد (کجباف، ۱۳۸۵: ۳۲). براساس معاهده صلح استانبول، گرجستان و ولایات غنی

در غرب ایران، مصلحتی به عثمانیان واگذار شد (موسوی‌نیا، ۱۳۹۵: ۱۳۹ و کجباف، ۱۳۸۵: ۳۳) تا بعدها با کسب قدرت آنان را از ایران بیرون رانده و مرزهای پیشین را در غرب احیاء کند (موسوی‌نیا، ۱۳۹۵: ۱۳۹). شاه عباس با تجدید نظر در سپاه و کاهش قدرت قزلباش‌ها و تجهیز ارتش به سلاح گرم از سال ۱۰۱۱ تا ۱۰۳۴ مناطقی از قفقاز را تصرف کرد (اشراقی، ۱۳۸۷: ۱۱۹). قفقاز در شمال غرب فلات ایران همواره در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران نقش مهم ایفاء کرده و در این دوره شاه عباس به بهانه دستیابی به غنایم درصدد اعاده حاکمیت بر آن برآمد. قفقاز منبع اصلی تأمین غلام و کنیز از میان گرجیان، ارمنه و چرکس‌ها بوده است (آهنگران، ۱۳۸۹: ۲ و ۳). حملات مکرر شاه عباس به گرجستان و ارمنستان در سال‌های ۱۰۱۲ تا ۱۰۲۱ هجری و اسارت تعداد زیادی از آنان از یک سو (کجباف، ۱۳۸۵: ۳۴) و نفوذ و دسایس سران قزلباش از سوی دیگر، شاه عباس را مصمم به ایجاد اصلاحات در سپاه ساخته (معطوفی، ۱۳۸۲: ۶۵۸) و سپاه جدید یا شاهی برای تحکیم قدرت شاهی (ثواب، ۱۳۹۱: ۶۶) از میان غلامان گرجی، چرکسی و ارمنی شکل گرفت و دستاورد مطلوبی برای تقویت حکومت صفویه به همراه داشت (سیوری، ۱۳۸۰: ۸).

قمه قفقازی یا کیندجال (ساختار، تزینات، کارکرد و پیشینه)

در میان انواع جنگ‌افزارهای عصر صفوی، نوعی شمشیر کوتاه با تیغه پهن دو دمه به نام کیندجال با ورود سربازان قفقازی در قالب ارتش سوم شاه عباس وارد سپاه ایران شد. تیغه آن غالباً از فولاد معمولی با نام سازنده بوده است. نمونه‌های بدون مهر یا دو مهر سازنده بر تیغه و غلاف یا دسته کیندجال نیز مشاهده شده است. نام هنرمند بر غلاف به شیوه قلمزنی و یا بر دسته عاج به روش طلاکوب حک شده و یا روی تیغه به روش تیزآب آمده است. بر تیغه، غلاف یا دسته به شیوه طلاکوب یا قلمزنی، نقوشی با مضامین هندسی، گیاهی، کتیبه‌ای، پرنده و حیوان نقش شده است. غلاف کیندجال از دو تکه چوب به هم چسبیده با روکشی از چرم، استخوان، عاج شیرماهی، عاج فیل، نقره قلمزنی یا سیاه قلم تشکیل شده و به نقش گل و برگ مزین است. غالباً یک روی غلاف با نقره یا فلزات دیگر و نقوش گل و برگ تزئین و یا از پارچه جیر استفاده شده است (طرح ۱). برخی از کیندجال‌ها، فضایی در غلاف برای جانمایی چاقویی کوچک دارند (تصویر ۱).



طرح ۱. نمونه تیغه و غلاف کیندجال (نگارندگان)؛ تصویر ۱. غلاف چرمی با فضای چاقوی کوچک (موزه‌های بنیاد به شماره ۳۰۳۰۰)

نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران ♦ ۴۱۷

سر غلاف و گیره دسته به شیوه قلمزنی با نقش گل و برگ تزئین شده است. در انتهای غلاف زانده‌ای به نام کفشک طراحی شده که در بیشتر کیندجال‌ها به شکل کروی ساخته و پرداخته شده و غالباً مزین به نقوش هندسی و گیاهی است. زیر کفشک غلاف سیم پیچی تزئینی بسته به طول غلاف، بین ۱/۵ تا ۸ سانتی‌متر طراحی شده است (تصویر ۲).



تصویر ۲. کفشک و سیم‌پیچ نقره‌ای انتهای غلاف (موزه‌های بنیاد، به شماره ۳۰۳۰۵)

تیغه کیندجال با زبانه کامل با دو ورقه تزئینی در طرفین دسته به شکلی زیبا پوشش یافته است (تصویر ۳).



تصویر ۳. زبانه کیندجال در انتهای دسته (موزه بنیاد به شماره ۳۰۳۰۳)

روکش دسته با شاخ سیاه بوفالو، عاج شیرماهی، عاج فیل، نقره قلمزنی و یا طلاکوب روی عاج به نقشمایه‌های گل و برگ مزین است. در دو طرف دسته آهنک^۱ از فلز با قلمزنی به شکل گل و برگ تزئین شده است. روی دسته کیندجال برای اتصال بخش عاج یا شاخ به دسته از میخ استفاده شده که معمولاً در طرف دیگر با استفاده از گل میخ نقره‌ای با تزئینات ملیله‌کاری و یا آب طلا مزین به نقش گل و برگ است (طرح ۲).



طرح ۲. دسته کیندجال با گل میخ مزین

کیندجال در قفقاز عضو جدایی‌ناپذیر مردان بوده و برای مقاصد مختلفی چون رزم و شکار، چاقو، تیشه، برش کاغذ، لوازم جانبی رقص استفاده شده و تصاویری از قرن ۱۹ میلادی، مردان قفقازی را با لباس محلی و کیندجال به کمر به صورت مورب نشان می‌دهد (تصویر ۴).

¹Ahanak



تصویر ۴. بزرگان داغستانی با کیندجال بر کمر (مک کین ، ۱۳۷۰)؛ خانواده گرجی با کیندجال بر کمر (غایبا ۱۳۸۰)

کیندجال از عالی‌ترین سلاح تهاجمی و تدافعی قفقاز به‌طور قطع در دستان کسانی است که طریقه استفاده از آن را می‌دانستند و سلاحی فوق‌العاده خطرناک و با جراحات کشنده بوده است. سلاحی که در نقاط مختلف به اسامی چون خنجلی (گرجستان و داغستان) و شالنا (چچن و انگوشتیا) و کمه یا قمه (چرکس و اوستیا) نامیده شده و محبوب مردم بوده و یک مرد جنگجو همواره کیندجال همراه داشته است. صاحب کیندجال برای نمایش آرزوهای خویش آن را برابر گلو و دهان و صورت قرار داده و با نهایت مهارت رقص آکروباتیک را با پشتک و شیرجه بدون خراش و جراحت انجام می‌داد (تصویر ۵)، رقصی که همچنان در سرزمین‌های قفقاز به عنوان یک سنت دیرینه پاسداشته و اجرا می‌شود (تصویر ۶).



تصویر ۵. سرباز قزاق در حال نمایش رقص با کیندجال؛ تصویر ۶. رقص مردان جنگجوی قفقازی با کیندجال

(<http://atkinson-swords.com/kindjal>)

کیندجال برای جنگجوی قفقازی نماد قهرمانی و کرامت و دارایی باارزش محسوب شده و شکل پهن آن با تزیینات زیاد به همان اندازه نیز مرگبار بوده است. از رسوم جالب در قفقاز استفاده نمادین از کیندجال در روابط پیش از ازدواج است و برای این امر کیندجال میان آنها قرار گرفته تا قانون منع حاکم شده و چنانچه این قانون نقض شود، مرتکب آن به مرگ محکوم خواهد شد. سلاحی که برای

تکمیل و تزئین به کوباچه در داغستان فرستاده شده و در آنجا مراحل نهایی برای استفاده ساخته و پرداخته می‌شد. شکل سلاح به زیفوس^۱ یونان باستان و کلادیوس^۲ رومی شباهت دارد و به‌عنوان سلاح ثانوی از دوران باستان در قفقاز استفاده شده و تصور می‌رود از آنها سرچشمه گرفته است. زیفوس شمشیر کوتاه مستقیم و دولبه با دسته از عصر آهن در یونان که به‌عنوان سلاح ثانوی در میدان جنگ به همراه زوبین و نیزه و سپر به‌کارگرفته شده است. تیغه آن به‌طور معمول ۴۵ تا ۶۰ سانتی‌متر طول و گاه میانه تیغه برآمده و حمایتی زیر بازوی چپ آویزان است (تصویر ۷). واژه‌ای که هومر برای شمشیر به‌کار برده و نوک تیزی دارد (Stone, 1999).



تصویر ۷. نمونه‌ای از زیفوس یونانی؛ گلدان منقوش به نقش آکتئون با زیفوس در دست متعلق به حدود ۳۹۰ پم

کلادیوس واژه‌ای لاتین برای شمشیری بوده که سربازان روم باستان از آن استفاده کرده و به شمشیر یونانی زیفوس شباهت دارد و از سده سوم پم از این گونه شمشیرها استفاده شده است (Penrose, 2008: 121). تصور بر این است که کلادیوس یک واژه برگرفته از سلتی در لاتین و مشتق از واژه باستانی kladimos یا kladios بوده (Mccone, 2006: 106) و جایگزین سلاح رومی پیشین شده و براساس طرح زیفوس یونانی ساخته شده است (Quesada, 1997: 261). شمشیر کوتا با تیغه پهن به‌عنوان اسلحه کم‌ری در جنگ‌های نزدیک همراه تجهیزاتاتی چون سپر، زوبین به‌کار می‌رفته است (تصویر ۸)



تصویر ۸. نمونه‌ای از کلادیوس با غلاف و تیغه تزئینی و زنجیر آویز

¹ Xiphos

² Gladius

ساختار و تزئینات کیندجال‌های موزه‌های بنیاد مستضعفان

در گنجینه مؤسسه فرهنگی موزه‌های بنیاد مستضعفان هشت نمونه کیندجال وجود دارد که همگی متعلق به قرن نوزده میلادی در داغستان و گرجستان بوده و تیغه تمامی آنها از فولاد معمولی است. ویژگی ساختاری و تزئینی آنها به شرح ذیل به شناخت بهتر و دقیق‌تر این نوع سلاح که در ایران کمتر به آن عنایت شده کمک خواهد کرد.

۱. کیندجال شماره ثبت ۳۰۲۹۶-م موزه‌های بنیاد به طول کلی ۶۵، طول تیغه ۴۸/۵، و پهنای تیغه در ابتدا ۴/۷ و در وسط ۴/۵ سانتی‌متر است. روی تیغه ناوی در طول از ابتدای دسته به طول ۳۴/۴۰ در یک طرف و ۳۴/۵ روی دیگر کشیده شده است. ناو در ابتدای تیغه عمیق‌تر و نزدیک به رأس از عمق آن کاسته می‌شود. در یک طرف تیغه به موازات ناوه نام عثمان به خط روسی آمده و دو نقش عقاب با بال‌های گشوده در طرفین به صورت معکوس حکاکی شده است. نقشمایه عقاب به دلیل داشتن ظاهری پرمصابت و فیزیکی قدرتمند در نظام‌های پیش‌ازتاریخ موجودی ایزدی و در خور پرستش بوده و معنای رمزی و نمادین آن عموماً در همه نقاط یکسان است (حدیدی، ۱۳۸۸: ۱). عقاب در قفقاز برای شکار اهمیت داشته و ساخت سلاح با این نقش متأثر از باور و اعتقاد و نماد قدرت و مردانگی و شجاعت بوده است. دسته با روکشی از شاخ سیاه بوفالو دارای یک نقطه تیز در بالا و دو گوشه بوده و شاخ‌ها با استفاده از سه عدد میخ نقره‌ای متصل شده که دو گل میخ گرد و گل میخ میانی به صورت اشک به‌شیوه قلمزنی تزئین شده است. آهنک دسته از آهن با نقره‌کوبی برجسته دارای سه سنگ گارنت است (تصویر ۹).



تصویر ۹. جزئیات تیغه، غلاف، دسته کیندجال شماره ۳۰۲۹۶ موزه‌های بنیاد

غلاف از دو تکه چوب که با سریشم به هم متصل شده و در یک رو با روکش چرم ساغری و در طرف دیگر چرم ساده پوشش یافته است. قسمت پایینی پشت غلاف با تکه فلز نقره مستطیل برای استحکام نصب و روی آن با خطوط تزئینی طراحی شده است. قسمت انتهایی غلاف از نقره قلمزنی و سیاه قلم تزئین شده و در رأس آن قبه کروی شکل مخصوص کیندجال‌های قفقازی قرار دارد و زیر آن به

طول ۵/۵ سانتی متر سیم‌پیچی از نقره شده است. باندی فلزی از نقره به دور غلاف در نزدیکی دهانه آن حلقه زده و دو سر این باند، حلقه‌ای را در یک سو ایجاد می‌کند و این حلقه برای رد کردن تسمه‌ای چرمی است که کیندجال بتواند از شال یا کمر بند آویخته شود. همان‌طور که در نمونه قمه‌های ایرانی نیز این سیستم مشابه را می‌توان مشاهده کرد.

۲. کیندجال به شماره ثبت ۳۰۳۰۰-م موزه‌های بنیاد به طول ۵۶ با غلاف و ۵۳ بدون غلاف و طول قبضه ۱۳/۳ و طول تیغه ۴۰/۲ سانتی متر است. بند چرمی آویز غلاف به سبک کوباجی در داغستان است (تصویر ۱۰).



تصویر ۱۰. جزئیات تیغه، غلاف کیندجال شماره ۳۰۳۰۰ موزه‌های بنیاد

در میانه تیغه ناو (شیار) در طول تیغه از ابتدای دسته تا نوک تیغه کشیده شده است و یک روی تیغه مهر سازنده با آب طلا و به صورت برجسته «شهمانی» آمده است. غلاف از چوب با روکش در یک رو عاج فیل و طلاکوب با نقشمایه‌های گل و برگ در وسط و نواری مزین به قلمزنی و سیاه‌قلم گرداگرد آن را فراگرفته و بخش زیرین کفشک کروی قلمزنی و بالای آن سیم‌پیچ نقره‌ای و سپس بر ورقی از نقره قلمزنی و سیاه‌قلم کار شده است. نواری مزین به قلمزنی برای حمایل در قسمت بالای غلاف تعبیه شده که در حلقه بیرونی آن نوار چرمی برای آویز قرار گرفته است (تصویر ۱۱).



تصویر ۱۱. بخشی از تیغه با نام سازنده و کفشک و تزئینات کیندجال شماره ۳۰۳۰۰ موزه‌های بنیاد

روی دیگر غلاف با چرم قرمز بوده و بقیه تزئینات مانند روی دیگر با قلمزنی و سیاه‌قلم انجام شده است. از ویژگی‌های خاص این غلاف فضایی برای جانمایی چاقوی کوچک از شاخ طلاکوب است. دسته و قبضه از عاج فیل طلاکوبی با نقشمایه‌های گل و بوته است و گل میخ‌های دسته در یک سمت با آب طلا و قلمزنی تزئین شده و در سوی دیگر برای استحکام پرچ شده است.

۳. کیندجال به شماره ثبت ۳۰۳۰۱-م موزه‌های بنیاد به طول ۵۰ با غلاف و ۴۸/۵ بدون غلاف و طول قبضه ۱۳/۲ و طول تیغه ۳۵/۳ سانتی متر است. پهنای تیغه در ابتدا ۴ و در میانه با کاهش اندک به

۳/۶ سانتی متر و در انتها نوک تیز شده است. تیغه به نسبت پهن با دو ناو برون مرکزی به صورت نامتقارن در طول آن از ابتدای دسته تا نوک در دو وجه کشیده شده است. غلاف از چوب با روکش عاج شیر ماهی و طلاکوب و نقشمایه گل و برگ در یک رو و چرم مشکی با تزئینات کمتر روی دیگر ساخته شده و در سایر ویژگی‌ها به نمونه قبلی شباهت دارد. دو مهر سازنده بر ابتدای تیغه نزدیک دسته به شیوه تیز آب حک شده که متعلق به تیغه سازان تفلیس در گرجستان است (تصویر ۱۲).



تصویر ۱۲. جزئیات ساختاری کیندجال شماره ۳۰۳۰۱

۴. کیندجال به شماره ثبت ۳۰۳۰۳-م موزه های بنیاد به طول ۴۸/۷ با غلاف و ۴۴/۳ بدون غلاف و طول قبضه ۱۱/۵ و طول تیغه ۳۲/۸ سانتی متر است. پهنای تیغه در ابتدا ۳/۴ و در میانه با کاهش اندک به ۳/۲ سانتی متر و در انتها نوک تیز است. نام سازنده به خط روسی عبدالورقیم^۱ روی تیغه حک شده که تیغه سازی از داغستان بوده و در شهر ولادی کافکاز^۲ کار می کرده است. غلاف از چوب و دسته از شاخ با روکش نقره به شیوه قلمزنی و سیاه قلم تزئین شده است (تصویر ۱۳).



تصویر ۱۳. کیندجال شماره ۳۰۳۰۳ موزه های بنیاد

۵. کیندجال شماره ثبت ۳۰۳۰۴-م موزه های بنیاد به طول ۴۷/۵ با غلاف و ۴۳ بدون غلاف و طول قبضه ۱۱/۱ و طول تیغه ۳۲/۲ سانتی متر است. پهنای تیغه در ابتدا ۳ و در میانه بدون تغییر ۳ سانتی متر و در انتها نوک تیز است. بر تیغه به خط روسی نام آهنگر (عثمان) کنده شده که از فلزکاران هنرمند داغستان بوده و در سایر ویژگی از جمله تزئینات غلاف و دسته شبیه نمونه های دیگر است (تصویر ۱۴).

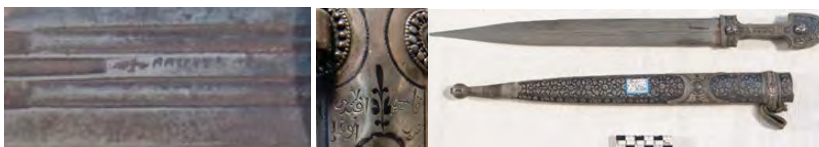


تصویر ۱۴. کیندجال شماره ۳۰۳۰۴ موزه های بنیاد با نام عمل سازنده

^۱ Abduragim

^۲ Vladikavkaz

۶. کیندجال شماره ثبت ۳۰۳۰۵-م موزه‌های بنیاد به طول ۴۸/۷ با غلاف و ۴۵ بدون غلاف و طول قبضه ۱۱/۷ و طول تیغه ۳۳/۳ سانتی‌متر است. پهنای تیغه در ابتدا ۳/۴ و در میانه بدون تغییر ۳/۴ سانتی‌متر و در انتها نوک تیز است. بین شیارهای (ناو) تیغه به روش تیزآب نقش گل و برگ تزئین شده و نام سازنده به خط روسی (عثمان) بر تیغه آمده و دو نقش عقاب با بال‌های گشوده در طرفین به صورت معکوس حکاکی شده است. روی غلاف به شیوه سیاه‌قلم و قلمزنی نقره و میناکاری تزئین شده است. در پشت غلاف نام‌های قاسم افندی و عرب اوغلی نوشته شده است. سایر ویژگی‌ها مشابه نمونه‌های دیگر است (تصویر ۱۵).



تصویر ۱۵. کیندجال شماره ۳۰۳۰۵ موزه‌های بنیاد با نام سازندگان و تیغه مزین

۷. کیندجال شماره ثبت ۴۵۳۴۸-م موزه‌های بنیاد به طول ۴۵/۵ بدون غلاف و طول قبضه ۱۰/۵ و طول تیغه ۳۵ سانتی‌متر است. پهنای تیغه در ابتدا ۳/۳ و در میانه بدون تغییر ۳/۱ سانتی‌متر و در انتها نوک تیز است. بر تیغه نام سازنده به روسی کنده شده که به احتمال عثمان است. بخشی از روکش یک روی غلاف از عاج شیر ماهی در ویژگی تزئینی شبیه نمونه‌های دیگر است (تصویر ۱۶).



تصویر ۱۶. کیندجال شماره ۴۵۳۴۸ موزه‌های بنیاد

۸. کیندجال شماره ثبت ۴۱۹-م موزه‌های بنیاد به طول ۴۶/۳ به طول ۴۲/۳ بدون غلاف و طول قبضه ۱۱/۱ و طول تیغه ۳۲/۲ سانتی‌متر است. پهنای تیغه در ابتدا ۳ و در میانه بدون تغییر ۲/۸ سانتی‌متر و در انتها نوک تیز است. عمل عبدالله ۱۳۰۱ روی دسته عاج فیل طلاکوب شده است و در ویژگی‌های دیگر مشابه باقی موارد یاد شده است (تصویر ۱۷).



تصویر ۱۷. کیندجال شماره ۴۱۹ موزه‌های بنیاد

قمه ایرانی (ساختار، تزئینات، کارکرد)

اسلحه‌سازی با تزئینات بسیار، هنری فاخر بوده (رستمی و داودی، ۱۳۹۸: ۱۱۶۲) و علاقه شاهان صفوی در این امر مؤثر بوده است. شاه عباس در ساخت ابزار فولادی مساعدت کرده به همین جهت است که تولید انواع سلاح سرد توسعه و در ردیف شاهکارهای جهان قرار گرفت (مرزبان، ۱۳۹۱: ۱۵-۱۶). یکی از انواع سلاح‌های رایج در این دوره قمه بوده که شبیه شمشیر با تیغه‌ای مستقیم، کوتاه و دو دمه است (مدرسی، ۱۳۸۰: ۴۷۳) و ناوهایی دو طرف تیغه بخش بزرگی از تیغه را به خود اختصاص داده که از پایه شروع و تا رأس امتداد دارد و در بعضی از قمه‌ها ناوها به صورت پهن در وسط تیغه و در برخی به صورت دو ناو برون مرکزی در یک وجه از تیغه و به صورت نامتقارن، بیشترین طول تیغه را به خود اختصاص داده است (معطوفی، ۱۳۸۲: ۷). قمه نوعی سلاح شبیه به شمشیر ولی کوتاه‌تر و پهن تر از آن است (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه قمه) و تیغه آن اغلب از فولاد ساده و به ندرت فولاد جوهردار ساخته شده است (Moshtagh khorasani, 2006: 214). یک قسم سلاح در تمام ایران به خصوص خراسان به چشم می‌خورد که متشکل از شمشیر دو دم مستقیم با غلاف آهنی و رشته‌های سیم و زر تزئین در ایران و قفقاز ساخته می‌شده و فقط یک طرف تیغه با طلا و نقره زینت می‌یافت (دالمانی، ۱۳۳۵: ۳۹۰). استفاده از کیندجال و قمه در دوره صفوی رایج بوده و تیغه کیندجال مثل قمه دولبه ولی ظریف‌تر از آن بوده است (قاسمی و شاطری، ۱۳۹۸: ۲۱۱۳). قمه جایگزین مناسب شمشیر مستقیم بوده که استفاده از آن راحت‌تر و سرعت عمل بیشتری برای رزم دارد و با استفاده از آن می‌توان ضربات عمودی بر فرق سر، سرشانه و بازو وارد آورد و برای فرورپردن در بدن حریف مناسب است (قاسمی و شاطری، ۱۳۹۸: ۲۱۱۱). جنگ‌افزاری که در جنگ تن به تن کاربرد داشته و در دوره صفوی بسیار مورد استفاده بوده است (رستمی و داودی، ۱۳۹۸: ۱۱۷۱). دسته قمه معمولاً از شاخ سیاه یا عاج و به ندرت از فولاد ساخته شده و در بیشتر موارد انتهای دسته به شکل مثلث به قبه گرد منتهی شده است. دو قطعه استخوانی دسته به کمک دو یا سه گل میخ به یکدیگر و به زبانه تیغه پرچ شده و پرچ‌ها در مواردی دارای تزئینات زیبایی است و گاه برای استحکام بیشتر زیر پرچ‌ها ورقه‌های فلزی و یا سکه قرار گرفته است (طرح ۳).



طرح ۳. طرح قمه ایرانی با تیغه مزین و گل میخ دسته و غلاف چرمی

سکه‌ها برای تاریخ‌گذاری این سلاح اهمیت به‌سزایی دارد. غلاف قمه معمولاً از دو قطعه چوب تشکیل شده و با لایه‌ای از چرم یا مخمل پوشیده شده است. بست منحنی و فلزی در نزدیکی لبه آن قرار گرفته که برای آویزان کردن سلاح به کمر کاربرد داشته است (قاسمی و شاطری، ۱۳۹۸: ۲۱۱۲). بر یک سوی غلاف غالباً تزئیناتی با مفتول زرین و سیمین و نگین‌های گرانبها انجام شده است (ذکاء، ۱۳۵۰: ۱۹۸-۲۰۰). قبضه اغلب از عاج و نقره تزئین شده و سراسر قبضه و غلاف با انواع تزئینات طلاکوب، نقره‌کوب و قلمزنی آراسته است (قاسمی و شاطری، ۱۳۹۸: ۲۱۱۳). شمشیرهای پهن ایرانیان به کیندجال‌های قفقازی شباهت دارد و تیغه‌های مستقیم و پهن و دولبه با شیار موازی در دو طرف که به سمت تیزی نوک امتداد می‌یابد (Zakey, 1965: 279). تزئینات طلاکاری و سنگ‌های گرانبهایی که بر آن کار شده به‌قدری زیاد بوده که کاربردی بودن آن را دچار تردید می‌کند (رستمی و داودی، ۱۳۹۸: ۱۱۶۲). قمه دسته مرصع از امتیازات دولت و درجاتش مثل شمشیر بوده و در ازای خدمات صاحب منصبان از طرف پادشاه به آنان اعطاء می‌شد (سپهر، ۱۳۶۸: ۲۹۸ و ۳۲۳). بر تیغه تزئینات زیادی انجام نشده و اغلب ساده است و در مواردی تزئیناتی بر تیغه‌ها شامل سه گروه نقشمایه گیاهی-هندسی، کتیبه‌ای، انسانی-جانوری است. نقوش گیاهی غالباً به صورت گل و برگ و نقوش هندسی به شکل قاب دور کتیبه و شمسه بوده و مهر مخصوص آهنگر بر آن حک شده است. نقوش کتیبه‌ای اغلب دارای مضامین مذهبی یا ادبی به‌صورت کوفت‌گری و طلاکوبی اجرا شده است. تزئینات در بیشتر موارد بر یک چهارم ابتدایی تیغه و نزدیکی دسته متمرکز است. قسمت ضامن (قسمت سر غلاف) و گیره (انتهایی) ساده یا با تزئیناتی به شیوه قلمزنی، ملیله کاری و مرصع کاری است (قاسمی و شاطری، ۱۳۹۸: ۲۱۱۳).

فلزکاران هنرمند و خلاق با تبحر و ابتکارات خویش قمه‌های پهن و دولبه با کیفیت عالی در مشهد و اصفهان و مراغه تولید و به کشورهای همجوار صادر می‌کردند (تحویلدار اصفهانی، ۱۳۸۸: ۱۲۸ و فلور، ۱۳۹۳: ۲۷۱). اصفهان از مراکز فولادسازی این دوره بوده و فولادگران بنام در اصفهان سکونت داشته و نام آنها بر جنگ‌افزارها حک شده که خاندان اسدالله اصفهانی یکی از آنان است (مرزبان، ۱۳۹۱: ۱۶). حمل قمه برای ایرانیان اهمیت داشته و به استثناء میرزاها و کسبه، تقریباً از شاه تا نوکر قمه‌ای به کمر بسته و دسته و غلاف به لطف تمام با نقره و مینا ترصیع شده و بیشتر برای زینت بوده است. بهترین آنها از قفقاز وارد و برای زینت و کارهای خانه به کار می‌رفته و از آنجاکه ایرانی آشتی‌جو بوده در جنگ و گریز از آن استفاده نمی‌کردند ولی چرخس‌ها این سلاح ترس‌آور را پیوسته در نزاع و زد و خورد مورد استفاده قرار می‌دادند (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۱۵). در دوره صفوی افراد موقع رفتن به بیرون با خود خنجر حمل می‌کردند و حتی در میان زنان نیز مرسوم بوده است (رستمی و داودی، ۱۳۹۸:

(۱۱۷۱). امین الدوله در بیان وقایع شورش دوره ناصرالدین شاه از قمه یاد کرده و آورده که خواجه سرایان و فراشان خلوت، قمه در کمر به جانفشانی می پرداختند (امین الدوله، ۱۳۷۰: ۱۹۳).

علاوه بر کارکرد تشریفاتی و رزمی در مراسم آیینی و عزاداری محرم نیز استفاده می شده است. از سنت های جالب در ارتباط با اعمال و رفتار لوطیان عادات مبارزه طلبی بعد از مشروب خواری است. جنگ آنان قواعد خاص خود را داشته و با قمه که شمشیری کوتاه با تیغه پهن سنگین، نوک تیز و دو دمه بوده ضربات مهلکی به یکدیگر وارد می ساختند و برای آزمایش قمه هایشان ضربه محکمی بر فرق سر خویش نیز وارد می کردند (گوینو، ۱۳۸۳: ۲۶۸ و ۳۰۳). صفویان عزاداری و مجالس سوگواری را رسمی و ابزارمند ساخته و آیین ها و رسوم جدیدی پدید آوردند و توجه ویژه به مقدمه عزاداری زمینه تعریف برخی آیین ها شده و در سوگواری آدابی چون تیغ زنی و قمه زنی مرسوم شد (حسام مظاهری، ۱۳۸۵: ۴۲). از نظر تاریخی قمه زنی در ایران تا پیش از صفویه سابقه نداشته است (مسائلی، بی تا، ۱۹) و در این دوره بسیاری از سفرنامه نویسان به این سنت اشاره کرده اند. بروگش در سفر به ایران عمل قمه زنی در ایام محرم را به چشم خود دیده و از آن یاد کرده است (بروگش، ۱۳۷۴: ۱۰۷). ارزنت اورسل در سفرنامه اش ضمن توصیف تعزیه، به شدت کینه سوگواران از حادثه عاشورا و مسببان آن یاد کرده و بیان می کند اوج احساسات آنها در روز قتل امام حسین (ع) با استفاده از قمه برای زدن ضربه به سر و سینه ابراز می گردد (اورسل، ۱۳۸۲: ۳۴۲). در مراسم عزاداری جمعی سفیدپوش با قمه هایی در دست با هیجان زیاد آن را بالا برده و به سر خود می زدند و خون از سر آنها و قمه ها فواره می زد و سر تا پایشان سرخ می شد و گاه چنان به هیجان آمده و خون از آنها لبریز و بی حال شده که روی زمین می افتادند (بنجامین، ۱۳۶۹: ۲۸۴).

ساختار و تزئینات قمه های نگهداری شده در موزه های بنیاد مستضعفان

در گنجینه مؤسسه فرهنگی موزه های بنیاد مستضعفان شش نمونه قمه ایرانی وجود دارد که یک نمونه آن مربوط به عصر پهلوی و بقیه متعلق به عصر قاجار با تیغه فولاد معمولی است. ویژگی ساختاری و تزئینی آنها به شرح است.

۱. قمه شماره ۴۱۷-م موزه های بنیاد به طول ۶۲/۷ با غلاف و ۵۵/۵ بدون غلاف و قبضه ۱۳/۵ و تیغه ۴۲ سانتی متر است. پهنای تیغه در ابتدا ۴/۵ و در میانه بدون تغییر ۴/۵ سانتی متر و در انتها نوک تیز است. دسته از شاخ با سه گل میخ و غلاف از چوب و روکش چرم با سیم دوزی بست طلاکوب تزئین شده است. بر تیغه بالای ناو آیه ۱ سوره فتح «انا فتحنا لک فتحا مبینا» طلاکوب شده است (تصویر ۱۸).



تصویر ۱۸. قمه شماره ۴۱۷ موزه‌های بنیاد

۲. قمه شماره ۳۰۳۰۶-م موزه‌های بنیاد به طول ۵۴ بدون غلاف و طول قبضه ۱۳/۵ و طول تیغه ۴۰/۵ سانتی‌متر است. پهنای تیغه در ابتدا ۴/۳ و در میانه ۴ سانتی‌متر و در انتها نوک تیز است. دسته از شاخ و گل میخ‌ها، آهنک و تیغه با طلاکوب و مضمون گل و بُته تزئین شده است، غلاف از دو قطعه چوب چسبیده به هم با روکش چرم و بست حلقوی، شکل گرفته است (تصویر ۱۹).



تصویر ۱۹. قمه شماره ۳۰۳۰۶ موزه‌های بنیاد

۳. قمه شماره ثبت ۴۱۶-م موزه‌های بنیاد به طول ۶۰/۵ بدون غلاف و طول قبضه ۱۴/۳ و طول تیغه ۴۶/۲ سانتی‌متر است. پهنای تیغه در ابتدا ۵ و در میانه بدون تغییر ۵ سانتی‌متر و در انتها نوک تیز است. دسته از شاخ و تیغه به احتمال از فولاد جوهردار که نام اصغر به‌عنوان سازنده بر آن حک شده است. آهنک و گل میخ‌ها به شیوه طلاکوب با نقشمایه‌های هندسی تزئین شده و گل میخ میانی به شکل قلب در خیلی از قمه‌های ایرانی به چشم می‌خورد است (تصویر ۲۰).



تصویر ۲۰. قمه شماره ۴۱۶ موزه‌های بنیاد

۴. قمه شماره ثبت ۲۲۷۸۴-م موزه‌های بنیاد به طول ۶۳/۴ بدون غلاف و طول قبضه ۱۴/۷ و طول تیغه ۴۸/۷ سانتی‌متر است. پهنای تیغه در ابتدا ۵ و در میانه ۴/۷ سانتی‌متر و در انتها نوک تیز است. دسته از شاخ با سه گل میخ که وسطی به شکل قلب است (تصویر ۲۱).



تصویر ۲۱. قمه شماره ۲۲۷۸۴ موزه‌های بنیاد

۵. قمه شماره ثبت ۳۰۳۲۲-م موزه‌های بنیاد به طول ۴۱ بدون غلاف و طول قبضه ۱۰/۵ و طول تیغه ۳۰/۵ سانتی متر است. پهنای تیغه در ابتدا ۳/۵ و در میانه بدون تغییر ۳/۵ سانتی متر و در انتها نوک تیز است. دسته از شاخ گاو با دو میخ به هم وصل شده و دو مهر به عنوان نشان سازنده بر تیغه حک شده است (تصویر ۲۲).



تصویر ۲۲. قمه شماره ۳۰۳۲۲ موزه‌های بنیاد

۶. قمه شماره ثبت ۳۰۲۹۴-م موزه‌های بنیاد متعلق به دوره پهلوی به طول ۶۷/۵ با غلاف و ۶۴/۵ بدون غلاف و طول قبضه ۱۵/۵ و طول تیغه ۴۹ سانتی متر است. پهنای تیغه در ابتدا ۴/۸ و در میانه بدون تغییر ۴/۸ سانتی متر و در انتها نوک تیز است. تیغه فولاد به احتمال از فنرهای ماشین بوده و دو مهر سازنده به صورت غیر حرفه‌ای کنده کاری شده است. غلاف شبیه غلاف چاقوهای مدرن بوده و دسته از دو قطعه پلاستیک درست شده و دو گل میخ دارد (تصویر ۲۳).



تصویر ۲۳. قمه شماره ۳۰۲۹۴ موزه‌های بنیاد

تجزیه و تحلیل داده‌ها

ساختار و تزئینات کیندجال‌های مورد مطالعه به نسبت متنوع بوده و تیغه سه نمونه دارای دو ناوه برون مرکزی نامتقارن در دو وجه و پنج مورد دیگر ناوی به نسبت عمیق در میانه تیغه از ابتدای دسته تا انتها کشیده شده است. نام سازندگان به خط روسی یا عربی بر تیغه، غلاف یا قبضه نوشته شده و تنها کیندجال شماره ۳۰۳۰۱ فاقد نام بوده و به جای آن علامت سازنده بر تیغه حک شده است. از کیندجال شماره ۳۰۳۰۵ در نوع خود منحصر به فرد و جالب توجه است و نام سه نفر بر تیغه و غلاف آمده است. نام عثمان

نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران ♦ ۴۲۹

به خط روسی بر تیغه حکاکی شده و اسامی قاسم افندی و عرب اوغلی به خط عربی بر غلاف نوشته شده است. اینکه بر یک اثر نام سه نفر به‌عنوان سازنده آن آمده باشد عجیب بوده و می‌توان تصور کرد سازنده تیغه عثمان و سازندگان غلاف افندی و عرب اوغلی بوده که جداگانه بر ساخته‌های آنان آمده است. ابعاد کیندجال‌های مورد مطالعه از تنوع برخوردار بوده و بیشترین طول متعلق به شماره ۳۰۲۹۶ با ۶۵ سانتی‌متر است (جدول ۱). ساختار و شیوه‌های تزئینی و نقشمایه‌های پرکاری بر نمونه‌های مورد مطالعه مشهود است که نشان از اهمیت و توجه ویژه سازندگان هنرمند به تزئین و تبحر آهنگران قفقازی دارد (جدول ۲).

جدول ۱. ابعاد کیندجال‌های مورد مطالعه

ردیف	شماره اثر	نام اثر	طول کلی با غلاف	طول کلی بی غلاف	طول قبضه	طول تیغه	پهنای تیغه در ابتدا	پهنای تیغه در وسط
۱	۴۱۹	کیندجال	۴۴/۳	۴۲/۳	۱۱/۱	۳۱/۲	۳	۲/۸
۲	۳۰۲۹۶	کیندجال	۶۵	۶۲	۱۳/۵	۴۸/۵	۴/۷	۴/۵
۳	۳۰۳۰۰	کیندجال	۵۶	۵۳	۱۳/۲	۴۰/۲	-	-
۴	۳۰۳۰۱	کیندجال	۵۰	۴۸/۵	۱۳/۲	۳۵/۳	۴	۳/۶
۵	۳۰۳۰۳	کیندجال	۴۸/۷	۴۴/۳	۱۱/۵	۳۲/۸	۳/۴	۳/۲
۶	۳۰۳۰۴	کیندجال	۴۷/۵	۴۳	۱۱/۱	۳۲/۲	۳	۳
۷	۳۰۳۰۵	کیندجال	۴۸/۷	۴۵	۱۱/۷	۳۳/۳	۳/۴	۳/۴
۸	۴۵۳۴۸	کیندجال	-	۴۵/۵	۱۰/۵	۳۵	۳/۳	۳/۱

جدول ۲. ویژگی ساختاری و تزئینی کیندجال‌های مورد مطالعه

ردیف	شماره اثر	کیندجال	قرن تاریخی	ماده ساز	نوع تیغه	نوع قلم	نوع زنی	نوع تزیینات
۱	۴۱۹	کیندجال	قرن ۱۹ م	فولاد معمولی	ناوی در میانه تیغه	عاج فیل داغستان	کوباجی عبدالله	طلاکوبی روی دسته عاج، غلاف چوب با روکش عاج فیل و طلاکوبی به نقش گل و برگ
۲	۳۰۲۹۶	کیندجال	قرن ۱۹ م	فولاد معمولی	ناوی در میانه تیغه	شاخ داغستان	عثمان	نقره کاری و سیاه قلم، دارای سه سنگ گارنت
۳	۳۰۳۰۰	کیندجال	قرن ۱۹ م	فولاد معمولی	ناوی در میانه تیغه	عاج فیل داغستان	شهمانی	طلاکوبی روی عاج، نقره قلم زنی و آب طلا و طلاکوبی زرشان همراه با چاقو، غلاف از عاج شیرماهی و طلاکوبی گل و برگ، تیغه دارای علامت سازنده تیغه سازان تفلیس
۴	۳۰۳۰۱	کیندجال	قرن ۱۹ م	فولاد معمولی	دو ناوبرون مرکزی نامتقارن	عاج شیرم گوجست ان	تفلیس	طلاکوبی روی عاج شیرماهی، نقره قلم زنی، دارای دو مهر سازنده روی تیغه، غلاف از چوب با روکش عاج شیرماهی

۴۳۰ ♦ مقایسه ساختاری قمه قفقازی (کیندجال) و ایرانی در عصر صفوی

۵	۳۰۳ ۰۳	کیندجال	قرن ۱۹م	فولاد معمولی	دوناو برون مرکزی نامتقارن	شاخ	داغستان	عبدورقی م	نقره کاری و سیاه قلم
۶	۳۰۳ ۰۴	کیندجال	قرن ۱۹م		ناوی در میانه تیغه	شاخ	داغستان	عثمان	نقره کاری قلم زنی و سیاه قلم
۷	۳۰۳ ۰۵	کیندجال	قرن ۱۹م	فولاد معمولی	دوناو برون مرکزی نامتقارن	نقره قلمز نی	گرجست ان	عثمان	بین شیارهای تیغه به روش تیزآب با نقش برگ تزئین شده، تزئینات سیاه قلم و قلم کاری و نقره و میناکاری
۸	۴۵۳ ۴۸	کیندجال	قرن ۱۹م	فولاد معمولی	ناوی در میانه تیغه	نقره قلمز نی	گرجست ان و داغستان	عثمان؟	تزئینات سیاه قلم، طلاکوبی روی عاج شیرماهی، غلاف از عاج شیرماهی و طلاکوبی گل و برگ در پشت غلاف سیاه قلم

تیغه چهار نمونه از قمه‌های مورد مطالعه با ناوی به نسبت عمیق در میانه از ابتدای دسته تا انتها و دو مورد ناوه برون مرکزی نامتقارن در دو وجه تزئین شده است. دو قمه به شیوه طلاکوب تزئین شده و بر یک تیغه آیه یکم سوره فتح آمده است. نام و علامت سازنده در دو قمه آمده و سایر نمونه‌ها فاقد نام یا علامت سازنده است. در مقایسه با کیندجال‌های مورد مطالعه، قمه‌ها از ابعاد بیشتری برخوردار بوده و بلندترین نمونه مورد مطالعه ۶۷/۵ سانتی متر طول دارد (جدول ۳). ساختار قمه شباهت بسیاری به نمونه‌های کیندجال داشته ولی از کیفیت کمتری برخوردار بوده و به نسبت از تزئینات محدودتری برخوردار است (جدول ۴). در مجموع با مقایسه نمونه‌های مورد مطالعه، کیندجال‌های قفقازی از کیفیت ساخت بهتر و ظرافت بیشتر و تزئینات پرکاری در مقایسه با قمه‌های ایرانی برخوردار است.

جدول ۳. ابعاد قمه‌های مورد مطالعه

ردیف	شماره اثر	نام اثر	دوره تاریخی	نوع فولاد	نوع تیغه	جنس دسته	محل ساخت	نام سازنده	تزئینات
۱	۴۱۶	قمه	-	۶۰/۵	بدون غلاف	طول کلی	طول قبضه	طول تیغه	پهنای تیغه در وسط
۲	۴۱۷	قمه	۶۲/۷	۵۵/۵	۱۳/۵	۴۲	۴/۵	۴/۵	پهنای تیغه در ابتدا
۳	۲۲۷۸۴	قمه	-	۶۳/۴	۱۴/۷	۴۸/۷	۴/۷	۵	
۴	۳۰۲۹۴	قمه	۶۷/۵	۶۴/۵	۱۵/۵	۴۹	۴/۸	۴/۸	
۵	۳۰۳۰۶	قمه	-	۵۴	۱۳/۵	۴۰/۵	۴/۳	۴	
۶	۳۰۳۲۲	قمه	-	۴۱	۱۰/۵	۳۰/۵	۳/۵	۳/۵	

جدول ۴. ساختار و تزئینات قمه‌های مورد مطالعه

ردیف	شماره اثر	نام اثر	دوره تاریخی	نوع فولاد	نوع تیغه	جنس دسته	محل ساخت	نام سازنده	تزئینات
۱	۴۱۶	قمه	قاجار	فولاد جوهردار		شاخ	ایران	اصغر	آثاری از طلاکوبی روی تیغه و سه میخ برج در وسط به شکل قلب

گل میخ‌ها و پایه و دسته با ملبله کاری نقره، بست غلاف طلاکوبی مکرر	ایران	شاخ			قاجار	قمه	۴۱۷	۲
روی دسته سه میخ پرچ و سه گل میخ به شکل قلب ک در خیلی از قمه ای ایرانی دیده می شود	ایران	عاج		فولاد	قاجار	قمه	۲۲۷۸۴	۳
دارای دو مهر سازنده غیرحرفه ای کنده کاری شده	ایران	پلاستیک	پک شیار و سه شیار	فولاد	اوایل پهلوی	قمه	۳۰۲۹۴	۴
آهنک . گل میخ‌ها با طلاکوبی مکرر به شکل گل و برگ تزیین شده، دسته دارای سه پرچ و پرچ وسط به شکل قلب	ایران	شاخ	دو شیار	فولاد	قاجار	قمه	۳۰۳۰۶	۵
دارای دو مهر علامت سازنده	ایران	شاخ گاو		فولاد معمولی	اواخر قاجار	قمه	۳۰۳۲۲	۶
کرین دار								

برآیند

ورود و نفوذ نیروهای چرکسی و گرجی و قفقاز به سپاه شاه عباس و تشکیل نیروی سوم ارتش، ایرانیان را با نوعی سلاح سرد ویژه مردم قفقاز به نام کیندجال آشنا کرده و با گذشت زمان به تقلید از آن نمونه‌های مشابه با ویژگی‌های بومی به نام قمه رونق یافت. کیندجال سلاحی با تیغه دو دمه، فولاد معمولی، نام یا نشان سازنده و تزیینات پرکار به شیوه‌های طلاکوب، سیاه‌قلم و قلمزنی محبوب مردان جنگجوی قفقاز بوده و علاوه بر رزم یا شکار کاربردهای متفرقه از برش کاغذ نیز استفاده شده است. سلاح تهاجمی و تدافعی که بسیار کشنده و خطرناک بوده و نماد قهرمانی، کرامت و دارایی ارزشمند محسوب می‌شده است. قمه در بسیاری از ویژگی‌های ساختاری به کیندجال شباهت دارد. تیغه مستقیم و کوتاه، ناو در طول تیغه و یا دو ناو برون مرکزی نامتقارن در یک یا دو وجه تیغه، نام یا علامت سازنده، غلاف دوتکه چسبان از چوب، میخ و گل میخ دسته، از جمله ویژگی‌های مشترک ساختاری کیندجال و قمه است. تیغه کیندجال غالباً از جنس فولاد معمولی است ولی قمه علاوه بر فولاد معمولی از جنس فولاد جوهردار که خاص ایران بوده و از استحکام بیشتری برخوردار بوده نیز استفاده شده است. کیندجال در قسمت دسته و غلاف تزیینات زیادی دارد ولی قمه غالباً از تزیینات کمی برخوردار است. قسمت انتهایی غلاف کیندجال، زائده‌ای کروی به نام کفشک دارد که به نقوش هندسی و گیاهی مزین است و بالای آن با سیم پیچ نقره تزیین شده است. درحالی‌که تزیینی بر قمه ایرانی وجود ندارد و این قسمت ساده و بدون تزیین است. بر

تیغه کیندجال و قمه تزییناتی به شیوه نقش کنده با تیزآب و طلاکوب انجام گرفته و از وجوه اشتراک این دو نوع سلاح است. شکل و ساختار کیندجال متأثر از نمونه‌های یونان و روم باستان ساخته و پرداخته شده و به نظر احیای سنت ساخت سلاحی بوده که پیشتر به‌عنوان سلاح ثانوی از دوران باستان رایج و استفاده شده بود. کارکرد این دو سلاح در ایران و قفقاز علاوه بر استفاده‌های معمول برای رزم در مراسم آیینی و سنتی نیز استفاده شده است. در قفقاز این سلاح وسیله تفاخر بوده و در مراسم رقص سنتی به‌عنوان لوازم جانبی به‌کار آمده و نیز در روابط خانوادگی به‌عنوان وسیله بازدارنده از آن استفاده شده است. قمه نیز در ایران علاوه بر کارکرد رزم در مراسم لوطی‌ها به‌عنوان وسیله مبارزه‌طلبی استفاده شده و در عزاداری با زدن قمه به سر و صورت کینه و نفرت از مسببان حادثه عاشورا را به رخ می‌کشیدند. از آنچه گفته شد می‌توان به این نتیجه رسید که کیندجال و قمه باوجود تفاوت ساختاری و تزیینی در قفقاز و ایران وسیله تفاخر، شجاعت و مردانگی بوده و کارکرد آیینی و اعتقادی نیز داشته است. یکی از تفاوت‌های کیندجال با قمه ایرانی، تفاوت در دسته کیندجال است که در قمه به‌صورت منحنی صاف و در کیندجال با یک رأس در بالای دسته و دو گوشه در طرفین است. اگرچه ایرانیان از کیندجال‌های قفقازی تقلید کرده و شروع به ساخت آن کردند باید دانست که هیچ سرزمینی از جمله قفقاز به درجه مرغوبیت تیغه فولاد جوهردار - که ابتدا در ایران و بعد در هند ساخته می‌شد - نمی‌رسیدند.

کتاب‌نامه

الف) فارسی

- اشراقی، احسان. (۱۳۸۷). اطلس تاریخ ایران، صفویه، تهران، سازمان نقشه‌برداری کشور
- اعتماد السلطنه، محمدحسن خان. (۱۳۶۷). مرآه البلدان، تصحیح و حواشی، عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران، دانشگاه تهران.
- امین‌الدوله میرزاعلی خان. (۱۳۷۰). خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله، به‌کوشش حافظ فرمانفرمانیان، زیر نظر ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- آهنگران، امیر. (۱۳۸۹). «خان‌های سلسله زند»، مسئله قفقاز جنوبی، گنجینه اسناد، شماره ۷۸، تابستان، ۳۲-۴۷.
- اورسل، ارنست. (۱۳۸۲). سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بروگش، هینریش. (۱۳۷۴). در سرزمین آفتاب، ترجمه مجید جلیلووند، تهران، نشر مرکز
- بنجامین، س.ج.و. (۱۳۶۹). ایران و ایرانیان، ترجمه محمد حسین کردیچه، تهران، جاویدان
- پلودن، لیدی و بریرلی مولی و آسا بریک. (۱۳۵۱). اساطیر یونان، ترجمه محمد نژد، تهران، پدیده
- پناهی، عباس. (۱۳۹۴). پیامدهای لشکرکشی‌های شاه طهماسب اول به قفقاز و گرجستان، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۱۷، پاسبی و زمستان: ۴۷-۹۴
- پوپ، آرتور و آکرمن، فیلیس. (۱۳۸۷). سیری در هنر ایران از دوران پیش از تاریخ تا امروز، زیر نظر سیروس پرهام، ج ۶، تهران، علمی و فرهنگی

نخستین همایش دوسالانه بین‌المللی انجمن علمی باستان‌شناسی ایران ♦ ۴۳۳

- پورداد، ابراهیم. (۱۳۴۷). زین ابزار، تهران، چاپخانه ارتش شاهنشاهی.
- پولاک، ادوارد یاکوب. (۱۳۶۱). سفرنامه پولاک؛ ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، خوارزمی
- پیشگاهی، زهرا و همکاران. (۱۳۹۰). بررسی اثر نوماتیسم بر ساختار نظامی ایران از دوره صفوی تا اواخر قاجار، تاریخ اسلام و ایران، دانشگاه الزهراء، سال بیست و ششم، دوره جدید، شماره ۳۰، پیاپی ۱۲۰، تابستان: ۳۵-۶۸
- تحویلدار اصفهانی، میرزا حسین خان بن ابراهیم خان. (۱۳۸۸). جغرافیای اصفهان، به کوشش الهه تیرا، تهران، نشر اختران
- ثواقب، جهانبخش. (۱۳۹۱). نگرشی بر سازمان سپاه در عصر شاه عباس اول صفوی، پژوهش نامه تاریخ، سال هشتم، شماره بیست و نهم، زمستان: ۵۹-۸۲
- حدیدی، الناز و دادور، ابوالقاسم و اکبری، عباس. (۱۳۸۸). رماندیشی ایرانیان باستان در خصوص نقشمایه عقاب و انعکاس آن روی برخی مصنوعات، دو فصلنامه هنرهای تجسمی نقشمایه، سال ۲، شماره ۳، بهار و تابستان: ۷-۲۰
- حسام مظاهری، محسن. (۱۳۸۵). رسانه شیعه، سوگواری شیعیان ایران از آغاز تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، اخبار ادیان، شماره ۱۸، فروردین و اردیبهشت: ۴۰-۴۷
- دالمانی، هانری رنه. (۱۳۳۵). سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه و نگارش فروشی، تهران، گیلان.
- دلواله، پیترو. (۱۳۹۰). سفرنامه پیترو دلواله، ترجمه و شرح و حواشی شعاع‌الدین شفا، تهران، علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران، دانشگاه تهران.
- ذکاء، یحیی. (۱۳۵۰). ارتش شاهنشاهی ایران از کوروش تا پهلوی، تهران، چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر.
- رستمی، مصطفی و داودی پریسا. (۱۳۹۸). جنگ‌افزارهای دفاعی دوره صفویه بر اساس نگاره‌های شاهنامه تهماسبی، مجموعه مقالات اولین کنفرانس ملی باستان‌شناسی و تاریخ هنر ایران، بابلسر، دانشگاه مازندران: ۱۱۶-۱۱۷۷
- زرگری‌نژاد، غلامحسین و علیپور، نرگس. (۱۳۹۰). کنکاوای در منابع تامین غلام و کنیز در عصر قاجار، تاریخ و تمدن اسلامی، سال هفتم، شماره سیزدهم، بهار و تابستان: ۱۱۵-۱۲۸
- سپهر، عبدالحسین خان. (۱۳۶۸). یادداشت‌های ملک المورخین و مرآت الوقایع مظفری، با توضیحات و مقدمه عبدالحسین نوایی، تهران، زرین.
- سیوری، راجر. (۱۳۷۲). ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز.
- سیوری، راجر. (۱۳۸۰). در باب صفویان، ترجمه رمضانعلی روح الهی، تهران، نشر مرکز.
- شاردن، ژان. (۱۳۷۴). سفرنامه شاردن، ج ۱، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، توس.
- عمید، حسن. (۱۳۹۱). فرهنگ فارسی عمید، تهران، امیرکبیر.
- غانیا، تماشور. (۱۳۸۰). هزار و یک ضرب‌المثل گرجی، ترجمه فرشید دلشاد، تهران، وزارت امور خارجه.
- غلامی فیروزجایی، علی و سعید حیدری. (۱۳۹۱). سازمان نظامی صفویه از آغاز تا پایان دوره شاه عباس کبیر، پژوهش در تاریخ، شماره ۷، تابستان: ۶۹-۹۷
- فلور، ویلم. (۱۳۹۳). صنایع کهن دوره قاجار (۱۸۰۰-۱۹۲۵م)، ترجمه علیرضا بهارلو، تهران، پیکره.
- قاسمی، پرستو و شاطری میترا. (۱۳۹۸). پژوهشی بر کارکردشناسی و ویژگی‌های تزئینی قمه و قداره در دوره قاجار، مجموعه مقالات اولین کنفرانس باستان‌شناسی و تاریخ هنر، بابلسر، دانشگاه مازندران: ۲۱۰۸-۲۱۲۱.
- قمی، قاضی احمد. (۱۳۶۹). خلاصه التواریخ، به تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران.
- کجباف، علی اکبر. (۱۳۸۵). مناسبات ایران و گرجستان از آغاز تا عصر صفوی، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۲۹، زمستان: ۲۱-۴۲
- گویینو، ژوزف آرتور. (۱۳۸۳). سه سال در ایران، ترجمه ذبیح الله منصوری، تهران، نگارستان کتاب.

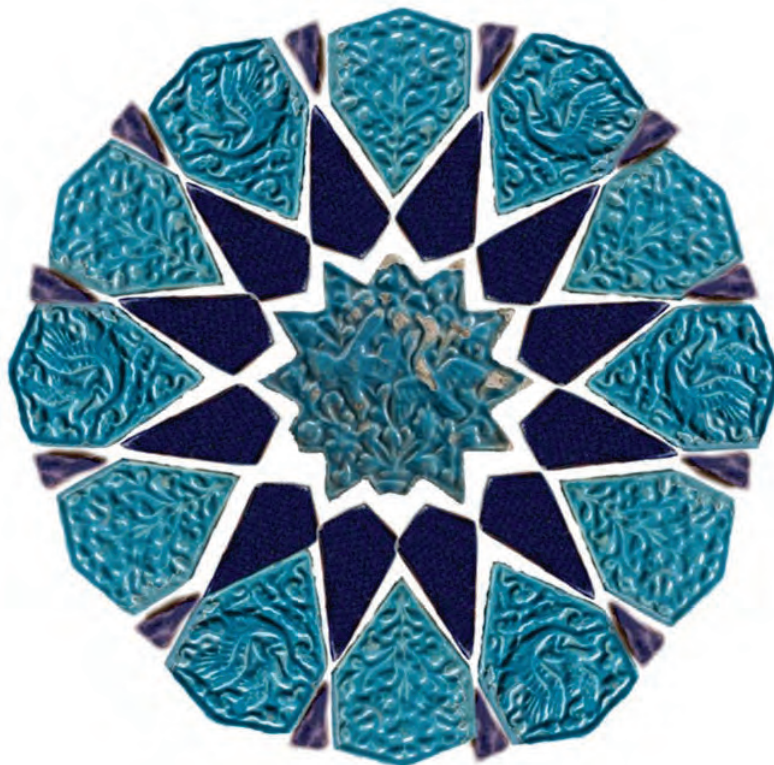
- اللهیاری، فریدون، امیرآهنگران. (۱۳۹۰). جغرافیای تاریخی قفقاز از منظر مورخان و جغرافی دانان مسلمان، تحقیقات جغرافیایی، سال ۲۶، شماره دوم، شماره پیاپی ۱۰۱.
- مرزبان، معصومه. (۱۳۹۱). بررسی تطبیقی ویژگی‌های فنی و هنری جنگ افزارهای سرد ایران در دوره صفوی و قاجار، تهران، پایان‌نامه کارشناسی ارشد صنایع دستی دانشگاه هنر.
- مسائلی، مهدی، بی‌تا، قمه‌زنی، سنت یا بدعت، اصفهان، نشر گلبن.
- مشتاق خراسانی، منوچهر. (۱۳۸۸). درباره قمه و قداره شمشیرهای کوتاه ایرانی (برنده و زیبا)، ترجمه راهیل علیپور، دانشمند، شماره ۵۵۳، آبان، ۵۸-۶۲.
- معطوفی، اسدالله. (۱۳۸۲). تاریخ چهارهزارساله ارتش ایران، ج ۲، تهران، انتشارات ایمان.
- معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ معین، تهران، امیرکبیر.
- مک لین، فیتس روی. (۱۳۷۰). شیخ شامل داغستانی، ترجمه کاوه بیات، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی
- موسوی‌نیا، سیدرضا. (۱۳۹۵). انقلاب اسلامی پیش‌نیازی برای تحقق متوازن سازی مثبت در روابط خارجی ایران، پژوهشنامه انقلاب اسلامی، سال ششم، شماره ۱۸، بهار، ۱۳۳-۱۵۵.
- مینورسکی، ولادیمیر. (۱۳۶۸). سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، امیرکبیر.
- مدرسی، یحیی. (۱۳۸۱). فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار، قشون و نظمیه، تهران، دفتر پژوهش‌های نظامی.
- مهمان‌نواز، محمود و اصغر فروغی ابری و علی‌اکبر کجباف. (۱۳۹۳). بررسی تحلیلی رقابت گرجیان با ائتلاف ترکان و تاجیکان در دوره شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ ه.ق) پژوهش تاریخی ایران و اسلام، شماره ۱۴.
- نویدی، داریوش. (۱۳۸۶). تغییرات اجتماعی، اقتصادی در ایران عصر صفوی، ترجمه هاشم آغاجری، تهران، نشر نی

(ب) نافرسی

- Floor, Willem. (2003). *Traditional Crafts in Qajar Iran (1800-1925)* costa mesa: Mazda Publishers
- Mccone, Sanz. (2006). Greek, Latin, Gallus Gaul, in, *Die Sprache*
- Moshtagh Khorasani, Manouchehr. (2006). *Arms and Armor from Iran: the Bronze Age to the End of the Qajar Period*. Tübingen: Legat Verlag.
- Moshtagh khorasani, M. (2008). Edged weapons: Qame and Qaddare Short Sword of Iran, *Classic Arms And Militaria*, Vol XV Issue 4, pp 46-50
- Penrose, Jone. (2008). *Rome And Her Enemies; An Empire Created And Destroyed By War*. Osprey puplishing
- Quesada, Sanz, F. (1997). Gladius His Paniensis An Archaeological View From Lberia, *Journal Of Rome Military Equipment Studies*, JRMES 8
- stone , George Cameron. (1999). *A Glossary Of The Construction, Decoration And Use Of Arms And Armor*, Paperback
- Zakey, A Rahman. (1961). *Introduction to the study of Islamic Arms and Armour. Gladius*, Madrid 1:17-29
- Zakey, A Rahman. (1965). On Islamic Swords. *Studies in Islamic Art and Architecture in Honour of K.A.C Cresswell* : 270-291.
- Zeller, Rudolf and Ernst f. Rohrer . (1955). *Orientalische Sammlung Henri Moser –Charlottenfels: Beschreibender catalog der Waffensammlung*. Bern: Kommissionsverlag von K.J. WyB Erben AG



Img. 20: Twelve pointed moulded and glazed star tile with bird images in Islamic Art Museum, Berlin, with suggested provenance from the Pir-i Bakran mausoleum. Ident. Nr. 3908. (Copyright: Museum für Islamische Kunst, Staatliche Museen zu Berlin; photographer: Johannes Kramer)



Img. 21: Hypothetical reconstruction of the appearance of ceramic rosettes on architectural surfaces of the Pir-i Bakran mausoleum. Images 19 and 20 were employed for the proposed reconstruction. (Grbanovic 2019)



Img. 18: Rectangular moulded and glazed tile with phoenix images and Qur'anic quotations in Metropolitan Museum of Art, New York, with suggested provenance from the Pir-i Bakran mausoleum. Ident. Nr. 40.181.3. (Courtesy of the Metropolitan Museum of Art New York)



Img. 19: Five polygonal glazed and moulded tiles with abstract floral ornamentation and bird images in the Islamic Art Museum, Berlin. The description of the tiles state that their provenance is the Pir-i Bakran mausoleum. Ident. Nr. I. 1279-83 (Reproduced with the permission of the Museum für Islamische Kunst, Staatliche Museen zu Berlin; photographer: Ana Marija Grbanovic)



Img. 16: Adhesion mortar, which corresponds in dimensions to the New York and Berlin tiles with phoenix images and Qur'anic quotations and suggests their original location in the Pir-i Bakran mausoleum. (Grbanovic 2018)



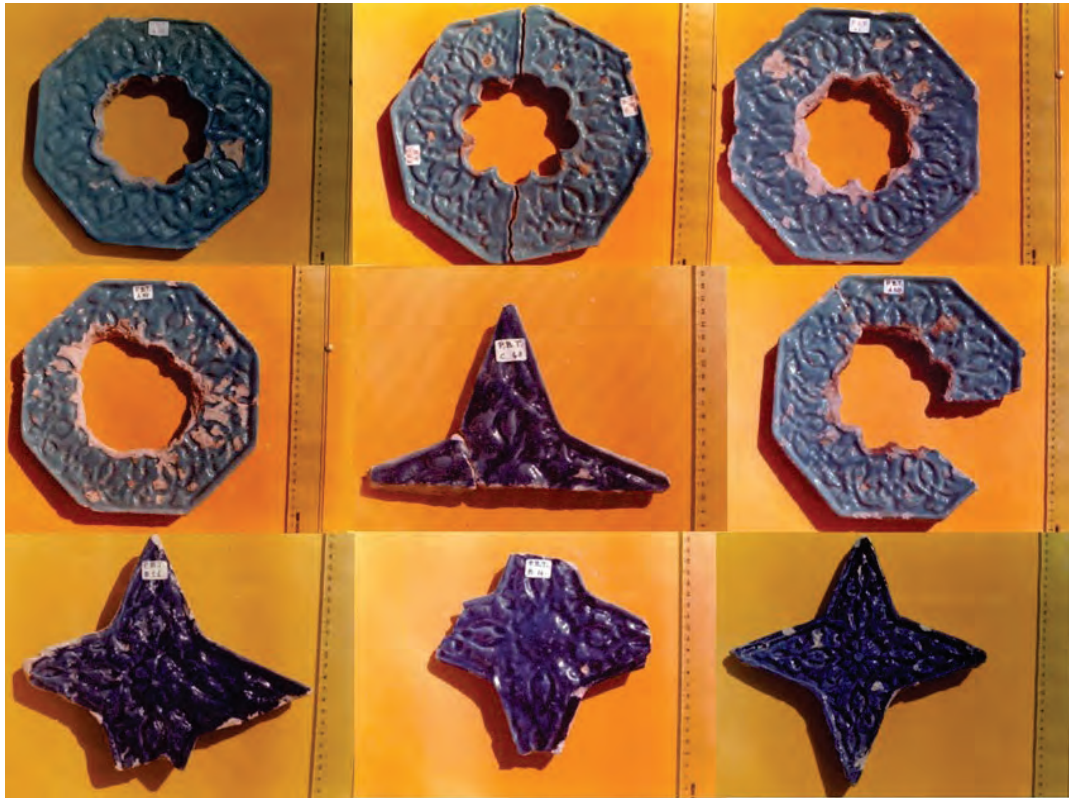
Img. 17: Rectangular moulded and glazed tile with phoenix images and Qur'anic quotations in Islamic Art Museum, Berlin, with suggested provenance from the Pir-i Bakran mausoleum. Ident. Nr. 1278. (Copyright: Museum für Islamische Kunst, Staatliche Museen zu Berlin; photographer: Christian Krug)



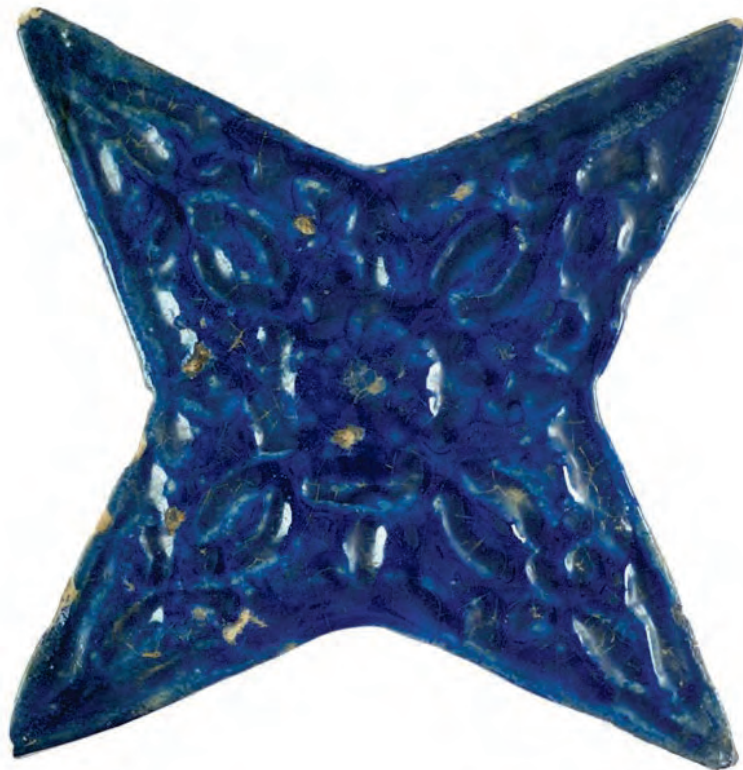
Img. 14: Four pointed moulded and glazed star tile in the Islamic Art Museum, Berlin, with suggested provenance from the Pir-i Bakran mausoleum. Ident. Nr. 5704. (Copyright: Museum für Islamische Kunst, Staatliche Museen zu Berlin; photographer: Johannes Kramer)



Img. 15: Octagonal perforated moulded and glazed tile in the Islamic Art Museum, Berlin, with suggested provenance from the Pir-i Bakran mausoleum. Ident. Nr. 5316. (Copyright: Museum für Islamische Kunst, Staatliche Museen zu Berlin; photographer: Christian Krug)



Img. 12: Selected images of Pir-i Bakran separation grills tiles discovered in the Cheheel Sotoon deposit in 1978. (Curtesy and Copyright of Prof. Rosario Paone)



Img. 13: Four pointed star tile from the Pir-i Bakran mausoleum at the Benaki Museum of Islamic Arts, Athens. Inv. Nr. 745. (Curtesy and Copyright: the Benaki Museum of Islamic Art, Athens)



Img. 10: Lustre tile in the Islamic Art Museum, Berlin, with suggested provenance from the Pir-i Bakran mausoleum. Ident. Nr. 3892. (Copyright: Museum für Islamische Kunst, Staatliche Museen zu Berlin; photographer: Johannes Kramer)



Img. 11: Detail of the grill separating the burial chamber of the Shaykh from the main space of the *iwan* of the Pir-i Bakran mausoleum: tile shapes and dimensions are visible on the adhesion mortar, which contains some tile fragments.

(Grbanovic 2018)



Img. 8: Grill separating the burial chamber of the Shaykh and the interior space of the *iwān*. The grill retains mortar for the adhesion of tile revetments. (Grbanovic 2018)



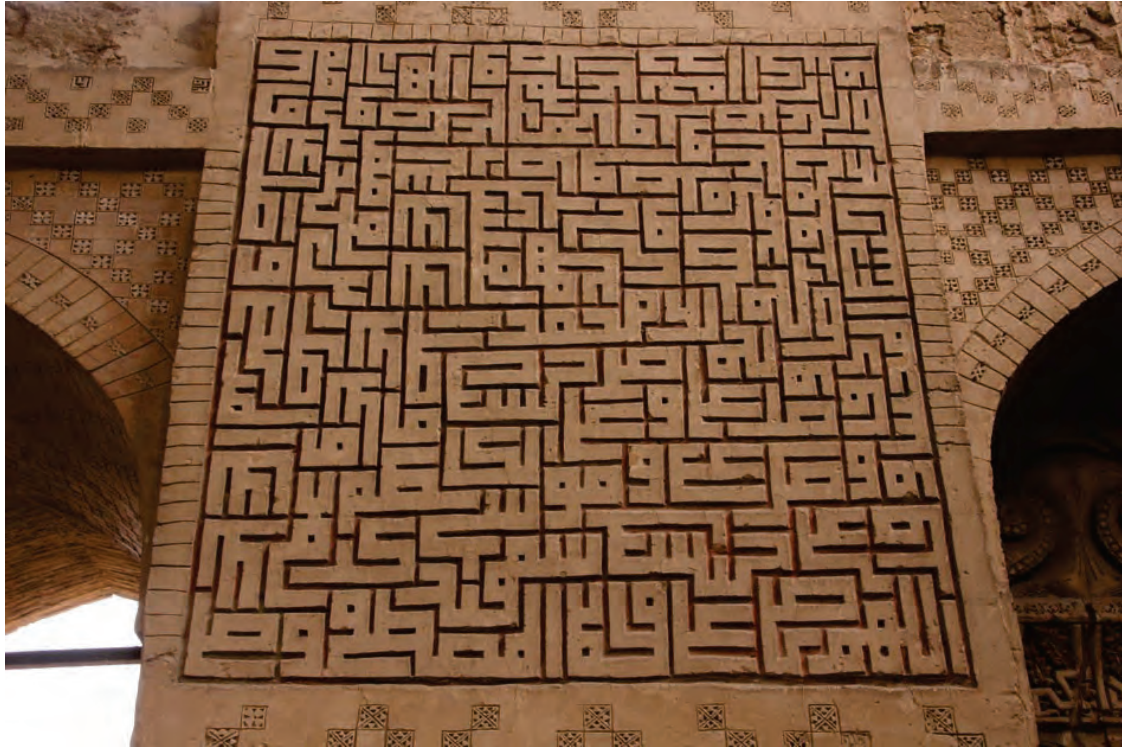
Img. 9: Remains of adhesion mortar for the tile rosettes on the entrance portal of Pir-i Bakran mausoleum's entrance corridor. The mortar retains small triangular glazed and moulded tile inserts. (Grbanovic 2018)



Img. 6: Stucco mihrab at the Pir-i Bakran mausoleum (second stage; 1303-04). The left and right sides of the mihrab reveal remains of separation grills which carried the perforated octagonal and four pointed tiles. (Grbanovic 2016)



Img. 7: Luster tiles of the Pir-i Bakran mausoleum (first decorative stage) were likely reapplied on its architectural surfaces during restoration interventions. The tiles are currently located in the intrados of the *ivan's* ceiling. (Grbanovic 2014)



Img. 4: Square Kufic stucco panel from the third decorative stage of the Pir-i Bakran mausoleum: the inscription contains Blessings to the Fourteen Infallibles. (Grbanovic 2018)



Img. 5: Pir-i Bakran mausoleum burial chamber; ceiling – the *khatt-i banna'i* (first stage); stucco inscription dated 1303-04 (second stage), which conceals earlier revetments in stucco and cut ceramic inscription (first stage); moulds of tile frieze from the first decorative stage; star and cross tiles (third stage). (Grbanovic 2018)



Img. 2: Example of stucco revetments in the Pir-i Bakran mausoleum: south-eastern supporting wall reveals two layers of stuccos from the second and third decorative interventions. (Grbanovic 2018)



Img. 3: Wall painting and applied moulded stucco revetments at the pre-Ilkhanid domed structure of the Pir-i Bakran mausoleum are likely work of the third decorative stage. (Grbanovic 2018)

Wilber, Donald Newton. 1955. *The architecture of Islamic Iran: the Il Khānid period*. Princeton: Princeton University Press.

Electronic sources

Christie's. Auction Results. https://www.christies.com/results?sc_lang=en&lid=1 (Accessed: July 25, 2019)

Shangrila. Museum of Islamic Art, Culture and Design. Islamic Art Collection. <https://www.shangrilahawaii.org/islamic-art-collection/> (Accessed: July 25, 2019)

Skinner Auctioneers. Past Auctions. <https://www.skinnerinc.com/auctions/past> (Accessed: July 25, 2019)

Staatliche Museen zu Berlin. Preußischer Kulturbesitz. SMB-digital. Online-Datenbank der Sammlungen. <http://www.smb-digital.de/eMuseumPlus> (Accessed: July 25, 2019)

The David Collection. The Collections. The Il-Khanids. Works of Art. <https://www.davidmus.dk/en/collections/islamic/dynasties/il-khanids/art> (Accessed: July 25, 2019)

The Metropolitan Museum of New York. The Met Collection. <https://www.metmuseum.org/art/collection> (Accessed: July 25, 2019)



Img.1: Architectural structure of the Pir-i Bakran mausoleum. (Grbanovic 2014)

- Kadoi, Yuka. 2009. *Islamic Chinoiserie*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Knobloch, Edgar. 2000. "Pir-e Baqran: sanctuaire islamique du XIV siècle." *Archéologia* 371, 42-47.
- Majeed, Tehnyat. 2008. "The Role of the Qur'anic and Religious Inscriptions in the Buq'a Pīr-i Bakrān, Isfahan: The Shī'ī Reign of Öljeytü Khudābande in Īlkhānid Iran". *Journal of Qur'anic Studies* 10: 2, 111-123.
- Majeed, Tehnyat. 2010. *The Phenomenon of the Square Kufic Script: the Cases of the Ilkhanid Isfahan and Bahri Mamluk Cairo*. (Unpublished PhD thesis, University of Oxford, 2010).
- Morgan, Peter. 2004. "Il-Khans iv Ceramics." In *Encyclopaedia Iranica*. Vol. 12., Fasc. 6, 664-70.
- O'Kane, Bernard. 1999. "The Bihbihani anthology and its antecedents." *Oriental Art* 45, 9-18.
- O'Kane, Bernard. 2013. "Persian Poetry on Ilkhanid Art and Architecture," In *Beyond the Legacy of Genghis Khan*, ed. Linda Komaroff. Leiden and Boston: Brill, 346-54.
- Oman, Giovanni. 1999. "Seconda iscrizione in cufico "quadrato" nella moschea mausoleo di Pir-i Bakran in Iran". *Quaderni di studi arabi* 17, 147-157.
- Paone, Rosario. 1980. "C'era una volta, ad Esfahan, un museo." *Museologia* 7, 65-76.
- Paone, Rosario. 1981. "The Mongol colonization of the Isfahan region." In *Isfahan. Quaderni del Seminario di iranistica, uralo-altaistica e caucasologia dell'Università degli studi di Venezia* 10, 1-30. Venice: La Tipografica.
- Paone, Rosario. 1995. "Restauro del buq'e di Pir Bakran a Lenjan (Esfahan)". In *L'arco di fango che rubò la luce alle stele. Studi in onore di Eugenio Galdieri e suo settantesimo compleanno*; ed. Michele Bernardini, 265-278, Rome: Arte e Moneta.
- Pickett, Douglas George. 1980. *The Efflorescence of Persian Kashi: The Glazed Architectural Decoration of Islamic Iran in the Mongol and Muzaffarid Periods*. (PhD diss., University of London, SOAS, 1980).
- Pope, Upham Arthur and Ackerman Phyllis, eds. 1964-1976a [1938-9]. *A survey of Persian art from prehistoric times to the present: Vol. 3; Text, Architecture*. London and New York: Oxford University Press.
- Qassemi, Haji Kambiz, eds. 1998 [1996]. *Ganjnameh, Cyclopedia of Iranian Islamic Architecture. Emamzadehs and Mausoleums. Vol 11*. Teheran: Shahid Beheshti University.
- Rajaei Baghsorkhi, Amir and Mohammad Hossein Halimi, 2009. "Irṭibāt-i nigār-i wa khat-i nigār-i dar tarkīb bandīyi katīb-i miḥrāb-i boq'ī-yi Pīr-i Bakrān", *Negareh* 4:11, 5-17.
- Rajaei Baghshorki, Amir and Mohammad Amuzad Mahdirgi. 2013. "Katīb-i nigārī: moṭālī'ī-yi katībīhāy-i banāhāy-i Iṣfahān az Salchūqī ta Ṣafawī, Teheran, 1-21.
- Shekofte, Atefe and Ahmad Salehi Kakhki. 2014. "Shīwihāy-i ichrāy-i wa sair-i taḥawolat-i taz'īnāt-i gachī mi'mārī-yi Irān dar qorūn-i haftom tā nohom-i hichrī," *Negareh* 9:30, 63-81.
- Watson, Oliver. 1975. "The Masjid-i 'Alī, Quhrūd: An Architectural and Epigraphic Survey," *Iran* 13: 59-74.
- Watson, Oliver. 1985. *Persian Lustre ware*. London: Faber.

discovered which may have originally formed ceramic rosettes on the surfaces of the mausoleum's entrance corridor.

The proposed identification of Pir-i Bakran tiles sheds light on little addressed aspects of the monument and the research contributes new information to the understanding of Ilkhanid tile revetments. The identification of the tiles described above signals that tile revetments of the Pir-i Bakran mausoleum also contained animal imagery, as is the case for several other Ilkhanid monuments. It appears that the earliest such tiles were applied on the surfaces of the mausoleum when it was a Sunni monument. This suggests that animate imagery on Ilkhanid tiles should not necessarily be associated with the Shi'ite creed. The significance of these phoenix and crane images appears to connect to the apotropaic nature of their symbolic meaning, with its origins in Chinese territory, and, at the same time, these creatures could also be interpreted within the framework of Sufi mysticism as metaphors and allusions to the divine. The research therefore also presents some new pieces of information to contribute to the current understanding of Ilkhanid tile revetments.

Bibliography

- Aslani, Hesham and Yaser Hamzavi. 2012. *Arāyeha-yi me'māri-yi boq'e Pir-i Bakrān*. Isfahan: Goldaste.
- Bahrami, Mehdi. 1938. "Some examples of Il-Khanid art." *Bulletin of the American Institute for Iranian Art and Archaeology* 5, 257-260.
- Christie's. 2004. *Christie's South Kensington. Islamic and Indian Art including Property from The Heidi Vollmoeller and Theodor Sehmer Collections. Friday 30 April 2004 at 10.30 AM and 2.00 PM*. London: Christie, Manson & Woods Ltd.
- Christie's. 2006. *Christie's South Kensington. Indian and Islamic Art and Textiles. Friday 7 April 2006 at 10.00 AM and 2.00 PM*. London: Christie, Manson & Woods Ltd.
- Godard, Andre. 1937. "Isfahan." *Athar-e Iran*. tom. 2.1, 29-35.
- Grube, Ernst J. 1981. "Ilkhanid stucco decoration: notes on the stucco decoration of Pir-i Bakran." In *Isfahan. Quaderni del Seminario di iranistica, uralo-altaistica e caucasologia dell'Università degli studi di Venezia* 10, 85-96. Venice: La Tipografica.
- Hardy-Guilbert, Claire. 1992. *Le mausolée de Pir-i Bakran et le décor Il-Khanide*. (PhD diss., Université de Paris-Sorbonne Paris IV, 1992).
- Herzfeld, Ernst. 1935. *Archaeological history of Iran*. London: Oxford University Press.
- Hunarfar, Lutf Allāh. 1966. *Ganjīnah-i āsār-i tārikhi-yi Isfahān*. Isfahan.
- Isfahani, Naghib Shadi *et al.*, 2016-17, "A Comparative Study of Motifs in Four Ilkhanid Mihrabs in Isfahan Province (Pirbakran Mausoleum, Oshtorjan Mosque, Haftshuyeh Mosque and Oljaito)," (In Persian), *Motaleat-i Tatbighi-yi Honar* 6: 12, 1-14.

simurgh, can function as a metaphor for God in Sufi mysticism,¹ which would be appropriate in the given circumstances where the phoenix images hover over the Qur'anic quotations of the inscription frieze. Accordingly, the images of cranes in the rosettes, which might have been combined with phoenix images, could also be understood as allusions to the divine. Perhaps the meaning of the animate imagery tiles of Pir-i Bakran is two-fold: they could have been apotropaic symbols based on the Sufi mystic interpretation of their divine associations.

Conclusion

The research presented in this article illustrates discoveries regarding the dispersal of tile revetments belonging to the Pir-i Bakran mausoleum. Tiles which belong to different decorative phases of the mausoleum have been identified in a number of museum collections worldwide (Imgs. 10, 12-15, 17-21). One lustre tile (Img. 10) belonging to the first decorative repertoire of the mausoleum was discovered in the Berlin Museum of Islamic Art. It has been shown that the turquoise octagonal perforated moulded tiles and the dark blue four-pointed star moulded tiles from the separation grills, which were installed in mausoleum during the second decorative intervention, are now dispersed across different museum collections (Imgs. 12-15). Four of these tiles were sold via auction houses to private collections, a further four are stored in the Berlin Museum of Islamic Art, and one more tile is stored in the Benaki Museum of Islamic Art. Although the majority of these tiles were removed from the mausoleum upon Godard's request, in order to be saved from looting, it appears that these tiles which were once in storage in Cheheel Sotoon are now lost, or in a currently unknown location. It has been proposed that two tiles (Imgs. 17-18) with Qur'anic quotations and upper registers containing phoenix imagery now stored respectively at the Metropolitan Museum of New York and the Berlin Museum of Islamic Art, used to decorate the friezes in the interior of the *iwan* of the Pir-i Bakran mausoleum. Further tiles with crane and phoenix imagery (Imgs. 19-21) have been

¹ For example in Atthar's Conference of Birds.

architectural surfaces which were constructed when the mausoleum was also decorated with Shi'ite inscriptions in the stucco medium. Watson also suggests that the secular, human, and animal figure imagery presented on the tiles of funerary structures could have been given meaning through a Sufi interpretation and therefore fit with the spiritual aspects of these monuments and popular practices of religion.¹ In his research on the occurrence of Persian language and poetry on Ilkhanid lustre tiles, O'Kane also suggests links between Sufi interpretations of love poetry and the *Shahnama*, and therefore argues for a similar Sufi interpretation of lustre tile epigraphic content as Watson does for the animate imagery.² The animate imagery of the tiles attributed to Pir-i Bakran consists in phoenixes and cranes. There are no human figures and no quotations of secular texts. The phoenix and especially the crane imagery entered the vocabulary of Ilkhanid tile ornamentation from China, where it bore its own significance, but arrived in Ilkhanid Iran as a form of royal imagery.³ The appearance of phoenix images on the tiles of the Takht-i Suleyman palace is commonly understood in connection to royal symbolism. The crane is also an iconographic element frequently featured on Ilkhanid tiles. Given that the Pir-i Bakran mausoleum is a religious funerary structure with a function as a pilgrimage complex, it is not possible to employ the "royal interpretation" for these images. Two hypotheses for the use of this imagery can, however, be put forward. Firstly, the phoenix and crane images can be interpreted as apotropaic elements, based on their original symbolism. The apotropaic role of the images might have determined their location on the surfaces of the entrance corridor to the mausoleum; their presence protected the sanctuary and those who entered it. The phoenix, or simurgh, held the status of *the king of birds* as it was seen to be the most intelligent bird as well as the symbol of royalty. The crane was the second most desirable avian symbol (after the phoenix) for its associations with longevity and peace, and was also used as a marker for royal officials. Secondly, these images can be interpreted within the context of Sufi mysticism. The phoenix, or

¹ Watson 1985, 155-56.

² O'Kane 2013, 352-54.

³ For discussion of phoenix and crane imagery and their connection between China and Iran, see: Kadoi 2009, 50-58 and see also Kadoi 2009, 28-29, 31, 50-54, 80, 82-84, 138.

surfaces is not entirely logical.¹ The rosette on the supporting wall is juxtaposed to the stucco and tile niche, but it is not placed so as to relate to it symmetrically. The rosette on the entrance portal is too large for the space it occupies which suggests that it could have been placed there as a result of restorations on the mausoleum's revetments, executed either in the centuries following the Ilkhanid period or during more modern restoration interventions.

Animate Imagery at Pir-i Bakran

The proposed identification of tiles with animate imagery (phoenixes and cranes; Imgs. 17-21) and their links to the Pir-i Bakran mausoleum suggests that this religious monument, like many others from the Ilkhanid period, was originally decorated with tiles containing animate imagery. This relates the Pir-i Bakran mausoleum to the other Ilkhanid era monuments where tiles adorned with animal or human images have been identified: the summer palace of Takht-i Suleyman (c. 1270), the Imamzada Ja'far and Muhammad at Damghan (tiles dated 1266-67), the 'Ali mosque at Quhrud (tiles dated 1300 and 1307),² the Khanqah of Pir Husayn near Baku (tiles dated 1282-86 and 1300-01), the Imamzada Yahya in Varamin (tiles dated 1263-1265), the Imamzada 'Ali Ibn Ja'far at Qum (1301-1339), the Tomb of Habib Ibn Musa (tiles from late 13th century) in Kashan, the Shrine of Muhammad al-Hanafiyya (1337) at Kharg, and the 'Abd al-Samad shrine (tiles dated 1307-08) at Natanz. The presence of tiles with animate figures in religious structures of a funerary nature requires some explanation of the function and meaning of these motives on tiles. Oliver Watson and Bernard O'Kane propose some interpretations. Although Watson suggests that lustre tile revetments with animate imagery were employed in the decoration of monuments of the Shi'ite creed,³ it seems that the Pir-i Bakran mausoleum was a Sunni oriented building at the time of the installation of rectangular tiles with Qur'anic inscriptions and phoenix imagery. The crane tiles also resemble tiles from earlier phases of decoration at Pir-i Bakran, but were applied on

¹ This would be in line with the aforementioned case of tile reuse at the Quhrud mosque.

² Watson 1975, 63-64.

³ Watson 1985, 154-55.

moulded motive; diameter: 20,6 cm; Sarre Collection, purchased in 1897 in Istanbul;¹ Inv. Nr. 48.110).² The dimensions of both tiles correspond to the spaces laid out in the rosettes' mortar. Of the two, the Berlin star tile is more likely to originate from the mausoleum simply because other revetments belonging to the same monument have been identified in the collection. Moreover, the Berlin tile contains an image of two juxtaposed flying cranes set against a symmetrical floral composition background. The tile was produced with a mould and glazed with turquoise glaze in a manner akin to the aforementioned polygonal tiles in the Berlin collection, which supposedly originate from the mausoleum. On the other hand, the Honolulu tile presents an image of a phoenix (which can be related to the rectangular phoenix tiles), was also produced with a mould, and is covered with a turquoise glaze. These tiles can certainly give us an idea of what the rosette tiles originally looked like, and the Berlin tile is very likely to belong to the Pir-i Bakran mausoleum. This information about the rosette tiles allows for a hypothetical reconstruction of their original appearance (Img. 21). The rosette thus consisted of moulded ceramic elements glazed with either turquoise or dark blue colour. The center of the rosettes featured a twelve-pointed star tile, likely adorned with a crane or phoenix image, which was surrounded by kite-like dark blue inserts and framed externally by polygonal turquoise elements with floral imagery and flying cranes. Triangular dark blue inserts between these polygonal elements determined the circular form of the rosettes. The precise shapes of the individual elements suggest that they were produced specifically for the rosettes according to a detailed pre-arranged plan for the production of ceramic elements. This also provides an argument against the hypothesis that the tiles in the rosettes could have been reused, but the rosettes themselves may have been moved from other surfaces of the mausoleum to their current positions because their placement on these architectural

¹ Information from the archive of the Museum für Islamische Kunst - Staatliche Museen zu Berlin.

² <https://www.shangrilahawaii.org/Islamic-Art-Collection/Search-The-Collection/?id=4175> (Accessed: July 25, 2019)

glaze; Height: 18 cm; Width: 13,2 cm; Depth: 3cm; purchased in 1909 by Friedrich Sarre from C. Filippo in Paris, probably from Pir-i Bakran;¹ Ident. Nr. I. 1279-83)² have their provenance stated as the Pir-i Bakran mausoleum. These polygonal tiles were placed to form the exterior ring of the rosette and were both moulded and glazed turquoise. Some tiles feature simple symmetrical compositions of vegetal ornamentation, but two tiles also contain images of crane birds. Each of these tiles feature two flying birds set against a background filled with Chinese cloud elements.³ The turquoise colour of these tiles provides a direct contrast to the dark blue colour of the small triangular glazed inserts. It is therefore likely that the smaller kite-like inserts were also dark blue in order to create a similar contrast, and that the central twelve-pointed star tile was accordingly turquoise in colour. Twelve-point star tiles with the right dimensions to fit into the rosette are rare objects in museum collections and a search to find tiles of this size and shape yielded two possibilities. One such star tile (Img. 20) is kept in the Berlin Museum of Islamic Art (Star tile; 14th century; provenance: Iran; stonepaste, moulded, opaque turquoise glaze, diameter: 20,3 cm; dept: 2,4 cm; Ident. Nr. I. 3908)⁴ and another is found at the Doris Duke Foundation in Honolulu (Star Tile with Phoenix Motif; 13th – 14th century; provenance: Iran; stonepaste, glazed and

¹ Information from the archive of the Museum für Islamische Kunst - Staatliche Museen zu Berlin.

² <http://www.smb-digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1525302&viewType=detailView> (Accessed: July 25, 2019); <http://www.smb-digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1529614&viewType=detailView> (Accessed: July 25, 2019); <http://www.smb-digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1529615&viewType=detailView> (Accessed: July 25, 2019); <http://www.smb-digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1529616&viewType=detailView> (Accessed: July 25, 2019); <http://www.smb-digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1529617&viewType=detailView> (Accessed: July 25, 2019)

³ It is also possible to interpret these tiles as images showing the small bird attaches the larger crane bird.

⁴ <http://www.smb-digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1524581&viewType=detailView> (Accessed: July 25, 2019)

inscriptions do not appear until the third decorative phase in 1312-13; *Img 4*), but it was, nevertheless, decorated with animate imagery in conjunction with Qur'anic quotations. The presence of animate imagery in religious structures should therefore not be seen as characteristic of Shi'ite religious structures alone. Rather, this imagery requires a different interpretation. In the case of phoenix imagery, for example, it appears that the images of phoenixes could have had an apotropaic function and meaning, or could be explained through Sufi interpretation.

Rosettes with Animate Imagery (Third Decorative Stage)

The interior surface of the southern supporting wall of the mausoleum's corridor and the exterior surface above the current entrance into the access corridor (the entrance portal) retain traces of tile adhesion mortar, which reveals that there had previously been tile decoration arranged to form rosette-like ornamentation (*Img. 9*) on these surfaces. The locations of these two rosettes in the area of the corridor extension, which is thought to have been built after 1303-04 and likely during the 1312-13 intervention, suggests their dating to sometime between 1303-04 and 1312-13. However, it remains unclear whether older tiles were reused for the rosette decorations.¹ The adhesion mortar for the tile rosettes (*Img. 9*) has an interesting shape: in its center, the rosette consisted of a twelve-pointed star tile surrounded by inserts of kite-like shapes which delineated spaces for larger polygonal tiles, and the exterior circular form of rosette was subsequently achieved through the addition of small triangular inserts, which still remain in place on the rosette of the entrance portal. These small dark blue glazed triangular inserts were also moulded and it appears that they were produced using the same technique as the 1303-04 perforated octagonal and four-pointed glazed and moulded tiles of the mausoleum's separation grills. Five polygonal tiles (*Img. 19*) in the Berlin Museum of Islamic Art (*Polygonal Tiles; 13th – 14th century; provenance: Iran; stonepaste, moulded, opaque turquoise*

¹ Cases of tile reuse in a short time span have been recorded in the Ilkhanid period. Shortly after production in 1300 and 1307, the tiles of the 'Ali mosque at Quhrud were reused for new architectural revetments of the mosque, dated 1317. Watson 1975. 63-64.

12/1962)¹ is stored in the David Collection in Copenhagen.² This tile was evidently not part of the Pir-i Bakran inscription frieze because its content does not fit (it contains part 48:11 of the Qur'an; *و اهلونا فاستغفر*). The tile is, nevertheless, particularly interesting because it appears to have been produced with the same mould and therefore most likely in the same ceramic revetment workshop as the Berlin and New York tiles (the tile comprises two phoenix images in its top register and the hand designed inscription in the lower). Moreover, the tile shows extensive traces of red outline for gilding and portions of gilded surfaces. These are remains of the Lajvardina³ artistic technique, which was employed by artisans to highlight the visual features of monochrome tiles; gilding was employed to highlight the phoenix images, the register divisions of the tile, and the Qur'anic inscription which were set against the tile's dark blue background. It is therefore reasonable to suggest that the Berlin and New York tiles, supposedly belonging to the Pir-i Bakran mausoleum, could also originally have been produced as Lajvardina tiles. If so, this would be in line with tile revetment inscription friezes from the Imamzada Ja'far in Qum and tile revetments thought to be from Varamin, which are now stored in the Quds museum in Qum. The application of gold leaf on these dark blue tiles would be a logical step in their decoration because it would allow for the inscriptions and phoenix images to stand out from the monochrome background. The identification of the two tiles from Berlin and New York (Imgs. 17-18) as belonging to the decorative repertoire of the Pir-i Bakran mausoleum is significant because it shows that this monument was also decorated with tiles containing a combination of animate imagery and Qur'anic quotations. The installation of these tiles in the Pir-i Bakran mausoleum appears to have been an intervention from either the first or second decorative repertoire of the mausoleum. The tiles can therefore be dated to around 1300 and perhaps more likely to 1303-04. The mausoleum appears to have been a Sunni oriented building at this point (because Shi'ite

¹ <https://www.davidmus.dk/en/collections/islamic/dynasties/il-khanids/art/12-1962> (Accessed: July 24, 2019)

² See: Kadoi 2009, 52, 54.

³ For discussion of the Lajvardina artistic technique, see: Morgan 2004, 644-70.

in Paris, probably from Pir-i Bakran;¹ Ident. Nr. I.1278)² fit with the dimensions of the tile adhesion mortar at Pir-i Bakran. The upper register of the tile displays images of two flying phoenixes, which were produced using tile moulding techniques, and the lower register of the tile contains a fragment of a Qur'anic inscription (which reads: *فى ضلال*; it occurs in 18 Qur'anic chapters and in 20 verses).³ This inscription was applied free hand to the already-moulded tile. Again, the Italian team's research allows for the provenance and a more precise dating of the tile to be suggested. Another such tile (Img. 18) is stored in the Metropolitan museum of New York (Tile from a Frieze; early 14th century; provenance: Iran; stonepaste, moulded, glazed, Height: 40 cm; Width: 36,8 cm; Inv. Nr. 40.181.3)⁴ and similarly entered this collection at the time of Wilber's description of the mausoleum. This tile also contains a fragment of Qur'anic inscription (*تهم فما استطا*) and was very plausibly part of the same frieze at Pir-i Bakran as the tile stored in Berlin. The fraction of Qur'anic text on the tile only features once in the Qur'an (*مكانتهم استطاعوا فما*), in verse 67 of chapter 36 (Surat al-Yasin), the same chapter which contains the text on the Berlin tile (*فى ضلال*) in the 47th verse. The likelihood that the two tiles belonged to the same tile frieze is therefore very high. The upper register of the Metropolitan museum tile is damaged, but it is possible to discern that it depicts two flying phoenixes. Its lower register, which contains the inscription, was produced in an identical manner to the Berlin tile. A third tile with a similar aesthetic (Tile; second half of 13th century; provenance: Iran, Kashan; stonepaste, moulded and painted in red with gold leaf over blue glaze, Lajvardina type; Height: 41,5 cm; Width 38,5 cm; Inv. Nr.

¹ Information from the archive of the Museum für Islamische Kunst - Staatliche Museen zu Berlin.

² <http://www.smb-digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1524585&viewType=detailView> (Accessed: July 24, 2019)

³ This portion of Qur'anic inscription occurs in Qur'an: 21:54, 67:29, 50:27, 19:38, 43:40, 31:11, 46:50, 40:50, 13:14, 54:47, 39:22, 7:60, 6:74, 14:3, 28:85, 34:24, 40:25, 67:9, 12:30, 36:47.

⁴ <https://www.metmuseum.org/art/collection/search/450360?&searchField=All&sortBy=Relevance&ft=tile+iran&offset=120&rpp=20&pos=134> (Accessed: July 24, 2019)

dimensions of the tiles in the Benaki and Berlin museums' collections match the measurements of the residual adhesion mortar in the Pir-i Bakran mausoleum. Moreover, they also match photos of tiles from the Cheheel Sotoon storage inventory as well as resembling the remaining fragments of the tiles at Pir-i Bakran in shape, glaze colour, and moulding of ornamentation. The proposed association of the Benaki, Kuwait, and Berlin tiles to the site of the Pir-i Bakran mausoleum therefore suggests new evidence regarding their provenance and original function, and allows for a more precise dating of these tiles to 1303-04.

Moulded and Glazed Animate Tiles (Second Decorative Stage)

In his discussion of the Pir-i Bakran site after his visit in May 1939, Donald Wilber provides descriptions of tile revetments in the mausoleum and states that: "Rectangular tiles decorated with Chinese Phoenix in low relief are used as horizontal mouldings."¹ No such tiles exist in the mausoleum today, but the mortar used for the adhesion of these tiles is still present on its architectural surfaces (Img. 16). Given the exactness of Wilber's description of the monument, it is likely that his account is accurate. The quest to trace these tiles was launched in 1970s by Maria Vittoria Fontana and Rosario Paone, the same researchers who identified a tile in the Berlin Museum of Islamic Art (Img. 17) described in the catalogue as coming from Pir-i Bakran.² The measurements of this tile (Tile; 13th – 14th century; provenance: Iran; stonepaste, moulded, opaque blue glaze, Height: 41,8 cm; Width: 38,3 cm; Depth: 3,8 cm; purchased in 1909 by Friedrich Sarre from C. Filippo

[digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1524537&viewType=detailView](https://www.damascus-digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1524537&viewType=detailView) (Accessed: July 24, 2019)

¹ Wilber 1955, 121. The full description of the Pir-i Bakran tile revetments by Wilber is the following: "Glazed light blue and dark blue tiles are employed in different sizes and shapes and in many combinations. The star and cross tiles which normally covered only the dado area here scale the upper interior and exterior walls. Large octagonal tiles, each with a circular opening at the center, are laid up to form screen walls. Rectangular tiles decorated with a Chinese phoenix in low relief are used as horizontal mouldings." Wilber 1955, 121. This was first noted by Paone, in: Paone 1995, 278.

² Rosario Paone, e-mail message to the author, June 25, 2016; October 25, 2018; November 1, 2018.

preservation was ultimately unsuccessful as the current location of these tiles is unknown. Fortunately, the tiles were documented by the Italian research team and a photo from their records is featured in this article (Img. 12). Some tiles were, however, removed from the mausoleum prior to Godard's interventions (as described above). These tiles found their way into museums and private collections. Four examples of turquoise octagonal perforated tiles were sold via auction houses (Christie's and Skinner Auctioneers).¹ Of these, one tile found its way to the Dar al-Atthar al-Islamiyyah collection in Kuwait. In addition to these octagonal tiles, one four-pointed star tile (Ident. Nr. 745) was bequeathed to the Benaki Museum of Islamic Art in Athens (Img. 13) in 1936 by Maria Lapas Diomedes.² Four more tiles are stored in the Berlin Museum of Islamic Art (Imgs. 14-15); two perforated octagonal turquoise glazed and moulded tiles (Octagonal Tile; 14th – 15th century; provenance: Iran; stonepaste, moulded, perforated, opaque turquoise glaze; diameter: 29 cm; depth: 3 cm; gifts of Ernst Herzfeld in 1928;³ Ident. Nr. I. 5316 and I. 7615),⁴ and two four-pointed dark blue glazed and moulded star tiles (Star tile; 14th century; provenance: Iran; stonepaste, moulded, opaque cobalt blue glaze; height: 27,4 cm; width: 26,2 cm; depth: 2,6 cm; Ident. Nr. I. 5704; gift of Ernst Herzfeld in 1931; probably from Pir-i Bakran;⁵ and I. 5705).⁶ The

¹ Christie's 2004; Christie's 2006. Skinner Auctioneers, *Asian Works of Art, September 14, 2018*, lots 48 and 69: <https://www.skinnerinc.com/auctions/3134B/lots/48> (Accessed: July 24, 2019); <https://www.skinnerinc.com/auctions/3084B/lots/69> (Accessed: July 24, 2019).

² Information provided by the curator of the collection, Dr. Mina Moraitou, on the occasion of the research in the collection storage, on October 10, 2017.

³ Information from the archive of the Museum für Islamische Kunst - Staatliche Museen zu Berlin.

⁴ <http://www.smb-digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1524582&viewType=detailView> (Accessed: July 24, 2019); <http://www.smb-digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1524584&viewType=detailView> (Accessed: July 24, 2019)

⁵ Information from the archive of the Museum für Islamische Kunst - Staatliche Museen zu Berlin.

⁶ <http://www.smb-digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1524536&viewType=detailView> (Accessed: July 24, 2019); <http://www.smb-digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1524536&viewType=detailView>

Museum of Islamic Art (Star tile; 13th – 14th century, Provenance: Iran; Stone paste, moulded, white opaque glaze, painted with blue and turquoise, lustre tile, height: 13,2 cm, width: 13,6 cm, thickness: 1,3 cm; Sarre collection, purchased in Tabriz in 1897; Ident. Nr. I.3892).¹ The tile entered the museum's collection at an early stage and, based on the evidence cited above, it is plausible that it originates from the Pir-i Bakran mausoleum.

Perforated Grill (Second Decorative Phase)

The separation grills are formed from two types of tiles: octagonal moulded perforated turquoise tiles and four-pointed star shaped dark blue tiles (Imgs. 8, 11-15). The two shapes of tiles, with their respective abstract floral ornamentations, were each produced using a single mould, and the turquoise octagonal tiles were given a floral shaped perforation in their centres. Importantly, these two types of tile revetments are specific to the monument of Pir-i Bakran, and the tiles appear to represent a unique repertoire. The tiles could have been produced in the city of Kashan or perhaps locally in Isfahan. At the present time, only some fragments of these tiles remain *in situ* (Img. 11). The report of Godard's restoration interventions provides evidence that some fragmented finds of these tiles were transferred to the Cheheel Sotoon deposit in 1938 in order to prevent them from being looted from the mausoleum.² The deposited tiles were re-discovered by the Italian restoration team in the 1970s and classified by Paone (Img. 12).³ These tiles are, however, no longer located in the Cheheel Sotoon deposit and my research did not yield any information regarding their current location.⁴ Godard's orders to remove the tiles from Pir-i Bakran evidently prevented their looting, but their

¹<http://www.smb-digital.de/eMuseumPlus?service=ExternalInterface&module=collection&objectId=1524888&viewType=detailView> (Accessed July 24, 2019); Information from the archive of the Museum für Islamische Kunst - Staatliche Museen zu Berlin.

² See note above, which contains the translation of the report. See also: Paone 1980, 66-73.

³ Paone 1980.

⁴ Tiles were searched for in 2016, in numerous deposits in the Isfahan province and the National Archaeological museum in Teheran, but no tiles were found.

longer *in situ*.¹ To compliment this information, Paone's contribution sheds light on the whereabouts of some of these tiles.²

Lustre tiles (Decorative Phase 1)

Lustre tile revetments were part of the first decorative intervention in the mausoleum, as suggested by the dated tile discovered by Bahrami.³ The current location of this tile is unfortunately unknown. A number of tiles in lustre medium are, however, still found *in situ* and are located in the intrados of the pointed arch flanking the muqarnas semi-dome of the mausoleum (Img. 7). Their current position does not match the surrounding revetments and the placement therefore likely results from restoration interventions. In a report on Godard's restorations of the mausoleum, it is indeed written that relief decoration tiles of lesser significance which were found *in situ* were reattached to the mausoleum's surfaces.⁴ It could be suggested that the lustre tiles were positioned in this elevated location to prevent them from being stolen. The first type of tiles in question here are tripartite lustre tiles which feature white floral decoration with touches of turquoise and dark blue on a lustre background with sgraffito pointed motive, and encircled by a dark blue coloured frame. These tiles are interspersed with separate dark blue relief moulded inserts. The few remaining tiles of this description represent a corpus which was originally much more extensive, but due to their removal and dislocation, only a handful of these tiles can still be identified. One such tile (Img. 10), with identical dimensions, floral decoration, ornamentation, and use of artistic technique, is now stored in the Berlin

¹ Wilber 1955, 121-24.

² Paone 1980.

³ Bahrami 1938, 257-60.

⁴ Translation of the section f.), regarding the restoration of tile revetments from the restoration report to the ICHHTO, dated January 31, 1938.

f.) Tile Revetments

- The tiles of scarce importance were left *in situ* and reattached to the (architectural) surfaces.

- Some pieces of tiles with (moulded) relief decoration, discovered during the restoration campaign, due to the danger of them being stolen, because the monument is located close to the Jewish cemetery, were transported, as ordered by Mr. Godard, to Isfahan, where they were stored in Cheheel Sotoon.

With regard to the rosette ornamentation, it is not clear whether the tiles were re-used or custom made. The third decorative intervention of the mausoleum can confidently be dated to 1312-13, based on the historic inscription in one of the niches of the supporting walls of the *iwān*.

Tile Revetments

The earlier discussion of decorative and constructive phases provides information for the understanding and dating of different tile revetments of the Pir-i Bakran mausoleum. In sum, the tile revetments of the first decorative stage consisted in lustre tile decoration which can be dated to around 1298-99. These lustre tiles comprised non-figurative decoration in a tripartite form (Img. 7). Drawing on the dated half-star lustre tile, it appears that the mausoleum may also have been decorated with star and cross form lustre tiles with inscription bands. It is also logical to suggest that the friezes of rectangular tiles were produced at this point, but only the tiles' adhesion mortar remains *in situ* today (Img. 16). The second decorative intervention, dated 1303-04, also included applications of tile revetments. These revetments were used to create two architectural elements – the separation between the interior and exterior of the mausoleum at the mihrab space (erected using decorative grills), and the separation between the funerary chamber and the prayer hall of the *iwān* (Img. 8). The third decorative stage also included the installation of the most extensive tile repertoire of the mausoleum, which was executed by 1312-13. The exterior and selected interior surfaces of the mausoleum were decorated with star and cross tiles (Img. 1, 5-7). Additionally, the extended corridor of the mausoleum was decorated with panels of star and cross tiles, and at least two tile rosettes. Important information regarding the distribution of tiles and their original locations is contained in the restoration reports from the time of Godard's interventions.¹ Wilber's description of the mausoleum also provides information regarding the existence of tile revetments which are no

¹ I would like to express my gratitude to Rosario Paone for sharing copies of these documents with me.

damaged and reveal earlier stuccos belonging to the second decorative stage beneath them (Img. 2). A strong shift in types of stucco decoration (artistic techniques, approach to carving, relief production and aesthetics) is observed between the stuccos of the second and third decorative stages (compare Imgs. 2-6, 8-9, 16). The second decorative intervention also included the installation of separation grills covered with octagonal moulded perforated turquoise tiles, and four-pointed star moulded cobalt tiles (Imgs. 6, 8, 11). These grills were installed in the space between the mihrab and the supporting walls of the *iwan* of the mausoleum to create a separation between the burial chamber of the Shaykh and the *iwan*, which was transformed into a prayer space. Assuming that the grills and their tiles are contemporary to the mihrab installation in the second decorative phase, and based on the three aforementioned historic inscriptions on monument's architectural surfaces, the grills can then similarly be dated to 1303-04.

The third decorative intervention comprised the application of a majority of the revetments, which are still visible on the internal and external surfaces of mausoleum, and the extension of its corridor. The revetments of the third decorative stage include the application of wall paintings and applied moulded stuccos in the pre-Ilkhanid domed structure (Img. 3). Decoration of the *iwan* with different types of stucco revetments (dado area, the supporting walls' niches, the Square Kufic inscription panels, modifications to the muqarnas dome area, application of star and cross tiles on the interior and exterior of the mausoleum, etc.) and the decoration of the extended corridor took place at this point (Imgs. 3-4, 8-9, 16). Pickett estimates that some 30,000 glazed star and cross tiles were needed to decorate the extensive external and internal architectural surfaces of the mausoleum (Imgs. 1, 5-7).¹ Some of these seem to be stored in the Art Institute of Chicago (Ident. Nrs. 1933.846.1-7). An exceptional type of revetment pertaining to these interventions is found on the surfaces of the corridor extension: two parts of it (the entrance portal and the interior architectural surface of the southern supporting wall) retain mouldings which hint at ceramic rosette tile decoration (Imgs. 9, 21), which will be discussed in more detail at a later point in this paper.

¹ Pickett 1980, 129.

stuccos and wall paintings, and the application of tiles. Observations of joints between parts of the structure and the revetments allow for an understanding of the revetments associated with each stage.

Little is left of the first decorative stage. The mausoleum appears to have initially been decorated with lustre tile revetments (img. 7), *khatt-i banna'i* inscriptions on the supporting walls and ceilings of the *iwan* and the funerary chamber, and rows of rectangular tile friezes (inferred from the remains of adhesion mortar in relevant places). The essential evidence for the existence of the first decorative stage is provided by the dated stucco lunette in the tomb chamber of the mausoleum (Img. 5). This stucco lunette contains a historic inscription dated 1303-04. The Italian team,¹ and later Aslani and Hamzavi too,² discovered remains of earlier decoration in stucco and a cut tile inscription (of indecipherable content) behind this dated panel, suggesting that the burial chamber and the *iwan* already existed prior to the death of the Shaykh (1303). The first decorative stage can therefore tentatively be dated to around 1298-99, drawing from the inscribed tile found on the site.³ Accordingly, the lustre tile revetments of the mausoleum must also be assigned to the first decorative stage and its corresponding date.

The second decorative stage comprised the installation of the stucco mihrab (Img. 6) in the *iwan's* opening on the southern side and the construction of the first part of the mausoleum's corridor. The dated inscriptions of the funerary chamber (the stucco lunette panel, the cenotaph of the Shaykh, and the entrance corridor inscription) unequivocally provide the date for this second decorative stage; 1303-04 (Img. 5). This decorative intervention comprised the first application of carved stuccos on the surfaces of mausoleum's interior. These stuccos were later concealed by carved stuccos of the third decorative stage. The Italian team discovered remains of stucco dado under the current stucco and tile dado area in the interior of the mausoleum's *iwan*. Moreover, perforated stucco grills of the third decorative stage, located in the niches of the supporting walls of the *iwan*, have been

¹ Rosario Paone, e-mail to the author, August 28, 2014.

² Aslani and Hamzavi 2012, 246-47.

³ Bahrami 1938.

structure is flanked on its southern side by the monumental *iwan*, which comprises the burial chamber with the tomb of the Shaykh; this architectural structure was completed before 1303-04, according to historic inscriptions (Img. 5) located in the chamber. The *iwan* was subsequently closed off on its southern side by the stucco mihrab (Img. 6) and the interior was transformed into a mausoleum with a designated prayer space to cater to pilgrims journeying to the complex. This functional transformation of the architectural structure of the mausoleum is significant; it radically changed the mausoleum from a simple funerary structure into an actual pilgrimage complex or a *mazar*. Closing off the *iwan* in 1303-04 required the construction of a small entrance portal on its south-eastern side, which was supposedly enlarged and lengthened by 1312-13. From the historical inscriptions of the mausoleum, two crucial dates in its constructive history emerge: the second phase of mausoleum's construction and decoration concluded by 1303-04, and the third decorative undertaking resulting in the last substantive modifications to the mausoleum which took place before 1312-13. The date for the establishment and first decorative phase of the mausoleum was approximated thanks to a lustre tile found at the site dated 1298-99.¹ These dated inscriptions provide a chronological framework for understanding the mausoleum's decorative phases in stucco, wall painting, applied moulded stucco, and tiles of different media.

Constructive and Decorative Phases

The current architectural revetment repertoire of the Pir-i Bakran mausoleum was formed throughout the three aforementioned constructive and decorative stages. The original decorative repertoire of the mausoleum is largely concealed by the revetments of the second and especially third decorative stages. Each redecoration intervention was an action of selective application of an architectural revetment which was integrated into the existing architectural space and earlier decorative repertoires. Accordingly, only a small portion of the architectural revetments from the first and second decorative phases can be seen, because they were covered by subsequently executed

¹ See: Bahrami 1938.

architectural context. They appear to have had an apotropaic function within the mausoleum, but do not seem to indicate the mausoleum's Shi'ite traits which were only emphasised during the third decorative stage when explicitly Shi'ite inscriptions (in Square Kufic script and carved stucco medium; *Img. 4*) were applied to the mausoleum's architectural surfaces. The presence of these tiles at Pir-i Bakran links the monument to the lustre tile and ceramic production centre of Kashan, which contrasts with the largely local provenance of its stuccos (most likely produced by Isfahani stucco craftsmen workshops) and the applied moulded stuccos (*Img. 3*), an architectural revetment medium more typical of the Na'in-Yazd-Abarquh area, which was executed at Pir-i Bakran by recently-arrived artisans from these neighbouring regions. With the exceptions of the Shamsiyya madrasa in Yazd and the Kharg Imamzada, the Pir-i Bakran mausoleum represents one of the most southerly located monuments with animate tile decoration and is definitely one of very few monuments in the Isfahan area to be decorated with moulded and glazed, and lustre tile revetments. The overall study of the Pir-i Bakran mausoleum's architectural revetments links this historic monument to settlements such as Kashan, Isfahan, Na'in, Yazd, and Abarquh and points towards multiple centres of provenance of the artisans who embellished its architectural surfaces in a sequence of at least three decorative interventions.

Architectural Context

The question of constructive and decorative undertakings at the mausoleum has been discussed at length by Hardy,¹ Paone,² Aslani and Hamzavi,³ and Grbanovic.⁴ The oldest part of the Pir-i Bakran mausoleum is the earlier pre-Ilkhanid domed structure of unknown foundation date, which was incorporated into and redecorated (*Img. 3*) during the mausoleum's construction in the Ilkhanid time. This

¹ Hardy 1992.

² Paone 1980; Paone 1981; see especially Paone 1995.

³ Aslani and Hamzavi 2012.

⁴ For a detailed and concise discussion of chronology of mausoleum's decorative and constructive undertakings, and for the list of dated inscriptions in the mausoleum see: Grbanovic 2017.

revetments *in situ*, in particular the glazed cross and star tiles, and the small, fragmented tile mosaic mihrab in the southern lunette of the mausoleum's *iwan*.¹ The original repertoire of tile revetments of Pir-i Bakran, however, comprised a much wider spectrum of artistic techniques, among which; lustre, moulded and glazed, and glazed tiles (Imgs. 7, 10, 12-15, 17-21). These revetments were removed from the mausoleum at a very early stage and only their fragments and a small number of intact tiles are left *in situ* (Imgs. 5-9, 11, 16). Except for Paone's publication, there appears to have been little effort to try to identify the tiles belonging to the Pir-i Bakran mausoleum in collections of Islamic Art.²

This paper proposes information regarding the nature, whereabouts, original function and meaning, and aesthetics of the tile revetments of the Pir-i Bakran mausoleum. The research approach comprises studies of the mausoleum and the remaining tile adhesion mortar (Imgs. 8-9, 11, 16), which provides the approximative dimensions of the missing tiles. This evidence, together with comparisons of the remaining tiles found at Pir-i Bakran with tiles stored in museum collections, leads to a proposition for the identification of tiles (Imgs. 10, 12-15, 17-21) which are currently stored in museum collections (Chicago, Berlin, New York, Athens), or which have been lost over time, as belonging to the mausoleum in Linjan. The research illustrates that a majority of the tiles entered museum collections at an early stage via different collectors, but rarely through acquisition from art markets. Several tiles which this research identifies as originating from the mausoleum comprise animate imagery of phoenixes and crane birds, which links Pir-i Bakran to other monuments where animate tile imagery is documented, such as the Imamzada Ja'far in Qum (1301-1339), the shrine of 'Abd al-Samad in Natanz (-1307-08), the Imamzada Yahya in Varamin (1260s), the Shamsiyya madrasa (1329-30) in Yazd, and the Imamzada on the island of Kharg (1337).³ The animate tiles of Pir-i Bakran (Imgs. 17-21), like the other cited monuments, bore a specific meaning in their original

¹ See: Pickett 1980, 124-30.

² Paone 1980.

³ Watson 1985, 187.

1930s,¹ the Italian mission in Iran in the 1970s², and the Iranian restorations in the 2000's,³ ensured the mausoleum's preservation to the present day, although they also caused some alterations to its decorative repertoire.⁴ The first detailed study of the mausoleum was presented by Claire Hardy.⁵ The mausoleum and its revetments have also been the subject of extensive research by Iranian scholars, especially Hesham Aslani and Yaser Hamzavi.⁶ Further, more general, studies of Ilkhanid stucco revetments and artistic techniques are provided by Atefe Shekofte and Ahmad Salehi Khakhi.⁷ Amir Rajaei Bagsorkhi's contributions concern stucco designs and studies of the mihrab of the mausoleum.⁸ A recent publication by Ana Marija Grbanovic provides discussion of the mausoleum's constructive and decorative stages, and the aesthetics of its architectural decoration.⁹ Research by Shadi Naghib Isfahani *et al* contributes a comparative discussion of the ornamentation of stucco decorations in the Isfahan region, which includes the stuccos of the Pir-i Bakran mausoleum.¹⁰ The majority of these scholars show preoccupation with the question of constructive and decorative interventions in the mausoleum, the sequence in which they were completed, and the reasons behind them. Moreover, they focus on discussions of the rich decorative repertoire of the mausoleum left *in situ*; the wall paintings (Img. 3),¹¹ applied moulded stuccos (Img. 3), and carved stuccos (Img. 2). For the most part, they ignore the fact that the mausoleum was originally also richly decorated with different types of tile revetments. These have been partially discussed by Pickett, who documented the remaining tile

¹ Reports concerning these interventions were supplied to me by Rosario Paone. The restorations focused on the consolidation of mausoleum's architectural structure and its architectural revetments.

² See: Paone 1995.

³ See: Aslani and Hamzavi 2012.

⁴ Some alterations of 1930s interventions are noted by Paone in: Paone 1995, 271-76.

⁵ Hardy 1992.

⁶ Aslani and Hamzavi, 2012.

⁷ Shekofte and Khakhi 2014.

⁸ Rajaei and Halimi 2009; Rajaei 2013.

⁹ Grbanovic 2017.

¹⁰ Isfahani *et al* 2016-17.

¹¹ See also: O'Kane 1999.

birds such as cranes and phoenixes), which require an explanation of their meaning within the religious and funerary structure contexts. Furthermore, they demonstrate artistic exchange with the city of Kashan, the main Ilkhanid tile revetment production center. The Pir-i Bakran mausoleum thus appears to be one of the most southerly located, though not the most remote, monuments with revetments containing animate imagery and lustre tile decoration. The research consequently provides a new insight into the circulation of ideas and artistic exchange within the Iranian plateau during the period of Ilkhanid reign.

Keywords: Ilkhanid architecture, Pir Bakran, lustre, Lajvardina, phoenix, crane, animate imagery.

Introduction

The mausoleum of Pir-i Bakran (Img. 1) in the Linjan region, near Isfahan, is an exceptional Ilkhanid monument, which comprises different types of architectural revetments (Imgs. 2-9, 16).¹ They range from wall paintings, applied moulded stuccos, and carved stuccos, to lustre tiles, glazed tiles, and moulded and glazed tiles. These lavish revetments were applied to the architectural surfaces of the mausoleum in several stages, which were executed in parallel to the construction and subsequent modification of the mausoleum's architectural structure, spanning from at least 1298-99 to 1312-13.² The significance of the mausoleum was recognised at an early stage by Ernst Herzfeld,³ André Godard,⁴ and Arthur Upham Pope.⁵ Numerous restoration interventions, especially those effectuated by Godard in the

¹ For studies of the mausoleum, see: Godard 1937, 29-35; Grube 1981; Herzfeld 1935, 106-7; Wilber 1955, 123-24; Hunarfar 1966, 253-66; Pope and Ackerman 1964-76, vol 3, 1078-79; Paone 1980; Paone 1981; Hardy-Guilbert 1992; Paone 1995; Qassemi 1996, vol 11, 200-6; O'Kane 1999; Oman 1999; Knobloch 2000; Majeed 2008; Rajaei and Halimi 2009; Majeed 2010; Aslani and Hamzavi 2012; Rajaei 2013; Grbanovic 2017. See also: Isfahani *et al* 2016-17.

² For the most detailed and up to date discussion of mausoleum's constructive and decorative stages, see: Grbanovic 2017.

³ Herzfeld 1935, 106-7.

⁴ Godard 1936, 29-35.

⁵ Pope and Ackerman, 1964-76a, vol 3, 1078-79.

Lost and Found: The Tiles of the Pir-i Bakran Mausoleum (1298-1313, Linjan, Isfahan)

Ana Marija Grbanovic

Islamic Art and Archaeology, Research Assistant, University of Bamberg,
Germany

Abstract

The mausoleum of Pir-i Bakran (Linjan, Isfahan, 1298-1313) is an exceptional Ilkhanid monument which exemplifies different types of architectural decoration. These rich and exuberant revetments have been subject to extensive research by Godard, Grube, Pope, Paone, Hardy, Majeed, Aslani and Hamzavi, Rajaei, Isfahani *et al*, and Grbanovic. Scholarly concern with the mausoleum has mainly focused on the distinctions between the monument's numerous constructive and decorative phases and its stucco, wall painting, and applied stucco decoration. However, the mausoleum was originally also decorated with tiles in lustre, moulded and glazed, and glazed media, which were removed from the mausoleum at an early stage. This paper therefore dedicates its attention to this less well-studied aspect of the monument: art history research and work executed in museum collections support the suggestion that some tile revetments in lustre, moulded and glazed, and glazed media currently located in museum collections (Chicago, Berlin, New York, Athens, with further examples which have been lost), may originate from the Pir-i Bakran mausoleum. Some of these tiles comprise animate elements (notably

of Tony J. Wilkinson: New Agendas in Remote Sensing and Landscape Archaeology in the Near East, Chicago.

Sauer, E.W., Omrani Rekavandi, H., Wilkinson, T.J., Nokandeh, J. *et al.* 2013. *Persia's Imperial Power in Late Antiquity: the Great Wall of Gorgan and Frontier Landscapes of Sasanian Iran. A joint fieldwork project by the Iranian Cultural Heritage, Handcraft and Tourism Organisation, the Iranian Center for Archaeological Research and the Universities of Edinburgh and Durham (2005-2009).* British Institute of Persian Studies Archaeological Monographs Series II, Oxford.

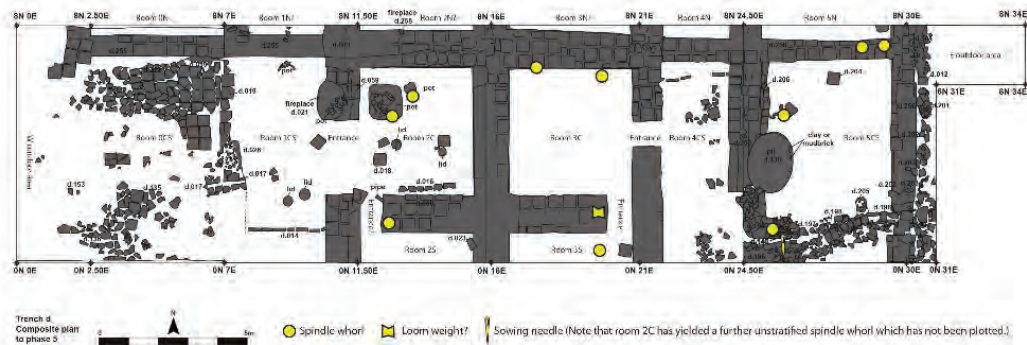


Fig. 6: Implements used for textile production found in Trench d. (These belong mainly to the latest phases of occupation; the colour legend for phasing does not apply to this plan.)

References

- Boucharlat, R. and Lecomte, O. 1987. *Fouilles de Tureng Tepe sous la direction de Jean Deshayes 1. Les périodes Sassanides et Islamiques*, Paris.
- Börm, H. 2007. *Prokop und die Perser. Untersuchungen zu den römisch-sasanidischen Kontakten in der Spätantike*. Oriens et Occidens 16, Stuttgart.
- Chaichian, M.A. 2014. *Empires and Walls. Globalization, Migration and Colonial Domination*, Leiden and Boston.
- Farrokh, K. 2017. *The Armies of Ancient Persia: The Sassanians*, Barnsley.
- Howard-Johnston, J. 2012. 'The Late Sasanian Army', in T. Bernheimer and A. Silverstein (eds), *Late Antiquity: Eastern Perspectives*, Exeter: 87-127.
- Nemati, M., Mousavinia, M. and Sauer, E.W., with a contribution by Cereti, C.G., 2019. 'Largest Ancient Fortress of South-West Asia and the Western World? Recent fieldwork at Sasanian Qaleh Iraj at Pishva, Iran', *Iran* (published online 5 March 2019: <https://doi.org/10.1080/05786967.2019.1586449>).
- Omrani Rekavandi, H., Sauer, E.W., Wilkinson, T., Safari Tamak, E., Ainslie, R., Mahmoudi, M., Griffiths, S., Ershadi, M., Jansen Van Rensburg, J., Fattahi, M., Ratcliffe, J., Nokandeh, J., Nazifi, A., Thomas, R., Gale, R. and Hoffmann, B., 2007. 'An Imperial Frontier of the Sasanian Empire: further fieldwork at the Great Wall of Gorgan', *Iran* 45: 95-136.
- Rubin, Z., 1995. 'The Reforms of Khusro Anūshirwān', in A. Cameron (ed.), *The Byzantine and Early Islamic Near East III: States, Resources and Armies*, Princeton: 227-297.
- Sauer, E.W., Omrani Rekavandi, H., Nokandeh, J. and Naskidashvili, D., 2019. The Great Walls of the Gorgan Plain Explored via Drone Photography, in Y. Moradi, with S. Cantan, E.J. Keall and R. Boroujeni (eds), *AfarinNameh: Essays on the Archaeology of Iran in Honour of Mehdi Rahbar*, Tehran: 129-140.
- Sauer, E.W., Omrani Rekavandi, H. and Nokandeh, J., forthcoming c. 2020. 'The Gorgan Wall's Garrison Revealed via Satellite Search: Sasanian Fort Design in Northern Iran', in D. Lawrence, M. Altaweel and G. Philip (eds), *Studies in Honor*

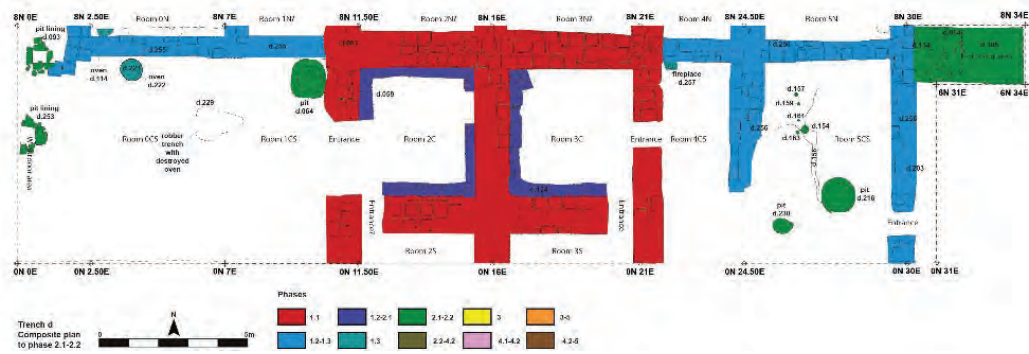


Fig. 3: Trench d in phase 2.1-2.2.

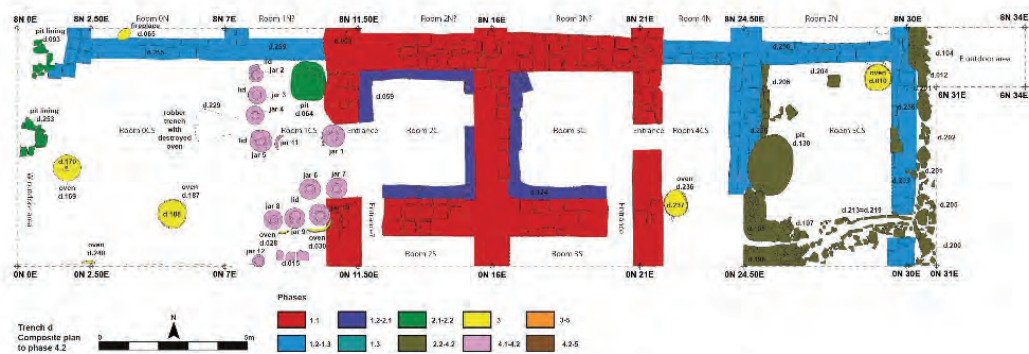


Fig. 4: Trench d up to phase 4.2.

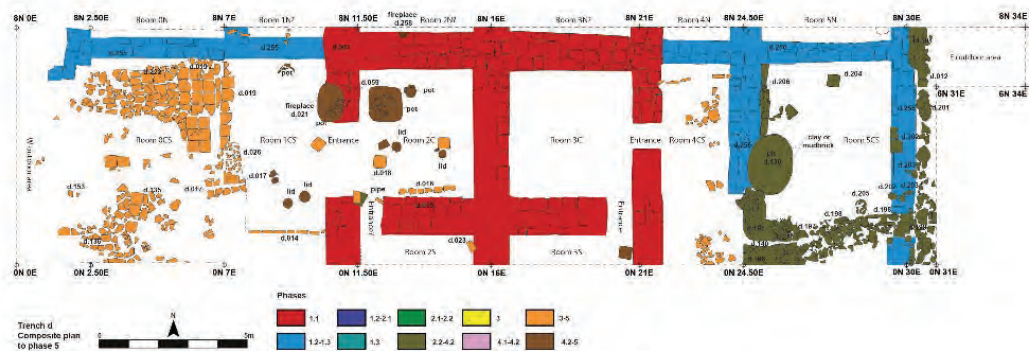


Fig. 5: Trench d up to phase 5.

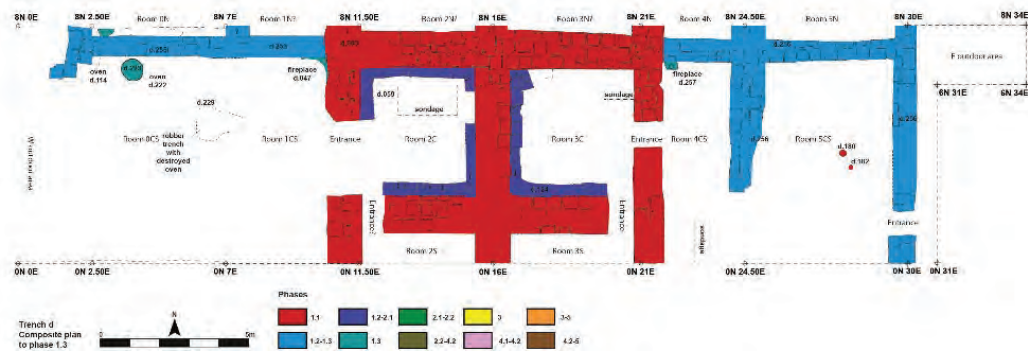


Fig. 1: Trench d in phase 1.

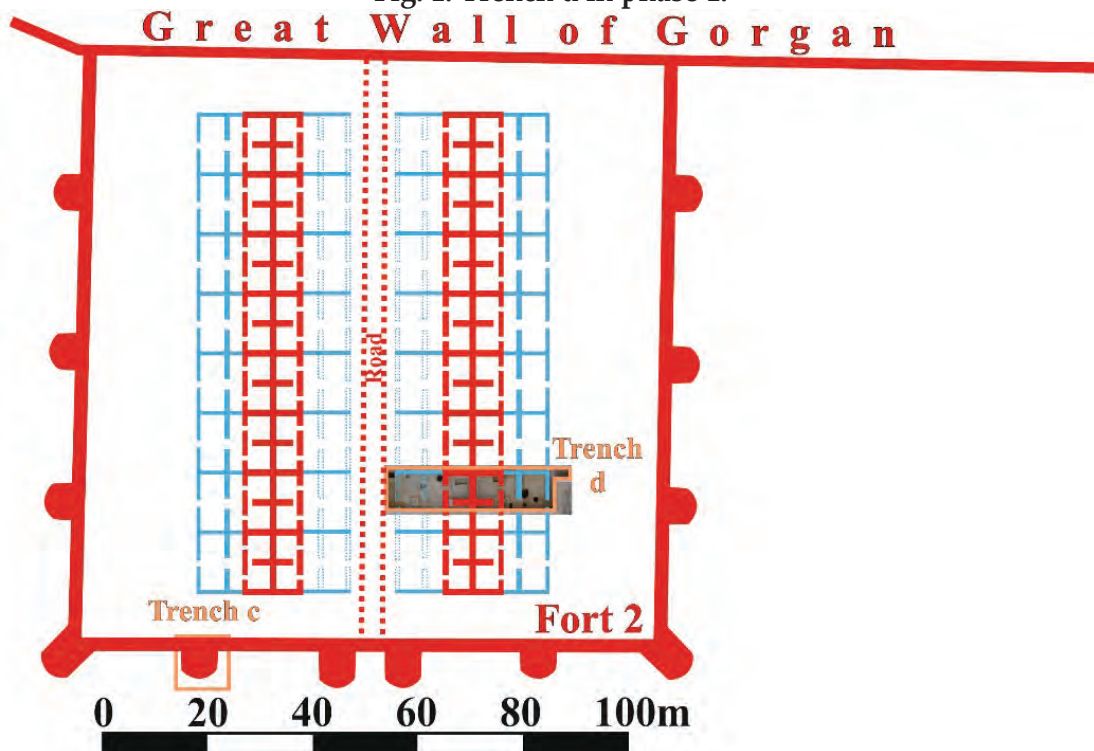


Fig. 2: Plan of Fort 2: the location of walls and towers of the fort is based on magnetometer survey (by Dr Kourosch Mohammadkhani and Soroush Mohammadkhani) and excavations (Trench c). Magnetometer survey revealed few traces of the barracks, and the reconstruction is based largely on our excavation of Trench d, the assumption that rooms were arranged symmetrically and satellite and drone images (for the approximate size and location of the two barracks). As in the Trench d plans, the original barracks are plotted in red (as well as the defences), the annexes in blue.

interior. The barracks in Fort 2 were no empty facilities used solely at times of crisis and left unoccupied for long periods in between. As our earlier excavations in Fort 4 have also brought to light much evidence for intensive long-term occupation, it is clear that the forts on the Gorgan Wall were permanently occupied by troops (and probably dependents). The Sasanian army was numerically far stronger than previously thought. Largely unnoticed by ancient authors, the Sasanian Empire not only boasted a mobile field army, but also formidable frontier garrisons.

Acknowledgements

We are most grateful to Sayed Mohammed Beheshti, the director of the Research Institute of the Iranian Cultural Heritage, Handcraft and Tourism Organisation (RICHT), to Dr Hamideh Choubak, the director of Iranian Center for Archaeological Research (ICAR), to Jalil Golshan, the vice-director of RICHT, and to Monir Kholghi, the head of the international section of RICHT, for their kind support of our joint project without which it could not have taken place. We would like to thank Dr Kouros Roustaei, Dr Morteza Khanipour and Dr Seyed Mehdi Mousavi for their kind invitation to the First Biennial International Conference of the Society of Iranian Archaeology. We are indebted to the European Research Council for its generous and fundamental financial support for our fieldwork.

The plans of Trench d have originally been recorded by Maryam Hossein-Zadeh and her team and edited by Dr Silvia Perini and the authors of this report, who also allocated phases to the numerous contexts and structures unearthed. None of this could have been achieved without the members of our team, notably Esmail Safari Tamak whose unique skills in excavating mud brick walls were essential to the success of the project. Lana Chologauri, Ana Gabunia, Dr Eve MacDonald and Bardia Shabani have also made a crucial contribution to our excavations of Trench d, notably to the diligent recording of contexts. Numerous other team members contributed to the successful excavations and their help will be fully acknowledged in the final report.

Phase 3-5 (Figs 5-6)

At some stage between phase 3 and 5 the western part of the western annexe was paved with bricks. Around this time, various basic fired brick structures were erected. Some of these brick alignments (notably d.016) lined old walls, others (e.g. d.014) may have subdivided rooms. Two late fire-places (d.021 and d.258) overlie earlier walls, suggesting that these had at this stage been partially demolished, if the cited brick alignments suggest that the original room divisions were still largely respected. It is also in this late phase that we see evidence for textile production: 11 spindle whorls, one iron sowing needle and a possible stone loom weight. None of these finds need be earlier than phase 4 and most are no earlier than phase 5. Like the late fire-places, some were found on top of earlier walls. It appears that in the latest phase of occupation, probably in the late sixth/early to mid-seventh century, fort occupants became involved in textile production, perhaps indicating that they could no longer rely on being supplied by the state with all the necessities of life.

Conclusion

The barracks in Fort 2 were less well preserved than those in Fort 4, the walls surviving to a maximum height of just under 1m, whereas those in Fort 4 survived to over 3m height. Yet the original barrack walls were of similar width (c. 1.20-1.25m) suggesting that it is indeed poorer preservation rather than less solid original construction. Perhaps this was a result in part of windborne erosion, perhaps also in part of ancient demolition. Future excavation on a similar scale in Fort 4 might provide us with deeper insights into late occupation levels that appear to be better preserved at Fort 4 than at Fort 2. At Fort 4, we also recovered radiocarbon samples of the early to mid seventh century (Sauer *et al.* 2013: 192-194, 211-215, 600-601), whereas the latest levels appear to be more disturbed at Fort 2. Despite imperfect preservation, all the evidence points to intensive occupation over generations: the construction of solid barracks, the addition of annexes more than doubling and almost tripling their width, the creation of at least 15 ovens and fire-places belonging to three successive phases (including one oven, probably of phase 1.3 or 3, destroyed by a modern robber trench), not to mention the large storage pits and the finds from the

original barracks. This suggests perhaps that the original barracks served as bedrooms and cooking took place in the annexes. After the addition of the annexes c. 40% of the interior of the fort was covered by barracks (not counting a possible second storey of the original, solidly-built, barracks). It is hard to imagine that so much indoor living and working space would have been created for the occasional contingent of troops passing through. The fort was clearly designed to be occupied permanently by a substantial number of people.

Phase 2.1-2.2 (Fig. 3)

In phase 2 three storage pits were dug, all in the annexes and none in the original barracks. Three of the cooking facilities of phase 1 may still have been in use, but at least one was destroyed by pit d.064. The linings of two more storage pits were found outdoors, west of the barracks. These are strikingly similar to pits in Fort 4 (Sauer *et al.* 2013: 200-201, 206-209), undoubtedly also used to store food. Evidently, the fort contained a permanent garrison, storing substantial quantities of staple food and probably preparing meals in the annexes.

Phase 2.2-4.2 (Fig. 4)

Following a raising of the floor surface across the barracks, all ovens and fire-places of phase 1 must have been abandoned and were replaced by new ovens in phase 3. We found seven new ovens and one fire-place. As those of phase 1, these were located exclusively in the annexes and none was in the original barracks. The storage pits in the west may have continued to be used, but the two storage pits in room 5CS in the eastern annexe was replaced by a much larger storage pit (d.130). A gully in the same room may have served drainage purposes. In room 1CS the two ovens of phase 3 were destroyed in phase 4 in the wake of a transformation of this room into a storage facility. Twelve large storage jars were now placed in this room. Some of these were inserted in pits cutting earlier walls, as has also been observed at Tureng Tappeh (Boucharlat and Lecomte 1987: 18-20, 51, 72, 118-119, 197-198, pls 35, 132-133). One is inclined to attribute this phase to the sixth century. One wonders if there might be a link with Khusro I's famous reforms to provision the army, but this cannot be proven.

d.041/205	427	570	n/a
d.214/789	427	571	n/a
d.044/211	428	549	n/a
d.184/862	428	580	n/a
d.165/649	428	583	n/a
d.239/797	430	605	74%: 530-605
d.132/501	430	617	78.7%: 530-617
d.223/S7	432	606	79.5%: 532-606
d.024/103	435	631	90.3%: 534-631
d.004/16	568	645	n/a
d.040/183	1330	1438	91.8%: 1396-1438 (rodent, intrusive)

Deposits often showed no strong variation in colour and composition and were mostly found in one room only, making it difficult to be sure about the relative or absolute chronology of deposits and structures in adjacent rooms. Despite these caveats, we observed similar structures at similar levels in adjacent rooms, which enabled us to reconstruct successive building and occupation phases with a high level of confidence. If uncertain, we allow for a structure to belong to more than one phase (e.g. 2.2-4.2 means it could date to as early as phase 2.2 or as late as phase 4.2).

Phase 1 (Figs 1-2)

The initial barracks (phase 1.1), probably built in the fifth century, consisted of two rows of rooms of a combined width of 11.35m. The barracks may have been c. 90m long, containing 16 pairs of rooms, i.e. 64 rooms in the two barracks combined, not counting a possible second storey which would have doubled the number of rooms. Later (in phase 1.2-1.3) annexes were added in the west and east. These were less solidly built than the original barracks. The annexe in the east was better preserved and probably of more solid construction than the annexe in the west. Room divisions of the eastern annexe are clearly defined, and it appears that rooms were of greater (double?) north-south extent than those of the original barracks. After the addition of the annexes, the barracks were c. 28.80m wide. We found two ovens and two fire-places, all in the annexes and none in the rooms of the

excavations in 2015 and 2016 in one of the two barracks in Fort 2 has yielded new evidence for their occupation over a long period.

As our excavations will be published in detail in our forthcoming fieldwork report, we will confine this report to a summary of the main phases of construction and occupation. Our aim is to make our key findings accessible to scholarship ahead of publication of the full report and to do so in a more digestible format, focusing on our key findings.

Phasing was not easy. Twenty radiocarbon samples were processed, but 18 of these (i.e. 90%) fell within a well-known plateau of radiocarbon calibration curve. These 18 samples dated (with a probability of 95.4%) to a period between the AD 410s to 430s at the earliest and the 530s to 630s at the latest. Just one yielded a *terminus post quem* after the AD 430s, dating to AD 568-645. A further sample, of a rodent perishing between AD 1330 and 1438, was clearly intrusive and irrelevant for the chronology of the barracks. These samples provide powerful evidence for occupation of the barracks in Fort 2 from the fifth to the late sixth or (more probably) early or mid-seventh century. Yet, with virtually all of them overlapping in time, they are of little help in establishing the exact chronology of successive phases of occupation.

Table: Radiocarbon samples from Trench d in chronological order (sorted by the earliest likely date). The *terminus post quem* and *terminus ante quem* for each sample are at 95.4% probability. Cases where there is a strong likelihood of a sample dating to a narrower range have been noted in the comments column.

Deposit and find no.	t.p.q.	t.a.q.	Comments
d.186/674	410	536	n/a
d.226/739	410	536	n/a
d.150/547	421	537	n/a
d.252/854	421	538	n/a
d.070/313	425	538	n/a
d.045/251	425	549	n/a
d.233/756	425	551	n/a
d.090/S3	427	542	n/a
d.250/843	427	549	n/a

(e.g. Börm 2007: 161); indeed some doubted that the Sasanian Empire had a standing army at all prior to Khusro I (e.g. Rubin 1995: 290-291). The tide is beginning to turn, and many scholars now accept that the Sasanian Empire possessed a professional army of substantial size. There is no space here to list the proponents and opponents of this view, the former including notably James Howard-Johnston (2012).

Old myths, however, die hard and even after much new evidence for the existence of large Sasanian barracks has come to the attention of the academic community, some still believe the Sasanian Empire would not have been strong enough to garrison them. As recently as 2017, Kaveh Farrokh (2017: 230) expressed doubts that forts on the Gorgan, Tammisheh and Derbent Walls were permanently occupied: 'Each of these wall-systems had garrisons; however, given the empire's limited resources of professional military manpower, none of these could be permanently garrisoned with a full complement of troops. The barracks for these wall-systems could certainly be augmented in times of crisis, when the frontier region was being attacked or under threat of attack.' Mohammad Chaichian (2014: 76-77, 85) similarly acknowledges the existence of barracks, but doubts that forts were permanently guarded, preferring to interpret them as refuges for local people and their livestock during invasions or even 'seasonal flooding'.

Is it true that the barracks on the Gorgan Wall were unoccupied, or partially occupied at best, most of the time and whenever there was no imminent threat? The striking contrast between Sasanian barracks forts on the Gorgan Wall and campaign bases casts doubts on Farrokh's hypothesis. Permanent housing in campaign bases was confined to rooms within the fortress walls or perhaps small citadels (Nemati *et al.* 2019; Sauer *et al.* 2013: 327-330, 364-371) and the vast interior was left empty to provide space for tent cities, traces of which have been found at Qal'eh Kharabeh (Sauer *et al.* 2013: 312-318, 341-349). If forts and campaign bases had both been designed for occupation at times of crisis only, why did the former boast permanent housing filling substantial parts of the interior and the latter no more than secure campsites (plus permanent occupation for a caretaker garrison)? If it was hard to believe that the barracks in the Gorgan Wall forts had been designed to stand empty except at times of war,

Life on the Great Wall of Gorgan: Excavations of Sasanian Barracks in Fort 2

Eberhard W. Sauer, Jebrael Nokandeh and Hamid Omrani Rekavandi

It was not until 2006 that geophysical survey and excavations in Fort 4 on the Great Wall of Gorgan brought to light clear evidence for the existence of substantial military barracks (Omrani Rekavandi *et al.* 2007: 113-131; Sauer *et al.* 2013: 178-215). Examination of satellite and drone images has since revealed that all well-preserved forts on the Gorgan Wall contained such barracks, the smaller forts normally a pair of two, the larger forts, four, six or even eight barracks (Sauer *et al.* 2013: 230-234; 2019; 2020).

The discovery and exploration of the Gorgan Wall, other Sasanian linear barriers and vast military compounds in the early twenty-first century, some of them dwarfing even the substantial military fortresses of the Roman world (e.g. Nemati *et al.* 2019), has revolutionised our understanding of late antique warfare and the power balance between Persia and Rome. Earlier scholarship on the Sasanian army was dominated by information provided by ancient Greek and Latin and later Islamic sources as well as surviving works of art and armament. Forts and fortresses (often of course only proven to be Sasanian in recent years) did not feature prominently, if at all, in attempts to reconstruct the strength of the Sasanian army. The prevailing view in scholarship was that the Sasanian army was significantly smaller than that of the Roman/Eastern Roman Empire

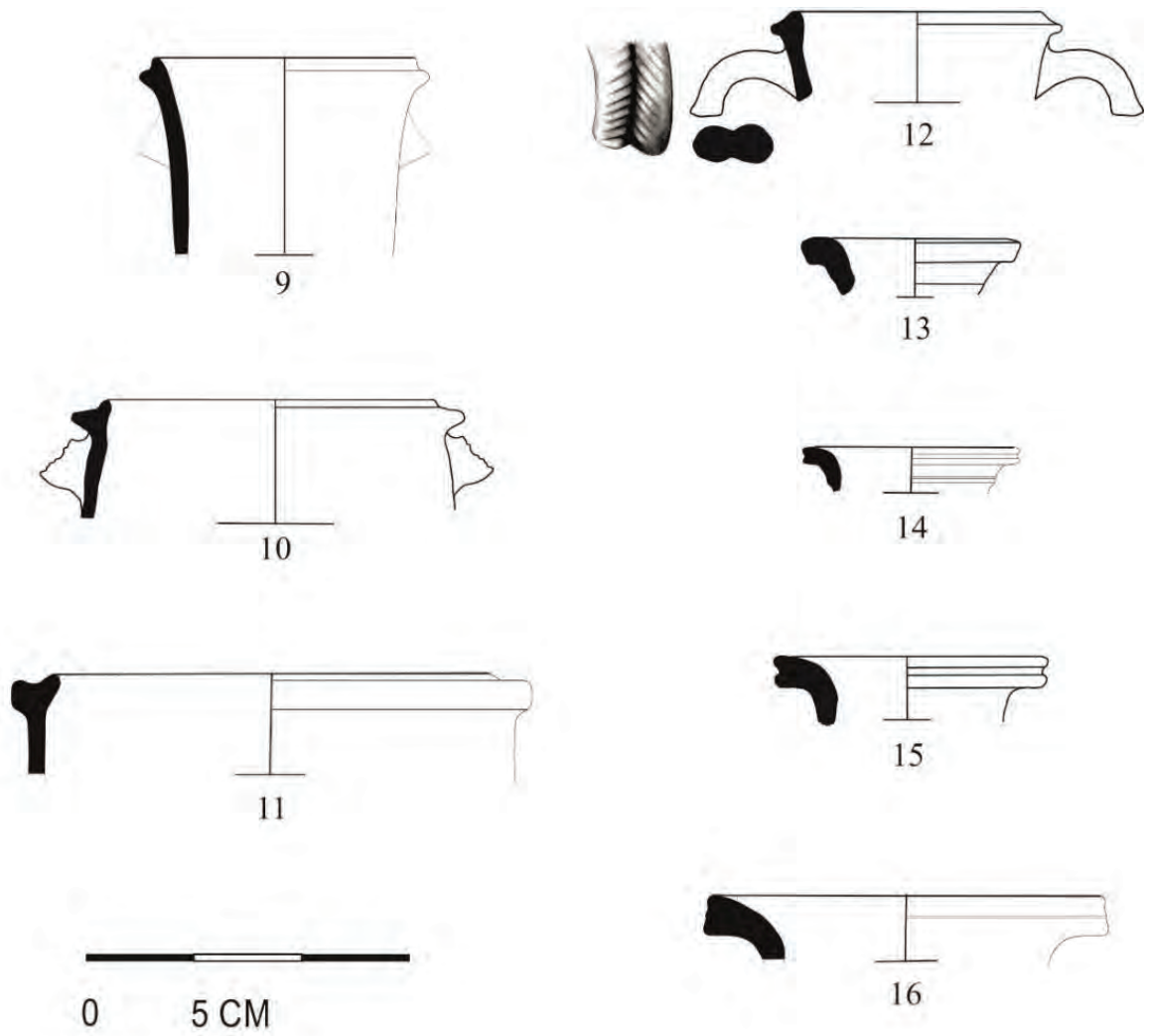


Fig 6. Glazed ware: jugs (nn.9-11); pitchers (nn.12-16).

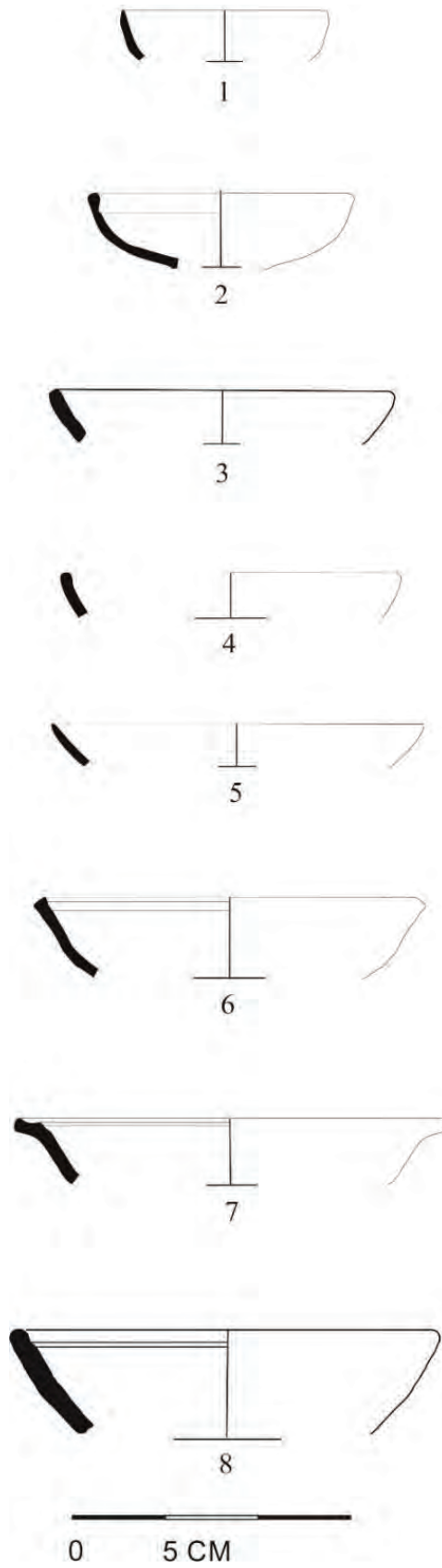


Fig 5. Glazed ware: cups (nn.1-8).

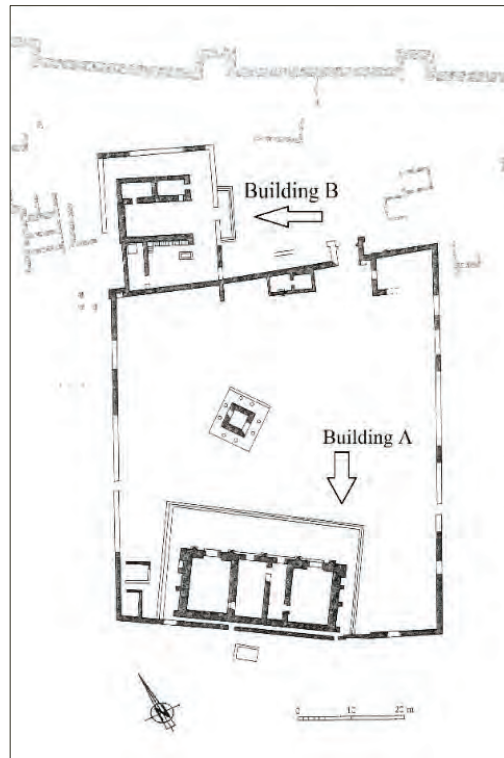


Fig 3. Buildings A and B.

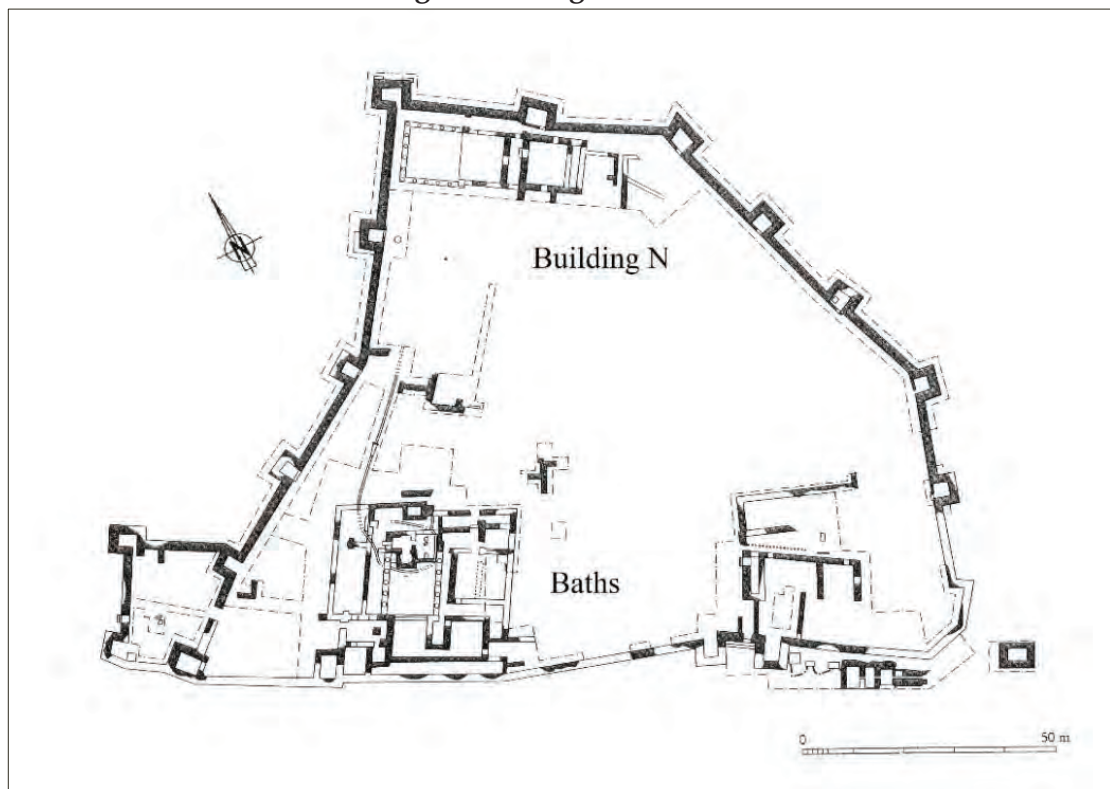


Fig 4. Map of the citadel.

- Romer, C. 1996, *Glazed pottery from Seh Hamad*, in Hauser, S., Bartl, K. 1996, pp.13-21.
- Tabita, G. 2015, *The Parthian-Roman bipolarism: some considerations for a historical perspective*, in *Revista Mundo Antigo* IV/8, pp.131-146;
- Toll, N. 1943, *Excavations at Dura Europos, Final Report IV, part. I, fasc. 1, The Green Glazed Pottery*, New Haven,
- Venco, R. 1982, *La ceramica partica*, in Pecorella P.E. et al. (Eds.) 1982, pp.55-75.
- Venco, R. 2008, *Hatra e il suo territorio. Un problema storico*, in Pierobon Benoit, R. 2008, pp.139-168.
- Welles, C.B. et al. 1955, *The Excavations at Dura, V, The Parchments and Papyri*, New Haven, pp.26-46.

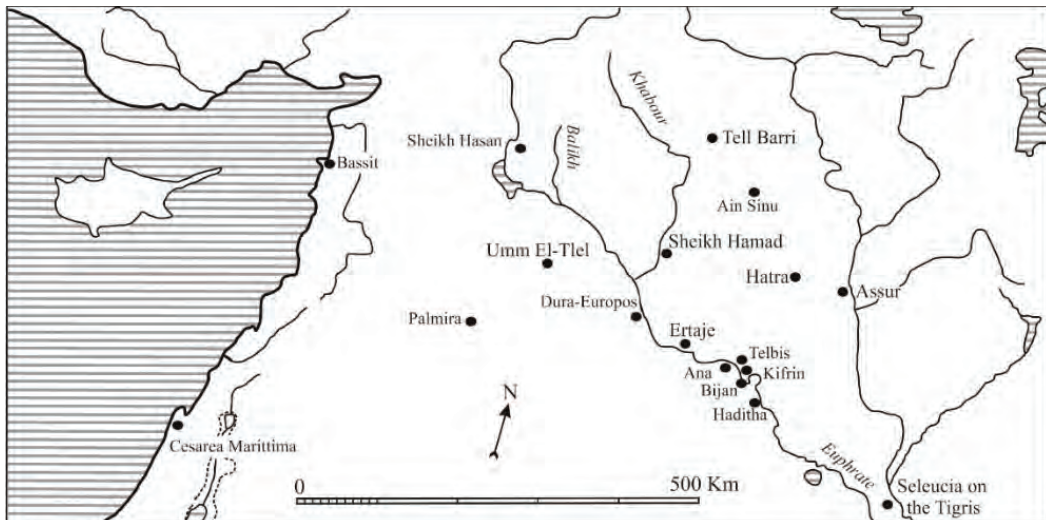


Fig 1. Map of the mentioned sites.

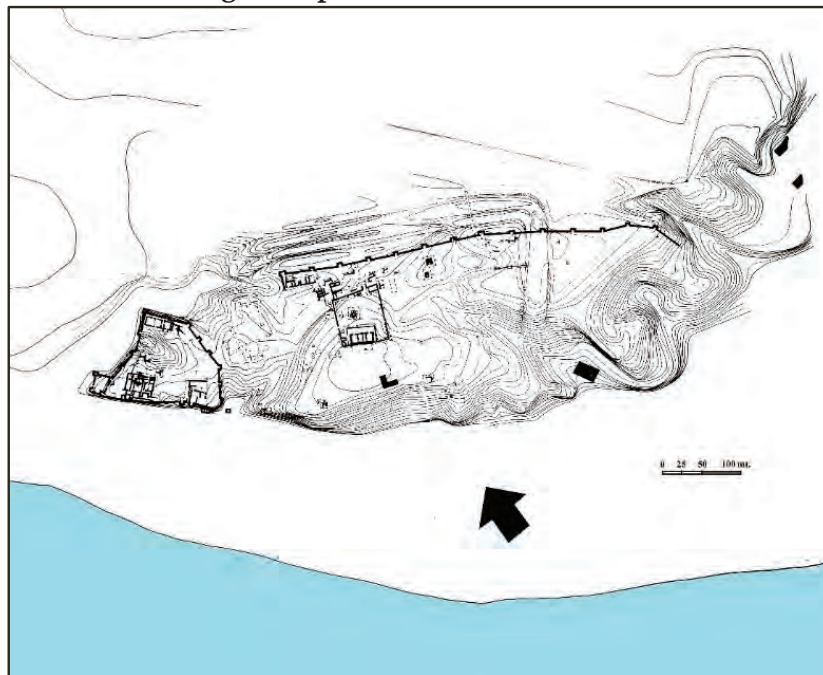


Fig 2. Planimetric map of Kifrin.

- Fournet Th. 2012, *The Ancient Baths of Southern Syria in their Near Eastern Context Introduction to the Balnéorient project*, in Kreiner, R., Letzner, W. (Eds.), *Sanitas Per Aquam*, Proceedings of the International Frontinus Symposium on the Technical and Cultural History of Ancient Baths (Aachen, March 18-22, 2009), Mar. 2009, Aachen, Germany, Ed. Frontinus-Gesellschaft e. V. & Peeters, Leuven, pp.327-336.
- Freeman, Ph., Kennedy, D. 1986, *The Defence of the Roman and East*, Proceedings of a colloquium held at the University of Sheffield in April 1986, BAR Int.Ser.297, Oxford.
- Gatier, P.L., Helly, B., Rey-Coquais, J.P. (eds.) 1988, *Géographie historique au Proche-Orient*, Paris.
- Gawlikowski, M. 1987, The Roman frontier on the Euphrates, in *Mesopotamia* 22, Torino, pp.77-80.
- Id. 1988, *La route de l'Euphrate d'Isidore à Julien*, in Gatier, PL, Helly, B. et Rey-Coquais, JP (eds.), pp.77-98.
- Gullini, G. et al. 1985, *La terra tra i due fiumi: venti anni di archeologia italiana in Medio Oriente*, Ed. Il Quadrante, Alessandria.
- Hauser, S., Bartl, K. 1996, *Continuity and Change in Northern Mesopotamia from the Hellenistic to the Early Islamic Period*, Proceedings of a Colloquium held at the Seminar für Vorderasiatische Altertumskunde, Freie Universität, Berlin, 6th-9th April 1994, Eds. Bartl, K., Hauser, S.R., Berlin.
- Hauser, S.R. 1996, *The production of pottery in Arshacid Ashur*, in Hauser, S., Bartl, K. 1996, pp.55-85.
- Heath, S. 2011, *Trading at the Edge: Pottery, Coins, and Household Objects at Dura-Europos*, pp. 63-73.
- Ibrahim, J. Kh. 1986, *Pre-islamic Settlement in Jazirah*, Baghdad.
- Invernizzi, A. 1986, *Kifrin and the Euphrates Limes*, in Freeman, Ph., Kennedy, D. 1986, pp.357-381.
- Id. 1986b, *Kifrin-BHXXOYΦPEIN*, in *Mesopotamia* 21, Torino, pp. 53-84.
- Id. 1986c *Researches in Kifrin - Al Qadissiya dam project*, in *Sumer* 42, pp. 22-26
- Isaac, B. 1990, *The limits of Empire. The Roman Army in the East*, Clarendon Press, Oxford.
- Kepinski, H., Lecompte, O. and Tenu, A. 2006, *Studia Euphratica. Le Moyen Euphrate Iraquien Révélé Par Les Fouilles Préventives De Haditha*, De Boccard, Paris.
- Lippolis, C. 2006, *Kifrin avant-poste sur l'Euphrate*, in Kepinski, H., Lecompte, O. and Tenu, A. 2006, pp.367-396.
- Majcherek, G., Taha, A. 2004, *Roman and Byzantine Layers at Umm el-Tlel: Ceramics and other finds*, in *Syria* 81, pp.229-248.
- Oates, D. and J. 1959, *Ain Sinu, A Roman frontier post in northern Iraq*, in *Iraq* 21.2, pp.207-242.
- Pecorella P.E. et al. (Eds.) 1982, *Tell Barri/Kahat 1. Relazione preliminare sulle campagne 1980 e 1981 a Tell Barri/Kahat, nel Bacino del Habur*, Ed. CNR, Roma.
- Pennacchietti, F. 1986, *Il posto dei cipri*, in *Mesopotamia* 21, Torino, pp. 86-95.
- Pierobon Benoit, R. 2008, *Tell Barri. Storia di un insediamento antico tra Oriente e Occidente*, La Parola del Passato, vol. LXIII, Ed. Macchiaroli, Napoli.
- Robinson, H.S. 1959, *Pottery of the Roman Period*, Athenian Agora Vol.V, The American school of classical studies at Athens, Princeton.

PITCHERS (nn.12-16)

N.	Fabric	Col.	Glaze	Ø	Cfr.
12	MF	pale yellow	blue-greenish	11	<u>Dura</u> : TOLL 1943, YUAG n.1938.4810
13	F	pale yellow	blue-greenish	8	<u>Dura</u> : TOLL 1943, YUAG n.1935.66 (first half of the III Cent. AD). <u>Seleucia</u> : GULLINI et al. 1985, p.195, inv.n. S-6751 (Liv.I, II-III Cent. AD).
14	MF	pale yellow	blue-greenish	10	<u>Seleucia</u> : GULLINI et al. 1985, p.195, inv.n. S-6751 (Liv.I, II-III Cent. AD). <u>Dura</u> : TOLL 1943, pp.35-38 Fig.21: YUAG n.1935.67. <u>Bijan</u> : unpublished.
15	F	pale yellow	blue-greenish	11	<u>Seleucia</u> : GULLINI et al. 1985, p.195, inv.n. S-6751 (Level I, II-III Cent. AD). <u>Dura</u> : TOLL 1943, pp.35-38 Fig.21: YUAG n.1935.67.
16	MF	pale yellow	turquoise	18	<u>Dura</u> : TOLL 1943, pp.35-38, Fig.21, YUAG n.1935.67. <u>Bijan</u> : unpublished.

References

- Bartl, K., Hauser, S.R. (Eds.) 1994, *Continuity and Change in Northern Mesopotamia from the Hellenistic to the Early Islamic Period*, Proceedings of a Colloquium held at the Seminar für Vorderasiatische Altertumskunde, Freie Universität, Berlin, 6th-9th April 1994, Berlin.
- Callender, M.H. 1965, *Roman amphorae*, with index of Stamps, London.
- Chaumont, M.-L. 1984, *Études d'histoire Parthe V. The route royale des Parthes de Zeugma in Seleucie du Tigre d'apres the itinerary of Isidore De Charax*, in *Syria* 61, pp.63-107.
- Chi, J.Y., Heath, S. (Eds.), *Edge of Empires*, Institute for the Study of the Ancient World at New York University, New York.
- Cox, D.A. 1949, *Excavations at Dura-Europos, Final Report IV, 1, 2, The Greek and Roman Pottery*, New Haven.
- Deichmann, F.W. 1982, *Westliche Bautechnik im römischen und römischen Osten*, in Deichmann, F.W., *Rom, Ravenna, Konstantinopel, Naher Osten*, Ed. F.Steiner, Wiesbaden.
- Dyson, S.L. 1968, *Excavations at Dura-Europos, Final Report IV, 1, 3, The Common Ware Pottery, the Brittle Ware*, New Haven.

3	VF	pale yellow	blue-greenish	18	<u>Sheikh Hamad</u> : ROMER 1996, p.21, fig.3f (group 4, late Parthian, II-III Cent. AD).
4	F	pale yellow	blue-greenish	18	<u>Dura</u> : DYSON 1968, p.116, fig.5. <u>Barri</u> : VENCO 1982, n.37. <u>Hatra</u> : VENCO 2008, p.164, n.3 (first mid III Cent. AD); IBRAHIM 1986, n.45, pl.207.
5	F	pale yellow	blue-greenish	20	<u>Sheikh Hamad</u> : ROMER 1996, p.21, fig.3g (group 4, late Parthian, II-III Cent. AD).
6	F	pale yellow	blue-greenish	20	<u>Ain Sinu</u> : OATES 1959, pl.LVI, n.8 (Mid. III Cent. AD). <u>Dura</u> : TOLL 1943, fig.28, YUAG nn.1930.527b, I-923, fig.28, n.I-636 <u>Assur</u> : HAUSER 1996, p.82, fig.8a (phase II, mid. II Cent. AD – 240 AD).
7	F	pale yellow	blue-greenish	23	<u>Ain Sinu</u> : OATES 1959, pl.LVI, n.10 (Mid. III Cent. AD). <u>Dura</u> : TOLL 1943, fig.29, YUAG n.1938-4860. <u>Umm el-Tlel</u> : MAJCHEREK & TAHA 2004, p.248, n.39 (II-III Cent. AD). <u>Hatra</u> : unpublished.
8	F	pale yellow	blue-greenish	23	<u>Assur</u> : HAUSER 1996, p.82, fig.8c (II-III Cent. AD).

JUGS (nn.9-11)

N.	Fabric	Col.	Glaze	Ø	Cfr.
9	MF	pale yellow	blue-greenish	12	<u>Dura</u> : TOLL 1943, type K-58, YUAG nn.1938.4853, n.1938.4834 (II-III Cent. AD).
10	MF	pale yellow	blue-greenish	15	<u>Dura</u> : TOLL 1943, type F-256, n.34 (first half of the III Cent. AD).
11	MF	pale yellow	blue-greenish	20	<u>Dura</u> : TOLL 1943, YUAG nn.1938.4824, 1938.4826 (II-III Cent. AD).

AD), seen from a political and military point of view as a means to enforce and to advance the eastern frontier of the empire (with the fortresses of Ana and Bijan) on the pre-existent settlement¹, as control stations from where it could be possible to patrol this vital section of the trade routes between Roman Syria and Persia, as well as a direct access route to the heart of the enemy. The control of the river corridor starting from the site of 'Ana let to understand now-a-day the military key role of Kifrin as an important Roman outpost on the eastern river bank of the Euphrates during the II-III Cent. AD. The role of the fortress and the economic trade pattern can suggest the existence of an exclusive "customer" understood as a social group with a high prestige placed in Kifrin during the II-III century AD, interested in incoming goods: probably the high officers of the Roman Army with a coordinating role in the fortress, in the context of the Eastern Late Roman Limes before the arrival of Sasanians.

Legenda

N.	Sequential number
Fabric	VF: very fine; F: fine.
Color	Fabric color
Glaze	Glaze color
Ø	diameter
Cfr.	Comparison

CUPS (nn.1-8)

N.	Fabric	Col.	Glaze	Ø	Cfr.
1	F	pale yellow	blue-greenish	11	<u>Ain Sinu</u> : OATES 1959, p.22, fig.56 (III Cent. AD) <u>Khabur</u> : ROMER 1996, p.21, fig.3e (group 4, late Parthian, II-III Cent. AD).
2	F	pale yellow	blue-greenish	14	<u>Assur</u> : HAUSER 1996, p.79, fig.5b (phase II, mid II Cent. AD – 240 AD).

¹ The area of the western residence (later baths' complex) is the area into the citadel where the presence of these two distinct phases are better understood in Kifrin after the Italian excavations.

at meals in Roman Kifrin. The glazed pottery shows a specific role as a direct trade import from Dura, as well as the lamps¹, the *brittle ware*, the roman *mortaria*, the *red slip ware*² and the specific roman two-handled amphoras, frequently found i.e. in Greece (Athenian Agorà)³, Syria (Dura)⁴ and in Iraq (Ain Sinu)⁵. If the two-handled vessels holding liquids to be poured out to diners were usually used during the Roman period meals, it seems that some variations on the theme were made in the typical African Red Slip (ARS), referred to the specific Roman cultural horizon, but the green glaze, squat shape, and thumb-impressed decoration all give this pieces a distinctly regional aesthetic⁶. The attestations of the green glaze pottery in the Roman fortress of Kifrin, referred to the II-III Cent. AD could mean a Roman presence which was enduring its intervention along the Euphrates as the main fortifications in Kifrin seems to confirm.

After an Assyrian frequentation (VII Cent. BC), when Rome occupied Dura (165 AD), it obtained the control on the Euphrates' river and on the Kifrin area. It has already been widely recognized that Rome arrives at the conquest (or the control) of the territories along the lower Middle Euphrates, increasingly exercising a direct military patrolling in the centers of the region; this process improved, on the one hand, the same commercial interests of an important center such as Palmyra and on the other hand reported the action of it under a closer and more effective Roman control. After the military campaigns of Septimius Severus (194-195 AD and 197-199 AD), Rome enlarged the extension of its military control, overlapping on the borders of the Euphrates, therefore determining the Parthian giving ground on the Middle Euphrates. The strategic advantage obtained by the Romans also allowed them to build the fortified post of Kifrin (mid II-III Cent.

¹ See Baur 1947, p.32, Fig. 11, Pl. V.168, YUAG 1932, Checklist n.1367; excavated from area M7-W2 at Dura Europos. Length = 7.4 cm, width = 6.5 cm and height = 2.4 cm. The lamp is described as decorated with three concentric circles of globules on top.

² D.A. Cox also underlines that in Dura "...many red wash sherds (...) come from the citadel wall, then rebuilt by the Parthians, suggesting that this pottery was in use just before the capture of the city": see Cox 1949, pp.16- 24.

³ See Robinson 1959, pl.15, type K113.

⁴ See Dyson 1968, fig.4, n.66 (256 group, mid III Cent. AD).

⁵ See Oates 1959, pl.LVII, n.60

⁶ See Heath 2011, p.68.

especially found in the citadel, together with the exclusivity of the accommodations (building N, former building SW/baths) it appears suggestive the historical reconstruction proposed by Invernizzi¹ with the architectural considerations of Lippolis² and the forthcoming study of the pottery from the site³.

Considering the reorganization of the citadel and the abandon phase of the site, where no traces of destruction are attested, it seems likely that the specificity of the archaeological context of the glazed ware is referable to an exclusive purchaser if the scarce findings are examined according with the restricted functional context. The citadel, as the commanding center of the fortress where the important dwellings were found represents an important archaeological context to understand the specialized use of the glazed pottery by the inhabitants of Kifrin⁴.

It seems finally a striking image that the Roman army contributed in the *Limes* area to an economic development of the eastern regions of the Late Roman empire. It stands out that the Roman presence into the East improved a complex and great system of trading and financial activities, and locally the soldiers (especially the Roman high-officials) represent a specific purchaser controlling several products and *luxury goods* according to dynamics similar to those one shown in the import of glazed pottery from Dura⁵. The green glazed pottery as a distinctive category of pottery at Dura that is also found more widely in Syria and Mesopotamia as the local vessel production that would have appeared

¹ See Invernizzi 1986, pp.357-381.

² See Lippolis 2006, pp.367-396.

³ Tabita, G. (Forthcoming), *The Parthian and the Roman pottery from the fortress of Kifrin*, in Lippolis, C. (Ed.), "Kifrin: una roccaforte sull'Eufrate", Centro Ricerche Archeologiche e Scavi di Torino per il Medio Oriente e l'Asia, Università di Torino, Turin.

⁴ The specific purchaser of Kifrin should be considered together with other exclusive trade objects found on the other locations of the Roman fortress and without doubt referred to the Roman presence in the fortress during the II-III Cent. AD: i.e. a roman jar-handle with a visible roman stamp "MELISSUS ET MELISSA" referring to a specific roman import from Spain: cfr. Invernizzi 1986c, p.25, fig.4; see also CALLENDER 1965, fig.9, nn.24-25, pp.158-160.

⁵ Among items that would have been available for purchaser in markets were regionally produced ceramic vessels: see Toll 1943, p.6.

surface and sometimes the shoulder is decorated with a zig-zag pattern and some small appliques. The main comparing group of pottery is available from Dura and from the unpublished Bijan¹.

PITCHERS (nn.12-14)

This glazed shape has an elongated body with a short neck, a high shoulder with a broad slightly concave base and one braided-handle attaching on the shoulder with a relief termination characterized by a three-elongated digits' motif. The glaze is light turquoise and it has an elaborate spout that resembles the ripples of a ribbon bunched close together. This regional vessel was found also in the unslipped type². The glazed shape was a utilitarian vessel that may have been used for carrying water during a meal; it would have adequately served with this specific purpose. In Kifrin the pitchers were found especially in the citadel area and this small group is referring mainly to the green glazed typology, suggesting a specific and an exclusive use in a strictly cultural and social context in Kifrin.

The shape having a cylindrical neck and a thick rim with groove, with its characteristic braided-handle attaching on the shoulder (Fig. 6:12) suggests a clear comparison with the glazed pitchers' collection from Dura (II-III Cent. AD). The other ones having an overflowing edge with a thin rib or grooves under the rim (Fig. 6:13-15) show some comparison with some pitchers found in Seleucia (II-III Cent. AD) and in Dura. Some examples are also available from the unpublished Bijan. The pitcher with overflowing rim and a larger diameter is well documented in Kifrin (Fig. 6:16) and it has a good comparison with the general typology attested in Dura.

Conclusions

The cups, the jugs and the pitchers were found especially in the citadel area and this small vessel group is referring mainly to the green glazed typology, suggesting a specific and an exclusive use in a strictly contextualized cultural and social context in Kifrin. Considering the amount of Roman materials attested as trading specific imports

¹ Courtesy of Dr. Marii Krogulskiej † – University of Warsaw (Poland).

² See Dyson 1968, p.40, pl.4, n.244, YUAG n.1932.1291.

CUPS (nn.1-8)

Cups have a medium fine ware. The clay is light, varying from creamy to yellow-pale brown sand-tempered fabric, having some not particular inclusions. The glazing is blue / turquoise with a crack effect; rare is the pearly-whitish or light greenish glaze on the external and internal walls.

Faired cups with a thin rim (Fig. 5:1) have a comparison with the known productions from Ain Sinu and from the Khabur area (mid II-III Cent. AD). The cup with a thick rim (Fig. 5:2) is attested in the Arsacid Assur (mid II Cent. – 240 AD). Another cup (Fig. 5:3) is comparable with the repertory available from the Khabur and another sherd (Fig. 5:4) is attested in Hatra but also in Dura and Barri. From the Khabur area - site of Sheikh Hamad (Syria) - another comparison is available with a sherd (Fig. 5:5) found in the citadel of Kifrin, and the faired cup with external sliding rim (Fig. 5:6) has a comparison available from the productions of Dura which are attested also from the Roman fortress of Ain Sinu and Assur; other unpublished sherds found in Hatra¹ are comparable with this shape attested in Kifrin. The cup with everted rim (Fig. 5:7) suggests some reference with the well-known ware production from Ain Sinu, Dura, the site of Umm El-Tlel and also with some unpublished sherds from Hatra. The last cup in this catalogue (Fig. 5:8) seems to have a comparison available from the Arsacid Assur.

JUGS (nn.9-11)

The closed shapes, on the other hand, are very rarely found in Kifrin and generally they are small and medium sized jugs and pitchers.

The set of pouring shapes is the second more representative typological group for the glazed pottery known from this site. The jugs have a medium fine ware, the color of the clay is between light yellow and pale buff, with a sand-tempered fabric having some not particular inclusions. The glazing is between blue-turquoise and greenish. The shape has an overflowing (Fig. 6:9), converging (Fig. 6:10) or cylindrical (Fig.6:11) neck walls, a biconical body, two high and straight handle; the thickened edge has a large groove on the top

¹ Courtesy of the University of Turin – Italy.

and mutable between cultural contexts. A luxury in one region or context may not be a luxury in another one as it is well remarkable considering indoor plumbing in the main building of the citadel (Fig. 4, the baths) and the presence of the specific typologies of pottery i.e. glazed ware, *brittle ware*, *red slip ware* into the citadel. For this reason, a context is a paramount and an object ought not *prima facie* be labelled as a luxury object based on its fundamental properties such as material, aesthetics, or level of craftsmanship. Nor can these properties be entirely overlooked, for objects which represent an investment of skill, time, energy, and rare materials are more likely to be treated as luxury objects than objects which are the product of less skill, time, energy, and common materials. With these characteristics in mind, I turn now to an examination of the glazed ware which displays these features and may therefore be identified as luxuries in the Roman fortress of Kifrin during the II-III Cent. AD.

After a brief introduction about the archaeological contexts I continue now with a brief overview of the pottery repertoire and its archaeological periodization following the chronological reference of the available comparison with materials found in some other sites in the Roman Mesopotamia.

The pottery

From the archaeological contexts of the citadel area it can be possible to observe how the ceramic repertoire presented below can be dated between the II-III Cent. A.D. on the basis of comparisons with sherds found in other sites located in the central and in the northern Mesopotamian area. In Kifrin the distribution of the fragments is detectable prevalently in the citadel, despite the sporadic attestations also in the public area of the city. The fabrics of the pottery belong to the following categories: “very fine” and “fine”. The glazed pottery also has a pale yellow sandy fabric and not relevant inclusion are evaluable. The glazed pottery in the citadel area is related to many sherds of the so-called *brittle ware*, few fragments of the so-called *red slip ware*, several fragments of stamp-handled amphorae, some *mortaria* rims and a few fragments of lamps, all datable around the mid II-III century A.D. during the Roman frequentation of the site.

formal characteristics of the frontier environment seem clearly a reflection of the specified Roman imported potteries as the kitchen pottery – the so-called *brittle-ware*¹ - but also several two-handled transport containers, stamped amphora handles and the so-called *red slip ware*². The common pottery reflects a local style and the glazed wares are strongly referable to the Parthian horizon productions.

Glazed Parthian pottery as luxury goods

The glazed pottery can especially be considering as a mark to understand the role of a defined luxury products as those used by elites, and in turn to identify elites' groups by the presence of presumed luxury products. The main characteristics of some of these typologies are the rarity of the findings in the site and this is exhibited both quantitatively in regards to the volume of material and objects and also qualitatively by the relative inaccessibility of the object due to its consumption within a limited range of functional spheres. To well define a luxury good material class – i.e. the pottery– the typology is scarce in its morphological classification, it should show to be “controlled” and the raw material used to produce objects may be regulated.

In Kifrin it seems these elements are yet attested in specific imports i.e. the amphorae with stamp, the so-called roman *brittle ware*, a small repertoire of fine tableware and the roman *mortaria*³). Considering that some characteristics of luxury objects may be intrinsic to the object itself, it bears noting that luxury items are also expected to be relative

¹ See Dyson 1968.

² In the vessel repertoire from Kifrin also there is a sporadic attestation of a red slip ware, very similar to the Roman *terra sigillata* ware for the wall surface color; this production is considered as the result of a local imitation of the *terra sigillata* ware, referring to a syro-mesopotamian cultural background (III Cent. AD): see See Cox 1949, pp.16- 24.

³ The roman *mortaria* are attested in Kifrin as a specific Roman import from the trade route of the coastal Syria - Cesarea Maritima and Ras e-Bassit: (Forthcoming) Tabita, G., *Roman mortaria from the fortress of Kifrin (Iraq) and its influence on the Early-Islamic productions from the mid Euphrates' river (VII Cent. AD)*, in Caminneci V., Giannitrapani E., Parello M C, Rizzo M S., “LRCW6 - 6th International Conference on Late Roman Coarse Ware”, Agrigento (Italy), May 2017, Ed. Archaeopress, Oxford.

According to the numismatic evidence¹ the periods attested in the Roman fortress of Kifrin are referring at the period between Septimius Severus and Gordian III (193-244 AD)².

According the texts, the itinerary written by Isidor of Carax (I century BC / I century AD) introducing the list of the significant sites of the Parthian stations describes the roads crossing the Parthian Empire from the Euphrates to the Arachosia related to the commercial stations of the late Hellenistic period, among which certainly Ana, Telbis and Bijan stand out; there is no reference of a toponymal attribution to Kifrin³. We should wait the III Cent. AD when the name of *Becchufrayn*⁴ (Kifrin) appears in several military records found at Dura Europos⁵, demonstrating the important role of this military fortress during the late Roman period in this area before the arrival of the Sasanians, when it probably had an high controlling role among this fluvial sector coordinating other fortified centres i.e. 'Ana, Bijan, Telbis.

According the archaeological materials⁶, the cultural horizons of the pottery show modality and different results, because of the Parthian-Roman bipolarism⁷ on the Euphrates' area (II-III Cent. AD), where the

¹ See Invernizzi 1986, pp.357-381; (Forthcoming) Butcher, K., *Kifrin: The Coins*, in Lippolis (Ed.), "Una fortezza sul Medio Eufrate", Centro Ricerche Archeologiche e Scavi, Università di Torino, Turin.

² The Italian archaeologists found a significant coin in the complex of bath (former western residence in the citadel) dating to the reign of Severus Alexander; it was still immersed in the mortar separating two fired bricks that constituted the bottom floor of a drainage channel of the thermal complex. This *in situ* finding could confirm the chronology of the second building phase at the kingdom of Severus Alexander or at least at the Gordian III's one.

³ The written source's silence about Kifrin during the Seleucid time could confirm its foundation after the I Cent. AD. See Chaumont, 1984, pp.63-107 but also see Gawlikowski 1988, pp.77-98.

⁴ See Welles 1955, pp.26-46; Invernizzi 1986b, pp.53-84; Pennacchietti 1986, pp.86-95.

⁵ The papyri documentation from Dura (P. Dura 100) attested the placement of the *Cohors XX milliaria equitata Palmyrenorum* in Becchufrayn under a commander in chief.

⁶ (Forthcoming) Tabita, G., *The Parthian and the Roman pottery from the fortress of Kifrin*, in Lippolis, C. (Ed.), "Kifrin: una roccaforte sull'Eufrate", Centro Ricerche Archeologiche e Scavi di Torino per il Medio Oriente e l'Asia, Università di Torino, Turin.

⁷ See Tabita 2015, pp.131-146.

archaeological excavations. The archaeologists¹ can demonstrate that the citadel was built in a second architectural phase², when the town walls were enlarged and the first residential building in the citadel was adapted to be the main bath building³; the architectural intervention was also improved enforcing the NW wall closer to the main entrance of the citadel⁴. It is possible to outline the recognized construction phases considering that among the other fortresses of the valley of the low Euphrates river which are located in the South of Dura, Kifrin is the largest and the most important fortified site of this area. The fortress' structures and the architectural commitment of some monumental buildings, as well as the recurrence of structures connected to a substantial Roman military presence are elements that underline the importance of this fortified military center clearly conceived as the headquarter of a high command and a substantial garrison to patrol an important river borderline, a true wedge stretching towards the heart of the Arsacid territory.

¹(Forthcoming) Lippolis, C. (Ed.), *Kifrin: una roccaforte sull'Eufrate*, Centro Ricerche Archeologiche e Scavi, Università di Torino, Turin.

² The citadel is located on a lower level than the entire site considering the main plan of the spur on which the town stands; this element is unusual to build a fortress and it seems a not very appropriate solution if we consider contemporary the town and the citadel, but which instead finds an explanation if we accept the hypothesis that the stronghold was built later. Although the western limit is on the lowest part of the promontory, the need to control this sector whose land was relatively flat it had sooner to arise. Occupying this part of the rocky spur the enemy was deprived of a considerable advantage for military siege maneuvers. Therefore, building the new reinforced planimetry it increased the defensive potential of the entire fortified center and at the same time guaranteed the possibility of more effective control of the flood strip along the river.

³ In the Roman East the archaeological attestation of the architectural usage of the baked clay brick should be back not later than the II Cent. AD as attested into the citadel for the northern residence and for the baths building: Deichmann 1982; Fournet 2012, pp.327-336.

⁴ An ancient restoration with baked bricks was also found in the building D and it could be considered an information useful to date at a contemporary time the baths into the citadel (building SW) and the building D into the so-called town.

placed in the citadel is the baths' complex (Fig. 4), close to the west corner. The building was originally a house perhaps where the Roman Army commander¹ primarily took his residential place into the fortress before the construction of the northern complex of the so-called building N, but later it changed its functional destination. The building became a private bathing complex, consisting in a large central courtyard with porticos and a floor covered with baked bricks. At the southern side there was a wide exedra opened into the courtyard, while on the opposite side there was the thermal block, with the apse of *calidarium* into the courtyard². There is no evidence about the foundation date of the Roman fortress of Kifrin and traces of destructions were not identified even if the reasons for the Roman abandoning of the fortress referring at the mid of the III Cent. AD are still now misunderstood³.

Dating the site

According to the architectural remains⁴ a Parthian native settlement before the arrival of the Romans is to be dated at the II Cent. AD when Kifrin was already a trade centre in connection with the traffic network linking the mid Euphrates' area and the NE of the Mesopotamia. In the area the presence of Palmyrens is attested before the arrival of the Roman Army⁵ and the site was fortified from the first period of the settlement but during the period of Septimius Severus the fortress received its military aspect that we know now-a-day thanks to the

direction of the rooms. It is evident, thanks to the presence of the passages to the various sectors of the area, that the elongated and narrow room had a hinge role between the SW area, the courtyard and the internal rooms to SE.

¹ See Invernizzi 1986, pp. 357-381.

² Outside the walls, just beside the main gate to the citadel, the remains of a second bath are visible; it was built leaning against a rock outcrop and several parts of the *suspensurae* still remained. These *extra moenia* baths were evidently intended for the use of the garrison and the inhabitants otherwise than the inner thermal building.

³ It is possible that Kifrin was evacuated because of the advance of the Sasanian army: from 237 AD to 256 AD, the Roman garrisons of Ain Sinu, Hatra, 'Ana and Dura fell under the power of Ardashir army and of Shapur one.

⁴ See Lippolis 2006, pp.367-396.

⁵ See Isaac 1990, p.147; see Gawlikowski 1987, pp.77-80.

3). All around a number of dwellings, barracks, graves and open areas seem to be freely distributed on the ground¹.

About the citadel (Fig. 4) its main gate was on the river side, on the very edge of the cliff. This is the only side of the fortified polygonal area where the walls are not with towers, except for the two ones flanking the gate. Inside the citadel, the buildings are located around a central soil depression. In the north corner, a building with a columned *perystilium*, an *atrium*, a vestibule and other units has been interpreted as the dwelling house of the military chief of the garrison². The ground plan of the building is strongly related with the residential private architecture of the Roman tradition³. The most significant building

¹ Because of the deep erosion of the ground, the building remains in the town are very fragmentary. Along the walls and close to the north corner of the town, there was a series of rooms and courtyards preserved at the foundation level, perhaps related to a military use. The town is dominated by the large building A (its destination could be official or religious), placed at the rear of a large enclosure with subsidiary buildings and raised three steps on the courtyard level. The ground plan of the huge building, point out a juxtaposition in a line of wide and narrow halls, opening outwards with two doors and two windows. Its façade was decorated with high half columns with ionic capitals and the interior was decorated with stucco ornaments: the stucco fragments shown besides western motives (palmettes, ovoli, astragals), human heads and figures decorating the walls, as in Hatra temples. In front of the building, but facing a different orientation, was an aedicule with columns. The building B seems a typically Parthian *iwan*, with two smaller rooms on the north side and an open space, provided with two basins, on the other. The presence of an *iwan*, in the Roman outpost of Kifrin, clearly indicates a strong co-existence of two (or more) different building traditions. The building B leads toward Parthian Mesopotamia, with its *iwan* similar to the Assur temple and its staircase climbing up to a second floor (or to the roof) is very reminiscent of similar features in the Hatra *iwan*. A religious use of this building would not be surprising because of the mixed composition of the inhabitants of this Roman garrison. Also the entire area in front of the building B must have been a public one which was in use perhaps during garrison parades and/or attended ceremonies.

² See Invernizzi 1986, pp. 357-381.

³ Several architectural reasons are suggesting the residential function of the building: its elongated planimetry (6.30 Mt x 1.80 Mt) with the open passages on each of its four sides which are characterized by a raised threshold on the room floor level; the thresholds of the narrow elongated room which were not arranged on the same axis, perhaps not to allow, from the courtyard, from the view of the innermost rooms of the building, to SE; the threshold in connection with the external area with a step on the outside of the room (while the other three ones have the step in the insider

the high officers of the Roman Army with a coordinating role in the fortress.

Key words: glazed pottery, Parthian, Roman, Euphrates, Mesopotamia.

The investigation of the site of Kifrin (1980-1983) was the Italian contribution to the Haditha Project thanks to the archaeological mission at Kifrin. The site is located on the East bank of the Euphrates, between the islands of Telbis and Bijan, 135 km SE of Dura (Fig. 1). It is a large site on a rocky spur (Fig. 2), dominating the cultivated bank of the river and included in the Roman defence system of forts, such as Ana, Ertaje, Telbis and Bijan. All these fortified settlements were key points, along the river, with a great strategic importance patrolling the southern part of the Middle Euphrates' valley. Among these fortified sites and forts, Kifrin is the largest and the most important settlement¹. The archaeological remains occupy an area longing 1 km and wide around 250 mt, clearly divided into two parts: the so-called city, closed towards the Jazira by a line of walls, and the citadel, on the northern edge of the spur, completely enclosed by defensive walls. The architectural and urban layout, with the presence of public or residential buildings underline the importance of the site. The circuit of the city walls and of the citadel are built with stone and gypsum mortar using a similar technique and are strengthened by rectangular towers².

The town displays a scattered layout which cannot be recognized as a proper urban network: the official heart of the city was the monumental area of the so-called "building A" and "building B" (Fig.

¹ (Forthcoming) Lippolis, C. (Ed.), *Kifrin: una roccaforte sull'Eufrate*, Centro Ricerche Archeologiche e Scavi, Università di Torino, Turin.

² Measures of the tower: 5-7 Mt. wide at regular distance; 15 Mt. in the citadel and 25-30 Mt. in the town. The design of wall and towers is similar to that at Dura, with stairs raising to the wall-walk. The three external ditches running parallel to the north wall of the town, cut the walls at their eastern side and it must have been dug at a later date.

Glazed Parthian Pottery as Luxury Goods from a Roman Fortress on the Middle Euphrates' area during the II-III cent. AD.

Giacomo M. TABITA

Ph.D. at University of Turin - Italy

Abstract

This paper presents the glazed pottery found into the unpublished Roman fortress of Kifrin, on the middle Euphrates' river by the Italian excavation in Iraq (1980-1983) during the Haditha Dam project. This project aimed to understand the relations between the surveyed pottery and the archaeological contexts to define the chronology and the use of these assemblages referred to several periods between the Parthian-Roman and the Islamic periods. The whole area was subdivided in 44 sectors and all the diagnostic sherds were collected, after registered and recently studied according to their morphological and technical features, in order to find out the distribution and the meaning of the distribution of the different typological and chronological assemblages with a particular attention to the fabric which generally was without the glaze but which is recognizable as referred to the glazed pottery thanks to the specific characteristics of the fabric. A limited sounding and later a topographical survey were conducted there. In Kifrin there were a typical Parthian archaeological phase referred at a first Parthian settlement and a later phase (Late Parthian, coeval of the Roman frequentation of the site (II-III Cent. AD). When Kifrin was under the Roman Army, the urban centre was importing luxury goods as the Parthian glazed potteries (cups and jugs) from Dura Europos because of an exclusive purchaser, probably



Fig 22. Palace S Anta inscription (After Stronach, 1978)

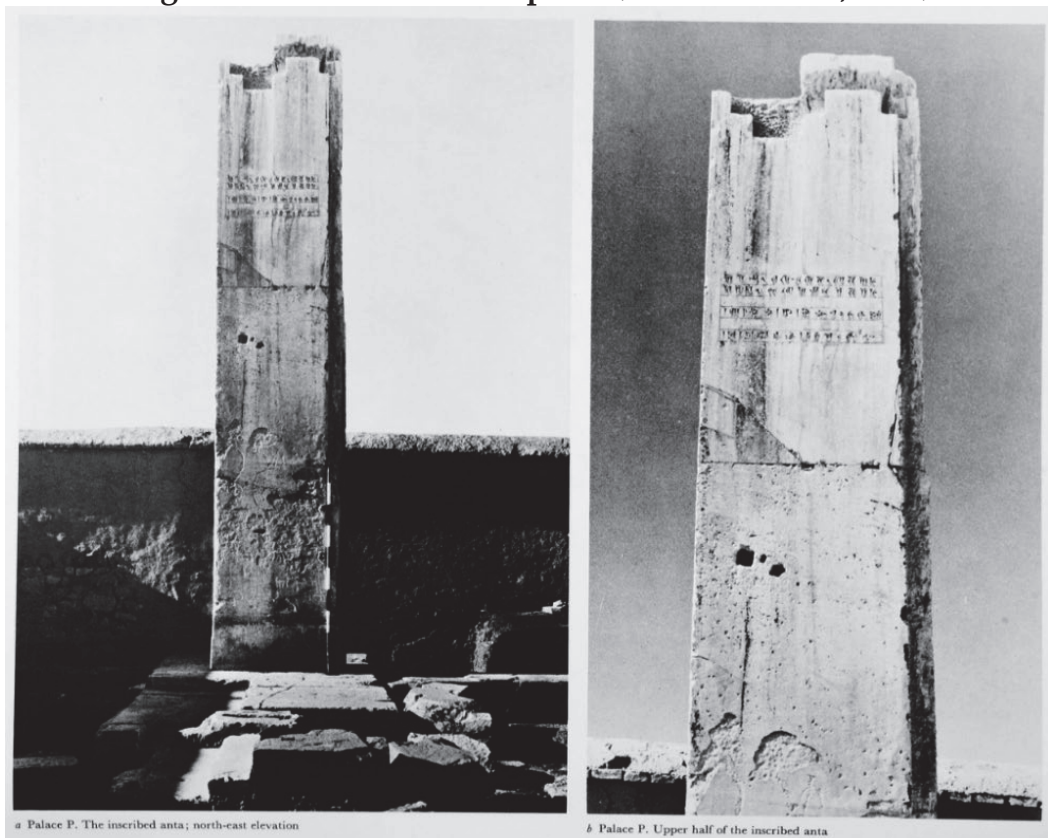


Fig 23. Palace P anta inscription (After Stronach, 1978)



Fig 20. Urnanshe Plaque, limestone, from Girsu, EDIII 2550-2500 BC (AO 2344)



Fig 21. Drawings of the Gate R relief with original inscription

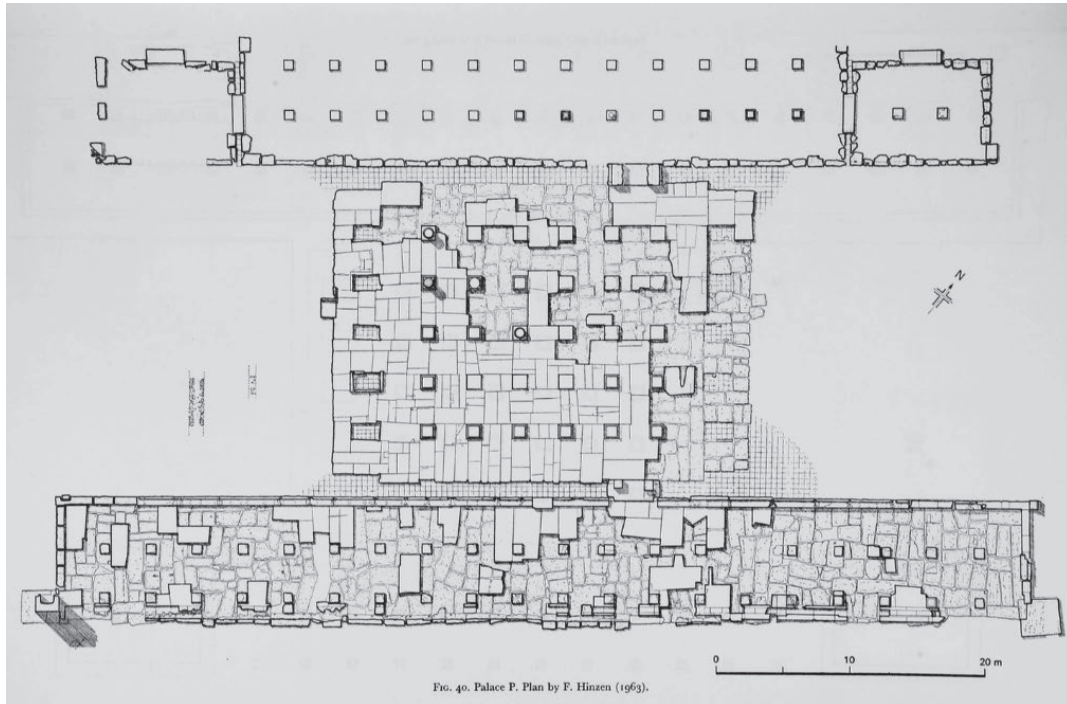


Fig 18, 19. Palace P plan and reliefs from Pasargadae, Achaemenid, 547-519 BC

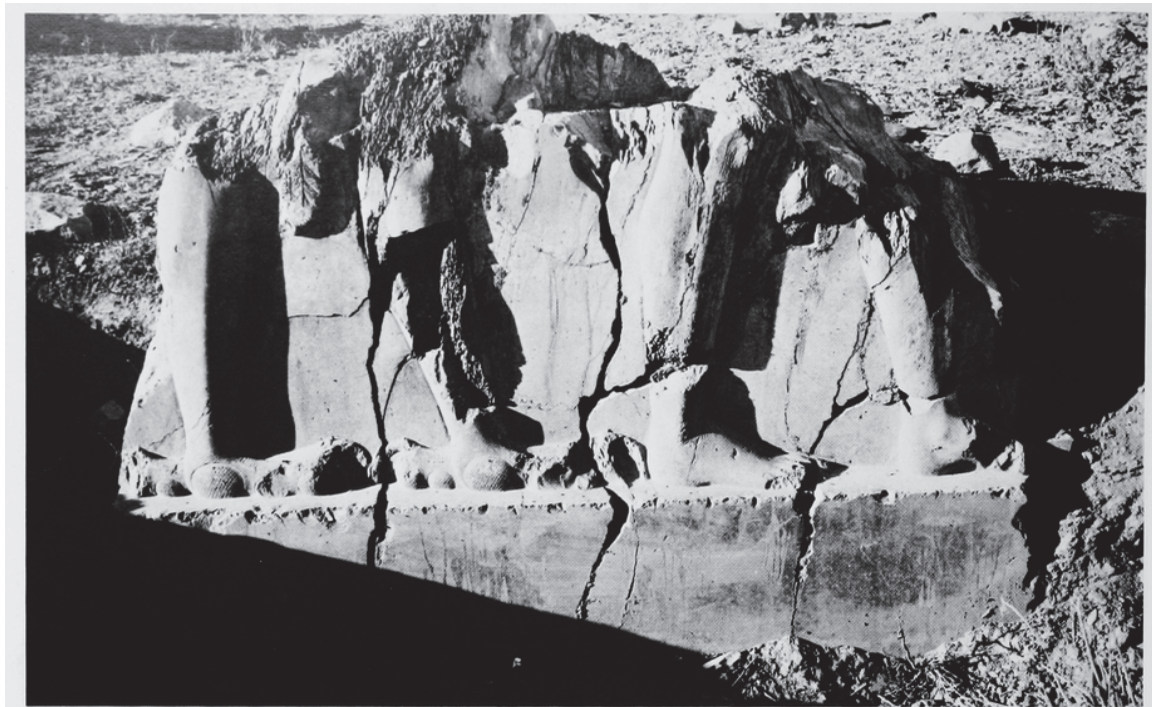
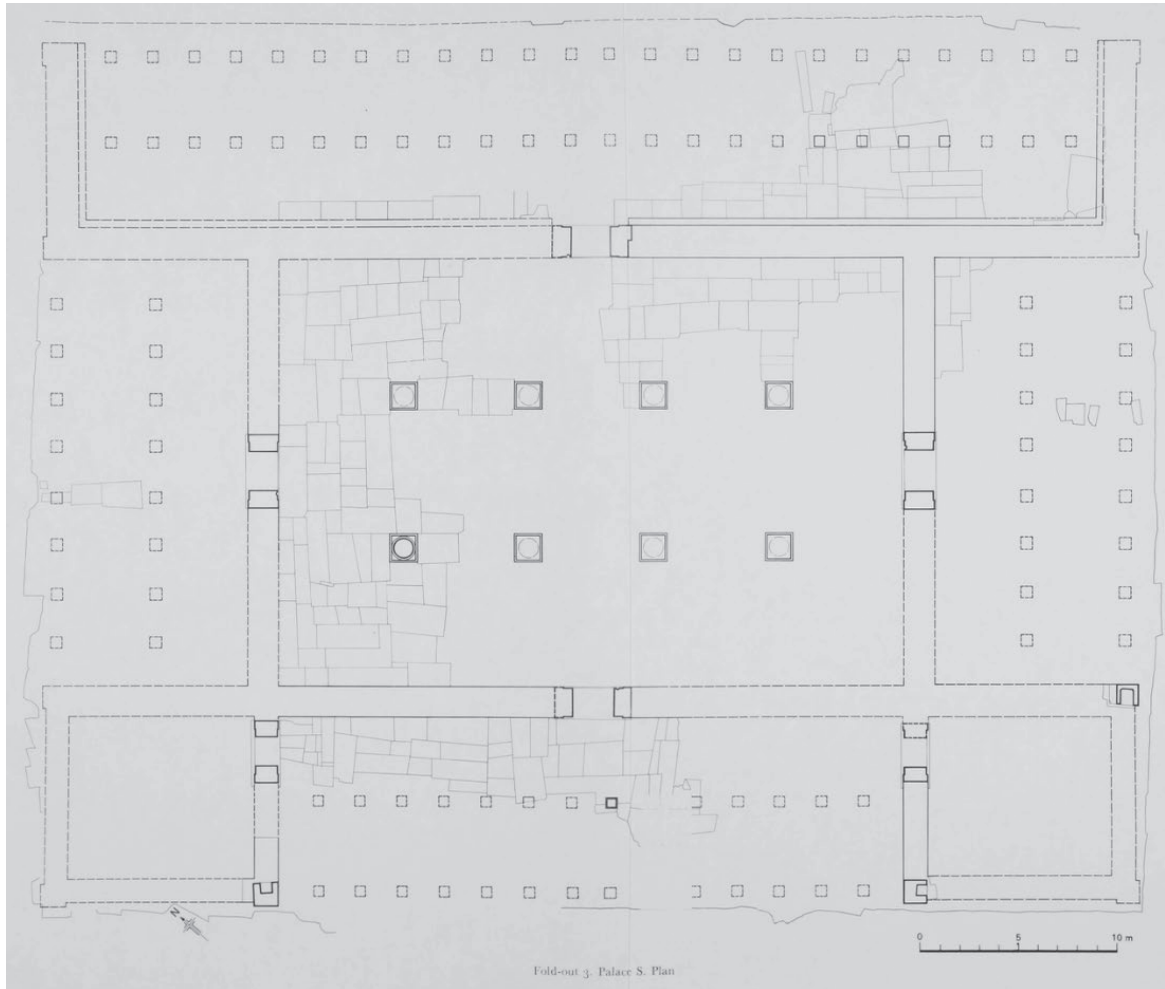


Palace S. The surviving portion of the left-hand jamb of the south-east doorway. (Restored in 1951)



a Palace S. The fragmentary remains of the relief from the left-hand jamb of the south-west doorway. Photograph: E. Herzfeld

Fig 14, 15, 16, 17. Palace S plan and reliefs from Pasargadae, Achaemenid, 547-519 BC



a Palace S. The remains of the relief from the left-hand jamb of the main north-west doorway. Photograph: E. Herzfeld



Gate R. The winged figure

**Fig 13. Gate R plan and relief from Pasargadae, Achaemenid, 547-519 BC?
(After Stronach, 1978)**



Fig 10, 11. Statues of Gudea, diorite, from Girsu, Ur III, ca. 2100 BC (AO 1, AO 5)

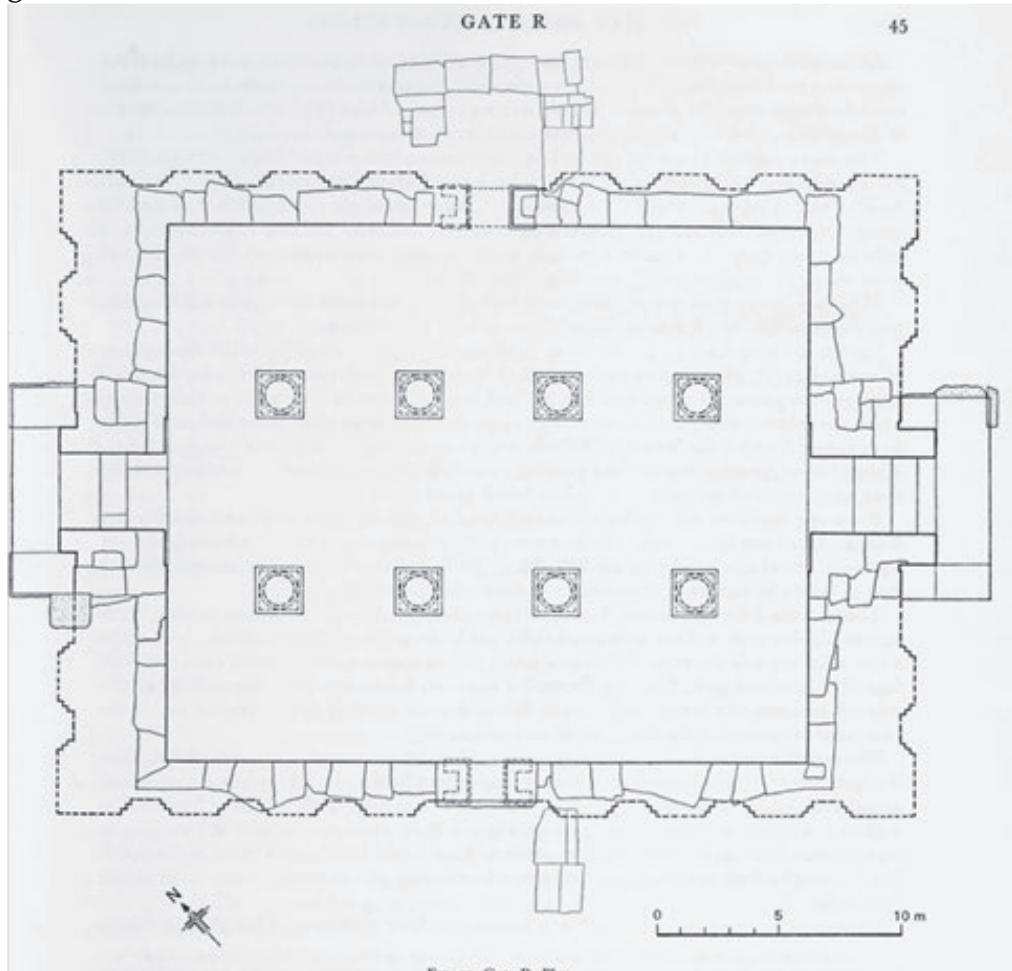


Fig 12. Gate R plan and relief from Pasargadae, Achaemenid, 547-519 BC? (After Stronach, 1978)



Fig 9. Victory Stele of Naram Sin, pink limestone, from Susa, Akkadian, 2254-2218 BC (AO 2748)

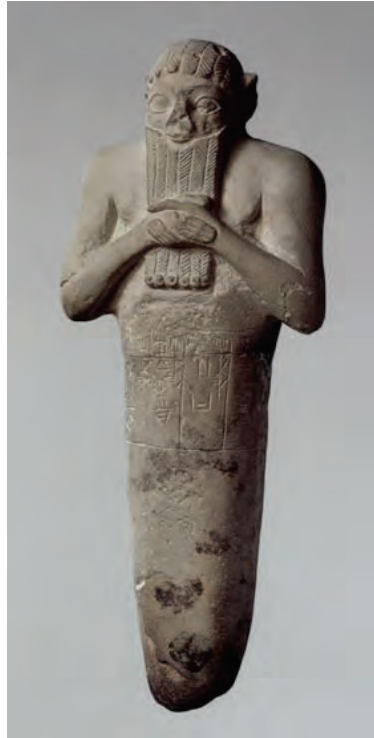


Fig 7. (L). Foundation figure of Lugalkisalsi, limestone, from Girsu, EDIII B, ca. 2400-2250 BC (VA 4855)

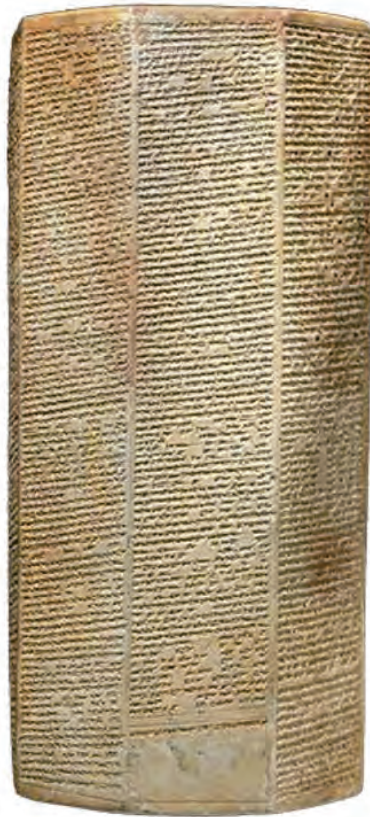


Fig 8. (R). Annals of Sennacherib, baked clay, from Nineveh, Neo-Assyrian, 694 BC (BM 1030000)



Fig 4. Ashlar masonry with mason's marks from gate of Lydian fortifications at Sardis (after Cahill 2010)



Fig 6. Cyrus Cylinder, clay, from Babylon, Achaemenid, after 539 BC (BM 90920)



Fig 2, 3. Tomb of Cyrus from the west and northwest, Pasargadae, Achaemenid (after Stronach, 1978)

branch. Yet that most of the monumental inscriptions would have been difficult or impossible to read due to viewing angle, coupled with the fact that these trilingual texts did not employ the vernacular Aramaic alphabet, suggests there is more to these statements than mere propaganda. Neither Cambyses nor Bardiya produced any major monuments known to date, so the interest in perpetuating Cyrus' legacy at the first Achaemenid ex novo capital might be understood as a gesture of filial piety. In both the ancient Near East and Egypt (which was incorporated into the empire under Cambyses), we have numerous examples of kings capturing monuments and either desecrating them to curb their power, or rededicating them on their own behalf, effectively rewriting history in attempt to harness that power.¹ That Darius would instead invoke the legacy of Cyrus through monumental inscriptions suggests an honorific intention, rather than the one-upmanship so commonly observed in Assyrian and Egyptian royal inscriptions.

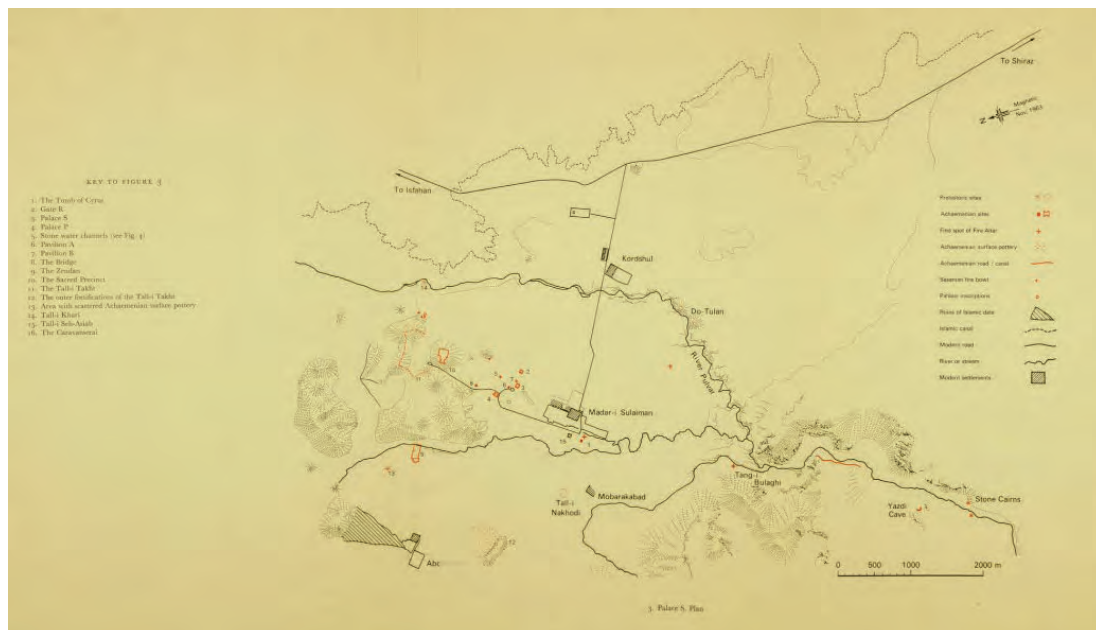


Fig 1. General plan of Pasargadae (after Stronach, 1978)

¹ Zainab Bahrani, "Assault and Abduction: the fate of the royal image in the Ancient Near East," *Art History* Vol. 18, No. 3 (September, 1995): 363-383.

adoration. The inscription on the base explains that Lu Nanna, son of Le'I, dedicated the statue to Martu for the life of Hammurabi, king of Babylon, and for his own life.¹ Other examples of this phenomenon are less figural. From the second and first millennia we see a number of eye stones, plano-convex pieces of banded agate with short inscriptions, often including names and titles, and sometimes prayers to gods.² Inscribed seals, which were seen as fundamental facets of one's identity, were worn on the body and used in everyday transactions. These were sometimes kept for generations as heirlooms, passed down through the family, while others were recut and reinscribed centuries later to fit new owners.³ This small sampling shows how the network of relations between patrons, inscribed objects, and viewers/users is in fact quite complex, and that monuments might "work" in particular ways for different people at different moments.

Accepting the suggestion that it was in fact Darius who added the trilingual inscriptions at Pasargadae, I suggest we think of the monuments of Pasargadae as multitemporal. The site has a life and agency that extend well beyond the period in which it was first conceived, and considering later instances of engagement with the material past may help illuminate how we've come to understand the past. While the site is most readily associated with Cyrus, Pasargadae continued to thrive after the founder of the dynasty as a moderately sized city with a treasury, based on references in the Persepolis tablets.⁴

There is of course an argument to be made that adding inscriptions explicitly identifying Cyrus' Achaemenid lineage serves Darius' agenda as a usurper who did not descend from the original Teispid

¹ Zainab Bahrani, "Portrait Sculpture and Vital Images," in *Mesopotamia: Ancient Art and Architecture* (London: Thames & Hudson, 2017), 181-183.

² W.G. Lambert, "An Eye Stone of Esarhaddon's Queen and Other Similar Gems," *RA* 63, 65-71.

³ Dominique Collon, "Cylinder Seals in Society," in *First Impressions. Cylinder Seals in the Ancient Near East* (London: British Museum Publications, 1987), 99.

⁴ Remy Boucharlat, "Southwestern Iran in the Achaemenid Period," in *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, edited by D.T. Potts (New York: Oxford University Press, 2013), 511.

lifetime as the king and subsequently through monuments, functions as an ordering principle at Pasargadae.

Old Persian is a limited text corpus language, comprised mainly of royal inscriptions of the Achaemenid kings, as well as short inscriptions on seals and one administrative tablet. The origins of the Old Persian script, as well as the date of its invention, have been debated since antiquity.¹ The predominant view today is that the script was invented early in the reign of Darius, and that the inscriptions ascribed to Cyrus were therefore added under Darius.² Because royal inscriptions comprise the majority of the corpus, Old Persian has sometimes been called a court language, a tool for spreading royal ideology and propaganda, and the script considered a *Prunkschrift*, with many inscriptions carved in places where they would be impossible to read. In some cases, the inscriptions from Pasargadae are described as “inauthentic” because they were added under Darius. Such characterizations largely disregard the role of writing in visual culture of the Ancient Near East.

It is important to note that there is a well-established tradition in the ancient Near East of commissioning monuments not only for the benefit of oneself, but also on behalf of family and loved ones. The aforementioned Urnanshe plaque also names his wife, children, and high functionaries in the inscription. A limestone mace head also from Early Dynastic Girsu was carved with relief and inscribed as a votive. In this case, a workman called Barakisimun dedicated the object to the god Ningirsu on behalf of Enanatum, the ruler of Lagash.³ An Old Babylonian statue depicts a man called Lu Nanna, who is shown kneeling and holding his right hand to his face in a gesture of

¹ A concise summary of the factors and history of this debate can be found in Jan Tavernier, “Old Persian,” in *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, edited by D.T. Potts (New York: Oxford University Press, 2013), 648-650.

² An alternative theory suggests “the development of a script designed for the denotation of Old Persian” began during the reign of Cyrus II or later under Bardiya/Smerdis (the successor to Cambyses), but that “its use was really extended by Darius I.” *Ibid.*

³ Zainab Bahrani, “Sculpture: The Votive Image,” in *Mesopotamia: Ancient Art and Architecture* (London: Thames & Hudson, 2017), 67-68.

Assyriologist Jean Bottéro, she argues that Mesopotamian ontology was “firmly grounded in notions of representation that related to the structure of the writing system.” A distinctly Mesopotamian “scientific spirit” is demonstrated not only in the structure of the cuneiform script, but also in the traditions of deductive divination and oneiromancy, practices rooted in reading and deciphering signs in nature and dreams. These signs were subsequently organized and classified in groups and recorded in compendia for future consultation. According to Bottéro, divination was understood as a sort of pictography, and “all methods of divination functioned through the same belief that the gods had written into creation.”¹

For the Mesopotamians, the relationship between signified and signifier was not unidirectional. On the contrary, images and words, especially names, exerted a great amount of power over their referent. To make an image or to write a text was quite literally a creative act. Votives like the Urnanshe plaque take place in a sort of doubling: in representing the act of temple building, that gesture is made permanent, enabling us as viewers to know about the acts of piety long after the destruction of the actual temples and the death of Urnanshe. Through text and image, performative monuments like these perpetuate the presence of the commissioner and their specific deeds, oftentimes in service to the gods.

Returning to Pasargadae, I would argue that the inscriptions (figures 21-23), sometimes overlooked as brief and formulaic, play a crucial role in the efficacy of the monuments. All three of the inscriptions invoke Cyrus by name, and describe him as (great) king, an Achaemenid.² The inscriptions appear in a trilingual format: in each example, the text is rendered in Old Persian, Elamite, and Babylonian Akkadian. In each case, the cuneiform script has been rendered with aesthetic precision, commanding the attention and awe of viewers even if they cannot read the text. Such declarative statements take on new force in a system where writing as an act of representation encroaches on the ontological. The presence of Cyrus, during his

¹ *Ibid* 110.

² CMa, CMb, and CMc from Roland G. Kent, *Old Persian: grammar, texts, lexicon*, 116.

different votive types.¹ The simultaneous development of the votive image and cuneiform writing as a system of representation led to the production of numerous inscribed monuments starting in the Early Dynastic period. These inscriptions were not simply labels identifying the figures represented. On the contrary, the dialectical relationship between word and image was key in enacting the power of the image.

An inscribed relief plaque from Early Dynastic Girsu (figure 20) demonstrates this principle in action. Relief plaques like these are paradigmatic Early Dynastic objects, perforated at the center and placed on pegs in temples as commemorative monuments. The plaque, which is divided into two registers, was commissioned by a man called Urnanshe, *ensi* of Lagash to commemorate the construction of a building. Urnanshe is represented twice, in both cases identified by his size as the most important figure, clean shaven and wearing a flounced skirt (*kaunakes*) typical of Early Dynastic imagery. Above, he stands with a basket balanced on his head, carrying the earth used to mold the first bricks, while in the lower register, he sits with a libation vessel, gesturing to suggest a sort of ritual banquet. We are observing two moments in time, presumably before and after the construction of the building in question. In both registers he is flanked by his family and attendants, while the remaining space is filled with text.

The inscription identifies the primary figure and lists the temples he commissioned: "Ur-Nanshe, king of Lagash, son of Gunidu, built the temple of Ningirsu; he built the temple of Nanshe; he built Apsubanda." The invocation of names and titles is an especially salient feature. The power of writing in ancient Near Eastern art is evident in what Bahrani calls Babylonian grammatology. Much like images, written signifiers "were thought to be in a continuous influential relationship with the signified in that each was capable of controlling the other in different contexts."² Building on the research of

¹ Zainab Bahrani, "The Performative Image: Narrative, Representation, and the Uruk Vase," in *Studies in Honor of Donald Hansen*, edited by Erica Ehrenberg (Winona Lake: Eisenbrauns, 2002): 15-22.

² Zainab Bahrani, "Being in the Word: of Grammatology and Mantic" in *The Graven Image: Representation in Babylonia and Assyria* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 2003), 107.

pleated robes, the first at a slightly larger scale than the second. The larger figure holds a scepter, and lines of small rivet holes on the vertical pleat of his robe, the hem of his skirt, and the tops of his shoes may have once supported metal attachments, leading Stronach to identify him as the king followed by a servant figure, similar in style and content to the reliefs at Persepolis.¹ In addition to the images, traces of a trilingual inscription identifying “Cyrus, the great king, an Achaemenian” were still preserved when Herzfeld first excavated the Palace in 1928, with the Old Persian apparently cut above the present limits of the relief, while the Elamite and Akkadian versions were relegated to balancing folds of the skirt.²

In focusing primarily on identifying the stylistic and iconographic roots of the Pasargadae relief program, art historians have largely neglected the role of text in these monuments. Despite their brevity, the texts play an important role in understanding these monuments, especially given their trilingual format, incorporating the historic languages of power in the region as well as a new one, and my earlier suggestion that Cyrus was aware of the Mesopotamian visual tradition. I will focus primarily on the CMA text, as it is the most frequently observed of the three and the most complete. The inscription declares, “I, Cyrus, the king, an Achaemenid.”³ As previously mentioned, the performative image was a well-established concept in the ancient Near East, with examples stretching back as far as the late fourth millennium, when we first observe a variety of

¹ David Stronach, “Palace P,” in *Pasargadae. A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*, (New York: Oxford University Press, 1978), 95.

² This is Kent’s CMc text. Additional inscribed fragments found in Palace P suggest that a trilingual inscription once occupied the top part of each jamb above the figure of the king. Stronach rejects the identification of these fragments as Kent’s CMB text, which begins with the name of Cyrus, as at least part of the name of Darius occurs in the Akkadian fragments. *Ibid.*

³ Precise translations vary but the general sentiment is the same (cf. Kent, “I am Cyrus the King, an Achaemenian”).

from the southeast doorway show the lower part of a barefooted human figure wearing a fish-skin cloak followed by the legs and tail of a rampant bull (figure 16). Based on Assyrian parallels Stronach suggests these represent a fish-cloaked genius and a bull-man – likewise familiar iconography, the precise meaning of which is still debated. The southwest doorway reliefs (figure 17), which are the most damaged of the three, seem to depict two long-robed barefooted human figures and the leading foot of a third human figure following a quadruped, described variously as “three tribute bearers bringing gifts of horses, as priests leading a bovine animal to sacrifice, and as warriors leading horses.”¹ Based on the split hooves Stronach rejects the identification of a horse in favor of a bovine, but otherwise leaves the meaning of this scene open to interpretation. Of the original eight stone antae, or corner pillars, three remain standing – one on either side of the southwest portico and one from the southeast portico. Until at least 1840 each of these bore a copy of the same trilingual inscription above the Gatehouse relief (Kent’s CMA text) based on the drawings of Flandin and Coste, though today only the column from the southeast portico stands high enough to preserve the text.²

Palace P (figure 18), also called the private or residential palace, is somewhat different in plan from the previous structures, lacking the symmetry and balance typical of Achaemenid royal architecture. A central rectangular hall with five rows of six columns is flanked by porticoes on its long sides, one with two rows of twenty columns in antis, and a shorter one with two rows of twelve columns. Four reliefs of the same subject (figure 19) once decorated the jambs of the doorways connecting the central hall with the porticoes, though only the lowest parts survive. Each relief shows two striding figures in

1978), 68. On Assyrian comparanda, see Anthony Green, “Neo-Assyrian Apotropaic Figures: Figurines, Rituals, and Monumental Art,” *Iraq* Vol. 45, No. 1 (Spring 1983), 87-96; John Malcolm Russell, “The Program of the Palace of Assurnasirpal II at Nimrud: Issues in the Research and Presentation of Assyrian Art,” *AJA* Vol. 102, No. 4 (October, 1998), 655-715; Mehmet-Ali Ataç, “Visual Formula and Meaning in Neo-Assyrian Relief,” *The Art Bulletin* Vol. 88, No. 1 (March, 2006), 69-101.

¹ *Ibid.*, 69.

² *Ibid.*, 63.

apparent hybrid figure, though this obsession with understanding its origins has overshadowed consideration of what the relief does.

Besides figural representation, the relief was originally surmounted by a trilingual inscription, which reads “I, Cyrus, the king, the Achaemenid,” in Old Persian, Elamite, and Babylonian Akkadian cuneiform.¹ The semantic content connects this text to earlier Mesopotamian building inscriptions, though the trilingual format is a hallmark of the Achaemenids. Much ink has been spilled over the question of whether the inscription was carved under Cyrus or added later by Darius, as most scholars agree it was the latter who oversaw the invention of Old Persian cuneiform for monumental purposes. I will return to this question shortly. The inscription exhibits a calligraphic quality, as if the script were designed specifically for display. A far cry from alphabetic Aramaic, the contemporary vernacular, the cuneiform signs are elegantly carved with precision, suggesting a sense of authority for even the illiterate viewer. Together the image and text evoke a commanding presence in this self-proclaimed Achaemenid monument.

Palace S, also called the audience hall, likewise consists of a rectangular hypostyle hall surrounded by columned porticoes on all four sides (figure 14). In terms of sculptural remains, fragments of the capitals include a horned and crested lion, a bull, and an abstracted horse (unique among Achaemenid figural capitals), while the scant remains of reliefs which adorned the four entrances of the hall show only the lowest parts of the composition. In the northwest portal, we see the bare legs and feet of a human followed by a monster with talons, as well as the end of an elaborated belt tie (figure 15). Based on comparison with Assyrian reliefs from the palace of Sennacherib, Stronach suggests these may have represented a short-skirted warrior and a lion demon, though the meanings of such images have long puzzled scholars, even in the case of more complete reliefs.² Carvings

¹ The last visitor to see the CMa inscription was John Ussher in 1861. By the time Stolze made photographs of the site in 1874, the upper part of the jamb had been removed. David Stronach, “Gate R,” 48.

² David Stronach, “Palace S,” in *Pasargadae. A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*, (New York: Oxford University Press,

the Persians nomadic origins. Stronach notably refutes this argument, instead stressing formal links between the gardens, pavilions, and palaces in at least one area of the site.¹

Gate R (figure 12), situated near the eastern limit of the site, was a freestanding building, a hypostyle hall entered by two main and two side doorways.² From an art historical standpoint, the gatehouse is noteworthy for featuring the only basically intact architectural sculpture (figure 13) at Pasargadae, curiously combining a wide variety of iconographic motifs in new ways. A winged genius stands in profile facing right, barefooted, his right arm raised in a gesture of prayer. He wears the long, fringed garment familiar from Neo-Assyrian palace reliefs and a simple cuff on his wrist. His closely cropped beard is rendered as a series of knots, while his hair curves around the ear in stylized, flat bands. His four wings are shown en face, the plumage varied between the upper and lower sets. Most unusual is the headdress, which some have likened to the *atef* crown known from Egyptian art, though closer inspection reveals key distinctions. Whereas the *atef* elaborates on the traditional white crown by adding feathers to either side, the Pasargadae headdress features three equally sized elements reminiscent of bowling pins with radiating feathers or leaves, perched atop undulating horns, which terminate in cobra heads.³ The crown is symmetrical, though it is not immediately clear whether it is depicted in profile or en face. Many have commented on the range of cultural influences observed in this

¹ David Stronach, "The Royal Garden," in *Pasargadae. A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*, (New York: Oxford University Press, 1978), 107-112.

² Reconstructions are partially based on comparisons with the Gate of Xerxes at Persepolis, as well as the majestic size of the column bases suggesting an especially soaring elevation. David Stronach, "Gate R," in *Pasargadae. A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*, (New York: Oxford University Press, 1978), 47.

³ There is considerable variety in how both the hairstyle and this crown have been copied in line drawings of this admittedly eroded relief. Compare for instance the reproduction in Henri Frankfort's *Art and Architecture of the Ancient Orient* (pl. 427) to Eugène Flandin's version in *Voyage en Perse* (pl. 198).

are not simply formal stylistic choices, but qualities that bear meaning linked to divine epithets, designating the ruler who pays attention to his people, and who is looked upon with favor. For our purposes, Winter draws connections between the height and impressive proportions of the statues to texts which describe Gudea's "rightful head made to stand out in the assembly by (his personal god) Ningišzida." His "outstanding" height conveys capacity for leadership, a visual parallel to the Sumerian title *Lugal*, or "big man."¹ The tomb, reaching nearly 35 feet in height, is likewise a commanding presence standing out against the Dasht-I Morghab landscape. Such a towering funerary monument does not only convey symbolic prestige, but quite literally lifts Cyrus, imparting an authoritative air high above the surrounding plain.

The viewer moving about Pasargadae cannot but help encounter the presence of Cyrus by virtue of his salmu. Stronach describes tomb's setting as "masterly... its position is such that it attracts the eye from almost any vantage point."² Of course, given the scarcity of architectural remains from Pasargadae, one ought to wonder if the less well-preserved structures including Gate R and Palaces P and S might also have possessed *banû*, *damqu*, or *baštu*, and if so, might we also think of these monuments as examples of the royal image? While aspects of their formal design are left to speculation, I would suggest there is in fact another reason why we might understand these buildings, and perhaps the whole Pasargadae complex, as similarly perpetuating Achaemenid presence.

The Inscriptions

Three palatial structures have been excavated within the Pasargadae precinct, conventionally referred to as Gate R, Palace S, and Palace P. Separated by distances of over 200 meters, the apparently random distribution of these units has led some scholars to describe Pasargadae as modeled after a royal encampment, perhaps a nod to

¹ Irene Winter, "The Body of the Able Ruler: Toward an Understanding of the Statues of Gudea," in *On Art in the Ancient Near East* Vol. 2 (Boston: Brill, 2010), 156.

² David Stronach, "The Tomb of Cyrus," 26.

architectural monuments including stelae, statues, and tombs.¹ To encounter such a monument was to encounter a bit of royal essence. Irene Winter explains that *banû*, “meaning ‘to build, also ‘to generate,’” is a literary descriptor frequently applied to mytho-historical heroes and rulers, as well as gods and goddesses.² Taking the Akkadian victory stele of Naram Sin (figure 9) as a case study, Winter identifies good conformation (i.e. *banû*) of the main figure as one of four chief “positive signs of value inscribed in the ruler’s body,” and argues that these qualities “had to exist within a lexicon of cultural value before they could be deployed as part of a politicized aesthetic.”³ As previously stated, the Mesopotamian viewer existed in a metasemiotic real, and the body, like nature or a text, was encoded with signs. Winter’s interpretation of the Stele of Naram Sin is especially concerned with the representation of *kuzbu* (roughly, “charisma” or “sexual allure”) as a quality heavily associated with the Akkadian royal body and increasingly machismo aspects of kingship, though the other three characteristics she examines – *banû* (“good form”), *damqu* (“auspiciousness”), and *baštu* (“vigor” or “vitality”) – are continually associated with the ideal ruler in Mesopotamia long after the fall of Akkad. Given that these terms are all likewise used to describe architectural monuments, I would suggest that like a figurative statue or stela, the tomb of Cyrus might be also understood as a sort of *salmu*, conveying presence not only through the physical body it protects, but also through architectural form.⁴

A further example to demonstrate the encoding of presence in ancient Near Eastern monuments comes from the third dynasty of Ur. Winter has examined the canonical corpus of Gudea statues (figures 10, 11) and associated Sumerian texts to make similar claims about certain characteristics which recur in images of “the able-bodied ruler.” She suggests that features such as the wide ears and large eyes

¹ CAD *banû*.

² Irene Winter, “Sex, Rhetoric, and the Public Monuemnt: The Alluring Body of the Male Ruler in Mesopotamia,” in *Sexuality in Ancient Art: Near Easy, Egypt, Greece, Italy* edited by N.B. Kampen and B. Bergman (New York: Cambridge University Press), 11.

³ *Ibid.*, 22.

⁴ CAD B, D.

that these objects were carefully handled and ultimately redeposited in their original findspot, effectively preserving the archaeological record for later inquiries. In some cases the reigning king would add his own foundation inscription alongside that of his predecessors, continuing tradition and furthering a dialogue across generations.¹

Returning to Pasargadae, I would argue that the various monuments and interventions into the landscape may be understood as a dissemination of presence by or on behalf of Cyrus. As previously mentioned, in terms of form the tomb of Cyrus is perhaps most closely paralleled by the architectural structures contained within the earthen mounds of Lydian tumuli. Scholars across disciplines and subfields interested in tumuli have noted “their impact on the landscape, their allurements, as well as their symbolic reference to a glorious past,” though few have interrogated the ontology of these monuments.² The tomb of Cyrus stands apart from the other major monuments at Pasargadae, its massive stonework and minimal decoration creating “an impression of dignity, simplicity, and strength.”³

Built to safeguard the physical body, the tomb might be described as *banû*, an adjectival form of the Akkadian verb *banû*, “to build, construct, form,” which translates to “well-formed, well-made, of good quality, fine, or beautiful.” The verb is used to describe building large-scale projects such as a city, a wall, or a canal, but also art objects and

Ali mound. John Curtis, “The Cyrus Cylinder,” in *The Cyrus Cylinder and Ancient Persia: A New Beginning for the Middle East* (London: British Museum, 2013),

¹ eg Shamash tablet from E-Babbar temple, dated to the reign of Nabu-apla-iddina, discovered with copies in deposit box inscribed by Nabopolassar. Zainab Bahrani, “Babylonian Sculpture: Looking to the Past,” in *Mesopotamia: Ancient Art and Architecture* (London: Thames & Hudson, 2017), 273-278.

² Such supra-regional interest led to a 2009 conference and subsequent publication of the volume *Tumulus as Sema: space, politics, culture and religion in the First Millennium BC*. Luke and Roosevelt suggest that Lydian kings chose to build their tumuli at Bin Tepe to associate themselves with and co-opt local memories of heroes and sacred meanings. Henry, seeing the tumuli as ethnic markers, examines tumuli from North Karia to reveal the use of Lydian burial traditions in shaping the landscape and asserting control over a foreign land.

³ David Stronach, “The Tomb of Cyrus,” 26.

For the (goddess) Namma,
 Wife of (the god) An,
 Lugalkisalsi,
 King of Uruk
 And king of Ur
 Erected
 This temple of Namma¹

The Sumerian inscription identifies the building which it is meant to protect, but also notably names the donor, Lugakisalsi. The iconography of the upper half is not mimetic, but instead largely adheres to the priest king archetype we see across numerous monuments from the Uruk and Early Dynastic periods.² It is the inscription, especially the invocation of specific names and acts, which makes the object particularly effective. The foundation figure is likewise a distribution of presence, a votive object which concretizes the pious act of temple building and will continue to oversee the house of the goddess Namma long after the king's death.

Over time the anthropoid form of foundation figures became less popular, while the inscriptions themselves became lengthier and more detailed, yielding the clay and stone prisms typical of the second and first millennia (figure 8). Foundation inscriptions also demonstrate a Mesopotamian awareness of the past, in that often these were rediscovered in antiquity by later rulers in the process of ritual rebuilding and repair, as we read in the case of the Cyrus Cylinder, which is also most likely a foundation inscription.³ It was important

¹ Joachim Marzahn, "Foundation Figure of Lugalkisalsi," in *Art of the First Cities*, edited by Joan Aruz and Ronald Wallenfels (New York: Metropolitan Museum of Art Press, 2003), 64-65.

² E.g. alabaster priest king statue (Iraq Museum, IM 61986); Stele of Ushumgal (Metropolitan Museum of Art, 58.29)

³ The exact provenience of this cylinder is unknown but it was most likely excavated from a wall in Babylon. Hormuzd Rassam, who was not on site at the time of its excavation, has referred to the findspot as Omran/Tell Imran ibn Ali, and also the ruins of Jimjima village, indicated indiscriminately on different maps. The cylinder text itself mentions the great wall of Babylon, Imgur-Enlil, which ran just south of the Imran ibn

Persian king after Nabonidus has neglected his duties as king, instead enjoying a lengthy sojourn in service of the moon god at Teima. The text recounts how Marduk, chief god of Babylon, abandons his city, and the suffering the Babylonians endure as a result of his absence. Marduk seeks out a suitable ruler to take charge of his city, and eventually settles on Cyrus of Persia, whom he ultimately leads back to Babylon, where he is welcomed as a savior king. This document in many ways may be understood as a work of propaganda, as it conveniently downplays the battle of Opis, won by the Persians in 539.

Although it may not represent a faithful recording of the events, the Cyrus Cylinder nonetheless indicates an awareness of the importance of images and image-making in Babylonia, particularly in the context of divine and royal order. Cyrus explains:

I sought the welfare of the city of Babylon and all its sacred centers...

From [Babylon] to Aššur and (from) Susa,

Agade, Ešnunna, Zamban, Me-Turna, Der, as far as the region of Gutium, the sacred centers on the other side of the Tigris, whose sanctuaries had been abandoned for a long time,

I returned the images of the gods, who had resided there, to their places and I let them dwell in eternal abodes.¹

He continues to describe his building activities, completing projects abandoned by the deserter king and adding new structures, previously unsurpassed in quality. He also notes encountering a building inscription with the name of the Assyrian king Aššurbanipal.

This likely refers to a foundation inscription, a well-attested Mesopotamian object type first appearing in the Early Dynastic period. Originally these were anthropomorphic or zoomorphic figurines with a nail or peg-shaped end, which were inscribed and buried in the foundations of buildings alongside a host of other auspicious objects to serve a protective function. An Early Dynastic limestone foundation figure (figure 7) in the Vorderasiatisches Museum, for example, represents the upper half of a man with his hands clasped in prayer, while the lower half is inscribed:

¹ Cyrus Cylinder, 30-32. (From Livius, after Hallo and Younger 2003; verify?)

materials and labor required.¹ In each case, the image functioned as a viable extension of the person for whom it was created. For the everyday worshiper, a representation could manifest a perpetual act of devotion, perhaps to be ritually installed before a god image (likewise a legitimate extension of the deity). We may call these performative images, borrowing a term from Austin's explanation of performative utterances.²

It is also worth noting that the term *salmu* is not restricted to mimetic imagery. Bahrani explains we cannot approach *salmu* "from the point of view of the opposition of person/image," and advocates against the translation "portrait": "the portrait is a copy of a real person (whether one thinks of it as encoded or pure). *Salmu*, on the other hand, has the potential of becoming an entity in its own right, a being rather than a copy of a being."³ This mode of thinking shares elements with contemporary semiology, in that representations may be at once both encoded and embedded into the real. If representation is understood as making present, *salmu* might be interpreted as "a mere facet of presence," part of an immeasurable whole also including but not limited to one's name (written and uttered), organic body, and shadow. In fact royal texts describing the installation of a royal monument often include the phrase "*šitir šumiya u salam šarrutiya*," roughly, "the written [characters] of my name and [visual] image of my kingship."⁴ I suggest we might try understand the monuments of Pasargadae as *salmu*, aspects of distributed presence.

We can assume that Cyrus was somewhat familiar with Mesopotamian visual practices, or at least the ontological status of Mesopotamian visual images, based on contemporary accounts which describe his conquest of Babylon. In the Cyrus Cylinder (figure 6), we read about a divinely-sanctioned and nearly bloodless takeover by the

¹ Regarding royal substitution, see *ibid.*, 129-131. On votive production, see Zainab Bahrani, "Votive Offerings: The Essence of Beings and Things," in *Mesopotamia: Ancient Art and Architecture* (London: Thames & Hudson, 2017), 50-51.

² J.L. Austin, *How to Do Things with Words* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1967).

³ Zainab Bahrani, "Salmu: Representation in the Real," 125.

⁴ *Ibid.*, 135.

previously discussed by Margaret Cool Root, whose seminal book *The King and Kingship in Achaemenid Art* explains the development of a royal iconography at Persepolis as a means to provide an idealized vision of kingship and empire. Perhaps we can expand her argument beyond the iconographic level to consider the phenomenological response to monuments at Pasargadae.

Important to this inquiry is a brief consideration of the ontological status of the image and the practice of image making in the ancient Near East. Images in the Mesopotamian tradition were not the unidirectional referential devices we interpret them to be in Platonic discourse, wherein the image points back to some essential form. Assyro-Babylonian aesthetics disregards this duality of real and mimetic, or in Derridean terms, soul and body, and instead considers the individual “not bipartite but a multifaceted assemblage of parts.”¹ Images, or *salmu*, to use an Akkadian term, were not mere illusions of their referents, but in fact valid and coextensive parts of that referent. In other words, there was an ontological equivalence between a thing and its representation. This was particularly important in the context of divination. Zainab Bahrani explains that for the Mesopotamians, “the domain of the real by definition includes a multilayered and complex system of signs that might be described as a metasemiotic real as opposed to metaphysical.”² They were not superstitious so much as empirical in their observation of signs and patterns, whether these occurred in textual exegesis or the natural environment around them.

Representational practices permitted patrons to take preemptive measures to avoid unsavory fates or to ensure a favorable legacy. Both the creation and desecration of images of the king for such purposes is well attested throughout Mesopotamian antiquity, while the practice of votive image-making was available to anyone who could afford the

¹ Zainab Bahrani, “Salmu: Representation in the Real,” in *The Graven Image: Representation in Babylonia and Assyria* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 2003), 121.

² *Ibid*, 127.

how has the erection of such monuments altered the way one experienced Pasargadae as a site? Following Lefebvre, the space of Pasargadae may be understood as a social product, generated through the activities of a collective body.¹ Harmanshah examines the relationship between the construction of monuments and the idea of the ceremonial event (or festival), “a civic spectacle that transforms the society through the society’s bodily participation, while it also transforms the spaces within which the event occurs.”² He clarifies that such spatial practices “are not confined to building activities, but equally encompass all practices that contribute to the formation of material and symbolic assemblages of spaces.”³ In defining Pasargadae as a social space, I suggest that the site was not only built through the collective activities of various teams of labor, but also was experienced (and effectively “reproduced”) through various forms of social action including ritual practices and state spectacles, and even everyday movement.

While the architectural form of the tomb is atypical of Near Eastern practice, the centrality of the king to society in Mesopotamia from the earliest periods is striking, and a monument which literally raises his presence makes sense. The Mesopotamian tradition has celebrated the king as protector and provider through texts and visual monuments alike as early as the fourth millennium BC.⁴ As Amelie Kuhrt writes, “civilized existence was conceived to represent a god-given and divinely established order, and the king acted as its guardian against chaos which was unleashed by the uncontrolled, anarchic powers of demons.”⁵ It was the king’s prerogative to oversee the construction and maintenance of urban infrastructure as well as the provisioning of the temple economy to provide for the gods, who protected his people in turn. The centrality of the king in Achaemenid art has been

¹ Henri Lefebvre, *The Production of Space* (Cambridge: Blackwell, 1991), 1991.

² Ömür Harmanshah, 106.

³ Ömür Harmanshah, 107.

⁴ ZB textbook citation?

⁵ Amelie Kuhrt, “Usurpation, conquest, and ceremonial: from Babylon to Persia,” in *Rituals of Royalty: power and ceremonial in traditional societies*, edited by David Cannadine and Simon Price (New York: Cambridge University Press, 1987), 30.

network of power centered on the Gygaean lake. The ridge forms a physical bridge between the lake and the Hermus River, bodies of water associated with both sacred and mythical heroes.¹ Excavations have yet to reveal significant earlier settlement within the Dasht-I Morghab, but the combination of above ground mortuary architecture and (man-made) water features at Pasargadae is nonetheless striking. What sort of associations might this pairing evoked for the visitor instead?

Monumental Presence

What do the monuments at Pasargadae do? How can we describe their function, beyond their utilitarian or conventional names? In his book *Cities and the Shaping of Memory in the Ancient Near East*, Ömür Harmanşah interprets the building of cities as an architectural practice, but also a type of public celebration and a source of political discourse. Eschewing earlier theories of “disembedded capitals” which focus primarily on the temporally particular act of founding cities, he instead seeks to contextualize urbanization within long term settlement trends, landscape processes, and broader environment histories.² This holistic approach leads him to describe the construction of cities and commemorative monuments as well as the cultivation of the landscapes as components of what he calls “spatialized narratives of the state,” in which “the political landscapes became cultural artifacts that represented the utopian ideals of the governing elites on the one hand and attempted to construct an image of ecological prosperity in the collective imagination on the other.”³ It is with this perspective in mind that I wish to re-examine the tomb of Cyrus and associated monuments at Pasargadae not only at their moment of creation, but instead through and even after the Achaemenid period.

One way we can shift the conversation is from origins to experience: in turning our focus from reference to sense, we might ask,

¹ *Ibid.*, 418.

² Alexander Joffe, “Disembedded Capitals in Western Asian Perspective,” *Comparative Studies in Society and History* Vol. 40, No. 3: 549-580.

³ Ömür Harmanşah, Introduction, *Cities and the Shaping of Memory in the Ancient Near East* (New York: Cambridge University Press, 2013), 10.

owners, particularly in the case of tumuli beyond Sardis.¹ Early studies of Lydian tumuli focused primarily on Bin Tepe as the presumed royal cemetery, with only limited attention given to those tumuli of greater Lydia. In fact the tumulus form seems to have carried prestige well beyond the capital: more than 500 Lydian tumuli have been documented outside of Bin Tepe, with larger clusters generally interpreted as symbolic markers of Lydian (and later Perso-Lydian) “family estates that probably controlled rural modes of production and resource exploitation with continuing strong connections to the capital at Sardis.”² Putting aside these questions of ethnicity and allegiance, I wish to revisit the Sardis tumuli to consider issues of space and place.

Lydian Sardis was not built on a historic man-made tell, but was instead constructed on a strategic and easily defensible natural outcrop, though this is not to suggest the region is void of earlier archaeological or cultural significance. The Bin Tepe necropolis sits roughly ten kilometers north of Sardis on a limestone ridge, a commanding and central position invested with ancestral and sacred qualities. Aiming to reassess the meaning of Iron Age tumuli in Lydia, the Central Lydia Archaeological Survey has identified a network of Middle and Late Bronze Age citadels to show that the Bin Tepe tumuli were neither the only nor the first monumental sites in the area. None of these citadels was reinhabited after the Late Bronze Age collapse, yet the continuous occupation of smaller nearby settlements as well as the construction of Iron Age tumuli in close proximity appear to indicate collective knowledge of these sites. Thus we might suggest the Bin Tepe tumuli are monumentalized not only through grand form and opulent contents, but also through their location.

The Bin Tepe ridge is not only directly visible from Sardis, visually communicating with the Lydian seat of power, but also may be considered the site of meaningful memories of a sprawling Bronze Age

¹ Olivier Henry, “Marking Karian Soil. Lydian Tumuli in Karia, Sixth to Fourth Century BC,” in *Tumulus as Sema*, edited by Olivier Henry and Ute Kelp (Boston: de Gruyter, 2016): 429-444. Christina Luke and C.H. Roosevelt, “Memory and Meaning in Bin Tepe, the Lydian Cemetery of the Thousand Mounds,” in *Tumulus as Sema*, edited by Olivier Henry and Ute Kelp (Boston: de Gruyter, 2016): 407-428.

² *Ibid*, 410.

the tomb chambers of the nearby Bin Tepe cemetery north of the Hermus River (figure 5).

The term “tumulus” is used to describe the artificial mounds covering a tomb chamber. In such an arrangement the deceased is at once both interred and elevated, as these mounds literally stick out from the natural landscape, raising a sort of presence, even though the inner architectural components may not be visible. The Lydians were not the first people to build tumuli in the region. Tumulus type burials were introduced into Anatolia during the Iron Age, though comparable tombs are observed throughout the southern and eastern Mediterranean as well as further north towards Thrace and the Black Sea. The timber and earth tumuli of the Phrygian aristocracy at Gordion are among the most famous examples, though these are perhaps better known for their luxurious contents than the structures themselves.¹

Whereas the chambers within the Phrygian tumuli lack doorways, the Lydian tumuli, like the Tomb of Cyrus, feature stone chambers with doorways and sometimes, anterooms and short dromoi, which is to say they are “symbolically and practically provided with access.”² Considering the role of doors in sacred and mortuary architecture, Orhan Bingöl suggests that tomb doors, “both functionally and symbolically, have a similar meaning as naos doors,” in that they belong to “those who have finally arrived at immortality,” either by religious dogma or monumental commemoration.³ The comparison is also apt in the case of the Pasargadae, since unlike the tumuli which were covered with a thick layer of earth, the tomb of Cyrus remained accessible in its finished state.

Lydian tumuli are also valuable comparanda in that previous studies have often focused on identifying the ethnic identity of the

¹ Likely the descendants of “timber-lined, covered burial pits resembling kurgan burials in southern Russia and Scythian burials, which have wooden burial chambers covered by piles of rubble and large earth mounds.” *Ibid.*, 20.

² *Ibid.*

³ Orhan Bingöl, “A ‘Door’ Between Two Worlds. A reflection on tumuli,” in *Tumulus as Sema*, edited by Olivier Henry and Ute Kelp (Boston: de Gruyter, 2016), 450.

Tumulus as Sema

Lydia offers perhaps the best comparanda to the early Achaemenid empire in terms of both political and material structures. The golden age of the Lydian kingdom, from the Mermnad dynasty down through the Persian conquest, was reached through “symbiosis with its neighbors: Ionians, Carians, and Phrygians.”¹ The Achaemenid empire might similarly be understood as a collection of satrapies, a confederation distinguished from, for example, the Neo-Assyrian empire, which relied on torturous tactics of mass deportation to control its citizens.² Lydian material culture often shares a variety of features with “East Greek” objects, while proximity to and the ultimate Lydian takeover of Phrygia likewise led to mutual borrowings in material and perhaps linguistic culture. Additionally the Lydian kings were in contact with both Mesopotamian rulers and Saite Pharaohs, expanding the reaches of their cultural milieu further south and east.³

Yet to describe Lydia as simply derivative is misleading, particularly in the building of the capital. Lydian Sardis may be distinguished from Phrygian Gordion and likened to later Pasargadae in that the citadel of Sardis is not built on a stratified mound accumulated through generations of settlement, destruction and rebuilding. Instead the city is “set upon a mountain spur dominating the Hermus plain by its natural elevation and strategic position,” and what remains of the unfortunately eroded city is “both impressive and surprising in its monumentality: terraces with ashlar retaining walls, [and] the masonry with its drafted edges of excellent quality, connected by stairs”⁴ (figure 4). Such masonry is likewise observed in

¹ Machteld J. Mellink, “Lydia and Sardis in Anatolian Context,” in *Sardis: Twenty-seven years of discovery*, edited by Eleanor Guralnik (Chicago: The Society, 1987), 18.

² Reinhard Bernbeck, “Imperialist Networks: Ancient Assyria and the United States,” *Present Pasts* Vol. 2, No. 1 (2010): 142-168.

³ Taking the maximalist position, Mellink suggests “the capture of Sardis by Cyrus and the Persians in 547 BC was to some extent a case of *Lydia capta ferum victorem cepit*, as is evident from the prominent role of Sardis in the history and culture of the Persian empire and other empires subsequently.” Mellink, 19.

⁴ Previously identified by Stronach and Nylander as the likely sources for early Achaemenid forms observed at Pasargadae. *Ibid.*

of interest in solidity, in improvement and rationalization of the working traditions, especially considering the many disturbances with which unruly nature used to curb man's ambition to create for more than a short time. In the Greek sphere, even in the earliest stage of monumental construction in stone, there is a dynamic note, a continuous striving for better results with less expenditure of labor, time and money. We sense a dynamic relation to the materials and their possibilities, a kind of freedom, a questioning of tradition, an analysis of the issues involved and a deduction of fundamental principles.¹

For too long Achaemenid art historical scholarship has narrowly fixated upon questions of ethnicity, effectively equating the material monuments with the artisans and stonemasons responsible for their construction. How might we instead benefit from less anthropocentric modes of inquiry?

Accepting the identification of the tomb of Cyrus, we might ask ourselves, why this form? What does it do? We do not know how Cyrus' own ancestors were buried, nor do we know much about the burial methods adopted by Median kings, and the only older local tombs are quite primitive by comparison, basic cist graves with pitched roof slabs.² The kings of Mesopotamia were by and large interred in humble tombs, and lavished with grave goods rather than architectural or sculptural adornment as we observe in their palaces.³ The decision to build a conspicuous monument like the tomb of Cyrus suggests an evolving relationship to death and royal legacy. Given the closest parallels for this type are indeed found in the western reaches of the empire, in Lydia and Ionia, some comparative analysis might provide insights about the role of such a structure in Achaemenid imperial realm.

¹ *Ibid.*, 71.

² David Stronach, "The Tomb of Cyrus," 39-40.

³ The discrepancy between humble funerary architecture and lavish grave goods is perhaps best demonstrated by the Assyrian queens' tombs at Nimrud. Muzahim Mahmoud Hussein, *Nimrud: the queens' tombs* (Chicago: Oriental Institute at the University of Chicago, 2016).

on the identity of the craftsmen who built the Achaemenid monuments, arguing it is easy for foreign craftsmen to adopt iconographic formulae and "procedures concerning the superficial rendering of form," but for an "artist" it is "difficult, if not impossible, to renounce his deeper artistic heritage... to change the syntax, the structure and the conception of the whole."¹ Nylander describes the dichotomy of archaic and classic phases of Achaemenid art represented by Pasargadae and Persepolis respectively, and his book takes a Morellian approach to better understand the technical underpinnings of the former.

The surfaces of the worked stone monuments on site (as well as unfinished monuments) reveal the tools and techniques used for their manufacture. Very few stonemasons tools have been found on site, likely due to iron corrosion, and a lack of written or pictorial sources describing the construction process leaves the stones with their tool marks as Nylander's primary evidence. A thorough description of stone cutting practices and materials leads him to suggest the techniques used for sculpture and relief were essentially the same as those used for architecture, though we have little unfinished sculpture as compared to architecture, especially at Pasargadae.² Ultimately Nylander presents a technically advanced and refined artisan tradition, the aesthetic sophistication of which "may justly be said to rival that of Egypt and Ionia, and the great care devoted in Iran to constructional detail and solidity is unique in the early Near East outside the Egyptian and eastern Greek and Lydian spheres."³

Although this connoisseurial approach provides interesting technical data for comparative purposes, still Nylander falls victim to the enduring East West dichotomy and tropes about the stagnant Orient. Greek and Lydian workmen, he concludes, are the necessary catalyst to motivate Achaemenid creativity:

In the East a kind of unintellectual, static and conservative, irresponsible and passive spirit seems to be manifest in a certain lack

¹ *Ibid.*, 17.

² *Ibid.* 35.

³ C. Nylander, "Origins of Achaemenian Masonry" in *Ionians in Pasargadae. Studies in Old Persian Architecture* (1970), 47.

the ceiling. A long hollow space within the roof seems to have relieved stress from the span below, though its function remains unclear.¹ The tomb is at once both simple and imposing, standing apart from the other major monuments to dominate the southern half of the Morghab plain, its massive masonry reaching a height of nearly six meters. In some ways the stepped form evokes Elamite ziggurats as well as Urartian platform temples, yet there is no clear precedent for this type of mortuary architecture in Iran or Mesopotamia. Instead one must look further west.

Carl Nylander's seminal work, *Ionians in Pasargadae*, examines the Greek contribution, which he suggests has been the most controversial aspect of discussions of origins and influences on Achaemenid art. From its inception, Achaemenid art history was written according to a presumed east west binary, an analogical extension of the belligerent relationship represented in Classical texts like Herodotus' *Histories*, and thus the suggestion that Achaemenid art could stem from the same peoples who later built monuments like the Parthenon was practically inconceivable. Herzfeld's report from Pasargadae was among the earliest analyses to complicate this relationship, while Scheil's publication of the Susa foundation charter offered philological support for the Ionian involvement.² Considering sculpture, Frankfort subsequently noted the Greek influence in plasticity on Achaemenid reliefs, and Richter took the extreme position, surveying across genres to describe Achaemenid art as "a peripheral province of the Greek artistic world."³ While Richter's theory was seized upon by classical scholars in particular, anti-Greek sentiments persisted, and further studies continued this partisan debate without much progress.

Nylander criticizes previous stylistic analyses as largely vague and often resulting in contradictory verdicts. He focuses his study precisely

¹ Sami suggested this space was used as the actual burial chamber, though neither historical nor structural evidence supports such a theory. David Stronach, "The Tomb of Cyrus," 38.

² Jean- Vincent Scheil, "Inscriptions des Achéménides à Suse: Charte de fondation du palais," in *Mémoires de la Délégation en Perse* vol. XXI (Paris: Leroux, 1929): 3-34.

³ C. Nylander, "Origins of Achaemenian Art" in *Ionians in Pasargadae. Studies in Old Persian Architecture* (Uppsala: Universitetet Stockholm, 1970), 15.

planned his prestigious buildings by consciously integrating elements from various parts of the newly founded empire," in order to make Pasargadae "a mirror of the diversity and wealth of his already World Empire, just as Darius would some decades later at Persepolis."¹ This anthropocentric understanding of the architecture remains the predominant interpretation at both sites, and while it is not incorrect, art history as a discipline has turned to other modes of inquiry that are worth exploring.

An Original Obsession

One question that remains largely unanswered at Pasargadae is how do the monuments work? What was the purpose of these various edifices and other interventions into the landscape? Most of the ruins at Pasargadae are referred to by utilitarian designations (Gate R, Palace S, Palace P) or conventional nicknames (the *Zendan*, or prison). The notable exception is the tomb of Cyrus (figure 2), the only monument at Pasargadae commented on by Greek historians and often the only feature mentioned by later travelers to the site, who used the Classical descriptions to both prove and refute its identification with Cyrus. Still, the textual sources leave us frustrated: all refer to an inscription on the tomb, but of eight royal Achaemenid tombs known to date (Cyrus at Pasargadae, and seven rock-cut tombs at Naqsh-e Rostam near Persepolis), only one (that of Darius) is inscribed.²

Most art historical scholarship on the tomb of Cyrus thus far has concentrated on the question of origins: what inspired the architectural plan and who was responsible for its construction? The basic design combines a high plinth of six receding tiers and a modest, gabled tomb chamber accessed by small double doors. Inside, one encounters a small room with smooth, flat walls and a rounded moulding just below

¹ *Ibid.*, 38. Regarding Persepolis, see Margaret Cool Root, *The King and Kingship in Achaemenid Art*.

² Greek historians admittedly often quoted at second or third hand, leading Stronach to suggest a conflation of epitaphs (e.g. CMa) from the adjacent palace and the tomb. David Stronach, "The Tomb of Cyrus," in *Pasargadae. A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*, (New York: Oxford University Press, 1978), 26.

poorly-illustrated pages.¹ Herzfeld frequently sketched the architectural remains and sculptural fragments, and he collaborated with the architect Friedrich Krefter to reconstruct the plan of the site which would remain “unsurpassed until the end of the twentieth century despite the later valuable fieldworks.”²

Shortly after Herzfeld’s initial excavations, Aurel Stein worked at Pasargadae as part of a broader survey of Fars, with the objective of situating the site in a broader context. His work on the small mounds southeast of the Achaemenid ruins (*Do Tulan*) revealed a small fourth-third millennium settlement, but the absence of anything later until the Achaemenid period suggested Cyrus founded Pasargadae on what was practically uninhabited terrain.³ Stein’s map, which largely complemented Herzfeld’s was supplemented by aerial photographs of the site taken in 1935-6 by E.F. Schmidt, who had previously excavated at Persepolis. After the Second World War, the Iranian Archaeological Service continued work at Pasargadae under the leadership of Ali Sami. Between 1949 and 1955, Sami completed plans of the palaces and gate begun by Herzfeld, as well as revealed a series of stone watercourses, an irrigation system, and parts of the *Tall-I Takht*. He was also responsible for launching preservation initiatives, enclosing the monuments within baked brick walls and leveling the surroundings to prevent water runoff.⁴

From 1961 to 1963, David Stronach, on behalf of the British Institute of Persian Studies, conducted perhaps the most comprehensive excavations at Pasargadae, which he subsequently published in 1978. His monumental volume, replete with updated maps and plans (figure 1), offers a detailed examination of the site’s topography and monuments as well as a catalogue of objects. This study, alongside Carl Nylander’s *Achaemenid Imperial Art*, suggests that “Cyrus carefully

¹ Ernst Herzfeld, “Bericht über die Ausgrabungen von Pasargadae 1928” *Archäologische Mitteilungen aus Iran* I (1929-1930): 4-16. .

² Remy Boucharlat, “Archaeological Approaches and their Future Directions in Pasargadae,” in *World Heritage in Iran: Perspectives on Pasargadae*, edited by Ali Mozaffari and Brian Graham (Surrey: Ashgate, 2014), 35.

³ *Ibid.*

⁴ *Ibid.*, 37.

throughout the Achaemenid period, especially as the site of Cyrus' tomb. After the conquest of Alexander, however, the site was largely abandoned for centuries, until the tomb of Cyrus was eventually revived as a mosque sometime before the 14th century.¹ The only Classical texts to mention the city focus on Alexander honoring Cyrus at his tomb, and by the Islamic period the monument had in a sense shed its original Achaemenid identity, and was instead called the tomb of the mother of Solomon by local populations.

Scholars thus disputed the location of Pasargadae for centuries, comparing brief descriptions in Strabo and Arrian with the *Mashhad-I Madar-I Solaiman* to both support and refute the identification. These debates are summarized in George Nathaniel Curzon's *Persia and the Persian Question*, wherein he ultimately concluded based upon his own observations that the scattered ruins of the Dasht-i Morghab were in fact those of Pasargadae.² Several Western travelers drew the visible monuments, including the architect and archaeologist Felix Marie Charles Texier in 1840, and Jean-Baptiste Eugene Napoleon Flandin and Xavier Pascale Coste, painter and architect respectively, in 1841. The latter pair surveyed the site as well as the ancient road linking Persepolis and Pasargadae, though the first in-depth study of Pasargadae did not come until the early twentieth century under the auspices of Ernst Herzfeld.

Herzfeld's 1908 PhD thesis corroborated Curzon's identification of Pasargadae as Cyrus' capital, but he was unable to back up his hypotheses with archaeological evidence because the French delegation still had a monopoly on all excavations in Persia. His close relations with the Iranian elite and authorities eventually permitted him to become the first foreigner to excavate in Iran after the dissolution of this monopoly in 1928. He focused on the two palaces and gate, summarizing his 28 days of fieldwork in a short report of 12

¹ Excavations by Stronach revealed a "small city" from the late 4th to the early 2nd century BC, which was reoccupied in the early Islamic period. However, no written testimonies exist between the Classical Greek historians and thirteenth and fourteenth century texts, which refer to the tomb as belonging to *Madar-I Solaiman*. Boucharlat, R. 2015, 30.

² Curzon, 1892, 70-90.

Monuments and Memory at Pasargadae

Jacob Marc Stavis

The ancient site of Pasargadae, also called Batrakatash in the Elamite language, is often considered to be the first Achaemenid capital founded by Cyrus. Pasargadae is situated on the Dasht-i Morghab plain, one of the most elevated and northerly valleys along the main route between Isfahan and Shiraz in what is now Fars province. Perhaps because of its fewer architectural and sculptural remains, the site remains less well studied than the ostensibly grander later capitals at Persepolis and Susa. The Tomb of Cyrus is in fact the only monument at Pasargadae commented on by Greek historians, and often the only feature mentioned by later travelers, using the Classical sources to both support and refute its identification. Broadly speaking, current interpretations of Pasargadae describe the site as “early” Achaemenid art, a necessary precursor to the “Classical” styles which flourished under Darius and Xerxes. While there is indeed a slightly different flavor to the monuments of Cyrus, it is important to ask new questions of Pasargadae, moving beyond this purely evolutionary model of Achaemenid art.

Excavation History

Although Darius and his successors sponsored major projects elsewhere in the empire, including a new capital at Persepolis and a lavish palace at Susa, Pasargadae likely remained an important locale

- Al-Shanfari, A.,B. And Weisgerber, G.
 1989 A Late Bronze Age warrior burial from Nizwa, Oman. In P. Costa and M. Tosi (Eds.),
Oman studies: Papers on the archaeology and history of Oman, Rome: 17-30.
- Taha, M.Y.
 1983 The Archaeology of the Arabian Gulf during the First Millennium BC. *Al-Rafidan IV*:
 75-87.
- 2003 Excavations at Al Qusais. In Potts, D.T, Naboodah, H., and Hellyer, P. (Eds.),
*Archaeology of the United Arab Emirates: proceedings of the First International
 Conference on the archaeology of the U.A.E.:* 319.
- 2009 *The Discovery of the Iron Age in the United Arab Emirates*. Abu Dhabi: Ministry of
 Culture, Youth and Development, UAE.
- Thorvildsen, K.
 1962 *Burial Cairns on Umm an-Nar*. Årbor for Jysk Arkaeologisk Selskab, Aarhus.
- Vanden Berghe, L.
 1972 Recherches archéologiques dans le Luristan. 5e Campagne (1969). Prospections dans le
 Pusht-i Kuh central (rapport préliminaire). *Iranica Antiqua*, 9.
- 1973a Recherches archéologiques dans le Luristan. 6e Campagne (1970). Fouilles à Bard-i Bal
 et Pa-yi Kal; prospection dans le district d' Aivan (rapport préliminaire), *Iranica
 Antiqua* 10: 1-79.
- 1979b La Necropole de Moir Khar au Pusht-i Kuh, Luristan, *Iranica Antiqua* 15: 1-37.
- Velde, C.
 2003 Wadi Suq and Late Iron Age in Oman Peninsula. In *Archaeology of the United Arab
 Emirates: proceedings of the First International Conference on the archaeology of
 the U.A.E.* eds. Potts, D.T, Naboodah, H., and Hellyer, P (2003): 102-113.
- Vogt, B.
 1985 *Zur Chronologie und Entwicklung der Gräber des späten 4. -2.Jtsd. v. Chr. auf der
 Halbinsel Oman*. Unpublished PhD. Thesis, University of Göttingen
- Weeks, L.
 2000 *Prehistoric metallurgy of the Gulf*. Univ. of Sydney, unpublished PhD thesis.
- Weisgerber, G.
 1988 "Oman: A bronze-producing centre during the 1st half of the 1st millennium BC", in
 J.E. Curtis (ed), *Bronzeworking centers of Western Asia c. 1000–539 BC*, London,
 Kegan Paul International: 285–295.
- 1991 Archäologisches Fundgut des 2. Jahrtausends v. Chr. in Oman: Möglichkeiten zur
 chronologischen Gliederung. In: Schippmann K, Herling A &
 Salles J. F. (Eds.), *GolfArkuologie. Buch am Erlbach: Internationale Archaologie*, 6:
 1991: 321-330
- 2007 Copper in the 2nd Millennium BC (Wadi Suq Period). In: S.Cleuziou and M.Tosi (Eds.),
*In the Shadow of the Ancestors: The prehistoric foundation of the early Arabian civilization
 in Oman*, Sultanate of Oman: 227-228.
- Woolley, L. And Mallowan, M.
 1976 *Ur Excavations VI: The Old Babylonian Period*. London.
- Yule, P.
 1999 The Samad Period in the Sultanate of Oman. *Iraq* 61: 121-146.
- 2014 *Cross-roads -Early and Late Iron Age South-Eastern Arabia*. Wiesbaden: Harrossowitz
 Verlag.
- 2015 The 'Ibri/Selme Hoard from Al-Zāhirah Province–30 Years After. *The Archaeological
 Heritage of Oman*, 133–140.
- Yule, P. and Weisgerber, G.
 1986 The First Metal Hoard in Oman, *American Journal of Archaeology* 90: 223.
- 2001 *The Metal hoard from 'Ibri/Selme, Sultanate of Oman*. Franz Steiner Verlag: Stuttgart.

Orthmann, W.

1983 *Iranische Bronzen der Sammlung Beitz*. Bonn: Dr. Rudolf Habelt GmbH.

Overlaet, B.

2003 *The Early Iron Age in the Pusht-i Kuh, Luristan (=Luristan Excavation Documents IV)*, Acta Iranica 40, Leuven.

2005 The Chronology of the Iron Age in Pusht-i Kuh, Luristan. *Iranica Antiqua* XL: 1-33.

2013 Luristan During the Iron Age. In D. Potts (Ed.) *The Oxford Handbook of Ancient Iran*: Oxford University Press.

Philip G.

1995 New light on North Mesopotamia in the earlier second millennium B.C.: Metalwork from the Hamrin. *Iraq* 57: 133-135,

Pope, A.U (ed)

1938 *Survey of Persian Art*. Oxford: Oxford University Press.

Porada, E.

1964 Nomads and Luristan Bronzes. In M.J. Mellink (ed.): *Dark Ages and Nomad c. 1000 BC*, pp. 9-31. Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, Leiden.

Potts, D.T.

1992 *The Arabian Gulf in Antiquity*. 2 vols. Oxford.

1998 Some issues in the Study of the Pre-Islamic Weaponry of Southeast Arabia. *Arabian Archaeology and Epigraphy* 9: 182-208.

2001 Before the Emirates: An archaeological and historical account of developments in the region c. 5000 B.C. to 676 A.D., In I. Al Abed & P. Hellyer (eds) *United Arab Emirates: A New Perspective*. London.

2006 Elamites and Kassites in the Persian gulf. *Journal of Near Eastern Studies* 65, no. 2: 111-119

2009 Urartian and Assyrian echoes at Saruq al-Hadid (Emirate of Dubai), *Liwa* 2: 3-9.

2010 Cylinder Seals and their use in the Arabian Peninsula, *Arabian Archaeology and Epigraphy* 18: 55-74.

2014 Achaemenid Interests in the Persian Gulf. In Curtis, J. And Simpson, st.J. (eds.), *The World of Achaemenid Persia: History, Art and Society in Iran and the Ancient Near East*. London: I.B.Tauris.

Qandil, H.

2005 Survey and excavations at Saruq Al Hadeed, 2002-2003. In: P. Hellyer and M. Ziolkowski (Eds.), *Emirates Heritage. Vol 1. Proceedings of the 1st Annual Symposium on Recent Paleontological & Archaeological Discoveries in the Emirates, Al Ain, 2003*: 121-139.

Reuther, O.

1968 *De Innenstadt von Babylon*, Ausgrab. d. Deutschen Orientgesellschaft in Babylon, Wissenschaftliche Veröffentlichungen des deutschen Orientgesellschaft, 47: Osnabrück.

Salman, I.

1974 Forward two: The archaeological cooperation with the countries of the Arabian Gulf. *sumer* 30: 1- p.

Schaeffer, CL.

1939 *Ugaritica I*. Mission de Ras Shamra Tome III, Paris.

Schmidt, E., van Loon, M.N. and Curvers, H.H.

1989 *The Holmes Expeditions to Luristan*. The Oriental Institute: Chicago.

- 1996 "The Chronology of Southeast Arabian Iron Age", *Arabian Archaeology and Epigraphy* 7: 240-252.
- 1997 "The Iranian Iron Age and the chronology of settlement in southeastern Arabia", *Iranica Antiqua*, 32: 91-108.
- 2003 Columned Halls, Power and Legitimization in the southeast Arabian Iron Age. In: Potts, D.T., Naboodah, H., and Hellyer, P. (Eds.), *Archaeology of the United Arab Emirates: proceedings of the First International Conference on the archaeology of the U.A.E.*: 181-191.
- 2004 "The Impact of Southeast Arabian Intra-Regional Trade on Settlement Location and Organization during the Iron Age II period". *Arabian Archaeology and Epigraphy* 15: 24-42.
- 2005 "The Production, Distributions and Function of Iron Age Bridge-spouted Vessels in Iran and Arabia: Results from Recent Excavations and Geochemical Analysis", *Iran* 43: 93-115.
- 2007 Beyond the Desert and the Sown: Settlement intensification in late prehistoric southeastern Arabia, *Bulletin of the American Schools of Oriental Research* 347: 83-105.
- 2010 Iran and the Gulf in the First half of the First Millennium BC. In A. Avanzini (Ed.) *Eastern Arabia in the First Millennium BC (=Arabia Antiqua 6)*. Rome: 45-56.
- 2011 Ceramic production and exchange and the impact of domesticated *Camelus dromedarius* in southeastern Arabia. In: N.J.Conrad et al. (Eds.), *Between sand and sea: The archaeology and human ecology of southwestern Assia - Festschrift in honor of Hans-Peter Uerpmann*, Tübingen: 213-227.
- 2014 *The Archaeology of Prehistoric Arabia: Adaptation and Social Formation from the Neolithic to the Iron Age*. Cambridge: University Press.
- Magee, P. And Carter, R.
1999 Agglomeration and regionalism: Southeastern Arabia between 1400-1100 BC, *Arabian Archaeology and Epigraphy*, 10: 161-179.
- Magee, P., et al.
1998 "New evidence for specialized ceramic production and exchange in the southeast Arabian Iron Age", *Arabian Archaeology and Epigraphy*, 9: 236-245.
- 2002 Further evidence of desert settlement complexity: Report on the 2001 excavations at the Iron Age site of Muweilah, Emirate of Sharjah, United Arab Emirates, *Arabian Archaeology and Epigraphy*, 13: 133-156.
- Maxwell-Hyslop, R.
1946 Daggers and Swords in Western Asia: A Study from Prehistoric Times to 600 B.C. *Iraq*, 8, 1-65
- McCown, D.E, Haines, R.C. and Hansen, D. P.
1967 *Nippur I: Temple of Enlil, Scribal Quarter, and Soundings*. Oriental Institute Publications 78. The University of Chicago Press: Illinois.
- Moorey, P.R.S.
1971 *Catalogue of the Ancient Persian Bronzes in the Ashmolean Museum*. Oxford: The Clarendon Press.
- Muscarella, O.
1974 Decorated Bronze Beakers from Iran. *American Journal of Archaeology* 78: 239-254.
- Nagel, W.
1959-1960 "Die Königsdolche der Zweiten Dynastie von Isin," in *A.f.O.* 19, pp. 94ft
- Nashef, K.
2010 Saruq al-Hadid: An industrial complex of the Iron Age II period. In A. Avanzini (Ed.), *Eastern Arabia in the first millennium BC (=Arabia Antiqua 6)*, Rome: 213-226.

- 1953 Swords, Rapiers and Horseriders. *Antiquity* 27 (106): 67-78.
Haerinck, E. And Overlaet, B.
- 2004 The Chronology of the Pusht-i Kuh, Luristan: Results of the Belgian Archaeological Mission in Iran. In *From Handaxe to Khan : Essays Presented to Peder Mortensen on the Occasion of His 70th Birthday*, 118–136. Aarhus University Press.
- 2010 Bronze and Iron Age Pottery from the Ilam Graveyard (Pusht-i Kuh, Iran). *Iranica Antiqua* XLV: 277-304.
Hauptmann, A.
- 1985 500 Jahre Kupfer in Oman, Band I: Die Entwicklung der Kupfermetallurgie vom 3. Jahrtausend bis zur Neuzeit. In *Der Anschnitt, Zeitschrift für Kunst und Kultur im Bergbau*, suppl. Vol.4, Bochum.
- Hermann, J.T.
- 2013 Three-Dimensional Mapping of Archaeological and Sedimentary Deposits with Ground penetrating Radar at Saruq al-Hadid, Dubai, United Arab Emirates. *Archaeological Prospection*.
- Hermann, J.T. Casana, J. and Qandil, H.S.
- 2012 A sequence of inland desert settlement in the Oman peninsula: 2008–2009 excavations at Saruq al-Hadid, Dubai, UAE. *Arabian Archaeology and Epigraphy* 23: 50–69.
- Herzfeld, E.
- 1968 *The Persian Empire. Studies in geography and ethnography of the ancient Near East*. Edited from the posthumous papers by Gerold Walser. Wiesbaden: Franz Steiner.
- Højlund, F.
- 1987 *Failaka/Dilmun: the second millennium settlements -The Bronze Age Pottery*, Aarhus.
- Højlund, F. and Andersen, HH.
- 1994 Qala'at al-Bahrain 1. The northern city wall and the Islamic fortress. Aarhus: JASP, 30/1:Fig. 1855.
- Jasim, S.A
- 2011 Funerary Architecture and Burial Practices during the 2nd millennium BC in Jebel Al-Buhais, Sharjah, United Arab Emirates. In Conrad, Drechsler and Morales (ed.) *Between Sand and Sea: The Archaeology and Human Ecology of Southwestern Asia*. pp. 191-211. Kerns Verlag: Tübingen.
- 2012 *The Necropolis of Jebel al-Buhais: Prehistoric Discoveries in the Frontier of Sharjah, United Arab Emirates*. The Department of Culture and Education: Sharjah, UAE.
- Layard, A.H.
- 1849 *The Monuments of Nineveh*. London.
- Lombard P.
- 1979 Aspects culturels de la péninsule d'Oman au début du 1^e millénaire av. JC. Paris: unpublished MA thesis.
- 1981 Poignards en bronze de la péninsule d'Oman au 1^{er} millénaire: Un problème d'influences iraniennes de l'Age du Fer. *Iranica Antiqua* 16: 87-93.
- 1982 Iron Age Stone Vessels from the Oman Peninsula: A Preliminary Note. *Proceedings of the Seminar for Arabian Studies, Vol. 12*: 39-48
- 1984 Quelques éléments sur le métallurgie de l'Age du Fer aux Emirats Arabes Unis. In: R. Boucharlat and J.F. Salles (Eds.), *Arabie orientale, Mésopotamie et Iran méridional de l'Age du Fer au début de la période islamique*, Paris: 225-235.
- 1985 *L'Arabie orientale a l'Age du Fer*. Unpublished Phd Dissertation, Université de Paris 1.
- Magee, P.
- 1995 *Cultural change, variability and settlement in southeastern Arabia from 1400 to 250 BC: The view from Tell Abraq*, Sydney, The University of Sydney, unpublished PhD thesis.

- 2010 Authority and Religion in south East Arabia during the Iron Age: a review for architecture and material from columned halls and cultic sites. In In A. Avanzini (Ed.) *Eastern Arabia in the First Millennium BC (=Arabia Antiqua 6)*. Rome: 109-141.
- Bibby, G.
1970 *Looking for Dilmun*. Alfred Knope: New York.
- Boehmer, R. M.
1983 Dolche von Tell Subei- di (Hamrin). *Baghdader Mitteilungen* 14, 101-108.
- Boehmer, R. M., Kessler, K & Dämmer, H.W
1985 *Tell Imlihiye, Tell Zubeidi, Tell Abbas*. P. von Zabern, Mainz am Rhein
- Boucharlat, R. and Lombard, P.
1983 "L'Age du fer dans l'oasis d'Al Ain: Deux saisons de fouilles a Rumeilah". Proceedings of the Seminar for Arabian Studies, vol 13: 3-17.
- 1985 The oasis of Al Ain in the Iron Age: Excavations at Rumeilah 1981-1983, Survey at Hili 14, *Archaeology in the United Arab Emirates*, 4: 44-73.
- Calmeyer, P.
1969 *Datierbare Bronzen aus Luristan und Kermanshah*, Untersuchungen zur Assyriologie und vorderasiatische Archäologie 5, Berlin.
- Carter, R.
1997 *Defining the Late Bronze Age in Southeast Arabia: Ceramic Evolution and Settlement during the 2nd mill BC*. Unpublished Phd Dissertation, University College London.
- 2001 Saar and its external relationships: New evidence for interaction between Bahrain and Gujarat during the early second millennium BC, *Arabian Archaeology and Epigraphy* 12: 183-201.
- Cleuziou S.
1981 Oman peninsula in the early second millennium B.C. In: Hartel H, ed. *South Asian Archaeology* 1979. Berlin: Reimer.
- 1989 "The Early Dilmun period and "the Middle Dilmun period", in Bahrain National Museum Archaeological collection vol.1.(ed. Lombard, P. And Kervran M.)
- Cleuziou, S. And Tosi, M. (Eds.)
2007 *In the Shadow of the Ancestors: The prehistoric foundation of the early Arabian civilization in Oman*. Sultanate of Oman: Ministry of Culture and Heritage.
- Curtis, J.
1983 Some Axe Heads from Chaghar Bazar and Nimrud. *Iraq* XLV: 93-81.
- Deshayes, J.
1970 *Les outils de bronze de l'Indus au Danube*. Paul Geuthner: Paris.
- Dossin, G.
1962 Bronzes Inscrits du Luristan de la Collection Foroughi. *Iranica Antiqua* 2: 149-164; Pls. XIII-XXXIV.
- Dyson, R.H. Jr.
1964 Notes on Weapons and Chronology in Northern Iran around 1000 BC. In: M.J. Mellink (ed.): *Dark Ages and Nomad c. 1000 BC*, pp. 32-45. Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten, Leiden.
- Frifelt, K.
1970 Jamdat Nasr fund fra Oman. *Kuml* 1970: 1971.
- 1975 On Prehistoric Settlement and Chronology of the Oman Peninsula, *East and West* 25: 359-424.
- Godard, A.
1938 Bronzes du Luristan, *Athar-i Iran III*, pp.233-263, Tehran.
- Gordon, Col DH.

the bulk of connections between the southeast Arabian collection of short swords is later than their western Iranian and Mesopotamian counterparts. Second, it highlights a delay in Kassite's presence -and rule- in Bahrain and the appearance of Kassite-related material in Oman and UAE. Third, it questions the medium and modality of the appearance of Zagros-related cultural traits -such as columned halls, bridge spout vessel forms, and short swords- in southeastern Arabia, especially in light of the absence of any short swords from Bahrain and Failaka. While ceramic examples of bridge-spouted vessels are known from many sites in western and northern Iran, they are not common in excavated sites of Pusht-i Kuh (Vanden Berghe : 94). This poses an interesting question for future research as to the route of exchange that resulted in the arrival of short sword form in southeast Arabia.

Conclusions

The present review of the chronological and typological evidence for southeast Arabian short swords of the Iron Age is far from a comprehensive study of the material. The very diverse and widespread evidence for evolution of short swords in Ancient Near East requires a much more in-depth analysis of the archaeological and historical records, a situation that is rendered more difficult by the dearth of historical documents from Kassite and Isin II periods in Mesopotamia. To add to this lack of sources one must add the near complete lack of Kassite imagery of weapons, both in glyptic and in monumental forms. In light of the strong ties between the short swords of Iron Age southeastern Arabia and Kassite period sites in Mesopotamia and Western Iran, it is surprising that no Kassite imagery -seals, seal impressions, or Kudurrus- containing short swords of this type has been found.

References

- Avanzini, A. And Phillips, C.
 2010 An outline of recent discoveries at Salut in the Sultanate of Oman. In: A. Avanzini (Ed.), *Studi sul Vicino Oriente antico dedicati alla memoria di Luigi Cagni*, Rome: 1231-1347.
- Benoist, A.
 2008 The Iron Age Culture in the United Arab Emirates, between 1100 BC and 250 BC. *Bulletin of Archaeology*, Kanazawa Univ. 29: 31-41.

The flap rim swords were discovered at Kotal-i Gulgul and Duruye, both of which are among the earliest Iron IA cemeteries (Haerinck and Overlaet 2004: fig.5.26). One flap rim sword found at Tell Zubaidi also belongs to this horizon (Boehmer, Kessler and Dämmer 1985: Taff. 149, no.646.).

In Oman and UAE, however, short swords are primarily found in the Iron Age II context, corresponding to Rumeilah II and Tell Abraq III. The dating of this horizon is partially based on shared ceramic traditions with contemporary and independently -dated levels at Qal'at al-Bahrain.

The Iron I ceramics of Oman are coarse and limited in shapes, with a pedestaled goblet form that recalls contemporary Kassite forms from Mesopotamia, and of Kassite levels at Bahrain and Failaka (Magee 2014: 190).

In Bahrain, Kassite ceramics are from Qal'at al-Bahrain periods IIIa-b, which is roughly contemporary with Failaka periods 3B and 4A. Period IIIc is post-Kassite at Qala'at al-Bahrain (Højlund and Andersen 1994: 185) and the greenish ware pottery found in Qala'at IIIc, which clearly belongs in a Mesopotamian tradition of late 2nd mill and early 1st mill date, is found at Tell Zubaidi in Mesopotamia (Boehmer and Dämmer 1985: pls.42-43). This pottery is also found at Rumeilah Period I and at Qarn Bint Saud (Højlund 1987: 85), and includes bowls with near vertical rims (Højlund and Andersen 1994: fig.840; pl.29: 44-55), and thickened banded rims (Højlund and Andersen 1994: 189; Velde 2003: 105; fig.4-10). As such, Iron II horizon in southeast Arabia, which contains the short swords, is placed well into the post-Kassite period on Bahrain.

Therefore, the two tombs of al-Wasit and Nizwa in Oman, both of which are dated to the Iron I on the basis on pottery (Magee 2014: 190), represent the earliest context for the short sword in Arabia. In fact, Al-Shanfari and Weisgerber (1989: 20) had suggested that the three examples from Nizwa must be typologically earlier than those with semi-circular features (i.e. Moorey 1971: no.50), yet this suggestion was not stratigraphically explored. Their proposed date for the three Nizwa short swords is ca. 1200 BC.

This reviewed evidence for relative chronology of short swords in the region serves to propose three observations. First, it suggests that

(1971: 37). Other comparative unprovenanced examples include one in the Beitz collection, now in the collection of Folkwang Museum in Essen, Germany (Orthmann 1982: fig.72), which is very similar to the Category 1 of southeastern Arabian swords, and which he attributed to northern Iran (Orthmann 1982: 23). To this list we must add the corpus of seven inscribed bronze short swords attributed to Luristan in the Foroughi Collection (Dossin 1962: no.1-6). The importance of these inscribed examples lies in their mentioning of the kings of the 2nd Dynasty of Isin and Kassite kings of Babylonia (Dossin 1962: 150).

Discussion typology

This brief overview the body of comparanda from the western Iran and eastern Mesopotamia serves to demonstrate that not all types of southeast Arabian shorts were present in Iran and Mesopotamia. This is particularly true of what has been classified in this paper as Category 3, where no close parallels were identified in western Iran or Mesopotamia. The semi-circular pattern that decorated the base of the grip is in general appear to be very rare outside of southeast Arabia, as Iranian and Mesopotamian examples comparable to Category 1 are also devoid of the semi-circular feature that is so ubiquitous in the southeast Arabian corpus. On the other hand, the flapped rim examples that are very common in western Iran and Mesopotamia are not found in Oman and UAE. While the fragility of the flaps may have contributed to their absence in the southeast Arabian corpus, it is also possible that the flapped rim version simply did not achieve widespread appreciation in this region. The long hilts of Category 3 -a feature they share with category 4- is equally rare outside southeast Arabia, and may represent a regional preference for shorter blades.

Dating

Another possible explanation for the absence of flap rim feature in southeast Arabian collection may be chronological. As demonstrated above, the majority of comparable swords in Pusht-i Kuh were found in Iron IA contexts, which corresponds to the rule of Kassites in Babylonia, ca. 1300-115- BC. The material culture of Pusht-i Kuh in this period demonstrates substantial influence from Kassite Mesopotamia.

This building was identified as a sanctuary (Schmidt, van Loon and Curvers 1989: 50; pl.155: e). Many votive offerings with dedicatory inscriptions to Ninlin were found in this building. The hoard to which the hilt belonged included seals, a bronze axe and a number of copper and bronze ornaments. It also contained a fragment of a copper/bronze nipple beaker or goblet that carries a design of ruler-and-attendant scene (Schmidt, van Loon and Curvers 1989: H.H 322), of a type common in Iran in the 10th and 9th centuries BC (Calmeyer 1973: 224-28; Muscarella 1974: 243-49, 1977:77, 1981a:322). Surkh Dum-i Luri had an unusually high percentage of seals, many of which were found incorporated into the floors and walls of the sanctuary, and thus were perhaps previously been part of the sacred inventory. Nearly all were of Iron Age variety, with a few earlier one that were well worn. The ones found with the hilt included one Neo Assyrian and four Elamite/Neo Elamite cylinder seals (Schmidt, van Loon and Curvers 1989: 413-451).

Outside Pusht-i Kuh, a comparable bronze dagger (Thrane 2001, fig. 65:1) was found in Settlement layer C at Tepe Guran. The burial was of an adult male, laid on a bed of mudbricks. The mudbrick bed of this burial resonates with Kassite graves from Babylon, where bodies were found on mudbrick or clay platforms (Reuther 1968: 159). The dagger was found resting on the lower part of the chest on the pelvis. In Guran's example, the hilt is crescent-shaped and had remains of rivets preserved. Other grave goods in this tomb included some personal ornaments and a small bronze jug with a nearly-bridge spout. The base of the spout has a bulge and decorative nails around it, similar to the bronze jugs from Bard-i Bal tombs 2 and 19. The form is well attested at the cemetery of Pa-yi Kal as well (Vanden Berghe 1973a grave 1969,3, fig, 23, pl.XXVIII), and another one from Cham Chakkal 2 (Vanden Berghe 1979b, fig.2).

Unprovenanced swords

A rather large collection of unprovenanced short swords are known from museums and private collections. Moorey (1971) has published a number of these unprovenanced examples in the collections of Ashmolean Museum (1971: fig.3. no.47, 48, 50), all of which come from the art market and were found through clandestine excavations, most likely come from either Luristan or southwestern Caspian regions

Nimrud (Curtis 1983: fig.4-3), which looks identical to the examples from al-Wasit, al-Qusais no.3 and from Tell zubaidi. This specimen from Nimrud was found in a grave that is now dated to ca.1500 BC (Curtis 1989: 76).

The second sub-variant from Pusht-i Kuh (=A2) is not nearly as common as the first, with only 5 examples ever excavated from this region (Haerinck 2003: 157). The form consists of a narrowing of the area between the pommel and the flap rims of the grip. Two examples from Nizwa, in Category 2 of Southeastern Arabian swords correspond to this group from Pusht-i Kuh. While not found in great numbers from either Southeast Arabia or Pusht-i Kuh, this type of short sword has a wide distribution in the Near East, with examples found as far as Ras Shamra (Schaeffer 1939: fig.63), Ur (Woolley and Mallowan 1976: fig.4.1-2) and Nimrud (Layard 1849, pl.60.10) and Nippur (McCown, Haines and Hansen 1967: pls. 30.3-5, 32-4); all of which have been found in 14th cent BC contexts (Haerinck 2003: 157).

The overall shape of the third sub-variant (=B1/2) of short swords from Pusht-i Kuh, which include those without flap rims (Haerinck 2003: 160), corresponds to Category 1 of the southeast Arabian short swords. In Pusht-i Kuh, examples of this type are found in an Iron IA context at Bard-i Bal (Harnick 2003: pl.194-5). It is interesting that the pronounced constriction in the lower part of the hilt, a diagnostic feature of the Category 1 of southeast Arabian swords, is not represented in the Pusht-i Kuh assemblage. Comparable examples are known from Kassite sites in Mesopotamia (Boehmer, Kessler and Dämmer 1985) and the unprovenanced examples with names of Isin II kings (Nagel 1959-1960: abb.12; Calmeyer 1969).

The closest parallels for Category 4 come from an Iron IA tomb at Payi Kal Cemetery that was reused through the Iron III period in Pusht-i Kuh (Haerinck 2003: 523, pl. 141), however, Haerinck noted that the location of the sword in the tomb made it clear that it was among the earliest deposited, and as such most probably belonged to the original burial in the Iron IA period (Haerinck 2003: 160).

The only evidence for a short sword from a non-funerary context in Luristan came from the site of Surkh Dum-i Luri. A Bronze partial hilt fragment from (Haerinck 2003: Sor 1628) was discovered level 2B, in a wall hoard between two rooms of the main building level at the site.

The three graveyards of Kutal-i Gulgul, Shurabah and Bard-i Bal were originally started in Iron IA, but were continuously reused during the remainder of the Iron Age (Haerinck and Overlaet 2010: 295). The end of Mesopotamian influence in Luristan can be tentatively placed at around 1150 BC, evident in the absence of Mesopotamian-influenced objects in Iron III contexts in Luristan. This disruption may be the result of the military campaign of Shutruk-Nahhunte, an Elamite king, into Mesopotamia in 1150 BC and the subsequent disruption of Kassite settlements in Hamrin (Overlaet 2005: 11).

The short swords from Pusht-i Kuh can be divided into several subvariants (Haerinck 2003: 151). The earlier flanged-rim swords, by far the most common in Iron Age assemblage from Pusht-i Kuh, are found with flange the size of the full grip as early as ca. 1700 BC, and supplied with rim flaps from 1300 BC onwards (Maxwell-Hyslop 1946: 36-38). From Pusht-i Kuh, 53 examples were excavated by the Belgium Archaeological Mission in Iran; with many more looted in clandestine excavations and on display in collections around the world. Two variants of the rim flapped swords were identified in Pusht-i Kuh. The first sub-variant (=A1) (Overlaet 2003: 153; fig. 119) does not find direct parallels among the collection of South Arabian short swords. This type is however, the most common in Iron Age I and II of Pusht-i Kuh (Overlaet 2003: 152), yet very few have been found elsewhere. The closest parallels for this type come from Tell Zubaidi, found on the floor of a building that was probably burned in 1230 BC (Boehmer 1983: 101). The two unprovenanced examples with inscriptions to Marduk-Nadin-ahhe and Nebudchadnezzar I are also of the same form (Nagel 1959-1960; Calmeyer 1969), and agree with the Iron IA date of the Pusht-i Kuh specimens. Haerinck has noted that the flap rims are very prone to corrosion and occasionally only traces of them remain (2003: 152). This may be the case with the two examples from al-Wasit and from al-Qusais nos. 2 and 3. These four swords find their closest parallels at Kutal-i Gulgul and Duruyeh (Haerinck 2003: fig.122. KT.A0-42, DR.7-5). Kutal-i Gulgul and Duruyeh are the two earliest Iron I cemeteries excavated by the Belgium Expedition, and are firmly dated to Iron IA on the basis of ceramics and other grave goods that display strong ties to contemporary Kassite levels in Mesopotamia (Haerinck and Overlaet 2010: 295). A similar short sword found at

2010: 284). Shapes specific to Iron IA include pitchers with pinched spouts, gradually replaced by the teapots. Such pitchers are found at the Late Bronze Age sanctuary level IIIB at Surkh Dum-i Luri (Schmidt, van Loon and Curvers 1989: 20-23), and at in phase 7 at Tepe Guran, which is dated to Iron I (Thrane 2001: 86, pl.40). Tall "Istakan" beakers with narrow or pedestaled bases are also common in Iron IA Pusht-i Kuh, and find many parallels in contemporary Kassite sites in Mesopotamia, including Tell Zubaidi (Boehmer, Kessler and Dämmer 1985: 16-17, 52, Taf.50: 222, 30: 422). In general painted vessels are very rare in Early Iron Age Pusht-i Kuh, and are only found in Iron IA contexts (Haerinck and Overlaet 2010: 291). Iron IIB forms include a broad necked vase with three or four vertical handles on the shoulder, and is found at Kotal-i Gulgul and Shurabah, but it is generally not common in Pusht-i Kuh (Haerinck and Overlaet 2010: 292).

An important Pusht-i Kuh site with substantial connections to southeast Arabian material is Kotal-i Gulgul, where nine burials contained short swords. Many of the tombs were re-used, with earlier remains pushed back to make space for the new body. A total of 11 short swords were found from Area B at Kotal-i Gulgul, 6 of which were found in a re-used burial (Burial B.3), all of which dated to Iron I (Haerinck 2003: 396).

In Area A, in one of the reused tombs (Haerinck 2003, tomb.A2) a short sword was found next to the most recently interred individual, an undisturbed male skeleton, along with an iron arrowhead and the iron dagger on its waist, and a single Iron IIB pottery (Haerinck 2003: 393). In another tomb (tomb A4), two flanged bronze daggers, an arrowhead and shell rings were found. These diagnostic shell rings are a marker of Kassite period in Mesopotamia and occur often in early Iron Age tombs of Pusht-i Kuh. An Iron A date for this tomb is also supported by the presence of an Iron I beaker (Haerinck 2003: 394). Another reused grave (Tomb A9) presented five short swords and many bronze arrow heads. The grave goods put the date in Iron IA period, and consist mostly of Kassite imports, including a Kassite shell finger ring and a faience Pyxis. Another seven short swords were found in various graves at this site (Haerinck 2003: 395). In tomb A11, another re-used tomb, three short swords and a handful of arrowheads were found (Haerinck 2003: 395).

In Iran, closest parallels to the southeast Arabian swords are found in Pusht-i Kuh region of Luristan. The chronology of “Luristan bronzes” is now generally placed in the Iron I period. Haerinck and Overlaet have further divided the evidence from Pusht-i Kuh into four chronological sub-phases: Iron IA, Iron IB-IIA, Iron IIB and Iron III (Haerinck and Overlaet 2004: 129). The Iron IA in Pusht-i Kuh is placed at around 1300-1150 BC. While the Iron IA presents a continuation in material culture from Late Bronze Age, the presence of a number of objects imported from Kassite Mesopotamia, such as Iron IA carinated beakers, which are related to late Kassite pottery of contemporary Mesopotamia (Haerinck and Overlaet 2004: 129) and faience vessels (Haerinck and Overlaet 2004: 130) suggests the existence of connections with Mesopotamia. All known evidence from this period at Pusht-i Kuh comes from burials. The cemeteries of Duruyeh and Kutal-i Gulgul belongs to this period. Bronze flanged-hilt short swords are common among the Iron I to IIA burial goods (Haerinck and Overlaet 2004: 130). A sub-type is characteristic of Pusht-i Kuh: slightly crescent shaped pommel, flanged-rim hilt, and with no decoration on the guard (Haerinck and Overlaet 2004: fig.5.26). The short swords of Iron Age Luristan are never longer than 40cm (Overlaet 2003:151).

Iron IB-IIA period, placed at ca. 1150- 900 BC, sees a reduction in imports from neighboring regions. The diagnostic form of short sword continues but by Iron IIB (ca.900-750 BC) it is no longer common in graves. In general, the absence of diagnostic objects in Iron IB/IIA makes it difficult to identify the remains of this period, and often it is the absence of diagnostic IA form that differentiates a context as being of IB/IIA (Haerinck 2005: 12). In Iron IIA, several Late Bronze Age habitation sites that were abandoned in Iron IA are resettled (Haerinck and Overlaet 2004: 132), where a characteristic painted ceramic known as Baba Jan III is found. Iron Age III (ca. 750-650 BC) sees a rise in both habitation and burial sites in Pusht-i Kuh, yet the short sword is no longer in the repertoire of burial goods. While the bridge spouts are very common in Baba Jan III ware of neighboring Pish-i Kuh, they are almost never found in Pusht-i Kuh (Haerinck and Overlaet 2004 133).

Some of the pottery forms that are in use during Early Iron Age periods (Iron IA-IIB) in Pusht-i Kuh include teapots with bridge open spouts and a vertical handle (Overlaet 2003; Haerinck and Overlaet

1082 BC) (Boehmer 1983: 103) from which also an overlap-hilt similar to the longer Tell Zubaidi specimen is known. The form of Tell Zubaidi's example without the overlap is similar to one sword inscribed with the name of another Kassite ruler Adad-sumausur (1216-1187 BC) and one of the third king of the Second Dynasty of Isin, Ninurta-nadinsurmi (1131-1126 BC) (Fig. 9).

The double pithoi burial containing the short sword was found embedded in a wall of a building in Stratum I, the end of which was probably caused by the invasion of the Elamite ruler Šutruk-Nahhunte in 1160 BC. It is therefore more recent than Stratum I. The ceramics in the burial (two nipple-breakers, a round flask and a round jar) were not that different from those of the Stratum I, however, suggesting that the burial occurred not long after the abandonment of Stratum I, perhaps in the second half of the 12th century BC (Boehmer 1983: 107). The dagger is thus a little older than that of Marduk-nadin-ahhes, but it still belongs firmly to the period of the 2nd Dynasty of Isin. Interestingly, this is the only burial from Tell Zubaidi that contained any weapons (Boehmer and Dämmer 1985: 39). The dates suggested by the names are indeed consistent with the archaeological evidence of plain examples from secure contexts. Much discussing has concerned theories of how and why these inscribed daggers ended up in the Zagros (Porada 1964; Dyson 1964a; Hertzfeld 1968; Calmeyer 1969). Hertzfeld (1968: 29-31) had suggested that they were from the graves of Assyrian soldiers garrisoned in Luristan, while Calmeyer (1995: 36) suggested they may have been dedicated to local sanctuaries, similar to the one found in the wall hoard at the sanctuary of Surkh Dum-i-Luri (Schmidt, van Loon and Curvers 1989: 322), or given to soldiers who had served as mercenaries in Babylonian armies. Porada (1964) suggested that these inscribed daggers were given to the leaders of troops from Zagros, serving in the Babylonian army. Calmeyer discussed a range of interpretations for the inscribed bronze daggers, possibly as pillage from Mesopotamia, or alternatively as votive offerings by conquerors to local shrines (Calmeyer 1969). In any case, the independently dated contexts for similar swords in Mesopotamia and Iran aligns perfectly with the dating suggested by the chronology of Isin II and Kassite kings whose names are inscribed on unprovenanced short swords.

Salme/Ibri hoard, as well as at al-Qusais necropolis (Boucharlat and Lombard 1983: 6), Qarn bint Saud, and Saurq al-Hadid (Qandil 2005: 133). A soft stone example from Rumeilah is unique (Boucharlat and Lombard 1983: fig.10), and clearly imitates contemporary metal vessels. The form is very close to the bronze examples from Al-Qusais necropolis (Boucharlat and Lombard 1983: 6). The incised decoration of this spouted stone vessel from Rumeilah is consistent with *serie tardive* style of soft stone vessels that begin in the Wadi Suq period and continue into Iron Age (Carter 1997: 94).

Foreign parallels for southeast Arabian short swords

The limited presence of flanged hilt daggers at a number of sites across the Mesopotamia in the second quarter of the 2nd mill has been suggested by Phillip (1995: 140) to represent these short sword were not originally a Mesopotamian development, but rather a product of western Iranian traditions.

In Mesopotamia, the closest parallels to the southeast Arabian short swords comes from Tell Zubaidi in Hamrin. The site of Tell Zubaidi (Boehmer 1983; Boehmer and Dämmer 1985) yielded two bronze short swords. The first was discovered on the main floor of a building in stratum II, which was probably burnt down as a result of Assyrian hostilities perhaps around 1230 BC. The full length of the sword -still preserved- is 40 cm, with traces on the handle indicating that the handle was once inlaid with wood (Boehmer 1983: 101). There is a slight central ridge to both sides of the blade. Comparable examples in Mesopotamia have been reported from Kassite period levels at Nippur (McCown, Haines and Hansen 1967: pl. 30: 4 and 5; 32: 4). At Tell Zubaidi, the second sword was found in a double-pithoi burial of an adult male (Boehmer and Dämmer 1985: 40; grab 8). It was placed in front of the bent arms together with a whetstone (Boehmer 1983: 101). The two rivets that secured the original handle were preserved in place.

The form of the two examples from Tell Zubaidi, as a typical find from the period of 2nd dynasty of Isin, was discussed in detail first by many, including W. Nagel (1959/60) and Calmeyer (1969: 59-66), among others. The shorter example from Tell Zubaidi is particularly close to an inscribed example belonging to Marduk-Nadin-Ahe (1099-

as a Mesopotamian jars and soft stone vessels (Magee 2014: 229). The scale of imported ceramics highlights the inter-regional exchanges with neighboring Iran, Mesopotamia and Bahrain.

The columned halls are a staple feature of inland settlements (such as Rumeilah) during the Iron Age II period, and have well established parallels in western and northwestern Iran (Magee 2007). As there is no precedence in Arabia for such architectural element, the sudden appearance of columned halls in Iron Age II period is striking (Magee 2003: 184). The direct association of columned halls in Arabia with banqueting paraphernalia (spouted vessels, bronze ladles, incense burners) might suggest that the spread of these type of ritual activity reflects evolution of political strategy and organization (Magee 2003: 186). Magee has hypothesized that the desirability of bridge-spouted forms in Iron II Arabia and their functional specialization for pouring liquids suggests that the local population was emulating the behavior of an Iranian elite (Magee 2005: 112).

Despite the abundant evidence for association of bridge spouted vessels with bronze short swords and copper production facilities, the question of manufacturing of the bronze items remains unanswered. At Saruq al-Hadid evidence for copper smelting and production has been identified (Qandil 2005: 122). Recent survey work at Saruq-al-Hadid has revealed a highly dispersed site with a very large amount of metalworking slag (Nashef 2010). No real settlement has been excavated here, yet Saruq al-Hadid has yielded a very large assemblages of metal artifacts, and massive evidence for bronze and iron production. Two copper short swords were found in an area very close to a slag heap (Qandil 2005: 131) and furnace fragments (Qandil 2005: 138), suggesting that this area was involved in copper smelting, yet no direct evidence of production for the sword was identified. The discovery of a bronze tripod with clear Urartian and Assyrian parallels (Potts 2009) at this site highlights the extremely long possible range of exchange with northern Mesopotamia and northwestern Iran.

The use of bridge spout is not limited to ceramics: it occurs as with soft stone and metallic vessels as well. A type of metallic biconical bowl with long -often bridge- sprout (Weisgerber 1988: fig.166; 168:14) is found at numerous sites in southeastern Arabia. Metallic bridge spout vessels were found in association with bronze short swords in the

Absolute dates, derived from samples from many recently excavated sites across Arabia have provided independent absolute chronology for the bridge-spouted vessels at these sites, confirming that all come from local Iron Age II contexts, placed at ca. 1000-600 BC (Magee 2005: 96). The site of Muweilah (Magee 2004) near Sharjah has yielded over 70 vessels, the largest collection of bridge-spouted vessels ever discovered in southeast Arabia. C14 analysis from this single-period site placed the window for bridge-spouted vessels after c. 920 BC, and before the settlement's destruction at some point around 800-600 BC (Magee 2005: 98). Bridge-spouted vessels from Rumeilah also confirm these dates (Boucharlat and Lombard 1985: pl.51.3). These dates from eastern Arabia, therefore, align well with the Iranian evidence, yet they are typologically distinct -in form, surface treatment, and decoration- from their Iranian counterparts (Magee 2005: 99). A geochemical study (Magee 2005) of the two most common eastern Arabian wares that contained the bridge-spouted form, demonstrated that Sandy Ware was produced locally, while the other Fine Painted Ware was not (Magee 2010: 49), and was perhaps produced in Iran (Magee 1995: 107). Stylistic variations between the Fine Painted Ware and bridge-spouted vessels from Luristan suggests that the production center for this ware were somewhere else, perhaps in the Fars region (107).

The context where bridge-spouted vessels were discovered in southeast Arabia provides an interesting link to a contemporary Iranian architecture, sharing strong similarities to an Iranian columned hall. Bridge spouted vessels have been found in large numbers at a number of cultic sites across southeast Arabia that rose in the Iron II period along major transit areas: Saruq al-Hadid, Muweilah, and al-Qusais are among these. At all these sites extensive evidence for ceremonies (Benoist 2010: 129) that included snake-adorned representations has been found, along with large quantities of metal in the form of finished artifacts (many arrowheads) and unfinished slag (Magee 2014: 237-238). The evidence for bronze working alongside cultic activities reinforces the connection between the two spheres of activity.

A small room in Iron II complex that featured a columned hall, close to bronze working facilities at the site of Muweilah in UAE (Magee et al 2002) contained nearly 50 painted bridge-spouted ceramics, as well

hoard (Yule and Weisgerber, 2001. Pl. 47: 528), such as spouted vessels (Jasim 2012: 99). The long spouted vessel found in BHS27 (fig.114:1-4) has a parallel at al-Qusais (Taha 2009: pl.20F). This plain, long-spouted form (Fig. 114; 1) differs from the bridge-spouted examples known from Rumeilah and Muweilah and which are comparable to distinctively decorated artifacts of the Iranian Iron Age II and later periods (Potts 1990, 378; Magee 1996, 246; Jasim 2012: 293).

Foreign parallels for southeast Arabian ceramics continue into the Iron III period. The “Burnished Maroon Slipped Ware (BSMW)” (Boucharlat and Lombard (1983: 58) found at sites across Oman, Bahrain and UAE (Magee 1997: 46), has very close parallels throughout Iran (Magee 1997). Known in Iran as “Burnished Red Ware”, it is found in Iron III contexts in western Iran (Magee 1996: 249), including Baba Jan, Godin Tepe, Nad-i Ali, Dahan-i Gulaiman, Tal-i Zohak, and Pasargadae; in contexts dating to between the sixth and fourth centuries BC (Magee 1995:182–183). It is noteworthy that BSMW is completely absent at Jebel Buhais (Jasim 2012: 296), while it was found at Rumeilah Period 2 and Tell Abraq Phase 3. Although examples from Iron Age I and III contexts were also found, the majority of the Jebel Buhais pottery vessels are closely comparable - in terms of technique, shape and decoration - to those from Rumeilah Period 1 & 2 and Tell Abraq Phase 2, i.e. Iron Age II period (Jasim 2012: 294).

Columned halls and bridge spouted vessels

The appearance of bridge spout vessels forms in southeastern Arabia has been the subject of several studies (Magee 2005; Lombard 1982), and dealt with in some detail by others (Carter 1997). Magee (2005) has traced the distribution and chronology of Bridge-Spouted vessels in both Iran and eastern Arabia. His geochemical analysis of some examples from sites in UAE has demonstrated that while some vessels were imported from Iran, others were produced locally (2005: 93). In Iran, they appear to have a very long production period and are found within diverse ceramic traditions, with the oldest one dating to the late 2nd millennium, occurring all the way to the ninth century BC (Haerinck, Jafar-Mohamadi and Overlaet 2004:117). Magee’s (2005) thorough review of all such vessels found at southeast Arabian sites demonstrates a very wide distribution for them from Oman to Bahrain.

noting it as a solitary form that does not constitute a category. However, the general shape, style, material, and decorations of these two vessels are very close to the general corpus of Iron Age soft stone vessels from Oman and UAE, and as such do not suggest being imports.

The ceramics that were found in association with these short swords are more helpful in providing a comparative framework for placing the swords in local and regional context. While a detailed discussion of the various ceramic traditions from this period is well beyond the scope of this paper, a brief overview of the ceramic traditions of UAE, Oman and Bahrain during the Iron Age is necessary in evaluating the evidence.

Iron I period is not well understood in this region, and the material culture of this period is often indistinguishable from that of the Late Bronze Age. In Oman, the Early Iron Age pottery has close contemporary parallels with neighboring Iran (Yule 2015: 133) and Mesopotamia. Ceramics of Iron I are coarse and limited in shapes, with a pedestaled goblet form that recalls contemporary Kassite forms from Mesopotamia, and of Kassite levels at Bahrain and Failaka (Magee 2014: 190).

Iron II ceramics are distinct in form and decoration and unlike anything previously produced in this region. A distinctive local fabric called "sandy ware" becomes widespread. The ceramic assemblage from Iron II and III in southeast Arabia also includes a number of wares with clear foreign parallels. Most notable among these are the painted and unpainted bridge spout vessels, diagnostic of Iron II contexts in Western and Northern Iran, found in Iron II contexts across southeast Arabian sites (Magee 1996: 247; 2005). As they do not occur in Iron I contexts in Iran, their presence in southeast Arabia was originally regarded as an anchor to suggest the earliest possible date for the beginning of Iron II in Arabia (Magee 1996: 249). Such vessels are found in both local Sandy Ware and in a fine painted version that in fact is an import from Iran (Magee 2011). The bridge spout form is also found imitated in stone vessels of the period, examples of which have been found at Rumeilah (boucharlat and Lombard 1985: fig.3).

The material culture of the two rock shelter tombs at Jebel Buhais, BHS 27 and BHS 30, share a number of similarities with 'Ibri/Selme

of 8 examples, 4 of which were among these flanged daggers, showed that all were made of tin-bronze (Yule and Weisgerber 2001: 78). The analyzed signature of the copper used in the samples was consistent with Omani sources, while the tin used in alloying must have been imported (Yule and Weisgerber 2001: 78). In their form the metal vessels from Selme hoard resemble Iranian pottery from this same time, and thus can be roughly dated to Iron I and II (Yule 2015: 138). The two short swords from Saruq al-Hadid were discovered with other copper artifacts including a long spouted bowl on an occupation floor in level 3 of a test trench, along with ceramic sherds and pieces of soft stone vessels common in the Iron Age (Qandil 2005: 133). As the finds from the site of al-Qusais remain largely unpublished, we have very limited understanding of the accompanying finds. A number of spouted ceramic forms were published (Taha 1983: fig.14) as well as stone vessels and incised bronze arrowheads (Vogt 1985a: 192-193).

Dating of the southeast Arabian Swords

Among the material culture found in association with the swords, the presence of soft stone vessels is of limited help chronologically. Soft stone vessels are a common component of Iron II period in the region, and are found at virtually every site belonging to this period. There is no clear difference in terms of forms between Iron I and II periods, but they seem to be much more abundant in Iron II (Lombard 1985: 192; Carter 1997: 229). Lombard's (1981; 1985: 189-197) study of the Iron Age stone vessels from Oman provides a framework for categorizing and dating the soft stone vessels found in association with Arabian short swords. He identifies four main groups based on form: flat based cups (often with a horizontal spout), large bowls with splayed sides and a flat base, strongly carinated vessels with convex base, and barrel shaped suspension vessels with four lugs (Lombard 1981: 42), with a few subcategories identified (Lombard 1985: 193). Aside from noting the few outliers, the discovery of soft stone vessels along with nearly all bronze short swords from the region does little other than confirming the dating to Iron Age II. The pair of nearly identical soft stone vessels with lids (figs. 125: 5; 126) found at Jebel Buhais in association with swords are rare (Jasim 2012: 91). Lombard has published a comparable example from Qarn Bint Saud (1981: fig.14.2),

Lombard 1983: 5), not found in the earlier period at the site. Other diagnostic finds of this period at Rumeilah include soft stone vessels (Lombard 1982) including a unique spouted vessel (Boucharlat and Lombard 1983: fig.10). A second, unpublished dagger was reported from another hoard nearby (Lombard 1985: 220, no.15). The ceramic assemblage of Level II at Rumeilah represented continuity from the earlier Level I, but also shows the introduction of an entirely new ware (both in terms of style and technique), with dark red-brown or black polished surfaces (Boucharlat and Lombard 1983: 5). The two swords from al-Wasit were found in a communal grave with at least 18 individuals, which also yielded 50 soft stone vessels (Weisgerber 2007: 277). The “warrior grave” at Nizwa, which was most probably an individual rock shelter tomb, included in addition to the three bronze short swords, three soft stone vessels, a few ceramics of Iron I, and a Calcite stamp seal but no metal vessels (al-Shanfari and Weisgerber 1989: 17). The Selme hoard, consists of some 600 metal vessels, weapons and bangles, as well as over a dozen vessels in soft stone. While the typical stone bowls of the 3rd and late 2nd millennia BC suggest a long timespan for the dating of the hoard, the vast majority of the finds seem to belong to the end of 2nd mill BC, which is consistent with a cache stashed by an ancient grave robber in an already partially plundered Umm an-Nar cairn (Yule and Weisgerber 1986). Many of the object types from Selme have no previous attestation, and have no close-by or foreign parallels. Yet the morphological similarities among the finds suggests that they were produced in the same place, rather than being collected from scattered points of origin (Yule and Weisgerber 2001: 15). The Selme hoard does not qualify as a primary context as the artifacts were clearly collated from various -possibly funerary- contexts in antiquity. The assemblage derives from different periods: Umm an-Nar, Wadi Suq and Early Iron Age -Lizq-Rumailah period- (Yule and Weisgerber 2001: 17, 28–29). Yet few of the metallic artifacts in Selme hoard predate the Early Iron Age (Yule and Weisgerber 2001: cat. nos. 6–11 (daggers), no. 268 (vessel). Among the find in the Selme hoard were at least 12 daggers with crescent pommels and flared hilts¹. Analysis of chemical composition

¹ types D8-14 (Yule and Weisgerber 2001: 42-44)

Diagnostic material culture found in association with the swords

The diverse range of Iron Age funerary traditions has a direct impact on how much we know about the material culture complex associated with these swords. Many Arabian short swords were found in earlier tombs that were reused. Additionally, as the tradition of communal burials continued in the Iron Age, it is often virtually impossible to distinguish between grave goods of various individuals. However, confusion is not always the case. The Iron Age saw the diversification of burial traditions in Arabia and the introduction of individual burials in this region. These occasional individual graves provide for the first time the opportunity to investigate the complete funerary offerings of graves that contained these peculiar short swords.

The bronze shot sword from Cairn 20 at Jebel Hafit -which was a much earlier structure reused during the Iron Age- was found with two bronze vessels and a soft stone bowl, among other things (Lombard 1985: 138). The sword from Qidfa also came from a re-used Wadi-Suq tomb (Potts 1998:193), and was accompanied by ceramics of both Early Iron Age and some Late Iron Age sherds (Yule 2014: 28). The two swords from Jebel Buhais, were each found in a rock shelter grave, possibly containing one individual each. The material content of the two tombs, BHS 27 and BHS30, is closely related to one another and includes forms that are not found elsewhere at the site. These include a set of identical soft-stone carved vessels with matching lids (Jasim 2012: fig. 126), intact spouted vessels (Jasim 2012: fig.114), and plain pottery sherds some of which were from spouted vessels (Jasim 2012: 91). The pair of identical soft-stone vessels with lids (figs. 125: 5; 126) found at Jebel Buhais in association with swords have no parallel so far from any of the Iron Age sites in the Oman Peninsula (Jasim 2012: 91). While it is not possible to know whether or not the two peculiar and identical soft stone vessels and the short swords were for the same individual, it is certainly more probable that they did, given the uniqueness of the two tombs in comparisons to all others at the Jebel Buhais. The only example to come from a non-buried context, the sword from Rumeilah, was found in Level II deposits of House F, possibly as part of a small hoard, but incomplete publication limits our understanding of its find circumstances. The ceramics of Level II at Rumeilah include vessels with incised graffiti on them (Boucharlat and

The first category (fig.1) includes swords with a larger blade-to-hilt ratio, a flanged hilt and crescent shaped pommel. The hilt nearly always ends in a raised semi-circular feature on the blade. The hilt tightens just below the grip. To this category belong two examples from Jebel Buhais (Jasim 2012: fig. 117.1, fig.125.7), one from Cairn 20 at Jebel Hafit (Bibby 1970: 298; Frifelt 1970; Lombard 1985: 138; Cleuziou and Tosi 2007: 283), one from Saruq al-Hadid (Al-Khreisha and Al-Nashif 2007, Fig. 17), one from Rumeilah (Boucharlat and Lombard 1985: Pl.36.4), and a partially preserved one from Nizwa (Weisgerber 2007: fig.327).

The second category (fig.2) includes swords with longer hilts and crescent shaped pommels. The inlay for the hilt was either secured through one -or both- methods for attaching the grip: either through use of rivets, such as in the short sword from al-Qusais (Qusais no. 5, Lombard 1985: fig.107-347), one from Qidfa (Potts 1998: 193) with a unusually high number of rivets, and a partial one from Selme hoard (Yule and Weisgerber 1986: cat.24). Alternatively the grip could be secured to the hilt through bending of the metal at the hilt to overlap the grip. The pommel in this category tends to be larger than the category 1, and the midrib is usually not pronounced, although two examples from Nizwa (al-Shanfari and Weisgerber 1989: 17: Nizwa 7721 and Nizwa 7784) have articulated midribs.

The third category (fig.3) includes swords with elements of two previous groups: shorter blade relative to hilt length, large crescent shaped pommel, a semi-circular feature at the guard, and raised midribs. This category is only known from Selme (Tule and Weisgerber 1986: cat. No 14, 20, 21, 22).

The last category (fig.4) includes short swords with the diagnostic crescent shaped pommel, although in some example (ie. Al-Qusais no.1; Lombard 1985: fig.107-375) the crescent form is not quite pronounced. In profile, the hilt is flat and lacks riveting or overlapping of the rim. The guard is plain and undecorated, and no midrib is visible. Six short swords (Yule and Weisgerber 1989: Pl.2, no.44-19) from the hoard at Selme belong to this category, as well as one example from Nizwa (al-Shanfari and Weisgerber 1989: 17: Nizwa 7720), three from al-Qusais (Qusais no. 1-3, Lombard 1985: fig.107), and two from al-Wasit (Weisgerber 2007: 277).

mill settlements (Frifelt 1975). Nine of these earlier tombs had evidence for Iron Age reuse (Lombard 1985: 113). At Saruq-Al-Hadid, in Dubai, Recent geophysical survey and excavations (Hermann, Casana and Qandil 2012; Hermann 2013) revealed it to be a multi-period site with distinct site functions, with evidence for occupation during Umm an-Nar and Wadi Suq periods, while Iron Age remains at the site was limited to funerary and ritual activities, some of which included reusing earlier funerary structures (Hermann, Casana and Qandil 2012: 66). The nearby site of Al-Qusais also consists of a cemetery, a settlement, and a small mound with evidence for ritual activities (Taha 1983). The site of Al-Qusais is the only coastal site where a short sword was discovered.

This situation is also reflected in Oman, where a communal grave excavated at the site of Al-Wasit, which included the remains of 18 individuals, produced two short swords (Weisgerber 2007: 277). At Nizwa an accidental discovery of some objects between two cliffs by a local farmer resulted in the recovery of two short swords. The find spot appears to have been a partially preserved rock shelter burial (Al-Shanfari and Weisgerber 1989: 17; Cleuziou and Tosi 2007: 283). At Selme on the edge of the 'Ibri oasis a great hoard of prehistoric artifacts was discovered during gardening work. The hoard, which is the largest collection of ancient metal artifacts found together, appears to have been placed into one -or perhaps two ruined Umm an-Nar period burial cairns (Yule and Weisgerber 2001). It has been suggested that the Selme hoard could represent a cache stashed by an ancient grave robber in an already partially plundered Umm an-Nar cairn (Yule and Weisgerber 1986).

The only evidence for non-buried context for a short swords comes from the site of Rumeilah, near Al 'Ain, where it was found in an unspecified context in level II of House F (Boucharlat and Lombard 1983: 5; fig.9), in a settlement that was securely dated to the Iron Age (Lombard 1985: 137)

Typology of southeast Arabian short swords

The collection of bronze short swords from southeast Arabia can be divided into four main typological categories:

Dilmun at this time is also evident in the discovery of two texts from Nippur that mentioned a Kassite governor in Dilmun (Potts 2006: 115). In fact, there is substantial infiltration of Kassite influence over Dilmun society that goes beyond the economic and administrative mechanisms. The inter-dynastic marriages between Kassites and Elamites may have had a role in the relationship of Dilmun, and the Persian Gulf region in general, with the rest of the Ancient Near East (Potts 2006). Kassite ceramics influence is seen in predominance of footed goblets and other imported Kassite wares. Excavations on Failaka have shown that Mesopotamian control over the Persian Gulf at this time was even greater towards the northern part of the gulf (højlund 1987; Magee 2014; Potts 2010). The end of Kassite control over Bahrain appears to have come to an end at around 1350 bc, as evident by the destruction levels at Qal'at al-Bahrain.

Contexts of find

Despite the rapid intensification of settlements in southeastern Arabia during the Iron Age, nearly all of the short swords found in Arabia come from funerary contexts. Many were found in disturbed or reused graves. Of those that have secure contexts, most are found in Iron Age II contexts (Potts 1998: 192). Iron Age burial practices in Arabia appear to have been diverse, and various types of graves were in use during this Period: re-used older tombs, rock-shelter tombs, individual graves, or small cairns. In UAE, the first example of this type of short sword was found in Cairn 20 at Jebel Hafit, in a much older 4th mill BC tomb that was reused in the Iron Age (Frifelt 1970). In necropolis of Jebel Buhais, near Sharjah, a number of burial chambers from the 2nd millennium BC were re-used during the Iron Age (Jasim 2011: 192). The two bronze small swords (Jasim 2012: Fig.127: 5), however, were not found in re-used chambers, but in two rock shelter tombs dating to Early Iron Age. Each was found in a burial chamber that contained the bones of many individuals in a disorderly manner (Jasim 2012: 87; 98), therefore it is not possible to distinguish between grave goods of various individuals. Similarly, at Qidfa, near Fujairah, a horseshoe-shaped Wadi Suq tomb that was reused in the Iron Age (Potts 1998: 193) produced a short sword. The site of Qarn Bint Saud, near Abu Dhabi consists of several tombs of 3rd and 2nd mill BC and some 1st

places the beginning of Iron I around 1300/1200 BC, Iron II at c.1100 BC, and Iron III at c. 600 BC (Magee 1996: 248).

In Oman Peninsula, the archaeological evidence from 2nd millennium BC can be divided into two distinct cultures (al-Shanfari and Weisgerber 1989; Velde 2003): a Wadi Suq period and a Late Bronze Age period. Magee (2014) argues for placing the Late Bronze Age remains within the Early Iron Age (Iron I).

In terms of settlement, there is a shift in settlement pattern observed during the Iron Age. Unlike the earlier periods, many Early Iron Age sites are not immediately on the coast of Oman but inland, a situation that appears to have been enabled by the development of *falaj* irrigation system (Boucharlat and Lombard 1985: 45; Magee 2014).

The preceding Wadi Suq and Late Bronze Age periods in UAE and Oman correlate with the middle Dilmun period in Bahrain. There is substantial evidence for interaction between the Bahrain and southeast Arabia during this time (Carter 2001), with a focus on copper production industry destined for the Mesopotamian market. The abundance of bronze weapons and tools in tombs of Wadi Suq period suggest that the copper industry in southeastern Arabia produced a lot for local consumption as well (Magee 2014: 183). The sheer volume of weaponry in Wadi Suq burials has been suggested to represent a period of relative peace (Potts 1998), as weapons are more disposed of as grave goods in times when there is no immediate need for them. By the Early Iron Age, an entirely new group of material culture appears in burials across southeast Arabia, which includes a number of short sword forms, new ceramic forms, among other things. These short swords made of bronze appear to be limited to the Early Iron Age, and give way to the longer swords of the Late Iron Age (Potts 1998; Yule 2014).

In Bahrain, the beginning of the Kassite rule is placed at around 1500 BC (Magee 2014: 178). The Middle Dilmun period authority over Bahrain appears to be overwhelmingly Kassite in nature, and probably related to the Kassite ruling family of Nippur (Potts 2006; Magee 2014:177). The discovery of a number of Kassite seals, sealings and administrative tablets (Potts 2006; 2010) highlight the extensive range of Kassite administrative control that was brought to Bahrain (Magee 2014: 178). The strong connection of Nippur to the ruling family at

in southeast Arabia in the larger context of regional exchange, and the circumstances of their arrival as a artifact type in this region. The adoption of the short sword as a diagnostic and long-lasting staple of material culture in southeast Arabia, certainly merits exploring these questions.

The goal of the present paper is to review and evaluate the evidence for such swords, both locally in southeast Arabia and on a regional scale in neighboring Iran and Mesopotamia during the Iron Age, in order to shed some light on the circumstances of their dispersion to this region. While a complete cataloguing of the every single example of comparable artifact from Western Asia is well beyond the scale of this paper, only the strongest and most concentrated parallels (in Iran and Mesopotamia) will be discussed.

Chronology of 2nd mill and Iron Age Arabia

The chronology of the Iron Age in UAE is largely based on the sequence from the three type sites of Tel Abraq, Rumeilah, and Shimal (Magee 1996). Ceramically, there is a stark difference between the early part of Iron Age in Arabia (identified with Phase 1 at Tel Abraq, and Rumeilah 1) and the later periods. In Iron I period in Arabia is identified by material culture of Rumeilah Period I, Tel Abraq phase 2, and Shimal phases 4c-4b. The subsequent Iron II horizon includes Period II at Rumeilah and Phase 3 at Tel Abraq, and is absent in the Shimal sequence (Magee 1996: 244). The Iron II period is the classic Iron Age in the UAE (Potts 2001: 49). An unprecedented increase in settlement size and number is attested at a number of sites with substantial mudbrick architecture including Rumeilah and Bint Saud in the Al 'Ain area (Boucharlat and Lombard 1985; Magee et al. 1998) during Iron II period. The third and final sub-period of the Iron Age, Iron III, is not very well known, although occupation is attested at half a dozen settlements (Potts 2001: 50). The appearance of previously unattested shapes in an imported Iranian ware called 'Burnished Maroon Slipped Ware' found in Iron III contexts across the UAE probably reflects this area being under the control of the Achaemenid rule (Potts 2001: 50). The absolute chronology of Iron Age period in Arabia, which is based on collated evidence from number of sites,

for use in combat modes that put a substantial pressure on the weapon, such as thrusting or slashing. As such, the marked rise in popularity of this type of short sword in southeast Arabia during Iron Age points to a shift in modes of combat and the predominance of close combat situations. It aims to showcase the wide distribution of this particular type of short swords across Iran, greater Mesopotamia and the southern coast of the Persian Gulf, as a marker of cultural interactions between various competing entities in Iron Age Western Asia.

History of research on short swords of Arabia

Lombard published the first study of short swords in Arabia in 1981, followed by a much more comprehensive treatment in his Phd dissertation few year later (Lombard 1985). Before the discovery of such swords in southeast Arabia, there had been numerous attempts at typological and chronological analyses that dealt with similar objects. These earlier publications included a catalogue of then-known Luristan Bronzes by Godard (1938), a comprehensive overview of swords and daggers and their connection with mounted Cavalry by Colonel H. Gordon (1953), and a highly detailed typology of the entire known corpus of swords and daggers from Ancient Near East, Egypt, Classical world, and Europe by Maxwell-Hyslop (1946). Another monumental typology of all bronze tools from Indus to Danube is by Deshayes (1960). A number of smaller studies, such as Nagel's (1959-1960) analysis of daggers from the time of the 2nd dynasty of Isin, and Calmeyer's analysis of datable bronze artifacts from Luristan and Kermanshah (1969) inadvertently set the stage for the study of the southeast Arabian short swords that began to be discovered from the 1960s onwards.

Since the completion of Lombard's 1985 PhD dissertation, several scholars who had conducted fieldwork in southeast Arabia have discussed various aspects of these short swords (Frifelt 1970; Potts 1998; Magee 1997, 2003; Jasim 2012; al-Shanfari and Weisgerber 1989; Yule 2001; Yule and Weisgerber 1986, 2001; Velde 2003; Weisgerber 1988, 2007). The majority of these works have focused on drawing typological parallels for the Arabian specimens, as well as fine-tuning the chronological context of their find spots. Only a small portion of scholarship has turned to interpreting the appearance of these swords

Iron Age Short Bronze Sword in Iran, Mesopotamia and around the Persian Gulf: an Analysis of the Dispersion and Evolution

Narges Bayani

Introduction

This paper is survey of the so-called "Maka" style of short swords found in Iron Age Arabia. The best known image of a this peculiar type of short sword is found on the grave of Darius II at Persepolis (Potts 1985: Fig. 1a), and in other Achaemenid royal inscriptions, where the the people of the land of Maka, called the Mačiya, are shown carrying it slung over their shoulder (Potts 1998: 193). Previously associated the region of Makran in southeastern Iran, Maka is now known to have referred to the region of modern day Oman (Potts 1992, 2014; Yule 1999), which may have been part of the 14th satrapy of the Achaemenid empire (Potts 1985). The curious crescent shaped pommels of the Maka swords is echoed in the short swords found at a number of Iron Age sites in the UAE and Oman. Typologically unprecedented in this part of Near East, these swords attest to the connections of southeast Arabia with the Zagros mountains and its piedmonts.

This paper examines the evidence for appearance of these so-called "Maka" short swords at sites along the southern coast of the Persian Gulf during Iron Age, tracing the diffusion of this type of weaponry from western Iran and the greater Fertile Crescent to southeast Arabia (now encompassing modern day UAE, Bahrain, and Oman). These short swords with flanged hilts and crescent shaped pommels were often made of bronze, but occasional Iron examples have also been found. The entire sword was cast in one piece, which represented a structural advantage in terms of strength, and allowed



Fig 3. 1-3 Gizgala (Bakhshaliyev V.B, 2016), 4-5 Haftavantepe (Burney C.A., 1983).



Fig 2. 1, 4, 7-Gizgala, 2-3, 5-6, 8-9 Haftavantepe (Burney C.A., 1983).

Baxşəliyev V.B. Ristvet L. Hammer E. Gopnik H. Qızqalası ətrafında arxeoloji araşdırmalar. AMEA-nın Naxçıvan Bölməsi, Tarix, Etnoqrafiya və Arxeologiya İnstitutunun 2014-cü il üçün Hesabatı. 2014, s. 16-20.

Baxşəliyev V.B. Ristvet L. Gopnik H. Sverida J. Nugent S. Qızqalası yaşayış yerində 2015-ci ildə aparılan arxeoloji araşdırmalar. AMEA-nın xəbərləri, 2016 №2, s. 178-193

Baxşəliyev V.B. Ristvet L. Gopnik H. Qızqalasında arxeoloji tədqiqatlar. AMEA-nın Naxçıvan Bölməsi, Tarix, Etnoqrafiya və Arxeologiya İnstitutunun 2016-cı il üçün Hesabatı. 2016, s. 23-30.

Seyidov A. Baxşəliyev V. Məmmədov S. Aşurov S. Qədim Şərur. Bakı 2012, 466 s.

Bakshaliyev V, Gopnik H, Ristvet L. Kız Kalesi yerleşmesi ve nekropolünün Doğu Anadolu ve Azerbaycan boyalı kaplar kültürünün araştırılmasında önemi / IV Uluslararası Ağrı Dağı ve Nuhun Gemisi Sempozyumu. 2018, s 39-42.

Öz fırat A. Doğu Anadolu yayla kültürleri (m.ö. II. Binyıl). İstanbul: Arkeoloji ve Sanat, 2001, 224 s.

Бахшалиев В.Б. Новый бытовой погребальный комплекс эпохи средней бронзы на территории нахчывана // AMEA Naxçıvan bölməsinin xəbərləri, 2016, №3, s 167-173.

Burney C.A. Excavation in Azerbaijan, Haftavan VI Period. London, 1983, 364 s.

Brown T.B. Excavation in Azerbaijan. 1948, London, John Murray 1951.

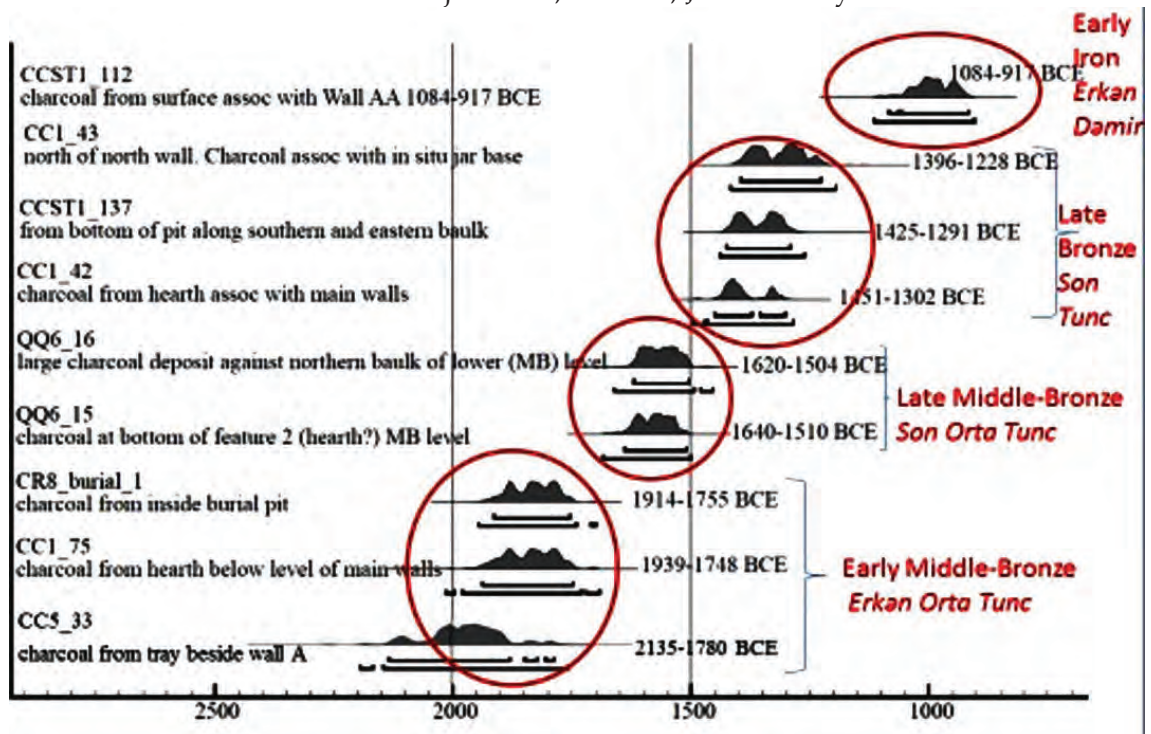


Fig 1. The results carbon analysis. (Veli Bakhshaliyev, Hilary Gopnik, Lauren Ristvet, 2018)

Chronology of Middle Bronze Age painted ceramic products has been widely analyzed in archeological literature. For this reason, settlements with clear stratigraphy from the Nakhchivan and Urmia Basin monuments play a role of standard. During the excavations carried out in Kultepe I, Kultepe II, Gizilburun, Gizgala settlements in Nakhchivan, in the settlements such as Haftavantepe, Goytepe, Dinkatepe in the Urmia basin, various development stages of painted containers have been clearly observed. At the beginning of the Middle Bronze Age, monochrome painted ceramics followed by polychrome ceramics. The analogues of monochrome painted potteries found in Gizgala were also found in the Early VI B layer of Haftavantepe. According to the C-14 dating, VI C layer was dated to 2200-2000 B.C, early VI B layer to 1900-1550 B.C, the Late VI B layer to 1600-1450 B.C, the D-layer of the Middle Bronze Age of Goytepe was dated to 2400-2000 B.C, its C layer to the first half of the II millennium by B. Brown (1, p. 93). Only coal analysis results which stand for 1800 B.C taken from the layer of Kultepe in which polychrome ceramics product was found from the Middle Bronze Age monuments of Nakhchivan have been available so far (1, p. 90). The results of the carbon analyse taken from Gizgala settlement showed the years 2135-1780 B.C. According to the results of the carbon analysis from the settlement of Gizgala, it can be supposed that the Middle Bronze Age in Nakhchivan was formed in the second half of the III millennium and they are synchronous with the monuments of the Urmia Basin.

On the basis investigations it is possible to conclude that the material-cultural samples of the settlement and necropolis of Gizgala also have certain local characteristics, reflecting the characteristic features of the painted pottery culture. The researches confirm that the similarity with the painted pottery of the Urmia Basin monuments proves a connection between these regions and painted pottery culture in the Middle Bronze Age was formed firstly in Urmia Basin and Nakhchivan and then spread to other regions.

References

- Baxşəliyev V.B. Naxçıvanın qədim əkinçi-maldar tayfalarının mənəvi mədəniyyəti. Bakı: Elm, 2004, 320 s.

motif is known from Gordlartepe (7, board 31.2), early VI B layer of Haftavantepe (figure 2, 2, 3), (9, p. 167; fig. 82, 2, 9)

The mouth side of red dyed, simple jar-type pottery found on the CR2 is flat and its body is cylindrical (Figure 2, 4). The analogue of such potteries can be come across on the early VI B layer of Haftavantepe (Figure 2, 5, 6), (9, p. 157, figs 77, 7, 10).

The pot-shaped pottery found in the kurgan CR3 is folded out of the mouth side with a cylindrical neck, slanted body. Double vertical lines filled with wavy lines were drawn inside the throat. The upper part of the body was patterned with triangles filled with wavy lines, and the patterns are limited to a wavy line from upward (Figure 2, 7). The potteries patterned in this motif are known from Gordlartepe (7, plate 31, 5), D layer of Goytepe (10, p. 77, fig. 20, 430), early VI B layer of Haftavantepe (Figure 2, 8, 9), (9, p. 235, fig. 113, 2).

The pot found in the kurgan CR13 is rich in ornaments. The pot is with folded out of its mouth, with a cylindrical neck and round body. The ornaments were drawn on the neck and the center of the body. Its neck was patterned with vertical straight and wavy lines and circles. The upper part of its body was surrounded by triangles filled with wavy lines and wavy lines placed between three horizontal broken lines and edges were patterned with circles. Swastika and bird pictures were drawn between broken lines (Figure 3, 1). Swastika motif between broken lines is also found in the Early and Late VI B layer of Haftavantepe (Figure 3, 4), (9, p. 283, fig. 135, 1).

Polychrome painted ceramic products are very interesting. Unfortunately, very small pieces are kept and colors have faded. If you look carefully, it is possible to notice a leopard or lion image with black color on cream color. The spots of leopard were worked on with red (Figure 3, 2). In the second polychrome painted ceramic piece, the lion was depicted in red, and the points were painted in black (Figure 3, 3). The analogue of this motif is known from the Early and Late VI B layer of Haftavantepe (9, p. 289, fig. 138, 2) (Figure 3, 5). It is possible to note that on both monochrome and polychrome painted potteries, animal picture, mostly bird pictures are found in the area of the culture of painted potteries. However, in the Urmia Basin and Nakhchivan, we come across human drawings along with different animal pictures.

The kurgans around Gizigala settlement were investigated under the leadership of V.Bakhshaliyev, H.Gopnik and L.Ristvet in 2014-2016. Kurgans spread to a vast area on the right and the left of Arpachay (2, p. 16-20). During the investigation, 121 kurgans were registered. These kurgans are mainly stone-mixed soil graves surrounded by cromlech. Archaeological excavations were carried out in 13 kurgans in the necropolis. During these excavations, it was clarified that the grave chamber of kurgans were covered with 3-4 layers of stone. The graves covered with stone mixed soil were dug in the ground, and its corners consist of round quadrupeds. In the studied graveyard monuments, funeral customs in the left and right sides, twisted position, in different directions, single, double and collective were found. Rich materials were found in the grave chambers of the Gizgala kurgans and the relics of animal bones were quite coincidental.

The Middle Bronze Age layer of the Gizgala settlement can be divided into 4 periods based on the results of carbon analysis. First period dated - 2200-1700 B.C, the second period - 1800-1700 B.C, the third period - 1700-1500 B.C, the fourth period - 1600-1400 B.C.

Ceramic products found in the Middle Bronze Age layer of the Gizgala settlement can be divided into two groups. The first group includes red-colored monochrome and polychrome painted pottery; the second group includes gray or black baked potteries. It is possible to observe several stages of painted pottery culture in ceramic products of the Gizgala settlement. In monochrome painted pottery, black geometric ornaments were drawn on a red colored paint. Polychrome painted ceramic products can be divided into two groups according to their motives. The first group includes geometric patterns, and the second group includes geometric patterns and animal images. Polychrome ceramic products have not been found yet in kurgans.

The parallels of painted ceramics discovered in Gizgala settlement and necropolis can also be found among the monuments of the Urmia basin. One of the monochrome painted ceramic fragments found in the settlement is made with black patterned nettled triangles (Figure 2, 1). Nettled triangular, rhombic and rectangular motifs are widely used in both monochrome and polychrome paintings. This type of patterning

strategically located in favorable position is very convenient for agriculture, cattle breeding and economic-cultural relations. The favorable position of the area allowed the ancient people to settle here for a long time.

In the settlement, excavations were carried out at two excavation sites CC1 and CC2 at 5x10 m in size and sounding (CCST1). Subsequently, archeological excavations were carried out at sites namely CC5 and QQ6. According to the excavations in these sites, it is possible to look through the characteristics of the Middle Bronze Age layer and the stratigraphy of the monument. Two fortress walls belonging to the Middle Bronze Age were discovered in Gizgala settlement.

During excavations in the site CC5, wall relics built with huge stones were discovered in the north-eastern part. The construction of this wall from large-scale stones reminds the Iron Age cyclop construction at first glance, but its carbon analysis proved its being belong to 2135 B.C (4, p. 23-26). This corresponds to the early phase of the Middle Bronze Age. It is possible to conclude that these types of settlements in the form of castles have existed in Nakhchivan since the Early Middle Bronze Age.

The second fortress wall was discovered in the excavation site CC2. The length of the wall found here is 6 m; width is 1.8 m in some places, and in some places between 0.90-1 m. The structure of the wall was made of large stones on the sides, and the interstices were filled with small stones. It was discovered that this wall was a defense wall and was built at a certain stage of the Middle Bronze Age. Coal analysis from the bottom of the wall has showed the year 1450 B.C. (3, p. 180).

Ceramic patterns and wall relics were found during the excavations at sounding CCST1. The intact vessels and large, circular furnace remain belonging to the Middle Bronze Age were found. During the investigation at the bottom of the sounding, kurgan relics were found. However, no human skeleton was found in the grave. From the grave three painted potteries belonging to the Middle Bronze Age, bones of the small cattle were found (2, p. 17-18). Discovering of the grave chamber belonging to the last of Middle Bronze Age era in the area of the settlement is interesting. Probably the necropolis was alongside the settlement.

Relations of The Gizgala Painted Pottery with Urmia Basin

Turan Hashimova

During the recent studies in Nakhchivan, new archaeological monuments of the Middle Bronze Age were recorded. One of these monuments, Gizgala settlement and its necropolis, allows reconsidering the issues pertaining to the formation and development of the painted pottery culture in South Caucasus, Urmia Basin, and Eastern Anatolia. As a result of the investigations, it is noteworthy that there are similarities between the Middle Bronze Age monuments of Gizgala and Urmia Basin. The similarities between monochrome and polychrome painted ceramic products stand out.

Gizgala settlement is located in the south-west of the Ashagi Yaychi village of Sharur district, where Uzungaya mountain ranges slope down Arpachay. It is bordered by Arpachay valley and water reservoir in the east, plains in the south and mountains in the north and west (5, p. 241). Archaeological excavations at the place of residence were started in 2014 under the direction of V.Bakhshaliyev, Lauren Ristvet and Hilary Gopnik (4, p. 23-30). The study found out that the settlement was inhabited for a long time, from the early Bronze Age to the Iron Age. During the 2014-2016 investigations, Middle Bronze Age, Late Bronze Age, and Early Iron Age layers of the settlement were studied. The area belonging to the Middle Bronze Age is 13 hectares. The thickness of cultural layer belonging to the Middle Bronze Age is more than 3 m in the area of settlement (3, p. 183). This area which is



Fig 4. Monochrome and polychrome painted wares: 1, 2 – Haftavantepe VI “B”, Edwards 1983; 5 – Goey Tepe D, Brown 1951; 3 – Gizilburun, 4 – Yayji, 6, 7 – Nahajir, Bakhshaliyev 2004.

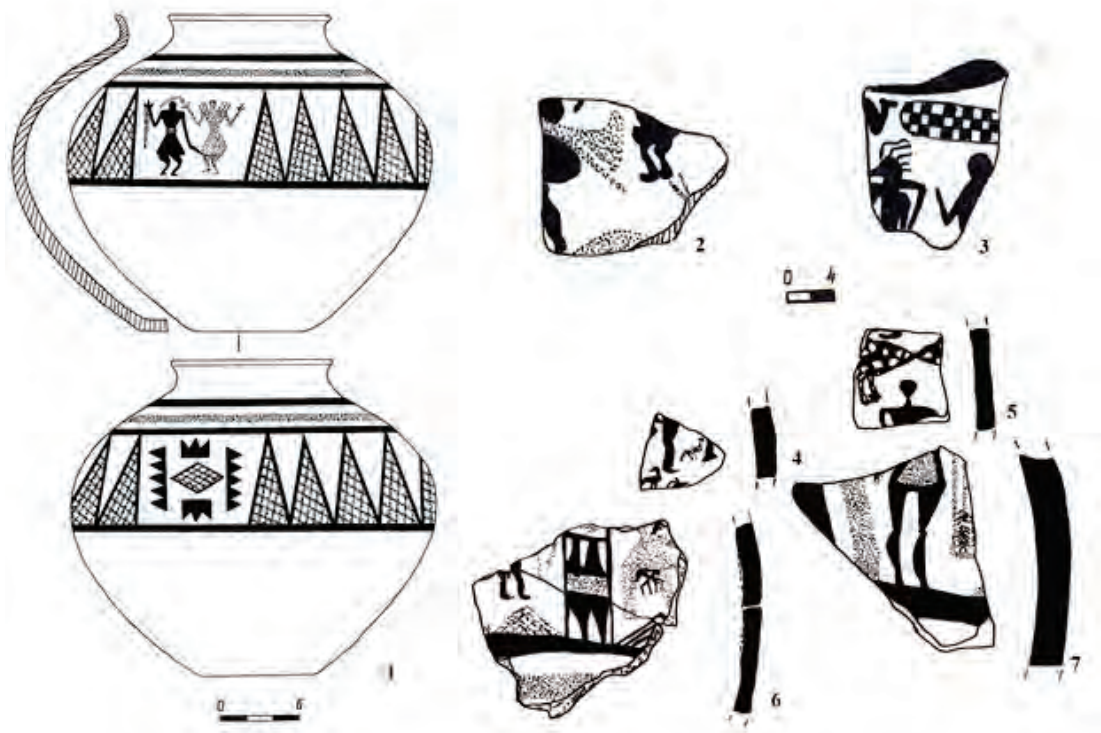


Fig 3. Polychrome painted wares: 1 – Gizilburun, 2, 3 – Kultepe, Bakhshaliyev 2004; 4, 7 – Haftavantepe VI “B”, Edwards 1983.



Fig 1. Polychrome painted wares: 1-Haftavantepe VI "B", Edwards 1983; 2-Kultepe II, Bakhshaliyev 2004.

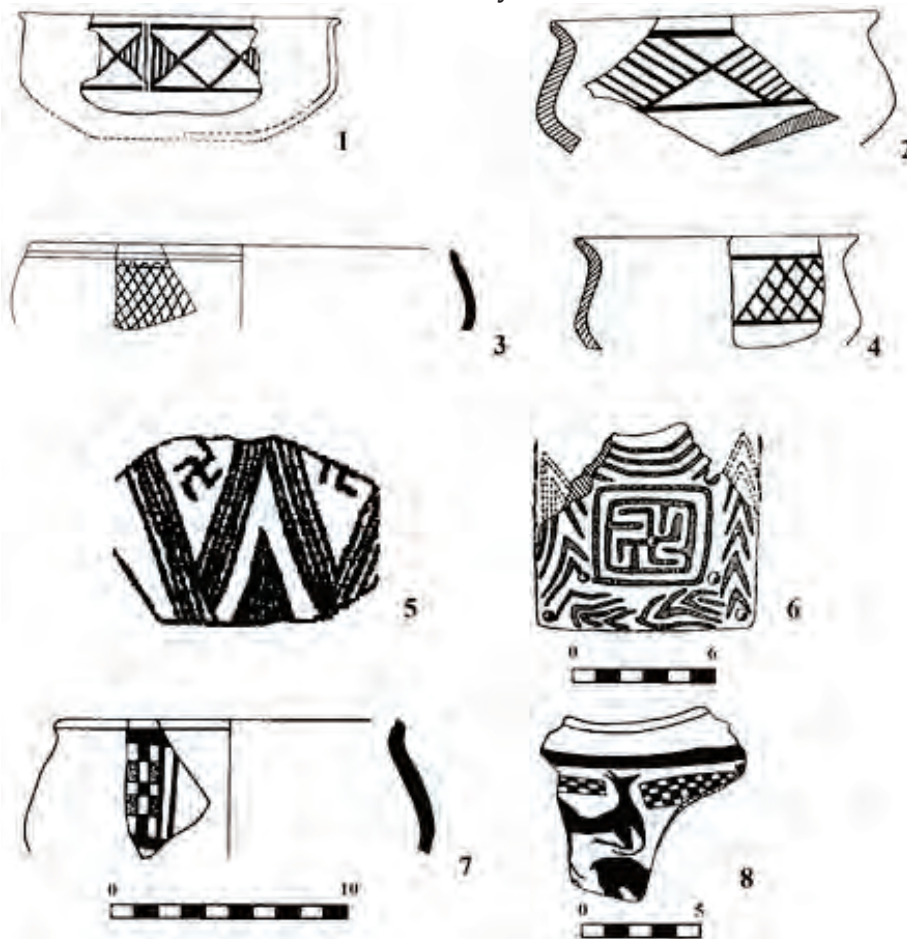


Fig 2. Monochrome and polychrome painted wares: 1 – Goey Tepe D, Brown 1951; 3, 5, 7 – Haftavantepe VI "B", Edwards 1983; 2 – Shakhtakhty, 4, 8 – Kultepe II, 6 – Kultepe I, Bakhshaliyev 2004.

analysis has revealed that, artistic styles, ceramic technology, colors, and various motifs were all shared between the two regions.

References

- Baxşəliyev V.B. Naxçıvanın qədim tayfalarının mənəvi mədəniyyəti. Bakı: Elm, 2004, 320 s.
- Baxşəliyev V.B., Seyidov A.Q. Naxçıvanın qədim tarixi. Bakı: Azərbaycan, 1995, 62 s.
- Rəsulova R.N. Azərbaycanda Sirabçay və Qahabçay hövzəsinin arxeoloji abidələri (e. ə. V-I minilliklər). Naxçıvan: 2016, 209 s.
- Seyidov A.Q. Naxçıvan VII-II minilliklərdə. Bakı: Elm, 2003, 339 s.
- Baxşəliyev V.B. Naxçıvan arxeolojisi /The Archeology of Nakhichevan. İstanbul: Arkeoloji ve Sanat Yayınları, 1997, 128 s.
- Belli O., Sevin V. Naxçıvanda arxeoloji araşdırmalar. İstanbul: Arkeoloji ve Sanat, 1998, 80 s.
- Çilingiroğlu A. Gazeantep muzesindeki Van-Urmiye boyalıları. Ege Universitesi Arxeoloji ve Sanat Tarihi Dergisi. V., 1990, s. 25-44.
- Çilingiroğlu A. Van-Urmiye boyalıları işığında degerlendirilmesi. Türk Tarih Konqresi. 1990, X, s. 169-173.
- Садыхзаде Ш.Г. Классификация украшений Азербайджана эпохи поздней бронзы и раннего железа. МКА, Баку, 1973, №7, с. 74-89.
- Алиев В.Г. Культура эпохи средней бронзы Азербайджана. Баку: Элм, 1991, 256 с.
- Гогодзе Э.М. Периодизация и генезис курганной культуры Триалети. Тбилиси: Мецниераба, 1972, 32 с.
- Джафарзаде И.М. Древнейший период истории Азербайджана. Очерки по древней истории Азербайджана. Баку: 1956, 89 с.
- Жоржикашвили Л.Г., Гогодзе Э.М. Памятники Триалети ранней и средней бронзы. Тбилиси: Мецниереба, 1974, 125 с.
- Кушнарева К.Х. Южный Кавказ в IX-II тысячелетиях до н.э. С-т-Петербург, 1993, 312 с.
- Мартirosян А.А. Армения в эпохи бронзы и раннего железа. Ереван: Издательство АН Арм. ССР, 1964, 313 с.
- Brown T.B. Excavations Azerbaijan 1948. London: John Murray, 1951, 179 p.
- Edwards M.R. Excavations in Azerbaijan (North-western Iran), I Haftavan, period VI, BAR International Series 182, Britain, 1983, 364 p., ill.
- Edwards M.R. Urmiya Ware and its distribution in North Western Iran. Iran: 1986, vol XXIV, p. 57-77.

Bronze Age painted ware culture of the Middle Bronze Age was created by ancient sedentary and semi-nomadic tribes living in Nakhchivan, the Urmia Basin and Eastern Anatolia.

Painted wares in Nakhchivan have passed through several discrete stages over a long period of time. A reintroduction of painted wares occurred during the Middle Bronze Age. Various stages of the development of these motifs can be observed in the settlements of the Middle Bronze Age of Nakhchivan, including Shahtakhty, Kultepe I, Kultepe II, Gizilburun, etc. However, only the early stages of the culture of painted wares are observed in the monuments of Azerbaijan, Georgia and Armenia. Recent excavations in Nakhchivan once again confirms these similarities.

Since the close economic, cultural and trade relations of the ancient people living in Nakhchivan with Western Asia continued over a long historical period, this also affected the local characteristics of craftsmanship across those territories. As we noted above, related painted wares are widespread. Common patterns can be seen on the Middle Bronze Age painted wares found in the monuments of Urmia Basin, Eastern Anatolia, and Georgia, while many of the technological features of ware preparation also seem to be common. Nonetheless, subtle differences presumably due to local variation persist. Additionally, advances in metallurgy and metal working in the Middle Bronze Age also influenced the development of these wares. The spread of painted wares seems to be correlated with the introduction of tin. This also seems to confirm the close relationship between Nakhchivan and the rest of Western Asia.

A comparative analysis of painted wares found in the monuments of the Middle Bronze Age in Nakhchivan and the Urmia Basin has shown that they reflected the economic and cultural relations between the peoples of the South Caucasus and the Middle East. The intensification of these relations had an important impact on the lifestyle of ancient peoples, especially inter-tribal exchanges, and the activities of nomadic and semi-nomadic tribes. The development of relations between people living in Nakhchivan and the Urmia Basin affected the beliefs and craft traditions of these peoples and to the emergence of cultural similarity. These connections affected the development of painted wares cultures in both regions. Comparative

Wares from Yayji with bird motifs (Fig. 4, 4) are similar to the painted wares from Haftavantepe VI "B" (Fig 4, 2). The similarities of the ceramics in both form and decorative motif indicate that Nakhchivan, the Urmia Basin and Eastern Anatolia formed a single cultural ecuemene in the 3rd-2st millennium B.C. and that there were economic and cultural relations among these sites (Baxşəliyev 2004, s. 224; Садыхзаде 1973, с. 74-89, с. 20-44).

The similarities etwen the anthropomorphic motifs from Nakhchivan and Urmia also striking. Although people were realistically depicted, they were painted as silhouettes. As other ancient art, feet were depicted from the side, while bodies and heads were depicted from the front. Such anthropomorphic motifs have been found at Gizilburun (Fig. 3, 1) and Kultepe II (Fig. 3, 2, 3) and are similar to those found in Haftavantepe VI "B" (Fig. 3, 4-7).

Analysis of the painted wares found in Nakhchivan indicate that most pots were wheel-thrown, while some were handmade (Baxşəliyev 2004, s. 70), their outer surface was embroidered with straight and wavy lines (Алиев 1991, s. 102) and such patterns were applied directly to the unpainted surface of ceramics (Rəsulova 2016, s. 94). The painted wares found in Geoy Tepe in the north of Urmia Basin are similar to those known from sites in Nakhchivan monuments, probably reflecting the characteristic features of this culture in the early stages of development. Geoy Tepe wares belonging to the early stage were decorated with black and red lines covering the upper part of the vessel and painted directly on it (Brown 1951, p. 69).

Gridded rhombuses and butterfly-shaped decorations are also common in both Nakhchivan and the Urmia Basin. The painted wares from Shahtakhty, Kultepe I, Kultepe II, Kızkale, Chalkhankale, Gurdagh, Karki, Kuku, Nahajir in Nakhchivan can be divided into two groups: monochrome and polychrome. The outer surface of the dishes included in both groups is painted with zigzag, wavy, broken lines, as well as triangular, rhombic and circular geometric patterns. Yet the variation in zoomorphic and anthropomorphic images these vessels reflected people's beliefs regarding the position of both animals and people. Perhaps as a result all of the painted wares of Nakhchivan, the Urmia Basin and Eastern Anatolia have distinctly local characteristics despite these similarities. It is likely that this Middle

are similar to the ceramics found in the layer of Geoy Tepe "D" dated to 2400-2000 B.C. (Fig. 2, 1) and Haftavantepe VI "C" dated 2200-2000 B.C. (Edwards, 1983, p. 102; 1986, p. 70). The first period of Shahtakhty ceramics was dated to 2300-1900 B.C. according to comparison with the painted wares found from the upper layers of Alishar III, belonging to 2100-1900 B.C. and from the layer dated 2300-1900 B.C. of Turang Tappeh (Seyidov 2003, s. 149; Baxşəliyev 2004, s. 74-79). Simple, pink and polychrome painted wares of the second period are comparable to the materials from period "C" of Geoy Tepe in 2000-1700 B.C. (Brown, 1951, p. 264, Fig. 32, 698, 709, 959) and the early levels of Haftavantepe VI "B" in 1900-1500 B.C. (Edwards, 1983, Fig. 135). Therefore, the wares of this period were dated to 1900-1700 B.C. (Seyidov 2003, s. 149; Baxşəliyev 2004, s. 74-79). The materials of the third period mainly consist of gray and pink, simple, monochrome and polychrome patterned cups, bowls, "teapots", etc. The body of these wares was covered with white or yellow slip and then decorated with black or red or both. The patterns consist of grid rhombuses and triangles, various decorative geometric elements, and animals and bird decorations. Comparable materials was found in Geoy Tepe "C" and "B" (Brown 1951, Fig. 31, 49, 51, 52) and the last level of Haftavantepe VI "B", belonging to the middle and second half of the 2nd millennium B.C. (Edwards 1983, Fig. 116, 1-2). Taking into account these similarities, the third period of Shahtakhty materials has been attributed to 17th-13rd centuries B.C. (Seyidov 2003, s. 149). Simple, pink and gray cups, bowls, "teapots" and goblets belong to this fourth period. Comparable wares were found in the layers "A" and "B" of Geoy Tepe.

A comparison of the Nakhchivan and Urmia painted wares indicates that the Nakhchivan pottery is more detailed, with a greater number of motifs. This richness can be clearly seen in the zoomorphic depictions. The Nakhchivan wares contain depictions of both realistic and fantastically styled birds, unlike the small number of stylized bird motifs that have been published from Urmia. Storks, doves, eagles, owls, partridges, ducks and griffons were depicted on painted and gray ceramics belonging to the Middle Bronze Age of Nakhchivan. The paintings differ in their realistic, schematic and fantastic portrayals. The depiction of birds in various styles was presumably associated with the religious-mythological worldview of people.

in a layer of Kultepe I (Fig. 2, 6) and Haftavantepe VI "B" (Fig. 2, 5), patterns reminiscent of the chessboard from the levels of Kultepe II (Fig. 2, 8) and Haftavantepe VI "B" (Fig. 2, 7). Among various geometric patterns on painted wares in Nakhchivan and Urmia, the grid patterns were also comparable. This can be seen clearly in the wares of Haftavantepe VI "B" (Fig. 2, 3) and Kultepe II (Fig. 2, 4). Different decorated triangles were found in Gizilburun (Fig. 4, 3) and Haftavantepe VI "B" (Fig. 4, 1). Wavy lines were found in Nahajir (Fig. 4, 6, 7) and the monument of Geoy Tepe D (Fig. 4, 5).

A comparative analysis of painted wares found in the settlements of Nakhchivan and the Urmia Basin shows that the same patterns were used for the decoration of painted wares. The patterns of painted wares differ only in that they are arranged in different sequences. This difference may be explained by the presence of local production facilities (Baxşəliyev 2004, s. 89).

Similar motifs, colors, styles of painting are common features of the pottery from Nakhchivan and Urmia. Close observation of the decoration of the wares clearly reveals similarity in motifs were painted. The figures and patterns decorating the wares of Nakhchivan and Urmia are sometimes painted between the lines, and are sometimes freely depicted. The realistic paintings are mainly silhouettes. The similarity in artistic depiction is clearest in the bird motifs and geometric patterns that decorate the polychrome painted wares found in the Haftavantepe VI "B" (Fig. 1, 1) and Kultepe II (Fig. 1, 2).

Study of the painted wares found in the Shahtakhty settlement provide further support to the cultural relations of the sedentary and semi-nomadic tribes of Nakhchivan with the Urmia Basin in the Middle Bronze Age. Analysis has shown that the Shahtakhty materials are compatible with the wares found in Geoy Tepe "D" and Haftavantepe VI "C". A large part of the ceramic material in both locations consisted of painted wares. Monochrome and polychrome wares were made in gray, pink and brown colors.

The materials from Shahtakhty are divided into four chronological periods according to the stratigraphy (Baxşəliyev, Seyidov, 1995, s. 27-28). The red, pink, simple, scratch-patterned, monochrome painted wares that date to the first period of Shahtakhty settlement (Fig. 2, 2)

Sevin 1998, s. 14). The encirclement of Middle Bronze Age settlements in Nakhchivan with a strong defensive wall, as well as the creation of settlements such as fortresses in inaccessible positions make it probable that this period and place witnessed the emergence of a great tribal coalition. It is likely that this process led to an increased threat of attack and conflict among the tribes, at least in the short term. The location of the most magnificent monuments in Nakhchivan in the Middle Bronze Age confirms that this region is the main center of painted wares culture (Baxşəliyev 2004, s. 90).

Compared to other regions of Azerbaijan, Georgia and Armenia, the culture of painted wares in Nakhchivan, the Urmia Basin and Eastern Anatolia passed through different stages and existed for a long time. Excavations of the settlements of Shakhtakhty, Kultepe I and II, Kızkale and Gizilburun show how the numerous settlements were during the Middle Bronze Age in Nakhchivan. This work also allows us to analyze the diachronic dynamics of development of this culture. Studies conducted in the Middle Bronze Age settlements of Nakhchivan showed that the painted wares characteristic for the settlement Uzarliktepe and Tazakend culture were widespread in Nakhchivan during the first stage (Baxşəliyev 2004, s. 85).

Both the stratigraphy and material from the archaeological sites of the Middle Bronze Age located in the Urmia Basin resemble the settlements of Nakhchivan. This similarity was observed particularly clearly at Geoy Tepe and Haftavantepe, which are located in the Urmia Basin. Although sites of the Middle Bronze Age are characterized by widespread painted wares in this region, the sites of the Urmia Basin have not been studied as comprehensively as the ones in Nakhchivan. Therefore, the monuments of the Middle Bronze Age in the Urmia Basin are limited to Haftavantepe, Geoy Tepe, Kordlar Tepe and Dinkha Tepe.

The monochrome painted wares of Nakhchivan are quite similar to the painted wares of the Geoy Tepe "D" and Haftavantepe VI "C" (Bahşaliyev 1997, s. 32). This similarity is also observed in their various styled decorations, including wavy, grid and zigzag-shaped lines and various geometric, zoomorphic and anthropomorphic figures. These patterns are common across the painted wares of Nakhchivan and Urmia. The wares decorated with the fortune motif were found from

Relations of Middle Bronze Age Painted Pottery Culture of Nakhchivan with the Urmia Basin

Fizza Gulieva
Nakhchivan branch of ANAS

Excavations of Middle Bronze Age settlements, necropolises and other archaeological finds in the Middle East have demonstrated a need to identify the center of a particular widespread painted ware culture. Taking into account the local features of this painted ware culture, this culture has been called the Van-Urmia painted wares (Çilingiroğlu 1990, s. 25; Çilingiroğlu 1990 a, s. 169-173), "Trialeti culture" (Гогодзе 1972, 32 с.; Жоржикашвили, Гогодзе 1974, 125 с.), "Tazakand culture" (Мартиросян 1964, с. 47-56), "Gizilvank culture" (Кушнарєва 1993, с. 163) and "Nakhchivan culture" (Джафарзаде 1956, с. 48).

Archaeological excavations carried out during the last 20 years in Nakhchivan indicate that we should give preference to the term "Nakhchivan culture", as a way to denote the origin of the painted ware culture and the center of its larger spread. Studies have shown that Nakhchivan, the Urmia Basin and Eastern Anatolia are the main areas where the culture of painted wares spread, while other regions of Azerbaijan, Georgia and Armenia have also been included in the periphery of this culture (Бахşəliyev 2004, s. 84-96). While settlements generally disappeared in the lowlands of Eastern Anatolia, the South Caucasus and Northwest Iran during the Middle Bronze Age, sedentary life continued without interruption in Nakhchivan (Belli,

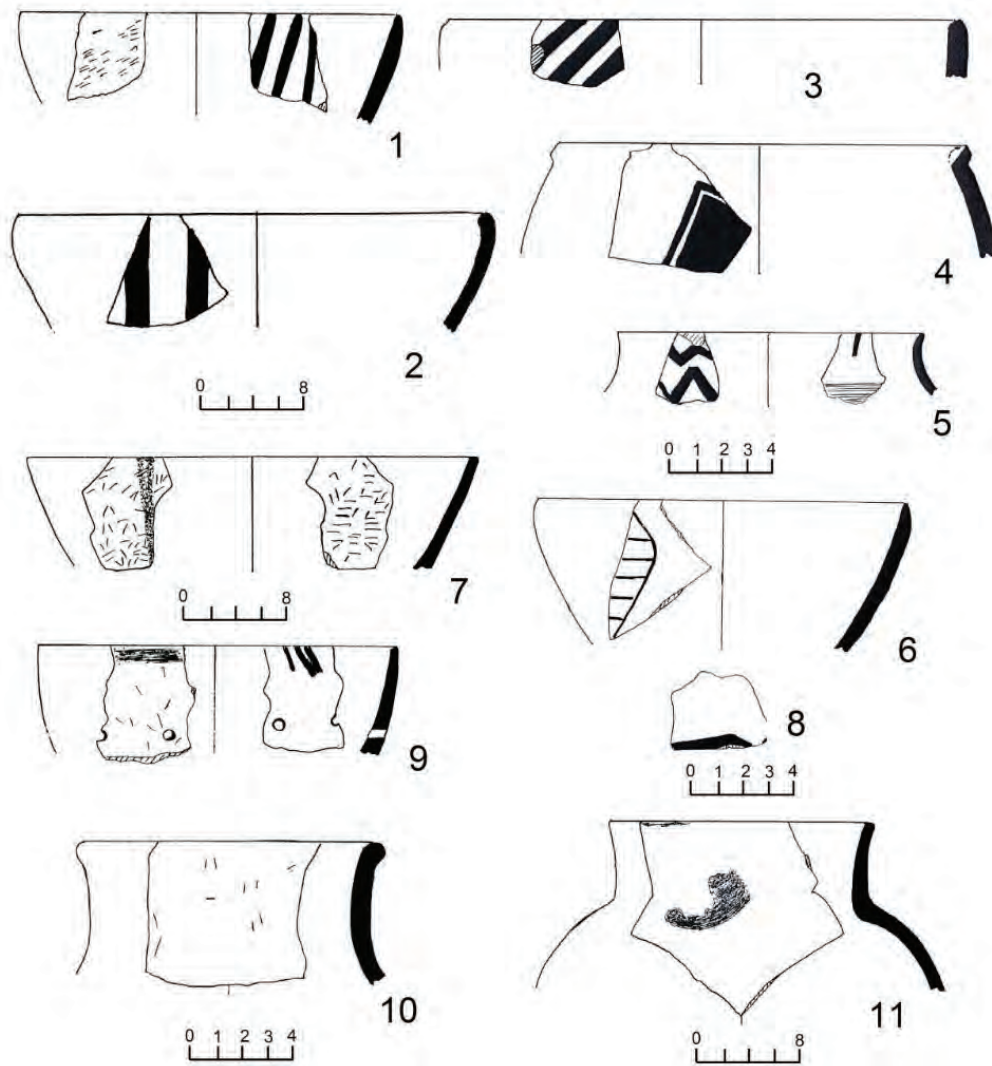


Fig.4. Pottery of the Xələc settlement : 1-6, 10-MiddleChalcolithic Age. 9, 11 Late Chalcolithic Age).

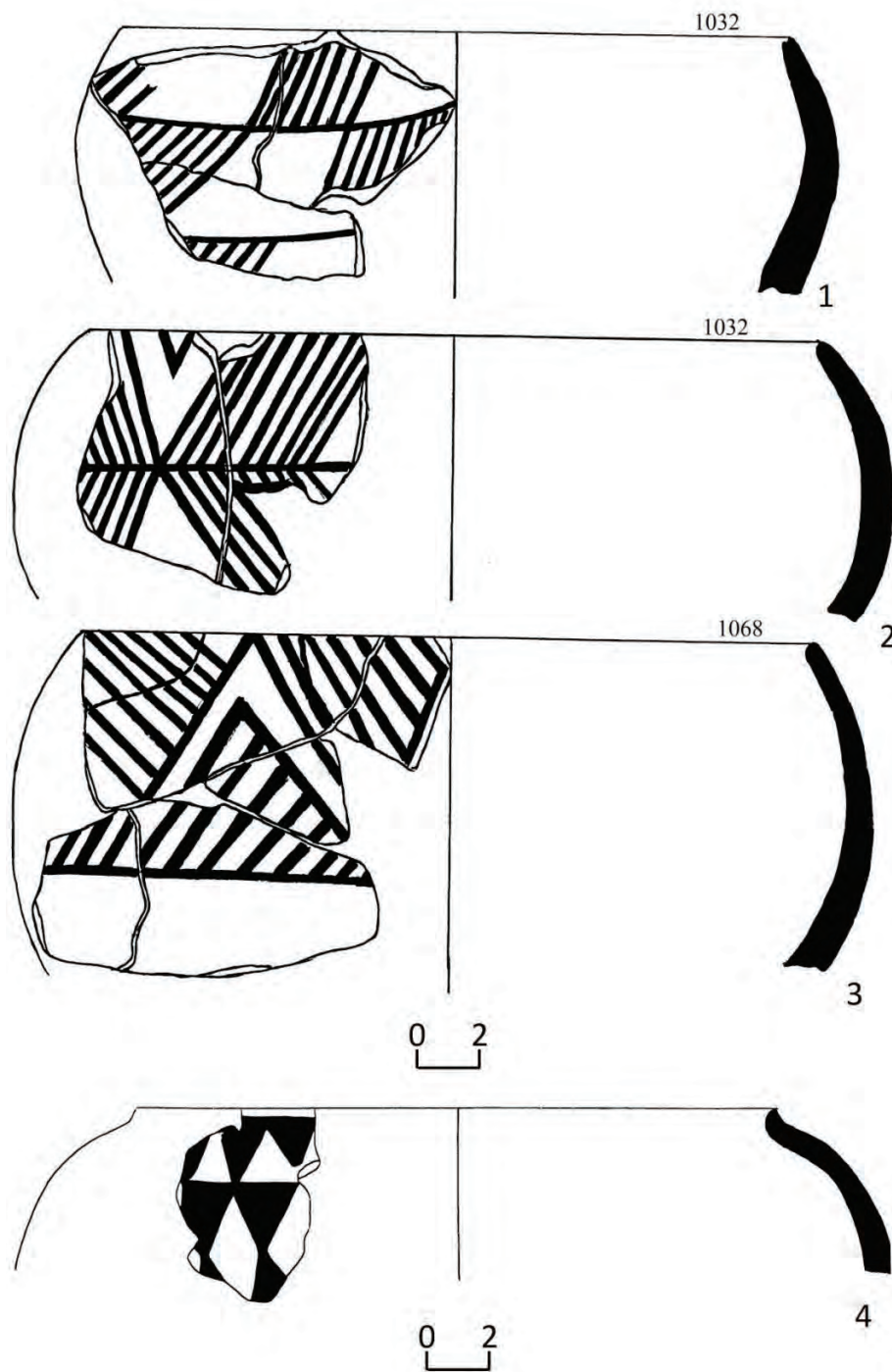


Fig. 3. Painted pottery of the second stage of Nakhchivan Tepe (Middle Chalcolithic Age).

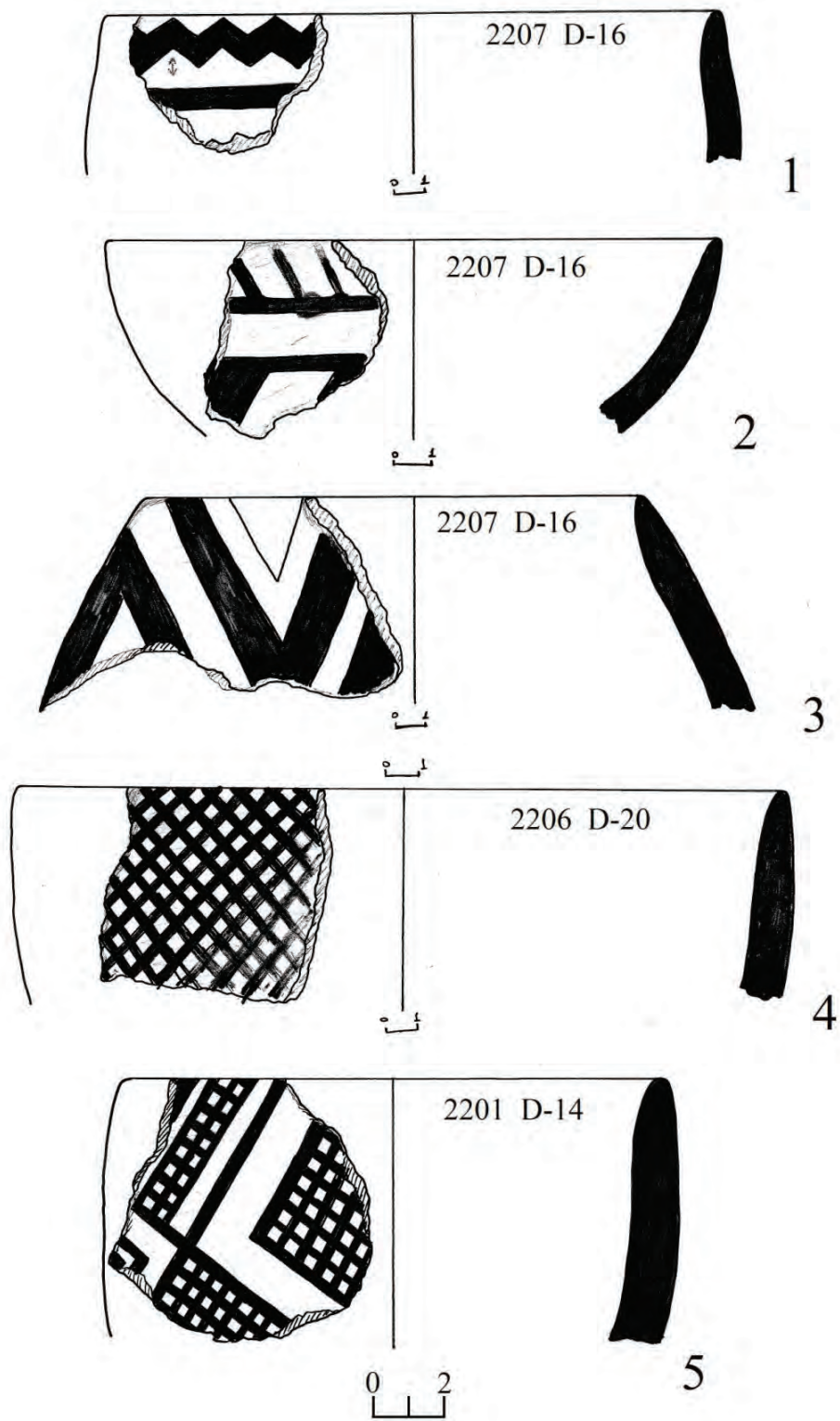


Fig. 2. Painted pottery of the first stage of Nakhchivan Tepe (Early Chalcolithic Age).

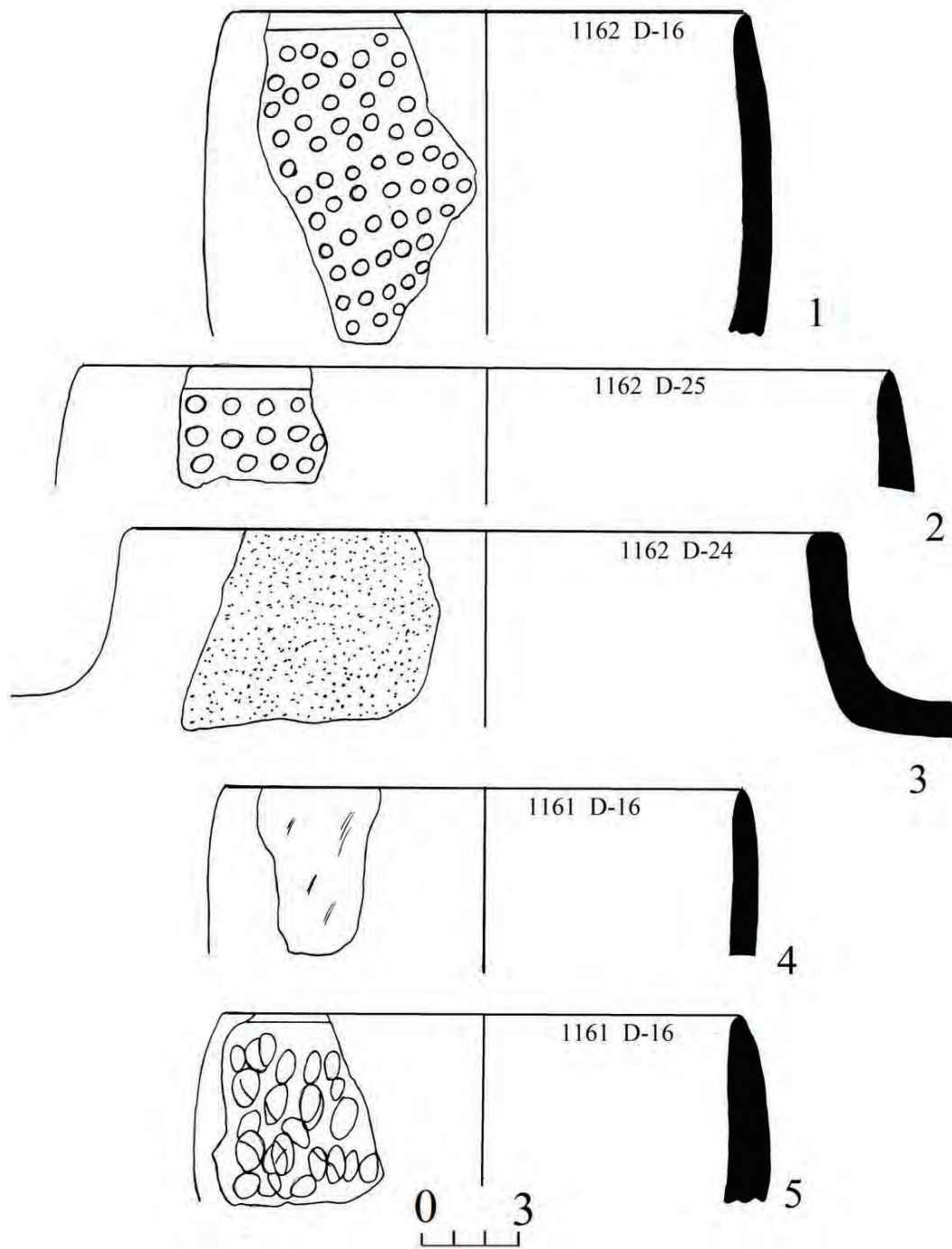


Fig. 1. Fingerprint and red slipped seramiks of the first stage of Nakhchivan Tepe (Early Chalcolithic Age).

- Levine L.D. and McDonald M.M.A. The Neolithic and Chalcolithic periods in the Mahidasht. Iran, XV 1977, 39-50.
- Marro C., Bakhchaliyev V. and Ashurov S. Excavations at Ovçular Tepesi (Nakhchivan, Azerbaijan). First preliminary report: the 2006-2008 seasons // *Anatolia Antiqua*, XVII. Paris: Institute François D'etudes Anatoliennes D/Istanbul, 2009, p. 31-87.
- Marro C., Bakhchaliyev V. and Ashurov S. Excavation at Ovçular tepesi (Nakhchivan, Azerbaijan). Second Preliminary Report: The 2009-2010 Seasons // *Anatolia Antiqua*, XIX, 2011, s. 53-100.
- Мунчаев Р.М., Амиров Ш.Н. Взаимосвязи Кавказа и Месопотамии в VI-IV тыс. до н.э. Международная научная конференция, 11-12 сентября 2008, Баку: Чашыюглы, 2009, с. 41-52
- Нариманов И.Г. Обеидские племена Месопотамии в Азербайджане. Тезисы Всесоюзной археологической конференции. Баку, 1985, с. 271-277.
- Нариманов И.Г. Культура древнейшего земледельческо- скотоводческого населения Азербайджана. Баку: Элм, 1987.
- Nərimanov İ.H. Naxçıvanın erkən əkinçi-maldar əhalisinin tarixindən. *Azərbaycan Arxeologiyası və Etnoqrafiyası*, 2003, № 1, s. 32-33.
- Nicolas Gailhard, Michael Bode, Veli Bakhshaliyev, Andreas Hauptmann & Catherine Marro. "Archaeometallurgical Investigations in Nakhchivan, Azerbaijan: What Does the Evidence from Late Chalcolithic Ovçular Tepesi Tell Us about the Beginning of Extractive Metallurgy?" *Journal of Field Archaeology*. 42/6: 530-550.
- Talai H. Pottery evidence from Ahrendjan Tepe, a Neolithic site in Salmas plain, Azerbaijan, Iran. *AMI* (16), 1983, pp. 7-17.
- Voigt M.M. Hajji Firuz Tepe, Iran: The Neolithic Settlement. Philadelphia: University of Pennsylvania, 1983. 396 p.
- Young T.C. Excavations at Godin Tappeh, 1973. In proceedings of the II Annual Symposium on Archaeological research in Iran. Ed. By Bagherzadeh F. Tehran: Centre for Archaeological Research, 1974, pp. 80-90.
- Solecki R. L. and Solecki R. S. Tepe Sevan: A Dalma period site in the Margavar valley, Azerbaijan, Iran, *Bulletin of the Asia Institute of Pahlavi University*, 3, 1973, pp. 98-117.
- Seyidov A., Baxşəliyev V., Mahmudova V. Халадж. Баки: Elm, 2010.
- Seyidov A., Baxşəliyev V. Şortəpə. Баки: Təhsil, 2013.

- Бахшалиев В.Б. Древняя металлургия и металлообработка на территории Нахичевани. Баку: ЭЛМ, 2005.
- Бахшалиев В.Б. Новые материалы эпохи неолита и энеолита на территории Нахичевана // *Российская археология*, 2015а, № 2, с. 136-145.
- Bakhshaliyev V. Late Chalcolithic Culture of Nakhchivan and Problems of Caucasian Archaeology / *International Symposium on East Anatolia South Caucasus Cultures*. Edited by Mehmet Işıklı and Birol Can. Cambridge Scholars Publishing, 2015b, p. 28-39.
- Vaxşəliyev V.B. Kültərə ətrafında arxeoloji araşdırmalar // *AMEA Naxçıvan Bölməsinin Xəbərləri*, 2017, № 3, s. 117-124.
- Bakhchaliyev V., Marro C., Ashurov S., *Ovçulartərəsi*. Bakı, 2010, 154 s.
- Иессен А.А. К вопросу о древней металлургии меди на Кавказе // *Известия ГАИМК. М.-Л*, 1935, вып. 120, с. 7-216.
- Esin, U. and Arsebük G. Tülintepe Excavations, 1974 // *In Keban Project 1974-1975 Activities*, METU, Keban Project Publications, Ankara, 1982 p.127-133.
- Gülçur S. Norşuntepe: die chalkolitischen Keramik (Elazığ/Ost Anatolien. In C. Marro and H. Hauptmann, *Chronologie des Pays du Caucase et de L'Europe aux IVème-IIIème Millénaires*. Actes du Colloque d' Istanbul, 16-19 décembre 1998. *Varia Anatolica XI*, 2000, Paris, p. 375-418.
- Khademi N., F., Abedi A., Glascock M. D., Eskandari N. and Khazae M. Provenance of prehistoric obsidian artifacts from Kul Tepe, Northwestern Iran using X-ray fluorescence (XRF) analysis // *Journal of Archaeological Science*, 2013, 40. P.1956-1965.
- Stephan Kroll. Der Kultepe bei Marand eine Chalkolithische siedlung in İranisch-Azarbaidjan // *Archäologische Mitteilungen aus Iran*, 1990, 23, p. 59-71.
- Stephan Kroll. *Archaologische Fundplatze in İranisch-Ost-Azerbaidjan*. AMA, band 17, 1984, p. 13-134
- Hamlin C. Dalma Tepe, Iran, 13, 1975, pp. 111-127.
- Henrickson E.F. *Ceramic styles and cultural interaction in the Early and Middle Chalcolithic of the Central Zagros, İran*. A Thesis submitted in conformity with the requirements for the degree of Doctor of philosophy in the University of Toronto. Toronto, 1983, 840 p.
- Henrickson. E. F. and Vitali. V. *The Dalma Tradition: Prehistoric Inter-Regional Cultural Integration Highland Western Iran, Paleorient*, Vol. 13, № 2, 1987, pp. 37-45.
- Hejebri N., Binandeh A., Nestani J. and Vahdati N. H. Excavation at Lavin Tepe North-west Iran, *Ancient Near Eastern Studies*, Vol. 40, 2012, pp. 95-117.
- Hejebri N., Purfaraj A. *The investigation of cultural relationships of Ardebil province with north and northeastern Iran in Neolithic and Chalcolithic periods: Based on archaeological data of Ghosha Tepe in Shahar Yeri*," in *Abstracts of the International Symposium on Iranian Archaeology: Northern and Northeastern Regions*, Tehran: Iranian Center for Archaeological Research, 2005, p. 304.
- Heyderyan M., Zeydi M., Heriyan H. *Kirmanşahın Sonqar vadisində Orta Kalkolitik yaşayış yerləri* // *Payambastanşünas*, 1392, № 19, p. 1-14.

obsidian fragments from Kultepe also came from Zangezur and more than 90% of obsidian from sites in the Urmia basin came from the Zangezur deposits. These findings suggest that sites in the Sirabçay and Kakhabçay valleys played an important role in distributing obsidian to settlements south of the Araxes Valley.

The newly revealed materials allow the development of Chalcolithic culture in the territory of South Caucasus, Azerbaijan and Nakhchivan to be tracked. At the same time, materials of an early stage of the Chalcolithic Age have value because this period in the Caucasus is under-studied. They allow the establishment of transition stages from the Neolithic to Chalcolithic Age and communication with the Middle Eastern countries. On the other hand thanks to these monuments we can track the movement of ancient tribes to ore and not the ore resources of the Caucasus.

BIBLIOGRAPHY

- Абибуллаев О.А. Энеолит и бронза на территории Нахичеванской АССР. Баку: ЭЛМ, 1982.
- Abedi A., Khatib Shahidi H., Chataigner CH., Niknami K., Eskandari N., Kazempour M., Pirmoham-madi A., Hoseinzadeh J. and Ebrahimi GH. Excavation at Kul Tepe of (Jolfa), North-Western Iran, 2010: First Preliminary Report", *Ancient Near Eastern Studies*. Vol. 51, 2014, pp. 33-167.
- Abedi A. Iranian Azerbaijan Pathway From The Zagros To The Caucasus, Anatolia And Northern Mesopotamia: Dava Göz, A New Neolithic And Chalcolithic Site In NW Iran. *Mediterranean Archaeology and Archaeometry*, Vol. 17, № 1 (2017) pp. 69-87
- Alizadeh, K. and Azarnoush, M. (2003a) Systematic survey of Tepe Baruj: Sampling method and statistical results (Barresi-ye Raveshmand-e Tappe-ye Baruj: Ravesh-e Numunebardari va Natayej-e Amari)," *Iranian Journal of Archaeology and History* 33, 2003a, pp. 4–25 (In Persian with English summary).
- Alizadeh, K. and Azarnoush, M. Systematic survey of Baruj Tepe: Cultural relationship between the south and the north of the Araxes River (Barasiy-e Raveshmand-e Tappeh Baruj: Ravabet-e Farhan-gi-e do soye Rood-e Aras)," *Iranian Journal of Archaeology and History* 34, 2003b, pp. 3–21 (In Persian with English summary).
- Achundov T. Sites des migrants venus du Proche-Orient en Transcaucasie, in *Les cultures du Caucase (VIe - IIIe millénaires avant notre ère). Leurs relations avec le Proche Orient*, B. Lyonnet ed., Éditions Recherche sur les Civilisations, CNRS Éditions: Paris, 2007, p. 95-122.
- Ахундов Т.У истоков Кавказской цивилизации Гарабагского неолита. Баку: Афполиграф, 2017.

traditions¹. The red-slipped painted ceramics are found in monuments in Iranian Azerbaijan like Yanık Tepe, Gey Tepe, Kültepe, Livar and others². Researches show that the red-slipped painted pottery is characteristic for monuments Azerbaijan. In spite of the similarities between pottery from Nakhchivan and from Eastern Anatolia, however the presence of certain ceramics in Nakhchivan, Mil steppe and of Urmia basin shows that the Late Chalcolithic ceramics of Nakhchivan are most connected to Northern Mesopotamia and the Urmia basin.

Registration and mapping of these monuments through GPS showed that these settlements remain from the South to the North and are located on the road to the Zangezur Mountains. The research of these settlements shows that the pastoral way of life existed since the Neolithic Age. On the basis of research, it is possible to say that these settlements played a certain role in exploitation of metal and not metal deposits of mountains to Geyam, Daralayaz and Zangezur³. Findings of remains of copper ore and a ceramic casting mold from the settlement Zirincli demonstrates that there was metal working in this settlement. Casting molds from the settlement of Zirincli were intended for casting standard flat axes. The casting mold shows that there was a serial production of these axes in this settlement. In the settlement of Ovçular Tepesi there was also clay nozzle for metal-melting furnaces⁴. As is well-known, the copper ores of the Zangezur Mountains were used in ancient times. In the copper mines of the Zangezur Mountains, traces ancient mine and metal working were found⁵. It is possible to assume that settlements of the Sirabçay valley had a certain value for an exploitation of copper mine of the Zangezur Mountains. The Zangezur obsidian deposits are located close to the northern border of Nakhchivan. Analyses of obsidian fragments from the settlements at Çay Ağzı, Kaleme Bulag, Uçan Ağıl and Zirincli have shown that they were brought from the Zangezur deposits. 48% of

¹Kroll, 1990, p. 71

²Kroll, 1984, p. 23

³Иессен 1935;Бахшалиев, 2015, с. 143

⁴Gailhard, N. et al., 2017, p. 530-550

⁵Иессен, 1935, с. 7-216; Бахшалиев, 2005, с. 16-28

ceramics of Gey Tepe. However in Gey Tepe there is also an ornament applied over slip. Some comparisons can be made with the settlement of Yanık Tepe. In the settlement of Yanık Tepe, ornament constituted from wide strips is also encountered. The ornamental motive of ceramics of Xələc differs from ornaments of ceramics of nearby monuments such as Tilkitepe and Texut. Some ornaments of Xələc are close to ceramics of monuments of the Mill steppe in motive, especially to ceramics of the settlement Kebirli¹. The technology of the drawing of the ornament is also identical. In certain cases, ornamentations on slip are used on the pottery of the Mill steppe, as well as in ceramics of Xələc. Motive ornamentations of some examples are similar to ornamentations from Norşuntepe. However, in Norşuntepe, ornaments are put not on red slip, but directly on the ceramics. Ornaments of ceramics from Xələc are in some features also close to ceramics of the Halaf type. Painted ceramics from monuments of the valley of the Naxçıvançay and Sirabçay, especially ceramics of settlements of Yeni Yol, Uçan Ağıl and Uzun Oba are similar with respect to ornamental motives to ceramics of Hacı Firuz² and Dalma Tepe³. The research of the new revealed monuments shows that the painted ceramics of Nakhchivan are connected with ceramics East Anatolia and Urmia basin in certain features, however more close ties are traced with monuments Urmia basin. Some examples can be considered imported products from Northern Mesopotamia. However the imported products are few, and currently are represented by only one example from Ovçular Tepesi.

In 1968 I.G.Narimanov found vessels with red-brown paint during the survey in Kültepe I. According to I.G.Narimanov, the red-slipped painted ceramics which were found out in Kültepe I confirm the existence of contact with the monuments of East Urmia⁴. According to S.Kroll this is true, although Azerbaijan had especial special local cultural traditions during the Neolithic and Chalcolithic epochs, while the Late Chalcolithic the Urmia basin is characterized by Ubaid

¹Нариманов , 1987, s. 40, рис. 37

²Voigt, 1983, p. 131, fig. 85 k, fig. 92

³Hamlin 1975, p. 111-128

⁴Нариманов, 1987, с. 124

demonstrates certain communications with Northern Mesopotamia. Pottery from the settlement Ovçular Tepesi is connected with such settlements East Anatolia as Tülintepe¹ and Norşuntepe². In East Anatolia as well as at Ovçular Tepesi, the Late Chalcolithic ceramics are characterized by ceramics with chaff temper and comb ornament. However the ceramics of settlements in East Anatolia are distinguished on certain technological grounds from ceramics of Ovçular Tepesi, especially in differences of color³. Pottery of the Sirabçay valley are close to ceramics of the monuments Urmia basin in color and in technological features.

Painted ceramics⁴, revealed from the Chalcolithic Age monuments of Nakhchivan accordingly are connected with monuments of the neighbors countries. The painted pottery of Nakhchivan has variations in the equipment of figuration. Some examples are painted directly on an unpainted surface of vessels, and in others over paint⁵. The painted ceramics of the second type are revealed in a large number from Xələc settlement. The most part of pottery of Xələc are painted in red color (Fig. 4, 7). Some examples are painted on a red background with black paint. Others are painted on a red surface. Ornaments are drawn with straight and wavy lines (Fig. 4, 1-5). Similar ceramics are known also from Şortepə⁶ and Ovçular Tepesi⁷. Among the painted vessels of Xələc, the pottery painted on a red background, and sometimes with a polished surface, in black and brown paint prevails. It should be noted that some examples of this pottery are made of clay without impurities. Some examples of pottery of Xələc and Ovçular Tepesi are painted directly on a ceramics with black paint, apparently soot.

The Xələc ceramics are close to ceramics of monuments of Lake Urmia basin in form and technological indicators. However the ornamental motive of ceramics of Xələc differs in some features from

¹Esin and Arsebük 1982, 127-133

²Gülçür, 2000, p. 375-418; Marro, Bakhchaliyev and Ashurov, 2009, p. 31-87

³Bakhchaliyev, Ashurov, Marro, 2010, s. 11-15

⁴Bakhshaliyev, 2015b, p. 28-39

⁵Seyidov, Baxşəliyev, Mahmudova V, 2010, s. 74-77

⁶Seyidov, Baxşəliyev, 2013, s. 124-126

⁷Marro, Bakhchaliyev and Ashurov, 2011, p. 76

of cultural deposits to a thickness of 2,5 m. During excavation, painted ceramics of Chalcolithic Age were found which give the chance to date the occupation layer to the 5th millennium BC. This is a very unusual occurrence for South Caucasus. The material and cultural remains of this period were revealed also in the settlement of Kültepe near Culfa during research in 2010¹. This shows that in the 5th millennium BC, settlements of the Naxçıvançay valley were closely connected with monuments of Northwest Iran (Southern Azerbaijan). Archaeological research on the valleys of the Naxçıvançay and Sirabçay show that some settlements, including the settlement of Uzun Oba and Deyirman Yeri, apparently were exposed to a flood at the end of the 5th millennium. The cause of these events has been studied by geomorphological research. But this fact actually demonstrates that some settlements of Chalcolithic Age disappeared underground in ancient times.

Uçan Ağıl settlement is located in the northeast of the village Sirab, of Babek district. Surface materials include painted ceramics and chaff tempered pottery. Among finds, pottery of Kura-Araxes culture also occurs. There is also one stone tool, similar with stone hammers of Duzdag. In the territory of the settlement, three excavations sites were explored in 2015. The size of two of them was 5x5m, while the third was 5x10m. Archaeological research shows that the thickness of the occupation layer, depending on a relief, is consistently 0, 2 - 1 m. During excavation at Uçan Ağıl settlement, redcolored pottery and painted ceramics were revealed. Preliminary analysis suggests that the pottery belongs to the first half of 5th millennium BC. It corresponds to the previous period of Chalcolithic Age, presented by the settlement Ovçular Tepesi.

This date is confirmed also by analyses of the charcoal taken from Uçan Ağıl settlement. Discovering painted pottery like that of the Dalma Tepe ceramics in the settlement Uçan Ağıl, which are known also from the settlement of Kültepe near Culfa, shows that there were close ties among these settlements. Analyses of charcoal from the settlement of Ovçular Tepesi have shown Late Chalcolithic dates. In this settlement, ceramics of the Obeid type were also found, which

¹Abedi et al 2014, p. 110, fig. 8-10

while others to tribes living a nomadic way of life¹. According to researchers, this culture blossomed in North Western Iran, and extended from here to the South and the West of Urmia basin². Chemical analysis of Dalma Tepe ceramics has shown that they were the product of local manufacture³.

It is possible to tell that pottery with painting and fingerprints, was present at the first half of the V millennium BC. However researches showed that the similar ceramics was used also in the second half of the V millennium BC. It is also proved by excavation of settlements Sirabçay valley as Uzunoba, Uchan Ağıl and Bulovkaya. On the basis of researches it is possible to tell that Nakhchivan entered to culture of Dalma Tepe area.

The most ancient sites of Sirab are dated to the Chalcolithic period. In the valley of the Sirabçay, more than 23 settlements of Chalcolithic Age have been revealed. Some of these monuments can be dated to the early, and others to the late period of the Chalcolithic Age. The analyses of charcoal taken from these monuments have shown dates of 4690-3800. Generally, the early period of Chalcolithic Age in South Caucasus has not been sufficiently studied. In this regard the settlements of Uzun Oba and Uçan Ağıl, revealed in the valley the Naxçıvançay and Sirabçay, have attracted scientific attention. These settlements are dated on basis of C14 analyses to 4690-4450 BC and belong to the earlier period of the Late Chalcolithic Age, represented by the settlement Ovçular Tepesi⁴.

At the same time certain features of the Uzun Oba settlement attract attention. Research on the settlement has shown that its occupation layer was covered by a 2 meter layer of earth, in which there were no material-cultural remains. This settlement is located near the village of Uzun Oba Babek district, on the right side of the Naxçıvançay, and has been studied only by sounding excavations. One sounding has been put on the east slope of the monument. At the cut, revealed by excavations with a length of 2 m, it was possible to traced the sequence

¹Abedi, 2017, p. 80

²Abedi, 2017, p. 80

³Henrickson and Vitali, 1987, p. 40

⁴Bakhchaliyev, Marro, Ashurov, 2010, s. 34

layers were found¹. Numerous Dalma Tepe ceramics were also found at the Mahidasht valley, among the surface materials of 16 settlements. Among these monuments is the Tapa Siahbid² settlement as well as Choga Maran³, which was investigated by a sounding, and Tepe Kuh,⁴ investigated by survey. Among superficial material at Tepe Kuh, ceramics like those from Dalma Tepe prevailed⁵. Similar ceramics have also been found in Iraq at the settlement of Jebel, Kerkuk⁶, Tell Abad, Kheit Qasim and Yorgan Tepe⁷. It should be noted that such ceramics also prevailed in the Kangavar valley, but that in the Mahidasht valley, the percent of Dalma Tepe ceramics decreased very sharply. Whereas in the Kangavar valley⁸ these ceramics comprised 68%, and Mahidasht the number was 24%. The research shows that this type of ceramics lessened to the south. Although it had earlier been assumed that the similar ceramics were widespread to the South and the West of the Urmia basin, now we understand that similar ceramics were also present in the north of Lake Urmia⁹, and now in Nakhchivan. In the territory of Iranian Azerbaijan, this culture is also revealed from the settlement at Culfa Kültepe¹⁰, Ahranjan Tepe¹¹, Lavin Tepe¹², Ghosha Tepe¹³, Idir Tapa¹⁴ and Baruj Tepe¹⁵. Now similar ceramics have been discovered in the territory of Southern Azerbaijan at more than 100 monuments. Some of these settlements belonged to settled population,

¹Levine and McDonald, 1977, p. 39-50

²Henrickson, 1983, p. 305-314

³Henrickson, 1983, p. 317

⁴This settlement some researchers it is called as Pushti Kuh (Henrickson, 1983, p. 436) or Kuhi Sefid (Henrickson and Vitali, 1987, s. 38)

⁵Henrickson and Vitali, 1987, p. 38

⁶Henrickson, 1983, p. 39

⁷Henrickson and Vitali, 1987, p. 39-40

⁸Henrickson and Vitali, 1987, p. 39

⁹Abedi, 2017, p. 69-87

¹⁰Abedi et al., 2014, p. 33-167

¹¹Talai, 1983, p. 7-17

¹²Hejebri et al., 2012, p. 95-117

¹³Hejebri and Purfaraj, 2005, p. 304

¹⁴Abedi, 2017, p. 80

¹⁵Alizadeh, 2003a, p. 4-25; Alizadeh, 2003b, p. 3-21

type are known from the settlement of Uzun Oba and Uçan Ağıl¹. Impressed ceramics have been attested at the settlement Uçan Ağıl, by a single copy. In other settlements, this has not yet been discovered. Similar ceramics have been found in isolated copies also in monuments of Karabakh². Research demonstrates that that in the monuments located on the basin of the lake of Urmia generally use the Zangezur obsidian³. Among the the settlements of Nakhchivan, they generally used Gekche obsidian⁴, from the lake basin in present-day Sevan. In spite of the fact that Syunik is closer to Nakhchivan than Gekçe, in Nakhichevan's monuments the Syunik obsidian isn't as common, and by percent is in the second place⁵. Apparently, the tribe occupying the Lake Urmia basin had communications with the obsidian deposits of the Zangezur Mountains by means of the tribes of Nakhchivan. It should be noted that recently, one stone hammer was found in the Nakhchivançay valley, with remains of copper ore on it, which demonstrates that the connections between these tribes with Zangezur Mountain were not caused not only deposits of obsidian, but also by copper deposits.

As is well-known, Dalma Tepe ceramics were explored for the first time at the settlement of the same name, at Charles Burney's excavation in 1959, and then also in 1961 to Cuyler Young⁶. Other similar ceramics have been uncovered from the settlements of Hasanlu, Haji-Firuz⁷ and Tepe Seavan⁸. The Dalma Tepe have been found, in the territory of Iran and Iraq, together with typical Halaf and Obeid ceramics. Similar ceramics were discovered on a survey of Zagros Mountains monuments, such as settlements of the Kangavar valley like Seh Gabi B⁹ and Godin Tepe¹⁰, where Dalma Tepe period

¹Baxşəliyev, 2017, s. 117-124

²Ахундов, 2017, с. 197-198, табл. 22, 1; табл. 56, 1 et al.

³Khademi et al., 2013, p. 1956-1965

⁴Бахшалиев, 2015, с. 143

⁵Бахшалиев, 2015, с. 143

⁶Hamlin, p. 111-127

⁷Voigt, 1983, p. 20

⁸Solecki, Solecki, 1973, p. 98-117

⁹Henrickson, 1983, p. 153-169

¹⁰Young, 1974, p. 80-90; Henrickson, 1983, p. 172-173

waters of Nakhchivançay. The river, now, flows 200 m away from the settlement. Apparently, in ancient times was close. Part of the settlement today is under cultivated fields, and part collapsed during construction of a bridge passing over the Nakhchivançay. Currently, the remaining part of the settlement covers an area of approximately 2 hectares.

During the research in 2017-2018, it was defined that in the settlement there are three building horizons. The lower building period which was at a depth of 2.10-2.50 m (NakhchivanTepe 3) was characteristic by semi-subterranean typed rooms. The analysis of the coal taken from the lower horizon showed 4945-4722 BC. For the second construction horizon (NakhchivanTepe 2) which was at a depth of 0.78-2, 10 m showed 4720-4529 BC¹. Rectangular rooms were characteristic for this horizon.

The first horizon was at a depth of 0, 8 m from the surface of the hill (NakhchivanTepe 1). This horizon was characterized by rectangular rooms. Analyses of coal from this horizon were absent so far. However on the basis of the comparative analysis of ceramics this period can be dated 4600-4400 BC.

The most parts of archaeological materials consist of pottery. Pottery on a stratigraphy of the settlement is divided into two groups. Pottery from the top horizon (NakhchivanTepe 1) is belong to Middle Chalcolithic Age (Fig. 3), and pottery of the lower horizons (NakhchivanTepe 2, NakhchivanTepe 3) is belong to Early Chalcolithic Age. Early Chalcolithic Age on the basis of the analysis of coal samples it is dated 5000-4600 BC (Fig. 1; Fig. 2). Excavation of 2018 generally revealed pottery of Middle Chalcolithic Age.

The settlement of Nakhchivan Tepe together with other settlements of the valley Nakhchivançay and Sirabçay allow us to specify a periodization the Chalcolithic Age monuments of South Caucasus including Azerbaijan. At the same time, the ceramic complex of the settlement Nakhchivan Tepe, which almost repeats that of Dalma Tepe, draws attention. The painted ceramics of the Dalma Tepe

¹This work was supported by the Science Development Foundation under the President of the Republic of Azerbaijan - Grant № EIF-KETPL-2-2015-1(25)-56/47/5

Nakhchivan Branch of Azerbaijani National Academy of Sciences

Veli Bakhshaliyev
Prof. Dr., Nakhchivan Branch of NASA

Existence of connections between the cultures of South Caucasus and those of the Middle East (including Mesopotamia) has drawn the attention of researchers for many years. Researchers such as R.M. Munchayev¹, O.A. Abibullayev², I.G. Narimanov³, T.I. Akhundov⁴ and others spoke about the spread and distribution of cultures of from Middle East in South Caucasus. Although the existence of these connections was sometimes demonstrated by single finds, now however these connections are demonstrated by a complex of archaeological materials. One such monument is the settlement of Nakhchivan Tepe which is characterized by Dalma Tepe ceramics. We consider that is necessary to introduce to the scientific community the fact that this cultural assemblage has been revealed for the first time in the South Caucasus, and also to define its place among the other Caucasian cultures.

The settlement of Nakhchivan Tepe is located on the right bank of Nakhchivançay, at the height of 853 m above sea level. The settlement is located on the brink of steep drop which was formed by rough

¹Мунчаев, Амиров, 2009, с. 41-52

²Абибуллаев, 1982, с. 72

³Нариманов, 1985, с. 271-277; Нариманов, 2003, с. 32

⁴Akhundov, 2007, p. 95-122

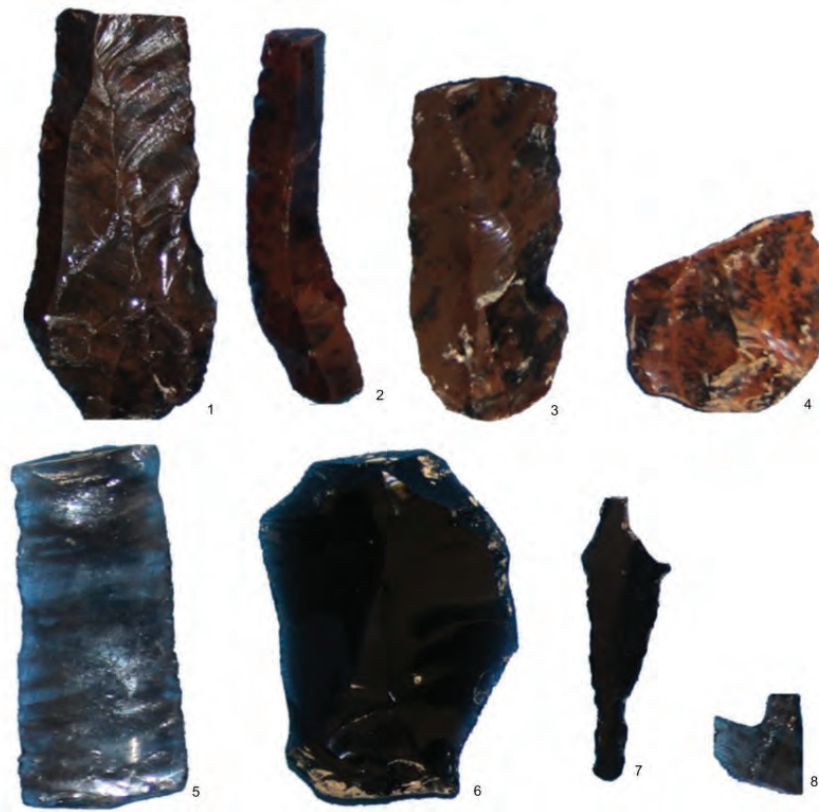


Fig 9. The types of obsidian found in Kültepe I (2013-2016).



Fig 8. Grindstone related to Last Neolithic Period (Kültepe I).

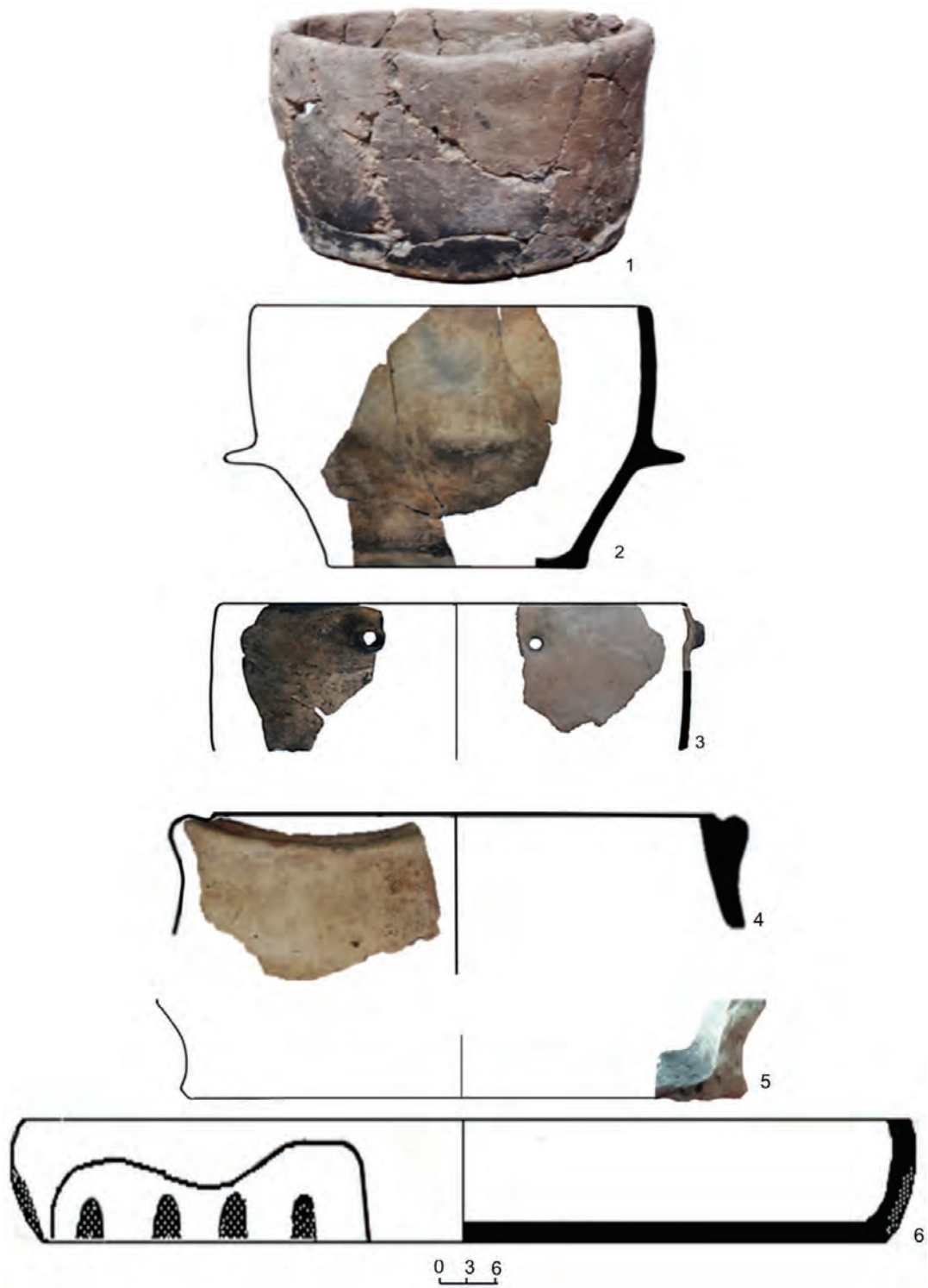


Fig 7. Large size dishes of Last Neolithic Period (Kültepe I).

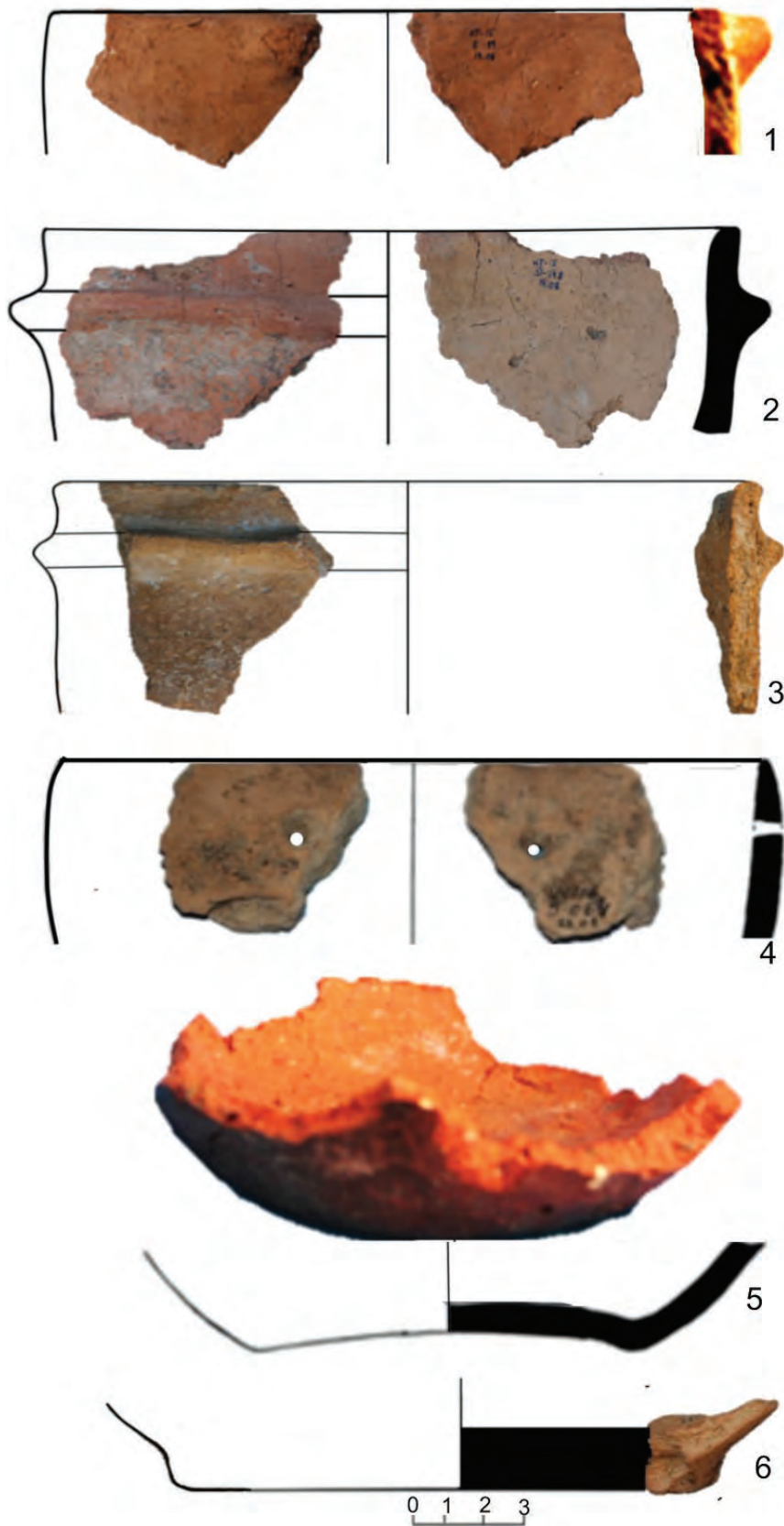


Fig 6. Small size dishes of Last Neolithic Period (Kültepe I).



Fig 5. Jugs of Last Neolithic Period (Kültepe I).



Fig 3. Farm pit and remains of pot recorded in Kültepe I.



Fig 4. Funeral rites of Last Neolithic Period (Kültepe I).

Palumbi G. A Preliminary Analysis on the Prehistoric Pottery from Aratashen (Armenia) // *Les Cultures du Caucase (VI-IIIème millénaires avant notre ère). Leurs Relations avec le Proche-Orient / Sous la direction Bertille Lyonnet*. P.: CNRS Editions, 2007. P. 63-76.

Voigt M.M. *Hajji Firuz Tepe, Iran: The Neolithic Settlement*. Philadelphia: University of Pennsylvania, 1983, 396 p.



Fig 1. Remains of settlement belonging Nakhchivan's Last Neolithic culture (Kültepe I).



Fig 2. The types of fires found in houses of Last Neolithic Period (Kültepe I).

- Alibaigi S., Khosravi S. and Aali A. Early villages and prehistoric sites in the Abharroud Basin, northwest of the Iranian Central Plateau / *Documenta Praehistorica* XXXIX (2012), p. 459-472.
- Arikan, B. The neolithic of central and northwestern Anatolia, thrace and its relations with southeastern europe (Master, Department of Archaeology and History of Art Supervisor: Dr. Barbara B. Helwing), the department of archaeology and history of art Bilkent university Ankara, 186 p.
- Бахшалиев В.Б. Новые материалы неолита и энеолита из Нахчывана // *Российская археология*, 2015, № 2, с. 136-145.
- Baхşəliyev V., Marro C., Berthon R., Quliyeva Z., Sarialtun S. *Kültəpədə arxeoloji qazıntılar* (2013-2016). Bakı, Nurlan, 2017, 164 s.
- Badalyan R.S., Harutyunyan A.A., Chataigner Ch., Le Mort F., Chabot J., Brochier J.E., Balasescu A., Radu V., Hovsepyan R. The Settlement of Akhnashen-Khatunarkh, A Neolithic Site in the Ararat Plain (Armenia): Excavation Results 2004–2009 // *TÜBA-AR*. 2010. 13. P. 185–218.
- Bronn T.B. Excavations in Azerbaijan 1948. London, 1951.
- Connor S., Sagona A. Environment and society in the late prehistory of southern Georgia, Caucasus // *Les Cultures du Caucase (VI-III millenaires avant notre ere): Leurs Relations avec le Proche-Orient / Sus la direction Bertille Lyonnet*. P.: CNRS Editions, 2007. P. 21–36.
- Чайлд Г. У истоков европейской цивилизации. М., 1952.
- Черлёнок Е. А. Археология Кавказа (мезолит, неолит, энеолит): Учебно-методическое пособие. — СПб., 2013. — 54 с.
- Erim-Özdoğan A. Çayönü. // *The Neolithic Turkey, Vol. 1. Archeology and Art Publications*, İstanbul, 2011, pp. 185-269.
- Farhang Khademi Nadooshan, Akbar Abedi et al. Provenance of prehistoric obsidian artifacts from Kul Tepe, northwestern Iran using X-ray fluorescence (XRF) analysis. *Journal of Archaeological Science*, 2013, 40, p. 1956-1965.
- Həbibullayev O.H. *Kültəpədə arxeoloji qazıntılar*. Bakı: Azərbaycan SSR Elmlər Akademiyası nəşriyyatı, 1959, 134 s.
- Quliyeva Z. 2014 -2015-ci illərdə Naхçıvançay vadisinin neolit və eneolit abidələrin aşkar edilən daş alətlər // *Azərbaycan arxeologiyası*, Cild: 19, №1, Bakı, 2016, s. 33-46.
- Quliyeva Z. Nahçıvan'ın Arazboyu Yerləşmələrindən Bulunan Neolitik Seramiği // *Tarih Ve Kültür Ekseninde Orta Aras Havzası Uluslararası Sempozyumu. Bildirilər*. 17-19 Kasım /November 2016 / Nahçıvan. Ankara-2018, s. 495-517.
- Mellart J. *Earliest Civilizations of the Near East*. London, 1965. 145 p.
- Нариманов И.Г. Археологические исследования поселения Шомутепе в 1963 году. Сб. АИА. Баку, 1965. с. 49.
- Özdoğan M. Mezraa-Teleilat. // *The Neolithic Turkey, Vol. 2. Archeology and Art Publications*, İstanbul, 2011, pp. 203-260.
- Özkaya V., Coşkun A. Körtik Tepe. // *The Neolithic Turkey, Vol. 1. Archeology and Art Publications*, İstanbul, 2011, pp. 89-127

thickness of 10 cm, the length of the oval-shaped bottom is 32 cm and the width is 16 cm (D-019, 6). Bone tools found in Kültepe I have analogs at the simultaneous monuments in other parts of Azerbaijan such as Şomutəpə [19, c. 49, 50; 2, c. 118], Göytəpə in the Urmia Basin [9, p. 75], along with Anatolia's Çayönü [13, fig. 60], Körtik tepe [21, fig. 6, 34], and Mezraa-Teleilat [20, fig. 58, 4, 7].

The use of obsidian products also confirms the intensive relations of Nakhichevan's Neolithic tribes with the tribes in the Urmia basin. Many obsidian products revealed at Kültepe I were represented by brown, gray-black, and smoked samples (Figure 9). Tickle teeth, draw knives and other cutting tools made of obsidian and flint have their parallels between the instruments uncovered at the Neolithic monuments of the Caucasus [10, plate 2, 10; 12, Fig. 7, I-315, plate 2, 10; 10, 2013. Fig. 7, I-3]. V. Bakhshaliyev connected the frequent occurrences and large quantities of these processing tools to the fact that such tools were produced in the same settlement [6, c. 143]. This idea is justified in the case of an obsidian workshop exposed in the E field of the Kültəpə settlement. Obsidian is one of the main raw materials of this era; it is found in many of the neolithic monuments of neighboring regions. The lack of obsidian beds prompted the tribes living in Nakhchivan and Iran to move towards the areas where such beds existed. The main part of obsidian was brought to Kültəpə from Göyhasar (50%) and Sünik (28%). The settlements in the Urmia basin used obsidian of Sünik [7, p. 12]. According to researchers, obsidian of Sünik has been spread to Iran and the Urmia basin just through the Nakhchivan territory [14, p. 1964]. These facts show that during the Neolithic period, Nakhchivan and the Urmia basin were included in the same cultural-economic zone, but also served as a buffer zone in the relations between the South Caucasus and Asia.

References

- Абибуллаев О.А. Энеолит и бронза на территории Нахичеванской АССР. Баку: ЭЛМ, 1982, 316 с.
- Ахундов Т.И. У истоков Кавказской цивилизации. Неолит Азербайджана. Шомутепе. Баку: Наука, 2012, 386 с.
- Alməmmədov X.İ. "Qarabağın arxeoloji abidələri toplusu". I kitab. Bakı, "Çap-Art" Nəşriyyat evi, 2016, 448 s.

fig. 73, 74]. The bottoms of these vessels attract attention to the protrusions in the outside direction (Figure 7, 5).

Pan-like vessels are distinguished by flat and wide shapes. The wall thickness of these wares made of straw and sandy clay is 1.5 cm, the bottom thickness is 1 cm and the diameter is 60-70 cm (KT-15, No. F-021, No. G-18). On the bottom of one of these vessels, made of light brown clay, there are a number of gutter-like depressions drawn from the edge to the trunk (Figure 7, 6). This type of vessels has been revealed from the Late Neolithic layer of the Təpə Kaleseh Monument in Iran [4, pl. 2, 6, 12), from the settlement of Haji Firuz [23, fig. 80, a, b] and other monuments.

A close similarity is also shown in the ornamentation of the vessels of this era. Thus, in the Late Neolithic ceramics of Kültəpə I were used circular embossments, relief girdles and vessel necks were surrounded by circular holes, and a few scratchy patterns were also applied. Relief girdles surrounding vessel necks, rounded in cone-shaped form have their analogs in Mugan Neolithic ceramics [3, p. 28-30], in Şomutəpə, in the Neolithic wares of the Tepe Kaleseh monument in north-western Iran [4, pl. 2. 7], as well as in the Haji Firuz ceramics [23, pl. 24a]. The relief girdles on the mouths of some vessels have been applied parallel with a line of hollows (Figure 7, 4). Such relief ornamentation is also observed in Haji Firuz ceramics [23, fig. 74, m; 75 g; 78 c]. Framing by rounded holes at the vessel neck edges draws attention as one of the characteristic features of this era. Some holes are located under the neck, they are sometimes incomplete, and in some cases, the holes are located in two rows. Their analogs occur in the Şomutəpə [2, Tabl. 203, 10-458], Haji Firuz Tepe [23, fig. 74] settlements, as well as Xatunarx [8, Fig. 9-2, 1-4], and at the monuments of the Ararat valley [22, Fig. 125, 2].

The commitment between these regions is also demonstrated in various types of stone and bone instruments. One of the attractive features in the Kültepe I settlement is the presence of workplaces where large grindstones have been revealed in a complex (D-019; D-021; E-40). Basalt boat-shaped, trapezoidal and oval-shaped instruments have the length from 63 to 64 cm and width from 22 to 38 cm [16, p. 34]. One of them looks like an oval plate with a protruding bottom (Figure 8). The tool has the length of 49 cm, width of 26 cm and

have been revealed in small quantity from Kültepe I, are more similar to the ceramics of Haji-Firuz settlement [23, p. 99].

This feature is clearly seen in the form of cups. Jugs found in Kültəpə I are divided into two groups according to their neck structure. The first group has a cylindrical necks (Figure 5, 1-2). They are made of pink, brown-colored straw-mixed clay and their outer surface is engobed in orange color (KT-15, No. A-161; E-105). Round ornaments have been applied in the vertical direction at the neck of one of these large volume vessels (Figure 5, 2). The second group of jugs has the funnel-shaped form of neck (Figure 5, 3-4). They are cooked well in yellow-pink color, have straw mixture, prepared from slightly sand-mixed clay (KT-15, № E-106) KT-15, № D-170). Funnel-shaped jugs occurred at the South Caucasus monuments such as Kültepe I, Şomutepe [2, Tabl. 205, d-10, d-14, d-16], and along with them in the last Neolithic layers of Tepe Xaleseh and Haji Firuz [23, fig. 85, g, h, v] [4, pl. 2. 1].

Vessels of bowl type have conical, convex and cylindrical forms. These pots of orange and pink colors are well-cooked and ornamental patterns are applied at their neck edges (Figure 6, 1-3). Some have a round hole at the mouth (Figure 6, 4). Such vessels also differ in the shape of bottom. Bottoms of some bowls are sinking into the interior (Figure 6, 5). They (KT-15, No. A-139) are similar to the vessels of Haji Firuz [23, fig. 91, i] and Çatal höyük [5, fig. 34, 6]. Cylindrical shaped, ring-shaped specimens are also found (Figure 6, 6), their analogues are known from the Neolithic layer of the Şomutəpə [2, Table 127, 1] and Haji Firuz monuments [23, fig. 91, k, i, n, p].

Large vessels of pan and can type (Figure 7, 1, 3) are distinguished by three shapes of bottoms: with round protrusions at the edges, with sharp protrusions and inwardly inclined [17, p. 499]. They have a similarity with the vessels of Şomutəpə [2, табл. 215, 3], Molla Nagi tepe, Göytəpə, and the other synchronous monuments of the Urmia Basin [23, p. 321-325].

Vessels of crock type are represented by several varieties. Some of them draw attention due to their mouth structure which is inclined inwardly. One of those polished dishes differs from others in large size. This vessel has a gray layer between the walls; its diameter is 32 cm (KT-15, No. E-117). Such wares were also found in Haji Firuz [23,

of 1x1.5 meters. The skeleton directions were not uniform. In three graves corpses' heads were laid to the west, and their legs to the east (KT-16, 229; G-107). Skeleton in two graves were buried in the north-west, south-east directions (KT-16, E-214; 192). In other graves, we have also found north-east, south-west (KT-14, A-055) directions (KT-14, A-066). Various directions of the skeletons have an analogy in the Urmia basin, Haji Firuz [23, p. 71], and in Anatolia's Çatal höyük settlement, in graves found in the 6th layer belonging to the last Neolithic period [18, p. 103]. It is likely that the direction of skeleton was related to their sex. The corpses in these graves were buried on the right or left side. The skeletons buried on the right side were found in three graves in the A and E fields (Figure 4, 1-2).

Four skeletons buried on the left side are entirely intact. Two of them were recorded in field A, one in E, and another in F field. The majority of these skeletons bent at various degrees has been buried without grave equipment (KT-16, № A-229). Similar burial element was also observed at the settlement of Haji Firuz [23, table 12]. People did not put any equipment into the graves because they believed that the spirit of their ancestors was fed by them [18, p. 20, 114]. This also indicates the existence of belief in ancestors during the considered period. One of these graves draws attention because of ornamentation with beads, bast mat remains and sienna painting (Figure 4, 2). The sienna painting has also been met in other graves. Such graves have analogues in VI layer of Xatunax, the VI layer of Çatal höyük [18, fig. 60], in the Neolithic layer of Köşkhöyük and Al-Buhayis settlement [18, fig. 61; 6; 17; 11]; this shows that Neolithic burial was similar to the South Caucasus, Eastern Anatolia, Middle East, and the Urmia Basin.

Ceramics are of great importance among artifacts reflecting common features with the Urmia basin in the Neolithic culture of Nakhchivan. The presence of chaff impurities in the Neolithic ceramics of Kültepe I, as well as the manufacturing technology of dishes is similar to those related to the early phase of Haji Firuz (L-H). Thus, the fact that the band-like clay layers of vessels are prepared by spiral bonding, the red lining of their surface, and the durability of vessels in spite of weak burning indicate the common features of the pottery tradition of both monuments. Samples of gray-brown ceramics, which

publications [1, p. 24]. These contradictory views have actualized researching of the monument all over again.

New archaeological excavations have been started at the Kültepe I monument since 2013 by the Azerbaijan-France International Expedition headed by Corresponding Member of ANAS V. Bakhshaliyev and C. Morro, representative of the French National Research Center¹. The new materials are of particular importance in identifying the unique features of the Neolithic culture of Nakhchivan and in terms of identifying relations with neighboring regions, including the Urmia basin. Carbon analyzes taken from the monument shows 6070-5880 BC [7, Table 1], that is, these relations have existed already since VII millennium BC.

Although the ruins revealed at the monument were of a circular plan which is typical for the Transcaucasia, the flat walls were also used for the storage of foodstuffs (Figure 1). There are 4 types of hearths inside these houses, including stone round, with stone flooring, brick walls and of barbecue form. The first type of these hearths prevails in quantity and reflects characteristic features of the Neolithic culture of Nakhchivan (Figure 2). Farm pits have been dug in the basement of the houses for storage of food. These pits have a hard clay layer inside and along the edges, and contain household vessels. The remains of a thick-walled big pot have been discovered in one of such holes recorded in the Kültepe E field in 2015 (Figure 3).

One of the striking features of the Neolithic culture of Nakhchivan is the greater dominance of common traditions with ancient cultures in the Urmia basin. These features are clearly seen in the burial traditions of the Nakhchivan's Neolithic tribes, in the composition of ceramics, in cooking technology, as well as in the form of dishes and other fields.

In the funeral rites, this similarity shows itself in the fact that corpses in their tombs are in a bent form, the skeletons are located on the right or left side and painted with red ocher. The Last Neolithic graves of Kültepe are composed of oval holes in the houses, dug out in the floor. The depths of such pits were about 25-30 cm, the diameter

¹I would like to thank the excavation chiefs V. Bakhshaliyev and K. Morro for creating the conditions for my participation in archeological excavations in the Kültepe settlement in 2013-2016 and for allowing me to use the found materials.

Common Features of Nakhchivan and Urmia Basin Neolithic Culture

Zeyneb Guliyeva

Nakhchivan branch of ANAS

Monuments located in the Nakhchivan and Urmia basins are of great importance in studying relations between the South Caucasus and Mesopotamia. The materials disclosed as a result of recent archaeological excavations in Nakhchivan indicate that these relationships have existed since the period of formation of initial agricultural culture. The settlement of Kültepe I is especially noteworthy from this point of view.

The Kültepe I monument is located to the east of the city of Nakhchivan, in the village of the same name, in the Babek district. The settlement covers an area of 1,5 ha. The first extensive archaeological researches were conducted here by outstanding archaeologist O. Habibullayev. 4 cultural layers were discovered from the monument as a result of the excavations in 1951-1964 [15, p. 13]. Materials of the Neolithic era were recorded on the first cultural layer. One part of the archaeological materials of this layer, ranging from 12.8 to 21.1 m depth, has been attributed to the Neolithic period under the name "1a" and the other part – to the Eneolithic period under the name "1b" [15, p. 14, 16]. These materials are the first findings of the Neolithic period in the South Caucasus region, and they have been, for some reason, analyzed under the title "Eneolithic Period" in subsequent

research was conducted with an objective review of a formed collection of the eight Caucasian Qama (kindjal) and six Iranian Qama in the Mostazafan Foundation's Cultural Institution of Museums (C.I.M) contexts, seeking to compare their structural constructs with reference to library resources. Technical and structural features, cultural and geographical areas, timespan, factors affecting the influence of the Kindjal and the production process in Iran are among the research queries. The research results shows that most of the kindjal blades are made of ordinary steel with manufacturer s name on it and the patterns are national and ethnic indications using the chasing and niello technique. The handle of buffalo horns, Walrus Ivory and elephants, and chasing silver or golden blooms are decorated with flowers and leaves and scabbard are decorated with golden and silvery wire and precious jewels. Iranian Qama, like the Kindjal, has a wide, straight, double edge, sharp, and Qama (kindjal) and six Iranian Qama in the Mostazafan Foundation's contexts, seeking to compare their structural constructs with reference to library resources. Technical and structural features, cultural and geographical areas, timespan, factors affecting the influence of the Kindjal and the production process in Iran are among the research queries. The research results show that most of the kindjal blades is ordinary steel with was manufacturer name, and the patterns are national and ethnic indications using the chasing and niello technique. The handle s made of buffalo horns, Walrus Ivory and elephants, and chasing silver or golden blooms are decorated with flowers and leaves and scabbard are decorated with golden and silvery wire and precious jewels. Iranian Qama, like the Kindjal, has a wide, straight, double edge, shlong blade of ordinary steel. The handle of black horns, wood, ivory, and Scabbard of the two pieces of wood are made of laced or plain leather. Iranian Qama is less decorative than Kindjal and has local and native features.

rose in speculation over a spatially-resected space rocket tower. The result of three chapters of excavations and explorations in the courtyard is pottery, glass, iron nails and stucco pieces found in there. One of the most important archaeological findings in this area has been patchwork, with a total of 600 patches, of which 260 pieces less eroded were taken out by the excavator. Among these gypsum fragments, there are various patterns, including geometric, herbal, hybrid (herbal - geometric) as well as inscriptive, among which the geometric pieces are more in number than other types, so this research is dedicated to them. The purpose of this study is a fundamental research by using basically descriptive-analytical method along with documentary and field studies. By means of these methods, the writers of this article have analyzed and compared twenty two geometric plaster pieces found in imperial parts as well as in those parts and buildings related to the early Islamic centuries, such as Neyshabur's Sabzpoushan Hill and the Naien Mosque. In addition, in order to study and visualize the plaster specimens better, the writers used AutoCAD software to precisely present the linear designs of the specimens. The results indicate that the geometrical patterns studied include circular, rhombic, zigzag, pearl, including both filled and hollow, designs as well as repetitive triangular patterns with rhombus-based designs. These patterns are comparable to the stucco pieces obtained from Neyshabur Green Hill and the stucco decoration of the Naien Mosque.

Case Study and Structural Comparison of Caucasian and Iranian Qama (Kindjal) in the Safavid Era Accordind to C.I.M Collections

Majid Hajitabar, Mitra Haji

Abstract : Shah Abbas (1571 - 1629) By changing the regular staff of the troops from the Qizilbash heads to the Georgian, Armenian and Caucasian slaves, Kindjal entered the Iranian army and after a while in the cities of Iran, especially Isfahan, Mashhad and Maragheh with the name of Qama Simulated. The best of the Kindjals belong to Caucasus, Dagestan and Armenia with a Wide blade of two edges and straight with a full tab. The

functionally flourished and prospered, however, there are artistic evidences of earlier (Seljuq) periods. Investigation of the works reveal light image of political, economic, cultural, and social conditions of the period, in addition to technical, structural, and aesthetic aspects. During Ilkhanid period, Qarakhtaei local rulers governed Kerman province, which, according some scholars, it was one of production center of Luster tile and ware, however, few scarce potteries recovered from excavations of Jiroft Old City (Daqyanoos). During preservation operations through 1395-97 for first time revealed more than 100 pieces of types of Luster tiles including portrait cruciate forms, zooid (cranes) and vegetal (lotus and lily) forms, cross forms, projected inscriptions, and bas reliefs. Researches on the luster sherds, including reading inscription texts, comparative studies to other regions open new horizons in luster wares and tiles studies, and position of Kerman in production of luster ware. For example, one of the texts is for a Kermani poet contemporary to Qarakhtaeian and reign of Turkan Khatun. However, primary agrolological laboratory researches indicate indigeneity of the luster sherds. However, there are indications of luster production in Kerman, which imply hopes of clear understanding of the technology at Kerman area.

Introducing and Analyzing the Geometric Motifs of the Findings of the Islamic Era of Gypsum from the Frame of Mazandaran

**Haniyeh Hosein Nia, Hasan Hashemi, Seyed Rasoul Mousavi Haji,
Mehdi Abedini Araghi**

Abstract: With the advent of Islam and the Islamic ideology, there has been some changes in the context of some arts, with the obvious example of avoiding using human and sometimes animal shapes, especially in sacred places. The art of molding has not been exempt from these changes and has undergone these developments as a result of the alteration in the use of geometric, herbal and inscriptive patterns, among which geometric ones are of more importance because of their significant variety. In 2006, the sun

over dominated; second, understanding of domestic abilities, correct management of local sources.

Assessing the Intercultural Similarities of Iran and Syria Based on Studies of Pottery of the Middle Ages

Hosein Sedighian, Majid Montazae Zohouri

Abstract: Syria is one of the areas in which various types of pottery produced in different historical periods. During the archaeological excavations ever conducted in this country, many centers have been identified related to the different periods in which pottery is manufactured. Ages of 11 to 14AD are the critical period in this country in which the variety of pottery produced. These potteries produced in centers such as Tell Minis, Raqqa and Damascus, in terms of build and decorates connection with cogeneration examples of Iran and Egypt. Unfortunately, little information has been published from this sample and relationships with co pottery in other areas, particularly in Iran. Therefore, the aim of this study is that introduced some of the Middle Islamic pottery groups of Syria and clear that some aspects of their relationship with the Iranian samples. For this study, we have used the method library and museum reviews. Accordingly, it has been found in the present study, the production of glazed pottery of Syria, many associated with produced samples in Iran. But it is not clear to us whether such communication is bidirectional or no; because, has not been done dating of pottery production in both centers.

New Finding Luster Tiles from Qaleh Dokhtar, Kerman

Reza Riahyan

PhD Student, ICHTO, Kerman

Abstract: Luster tile and ware, produced by unique technology and technic, are among characteristic arts of Ilkhanid period that artistically and

Qomadin Quarter at Islamic Jiroft and Problem of Long Range Commerce

Saeid Amir Hajlou

Assistant Professor, Department of Archaeology, Tarbiat Modares University

Abstract: Qomadin quarter, suburb of Jiroft, was residence of foreign merchants and cargo depository, where played significant role in distribution and exchange system. This is what is important in micro (Jiroft region) and macro (southern Iran and other territories) scales. Definition of effective factors on Qomadin's livability and economic development, relying on theories of regional development, is the goal of present paper. The question would be the reasons of formation of storage of importing and exporting cargos at Qomadin, and what were its relative advantages to be a commercial port? Analytically and descriptively, the research collected information following bibliographical and fieldwork. Considering theories of regional development, it appears that location and development of Qomadin as a commercial port was under five factors of geography, security, ideality of production and storage, rulers' strategy, and market management. From geographical view, Qomadin and Jiroft, juxtaposedly, developed as a buffer in settlement hierarchy of Kerman province. Location of Qomadin, in relation to Persian Gulf and capital of Kerman, transformed it to deposit of domestic and foreign cargos that developed since 5th to 7th AH centuries. Considering geo economy, foreign merchants and formation of deposit of exotic cargos, at Qomadin, caused the quarter a long range trade center and the most important inland port of southern Iranian cities and northern coasts of Persian Gulf. Three social-ecological principles of "variation", "focus", and "balance" principles, as three fundamental concepts of regional development, conform to position of Qomadin and Jiroft at Islamic medieval centuries. However, profitable trade of Qomadin relied on two factors, considering economic theories: first, history and specialty of Iranian southern merchants, and their complete understanding of potential five markets of potential, ready, sufficient ready, target, and

Khuzistan to western Iran, during Sassanid and early Islamic periods, caused construction of many architectural structures. Economic profits of the regional passage caused flourishing and prosperity.

Study of Medieval Islamic Castles in South Khorasan - Ferdows Mount Castle

Mohammad Farjami*, Ali Asghar Mahmoodi Nasab**

*PhD student of Archaeology in University of Tehran, **PhD Student of Archaeology
in University of Mazandaran

Abstract: After Alamut, Quhestan in South Khorasan has been the second centre of Shiite Ismaili sect in Seljuq dynasty. Due to the peculiar geographical conditions and also the presented restrictions and constraints, this region has been a haven for the Ismaili sectarians against the attacks of the powerful Seljuqi government. Ismailis also have done some measures such as building castles at the strategic roads and on top of impassable mountains in the region to protect themselves. During a 170-years period, these historical castles have been covert for the missionaries of this Shia sect. One of the most famous castles in Quhestan is Ferdows mount castle, which has been counted as the biggest castle of Ismailis in all Khorasan. It is located at the road connecting inland parts of Iran (such as Isfahan, Yazd and Kerman) to Quhestan and central Khorasan. In addition to introducing Ismailis presence in Quhestan, the main goal of this study is to describe the architecture of different parts of the building. This investigation is based on descriptive-analytic method with historical approaches. The collection of the data has been done on the field and study of library resources. The main questions of this research are: 1. Why did the Ismaili sect spread in Quhestan region? 2. From architecture point of view, what is the structure of Ferdows mountain castle?

materials, such as coins and pottery, shows the presence of the Sassanid in this area. In the upcoming article, the Sassanid defeat and the presence of the Romans in the castle on the basis of the excavations have been analyzed. Our assumption is that the conversion of the four-legged church to the Church and the discovery of Christian-cultural evidence in the castle, along with historical evidence, shows that the Romans dominate this part of the territory of the Sassanian Empire during the Khosrowparvis.

Archaeological Survey of Part of Relation Axis of Khuzistan to Western Iran during Sassanid and Early Islamic periods: “Tang-i-Si Peleh”, Luristan

Javad Neiestani, Yunes Yoosefvand

Abstract: Zagros, at Luristan area, consisted of rock vertical walls where is very hard to pass. It has natural cuts in few points, which so calls “tang” or “darband”. Considering mountainous region and restriction of passage alternatives, the corridors operated as routs through different periods, majorly the only regional roads from ancient times. The corridor [tang] of “sipeleh”, at most northwest of Luristan province is one of the natural cuts, where located at the border of Luristan and Ilam. It was one of the main routs of west of Iran to Khuzistan during historical periods; which separated from Khorasan road at south of Kirmanshah where named “Hojaj roads”. It continued to Haroon Abad and Holailan, penetrating to Seimareh via Sipeleh corridor [tang]. Considering environmental talents and security position, tang sipeleh played significant role. Abundance of regional architecture and lack of archeological studies at the region necessitated present researches. Present paper attempts to introduce architectures at the corridor, then investigate the connective role from Khuzistan to western Iran to prosper and flourish the region. Descriptively and analytically, the authors collected data following fieldworks. Conclusions indicate environmental facilities and strategic location of the corridor at the road of

the clay is wet. Every seal impression has images, signs, or inscriptions that engraved, according position of people. Emergence of the material culture has major portion in recognizing economic, cultural, religious, and political problems of every given area during ancient periods. Furthermore, they can respond to many historical ambiguities and problems. Tal Gerdoha is located at central district of Eqlid. Systematic survey of the site, at 1393, revealed few seal impressions. Present paper involves in study and comparison of seal impressions, which classified to inscribed and without inscription, considering available images and inscriptions. They date to Sassanid era, regarding comparison of seal impressions .

Rebuilding the Defeat of Khosrwarvis Troops in Northern Iraq, Relying on Sulaimaniyah Castle Exploration

Bryar SanAhmed*, Esmail.salimi**

*MsC of archaeology university of Tehran, **MsC of archaeology university of Tehran and directive office Heritage cultivation Mahabad

Abstract: The northern part of the Great Mesopotamia, the present-day Kurdish region, has been a place among the Persians and Romans in the Sassanid era. One of the most important wars between the Sassanians and the Romans in 627 AD. Between Khosrwarvis and Hiraclius in northern Iraq, there is the current castle in the province of Sulaymaniyah. This year, Hibernian entered Armenia through Armenia And Khosro Porvis with his troops stepped back to the Ardalan area and the Zagros Mountains And Hiraclius got into a defensive squad with Thessalonians And went to the Mesopotamia to spend the winter season And there they invaded the areas between the rivers Sirwan and Zab, including Shahrzur and Dastgerd. The castle of the game from the Assyrian period to the later Islamic centuries has been used by various governments, including the Sasanians. In which they have attempted to build a four-story building. In addition, the discovery of other cultural

and influences of neighbors' include important reasons of formation of mallamo as circle; secondly, considering Zoroastrian report of creation, narration of Zoroaster birth in Zadesparm, and parts of Avesta (Khorshid Yasht, Mah Yasht), one can reveal acceptance and expansion of the symbol by Aryans. Comparatively and in time, the author follows the research whereas there are different paragraphs that descriptively-analytically develop discussions about representation of meaning of Mallamow and Khovarnah. The research systematically operates on artistic remains of Mesopotemia and Aryans (statistical society); all consist of visual symbols.

Pedestal of Tol Darvazeh Jolodar Site, Clue from Achaemenid Columned Structure at Arsanjan

Ebrahim Roostaei*, Behzad Hosseini Sarbisheh**

*M.A in Archaeology, Islamic Azad University, central Tehran, **PhD student in Archaeology, Tarbiat Modarres University

Abstract: There have reported many Achaemenid pedestal from Fars province, mostly appeared and removed from original site after road constructions or grading farming fields and transported to government organizations. The pedestal that kept in public library of Arsanjan, one of the many, and discovered through widening road of Arsanjan-Marvdasht at 1361. Of limestone, the pedestal is grey and a bi stepped cube. It is comparable to pedestals of palaces at Pasargad, Persepolis, Borazjan, and Qasre Abu Nasr. The pedestal can indicate that the site had a columned structure, dated to Achaemenid era, whereas only one pedestal recovered.

Introduction and Analysis of Seal Impressions from Tal Gerdooha, Eqlid

Hamed Molaei Kordshooli*, Alireza Jafari Zand**

*M.A in Archaeology, **Islamic Azad University, Marvdasht

Abstract: Seal impressions are usually clay pieces in different forms and sizes to seal cargos and items that people used, out of necessity, when

hieroglyphs, furthermore, there are his image on some of Urartuian metal works. Before worshiping the god in Urartuian kingdom, there was Huri-hittite Teshub, with similarities to Tisheba. Teshub is comparable to Mesopotamian and Syrian Adad and Anlil. Tarhunt of Luvia is also another god with the same function. Bull and thunder are symbols of storm and climate in near east, just same as Indo European Bahram and Indra. However, near eastern gods highly differed to Indo European ones. Tisheba sometimes works as war lord similar to Iranian Mithra. The similarity can be common feature among war lords, not influence of each other. Earlier, every one of gods introduced and some compared. Rare researches were on similar gods to Tisheba in other cultures. Present paper attempts to, for first time, compare Tisheba to similar gods from ancient near east to conclude Urartuian Tisheba was not local Urartuian god, but under influence of Teshub, with similarities to same gods from Syria and Mesopotamia.

Representation of Royal Splendor at Iranian Ancient Art, a Legacy of Mesopotamian Artistic Traditions

Maryam Kashmiri

Phd in artistic researches, University of al-Zahra

Abstract: Investigation of ancient arts, especially Sassanid one, indicate visual representation of royal splendor, suggest significant similarities to representation of Mallammo within Mesopotamian arts, what is suggested as continuation of Pre-Aryan visualization. Mallammo, in ancient beliefs, was golden and burning fire above head of kings that gods owned. Accordingly, Mesopotamian artists chose circle to present the concept. The visual symbol constantly repeated in Aryans' art and even reached to medieval Islamic periods. Present paper involves in influencation on formation and expansion of the symbols: first the quality of selection of circle, not other forms such as flaming fire, in Mesopotamian art (formation); then acceptance grounds of the symbol by Iranians (expansion). The findings indicate, firstly, regional climatic condition, repetitive natural events, mythical beliefs, following contemporary writing methods (Ideograms),

and recording geographical location information using GPS and using Photosho and CorelDrow software has been in graphic design. In this study, we investigate the style and style of plot designs, analyze the symbolic and meaningful scenes and the period of the works, and introduce the aforementioned novels.

Eastern Iran during Iron Age

Ali Akbar Vahdati

Abstract: Prehistoric archaeological researches mainly concentrate on chalcolithic and Bronze Ages, whereas the most famous site of eastern Iran, such as Shah Tepe and Toorang Tepe at Gorgan plain, Tepe Hisar of Damghan, both at northeast, to Shahr-i-Sukhteh and settlements of Halilrud banks at southeast, reveal aspects of advanced culture of Bronze Age urbanization at eastern Iran and interrelation to neighboring areas at central Asia and Indus valley. Formation and development of relations networks and trade routes of long range commerce of many regions, such as southwestern Asia to Iran, Mesopotamia, and even Syria and Egypt have been issued in many different researches. However, what remains unknown are cultural evolution of chaos of collapse of urbanization at eastern Iran, cultures of Iron Ages, and then emergence of imperial powers at these vast areas of the country; including transitional Bronze Age to early Iron Age more mysteriously remains unknown, with not special information about the period. The author attempts to enjoy cluster of data of surveys and excavations at eastern Iran during recent 20 years to investigate Iron Age at eastern Iran.

Interaction of Climate Gods of Urartu and Ancient Near East

Maryam Dara

Abstract: Tisheba, Urartuian god of climate, was engraved on reliefs of stones, metal, and potteries as cuneiforms (sumerograms and syllabic) and

Introducing and Analyzing a Collection of New Rock Motifs around the Villages of Chalmbar, Lak and Shorjeh in Buin Zahra city, Qazvin province

Nasser Aminikhah*, Farzad Mafi, Farhad Fatahi*****

*Master of Science in Archeology, Razi University of Kermanshah, **Assistant Professor of Islamic Azad University, Faculty of Humanities, Abhar Branch, Department of Archeology, ***Postgraduate student of archeology, Razi University of Kermanshah

Abstract: In January 2019, Zohraye Paen suburb of Buin Zahra City in Qazvin Province was investigated within the framework of Archaeological Survey of Buen Zahra suburb under the supervision of Dr. Farzad Mafi. during this project, an area of 125 square kilometers was investigated. The main goals of this research were to help complete the Archaeological map of Qazvin Province, to Identify The Archaeological places and sites in the region to formation a registry file. For this purpose, the area was surveyed during a 20-day program that led to the identification of many historical sites and sites. A series of rock motifs (rockart) were found during a survey of the villages of Chelambar, Lak and Shorjeh. The style and technology of the motifs are made of petroglyphs (carvings) and have been used to create smoother rock surfaces formation of hard dark stones. The variety of motifs in this collection is wide so that we can see human, animal, geometric, symbolic and sometimes literary and mythical motifs. Some motifs are monographs. Others are in the collection, and it is likely that the artist intended to retell the narrative. Human motifs are limited and include monographs that are individually drawn. Animal motifs include animals such as goats, dogs, deer and foxe. Symbolic motifs include: broken cross, fork-like object with three branches. Interesting about the mythical motifs of a winged animal. Among the motifs of the Arabic and Pahlavi words? They are also drawn. Tudyng these paintings raises questions such as who, in what period, were these roles created, and what was the purpose of portraying the roles. The method of recording

Abstract: According to studies and surveys conducted so far, the first communities formed in the vast land of Sistan plain dated back to the late fourth millennium BC and continued to the early second millennium BC, during which examples of advanced early urbanistic communities were formed. The most prominent indicator of the Bronze Age civilization of Sistan is the large site of Shahr-e Sukhte that considered is as its main core with an area of 151 hectares and is consisted of about 900 contemporaneous and satellite sites. Despite the indescribable importance of Sistan in the Bronze Age, unfortunately most of the archaeological activities of the region are centered around the excavations of Shahr-e Sukhte and/or several satellite sites, and the settlement structure and system as well as the regional and trans-regional interactions of this civilization area in the Bronze Age have been rarely investigated from a comprehensive and holistic view. Therefore, the current research has addressed and explained this issue relying on field studies in the form of a comprehensive survey of the region and information sources obtained from archeological excavations in Shahr-e Sukhte and the satellite sites, as well as the existing information on the communication status of other civilizations of this period. The results indicate that during about 1400 years of civilization, the Bronze Age of Sistan has witnessed recognizable changes in three levels: the first level of changes includes within-site changes occurred the at the center of this civilization, i.e., Shahr-e Sukhte, which is divided into four settlement periods. The second level includes regional changes which are related to the spatial distribution and pattern of settlements in Sistan plain; and the third level concerns the level of cultural relations and interactions with other (neighboring and non-neighboring) areas. The levels of relationships as well as the degree and direction of cultural actions in each of the four different periods of the Sistan's Bronze Age have been influenced by different internal and external factors.

Defining Area and Territory of Qaleh Kharabeh Tepe, Azna, and Feasibility Study to make an Archaeological Site-Museum

Behzad Hoseini Sarbisheh

M.A in Archaeology, Tarbiat Modarres University

Abstract: Azna plain is one of the most important intercultural regions in Iranian archaeology. It is, from one hand, neighbor to central plain, and on the other hand, to central Zagros. Qaleh Kharabeh Tepe is one of the most important of the plain that is at the center of Azna, next to shahid Beheshti Park. Chronologically, the site is from prehistory to Islamic periods, and registered as national treasure at 1380, when for unknown reasons there were constructed a park on the site, which development partially destroyed the mound. Therefore, the author planned, at 95/5/18, to define the area of the site and feasibility of an archaeological site-museum, following topographic mapping, understanding settlement sequences, preventing more destruction, and locating future excavating trenches. There was a systematic survey, in addition to test trenching for defining area of the site. Some 12 trenches reached to historic Parthian/Sassanid levels, whereas the rest, totally 21 test trenches, excavated to virgin soil. Following trenching, one could suggest area of the site about 2.5 hectares, of which unfortunately destroyed after developments. Findings dated from Late Chalcolithic to modern times. Considering proper location, multi periodicity and abundance of data, area and height of the site, one could suggest site-museum of Azna.

Investigating the Changes of Sistan and its Cultural Interactions with other Regions during the Bronze Age

Javad Alaei Moghadam*, **Reza Mehrafarin**** **Seyed Rasoul Mousavi Haji****

*Assistant Professor of Archaeology Department at University of Zabol, **Professor of Archaeology Department at University of Mazandaran)

seeks to investigate these interactions in the three phases of the chalcolithic period. According to the archaeological surveys and pottery evidence, it explains the impact of each of the above-mentioned societies on the province's societies. It is then shown in each of the three phases of the chalcolithic period, which region's societies are most affected, and how the role of factors such as Geomorphology and its dependent variables and Pastoralism is defined in these developments.

Settlement Patterns of Middle Chalcolithic Sites in Highland Zagros: A Case Study Laran County, Chaharmahal and Bakhtiari Province

Mohsen Heydari Dastenaei*, Aliasghar Nowroozi**

*Postdoctoral researcher at Tehran University, **Archaeological Research Center

Abstract: The Laran County is located in the southern part of the Zayandehrud River, and due to the geographical conditions and suitable environmental capacities, it has been the basis for establishing human settlements in different periods. This part of Zagros is very important and appropriate as one of the important areas located between the two central and Khuzestan Plateau regions, since ancient times, in the warm seasons, it has been host to the Bakhtiari tribes and it is very important and appropriate. In a systematic survey of 2010 by Aliasghar Nowroozi, a number of Chalcolithic Sites were identified. The present study is carried out using descriptive-analytic method and inferential statistical method on the Middle Chalcolithic Sites. Arc GIS software was used to facilitate and understand more Settlement patterns of sites in relation to environmental factors. The software integrates the available distances and data from environmental conditions with the location of the databases and put them as numbers for the authors and then, using SPSS software and cluster analysis method, analyzes the Settlement patterns in the environment. This article will explain the results of cluster analysis and explanation.

was developed. The occurrence of this multi-stage process indicates the creation and expansion of metalworking due to the existence of mineral resources, local needs, and regional and trans-regional needs. In this paper, with a brief review and analysis of the metalworking evidence discovered from late Neolithic and transitional Chalcolithic in the Central Plateau, we analyze the evolutionary stage of copper ore smelting during the Chalcolithic Phases. Mineral richness, the process of industrial evolution, the development of pottery kilns, and local and trans-local needs have caused the smelting of copper ore in the second half of the fifth millennium BCE in this region. The need of Mesopotamians for metallic and non-metallic raw materials of the Iranian plateau and its eastern regions has been proven in the late Ubaid on the Gawra. The specialization of metalworking in Chalcolithic was methodical and organized. Evidence of this industrial management can be seen in Sialk III₄₋₅, Qabrestan II₉, Cheshmeh Ali, Hesar I_{B-C}, and Giyan V_C.

Interaction of Chalcolithic Societies of Chaharmahal- O Bakhtiari with Neighboring Regions

Mahdi Alirezazadeh*, Mahmoud Heidarian, Alireza Khosrowzadeh****

*MSc in Prehistoric Archeology, Faculty of Literature and Humanities, Shahrekord University, **Assistant Professor of Archeology, Faculty of Literature and Humanities, Shahrekord University

Abstract: Chaharmahal va Bakhtiari province is located in southern Zagros and according to the archaeological surveys in the province, many Chalcolithic sites have been identified. The Chalcolithic societies of the province are nearby to large societies of this period, such as Fars in the south, Khuzestan in the west, the central plateau in the north and east, and to some extent the Central Zagros. Therefore, the current political geography of the province is expected to be the location of interactions between societies in different parts of the Iranian plateau. On the other hand, each of the mentioned societies has its own pottery characteristics during the chalcolithic period. These characteristics are more or less present in different parts of the province. The present study

Abstract: Gorgan plain is a Sedimentary, flat and wide plain that located in the southeast of the Caspian Sea. This plain is limited from the south and east to the Alborz Mountains and from north is limited to the Atrak border river and the Ghar-e Ghom Desert in Turkmenistan. Existence of two stable rivers include Gorganrood and Qarah Soo, sufficient rainfall and moisture, as well as fertile sedimentary soil, have created favorable conditions for human life in this area. Existence evidence from human to Middle Paleolithic to current times in this region is evidence of this claim. One of the most important cultural periods in this region is the Neolithic period, existence cultural similarities with neighboring areas such as Turkmenistan and the center of the Iranian plateau that It has made it important during this time. Until a decade ago, available information on the Neolithic of this area was confined to the three sites of Turang Tappeh, Yarim Tappeh and Aq Tappeh. But field activities and targeted studies in recent years have led to new achievements and the discovery of more than 50 archaeological sites related to this period. Machelak Tappeh is the newest Neolithic site identified in this area that located 9 kilometers north of Aliabad Katul and 35 kilometers northeast of Gorgan. In checking process of the archaeological site, a collection of handmade pottery fragments with geometric motifs from the Neolithic period was found. So in this descriptive-comparative study based on field studies and library studies, Surface findings from this indicator area were analyzed, evaluated and compared with other Neolithic sites in the neighbor areas.

The Effect of Copper Ore Smelting on Regional Interactions in the Central Plateau of Iran in the Middle of the Fifth Millennium BCE

Rahmat Abbasnejad Seresty

Associate Professor, Department of Archaeology, University of Mazandaran

Abstract: The stages of hot and cold hammering, melting and annealing of metal have been the stages of metalworking in the central plateau of Iran in the fifth millennium BCE. At the end of the fifth millennium BCE, the event of ore smelting and metal extraction took place. Then, the alloying technique

Abstract of Persian Articles

Analysis and Assessment of Neolithization Theories of Iran

Seyyed Kamal Asadi*, **Rahmat Abbasnejad Seresty**

*PhD Student, University of Mazandaran, **Associate Professor, University of Mazandaran

Abstract: However, there have not been researches, since emergence of the same theories in 1970s in the world, about natural and environmental factors of neolithization in Iranian Plateau, there are considerations about losses of theorizing and experiencing hypothesis and theories of neolithization and initiation of production of food, and investigating social and human factors of the same event. Actually, if there were not experiences of cases of studies such as Braidwood's "core region" theory for formation of the first settlements and origin of agriculture and husbandry at south and southwestern Iran, and Felanery's "marginal regions" hypothesis, probably Iranian Plateau has not unique position in the history of relevant researches. Present paper reviews the most important hypotheses and theories of neolithization, on the other hand, it looks for answers of the questions to suggest necessity of expansion of the same researches; why Iranian Plateau play lesser role in the same studies? Or, what is the capacity of any same given research in different regions of Iranian Plateau? What should one do to exit from the dead end of researches of origin of settlement, production of food, and domestication? The author's believe that inattention and lack of strategy of Iranian archaeology organization about prehistoric studies included the most important factors of weakness of the same researches. Iranian Plateau has high capacity in theorization and experience of neolithization theories and hypotheses by environmental and population alternatives, human and social factors, religious parameters, and psychological aspects. Research projects, and supporting joint projects are among the most important strategies of the discussions.

Machelak Tappeh, A new area of Neolithic pottery era in Gorgan plain

Habib olah Rezai*, **Seyed Meghdad Mirmosavi****

*PhD Student of Archeology, Expert in Registering of monuments Office of The Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism in Golestan Province, **Master of Archeology, Registrar of monuments Office of The Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism in Golestan Province

Introducing and Analyzing a Collection of New Rock Motifs around the Villages of Chalmbar, Lak and Shorjeh in Buin Zahra city, Qazvin province Nasser Aminikhah, Farzad Mafi, Farhad Fatahi	147
Eastern Iran during Iron Age Ali Akbar Vahdati	165
Interaction of Climate Gods of Urartu and Ancient Near East Maryam Dara	221
Representation of Royal Splendor at Iranian Ancient Art, a Legacy of Mesopotamian Artistic Traditions Maryam Kashmiri	231
Pedestal of Tol Darvazeh Jolodar Site, Clue from Achaemenid Columned Structure at Arsanjan Ebrahim Roostaei, Behzad Hosseini Sarbisheh	257
Introduction and Analysis of Seal Impressions from Tal Gerdooha, Eqlid Hamed Molaei Kordshooli, Alireza Jafari Zand	271
Rebuilding the Defeat of Khosrwarparvis Troops in Northern Iraq, Relying on Sulaimaniyah Castle Exploration Bryar SanAhmed, Esmaeil salimi	287
Archaeological Survey of Part of Relation Axis of Khuzistan to Western Iran during Sassanid and Early Islamic periods: "Tang-i-Si Peleh", Luristan Javad Neiestani, Yunes Yoosefvand	305
Study of Medieval Islamic Castles in South Khorasan - Ferdows Mount Castle Mohammad Farjami, Ali Asghar Mahmoodi Nasab	323
Qomadin Quarter at Islamic Jiroft and Problem of Long Range Commerce Saeid Amir Hajlou	343
Assessing the Intercultural Similarities of Iran and Syria Based on Studies of Pottery of the Middle Ages Hosein Sedighian, Majid Montazae Zohouri	365
New Finding Luster Tiles from Qaleh Dokhtar, Kerman Reza Riahyan	387
Introducing and Analyzing the Geometric Motifs of the Findings of the Islamic Era of Gypsum from the Frame of Mazandaran Haniyeh Hosein Nia, Hasan Hashemi, Seyed Rasoul Mousavi Haji, Mehdi Abedini Araghi	403
Case Study and Structural Comparison of Caucasian and Iranian Qama (Kindjal) in the Safavid Era Accordind to C.I.M Collections Majid Hajitabar, Mitra Haji	413

Contents

English Articles

Common Features of Nakhchivan and Urmia Basin Neolithic Culture Zeyneb Guliyeva	31
Nakhchivan Branch of Azerbaijani National Academy of Sciences Veli Bakhshaliyev	45
Relations of The Gizgala Painted Pottery with Urmia Basin Turan Hashimova	61
Relations of Middle Bronze Age Painted Pottery Culture of Nakhchivan with the Urmia Basin Fizza Gulieva	71
Iron Age Short Bronze Sword in Iran, Mesopotamia and around the Persian Gulf: an Analysis of the Dispersion and Evolution Narges Bayani	79
Monuments and Memory at Pasargadae Jacob Marc Stavis	109
Glazed Parthian Pottery as Luxury Goods from a Roman Fortress on the Middle Euphrates' area during the II-III cent. AD. Giacomo M. Tabita	149
Life on the Great Wall of Gorgan: excavations of Sasanian barracks in Fort 2 Eberhard W. Sauer, Jebrael Nokandeh and Hamid Omrani Rekavandi	169
Lost and Found: The Tiles of the Pir-i Bakran Mausoleum (1298-1313, Linjan, Isfahan) Ana Marija Grbanovic	181

Persian Articles

Analysis and Assessment of Neolithization Theories of Iran Seyyed Kamal Asadi, Rahmat Abbasnejad Seresty	13
Machelak Tappeh, A new area of Neolithic pottery era in Gorgan plain Habib olah Rezai, Seyed Meghdad Mirmosavi	37
The Effect of Copper Ore Smelting on Regional Interactions in the Central Plateau of Iran in the Middle of the Fifth Millennium BCE Rahmat Abbasnejad Seresty	49
Interaction of Chalcolithic Societies of Chaharmahal- O Bakhtiari with Neighboring Regions Mahdi Alirezazadeh, Mahmoud Heidarian, Alireza Khosrowzadeh	69
Settlement Patterns of Middle Chalcolithic Sites in Highland Zagros: A Case Study Laran County, Chaharmahal and Bakhtiari Province Mohsen Heydari Dastenaie, Aliasghar Nowroozi	89
Defining Area and Territory of Qaleh Kharabeh Tepe, Azna, and Feasibility Study to make an Archaeological Site-Museum Behzad Hoseini Sarbisheh	101
Investigating the Changes of Sistan and its Cultural Interactions with other Regions during the Bronze Age Javad Alaei Moghadam, Reza Mehrafarin, Seyed Rasoul Mousavi Haji	131

- Dr Kamaledin Niknami
(University of Tehran)
- Dr Jebreil Nokandeh (Research
Institute and Cultural Heritage
and Tourism)
- Dr Reza Nouri (University of
Kashan)
- Dr Behrouz Omrani (Research
Institute and Cultural Heritage
and Tourism)
- Dr Omid Oudbashi (Art
University of Isfahan)
- Dr Holly Pittman (Penn
Museum)
- Dr Mehdi Rahbar (Research
Institute and Cultural Heritage
and Tourism)
- Dr Kouros Roustaei
(Research Institute and
Cultural Heritage and
Tourism)
- Dr Mohammad Rahim Sarraf
(Research Institute and
Cultural Heritage and
Tourism)
- Dr Alireza Sardari (Research
Institute and Cultural Heritage
and Tourism)
- Dr Seyed Mansour Seyed
Sajjadi
- Dr Eberhard Wolfram Sauer
(University Of Edinburgh)
- Dr Rohollah Shirazi
(University of Sistan and
Baluchestan)
- Dr Judith Thomalsky (German
Archaeological Institute)
- Dr Hamidreza Valipour
(Shahid Beheshti University)
- Dr Hamed Vahdati Nasab
(Tarbiat Modares University)
- Dr Mahsa Veisi (Institute for
Humanities and Cultural Studies)
- Dr Massimo Vidale (Università
Degli Studi Di Padova)
- Dr Donald Whitcomb
(University of Chicago)
- Dr Mohammad Ebrahim Zarei
(Bu-Ali Sina University)
- Dr Ali Zarei (University of
Birjand)
- Dr Markus Ritter (University
of Vienna)

Executive Committee

- | | | |
|--------------------|------------------|----------------|
| Niloofar Ehteshami | Solmaz | Zeinab Mahjoub |
| Houshang Rostami | Ahmadzadeh | Mohammad Mehdi |
| Mohseh Saadati | Nader Kasravi | Ghafari |
| Sareh Nemat Allahi | Behzad Hoseini | Dina Memar |
| Nia | Sarbisheh | Moshrefi |
| Hanieh Hosein Nia | Zahra Bahardoust | Saba Gholami |
| | Hamid Ghasemi | |

- Dr Vesta Curtis (British Museum)
- Dr John Curtis (British Museum)
- Dr Hojjat Darabi (Razi University of Kermanshah)
- Dr Seyed Mohammadamin Emami (Art University of Isfahan)
- Dr Mohammad Esmail Esmaeili (University of Tehran)
- Dr Hasan Fazeli Neshli (University of Tehran)
- Dr Hasan Hashemi (University of Mazandaran)
- Dr Barbara Helwing (The University of Sydney)
- Dr Karim Hajizadeh (University of Mohaghegh Ardabili)
- Dr Mahmood Heydarian (University of Shahrekord)
- Dr Alireza Hozhabri Noubari (Tarbiat Modares University)
- Dr Ardeshir Javanmardzadeh (University of Mohaghegh Ardabili)
- Dr Alireza Khosrouzadeh (University of Shahrekord)
- Dr Mohsen Javeri (University of Kashan)
- Dr Hasan Karimian (University of Tehran)
- Dr Sorour Khorashadi (National Library of Iran)
- Dr Lorenz Korn (Bamberg University)
- Dr Roger Matthews (University of Reading)
- Dr Wendy Matthews (University of Reading)
- Dr Reza Mehrafarin (University of Mazandaran)
- Dr Negin Miri (Shahid Beheshti University)
- Dr Abbas Moghaddam (Research Institute and Cultural Heritage and Tourism)
- Dr Yaghob Mohammadifar (Bu-Ali Sina University)
- Dr Kourosh Mohammadkhani (Shahid Beheshti University)
- Dr Hekmatollah Mollasalehi (University of Tehran)
- Dr Kazem Mollazadeh (Bu-Ali Sina University)
- Dr Seyed Rasoul Mousavi Haji (University of Mazandaran)
- Dr Mohammad Mortezaei (Research Institute and Cultural Heritage and Tourism)
- Dr Abbas Motarjem (Bu-Ali Sina University)
- Dr Gil Stein (University of Chicago, Oriental Institute)
- Dr Reza Naseri (University of Zabol)
- Dr Javad Neyestani (Tarbiat Modares University)

Scientific Secretary

Dr Seyed Mehdi Mousavi (Tarbiat Modares University, IHCS)

Policy Council (Alphabetical Directory)

Dr Shahin Aryamanesh

(Tissaphernes Archaeological Research Group, IHCS)

Dr Mostafa Dehpahlevan (University of Tehran)

Dr Javad Hoseinzadeh (University of Kashan)

Dr Morteza Khanipour (University of Tehran)

Dr Mehrdad Malekzadeh

(Research Institute and Cultural Heritage and Tourism)

Dr Seyed Mehdi Mousavi (Tarbiat Modares University)

Dr Majid Montazer Zohouri (University of Tehran)

Scientific Committee (Alphabetical Directory)

Dr Rahmat Abbasnezhad
(University of Mazandaran)

Dr Saeid Amirhajlou
(University of Jiroft)

Dr Sajjad Alibeigi (Razi
University of Kermanshah)
Dr Mohammad Hosein Azizi
(National Museum of Iran)

Dr Masoud Bagherzadeh
(Tabriz Islamic Arts
University)

Dr Faranak Bahrololomi
(Research Institute and
Cultural Heritage and
Tourism)

Dr Hasan Basafa (University of
Neyshabur)

Dr Hamideh Choubak
(Research Institute and
Cultural Heritage and
Tourism)

Aryarmana Publications has started its activities in 2016 and aims in publishing the valuable compilation and translation works of Iranian and foreigner researchers in the wide range of Iranian studies including archaeology, history, culture and ancient languages. We seek to construct a broad understanding of Iran's invaluable history and superb culture through publishing the richest resources in this field. Given the long standing and profound cultural links and origins between Iran and the world from the ancient millenniums and the recent attempts to break these links and origins, Aryarmana Publication felt the necessity of extending the valuable resources of researches and translations regarding Greater Persia or Cultural Iran as its first priority. We hope to strengthen the universal links among the Iranian and those interested in Iran and the greater Persia and its culture through the cultural products of Aryarmana publications.



CONCESSIONAIRE & CHAIRMAN

Dr Shahin Aryamanesh

| Tissaphernes Archaeological Research Group |

EDITORIAL BOARD

| Dr Seyyed Mansour Seyyed Sajjadi (IsMEO) | Esmail Yaghmaei (Iran Cultural Heritage, Handcrafts and Tourism Organization) | Dr Seyyed Mehdi Mousavi (Tarbiyat Modares University) | Dr Mohammad Ebrahim Zarei (Boali Sina of Hamedan University) | Dr Sajjad Alibeygi (Kermanshah University) | Dr Hamid Reza Vali Pour (Shahid Beheshei University) | Dr Saeid Amirhajloo (Jiroft University) | Dr Cyrus Nasrollah Zadeh (Institute for humanities and cultural studies) | Dr Reza Mehr Afarin (Mazandaran University) | Dr Farzaneh Goshtasb (Institute for humanities and cultural studies) | Houshang Rostami (Tissaphernes Archaeological Research Group) |

All rights reserved. No part of this publication may be reproduced, stored in a retrieval system or transmitted in any form or by any means, electronic, mechanical, photocopying, recording or otherwise, without prior permission in writing, from the publisher.

| Website: www.aryaramna.ir |
| E-mail: info@aryaramna.ir | aryaramna@hotmail.com |
| Address: Iran - Tehran- P.O. Box: 14515-569 |
| (+98) 9395969466 |



1ST BIENNIAL
INTERNATIONAL CONFERENCE OF THE SOCIETY
OF IRANIAN ARCHAEOLOGY: CULTURAL INTERACTIONS,
CONTINUITY AND DISRUPTION

Edited by
Dr Seyed Mehdi Mousavi
Dr Shahin Aryamanesh
Dr Majid Montazer Zohouri
Dr Morteza Khanipour

978-622-97183-2-2

| PUBLISHED IN PERSIA |



1ST BIENNIAL
INTERNATIONAL
CONFERENCE OF THE SOCIETY
OF IRANIAN ARCHAEOLOGY:
CULTURAL INTERACTIONS,
CONTINUITY AND DISRUPTION

Edited by
Dr Seyed Mehdi Mousavi
Dr Shahin Aryamanesh
Dr Majid Montazer Zohouri
Dr Morteza Khanipour

with contribution
Dr Javad Hoseinzadeh
Dr Mostafa Dehpahlevan

1ST BIENNIAL
INTERNATIONAL
CONFERENCE OF THE SOCIETY
OF IRANIAN ARCHAEOLOGY:
CULTURAL INTERACTIONS,
CONTINIUIY AND DISRUPTION

Edited by:
Seyed Mehdi Mousavi, Shahin Aryamanesh
Majid Montazer Zohouri, Morteza Khanipour



Aryaramna press



1ST BIENNIAL
INTERNATIONAL CONFERENCE
OF THE SOCIETY OF
IRANIAN ARCHAEOLOGY:
"CULTURAL INTERACTIONS,
CONTINUITY AND DISRUPTION"

EDITED BY:

SEYED MEHDI MOUSAVI
SHAHIN ARYAMANESH
MAJID MONTAZER ZOHORI
MORTEZA KHANIPOUR



Aryamna Press



9 786229 1718308